(ليس منا من لم يؤمن بكرتنا...)

«الامام الصادق ع»

****

الايقاظ من الهجعة

بالبرهان على الرجعة

لمؤلفه العلامة الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد الحسن الحر العاملي رضي الله عنه

المتوفى ١١٠٤ هـ

ـــــ وتقريظ عربي ـــــ

الفاضل النبيه الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي

باترجمه فارسي بقلم فاضل محترم آقاي احمد حسني

بسفارش خادم الشريعه آقاي حاج ابوالقاسم سالك طبع گرديد

بقلم سیدهاشم رسولی (مصحح کتاب)

بسم الله و له الحمد

ازموضوعاتی که ازصدر اسلام تابحال مورد بحث و گفتگوبین شیعه وسنی است موضوع رجعت است که در تمام ادوار،علمای شیعه در یك طرف معتقد بآن وسنیان درطرف دیگر منکر آن بوده‌اند ، گواینکه بین دانشمندان شیعه‌در بارهٔ کیفیت رجعت اختلاف نظر و عقیده پیدا شده ؛ ولی در اصل موضوع اتفاق دارند ، ودر اثبات مطلب رسائل و کتابهای بسیاری نوشته شده که این کتاب یکی ازآنهااست وچون بحث درپیرامون این موضوع واثبات آن ازروی ادله وجواب از شبهات منکرین ازوضع این مقدمه خارج است،لذادراین رشته بحثی نمی کنیم وبرای پی بردن خوانندهٔ محترم باهمیت موضوع بذکر نام قسمتی از کتابهائی که در این باره تألیف شده باذکر نام مؤلفین آنها مبادرت ورزیده وپس ازآن بخواست، خداوند متعال بمنظور اداء شمهٔ ازحقوق مؤلف عالیمقام شرح حال مختصری از آن عالم جلیل القدر نقل می کنیم .

* * *

کتابهائی که در اثبات رجعت نوشته‌شده بر دونوع است **نوع اول** : آنها که مستقلا در کیفیت رجعت وذکر ادلهٔ آن ازروی کتاب و سنت تدوین شده که جامعترین آنها شاید همین کتاب « الایقاظ من الهجعة . . . » باشد که بر ۱۲ باب (بعدد ائمهٔ طاهرین) مرتب‌شده ودرهر بابی مؤلف محترم بنحوی اثبات مطلوب را نموده‌ودرآخر کتاب چنین گوید :

« ما در این کتاب بیش از ۶۷۰ حدیث و دلیل وآیه ذکر کردیم و گمان نمی رود در هیچیك ازمسائل اصول و فروع اینقدر دلیل یافت شود » .

نوع دوم کتابها و رسائلی است که فقط در رد مخالفین ویا نوشته‌های آنان تدوین شده و در این نوع از کتابهای «الامامة والرجعة» تألیف میرزا عبدالله رزاق همدانی و کتاب «دلائل الرجعة» نوشتهٔ شیخ حسن علامی کرمانشاهی میتوان نام برد، که این هر دو در رد بر کتاب «اسلام و رجعت» شریعت سنگلجی نگاشته شده؛ ومادر اینجا قسمتی از هر دو نوع را بترتیب حروف تهجی نقل می نمائیم:

۱ـ «اثبات الرجعة» تألیف محدث متبحر جلیل القدر مرحوم علامه ملا محمد باقر مجلسی متوفای سال ۱۱۱۱ ومؤلف کتاب بحار الانوار و سایر تألیفات عدیدة دراین کتاب مؤلف محترم ۱٤ حدیث دربارهٔ رجعت ووقایع آخر الزمان وظهور حضرت صاحب الامر عجل‌الله فرجه الشریف و احوال آنبزرگوار نقل نموده و تحقیقات رشیقهٔ نیز در هر حدیثی فرموده و در آخر آن دعای معروف بدعای عهد را نقل نموده‌است (۱).

۲ـ «اثبات الرجعة» تألیف مرحوم علامهٔ بزرگوار آقاجمال خونساری متوفای سال ۱۱۲۵. مؤلف ازعلمای شهیر شیعه ودرفقه امامیه تألیفاتی داشته ونزد فقهاء اسلام مقام ارجمندی رادارااست(۲).

۳ـ «اثبات الرجعة» تألیف شیخ حسن بن سلیمان حلی صاحب کتاب «مختصر البصائر» که ازمحدثین عالیقدرشیعه درقرن هفتم هجری بوده است.

٤ـ «اثبات الرجعة» تألیف آیة‌الله علامة حسن بن یوسف بن مطهر حلی متوفای سال ۷۲٦ ازفقهای بزرگ امامیه و دارای تألیفات عدیدة در اصول وفقه و سایر فنون.

---

(۱) مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم کتاب بحارالانوار نیز در بارهٔ رجعت بابی منعقد فرموده ودرحدود ۲۰۰ حدیث دراثبات مطلب ایراد نموده‌است.

(۲) مطابق گفتهٔ علامهٔ بزرگوار آقای آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعة مرحوم آقا جمال این کتاب را بنام شاه سلطان حسین در سال ۱۱۰٦ تدوین فرموده است.

۵ ـ « اثبات الرجعة » تألیف شیخ نورالدین علي بن حسین بن عبدالعالی متوفای سال ۹۴۰ ازعلماي نامی شیعهٔ امامیه .

۶ـ « اثبات الرجعة » تألیف میر محمد عباس بن علی اکبر موسوی تستری مفتی لکهنو متوفاي سنه ۱۳۰۶ .

۷ ـ « اثبات الرجعة » تألیف ملا سلطان محمود بن غلام علی الطبسی از محدثین عالیقدر قرن یازدهم هجری و از شاگردان مرحوم علامهٔ مجلسی رضوان‌الله‌تعالی علیه .

۸ـ « اثبات الرجعة» تألیف شیخ شرف الدین یحیی بحرانی شاگرد محقق کرکی ومؤلف کتاب « اسامی المشایخ فی‌ذکرعلماء الشیعة » .

۹ـ «اثبات الرجعة» تألیف میرزاحسن‌بن ملا عبدالرزاق لاهیجي‌قمی مؤلف کتاب « شمع الیقین » و«زواهرالحکم» وغیره .

۱۰ـ «اثبات الرجعة » تألیف فاضل معاصر شیخ محمد رضا طبسی‌نزیل نجف اشرف،مؤلف‌ازفضلاء مبرزونویسندگان نامی‌است .

۱۱ـ «اثبات الرجعة » تألیف شیخ سلیمان بن احمدآل عبدالجبار قطیفی نزیل‌مسقط متوفاي سال ۱۲۶۶ (۱)

۱۲ ـ « اثبات الرجعة» تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲۶۰ وازا صحاب‌حضرت جواد وحضرت هادی علیهما السلام‌واز فقهاء و متکلمین عالی قدر عصرخود بوده است (۲)

---

(۱) درالذریعة کتاب دیگری‌نیز بنام «اثبات الرجعةووجوبها من‌التلاوةوالسنة» نقل‌شده‌لکن‌چون نامی‌ازمؤلف آن‌رانبرده‌لذا ازذکرآن دراینجا خودداری‌شد

(۲) شیخ الطائفة محمدبن الحسن الطوسی در بارهٔ او در کتاب فهرست چنین گوید : « الفضل بن شاذان النیشابوری فقیه متکلم جلیل القدر له کتب ... کتاب فی اثبات الرجعة ... » ونجاشی در کتاب رجال خود چنین گوید : «الفضل بن شاذان بن الجلیل أبو محمد الازدی النیشابوری کان‌أبوه‌من اصحاب یونس وروی عن أبی جعفر-

۱۳ـ «ارشاد الجهلة المصرين على انكار الغيبة والرجعة» منسوب بمرحوم ملا محمد هاشم هروي خراسانی از علماء و محدثين قرن يازدهم هجری .

۱٤ـ « الامامية و الرجعة » تألیف میرزا عبد الله رزاق همدانی از فضلای معاصر (۱) .

۱۵ ـ «الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة » همين كتاب شريفی كه اكنون در دست شما است .

۱٦ ـ «بشارة الفرج» تألیف ملا محمد بن عاشور كرمانشاهی مؤلف كتاب «اعتذار الحقير» نويسنده از فضلاي زمان فتحعلی شاه‌قاجار بوده است (۲)

۱۷ ـ «تفريح الكربة عن المنتقم لهم فی الرجعة» تألیف سيد جليل محمود بن فتح‌الله حسينی كاظمی متوفای سال ۱۰۸۵. نويسنده از معاصرين مرحوم شيخ حرعاملي (مؤلف همين كتاب) بوده ومرحوم شيخ اشاره بنام اين كتاب ومؤلف محترم آن كرده است (۳) .

ـ الثانی ايضاً ، وكان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء والمتكلمين ، وله جلالة فی هذه الطائفة وهو فی قدره أشهر من أن يصفه ، و ذكر النجاشی انه صنف مأة وثمانين كتاباً وقع الينا .... كتاب اثبات الرجعة، كتاب الرجعة ...» ازاين كلام استفاده ميشود كه دو كتاب در رجعت تألیف كرده است و كتاب رجعت پس ازاين ذكر خواهد شد.

(۱) همانطور كه قبلا گفته شد اين كتاب درردبر رسالهٔ «اسلام ورجعت» سنگلجی نوشته شده است .

(۲) مؤلف الذريعة كتابی هم بنام «تحقيق الرجعة» ذكر ميكند ولی چون نامی ازمؤلف آن نبرده از ذكر آن خودداری شد.

(۳) آنجا كه در اول كتاب گويد «قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة فی اثبات الرجعة ..» .

۱۸ ـ « الجواهر المنضود فی اثبات الرجعة الموعود» تألیف شیخ احمد بیان اصفهانی از فضلای معاصرو متولد سال ۱۳۱٤ قمری .

۱۹ ـ «حیاة الاموات بعد الموت » تألیف شیخ احمد بن ابراهیم بحرانی متوفای سال ۱۱۳۱ .

۲۰ ـ « دحض البدعة من انکار الرجعة » تألیف شیخ محمد علی بن حسنعلی همدانی معروف بسنقري ، از علماء قرن ۱۳ هجری و کتاب دیگری نیز بنام «خصائص الزهراء» تألیف کرده است .

۲۱ ـ « دلائل الرجعة ـ یا ایمان ورجعت » این کتاب بنام میرزا غلامعلی عقیقی کرمانشاهی منتشر شده لکن بگفتهٔ صاحب الذریعة مؤلف حقیقی کتاب آقای شیخ حسن علامی کرمانشاهی فاضل معاصر است که نام خود را مستور داشته (۱)

۲۲ ـ « الرجعة و أحادیثها المنقولة عن آل العصمة » تألیف سید احمد بن المحسن از احفاد میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام و از علماء قرن ۱۳ هجری بوده است .

۲۳ ـ «الرجعة وظهور الحجة » تألیف سید جلیل میرزا محمد مؤمن استرابادی داماد مرحوم ملا محمد أمین استرا بادی است که در سال ۱۰۸۸ پس از نوشتن این کتاب در مکهٔ معظمه شهید گشته .

۲٤ «الرجعة » تألیف محمد بن مسعود عیاشی سمر قندي صاحب کتاب تفسیر واز معاصرین ثقة الاسلام شیخ کلیني بوده است .

۲۵ ـ «الرجعة» تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲٦۰ (۲)

۲٦ ـ «الرجعة» تألیف رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه مشتهر بصدوق متوفای سال ۳۸۱ وصاحب تألیفات کثیرة .

---

(۱) این کتاب نیز مانند کتاب « الامامیة والرجعة» دررد بر « اسلام ورجعت » سنگلجی نگاشته شده .

(۲) در تحت شماره ۱۲ ترجمه فضل بن شاذان در پاورقی گذشت واز کلام نجاشی معلوم گردید که این کتاب (الرجعة) غیراز کتاب اثبات الرجعة او است .

۲۷ - «الرجعة» تألیف شیخ ملا حبیب الله کاشانی متوفای سال ۱۳٤۰ .

۲۸ - « رسالة فی اثبات الرجعة» تألیف ملا محمد بن هاشم سرابی تبریزی از علماء معاصر. این کتاب در سه جزء بطبع رسیده است .

۲۹ - «النجعة فی اثبات الرجعة» تألیف علامهٔ بزرگوار سیدعلی نقی لکهنوی

این بود قسمتی از رسائل و کتبی که مابنام آنها دست یافتیم وفرصت مراجعه بکتب مفصلهٔ که در این باره تدوین شده پیدا نکردیم و گرنه از جوزه‌ها ورسائل دیگری نیز در موضوع رجعت ذکر شده که اکنون نام آنها در دست ما نیست و زحمت تتبع بیشتر را در این باره بعهدهٔ اهل تحقیق میگذاریم . واینك بشرح حال مختصری از مؤلف کتاب می‌پردازیم .

شرح حال مؤلف

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حر عاملی معروف بشیخ حر درشب جمعه هشتم ماه رجب بسال ۱۰۳۳ در قریهٔ مشغری (۱) از قراء جبل عامل (۲) (بخشی از لبنان) بدنیا آمد .

وی دوران کودکی را در دامان پدر گذرانده سپس درمحضر پدر بزرگوار وجد مادری خویش مرحوم شیخ عبد السلام (که مرد و از دانشمندان نامی آن سامان بودند) شروع بفرا گرفتن خط و آموختن مقدمات کرد و در مدت کمی سر آمد اقران خویش گشت .

---

(۱) مشغری : -بفتح میم وسکون شین وفتح غین والف مقصوره - این قریه در دامن کوهی واقع شده وبخوشی آب وهوا وفراوانی میوه معروف است .

(۲) جبل عامل ناحیهٔ کوهستانی لبنان است که بجهت انتساب به عامله- یکی از اولاد سبا- باین نام معروف گشته . وازتاریخ ابوالفدا نقل کنند که بنی عامله ازقبایل یمانی (منسوب بیمن) است که پس از سیل عرم بشام کوچ کردند ونزدیکی دمشق در کوهستانی که معروف بجبل عامله شد سکنی گزیدند .

بلاد جبل عامل در زمان قدیم محل اقامت شیعیان آن حدود بوده وجمع زیادی از علمای شیعه مانند شهید اول وشیخ بهائی ودیگران ازاین بلادبرخاسته اند که اسامی آنها-

آنگاه بقریهٔ جبع(۱) که در نزدیکی مشغری است رهسپار ودر آنجااز محضرعلمای بزرك آن بلدمانند شیخ حسین ظهیری وشیخ زین الدین نوادهٔ شهیدثانی وشیخ محمد حر عموی خود ودیگران (که در محل خود نام آنهاذکرخواهدشد) درعلوم مختلف کسب فیض کرده و درحدود ۳۰ سال در این بلادتوقف کردوطی این مدت گذشته از مشاغل علمی و تدوین کتاب دومرتبه بحج مشرف شده ودوبار نیز بقصد زیارت عتبات عالیات بعراق مسافرت فرموده.

تا آنکه درسال ۱۰۷۲ بعزم زیارت مرقد منورحضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء بصوب مشهد حرکت کرد و پس از ورود باین شهر وزیارت مرقد مطهرچون محیط این کشوررابرای رسیدن بهدف مقدس خودیعنی ترویج دین مبین ومذهب حقو نشراحادیث اهل بیت مناسبتر دید لـذا تصمیم بر اقامت در آنجا گرفت و باین ترتیب ازوطن اصلی بدانجا هجرت فرموده وبافاده وادامهٔ کار تألیف و تدوین و جمع احادیث پرداخت. و رویهمرفته عوامل زیادی موجب این هجرت وترك وطن مألوف شد که ازآنجمله رقابت شدید بین سلاطین صفوی و عثمانی بود، که کار این رقابت از جنگ وقطع روابط گذشته بآداب و رسوم مذهبی کشیده بود، ومنشأ پیدایش بسیاری ازرسوم دینی امروز همین رقابت شدید آنروزها بوده است وروی این جهت شیعیان بلاد جبل عامل که درتحت سلطهٔ سلاطین عثمانی بودند سخت تحت فشار تعصب سنیان ودچار تقیهٔ شدیدی بودند، و بالعکس سلاطین صفویه در کشور ایران جداً طرفدار و پشتیبان آنها بوده و عموماً علما را درکارها دخالت میدادند، واحیاناً بدون مشورت آنهاکاری را انجام

ـرا مرحوم مؤلف در جزء اول کتاب امل الامل باشرح حال آن ها مفصلاذکر کرده است.

(۱) جبع :ـ بضم جیم وفتح باء موحده ـ این قریه یکی ازقراء بسیار آباد جبل عامل ومحل سکونت آل حر است وقبرجمعی از علماء مانند صاحب معالم وصاحب مدارك وشیخ حسین ظهیری درآنجا است.

نمیدادند و از وزارت مرحوم سلطان العلماء (صاحب حاشیهٔ برمعالم) در سلطنت شاه عباس و وزارت شیخ علیخان زنگنه درزمان شاه سلیمان میتوان باهمیت علماء در آن زمان پی برد ورویهمرفته تمام عوامل براي پیشرفت هدف عالی مرحوم شیخ حر عاملی مهیا بود ؛و لذا شیخ یك سره جلاء وطن کرده و اقامت در ایران را بر مراجعت ترجیح داد ، و کم کم کار این هجرت به بستگان و برادران شیخ نیز سرایت کرده آنها نیز ازجبل عامل بخراسان کوچ کردند ، وتاپایان عمر در آن سامان رحل اقامت افکندند

شیخ درزمانی بایران وارد شد که مرحوم علامه مجلسی در اصفهان (پایتخت آنروز ایران) حوزهٔ درس مهمی داشت و بطور کلی سرآمد علمای آن عصر بود وچون مرحوم علامهٔ مجلسی بلکه عموم علمای آنزمان همذوق با شیخ بودند واصولا این عصررا میتوان قرن طلائی نشر حدیث نامید لذا براي شیخ فرصتی بهتر ومحیطی مناسبتر ازاین پیدا نمی‌شد ، وازروی طیب خاطر یك سره دل ازوطن کنده ومجاور قبر مطهر حضرت ثامن الائمه گشته وبنشر احادیث همت گماشت .

چندی ازتوقف شیخ در طوس نگذشت که نبوغ علمي وتبحر او در حدیث وفقه موجب شد که دانشمندان در مقابل او خاضع گردند وخانهٔ شیخ مرجع خاص و عام ومحل افتاء واستفتاء شود ، تاآنجا که منصب شیخ الاسلامی وقاضی القضاتي آن ناحیه ازطرف پادشاه وقت بدو تفویض گردید (۱)

مرحوم شیخ درطی توقف در مشهد دومرتبه دیگر (وبعضی گویندسه مرتبه) بحج وزیارت قبور ائمهٔ عراق مشرف شد (۲) و در یکی ازاین سفرها در مراجعت

---

(۱) بعضی احتمال داده‌اند که تفویض این دو منصب بشیخ برحسب پیشنهاد مرحوم علامهٔ مجلسی پس ازسفر شیخ باصفهان وملاقاتهائی که بین شیخ ومجلسی واقع شد انجام گرفته وبطور مسلم نظر علامهٔ مجلسی دراین باره دخالت داشته است .

(۲) دربارهٔ یکی ازاین سفرها اشعاری سروده که قسمتی ازآن چنین است

وحرکنا شوق الزیارة فانثنت ... لناهم لا ترهب المطلب الوعرا

نسیر و نسری ننتحی صاحب الاسرا ... فأکرم به قصداً وأکرم به مسری

بقیه در صفحه بعد

باصفهان وارد شد ، مرحوم علامهٔ مجلسی وسایر علماء مقدم شیخ را گرامی داشته وتجلیل شایانی ازوی نمودند تا آنجا که شاه وقت (شاه سلیمان صفوی) را بدیدن ازشیخ وادار نمودند و بدین ترتیب ملاقاتهائی بین شاه و مرحوم شیخ واقع شد و گفتگوهائی بین آنها رد و بدل شده که بعضی از آنها خالی از لطف نیست(۱) .

خاطرات زندگی شیخ

شیخ درباب سی وسوم کتاب اثبات الهداة قسمتی از خاطرات زندگی خویش را ضمن چند داستان نقل میکند که ما عیناً قسمتی از ترجمهٔ آنها را بفارسی در اینجا ذکر میکنیم .

ازجمله اینکه میفرماید: در دوران کودکی آنزمانیکه که حدود ده سال بیش نداشتم گرفتار مرض بسیار سختی شدم بطوریکه بستگانم از سالم شدنم مأیوس و یکسره دست از من شسته شروع بگریه و زاری نموده مهیای عزا شدند ، ویقین داشتند که من همان شب خواهم مرد ، در همان موقع من در بین خواب و بیداری بزیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله ودوازده امام مشرف شدم وبآنان سلام کرده با یك یك مصافحه کردم ، وخوب نظر دارم که بین من وحضرت صادق علیه السلام کلامی رد و بدل شد که اکنون بخاطر ندارم ، جز اینکه میدانم آنحضرت در حق من دعا فرموده، چون بحضرت صاحب الزمان رسیدم بر آنحضرت سلام کرده و پس از مصافحه شروع بگریه .

تتمه ازصفحهٔ قبل

وطيبة قصدى و الغرى و كربلا ومن بعدها الزوراوطوس وسامرا
ففاح لنا من طيبة طيب عرفها و لاح لنا نور و نور بها يسرى
وعجنا فزرنا با لغرى اما منا وفى كربلا و الشوق لى بالسرى
ونلنا بسامراء خير مثوبة فياليت عاد القرب لى والا سى مرا
وفى زورة الزوراء لما تيسرت لنا لم نخف من زور قول امرء أزرى
وعدنا الى طوس برغم العدى وقد أقمنا بها اذ كان ذاك بنا احرى

(۱) برای توضیح بیشتری بروضات الجنات ص ۶۱۸ مراجعه شود.

نموده و عرض کردم : ایمولای من میترسم قبل از اینکه بهرهٔ خودرا ازعلم وعمل بر گیرم در این مرض بمیرم ، حضرت (نظری بمن نموده) فرموده : ترس بخود راه مده که در این مرض نخواهی مرد و خدا ترا از این مرض نجات داده عمر طولانی خواهی کرد ؛ سپس قدحی که دردست او بود بمن مرحمت نموده از آن نوشیدم (ودر همان حال از خواب بیدار شده) مرضم بکلی زائل گردید برخواستم نشستم بستگانم که این حال را دیده سخت در شگفت شدند ولی من تا چند روز جریانی که دیده بودم برای آنها نقل نکردم .

وازجمله اینکه در مشهد مقدس رضوی ﷺ درخواب دیدم که میگویند حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف داخل شهرشده و پس از تفحص منزل حضرت را پیدا کرده براو داخل شدم وآنحضرت درطرف مغرب مشهد درباغي که در آن عمارتي بود نزول اجلال فرموده بوده ؛ پس من درحالیکه در کنار حوضی نشسته بود وقریب بیست نفر درنزد او حضور داشتند بر آنحضرت وارد شدم و ساعتی با آن بزرگوار گفتگو کردیم تا وقتیکه غذا آوردند و شروع بخوردن کردیم ، و با آنکه غذا اندك بود بسیار غذای لذیذی بود و همگی خورده سیرشدیم و از آن چیزي کم نشد ، پس از فراغت از غذا دقت کردم دراصحاب آنجناب دیدم ازچهل نفر تجاوز نمی کند، باخود گفتم : این بزرگوار بااین لشگر اندك خروج کرده کاش میدانستم آیاسلاطین زمین چگونه اطاعت اورا خواهند کرد، وبااین لشگر کم اگر با آنجا جنگ کند چگونه برآنها غلبه میکند (بمحض اینکه این فکردرقلب من خطور کرد) آنحضرت نگاهي بمن کرده لبخندی زدو فرمود: از کمی یاوربرمن خوف نداشته باش زیرامن کسانی دارم که اگربآنهاامر کنم تمام دشمنانم سلاطین وغیر آنهارا (بدون جنگ) نزد من حاضر کرده آنهارا گردن زنند « وما یعلم جنود ربك الا هو» یعنی لشگریان خدارا کسی جز او نمی داند .

از این بشارت خورسندشدم ودوباره شروع بگفتگوی با آن حضرت کردیم سپس آنجناب بر خواسته باطاق خواب رفتند و آنان که حاضر بودند متفرق

شده ازباغ خارج شدند ؛ من هم بدنبال آنها روان شدم لکن گاهگاهی بعقب سر خویش نگاه میکردم و با خود میگفتم ایکاش حضرت صاحب الزمان خدمتی بمن رجوع میکردند و مرا ببذل عطا وخلعتی مفتخر میفرمودند ؛ در همین فکر تا در باغ آمدم (بآنجا که رسیدم) دلم حاضر نشد که از باغ خارج شوم لذا همانجا نشستم ناگاه دیدم غلامی بنزدم آمده پارچهٔ سفیدی که ازپنبه و حریر بودبامقداری پول برایم آورد و گفت آقا میفرمایند:این است آنچه میخواستی وبهمین زودی خدمتی نیز بتورجوع خواهیم کرد ازباغ خارج مشو .

واز آن جمله اینکه دفعهٔ دیگری آنحضرت را درخواب دیدم وباعجله خود را بآنجناب رسانده سلام کردم وخواستم از فرج وظهور آن بزرگوارسؤال کنم که چه وقت است ؟ قبل از آنکه این پرسش را بکنم فرمود : انشاءالله نزدیك است (سپس این آیه راخواند) :«قل لایعلم من فی السماوات والارض الغیب الا الله» یعنی ای پیغمبر بگو آنها که درآسمان وزمینند غیب نمیدانند مگر خدا ، پس از آن مسائل بسیاری بقلبم خطور کرد که قبل از سؤال حضرت جواب آنهارا بمن فرمود.

واز آن جمله اینکه درکاظمین خواب دیدم که آنجناب درمنزل مردی بنام ابراهیم وارد شده ومن حضور آنحضرت شرفیاب شده وخواستم ازاوخواهش معجزهٔ کنم ، حضرت پیش ازاظهار این خواهش فرمود : اکنون وقت معجزه خواستن نیست چون هنوز خروج نکرده ام وپس ازآنکه خروج کردم هرچه خواهید پرسش کنید ؛ ازآن پس ساعتی گفتگو کردیم وپس از گفتگوحضرت امرباحضار اسبانی برای سواری فرموده حاضر کردندوباعدهٔ کمتراز ده نفرسوارشدند ، قبل از سوار شدن فرمود : نزدمازین اسبی است که مابدان احتیاج نداریم وآنرا بشیخ ـ وبمن اشاره فرمود ـ بخشیدیم تابدان تبرك جوید ، من باخود گفتم : چگونه بزینی که از صاحبش اعجازی ندیدم تبرك جویم ؟ بمن متوجه شده باتبسم فرمود : اکنون احتیاجی باعجاز نیست وازاین زین برکت واعجازی خواهی دید ، ناگهان بیدار شدم وپس ازآن در خطرهای عظیمه و مهالك شدیدهٔ واقع شدم وخداوند ببرکت

آن حضرت نجاتم داد.

واز آن جمله روز عیدی درقریهٔ خودمان «مشغری» باجمعی ازطلاب وصلحاء نشسته بودیم من بدانها رو کرده گفتم: کاش میدانستیم سال آینده چنین روزی کدام یك ازمازنده و کدامیك مرده است؟ یکی از آن جماعت که نامش شیخ محمد و همدرس بامابود گفت: من که یقین دارم که عیدسال آینده وسال بعداز آن وبعداز آن وهم چنین تابیست وشش سال دیگر زنده هستم واین سخن راازروی یقین بدون مزاح میگفت، (ازروی تعجب) بدو گفتم: مگر توعلم غیب داری؟ گفت: نه ولی من سخت مریض شدم و درهمان مرض حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه رادرخواب دیدم بدو عرض کردم: مولای من سخت مریضم ومی ترسم در این مرض بمیرم وعمل صالحی که خدارابدان ملاقات کنم ندارم؛ حضرت فرمود: نترس که تودراین مرض نخواهی مرد وخدا تورا شفاداده بیست و شش سال دیگر در دنیا زندگانی خواهی کرد، و پس از این کلام کاسهٔ که در دست داشت بمن مرحمت فرموده از آن نوشیدم و مرض من بکلی رفع شد و از این جریان برای من قطع حاصل شد که خواب شیطانی نبوده، و تابیست وشش سال دیگر زنده خواهم بود، وقتی من کلام او را شنیدم فوراً تاریخ آن روز را یاد داشت کردم و این قصه در سال ۱۰۴۹ بود واز این داستان دیر زمانی گذشت و در سال ۱۰۷۲ بمشهد منتقل شدم وپس از مدتی در سال آخر متوجه شدم که مدت (این مرد) سر آمده بتاریخ مراجعه کردم دیدم بیست وشش سال تمام گذشته، با خود گفتم: قاعدتاً باید آن مرد فوت شده باشد، یکی دو ماه نگذشت که نامهٔ از برادرم که در آن بلاد بود برایم آمد که در آن نوشته بود که آن مرد فوت کرد.

این بود ترجمهٔ قسمتی از این داستانها که مربوط بخاطرات مرحوم شیخ حر عاملی است ومجملا بجز آنچه رابطهٔ با اهل بیت عصمت وائمهٔ اطهار علیهم السلام داشته خاطرهٔ دیگری از شیخ در دست نیست واین خود ارادت واخلاص عجیب این عالم جلیل را نسبت بساحت قدس موالیان عظامش میرساند، و این علاقهٔ عجیب

مهمترين عامل پشتكار وتوفيق وتحمل زحمات طاقت فرساى او در جمع كلمات واحاديث آنان بوده وگرنه تدوين كتابهائى مانند وسائل الشيعه واثبات الهداة كار عادى وآسانى بنظر نميرسد ، واين اخلاص عجيب شيخ را نيز ازاشعار وقصائدى كه در مدح ائمهٔ اطهار سروده وحاكى از احساسات درونى است ميتوان درك كرد وما براى نمونه چندقطعه از آن اشعار را ذكر ميكنيم .

از آنجمله فرمايد :

انا اذى عشراً مع اثنين مع ان جميع الانام اضحوا فدائي (١)
عدد الاعين اللواتى تفجّرن لموسى وعدّة النقباء
و افقوا عدة حوارى عيسى بعد الاسباط مع بروج السماء

ودرقصيدهٔ ديگرى فرمايد :

فالهوى مهلك سوي حبّ قوم برعوا فى العلى سناً و سناء
النبى المختار والعترة الاطهار أزكى الورى علاو ارتقاء
شرفوا سايرالبطاح عموماً و خصوصاً قد شرفوا البطحاء

درجاى ديگر فرموده :

ان حبى لآل بيت رسول الله ينسنى الهوى و الحبيبا

در قصيدهٔ طويلهٔ ديگرى گويد :

رجائى فى يوم المعاد محمد نبى غزير الفضل للرسل سيد
ومن بعده حسبى على و ولده فليس لهم مثل من الخلق يوجد
فكان باصحاب الكساء تمسكى سؤالهم منى مغيب و مشهد

ودر قصيدهٔ ديگرى است :

بطيبة و بطوس و الغرى وسا مراء و الطف او زوراء بغداد
قلبى ثوى وهوى يبغى شفاعتهم والقلب لى حيث يهوى خير مرتاد

(١) براى استفادهٔ از ترجمهٔ فارسى اين اشعار وقسمتى از اشعار بعدى بجلد سوم اثبات الهداة مراجعه شود.

بحور علم ركبنافي سفينتها لم نخش من لجة تطغي ولاواد

در جاي ديگر گويد :

انا الحر لكن بر هم يستر قنى وبالبرو الاحسان يستعبد الحر

ودر قصيدهٔ ديگر فرموده :

و اهتد ينا بالمرتضي و بنيه حين لاحت انوا رهم با لشمو س

فى البقيع و كربلاو غرى و بزورا وعسكر و بطوس

غرفات الجنان مال اليهن فؤادى و عـاف كل نفيس

ولعمرى لو كان قلبي حديداً كان معنى طوس كمغنا طيس

ودرقصيدهٔ ديگر فرموده :

لى اربعة وعشرة هم أملى اذ حبهم عندى خير العمل

القلب الى سواهم لم يمل بل أصبح فى هواهم كالنمل

ودر يكي از قصيده هائي كه در بارهٔ امير المؤمنين عليه السلام فرموده چنين گويد :

و انى له عبدو عبد لعبده وحاشاه ان ينسي غداً عبده الحرا

ودرقصيدهٔ كه ٨٠ بيت وبدون الف است چنين گويد :

وليّى علىّ حيث كنت وليه و مخلصه بل عبد عبد لعبده

لعمرك قلبى مغرم بمحبتي له طول عمرى ثم بعد لولده

وهم مهجتى هم منيتى هم ذخيرتي و قلبى بحبهم مصيب لرشده

و كل كبير منهم شمس منير و كل صغير منهم شمس مهده

و كل كمى منهم ليث حربه و كل كريم منهم غيث وهده

بذلت له جهدى بمدح مهذب بليغ و مثلى حسبه بذل جهده

و كلفة فكرى حذف حرف مقدم على كل حرف عنده مدحى لمجده

وغير از اينها از اشعار بسيارى كه در مدح ائمهٔ معصومين (ع) سروده ودر ديوان او ثبت است

خاندان شیخ

نسب شریف شیخ بحر بن یزید ریاحی (شهید وقعهٔ طف) منتهی میشود و معروف شدن خاندان شیخ بآل حر نیز بهمین مناسبت است ، ودر بین این خاندان جلیل دانشمندان بسیاری نشو و نما کرده اند که ما بذکر چند تن از آنان اکتفا می کنیم :

۱ـ پدر مرحوم شیخ یعنی شیخ حسن بن علی بن محمد بن حسین حر عاملی یکی از بزرگان این خاندان و از علماء نامی شیعهٔ امامیه است که صرفنظر از دارا بودن علوم مختلفه از شعر و ادب نیز بهرهٔ وافی و کاملی داشته و قسمتی از اشعار او را مؤلف در کتاب امل الامل ذکر کرده است ، این عالم جلیل در سال ۱۰۶۲ بعزم زیارت مرقد حضرت رضا علیه السلام از « جبع » بسمت طوس حرکت کرد ولی قبل از رسیدن بمشهد در بسطام طی کسالت مختصری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت وجنازهٔ وی توسط یکی از فرزندانش (شیخ زین العابدین) که در این سفر همراه او بود بمشهد منتقل و در سمت پائین پا در رواق مطهر بخاك سپرده شده ، قضا را شیخ در این جریان حضور نداشت وبرای دومین بار بحج مشرف شده بود ، و خبر فوت پدر درمنی بدورسید وبقول خود عید اضحی از این مصیبت براو عاشوراشد .

تأثیر مرك پدر در روحیهٔ شیخ بسیار شدیدبود وتأثرات روحی او ازاشعاری که در رثاء پدر سروده معلوم می‌شود که از آن جمله است :

کنت ارجو والآن خاب رجائی	قصرت همتی و طال عنائی
عزّ منی العزاء في الدهراذ	اودی ابی صرفه فذل ابائی
أخبرو اعنه في المني والمنی	تدنووصرف المنون عنی نائی
فمنی کربلا عندي وعید	النحراضحی کیوم عاشوراء
لیس شیء من الجواهر أغلی	ثمناً من جواهر الفضلاء
فلهذا هم أقلّ بقاءاً	لیتهم خصصوا بطول البقاء

لاتلمنی علی البکاء عسی أن یذهب الیوم بعض وجدي بکائی

۲ـ عموي والد شیخ : محمد بن محمد بن حسین حر عاملی از فقهاء و محققین وادباء بزرگ عصر خود وازشاگردان شیخ بهائی وصاحب مدارك وصاحب معالم بوده ودارای تألیفات بسیاری است که از آن جمله است کتاب « نظم تلخیص المفتاح فی علوم البلاغة» ورسالهٔ دراصول ؛ و رسالهٔ در عروض و غیره ؛ وفات او در سال ۹۸۰ بوده است .

۳ـ جدپدری شیخ : محمد بن حسین حرعاملی ازفقهاء مبرزوازشاگردان شهید ثانی وپدر عیال اوبوده است .

٤ـ جدمادری شیخ (که عموی والداو نیز بوده است) شیخ عبد السلام بن محمد بن حسین حرعاملی عالم جلیل القدری که درزهد و ورع کم نظیر و حافظ تمام قرآن بوده است ، ودرنزد پدر وبرادرش شیخ علی و صاحب مدارك و صاحب معالم تلمذ کرده وصاحب تألیفات زیادی درفقه واصول وفنون مختلفهٔ دیگر بوده است ، وازتألیفات اواست کتاب «ارشاد المنیف الی الجمع بین اخبار التقصیر» این بزرگوار درسن ۸۰ سالگی نابینا گشته وپس ازده سال ازاین سانحه در سال ۱۰٤۱ در قریهٔ مشغری ازدنیارفت ودرهمانجا بخاك سپرده شد (۱)

۵ـ عموی شیخ : حسین بن علی بن محمد بن حسین حرعاملی ازفقهاء عالیقدرواز شاگردان صاحب معالم وصاحب مدارك بوده وچون کار بر شیعیان جبل عامل درآنزمان سخت بود، ودرمضیقهٔ تعصبات اهل سنت قرار گرفته بودند (همانطور که قبلا گفته شد) این عالم جلیل از بلاد خویش باصفهان هجرت فرمود وروی سابقهٔ دیرینهٔ

(۱) مرحوم شیخ درثناء اواشعار زیادی سروده که ازآنهااست:

آه مما جنت ید الموت فی أکمل اهل العلی و خیر الا نام

زاهد عابد تقی نقی طاهر النفس عالم علام

کان یدعی عبدالسلام فاضحی سیداً مالکاً لدار السلام

قدس الله روحه و سقاه من غمام الرضوان غیث السلام

که با مرحوم شیخ بهائی داشت بر او وارد شد و شیخ بهائی نیز مقدمش را گرامی داشته تا آخر عمر معزز آنزد وی بسر برد .

۶ـ۹ـ چهار برادر شیخ (شیخ زین الدین ، شیخ زین العابدین ؛ شیخ احمد، شیخ علی) که هریك از علماء مبرز و دانشمندان نامی شیعه بوده و هر کدام بنوبهٔ خود خدمات شایانی از راه تألیف وتصنیف وسایر مشاغل علمی بشیعه نموده‌اند ؛ کتاب شرح اثنا عشریهٔ شیخ بهائی ورسالهٔ درهیئت از تألیفات شیخ زین الدین است و کتاب در المسلوك(۱) وحاشیه برمختصر نافع و «جواهر الکلام فی الخصال المحمودة فی الانام» تالیف شیخ احمد است .

و بالجملة بیت شیخ بیت علم ودانش ومنشأ علماء و دانشمندان بوده است در اعقاب واحفاد شیخ نیز علمای بسیاری بوده‌اند که از آنجمله است :

۱ـ فرزند شیخ یعنی حسن بن محمد حرعاملی که نزد پدر تلمذ کرد وپس ازاو بکار مراجعات مردم میپرداخته و کتابی در شرح بر کتاب هدایة (تألیف شیخ) نوشته و دیوان شعری نیز دارد، و گویند در کنار قبر پدر مدفون میباشد .

۲ـ فرزند دیگر شیخ احمد بن محمد از فقهاء بزرگ ودارای ذوق شعری هم بوده است .و تعلیقهٔ نیز بر کتاب شریف کافی نوشته است .

۳ـ فرزند دیگر شیخ :شیخ محمد رضا از فقهاء ومحدثین عالیمقام وازعلم تفسیر نیز بهرهٔ وافی داشته وسالها نزد پدر تلمذ کرده ودر سال ۱۱۱۰ دار فانی را وداع ونزد پدر دفن شده .

وبالجمله دراعقاب شیخ نیز علماء بسیاری بوده‌اند که ما بهمین مقدار اکتفا نموده برای اطلاعات بیشتری خوانندگان را برسالهٔ سجع البلابل (که درمقدمهٔ

---

(۱) محدث قمی در کتاب فوائد الرضویة در احوالات شیخ عبد السلام حرعاملی بمناسبتی این کتاب را از تألیفات شیخ علی دانسته وچنین گوید: «شیخ علی برادر شیخ حرعاملی در در مسلوك فرموده ..» ولی دیگران مانند صاحب الذریعة و غیره از مؤلفات شیخ احمد دانسته اند وشاید اشتباه در کتاب فوائد الرضویه از نساخ بوده است .

اثبات الهداة طبع شده) وفوائد الرضویه وروضات الجنات و سایر کتابها راهنمائی میکنیم (۱)

اسانید ومشایخ اجازهٔ شیخ

شیخ نزد جمعی از علماء آل حر و دیگران تلمذ کرده وباجازهٔ نقل حدیث از طرف آنان مجاز گشته که از آنجمله است :

۱ ـ پدر شیخ : مرحوم شیخ حسن حر عاملی
۲ ـ شیخ محمد حرعاملی (عموی شیخ)
۳ ـ شیخ عبد السلام (جد مادری شیخ)
٤ ـ شیخ حسن ظهیری عاملی
٥ ـ شیخ زین الدین نوادهٔ شهید ثانی
٦ ـ شیخ عبد الله حرفوشی .
۷ ـ علامهٔ بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی.
۸ ـ محمد بن مرتضی مشهور بفیض کاشانی صاحب کتاب وافی
۹ ـ ملا محمد طاهر قمی .
۱۰ ـ سید شرف الدین مشتهر بسید میرزا جزائری
۱۱ ـ شیخ علی حفید شهید ثانی ومؤلف کتاب در المنثور وغیره .
۱۲ ـ آقا حسین خونساری شارح دروس
۱۳ ـ محدث شهیر سید هاشم توبلی بحرانی صاحب تفسیر برهان وغیره

وجمعی دیگر از علماء که نام آنان در تاریخ زندگی شیخ ذکر شد .

شاگردان شیخ

چنانکه اشاره شد شیخ پس از آنکه حدود ٤۰ سال در بلاد خویش بافاده واستفاده مشغول بود بایران مهاجرت ودرمشهد مقدس اقامت گزیده بنشر احادیث

(۱) مؤلف کتاب « جام گیتی نما » وفاضل معاصر حجة الاسلام شیخ عبد الغنی و جمعی دیگر از علمای گذشته ومعاصر از احفاد شیخ حرعاملی میباشند

وتعليم پرداخت ، ودر مدت توقف در مشهد شاگردان بسیاری تربیت کرده که بسیاری از آنان کتب حدیث را نزد او قرائت کرده بکسب اجازهٔ کتبی ازطرف شیخ نائل شدند واز آنجمله است :

۱ـ شیخ مصطفی حویزی نزیل مشهد رضوي که شیخ در امل‌الآمل فرموده او تمام کتاب وسائل را برمن قرائت کرده .

۲ ـ فرزندش شیخ : شیخ محمدرضا که سالهانزدپدرتلمذ کرده وبنقل حدیث مجاز گشت .

۳ ـ فرزند دیگرش شیخ حسن حرعاملی

٤ـ سید محمد اعرجی نائینی مؤلف کتاب شرح بدایة الهدایة وصمدیه درنحو وشرح زیارت جامعهٔ کبیره وتلخیص کتاب شافی

٥ـسید محمد بن محمد بدیع رضوی مشهدی

٦ـملا محمد فاضل بن محمد مهدی مشهدی

۷ـسید محمد بن علی موسوی عاملی که منصب قضاوت مشهد مقدس رضوی را داشته است .

۸ ـ ملا محمد صالح قزوینی شهیر بروغنی‌مؤلف کتاب ترجمه صحیفهٔ کامله وعیون‌اخبارالرضاوغیره .

واز کسانیکه ازشیخ اجازهٔ حدیثی داشته‌اند

۱ ـعلامهٔ بزرگوار ملا محمدباقرمجلسی (ره) ، همانطور که‌در جلد۲۵ بحار ص ۱۵۸ (مجلداجازات) فرموده

۲ ـ ملا محمد صالح هروی

۳ ـ ملا محسن قزوینی مؤلف کتاب عوامل در نحو وزینة السالك درشرح الفیهٔ‌ابن مالك .

٤ ـ ملا محمد تقی استرابادی متوفای سال ۱۰۵۸ صاحب کتاب شرح فصوص

٥ ـ ملا محمد تقی دهخوار قانی صاحب حاشیهٔ برعدهٔ شیخ طوسی(قده)

۶ ـ علامه بزرگوار سید محمد حسینی جیلانی صاحب رساله در حکم صلوة جمعه .

۷ ـ عالم جلیل شیخ محمود بن عبد السلام تعنی

۸ ـ شیخ ابو الحسن نباطی عاملی که او از مشایخ شیخ احمد جزائری است

۹ ـ علامه جلیل ملا محمد صادق مشهدی صاحب کتاب فهرست الکافی وغیر از اینها از محدثین وعلمای بزرگی که بکسب اجازهٔ نقل حدیث از طرف شیخ نائل شدند .

تألیفات شیخ

مرحوم شیخ دارای تألیفات زیادی در فنون مختلفه میباشد که مؤلفات او بالغ برپنجاه کتاب است وچون ذکر تمام آنها از وضع این مقدمه (که مبنی براختصار است) خارج میباشد لذا بذکر مقداری از آنها اکتفاء میشود .

۱ ـ کتاب «وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة» که باتألیف این کتاب شریف منت بزرگی برفقهاء ومجتهدین شیعه گذارده واز اینجهت حق بزرگی برمکتب فقهی شیعه دارد ، شیخ درتدوین وجمع احادیث آن زیاده از هفتاد کتاب از کتب حدیثی شیعه را مورد استفاده قرار داده ، وبالغ بربیست سال ازعمر شریف خودرا درراه تألیف این کتاب سپری کرده است وبقول خودمیگوید : « منع القلب فیها راحة و الطرف سنة » ونظر بجا معیتی که دارد پس از شیخ در تمام ادوار علمی مورد استفاده وتوجه خاص دانشمندان بوده وچندین مرتبه بچاپ رسیده است .

دراواخرعمر مرحوم شیخ درفکر نوشتن شرحی بروسائل افتاد واین فکر کم کم قوت گرفت وبمرحلهٔ عمل درآمد ومقداری ازآن را نیز نوشت وآنرا بطوری که درامل الامل میفرماید ـ : « تحریر وسائل الشیعة » نام نهاده وتا آن جائیکه اطلاع در دست هست یك جلد آن را نوشته که نسخهٔ خطی آن موجود است (۱) ولی حال بقیهٔ مجلدات روشن نیست و گمان نمیرود شیخ توانسته باشد درتتمهٔ عمر

(۱) بکتاب الذریعه مراجعه شود

که حدود ٤ سال بیش نبوده این کتاب را تمام کرده باشد .

جمع دیگری از علماء شرحهائی بر این کتاب نوشته‌اند که از آنجمله است:

شرح کبیر مرحوم آیة‌الله سید حسن آل صدرالدین کاظمی .

شرح الوسائل علامهٔ بزرگوار شیخ یوسف بحرینی حویزی .

مرحوم شیخ پس از فراغت از تألیف کتاب وسائل الشیعه فهرستی برای آن نوشته که در این فهرست عناوین ابواب وعدد احادیث ومضمون آنها در هر باب ذکر شده وآن را بمن لایحضره الامام نامیده است که بعداً توسط یکی از شاگردانش بفارسی ترجمه وبمنزلهٔ رسالهٔ عملیه شیخ مورد استفادهٔ مقلدین قرار گرفته است .

۲ـ «هدایة الامة الی أحکام الائمة» این کتاب منتخبی از کتاب وسائل الشیعه است که مکررات وأسانید آن حذف شده وهر مطلبی را بعدد ۱۲ ختم فرموده است و شیخ در سبب تألیف آن چنین گوید : «که پس از نوشتن وسائل جمعی ازمن خواستار شدند که فهرستی بر آن نوشته وعناوین ابواب را باذکر احادیث مرویه در آن بیان سازم ، سپس درخواست نمودند که احکام منصوصه را با أحادیث دالهٔ بر آن در کتابی جمع آوری کنم تا کسانی را که حوصلهٔ مراجعه بتمام اخبار نیست وسیلهٔ کار باشد .... فجمعت لهم هذا الکتاب الذی ماالف احسن منه في هذا الباب ....الخ»

۳ـ «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» در این کتاب متجاوز از بیست هزار حدیث (صرفنظر از آیات مبارکات واشعار بسیاری از شعرای عرب) در اثبات نبوت خاصه وامامت ائمهٔ معصومین علیهم السلام جمع آوری شده وشیخ در تدوین وجمع آوری احادیث آن از ۱۹۲ کتاب از کتب شیعه (باواسطه وبدون آن) وهم چنین از ۲٤۷ کتاب از کتب عامه استفاده کرده و از آنها حدیث نقل میکند و رویهمرفته در تألیف این کتاب هم مانند وسائل الشیعة زحمات طاقت فرسائی را متحمل گردیده . (۱)

---

(۱) این کتاب اخیراً در ۷ مجلد با ترجمهٔ فارسی وتصحیح کامل تحت نظر نگارنده طبع گردید.

٤ـ «جواهر السنية في الاحاديث القدسية» .

٥ـ «صحيفهٔ ثانيهٔ سجادية» دعاهائی که درصحيفهٔ اولی ذکر نشده .

٦ـ «فوائد طوسية» مشتمل برفوائد کثيره ومطالب متنوعه .

٧ـ «فصول المهمه في اصول الائمة» حاوی مطالب کليهٔ مأثورهٔ از ائمه اطهار عليهم السلام .

٨ـ «أمل الامل» درعلم رجال .

٩ـ «الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة» همين کتابی که اکنون در دست شما است .

١٠ـ «بداية الهداية في الواجبات والمحرمات المنصوصة» دراين کتاب از اول تاآخر احکام فقه بطور اختصار ذکر شده ودرآن از احکام واجب ١٥٣٥ وحرام ١٤٤٨ حکم ذکر شده

١١ـ «اثناعشرية في الردعلي الصوفية» اين کتاب را بر ١٢ باب و ١٢ فصل ترتيب داده وبطورکلی يکهزار حديث دررد برصوفيه دراين کتاب نقل فرموده .

١٢ـ «کشف التعمية في حکم التسمية» اين کتاب را در جواز نام بردن حضرت مهدی عليه السلام درزمان غيبت بنام «م ح م د» تأليف کرده ويکی ازنفيس ترين کتابهائی است که دراين باب نوشته شده ويك نسخهٔ خطی آن که بنظر نگارنده رسيده در کتابخانهٔ دانشگاه تهران موجوداست

١٣ـ «رسالة في اثبات وجوب صلاة الجمعة» اين کتاب را شيخ در ردبر کتابی که ملا محمد ابراهيم نيشابوری تأليف فرموده است، نگاشته .

١٤ـ «نزهة الاسماع في الاجماع» دراين کتاب اقسام اجماع و احکام آن بطور تفصيل ذکر شده

١٥ـ کتابی در احوال صحابه که درآن احوال صحابهٔ پيغمبر اکرم صلی الله عليه وآله وائمه طاهرين عليهم السلام جمع آوری شده است .

١٦ـ کتابی دراثبات تواتر قرآن .

۱۷- کتابی در اخلاق . این کتاب مانند شرحی بر کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه است که روایات ائمه معصومین را بر آن اضافه فرموده است .

۱۸- کتابی در تنزیه معصوم از سهو و نسیان ؛ این کتاب را رد بر کتابی که مرحوم شیخ صدوق در اثبات سهو آنان تألیف کرده نوشته است .

۱۹- کتابی در وصیت بفرزندش شیخ محمد رضا حر عاملی (که قبلا نام او ذکر شد) این کتاب را بترتیب کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة تألیف سید بن طاوس تنظیم کرده است .

۲۰- کتابی در رد بر عامه

و کتب بسیار زیاد دیگری که ما بذکر همین مقدار اکتفا مینمائیم .

شیخ دارای ذوق سرشاری در ادبیات بوده و از شعرای بزرگ زمان خویش بشمار میرفته و اشعار بسیار زیادی در مدح ائمهٔ اطهار علیهم السلام و مسائل علمی سروده که خود دیوانی جداگانه است و ما مقداری از آن اشعار را قبلا ذکر نموده و اینجا بذکر چند قطعهٔ دیگر مبادرت میورزیم از آن جمله در غزلیات گوید :

وذات خال خدّها مشرق نوراً کرکن الحجر الاسود
کعبة حسن ولها برقع من الحریر المحض والعسجد
قد اکسبت کل امرء فتنة حتی امام الحی و المسجد
کم هام انشاهدها جاهل بل هام فیها عالم المشهد (۱)

ونیز گوید :

سترت محاسنها الحسان بلؤلؤ و بجوهر و بفضة و بعسجد
هیهات ذاك الستر اظهر حسنها حتی لقد فتنت امام المسجد

ودر مدح ائمه اطهار و ارادات خود بساحت قدس آنان فرماید :

انا حر عبد لهم نافذا ما شرفونی بالعتق عدت رقیقاً
انا عبد لهم فلو اعتقونی ألف عتق ما صرت یوماً عتیقاً

(۱) و لا یخفی ما فی البیت الا خیر من اللطف

ودرموعظه گويد :

لا تكن قانعاً من الدين بالدون وخذ في عبادة المعبود
واجتهد في جهاد نفسك وابذل في رضى الله غاية المجهود

ونيز فرمايد :

يا صاحب الجاه كن على حذر لاتك ممن يغتر بالجاه
فان عز الدنيا كذلتها لاعز الا بطاعة الله

و گاهي احاديث قدسية و يا گفتارهاى پيغمبر اكرم وائمه عليهم السلام را بنظم در آورده كه از آنجمله است :

فضل الفتى بالجود و الاحسان والجود خير الوصف للانسان
اوليس ابرا هيم لما اصبحت أمواله وقفاً على الضيفان
حتى اذا أفنى اللهما اخذ ابنه فسخى به للذبح و القربان
ثم ابتغى النمرود احراقاً له فسخى بمهجته على النيران
بالمال جاد وبابنه وبنفسه و بقلبه للواحد الديان
اضحى خليل الله جل جلاله ناهيك فضلا خلة الرحمان
صح الحديث به فيالك رتبة تعلوبا خمسها على التيجان

و أصل حديث بنا بر آن چه از مسعودي در كتاب اخبار الز مان روايت شده چنين است :

« ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام انك لما سلمت مالك للضيفان ، وولدك للقربان ونفسك للنيران ؛ وقلبك للرحمان ، اتخذناك خليلا » . (١)

وفات شيخ

شيخ پس از آنكه عمر خويش را درخدمت بآثار اهل بيت معصومين عليهم السلام و تحكيم مباني مذهب جعفرى گذراند بالاخره درشب بيست و يكم ماه مبارك رمضان سال ١١٠٤ دارفانى را وداع گفته بسراى جاودانى شتافت و برادر

(١) روضات الجنات : ٦١٢.

اوشیخ احمد مؤلف کتاب درالمسلوك برجنازهٔ اونماز خوانده در ایوان حجرهٔ از حجرات صحن شریف رضوی جنب مدرسهٔ میرزاجعفر اورا دفن کردند واکنون مقبرهٔ شیخ در یکی از زوایای مدرسه ، زیریکی از غرفه‌های صحن مطهر عتیق قرار دارد و در روی آن ضریح کوچکی است که مزار مؤمنین و دانشمندان است « جزاءالله عنا و عن المسلمین خیر الجزاء وجعل بحبوحة جنانه مقره ومثواه» والحمدلله اولاوآخراً .

سیدهاشم رسولی محلاتی

۱٤ ذیقعده ۱۳۸۱

کتابهائی که در تدوین مقدمه مورد استفاده قرار گرفته

نام کتاب	مؤلف
امل الامل	شیخ حر عاملی
وسائل الشیعه	» »
اثبات الهداة	» »
روضات الجنات	سید محمد باقر خونساری
تنقیح المقال	مامقانی
رسالهٔ سجع البلابل	آیة الله نجفی
فوائد الرضویه	محدث قمی
الذریعة	آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی
نامهٔ آستان قدس شماره ۱۱	
فهرست	شیخ طوسی
رجال	نجاشی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ان‌الدین عندالله الاسلام

من‌نمیخواهم‌در اثبات‌رجعت‌چیزی بنویسم،این‌مطلب بعهدهٔ‌این کتاب وامثال این کتاب‌است،میخواهم‌مطلب‌بالاتری‌بگویم که درپرتو آن‌مشکلات زیادی‌ازقبیل رجعت ـ حل شود، وشبهه های بسیاری باطل گردد.

بشهادت صریح آیات متعددقرآن ، **روح وجان‌وحقیقت دین** عبارت از تسلیم‌وخضوع‌در برابرپرورد گاراست که گاهی بلفظ‌تسلیم وغالباً بلفظ‌اسلام تعبیر شده : دین‌نزدخدا ؛ اسلام است . آل‌عمران۱۹هر که بجزاسلام دینی‌جویدهر گز ازاوپذیرفته‌نشود آل‌عمران۸۵، چرا، هر که‌دربرابرخدا گردن‌نهدونکو کارباشد اجرش‌نزد خدای‌او است‌بقره ۱۱۲ نه بپرورد گارت قسم ! ایمان ندارند تا وقتی که ترادرمرافعات خودحکم قرار دهند، سپس ازحکمی که‌میکنی دردل‌نگرانی نداشته‌باشند وبیچون وچرا گردن نهند ، نساء ، ٦٥ وآیات دیگر که بیش‌ازچهل آیه‌است وهمین‌قدر برای‌نمونه کفایت میکند البته دونکته‌را نبایدفراموش کرد: یکی اینکه این تسلیم و خضوع مراتب مختلف دارد که در جات ایمان بحسب آنها مختلف میشود ، مثلا یکی تاآنجا تسلیم‌استکه درنهاد خودرأیی ، و در دل اراده ای ، ودرسرشوري بجز خداندارد‌ودرمقابل‌اوبا کمال‌صفاازهمه‌چیزمیگذرد، دیگری تنها دلش بوجودوی معترف است ، ودر این‌میان هم مراتب‌بی‌شماري‌است

دوم اینکه این تسلیم هر کجا جلوه‌ای دارد وهرزمان بصورتی‌درمیآید ؛ زمانی بشکل دین حضرت ابراهیم ـ«اذقال‌له ربه اسلم قال اسلمت‌لرب‌العالمین» و گاهي بلباس آئین حضرت کلیم ، ومدتی در قالب دستورهای حضرت مسیح ، و دورانی بهیئت تعلیمات روحبخش پیغمبر اسلام ﷺ ، یك‌روز اقتضای مسالمت

ونرمی داره ، یك روز تقاضای جنگ وخونریزی ، گاهی بردهان مهر مینهد و گاهی زبان رامیگشاید ، بااینکه یك حقیقت بیش نیست لکن : هروقتی بتناسب اقتضائی داره ، وازجمله مظاهر این حقیقت است تسلیم در پیشگاه وحی ومطالبی که بعنوان اخبار ازواقعه‌ای یابنام دستور وقانونی ، بوسیلهٔ کتابی یااززبان پیغمبر وامامی بیان میشود ؛ که چون این سلسله همه بخدا مربوط است واینها وسائط میان خالق ومخلوق اندواز خود چیزی ندارند تسلیم دربرابر آنان ، تسلیم دربرابر خداست و البته این مطالب بااندك توجهی کاملا روشن ومورد تصدیق خواهدشد .

اما گاهی از دستگاه مربوط بوحی مطالبی صادر میشود که عقول عادی از درك حقیقتش عاجزمیماند وچه‌بسا این کوتاهی فکرو یا بلندی مطلب موجب شبهه وتردید میگردد ، از طرفی موضوع راامنای وحی وجانشینان حق فرموده‌اند وازطرفی عقل معمولی از رسیدن بکنهش قاصراست از این‌رو بعضی که تهورشان زیاد وخردشان کم است ازدر انکار وارد میشوند وجمعی که احتیاطشان بیشتر است راه توجیه وتأویل پیش میگیرند ـ چنانکه در بحث :معاد جسمانی ، معجزات شفاعت ، وامورمربوط بامام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه نمونهٔ این دو دسته بسیار است ؛ ولی دستهٔ سومی هستند که عقلشان نیرومند تر ، تسلیمشان قوی تر ، وفکرشان روشن تراست از طرفی با عقلشان نمیجنگند ؛ اقرار میکنند که ما نمی فهمیم ، واز طرفی از مطالب مسلم دین دست نکشیده میگویند چون از جانب خداست بآن ایمان داریم «والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب» وبا توجه بدو جهت باید تصدیق کرد که افکار این طبقه عالی تر و دانششان بیشتراست ؛ اول اینکه باید ارزش فکری وعلمی بشررا در نظر گرفت وتاریخ علمی وی را بدقت مطالعه کرد ودیدپایه‌های علوم بشری تاچه درجه بی ثبات ولرزان است ، این همان بشری است که وقتی بهوس ستاره شناسی و اطلاعات آسمانی و زمینی افتاد زمین را ساکن کرد ومرکزعالم قرار داد ؛ نه فلك پوست پیازی مقعر ومحدب با آن تشکیلات بدورش چرخاند ؛ ستاره‌ها را چون گل میخهای نقره باچکش اوهام بجسم غیرقابل‌خرق والتیامش کوبید وآن دستگاه عجیب وغریب

هیئت‌را براه انداخت؛ قرنهای متمادی دانشمندان بشر! آري دانشمندان ! مجامع علمی را از هیاهوی این فرضیه‌ها پر کردند ، بافکار بلند خود بالیدند ، بقدرت فکری نابغه‌هائی که این پایه‌ها را نهادند آفرینها گفتند ، وبروحشان درودها فرستادند ؛ مدتها گذشت تا دیگران آمدند وزمین را با هزار ماجرا بحرکت‌در آوردند ، پردهٔ افلاك را دریدند گل میخها را از جسم بیجانش بیرون کشیده در فضا معلق کردند ؛فضای عالم را تجزیه کرده منظومه‌های شمسی بیشماری‌تشکیل دادند ووو .. این‌همان بشری‌است که از نظریه‌های علمیش گرفته تا صنعتش تا تجربیاتش تا عادات و رسومش هر روز طرحی تازه میریزه و بهزار زبان آنرا میستاید ، فردا خیره خیره بآن نگاه میکند واز نادرستیش قاه قاه میخندد گاهی هم زار زار میگرید .

با توجه باین جهت معلوم میشود بشر هر چه علمش زیادتر شود عاقبت جهلش بیشتر است وهرچه تیزبین تر شود بازآنچه‌از نظرش‌پنهان است‌ملیاردها مرتبه زیاد تر است ، نشانه کوتاهی فکرهمین است که گمان کند همه‌چیز را میداند یادست کم‌آنچه‌میداندبیشتراست از آنچه نمیداند،چنانکه بسیاری از دانشمندان وقتی که با وج دانش رسیدند بنا دانی خویش اعتراف کردند عماد اصفهانی ـ متوفای ۵۹۷ ـ گوید : «انی‌رأیت انه لایکتب انسان کتابافی یومه الا قال في غده : لوغیرهذالکان حسن‌ولوزید لکان‌یستحسن ولوقدم هذا لکان‌افضل ولو ترك هذا لکان اجمل ، و هذا من اعظم العبر ، وهو دلیل علی استیلاء النقص علی‌جملة البشر» این جهت اول ـ با رعایت کمال اختصار ـ

جهت دومتوجه بعظمت وقدرت خدا است که نمیتوان‌آنرا بحدی‌محدود کرد ویا بحقیقتش پی برد ، خداوندی ـ که هرچه بشر بحقایق بیشتری‌میرسد خواه نا خواه در برابر عظمت و قدرتش انگشت حیرت میگزد ،خدائی که در وصف قدرت ویا سایر صفاتش هیچ عبارتی شایسته تر و زیباتر از این نیست که بگوینده‌قل ماوصدها هزار درجه‌بزرگتر ازما کوچکتراز آن‌است که‌بتواند بآن واقف گردد ؛ البته هر کس کم و بیش این قدت بزرگی را حس میکند

اگر انسان باین دو جهت توجه کامل کند بی اختیار بطور قطع و یقین در برابر آنچه ازمنبع وحی میرسد بدون چون وچرا گردن مینهد واین خود علامت متانت عقل است ، واگر تسلیم نشد نشانهٔ این است که یا خویش را درست نشناخته و بیش از آنچه است تصور کرده ، یا . خدارا نشناخته واورا - نعوذبالله - کوچك شمرده واین هردو علامت سستی فکر است ، مادر بارهٔ خود افراد انسان می بینیم اگرجمعی بنبوغ فکری وعقلی یاتقدم صنعتی - شخصیی یا گروهی - اقرار کردند قهراً در برابرش تسلیم وخاضع میشوند تاآنجا که اگر مطالب او راهم نتوانند باور کنند نقص را بخودشان متوجه میکنند ، مثلا یك نفررا که اول ریاضی دان دنیا میشناسند و بمقام علمیش اقرار دارند ، می بینیم که نظریه‌هائی میدهد که همه درتصورش میمانندوچه بسابعقلشان هم درست درنمیاید ، واگردیگری میگفت قطعاً مجنونش میشمردند ویادست کم بیدرنگ ردش میکردند .

اما چون دانشمندی گفته جرئت انگارش رانمیکنندوباکمال احتیاط بامید درك آن هادور وبرش میچرخند ودر اطرافش تأمل میکنند ؛ این نشانه تسلیم در برابر یك فکر بلنداست، پس باید بآنهائی که در برابر خدازانومیزنندومطالب وحی را اگرنفهمیدند باکمال ایمان میگویند : درست است ومانمی فهمیم ، حق دادوبعقل متینشان آفرین گفت چنانکه خداهم اینان را خردمندشمرده است اینان می گویند : ماهزاران چیزدیدیم که اول بنظرمان محال یابعید میآمد وبآنهابدیدهٔ مسخره نگاه میکردیم سپس علاوه براینکه واقع شدطولی نکشید بسیارهم عادی شد چنانچه بالعکس مطالبی اول بنظرمان صحیح وقطعی وانکار نا پذیر میآمد بعداً بطلانش روشن شد ، ما که در برابریك فرد بشر عادی که هزاران اشتباه ازاو می بینیم وقتی عظمت مقام علمیش را شناختیم نادانیها را بخودمان نسبت میدهیم ودعاوی درك نشدنی او را می پذیریم پس چرا در برابرآفریننده علم وقدرت ،و خالق اندیشه وخرد زانو نزنیم و گردن ننهیم؟ خطوط ناخوانده ونقاط تاریك - که بشردر امید کشفش نشسته ، در جهان بسیار است این هم یکی از آنها ، ما بامید تسخیرستارگان چشم بآسمان دوخته‌ایم ، ودر انتظار کشف اسرار حیات و

اطلاع برحقایق عالم روز شماري میکنیم پس چرا بمحض اینکه یك عمر طولانی بنظرمان بعید آمد - با اینکه احتمال میدهیم سرانگشت علم بزودی راز این معما بگشاید- منکر شویم ؟!

اگر دیگران بگویند ممکن است داروی ضد مرگ کشف شود باور کنیم .

اما اگر خدا وعده دهد یك مصلح جهانی را که برای روز بیچارگی ذخیره کرده بفرستد باشك وشبهه تلقی کنیم پس چرا بانتظار رسیدن وعده‌های خدا و فهمیدن رموز دین ننشینیم وبجای اقرار بکوتاهی فکرو نا رسائی عقل خویش - که با اندك تأملی روشن میشود لب بانکار گشائیم یادست بتأویل زنیم وتوقع داشته باشیم همه چیز بفکرمان درست بیاید وهرحقیقت را بی مقدمه بفهمیم ؟ مخصوصاً نسبت باموری که راجع بعالم دیگر، ویا ربط بین این عالم و آن عالم است که بکلی از حیطهٔ دانش بشر بیرون است ، وراهی جزوحی آسمانی ندارد ،مگر بشر بحقیقت هرچیزپی برده وتنها همین مطالب زیرپرده مانده ؟! مگر استبعاد هم در عالم عقل ومنطق دلیلی است که بتواند در برابر کوچکترین دلیل تاچه رسد بوحی آسمانی مقاومت کند ؟! گویا باهمهٔ این بانگ وفریادها هنوز دوران استدلالهای «أبی بن خلف» سپری نشده؟او میخواست با یك استخوان پوسیده منکر قرآن شود ،امروز با این همه ترقیات علمی میخواهند با مطالبی از آن استخوان پوسیده تر حقایق ثابت دین را انکار کنند ، پیدا است سر چشمه هردوسستی ایمان وعدم تسلیم در برابرحق است ، ومنشأ آن هم گم کردن خویش یا نشناختن خدااست ؛ «فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا إله الا هو فهل انتم مسلمون» ؟

در این ترجمه مطالب واضح ورسا بیان شده ، تفسیرو توضیحها و تذکرات لازم مترجم در پرانتز اضافه گشته؛ عبارات مبهم ومجمل کلمات مشکل،بامراجعهٔ مدارك ترجمه شده است .

احمد جنتی

فروردین ماه ۱۳۴۱

كتاب

الأيقاظ من الهجعة

بالبرهان على الرجعة

لمؤلفه العلامة الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد بن الحسن الحر العاملي رضوان الله عليه

المتوفى سنة ١١٠٤ هـ

صححه واشرف على طبعه

الفاضل المتتبع الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي

باترجمه فارسي بقلم فاضل محترم آقاى احمد جنتى

بسرمايه خادم الشريعه آقاى حاج ابوالقاسم سالك طبع گرديد

المطبعة العلمية - قم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله محيي الاموات ، ومميت الاحياء ، الذى لاتعجز قدرته عن شيء من الاشياء ، الذى فضّل الانبياء والاوصياء علي جميع القبائل والعشاير ، وفضّل بعدهم المؤمنين فبشّرهم بأحسن البشائر، وذخر لاهل العصمة وشيعتهم أشرف الكنوز و الذخاير، وخصّهم بأفضل المفاخر وأكمل المآثر ، وأتمّ لهم الفضائل الباطنة والظاهرة وجعل لهم البشرة فى الحيوة الدنيا والآخرة ، فوعدهم بالدولة الظاهرة والصولة القاهرة ، والصلوة والسلام على محمّد وآله الطاهرين صلوة وسلاماً دائمين الى يوم الدين

و بعد : فيقول الفقير الى الله الغنى محمّد بن الحسن الحر العاملي عامله الله بلطفه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدايرا كه مردگان زنده ميكند ؛ وزندگان ميميراند ، چيزى ازحيطهٔ قدرتش بيرون نرود خداوندى كه پيمبران واوصيارا برهمهٔ طوائف بر ترى داد ، وپس از آنان مؤمنان را فضيلت بخشيد ، بهترين نويدها بدانها داد ، براى معصومين و شيعيانشان بالاترين گنجها اندوخت ، گزيده ترين فخرو والاترين مجد خاص آنها كرد ، فضيلتهاى ظاهر وباطن برآنان تمام كرد ، در زندگى دنيا وآخرت بشارتشان داد ، دولت ظاهر وسلطنت قاهرشان وعده داد ، وتا قيامت درود بر روان تابناك محمد وآل پاكش باد

سپس اين بنده محتاج : محمدبن حسن حر عاملى ـ كه خدا با لطف نهان وعيانش

الخفى والجلى : قدجمع بعض السادات المعاصرين رسالة اثبات الرجعة التى وعدالله بها المؤمنين ، والنبى والائمة الطاهرين ، سلام الله عليهم أجمعين وفيها أشياء غريبة مستبعدة لم يعلم من أين نقلها ليظهر انها من الكتب المعتمدة ، فكان ذلك سبباً لتوقف بعض الشيعة عن قبولها حتى انتهى الى انكار أصل الرجعة وحاول ابطال برهانها ودليلها ، وربما مال الى صرفها عن ظاهرها وتأويلها ؛ مع ان الاخبار بها متواترة والادلة العقلية والنقلية على امكانها ووقوعها كثيرة متظاهرة .

وقدنقل جماعة من علمائنا اجماع الامامية على اعتقاد صحتها واطباق الشيعة الاثناعشرية على نقل أحاديثها وروايتها وتأوّلوا مامعارضها على شذوذ وندور بالحمل على التقية اذلا قائل بها من غير الشيعة الامامية و ذلك دليل واضح على صحتها وبرهان ظاهر على ثبوتها ونقل روايتها ، فالتمس منى بعض الاخوان جمع ماحضرنى من اخبارها والكشف عن حقيقة أسرارها ، وماورد فيها من أحاديث الكتب المعتمدة من الروايات ، ومايمكن اثباته من كلام علمائنا الاثبات فرأيت ذلك من جملة المهمات بل من

با وى عمل كند - چنين گويد : كه يكى از بزرگان اين دوره درباره رجعتى كه خدا به پيغمبر وائمه - عليهم السلام - ومؤمنين وعده داده ، كتابى نوشته ومطالب غريب و عجيبى در آن ثبت كرده است ، معلوم نيست اينها را از كجا آورده ، از كتابهاى معتبر است يا غير معتبر ، واين باعث ترديد بعض شيعيان گشته تا آنجا كه كار بانكار اصل رجعت كشيده وبفكر افتاده اند كه ادلهٔ آنرا رد ويا تأويل كنند ، با اينكه اخبار در اين موضوع بحد تواتر ، ودليلهاى عقل ونقل بر امكان ووقوعش فراوان است ، بسيارى از علماى ما مدعى اند كه همهٔ اماميهٔ بصحتش معتقداند و باتفاق احاديث آنرا نقل كرده اند واگر خبر مخالفى هم بيابند حمل برتقيه ميكنند ، زيرا غير شيعهٔ امامى كسى بدان عقيده مند نيست ، واين خود دليل روشنى بر صحت مطلب ونقل روايات آن است .

ازاين رو بعضى از برادران در خواست كرده اند كه من آنچه روايات در اين زمينه در اختيار دارم گردآورم وپرده اين اسرار بردارم ، و هرچه حديث در كتابهاى معتبر هست وآنچه از كلمات دانشمندان معتمد شيعه قابل اثبات است همه را جمع كنم .

نظر باينكه ديدم اين عمل از كارهاى مهم ، بلكه واجب است ، بمنظور خيرخواهى

الفروض الواجبات فشرعت في جمعها اظهار النصيحة المؤمنين، و دفعاً للشبهات عن أحكام الدين مع ضيق الوقت وتراكم الاشغال و كثرة الموانع الموجبة للكلال و اشتغال البال وقلة وجود الكتب التي يحتاج ويعوّل في مثل ذلك عليها ، وفيما حضر من ذلك كفاية ان شاء الله تعالى لذوى الانصاف ، الذين يتنكبون طريق البغى و الاعتساف ، فان الذى وصل الينا فى هذا المعنى قد تجاوز حدّ التواتر المعنوى ، و أوجب لاهل التسليم العلم القطعى اليقيني ، وقد سمّيت هذه الرسالة بالايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة وسائلا من الله التوفيق و التسديد ، راغباً من كرمه في المعونة و التأييد راجياً منه جزيل الثواب ، و أن ينفع بها في الدنيا ويوم الحساب ، وهى مرتّبة على أبواب اثنى عشر تبركاً بهذا العدد الشريف .

الاول فى المقدمات .

الثانى : فى الاشارة الى الاستدلال على الرجعة وامكانها و وقوعها .

الثالث : فى جملة من الآيات القرآنية الدالة على ذلك و لو بانضمام الاحاديث فى تفسيرها .

مؤمنين ودفع شبهه از احكام دين بدان دست زدم ، با اينكه وقت كم ، وكار زياد ، و موانع خسته كننده بسيار ، وخاطر مشغول ، وكتابهاى موردنياز واعتماد درچنين امرى اندك است ، ولى بخواست خدا همين مدارکى كه دردست است براى مردم منصفى كه خيال كجروى وانحراف ندارند كفايت ميكند ، زيرا حديثهائى كه در اين موضوع بدست ما رسيده از حد تواتر معنوى گذشته ، وبراى آنان كه دربرابر حقيقت تسليم اند موجب قطع ويقين است ، نام كتاب را « الايقاظ من الهجعة با لبرهان على الرجعة » نهادم ؛ توفيق وسداد از خدا ميطلبم ، واز كرمش كمك ميخواهم ، اميداست اجر فراوان وسود دنيا و آخرت عطا فرمايد ، وبعدد دوازده تبرك جسته دوازده بابش كردم .

باب اول درمقدمات « دوم » در استدلال بر رجعت وامكان ووقوعش « سوم » درقسمتى از آيات قرآن كه بضميمهٔ تفسير ائمه عليهم السلام دليل بر رجعت است .

الرابع في اثبات ان ما وقع فى الامم السابقة يقع مثله فى هذه الامة.

الخامس فى اثبات ان الرجعة قد وقعت فى الامم السابقة .

السادس فى اثبات ان الرجعة قد وقعت في الانبياء والاوصياء السابقين .

السابع فى اثبات ان الرجعة قد وقعت فى هذه الامة فى الجملة ليزول الاستبعاد عن الرجعة الموعود بها فى آخر الزمان .

الثامن : فى اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام فى هذه الامة فى الجملة ليزول بها الاستبعاد المذكور .

التاسع : فى جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة فى الاخبار بالرجعة لجماعة من الشيعة وغيرهم من الرعية .

العاشر : فى جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة من الانبياء و الائمة عليهم السلام .

الحادي عشر : فى انه هل بعد المهدى عليه السلام دولة ام لا ؟

«چهارم» در اثبات اینکه آنچه در امتهای گذشته واقع شده نظیرش در این امت واقع شود .

«پنجم» در اثبات رجعت در سایر امتها .

«ششم» در اثبات رجعت در پیمبران و اوصیای گذشته .

«هفتم» در اثبات رجعت در این امت اجمالا ، تا آن رجعت موعود آخر الزمان را بعید نشمارند .

«هشتم» در اینکه میان این امت هم دربارهٔ پیغمبران و ائمه علیهم السلام اجمالا رجعت بوده تا آن استبعاد بر طرف گردد .

«نهم» در قسمتی از حدیثهای معتبر که در رجعت مردم ـ از شیعه وغیره ـ وارد شده

«دهم» در پاره‌ای از روایات معتبر در رجعت گروهی از انبیاء و ائمه علیهم السلام .

«یازدهم» در اینکه آیا بعد از حضرت مهدی علیه السلام دولتی هست یا نه ؟ .

الثانی عشر فی ذکر شبهة منکر الرجعة و الجواب عنها ، والله ولی التوفیق وبیده أزمة التحقیق .

الباب الاول

فی المقدمات التی لا بدّ منها قبل الشروع فی المقصود لیکون الطالب لتحقیق هذه المسئلة علی بصیرة فی طلبه ، و نذکرها علی وجه الاختصار اذ یکفی التنبیه علیها والاشارة الیها وهی اثنا عشرة .

الاولی فی وجوب التسلیم لماورد عنهم (ع) والاحادیث فی ذلك کثیرة جداً ولابأس بایراد شیء منها .

روی الشیخ الجلیل ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب الکلینی فی باب التسلیم عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد البرقی عن احمد بن محمّد بن أبی نصر عن حماد بن عثمان عن عبد الله بن یحیی الکاهلی ، قال : قال أبو عبدالله (ع) : لو ان قوماً عبدوا الله وحده لاشریك له ، و أقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و حجّوا البیت وصاموا شهر رمضان ، ثم قالو الشیء صنعه الله وصنعه رسوله صلی الله علیه وآله : ألا

«دوازدهم» در بیان شبهۀ منکرین رجعت وجواب آن

باب اول

در مقدماتی که پیش از شروع بمقصد باید تذکر داد تا اهل تحقیق با بصیرت وارد مطلب شوند وآنها دوازده مقدمه است که بطور اختصار ذکر میشود ، زیرا اندك تنبیه واشاره ای کفایت میکند

اول در وجوب تسلیم در برابر آنچه از أئمه علیهم السلام وارد شده ، احادیث در این باره بسیار زیاد است ، واشارۀ بقسمتی از آنها ضرر ندارد .

شیخ کلینی در باب تسلیم از عبدالله بن یحیی کاهلی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : اگر جمعی خدای یگانه را بپرستند ونماز گزارند وزکوة دهند و حج کنند ، وروزۀ ماه رمضان گیرند ولی در مقابل کاری که خدا وپیغمبر صلی الله علیه وآله

صنع خلاف الذى صنع ؟كانوا بذلك مشركين ، ثم تلا هذه الاية« فلا وربك لايؤمنون حتى يحكّموك فيما شجر بينهم ثم لايجدوا في أنفسهم حرجاً مماقضيت ويسلّموا تسليماً »ثم قال : عليكم بالتسليم .

وعن على بن محمّد عن بعض أصحابنا عن الخشاب عن العباس بن عامر عن ربيع المسلى عن يحيي بن زكريا الانصارى عن أبى عبدالله عليه السلام قال : من سرّه أن يستكمل الا يمان كله فليقل القول منى في جميع الا شياء قول آل محمّد فيما اسرّوا وما أعلنوا وفيما بلغنى عنهم ومالم يبلغني .

« وفى باب معرفة الا مام والردّ اليه »الحسين بن محمد عن الحسن بن على عن أحمد بن عائذ عن أبيه عن ابن اذينة عن غيرو احد عن احدهما عليهما السلام قال : لايكون العبد مؤمناً حتى يعرف الله ورسوله والائمة كلهم وامام زمانه ويردّ اليه و يسلّم له .

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن أبيه عمن ذكره عن محمّد بن

كرده‌اند (بنحو اعتراض) بگويند : چرا چنين نكرد بهمين جمله مشرك شوند سپس اين آيه خواند : «نه ، بپروردگارت قسم ! ايمان ندارند تا ترادر مرافعات خود حكم كنند سپس در دلهاى خود از آنچه حكم كرده‌اى ملالى نيابند وبى چون وچرا گردن نهند سورهٔ نساء آيه ٦٥» .

واز يحيى بن زكريا انصارى نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام فرمودند : هر كه دوست دارد ايمان كامل داشته باشد بگويد : رأى من در هر چيز رأى آل محمد است ، چه آنها كه نهان كرده‌اند وچه آنان كه عيان گفته اند ، چه آنها كه آگاه شده‌ام وچه آنها كه خبر ندارم .

واز جمعى نقل ميكند كه حضرت باقر يا حضرت صادق عليهما السلام فرمودند : كسى بمقام ايمان نرسد تا خدا وپيغمبر وهمهٔ امامان و امام زمان خويش بشناسد و دين خود باو ارجاع كند ، ودر برابرش گردن نهد .

واز ابن أبى ليلى نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : شما مردمى

عبد الرحمن بن أبی لیلی عن أبیه عن أبی عبدالله ﷺ قال: لاتکونون صالحین حتی تعرفوا ولن تعرفوا حتی تصدّقوا ولن تصدّقوا حتی تسلموا أبواباً أربعة ، لایصلح آخرها الا بأوّلها ، ضلّ أصحاب الثلاثة وتاهوا تیهاً بعیداً .

اقول : والادلة العقلیة والنقلیة علی ذلك کثیرة .

الثانیة : فی ان حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وانه لایجوز انکاره

روی الکلینی فی «باب ان حدیثهم صعب مستصعب» عن محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن سنان عن عمار بن مروان عن جابر قال: قال أبو جعفر ﷺ : قال رسول الله ﷺ : ان حدیث آل محمّد صعب مستصعب ، لایحتمله الا ملك مقرّب أو نبیّ مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للایمان ، فما ورد علیکم من حدیث آل محمّد فلانت له قلوبکم وعرفتموه فاقبلوه ، و ما أشمأزّت منه قلوبکم و أنکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول والی العالم من آل محمّد ، وانما الهلاك أن یحدّث أحدکم

صالح وشایسته نشوید تا معرفت پیدا کنید ، ومعرفت پیدا نکنید تا تصدیق کنید وتصدیق نکنید تا تسلیم شوید ، اینها چهار در است که آخرش راست نیاید مگر باولش (یعنی صلاح معرفت ، تصدیق ، وتسلیم همه بهم پیوسته است) هر که بیش از سه قدم بر نداشت (وبه در چهارم نرسید) سخت گمراه شد .

مؤلف گوید : دلیلهای عقلی ونقلی برلزوم تسلیم در برابر أئمه علیهم السلام زیاد است .

مقدمهٔ دوم در اینکه حدیثهای اهلبیت سخت ودشوار است و (بمحض نفهمیدن) انکارش جاین نیست .

کلینی در باب اینکه «حدیثهای آنان سخت ودشوار است» از جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود : احادیث آل محمد سخت ودشوار است جز فرشته‌ای مقرب یا پیمبری مرسل ، یا بنده‌ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد نپذیرد ، پس اگر حدیثی از آنها نقل شد ودلتان در برابرش نرم شد و توانستید تصدیق کنید بپذیرید ، واگر حدیثی را دلتان نگرفت ونتوانستید بپذیرید بخدا وپیغمبر

بحدیث لایحتمله ، فیقول : واللهماکان هذا والانکار هوالکفر .

و رواه الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن الحسین ببقیة السند .

۲ ـ وعن أحمد بن ادریس عن عمران بن موسی عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبی عبدالله علیه السلام قال : ذکرت التقیة عندعلی بن الحسین علیه السلام فقال : والله لوعلم أبوذر مافی قلب سلمان لقتله ، و لقد آخی رسول الله صلی الله علیه و آله بینهما فما ظنکم بسائر الخلق ؟ ان علم العلماء صعب مستصعب ، لایحتمله الانبی مرسل أوملك مقرب ، أوعبدمؤمن امتحن الله قلبه للایمان ، قال : وانما صارسلمان من العلماء لانه امرء منااهل البیت فلذلك نسبته الی العلماء .

اقول : قوله : « لقتله» یحتمل وجوهاً ذکرها السید المرتضی فی الدرر و الغرر وغیره و أقربها ان الضمیر المرفوع عائد الی العلم الذی فی قلب سلمان ، و الضمیر المنصوب عائد الی أبی ذر ، و المعنی ان أباذر لا یحتمل کل ذلك العلم فلوعلمه لقتله علمه به .

وامام بر گردانید وانکار نکنید ، هلاك آنجا است که چنین حدیثی برای کسی نقل شود وبطور قطع بگوید : بخدا ! اینطور نیست ، البته انکار کفراست .

واین حدیث راصفارهم دربصائر الدرجات نقل میکنند .

و ازمسعدة بن صدقة نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : خدمت حضرت سجاد علیه السلام صحبت تقیه بمیان آمد آنجناب فرمود : بخدا ! اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود میدانست او را میکشت ، با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آنها برادری ایجاد کرد ، دیگرشما نسبت بسایرمردم چه گمان دارید ؟ علم دانشمندان سخت ودشوار است ، جزپیمبری مرسل ، یا فرشته‌ای مقرب ، یا بنده‌ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده باشد آنرا نپذیرد ، سلمان از این جهت از علما شد که یکی از ما اهلبیت بود ، لذا او را ازدانشمندان حساب کردند .

مؤلف گوید : اینکه فرماید «او را میکشت» احتمالاتی دارد که مرحوم سید مرتضی در کتاب غرر ودرر وغیره ذکر میکند ، واز همه مناسبتر این است که : اگر ابوذر علم سلمان را داشت در اثر اینکه تاب تحمل نداشت این علم سبب قتل ابوذر میشد

و یؤیده الحدیثان الآتیان ، الا تری أن بعضهم جنّ و ذهب عقله بسبب حدیث واحد ، وبعضهم شاب رأسه و لحیته لاجل ذلك ولو لم ینس الحدیث لمات وقتله علمه .

وروی الشیخ الجلیل قطب الدین سعیدبن هبةالله الراوندی فی کتاب نوادر المعجزات الذی جعله ملحقاً بکتاب الخرائج والجرایح ومضافاً الیه قال أخبرنی جماعة منهم أبوجعفر محمّدبن علی بن الحسن النیسابوری ومحمّدبن علی بن عبدالصمد عن أبیه قال حدثنا أبومحمّد احمدبن محمدالمعمری عن محمّدبن علی بن الحسین بن بابویه عن محمّدبن الحسن بن الولید عن محمّدبن الحسن الصفّار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن علیّ بن الحکم عن عبدالرحمن بن کثیر عن أبیعبدالله علیه السلام قال : أتی الحسین بن علی علیه السلام اناس من أصحابه فقالوا له : یاأباعبدالله علیه السلام حدثنا بفضلکم الذی جعل الله لکم ، فقال : انکم لاتطیقون ، فقالوا : بلی فقال : ان کنتم صادقین فلیتنحّ اثنان وأحدّث واحداً فان احتمل حدّثتکم ، فتنحی اثنان فحدّث واحداً فقام طائر العقل فخرج علی وجهه وذهب و کلّمه صاحباه فلم یرد علیهما و انصرفوا .

چنانکه دوحدیث بعدی هم شاهد همین مدعی است ، وبهمین جهت بود که بشنیدن یك حدیث مشکل یکی عقلش ربوده میشد ، ودیگری مویش سفید میگردید ، واگر آنرا فراموش نمیکرد میمرد وهمین علم سبب قتلش میشد .

قطب راوندی در کتاب نوادر - که ملحق بکتاب خرائج است - از عبدالرحمان بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : عده‌ای از اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام خدمت آنجناب رسیده عرض کردند : آن فضائلی را که خدا بشما عطا کرده برای مابیان فرمائید ، فرمود : شماطاقت ندارید گفتند : چراطاقت داریم فرمود : اگر راست میگوئید دونفرتان کنار روید تا با یکی سخن گویم ، اگر وی تاب تحمل داشت برای شماهم خواهم گفت ، دونفر کنار رفتند ، حضرت بآن یکی مطالبی فرمود ناگاه دیوانه‌وار برخاست راه خود پیش گرفت ورفت ، هرچه آن دونفر باوی صحبت کردند جوابی نداد آنها هم بر گشتند .

وبهذا الاسناد قال : أتى رجل الحسين عليه السلام فقال : حدثني بفضلكم الذي جعل الله لكم ، قال : انك لن تطيق حمله ، قال : بلى حدثني يابن رسول الله فانّي احتمله ، فحدّثه الحسين بحديث فمافرغ الحسين عليه السلام من حديثه حتّى أبيض رأس الرجل و لحيته و أنسى الحديث ؛ فقال الحسين عليه السلام : ادركته رحمة الله حين انسى الحديث .

وروى الشيخ الاجل رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه فى كتاب الامالى فى المجلس الاول عن علي بن الحسين بن شقير الهمدانى عن جعفر بن احمد بن يوسف الازدى عن على بن بزرج الحناط عن عمرو بن اليسع عن شعيب الحداد قال : سمعت أباعبدالله الصادق عليه السلام يقول : ان حديثنا صعب مستصعب لايحتمله الاملك مقرب أو نبيّ مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للايمان ، أو مدينة حصينة فسئلته عنها ؛ فقال : هى القلب المجتمع .

اقول : و الاحاديث في هذا المعني ايضاً كثيرة جداً .

الثالثة : في عدم جواز التأويل بغير نصّ ودليل .

ونيز از حضرت صادق عليه السلام نقل ميكند كه : مردى خدمت حضرت امام حسين عليه السلام رسيده تقاضا كرد فضائل خاندان خود را بيان كنيد ، فرمود : تو تاب تحمل نداری ، عرض كرد : چرا ، دارم بفرمائيد حضرت سخنى فرمود كه هنوز تمام نشده سرو ريش مرد سفيد شد وحديث را هم فراموش كرد ، حضرت فرمود : رحمت خدايش دريافت كه فراموش كرد ، «تا آخر حديث» .

شيخ صدوق در مجلس اول كتاب امالى از شعيب حداد نقل ميكند گفت : شنيدم حضرت صادق عليهم السلام ميفرمود : حديث ما سخت ودشوار است ، بجز فرشته اى مقرب يا پيمبرى مرسل يا بنده اى كه خدادلش را برای ايمان آزموده باشد يا قلعه اى محكم تاب تحمل آنرا ندارد ، گفتم : قلعهٔ محكم چيست ؟ فرمود : قلب مجتمع (يعنى دلى كه از پيروى هواها دچار اوهام باطل وشبهه های گمراه كننده نشده باشد) .

مؤلف گويد : حديث دراين باره نيز بسيار زياد است .

مقدمه سوم در اينكه تأويل مطالب دين بدون دليل محكمى جايز نيست .

روی الکلینی في باب صفة العلم و فضله عن محمدبن یحیی عن أحمد بن محمدعن أحمدبن خالد عن ابی البختری عن أبی عبدالله ﷺ قال : ان العلماء ورثة الانبیاء الی أن قال : فانظروا علمکم هذا عمن تأخذونه فان فینا أهل البیت في کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین .

و روی العامة و الخاصة بأسانید متعددة ان رسول الله ﷺ قال لعلی ﷺ : انك تقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله .

و روی جماعة من علمائنا منهم الرضی في نهج البلاغة و الطبرسی في الاحتجاج عن أمیر المؤمنین ﷺ انه قال : فی کلام له : انا أصبحنا نقاتل اخواننا فی الدین علی ما دخل فیه من الزیغ و الشقاق و الشبهة و التأویل .

اقول : والاحادیث في ذلك ایضاً کثیرة جداً منها ماورد في تفسیر قوله تعالی «ومایعلم تأویله الا الله والراسخون في العلم» وردت أحادیث کثیرة ان المراد بهم النبی والائمة علیهم السلام .

شیخ کلینی در باب «صفت علم» از ابو البختری نقل میکند که : حضرت صادق علیه السلام فرمود : علما وارث پیمبرانند بنگرید این علوم را از که فرا میگیرید که در هر طبقه‌ای در میان ما اهلبیت عادلانی هستند که تحریف گزافگویان ، وافترای مبطلان وتأویل جاهلان را از چهرهٔ دین میز دایند .

سنی وشیعه بسندهای زیاد روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام فرمود : تو بتأویل قرآن میجنگی چنانکه من بتنزیل (وصریح آیات) قرآن جنگیدم .

جمعی از علمای ما از جمله سید رضی در نهج البلاغه وطبرسی در احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند که در ضمن کلامی فرمود : اکنون ما در اثر تحریفات واختلافات ، وشبهه ها وتأویلاتی که در دین پیدا شده ، بابرادران دینی خود پیکار میکنیم

مؤلف گوید : در این موضوع نیز حدیث زیاد است ، ازجمله در تفسیر این آیه : «تأویل قرآن جز خدا وثابتقدمان در علم کسی نداند سورهٔ آل عمران آیهٔ ۷» حدیثهای زیادی وارد شده که مراد از ثابتقدمان در علم پیغمبر و ائمه علیهم السلام است .

الرابعة في عدم جواز التعمق والتدقيق المنافي للتسليم .

روى الكليني في باب «دعائم الكفر وشعبه» عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني عن سليم عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: بني الكفر على أربع دعائم على الفسق و الغلو و الشك و الشبهة الى أن قال: و الغلو على أربع شعب على التعمق بالرأي و التنازع فيه والزيغ والشقاق ؛ فمن تعمق لم ينب الى الحق ، ولم يزدد الا غرقا في الغمرات ولم تنحسر عنه فتنة الا غشيته اخرى ، وانخرق دينه فهو يهوى في أمر مريج ، ومن نازع بالرأي وخاصم شهر بالفشل من طول اللجاج ، ومن زاغ قبحت عنده الحسنة و حسنت عنده السيئة ، ومن شاق او عرت عليه طرقه ؛ واعترض عليه أمره فضاق عليه

مقدمهٔ چهارم در اینکه تعمق وموشکافی (واعتماد بفکر خود) بحدی که منافی تسلیم باشد (وبطوری که محور عقاید واعمال را فکر مستقل خود قرار دهد واگر کلامی از ائمه مخالف آن دید تأویل کند) جایز نیست

شیخ کلینی در باب : « دعائم کفر » ازسلیم بن قیس هلالی نقل میکند که علی علیه السلام فرمود : پایه های کفر چهار چیز است : فسق (یعنی خروج از فرمان خدا) غلو (یعنی مقامی را بیش از آنچه هست بالا بردن) شك و شبهه درامردین.... وغلو چهار شعبه دارد : موشکافی و استقلال در رأی (بطوری که کلمات پیشوایان دین را هم تأویل کند) ، اختلافات در آراء ، انحراف ودشمنی پس هر که (بنحو مذکور) تعمق و مو شکافی کند بحق باز نگردد وجز غرق شدن در گردابها نتیجه نگیرد ، وهیچ پرده‌ای از جلو چشمش عقب نرود جز اینکه پردهٔ دیگری بیاید ، ودینش پاره‌پاره‌شود ، وهمیشه در امور درهم وبرهمی سرنگون باشد ، وهر که باتکای رأی‌خویش (در امور دین) نزاع ومخاصمه کند ازکثرت لجاجت ودشمنی بستی شهره شود ، وهر که منحرف شود ، زیبا در نظرش زشت ، وزشت زیبا آید ، وهر که ستیزه کند راههایش ناهموار گردد ، و

مخرجه اذلم يتّبع سبيل المؤمنين «الحديث» ورواه السيد الرضي في نهج البلاغة .

وفي باب «النسبة» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عاصم بن حميد قال: سئل علي بن الحسين عليه السلام عن التوحيد ، فقال : ان الله عزوجل علم انه يكون في آخر الزمان قوم متعمقون فأنزل الله «قل هو الله أحد» و الايات من سورة الحديد الى قوله : «عليم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك

وروى الحسن بن سليمان بن خالد القمي عنهم عليهم السلام انهم قالوا نجى المسلّمون وهلك المتكلمون ، والاحاديث في هذا المعنى ايضاً كثيرة .

الخامسة : في وجوب الرجوع في جميع الاحكام الى أهل العصمة عليهم السلام

روى الكليني في باب الضلال عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبدالرحمن بن الحجاج عن هاشم صاحب البريد قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : اما والله انه شر عليكم أن تقولوا الشيء مالم تسمعوه منا . وفي «باب من مات وليس له امام» عن بعض أصحابنا

كارش دشوار ، وراه برويش بسته شود ، زيرا غير از راه مؤمنان پيش گرفته «تا آخر حديث» واين حديث را سيد رضى هم در نهج البلاغه نقل ميكند .

و از عاصم بن حميد نقل ميكند كه : از حضرت سجاد عليه السلام راجع بتوحيد پرسيدند ، فرمود : خداى عزوجل ميدانست كه در آخر الزمان عده اى متعمق پيدا ميشوند (كه بخيال احاطهٔ بهمهٔ موجودات يا از محيط ادراكات خود فراتر نهاده ، وبفكر احاطهٔ بذات حق ميافتند) لذا سورهٔ قل هو الله ، وآيات اول سورهٔ حديد - تا وهو عليم بذات الصدور - را (براى معرفى خويش بقدر طاقت بشر) نازل فرمود ، پس هر كه دنبال اطلاع بيشترى نسبت بذات حق برود هلاك شود .

حسن بن سليمان بن خالد قمى از ائمه عليهم السلام نقل ميكند كه فرمودند : آنها كه تسليم شوند نجات يافتند و آنها كه بسخنان بيجا بپردازند هلاك گردند. واحاديث در اين زمينه فراوان است .

مقدمهٔ پنجم در وجوب رجوع در همهٔ احكام باهل عصمت عليهم السلام .

شيخ كلينى در باب «ضلال» از هاشم - بازرس كل (كه شايد در دستگاه منصور بوده) نقل ميكند كه حضرت صادق عليهم السلام فرمود : بدانيد بخدا قسم ! اگر چيزى را از ما نشنيده از پيش خود بگوئيد ، براى شما شر بزرگى است .

و در باب «من مات وليس له امام» از مفضل بن عمر نقل ميكند كه حضرت صادق

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن مالك بن عامر عن المفضل بن زایدة عن المفضل بن عمر قال : قال أبوعبد الله عليه السلام : من دان بغیر سماع عن صادق الزمه الله التیه الی العنا ، ومن ادّعی سماعاً من غیر الباب الذی فتحه الله تعالی فهو مشرك وذلك الباب المأمون علی سرّ الله المكنون .

اقول : والا حادیث في ذلك أكثر من ان تحصی وأو فرمن أن تستقصی قد تجاوزت حدّ التواتر بمراتب ، و الا دلة العقلیة والنقلیة علي ذلك كثیرة .

السادسة : في و جوب العمل بمالا یحتمل التقیة من الا حادیث و ترك ما عارضه اذا وافق التقیة .

روی الكلینی في باب اختلاف الحدیث عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن داود بن الحصین عن عمر بن حنظلة عن أبی عبدالله عليه السلام في حدیث طویل انه قال له فان كان الخبران مشهورین عنكم قد رو اهما الثقات عنكم ؟ قال : ینظر فما و افق حكمه حكم الكتاب و السنة

علیه السلام فرمود : هر كه بدون شنیدن از امامی امری را بنام دین بپذیرد خدا همیشه سر گردانش كند تا دچار رنج شود ، وهر كه بقول غیر امام اعتماد كند و از غیر دری كه خدا گشوده وارد شود مشرك است ، این همان دری است كه بر سر پنهان خدا مأمون است (ورازهای الهی بوی سپرده شده) .

مؤلف گوید . حدیث در این باره از شماره بیرون واز حد تواتر بمراتبی افزون است ودلیلهای عقلی ونقلی بر این مطلب فراوان است .

مقدمهٔ ششم : در وجوب عمل بحدیثهائی كه احتمال تقیه ندارد ، و ترك حدیثهای معارض آنها ؛ اگر موافق تقیه باشد .

شیخ كلینی در باب «اختلافات حدیث» در حدیثی طولانی از عمر بن حنظله نقل میكند كه گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض كردم : اگر هر یك از دو خبر مخالفرا ، معتمدان از شما نقل كنند چه باید كرد ؟ فرمود : هریك حكمش موافق قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله ، ومخالف سنیان است بگیرید ، وآنرا كه مخالف كتاب وسنت وموافق

و خالف العامة فیؤ خذ به و یترك ما خالف حکمه حکم الکتاب و السنة و و افق العامة .

قلت : أرأیت ان کان الفقیهان عرفا حکمه من الکتاب والسنةو و جدنا أحد الخبرین مو افقاً للعا مة و الآخر مخا لفا لهم ؟ قال : ماخالف العامة ففیه الرشاد « الحدیث » .

وروی الشیخ الجلیل محمد بن أبی جمهور اللحسائی في کتاب غوالی اللئالی قال : روی العلامة مرفو عاً عن زر ارة قال : سئلت ابا جعفر ﷺ فقلت : یأ تینا عنکم حدیثان متعارضان الی أن قال : انظروا ماوافق منهما العامة فاترکه ،وخذبما خالفهم فان الحق فیماخالفهم «الحدیث» .

اقول : و الاحا دیث في ذلك کثیرة جداً وقدروی ما یدل علی جواز الا خذ بالحدیث الذی ورد من باب التقیة ولکن ذلك غیرصریح في وجود المعا رض فیحمل علی عدم وجود معارض له ، أوعلی عدم العلم بکونه من باب التقیة ،لعدم الاطلاع علی اعتقاد العامة فیه ، فیعمل بالمرجحات الباقیة .

سنیان است رها کنید ، گفتم : اگر هر دوفقیه (که در مرافعه حکم میکنند) حکم واقعه را از کتاب وسنت گرفته باشدوحکم یکی موافق سنیان وحکم دیگر مخالف آنها باشدچه کنیم ؟: فرمود مخالف سنیان را بگیر که هدایت در همان است « تا آخر حدیث » .

ابن ابی جمهور احسائی در کتاب غوالی اززراره نقل میکند که گفت : از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم : اگر دوحدیث مخالف ازشمانقل شد چه کنیم ؟ فرمود : به بینید هر یك موافق سنیان است واگذاریدوهر یك مخالف ایشان است بگیرید که حق درجهت مخالف آنان است « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : حدیث در این باب هم بسیار است ، ودر بعضی احادیث است که عمل بآنچه موافق آنها است هم جایز است ولی شاید مرادجائی باشد که حدیثی مخالف آن نباشد ، یا جائی که در اثر عدم اطلاع بر رأی آنها نمیدانیم حدیث موافق آنها است یا مخالف ، از این جهت باید براههای دیگر حدیث صحیح را تشخیص داد .

اذا تقرّر هذا فاعلم ان أحاديث الرجعة لاتوافق العامة بوجه فيجب العمل بها ، و لايظهر لها معارض صريح أصلا، وعلى تقدير وجوده يجب حمله على التقية قطعاً كما اشار اليه ابن بابويه .

السابعة في وجوب الرجوع في جميع الاحكام الى رواة الحديث فيما رووه عنهم عليهم السلام .

روى رئيس المحدثين ابن بابويه في كتاب كمال الدين ، ورئيس الطائفة الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة ، وأمين الدين ابو منصور الطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة عن مولانا صاحب الزمان عليه السلام انه كتب في جواب مسائل اسحق بن يعقوب وأما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله .

اقول : والاحاديث الدالة على وجوب الرجوع الى رواة أحاديثهم عليهم السلام عموماً وخصوصاً كثيرة جداً لاتحصى ويكفي الاشارة اليها ومن جملتها ماروا الكليني في باب اختلاف الحديث بالاسناد السابق عن عمر بن حنظلة قال : سألت أبا عبد الله

بنابر این چون حدیثهای رجعت بهیچ وجه با سنیان موافقت ندارد باید آنها را پذیرفت ، علاوه حدیث معارض ومخالف صریحی هم ندارد ، اگر هم داشته باشد قطعاً باید حمل بر تقیه کرد ، چنانکه مرحوم صدوق نیز میفرماید .

مقدمهٔ هفتم اینکه درهمهٔ احکام باید براویان حدیث رجوع کرد وبحدیثهائی که از ائمه نقل میکنند عمل کرد .

شیخ صدوق در کتاب اکمال وشیخ طوسی در کتاب غیبت ؛ وطبرسی در احتجاج بسندهای صحیح از حضرت صاحب الزمان علیه السلام نقل میکنند که در جواب سئوالهای اسحاق بن یعقوب نوشتند : واما حوادث واتفاقاتی که ، رخ میدهد ؛ براویان حدیث ما رجوع کنید که آنان از جانب من برشما حجت اند ، ومن حجت خدایم .

مؤلف گوید : حدیثهائی که بر وجوب رجوع براویان حدیث عموماً یا خصوصاً دلالت میکند بقدری زیاد است که بشمار نیاید واشاره ای بآنها کافی است ، واز جمله همان حدیث سابق است که عمر بن حنظله میگوید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : دو نفر از شیعیان بر

عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما الى السلطان او الي القضاة أيحل ذلك ؟ فقال : من تحاكم اليهم في حق أو باطل فانما تحاكم الى الطاغوت ، ومايحكم له فانما يأخذ سحتاً وان كان حقاً ثابتاً الى أن قال : ينظران الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا، فليرضوا به حكماً ، فاني قد جعلته عليكم حاكماً ، فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد ، والراد علينا راد على الله ، وهو على حد الشرك بالله

وروى ابن بابويه في الامالي في المجلس الرابع والثلثين عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعرى عن محمد بن علي عن عيسى بن عبدالله العلوى العمرى عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال : قال رسول الله اللهم ارحم خلفائي ثلثاً قيل :يارسول الله ومن خلفاؤك ؟ قال : الذين يأتون بعدى يبلغون حديثي و سنتي ثم يعلمونها امتي . ورواه ايضاً في آخر كتاب من لايحضره الفقيه مرسلا .

سر طلبي يا ارثي مرافعه دارند ، جايز است بدستگاه دولت بني اميه يا قضات آنها رجوع كنند ؟ فرمود : هر كه در دعواى حق يا باطلي حكومت بدانها برد محاكمه بظالم طغيانگر برده وهر چه بحكم وى بگيرد بحرام گرفته اگر چه حق ثابت او باشد ـ تا آنجا كه(چون ميرسد : پس بكه مراجعه كنند ؟) ميفرمايد : ـ بنگرند هر كس از شيعيان كه حديث ما را روايت كند ، ودر حلال وحرام ما نظر كند ، واحكام بشناسد بداورى او تن دهند كه من او را برشما حاكم قرار دادم ، آنگاه اگر بحكم ما حكومت كرد ونپذيرفتند ، بحكم خدا اهانت كرده وما را رد كرده اند ، وهر كه رد ما كند رد خدا كرده ودر مرز شرك بخدا است .

ابن بابويه در كتاب امالي در مجلس ٣٤ از عبدالله علوى از پدرانش از على عليه السلام نقل ميكند كه پيغمبر صلى الله عليه وآله سه مرتبه فرمود : خداوندا ! جانشينان مرا رحمت كن ، پرسيدند : جانشينان شما كيانند ؟ فرمود : آنها كه پس ازمن بيايند ؛ حديث وسنت مرا فرا گيرند وبامتم بياموزند .

واين حديث را در كتاب من لايحضر هم بدون سند نقل ميكند

وقدروی الخاصة والعامة عن رسول الله ﷺ انه قال : علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل .

وروی الثقة الجلیل محمدبن الحسن الصفارفي بصائر الدرجات في باب مایلقی الی الائمة علیهم السلام فی لیلة القدر عن عبدالله بن محمد ومحمد بن الحسین بن أبي الخطاب عن محمد بن عبدالله عن یونس عن عمربن یزید قال : قلت لابی عبدالله ﷺ أرأیت من لم یقر بانکم في لیلة القدر کما ذکرت ولم یجحده ؟ قال : اما اذا قامت علیه الحجة ممن یثق به في علمنا فلم یثق به فهوکافر ، وأمامن لم یسمع ذلك فهو في عذر حتی یسمع ، ثم قال أبوعبدالله ﷺ : « یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین» .

اقول : والاحادیث فی ذلك کثیرة جداً قد تجاوزت حد التواتر وقد جمعت منها جملة فی موضع آخر ، و هی کما تری لیس فیها تعرض لاشتراط الملکة التی ذکرها بعض المتأخرین و لا فیها رخصة للمذکورین في أن یعلموا

شیعه وسنی روایت کنند که پیغمبرصلی‌الله‌علیه وآله فرمود : علمای‌امت من مانند پیمبران بنی اسرائیل‌اند .

صفار در بصائرالدجات ـ در باب چیزهائی که شبهای قدر بائمه علیهم السلام القا میشود ـ از عمر بن یزید نقل میکند که گفت : بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم : اگر کسی باین مقام شما راجع بشب قدر اقرار نکند و انکاری هم نداشته باشد حکمش چیست ؟ فرمود : اگر مرد موثقی این مراتب را بوی گفت و حجت برایش تمام گشت و اقرار نکردکافر است ، واگر بگوشش نرسید ، تا نشنیده معذور است ؛ سپس حضرت این آیه خواند (که خداوند درصفات عالی پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله میفرماید) : « بخدا ایمان آوردومؤمنان را نیز تصدیق کند ، سوره توبه : آیهٔ ۶۱ » (اشاره باینکه‌مسلمانان هم باید از پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله پیروی کنندوحدیثهائی که‌مؤلفان‌نقل‌میکنندبپذیرند)

مؤلف گوید حدیث‌در این باره زیاد وازحدتواترمتجاوزاست که‌من قسمتی‌ازآنها را جای‌دیگر جمع کرده‌ام ، وچنانکه واضح‌است شرط عدالت راوی وطبیعت خدا ترسی که بعضی از متأخرین قید کرده‌اند در این احادیث نیست (بلکه تنها بوثوق واطمینان

بظنّهم ، أو يقولوا شيئاً لم يثبت عندهم عن الائمة عليهم السلام .

اذا عرفت ذلك ظهر لك صحة الرجمة فانها مذهب جميع رواة الحديث ، وقد نقلوها عن الائمة عليهم السلام كما ستعرفه ان شاءالله تعالى .

الثامنة في وجوب عرض الحديث المشكوك فيه ، و الحديثين المختلفين على القرآن وقبول ماوافقه خاصة .

روى الكليني في باب الاخذ بالسنة وشواهد الكتاب عن عدة من أصحابنا عن احمدبن محمّدبن خالد عن أبيه عن النضربن سويد عن يحيى الحلبي عن أيوب بن الحرّ قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: كل شيء مردود الى الكتاب والسنة ، و كل حديث لم يوافق كتاب الله فهو زخرف.

وعن علي بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان على كل حقّ حقيقة ، و على كل صواب نوراً ، فما وافق كتاب الله فخذوه ، وماخالف كتاب الله فدعوه .

براوی اکتفاشده ، چنانکه عده زیادی از علماهم بیش از اعتماد براستگوئی راوی لازم نمیدانند)ونیز روایات بکسی اجازه نداده که بگمان خویش عمل کند یا رأیی که از ائمه نرسیده بگوید ازاین مقدمه هم صحت رجعت معلوم میشود زیرا همهٔ راویان حدیث بآن معتقداند وآنرا از ائمه علیهم السلام نقل میکنند .

مقدمه هشتم اینکه اگر حدیثی مورد شك شد ، یا دو حدیث مخالف نقل شد باید آنهارا بقرآن عرضه کرد ، هریك موافق قرآن بود پذیرفت .

شیخ کلینی در باب «اخذ سنت وشواهد کتاب» از ایوب بن حر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : هر چیز باید بقرآن وسنت ثابت پیغمبر ارجاع شود ، وهرحدیثی که مخالف کتاب خدا بود ساختگی است .

واز سکونی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر حقی را حقیقتی است ، وهر مطلب صحیحی را نوری ، هر حدیثی موافق قرآن است بگیرید ، وهر چه مخالف است واگذارید .

اقول : و الاحادیث في ذلك ایضاً کثیرة جداً و یفهم من حدیث آخر ان المراد عرض الحدیث علی الواضحات من القرآن ، أو علی الایات التی ورد تفسیرها عنهم علیهم السلام .

اذا عرفت ذلك فنقول : أحادیث الرجعة کلها من هذا القبیل الذی یوافق القرآن فتجب الاخذ بها لما یأتی ان شاء الله تعالی .

التاسعة : في وجوب ترجیح الحدیث الموافق لاجماع الشیعة بل الموافق للمشهور بینهم .

روی الکلینی في باب اختلاف الحدیث بالاسناد السابق عن عمر بن حنظلة عن أبی عبدالله علیه السلام في حدیث قال : انظر الی ما کان من روایتهم عنا في ذلك الذی حکما به المجمع علیه بین أصحابك ، فیؤخذ به من حکمنا و یترك الشاذ النادر الذي لیس بمشهور عند أصحابك ، فان المجمع علیه لاریب فیه «الحدیث» .

اقول : والنصوص في ذلك کثیرة ، اذا تقرر هذا فاعلم ان أحادیث الرجعة

مؤلف گوید : حدیث در این زمینه بسیار زیاد است ، واز بعض آنها معلوم میشود مراد عرضهٔ حدیث بر آیات واضح قرآن است ؛ یا آیه‌هائی که از ائمه علیهم السلام تفسیرش رسیده .

وحدیثهای رجعت همه موافق قرآن است پس باید پذیرفت ، چنانکه خواهد آمد .

مقدمهٔ نهم اینکه در دو حدیث مخالف ، آنرا که موافق اجماع شیعه و یا مشهور بین آنها است باید گرفت .

شیخ کلینی در باب «اختلاف حدیث» از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی (راجع باختلاف دو حاکم در حکم مرافعه) نقل میکند که فرمود : بنگرید هر یك که در حکم خویش ، بروایتی استناد میکند که بین شیعه مورد اتفاق است حکم اورا بگیرید ، وحکم آن یك را که روایتش نادر است ومیان اصحاب شهرت ندارد رها کنید که آنچه اتفاقی شیعیان است شك ندارد «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : در این موضوع نیز حدیث زیاد است وبحسب این احادیث هم باید

موافقة لاجماع الشيعة كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فتعين العمل بها .

العاشر: في الاشارة الى جملة من وجوه الترجيح المنصوص في محال التعارض اعلم ان الاحاديث في هذا المعنى كثيرة جداً و تؤيدها أدلة عقلية متعددة ، و أنا اشير الى الوجوه المذكورة اختصاراً وهي اثنا عشر: «الاول» عدم موافقة أحد الخبرين للعامة و موافقة الاخر لهم «الثاني» مخالفة أشهر مذاهب العامة و موافقة المعارض له «الثالث» كون راوي أحدهما عدلا دون الاخر «الرابع» كون أحد الراويين أعدل من الاخر «الخامس» كون احدهما أورع من الاخر «السادس» موافقة احدهما للاجماع دون معارضه «السابع» موافقة أحدهما للمشهور بين الشيعة دون معارضه «الثامن» كون أحد الراويين فقيهاً او أفقه من الاخر «التاسع» موافقة أحدهما للقرآن دون الاخر «العاشر» موافقة احدهما للسنة الثابتة دون الاخر «الحادي عشر» كثرة رواة أحدهما بالنسبة الى الاخر «الثاني عشر» موافقة الاحتياط ، فهذه وجوه الترجيح المشهورة في الاحاديث وأقواها الاول عند التحقيق ، ولها أحكام مفصلة في محل آخر

روايات رجعت را پذيرفت ، چون مورد اتفاق شيعه است چنانكه بعداً تذكر ميدهيم .

مقدمه دهم اينكه در مورد معارضه ومخالفت دو حديث ، در روايات زيادي دوازده وجه براى ترجيح يكى از آنها وارد شده ، دليلهاى عقلى چندى هم موافق آنها است وما مختصراً باين وجوه اشاره ميكنيم :١ـ مخالفت يك خبر با سنيان ـ وموافقت ديگرى با آنان ٢ ـ مخالفت با مشهورترين مذاهب سنيان ـ وموافقت ديگرى با آن ٣ ـ راوى يكى عادل باشد ـ وراوى ديگرى غير عادل ٤ ـ راوى يكى عادلتر باشد ٥ـ راوى يكى پرهيزكارتر باشد ٦ ـ موافقت يكى با اجماع ـ وعدم موافقت ديگرى ٧ ـ موافقت يكى با مشهور بين شيعه ـ وعدم موافقت آن ديگر ٨ـ راوى يكى فقيه يا فقيه تر از ديگرى باشد ٩ـ موافقت يكى با قرآن ١٠ـ موافقت يكى با سنت ثابت ١١ـ يكى پيش از ديگرى نقل شده باشد ١٢ـ موافقت با احتياط . اينها وجوه مشهور در ترجيح احاديث است ، و بشهادت تحقيق ، اولى از همه قوى تر است ، واينها احكامى دارد كه تفصيلش در جاى

وأكثرها متلازمة كما يعرفه المتتبع الماهر، واذا تأملت علمت ان أكثرها أوكلها موجودة في احاديث الرجعة علي تقدير وجود معارض صريح لها .

الحادية عشر في وجوب الرجوع الى الكتب الاربعة و أمثالها من الكتب المعتمدة .

روى الكليني في باب رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالكتب عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : احتفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون اليها .

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن بعض أصحابه عن أبي سعيد الخيبري عن المفضل بن عمر قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : اكتب وبث علمك في اخوانك ، فاذا مت فاورث كتبك بينك ، فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه الا بكتبهم .

و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : يجيئني القوم فيسمعون

خود مذكور است ، غالباً هم - چنانكه اهل خبرة ماهر ميداند - بيشتر آنها يكجا جمع ميشود ، وچون نيك بنگرى معلوم ميشود همهٔ اين وجوه يا بيشترش در حديثهاى رجعت موجود است ، پس اگرهم خبر مخالفى در كار باشد ترجيح با اينها است .

مقدمه يازدهم در وجوب رجوع بچهار كتاب معتبر ، وسايركتابهاى معتبر شيعه

كلينى در باب «روايت كتب وحديث» از عبيد بن زرارة نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : كتابهاى خود را حفظ كنيد كه بعداً بآنها محتاج ميشويد .

واز مفضل بن عمر نقل ميكند كه گفت : حضرت صادق عليه السلام بمن فرمود : علم خود بنويس ودر ميان برادرانت منتشر كن وپس از مرگ براى فرزندانت بگذار كه دورهٔ هرج ومرجى بيايد كه مردم جز بكتابهاى شما انس نگيرند (وراه ديگرى برفهم احكام دين نداشته باشند)

واز عبدالله بن سنان نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق عليه السلام عرض كردم .

منّي حديثكم فاضجر ولا أقوّى ، قال فاقرء عليهم من أوله حديثاً ومن وسطه حديثاً ومن آخره حديثاً .

وعنه عن أحمد بن عمر الحلال قال : قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام : الرجل من أصحابنا يعطيني الكتاب ولايقول اروه عني يجوز لي أن أرويه عنه ؟ قال : اذا علمت ان الكتا ب له فاروه عنه .

وعن علي بن محمد عن أحمد بن محمد عن أبي ايوب المدني عن ابن أبي عمير عن حسين الاحمسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : القلب يتّكل على الكتابة .

وعن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن عاصم بن حميد قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : اكتبوا فانكم لاتحفظون حتى تكتبوا .

وعن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج قال قال أبو عبد الله عليه السلام : أعربوا حديثنا فانا قوم فصحاء .

گاهی عده‌ای برای شنیدن حدیث میایند، ومن (دراثر طول حدیث ودرازی سخن) خسته وناتوان میشوم (و) نمیتوانم حدیث را بآخر برسانم) فرمود : قسمتی از اول ، وقسمتی از وسط ، وقسمتی ازآخر آن بگو (وجمله‌های غیرمرتبط دراثناءرا اسقاط کن) .

واز احمدبن عمر نقل میکند که گفت : بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : گاهی یکی از اصحاب ما کاغذی بدست من میدهد (که درآن حدیثی است) ونمیگوید : این حدیث را از من نقل کن ، برای من جایز است از او روایت کنم ؟ فرمود : اگرمیدانی کاغذ از خود اوست روایت کن .

واز حسین احمسی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : دل بنوشتن اعتماد میکند (واگرمطلبی نوشته شد قلب مطمئن است که ضایع نمیشود) .

واز عاصم بن حمید نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : (حدیث را) بنویسید که تا ننویسید محفوظ نمیماند .

واز جمیل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : حدیثهای مارا بااعراب صحیح ضبط کنید که ما مردم فصیحی هستیم (واگر اعراب نشود بفصاحت کلام و گاهی بمعنایش خلل میرسد) .

و عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن محمد بن الحسن بن أبي خالد شينوله ، قال : قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام : ان مشايخنا رووا عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام و كانت التقية شديدة، فكتموا كتبهم فلم يرووا عنهم ، [فلما ماتوا صارت الكتب الينا] فقال : حدثوا بها فانها حق .

اقول: والاحاديث في ذلك كثيرة جداً قد تجاوزت حد التواتر و قد نقل جماعة من عظماء العلماء الاجماع على ذلك، ويستفاد بالتتبع والاستقراء انهم كانوا يكتبون مايسمعونه من أهل العصمة عليهم السلام بأمرهم ، ويعرضون كلما يشكون في صحته من حديث و كتاب عليهم ، وانهم جمعوا أربعمائة كتاب سموها اصولا ، وأجمعوا على صحتها، فكانوا لايعملون الا بها ولا يرجعون الا اليها، وذلك بأمر الائمة عليهم السلام، وان الكتب الاربعة و أمثالها مأخوذة من تلك الاصول ، فكل حديث منها مجمع على ثبوته عن المعصوم ، و كل كتاب منها متواتر عن مؤلفه ، وتحقيق هذه المقدمات يظهر

واز محمد بن حسن نقل ميكند كه گفت : بحضرت جواد عليه السلام عرض كردم : بزرگان ما از حضرت باقر وحضرت صادق عليهما السلام حديثهائى روايت كرده‌اند ؛ و چون در شدت تقيه بوده‌اند كتابهاى خود بكسى ننموده‌اند و كسى از آنان نقل نكرده پس از مرگشان كتب بدست ما افتاده چه كنيم ؟ فرمود : اين حديثها را نقل كنيد ، صحيح است .

مؤلف گويد : حديث دراين باب فراوان واز حد تواتر متجاوزاست ، وعده‌اى از بزرگان علماء هم براين مطلب دعوى اجماع ميكنند ، واز گردش وتفحص بدست ميآيد كه راويان هر چه از ائمه عليهم السلام ميشنيدند بدستور آنها مينوشتند و اگر بازهم درصحت حديثى يا نوشتهٔ اى شك ميكردند ميپرسيدند ، وبدين ترتيب چهار صد كتاب جمع آورى كردند وآنها را «اصول» ناميدند ، وصحت آنها اتفاقى بود ، بغير آنها عمل نميكردند ومرجع ديگرى نداشتند ، واين جمله بامر ائمه عليهم السلام بود ، سپس چهار كتاب معتبر وامثال آنها را از آن اصول گرفتند ، بنابر اين هر يك از حديثهاى اين كتب هم صحتش اجماعى است ، واستناد اين كتابها بمؤلفانش هم بتواتر ثابت است (مثلا همه ميگويند كه

لمن طالع كتاب الفوائد المدينة وأمثاله ، واذا عرفت ذلك ظهر لك ان أحاديث الرجعة ثابت عن أهل العصمة عليهم السلام، لوجودها في الكتب الاربعة وغيرها من الكتب المعتمدة، وكثرة القرائن القطعية الدالة على صحتها ، وثبوت روايتها ، ويتحقق ذلك في محل آخر ، على انها لاتحتاج الي شيء من القرائن لكونها قد بلغت حد التواتر ، بل تجاوزت ذلك الحد ، وكل حديث منها يفيد العلم مع القرائن المشار اليها ،فكيف يبقى شك مع اجتماع الجميع ؟!

الثانية عشر في ذكر الكتب المعتمدة التي قد نقلت منها أدلة الرجعة وأحاديثها ومقدماتها ، ولم تحضرني جميع الكتب التي تشتمل على الاحاديث في هذا المعنى وفيما حضرفيها بل في بعضها، بل في كتاب واحد منها ، بل في حديث واحد كفاية لاهل التحقيق والتسليم ، ولم استوف جميع ماحضرني من الكتب ، ولا نقلت جميع مافيها ، وانما نظرت في مظان تلك الاحاديث ، وكثيراً ما يوجد أحاديث في غير مظانها

كتاب كافي را كليني وتهذيب را شيخ طوسي ، ومن لا يحضر را ابن بابويه نوشته)و صحت اين مقدمات بامطالعه كتاب «فوائد المدنية» وامثال آن روشن ميشود ، از اين مقدمه معلوم ميشود كه حديثهاى رجعت از ائمه عليهم السلام صادر شده ، زيرا در چهار كتاب وساير كتابهاى معتبر ثبت است ، ونشانه‌هاى قطعى زيادى هم در دست است كه برصحت وثبوت اين روايات گواهى ميدهد ، علاوه كه احتياج بشاهد وقرينه هم ندارد ، چون بحد تواتر يا متجاوز است ، وهر يك از اين حديثها بملاحظهٔ قرائنى كه گفتيم ، قطعى است تا چه رسد كه همه مجتمع شود ؟ .

مقدمه دوازدهم در ذكر كتابهاى معتبرى كه دليلها وحديثها ومقدمات رجعت را از آنها نقل ميكنيم ، كتابهائى كه حديثهاى اين موضوع را جمع كرده همه نزد من نيست ولى همين مقدارى كه هست بلكه قسمتى از آنها ؛ بلكه يك كتابش ، بلكه يك حديثش براى اهل تحقيق و تسليم كافى است ، ونيز همهٔ احاديث كتبى را كه در دست دارم نقل نكردم ، فقط موارد مناسب آنها را پيدا كرده احاديثش را آوردم ، وچه بسا درابواب

و من تتبّع أمکنه الزیادة علی ما نقلت من تلك الکتب ، وأنا اذکر اسمائها هنا تیمناً وتبرّکابها وهی :

کتاب الله القرآن الکریم، الصحیفة الکاملة، کتاب الکافی للکلینی، کتاب التهذیب للشیخ الطوسي ، کتاب من لا یحضره الفقیه للشیخ الصدوق ابن بابویه ، کتاب عیون الاخبار له، کتاب معانی الاخبار له، کتاب الخصال له ، کتاب کمال الدین وتمام النعمة له ، کتاب الاعتقادات له ، کتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال له، کتاب علل الشرایع والاحکام له، کتاب الامالی له ، کتاب التوحید له، کتاب المصباح الکبیر للشیخ الطوسی کتاب المصباح الصغیر له، کتاب الغیبة له، کتاب الامالی لولده، کتاب المصباح للکفعمی کتاب الخلاصة للعلامة، کتاب النجاشی في الرجال کتاب ابن داود فی الرجال ، کتاب الفهرست للشیخ فی الرجال ، کتاب میرزا محمد الاسترابادی في الرجال ، کتاب الکشی في الرجال، کتاب الاختیار من الکشي للشیخ فی الرجال ، کتاب تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم، کتاب المحاسن لاحمد بن أبی عبدالله البرقی ؛ کتاب المزار المسمی بکامل الزیارة للشیخ أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه ؛ کتاب الکفایة في النصوص علی عدد الائمة لمحمد بن علی بن الخزاز القمی ، رسالة المحکم و المتشابه للسید المرتضي کتاب قصص الانبیاء للثقة الجلیل سعید بن هبة الله الراوندی ، کتاب الارشاد فی حجج

غیر متناسب هم حدیثهائی هست که اگر کسی بگردد بیابد ، اینك نام این کتب بعنوان تبرك ذکر میشود : قرآن کریم ، صحیفهٔ سجادیه ، کافی کلینی ، تهذیب شیخ طوسی ، من لایحضر صدوق، عیون الاخبار ، معانی الاخبار، خصال، کمال الدین، اعتقادات ، ثواب الاعمال عقاب الاعمال، علل ، امالی ، توحید که این جمله همه از صدوق است ، مصباح کبیر مصباح صغیر وغیبت از شیخ طوسی ، امالی فرزند شیخ ، مصباح کفعمی ، خلاصهٔ علامه ، رجال نجاشی ، رجال ابن داود ؛ فهرست شیخ ، رجال استرابادی ؛ رجال کشی ، اختیار کشی ، تفسیر علی بن ابراهیم ، محاسن برقی ؛ مزار ، کامل الزیاره ابن قولویه ؛ کفایهٔ محمد بن علی خزاز ، رسالهٔ محکم ومتشابه سید مرتضی، قصص الانبیاء راوندی، ارشاد مفید ، کشف الغمه اربلی ،

الله على العباد للشيخ المفيد ، كتاب كشف الغمة فى معرفة الائمة للشيخ أبى الحسن علي بن عيسى الاربلى ، كتاب الخرايج والجرايح للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندى ، كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن للشيخ أبى على الفضل بن الحسن الطبرسى ؛ كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار ، كتاب قرب الاسناد لعبد الله بن جعفر الحميرى ، كتاب مشارق أنوار اليقين فى حقايق أسرار أمير المؤمنين للحافظ رجب البرسى ، كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج للشيخ أبى منصور أحمد بن على بن أبيطالب الطبرسى كتاب الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم للشيخ زيد الدين على بن يونس العاملي ، كتاب جامع الاخبار للشيخ حسن بن الشيخ أبى على الطبرسى ، كتاب الملهوف على قتلى الطوف للسيد رضى الدين على بن طاوس ، كتاب مهج الدعوات له ، كتاب كشف المحجة لثمرة المهجة له ، كتاب ارشاد القلوب الى الصواب للشيخ أبى الحسن بن محمد الديلمي ، كتاب مسكّن الفؤاد للشيخ زين الدين على بن أحمد العاملى ، كتاب اعلام الورى للشيخ أبى على الطبرسى ، كتاب نهج البلاغة للسيد الرضى محمد بن الحسين الموسوى ، كتاب سليم بن قيس الهلالى رسالة للشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمى .

اقول : وهنا كتب اخر لم تحضرنى وقت جمع هذه الاحاديث ، لكن نقل منها أصحاب الكتب السابقة ؛ .

منها كتاب القائم للفضل بن شاذان ، كتاب الدلايل لعبدالله بن جعفر الحميرى

خرائج راوندى ؛ مجمع البيان طبرسى ، بصائر الدرجات صفار ، قرب الاسناد حميرى ، مشارق حافظ رجب برسى ، احتجاج طبرسى ، صراط المستقيم على بن يونس عاملى ؛ جامع الاخبار شيخ حسن طبرسى ، ملهوف سيد بن طاووس مهج الدعوات ، و كشف المحجة سيد ، ارشاد القلوب ديلمى ، مسكن الفؤاد شيخ زين الدين عاملى ؛ اعلام الورى طبرسى ؛ نهج البلاغه سيد رضى كتاب سليم بن قيس هلالى ، رسالهٔ شيخ حسن بن سليمان بن خالد قمى .

كتابهاى ديگرى هم هست كه هنگام جمع آورى اين احاديث در دسترس نبود ودر كتب مذكور از آنها نقل شده ، ازجمله كتاب قائم فضل بن شاذان ، دلائل حميرى ،

کتاب تفسیر العیاشی ، کتاب العیون و المحاسن للشیخ المفید ، کتاب دلائل النبوة ، کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله ، کتاب تفسیر النعمانی ، کتاب الواحدة للحسن بن محمد بن جمهور ، کتاب التنزیل للسیاری ، کتاب الفصول للمفید ، کتاب مختصر البصائر ، کتاب کنز الفوائد للشیخ أبي الفتح الکراجکی ، کتاب المزار للمفید ، کتاب المزار لابن طاوس ، رسالة سعد بن عبدالله فی أنواع آیات القرآن ، کتاب تأویل مانزل من القرآن في محمد وآله لمحمدبن العباس بن مروان الثقة ، کتاب الغیبة للنعمانی ، کتاب زواید الفواید ، کتاب الخطب ، کتاب المناقب کتاب المشیخة ، وغیرذلك من الکتب التی تأتي انشاالله تعالی .

الباب الثانی

فی الاستدلال علی صحة الرجعة وامکانها ووقوعها

اعلم ان الرجعة هنا هی الحیوة بعد الموت قبل القیمة ، وهو الذی یتبادر من معناها ، وصرّح به العلماء هنا کما یأتی ، و یفهم من مواقع استعمالها و وقع التصریح به في أحادیثها ، کما تطلع علیه فیما بعد ، وقد صرّح بذلك ایضاً علماء

تفسیر عیاشی ، عیون ومحاسن شیخ مفید ، دلائل النبوة ، بصائرالدرجات سعد بن عبدالله تفسیر نعمانی ؛ کتاب واحدهٔ حسن بن محمدبن جمهور تنزیل سیاری فصول مفید ، مختصر البصائر کنزالفوائد کراجکی ، مزار شهید ، مزارمفید ، مزارابن طاووس ، رسالهٔ سعدبن عبدالله در اقسام آیات قرآن ، کتاب تأویل محمدبن عباس ثقة ، غیبت نعمانی ، زوائدالفوائد ؛ خطب ، مناقب ؛ مشیخه و کتابهای دیگری که انشاءالله خواهد آمد .

باب دوم

در استدلال برصحت ، وامکان ، ووقوع رجعت

اینجا مراد از رجعت زنده شدن بعد از مرگ وپیش از قیامت است ، ومتبادر از آن هم همین معنی است ، وچنانکه خواهد آمد علما نیز بآن تصریح فرموده اند ، موارد استعمال هم گواه است ، درحدیثها نیز بآن تصریح شده - چنانکه بعد از این بیاید - علمای لغت

اللغة ، قال الجوهری في الصحاح : وفلان يؤمن بالرجعة ای بالرجوع الی الدنیا بعد الموت ، و قال ایضاً : الکرّ : الرجوع ، یقال : کرّه و کرّ بنفسه یتعدّی و لا یتعدی « انتهی» وقال صاحب القاموس ایضاً : و یؤمن بالرجعة ای الرجوع الي الدنیا بعد الموت انتهی ، فعلم ان هذا معناها الحقیقی ؛ فلا یجوز العدول عنه في موضع لاقرینة فیه ، والذی یدل علی صحتها وجوه اثنی عشر :

الاول : الدلیل الذی استدلّ به علی صحة المعاد بانه ممکن وقد أخبر الصادق به ، فیکون حقاً ، أما الاول فظاهرة فان ذلك قد وقع مراراً کثیرة ، والوقوع دلیل الامکان ، واما الثانیة فمتواترة ویأتی تحقیق الوقوع والاخبار المشار الیها ان شاء الله تعالی ، وانه قد حصلت الحیوة بعد الموت لجماعة من الرعیة والانبیاء والاوصیاء ایضا ، بل استقامة هذا الدلیل في اثبات الرجعة أوضح من استقامته في اثبات المعاد لان أمر المعاد أعظم و أحواله أعجب و أغرب ؛ و لم

هم همین معنی را تصدیق دارند : درصحاح جوهری است : گویند : فلان برجعت معتقداست یعنی بزنده شدن دردنیا بعد از مرگ ، ونیز گویند : « کر» رجوع است ، گویند : « کره و کر بنفسه» متعدی ولازم هر دو آمده . در قاموس است : (گویند :) ایمان برجعت دارد یعنی برجوع بدنیا بعد از مرگ . پس معلوم میشود معنای حقیقی رجعت همین است ، لذا هر جا قرینه‌ای در کار نباشد نمیتوان تفسیر دیگری بر آن کرد . اما ادلهٔ صحت رجعت ؛ دوازده تا است :

اول : دلیلی که برصحت معاد بآن استدلال کرده‌اند ، وحاصلش اینکه امری است ممکن (یعنی محال نیست) و گویندهٔ راستگو هم خبر داده ، پس حق است ، اما امکانش ؛ که روشن است ؛ زیرا مکرر اتفاق افتاده (که مرده‌ای زنده شد نظیر معجزهٔ حضرت عیسی وغیره) ووقوع : دلیل امکان است ، واما اخبار گویندهٔ راستگو هم که بتواتر رسیده چنانکه بعداً هر دو موضوع خواهد آمد ، وبیان میکنیم که عده‌ای از پیمبران واوصیا وغیره پس از مرگ زنده شدند ، واین دلیل برای اثبات رجعت روبراه‌تر از اثبات معاد است

یقع مثله قطّ ، بخلاف الرجعة وفي الكتاب و السنة اشارات الى هذا الدليل ، وردٌ عظيم على من ينكر احياء الموتى ، واعلم ان هذا الدليل شامل للادلة الآتية أو اكثرها فهو كالاجمال وما بعده كالتفصيل .

الثاني الا يات الكثيرة القرآنية الد الة على ذلك اما نصّاً صريحاً ، او بمعونة الاحا ديث المعتمدة الو اردة في تفسيرها ، و يأتي جملة منها ان شاء الله تعالى .

الثالث الاحاديث الكثيرة المتواترة عن النبي والائمة عليهم السلام المروية في الكتب المعتمدة التي هي صريحة أكثرها لا مجال الى تأويله بوجه ؛ فلا معنى لتأويل الباقي ولو جاز ذلك لجاز تأويل الاحاديث كلها حتى النصوص على الا ئمة عليهم السلام فان أكثرها قابل للتأويل لكن ذلك لا يجوز للنصّ والاجماع على وجوب الحمل على الحقيقة ، وعدم جواز العدول عن الظاهر مادام ممكناً ، واذا تأملت أحاديث الرجعة وجدتها لا تقصر عن أحاديث النصّ على واحد من الائمة عليهم السلام كالرضا مثلا ،

زیرا امر معاد بالاتر ، وحالاتش عجیب وغریب‌تر است ، ونظیرش تا کنون پیدا نشده بخلاف رجعت ، ودر قرآن واخبارهم اشارهٔ باین دلیل هست، وبر منکران زنده شدن مردگان سخت اعتراض شده واین دلیل مشتمل بر همهٔ دلیلهای آینده یا بیشتر آنهاست ، وتقریباً اجمالی از آن تفصیلها است !

دوم آیات بسیاری که بصراحت یا بکمک حدیثهای معتبری که در تفسیرش وارد شده بر مطلوب دلالت دارد وانشاءالله قسمتی از آنها خواهد آمد .

سوم حدیثهای متواتری که در کتابهای معتبر از پیغمبر وأئمه علیهم السلام نقل شده که اغلب آنها صریح است وبهیچ وجه قابل تأویل نیست ، وچون این عده صریح است در مابقی هم تأویل راه ندارد ، واگر این احادیث قابل تأویل باشد همهٔ حدیثها رامیتوان تأویل کرد، حتی روایاتی که امامت أئمه را تعیین میکند ، چون اغلب آنها قابل تأویل است ولی بحکم حدیثهای صریح واجماع علماء لفظ باید برمعنی حقیقی حمل شود ، و تا ممکن است نباید از ظاهر کلام دست کشید ، وچون نیك بنگری حدیثهای رجعت دست کمی از حدیثهائی که دلیل بر امامت یکی از أئمه ـ مانند حضرت رضا علیه السلام ـ

وان شئت فقابل بين النصوص الموجودة في عيون الاخبار ، وبين ماجمعناه من أحاديث الرجعة ، وارجع الى الانصاف ، مع انالاندعى الاحاطة بها ، ولعل مالم نطلّع عليه في هذاالوقت من أحاديث الرجعة أكثرمما اطلعنا عليه .

وقد رأيت ايضاً أحاديث كثيرة في الرجعة غيرما جمعته في هذه الرسالة ولم أنقلها ، لان مؤلف ذلك الكتاب غيرمشهور ، ولا معلوم الحال ، و رأيت رسائل في الرجعة لبعض المتأخرين تشتمل على أحاديث غيرماأوردته ولم أنقلهاايضاًلاشتمالها على امورمستبعدة ينكرها أكثرالناس في بادى الامر ، مع انهالاتخرج عن قدرة الله ، لكن الاقراربها صعب على الناظرفيها ، وتحتمل الحمل على المبالغة اذاثبت ما يعارضها ، وفي الاحاديث التي أوردناها بل في بعضها كفاية ان شاءالله تعالى ، و قدقسمناها اقساماً كل قسم منها في باب ، فاذا نظرت الى مجموعها لا يبقى عندك شكّ ولاريب وهي نصوص صريحة و أحاديث خاصة ، فهى مقدمة على العمومات و الظواهرعلى تقديرمعارضتها ، فانه يجب تخصيص العام والعمل بالخاص قطعاً ، بل

است ندارد ، واگر ميخواهى حديثهاى كتاب عيون الاخبار(راجع بامامت حضرت رضا عليه‌السلام)را با حديثهائى كه ما در بارهٔ رجعت جمع كرده‌ايم بسنج سپس خودانصاف ده كه كدام‌صريح‌تر است ، با اينكه‌ما ادعا نميكنيم همهٔ أحاديث رجعت را ضبط كرده‌ايم شايد آنچه بدست ما نرسيده ، از آنچه رسيده بيشتر باشد ، چنانكه حديثهاى بسيارى نيز يافتم وچون مؤلف كتابش‌غير معروف يا مجهول الحال بود در اينجا ثبت نكردم وباز رساله‌هائى دررجعت از بعض متأخرين ديدم كه حديثهاى ديگرى داشت ولى چون مشتمل بر مطالب غريبى بود ـ كه غالب مردم در اولين وهله منكر ميشوند ـ آنهارا نقل نكردم ، با اينكه همان مطالب هم از قدرت خدا بيرون نيست ولى اقرار بآنها بر مردم مشكل است ، واگر خبر معارض ومخالفى‌داشته‌باشد ممكن است اينها را حمل بر مبالغه كرد ، وبهرحال همين مقدارى كه اينجا ثبت كرده‌ايم بلكه‌قسمتى از اينها كفايت ميكند ، وما اين حديثها را دسته‌بندى كرده هر دسته‌اى را در بابى ذكر ميكنيم ، و با مطالعهٔ همهٔ آنها شك‌وترديدى باقى نميماند ، وچون صريح وخاص است اگر حديث عام يا ظاهرى با اينها معارض‌و مخالف شود تقدم با اينها است ، كه بايد عام را تخصيص‌زد

لیس هنا تعارض حقیقی کما یأتی بیانه ان شاء الله ، ولا ریب فی بلوغ الاحادیث المذکورة حد التواتر المعنوی بدلیل ایجابها للیقین ، لکل من خلا قلبه من شبهة أو تقلید ، و بدلیل جزم العقل ، وباستحالة تواطؤ جمیع رواتها علی الکذب ، وبدلیل الاستقراء و التتبع للاخبار التی یذکرون انها متواترة معنی کاخبار کرم حاتم مثلا ، فانا نجزم بأن احادیث الرجعة أکثر منها بکثیر بل من أخبار النصوص علی کل واحد من الائمة علیهم السلام کما ذکرنا ، ومن المعلوم من حال السلف عند التتبع انهم کانوا یعتمدون فی النص علی تعیین الامام علی خبر واحد محفوف بقرائن قطعیة توجب العلم من حال ناقله و غیر ذلك او علی أخبار یسیرة فان حصول الیقین غیر منحصر فی طریق التواتر .

ومما یدل علی ذلك قصة زرارة و ارساله ولده لیأتیه بخبر النص علی الکاظم علیه السلام ، أو بخبر دعواه الامامة واظهاره للمعجزوای نسبة لذلك الی أحادیث الرجعة

الرابع اجماع جمیع الشیعة الامامیة و اطباق الطائفة الاثنی عشریة علی

و بخاص عمل کرد ، بلکه در حقیقت ، این تعارض نیست چنانکه خواهد آمد ، وبدون تردید بحد تواتر معنوی میرسد ؛ بدلیل اینکه هر کس در دل شبهه و تقلیدی نداشته باشد با مطالعهٔ آنها یقین میکند ، وعقل محال میداند که تمام این راویان توطئهٔ بر دروغ کرده باشند ، چنانکه سایر اخباری که دعوی تواتر آنها را دارند ـ از قبیل سخاوت حاتم ـ عددش بیش از اینها نیست ، بلکه یقیناً احادیث رجعت بمراتبی از آنها ونیز از احادیث امامت هریك از ائمه بیشتر است ، و بشهادت تتبع و تفحص ، پیشینیان در بارهٔ تعیین امام بیك خبری که نشانه های قطعی یقین آور ـ از قبیل اعتماد براوی وغیره ـ همراهش باشد یا بچند خبر اکتفا میکردند ، زیرا راه پیدایش یقین منحصر بتواتر نیست ، از جملهٔ شواهد این مطلب قضیهٔ زراره است که (برای تعیین امام هفتمین) پسرش را فرستاد خبر آورد که حضرت صادق امام کاظم علیه السلام را تعیین کرده یانه ؟ یا خود آنجناب دعوی امامت قرین با معجزه دارد یانه ؟ بااینکه حدیثهای رجعت بااین موضوع هیچ قابل قیاس نیست .

چهارم اجماع واتفاق همهٔ شیعیان دوازده امامی بر صحت رجعت ، که از علمای قدیم

اعتقاد صحة الرجعة ، فلا يظهر منهم مخالف يعتدّ به من العلماء السابقين و لا اللاحقين ، وقدعلم دخول المعصوم في هذا الاجماع بورود الاحاديث المتواترة عن النبی و الائمة عليهم السلام الدالة على اعتقادهم بصحة الرجعة ، حتی انه قد ورد ذلك عن صاحب الزمان محمّدبن الحسن المهدی عليه السلام في التوقيعات الواردة عنه وغيرها مع قلة ماورد عنه في مثل ذلك بالنسبة الى ما ورد عن آبائه عليهم السلام ، و ممن صرّح بثبوت الاجماع هنا و نقله : الشيخ الجليل أمين الدين أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن في تفسير قوله تعالی **ويوم نبعث من كل امة** استدل بهذه الاية على صحة الرجعة من ذهب الى ذلك من الامامية بان دخول «من» في الكلام يفيد التبعيض فدلّ على ان المشار اليه في الآية يوم يحشر فيه قوم دون قوم ، وليس ذلك صفة القيمة الذی يقول الله فيه **و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً** [وقد تظاهرت الاخبار] عن ائمة الهدی من آل محمد عليهم السلام ، ان الله سيعيد عند قيام المهدی عليه السلام قوماً ممن تقدّم موتهم من أوليائه و شيعته ليفوزوا بثواب

وجديد شخص قابل اعتنائی مخالفت نكرده ، واز اينجا كه حديثهای متواتر از پيغمبر و ائمه عليهم السلام كه دليل بر اعتقاد آنها بصحت رجعت است وارد شده ، معلوم است كه معصوم هم در اين اجماع شريك است ، تا آنجا كه در حديثهای امام زمان عليه السلام در ضمن نامه‌ها وغيره هم وارد شده ، با اينكه احاديث آنجناب در اين موضوع نسبت بپدران بزرگوارش اندك است ، واز جمله كسانی كه بثبوت اجماع دراين مسأله تصريح ميكند مرحوم امين الدين طبرسی است كه در مجمع البيان در تفسير اين آيه : « روزی كه از هر جمعيتی ، دسته‌ای از آنها را كه آيات ما تكذيب كنند برانگيزيم سورهٔ نمل آيهٔ ٨٣ » ميفرمايد : اماميه‌اي كه قائل برجعت‌اند باين آيه استدلال كنند زيرا ميفرمايد « از هرجمعيتی دسته‌ای محشور كنيم » واين حشر خصوصی است ، نه آن حشر عمومی كه دربارهٔ آن ميفرمايد : « همه را محشور كنيم واحدی را فرو نگذاريم سورهٔ كهف آيه : ٤٨ » ودرروايات زيادی از ائمهٔ هدی عليهم السلام نقل است كه خداوند هنگام قيام مهدی آل محمد عليه السلام جمعی از دوستان وشيعيان وی را كه مرده‌اند زنده كند ، تا بثواب ياری او نائل و بظهور

نصرته ومعونته ، ويبتهجوا بظهور دولته ، ويعيد ايضاً قوماً من اعدائه لينتقم منهم وينالوا ما يستحقونه من العقاب في الدنيا ، من القتل على ايدى شيعته ، اوالذل والخزى بما يرون من علو كلمته ، ولايشك عاقل ان هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل فى نفسه ، وقد فعل الله ذلك فى الامم الخالية و نطق القرآن بذلك في عدة مواضع مثل قصة عزير وغيره على ما فسرناه في موضعه ، و صح عن النبى ﷺ انه قال سيكون في امتى كل ما كان في الامم السابقة حذوالنعل بالنعل ، و القذة بالقذة حتى لوأن أحدهم دخل فى حجر ضب لدخلتموه الى ان جماعة من الامامية تأولوا ماورد من الاخبار في الرجعة على رجوع الدولة والامروالنهى ، دون رجوع الاشخاص و احياء الاموات ، و اولوا الاحاديث الواردة في ذلك ، لما ظنوا ان الرجعة تنا في التكليف ، و ليس كذلك لانه ليس فيها ما يلجىء الي فعل الواجب و الامتناع من القبيح ، و التكليف يصح معها كما يصح مع ظهور المعجزات الباهرة و الايات

دولتش شادمان شوند ونيز جمعى از دشمنانش را بدنيا بر گرداندتا از آنان انتقام گيرد وبكيفر دنيائى خود برسند ، بدست شيعيانش كشته شوند ، واز ديدن سيطرهٔ آنجناب خفت وخوارى چشند وهيچ عاقل شك نكند كه اين امر تحت قدرت خداوند است محال وممتنع نيست ، وبصريح چند جاى قرآن در امتهاى سابق هم واقع شده ، مانند قصهٔ عزير و غيره چنانكه تفسير هريك درمحل خود گذشت ، وبسند صحيح از پيغمبر صلى الله عليه وآله نقل شده كه فرمود : هرچه در امتهاى گذشته رخ داده بدون كم وزياد در امت من هم واقع شود ، حتى اگر يكى از آنها درخانهٔ سوسمارى رفته باشد شما هم ميرويد .

اما عده‌اى از اماميه اخبار رجعت را تأويل كرده‌اند كه مراد : رجوع دولت وفرمان بدست آنها است نه اينكه اشخاصى بر گردند ومرده‌ها زنده شوند ، سبب اين تأويل هم آن است كه گمان ميكنند رجعت با تكليف سازگار نيست (چون اگر چنين كارى بشود مردم مجبور بپذيرفتن دين وعمل باحكام ميگردند) در صورتى كه اين اشتباه است ، زيرا رجعت كسي را بانجام واجب ، وترك حرام وادار نميكند وهمان طور كه با ديدن معجزات

القاهرة ، كفلق البحر ، وقلب العصا ثعباناً وما أشبه ذلك ، ولان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فيتطرّق اليها التأويل عليها ، و انما المعوّل في ذلك على اجماع الشيعة الامامية وان كانت الاخبار تؤيده وتعضده «انتهى» .

ولا يخفى ان قوله فى أوّل الكلام «من الامامية» ينبغى ان لا تكون فيه من تبعيضية ، بل هى بيانية ، بدلالة التصريح في آخر الكلام بالاجماع من جميع الشيعة الامامية ، والالزم تناقض الكلام ولم يعتبر من تأوّل الاخبار ، اما لكونهم معلومى النسب فلا يقدح خلافهم في الاجماع ، او كونهم شذاذاً لا يعتبر قولهم اصلا أم للعلم بدخول المعصوم في أقوال الباقين ، أو لكونهم من أهل التأويل الذين أوّلوا أكثر الشريعة ، او علماً منه بانهم أظهروا ذلك مراعاة للتقية ، اولانهم تأوّلوا بعض الاخبار ؛ ولم يصرّحوا بالانكار و نفى الرجعة ، لان أكثرها لاسبيل الى تأويله بوجه ، وقد أشار الى ذلك بقوله ان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار، فيتطرق

روشن ونشانه های قطعی ـ از قبیل : شکافتن دریاها واژدها شدن عصا وامثال آنها ـ مردم مجبور بایمان نشدند، بارجعت هم اختیار از کسی گرفته نمیشود ، علاوه رجعت باظاهر اخبار اثبات نشده که قابل تأویل باشد ، دلیلش اجماع شیعیان امامی است ، گرچه اخبار هم آنرا تأیید میکند ، کلام طبرسی تمام شد واینکه اول کلامش میفرماید : «من الامامیة» کلمهٔ «من» برای تبعیض نیست برای تبیین است (یعنی مرادش این نیست که بعضی برجعت معتقدند) بدلیل اینکه در آخر کلام تصریح باجماع همهٔ امامیه میکند واگر «من» برای تبعیض باشد تناقض لازم آید ، وبااینکه عده‌ای احادیث رجعت را تأویل کرده‌اند ایشان بگفتار آنان اعتنا نکرده دعوی اجماع میکند برای یکی از چند جهت است (۱) نسبت اینها معلوم است و (مطابق مبنای عده‌ای از علما) مخالفت اشخاص معلوم الحال باجماع ضرر نمیزند (۲) چون عددشان بسیار کم است بقولشان اعتباری نیست (۳) میدانیم که قول امام علیه السلام (که حیات اجماع بسته باوست) موافق دیگران است (٤) این دسته اندك کسانی اند که بیشتر مبانی دین را تأویل برده‌اند (٥) اینها بملاحظهٔ تقیه این تأویلها را کرده‌اند (٦) قسمتی از اخبار را تأویل کرده‌اند وصریحاً منکر رجعت نیستند ، چون بیشتر احادیث مسأله بهیچ وجه قابل تأویل نیست چنانکه درذیل کلام باین مطلب اشاره کرده فرمود : «رجعت باظاهر اخبار

لها التأويل (ويمكن سبق تحقيق الاجماع على من اختار التأويل او انعقاده بعد منه ره) ثم ان العلم بدخول المعصوم بالاحاديث الصريحة يوجب حجية الاجماع و نقل مثل الطبرسي حجة في مثل هذا ، و سيأتي نقله ان العترة الطاهرة أجمعت عليه فكيف اذا انضم اليه غيره .

وقال ايضاً في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً» روى العياشي عن علي بن الحسين عليه السلام انه قال : هم والله أهل البيت يفعل الله ذلك بهم على يدي رجل منا وهو مهدي هذه الامة . وروى ذلك عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام .

ثابت نشده ، كه قابل تأويل باشد» (٧) پيش از زمان اين دستهٔ اجماع محقق بوده يا بعد از آنها منعقد شده . بهر حال اجماع بنقل طبرسي ـ كه سخنش در اينگونه امور حجت است ثابت ميشود ، وبملاحظهٔ اخبار صريح ، موافقت معصوم عليه السلام هم (كه مدرك اجماع است) بدست ميآيد پس اين اجماع طبرسي حجت است ، علاوه بعد از اين كلامي از طبرسي كه خود اهلبيت عليهم السلام هم بر صحت رجعت اتفاق دارند ، تا چه رسد كه اتفاق ديگران هم ضميمه شود (اين قسمت كلام مرحوم مؤلف پس از نقل كلام طبرسي ربط كامل بمسائل اصول فقه دارد وتوضيح آن بنحوي كه قابل فهم عموم باشد از وضع ترجمه خارج است)

ونيز در مجمع البيان در تفسير اين آيه : «خداوند بكساني از شما كه ايمان آورده عملهاي صالح كردند وعده داده كه درزمين جانشينشان كند ، چنانكه پيشينيان را جانشين كرد ، ودينشان را كه براي آنها پسنديده استقرار دهد ، وترسشان را بايمني تبديل كند تا مرا عبادت كنند وچيزي را با من شريك نكنند سورهٔ نور آيهٔ ٥٥» ميفرمايد : عياشي از حضرت سجاد عليه السلام نقل ميكند كه فرمود : بخدا ! مراد اهلبيت اند كه خدا بدست يكي از ما كه مهدي اين امت است اين وعده را عملي كند ، واين مضمون از حضرت باقر وحضرت صادق عليهما السلام نيز روايت شده .

قال الطبرسي : فعلى هذا يكون المراد بالذين آمنوا وعملوا الصالحات النبي وأهل بيته وتضمنت الاية البشارة لهم بالاستخلاف والتمكين في البلاد ، وارتفاع الخوف عنهم عند قيام المهدي ويكون [المراد بقوله] : «كما استخلف الذين من قبلهم» ان جعل الصالح للخلافة خليفة مثل آدم وداود و سليمان عليهم السلام و مما يدل على ذلك قوله تعالى : «اني جاعل في الارض خليفة» و «يا داود انا جعلناك خليفة في الارض» وغير ذلك قال الطبرسي وعلى هذا اجماع العترة الطاهرة واجماعهم حجة لقوله ﷺ : اني تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي ، و ايضاً فان التمكين في الارض على الاطلاق لم يتفق فيما مضى ، فهو مرتقب لان الله لا يخلف وعده «انتهى» وهذا أوضح تصريحاً في نقل الاجماع على رجعة النبي والائمة عليهم السلام ، و يظهر ذلك من ملاحظه ضماير الجمع في الاية و في كلام

سپس طبرسی فرماید : بنابر این مراد از آنان که ایمان آورده عملهای صالح کردند پیغمبر واهلبیت اویند ، وآیه بآنان بشارت میدهد که پس ازظهور حضرت مهدی علیه السلام در شهرها جانشینشان کند وترس از آنها بردارد ، ومراد از اینکه فرماید «چنانکه پیشینیان آنها را جانشین کرد» این است که اشخاص صلاحیتدار ـ مانند حضرت آدم ، داود ، و سلیمان علیهم السلام ـ را خلافت داد بدلیل آیات دیگر ازقبیل اینکه راجع بحضرت آدم فرماید : «من در زمین جانشین قرارخواهم داد سورهٔ بقره آیه ۳۰» و راجع بحضرت داود فرماید : «داود !ماترادرزمین جانشین کردیم سورهٔ ص ۲۶» وآیات دیگر ، اجماع عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله نیز برهمین است واجماع آنان حجت است ، بدلیل اینکه آنجناب فرمود : من میان شما دو چیز نفیس باقی میگذارم که اگر بآنها چنگ زنید هر گز گمراه نشوید : کتاب خدا وعترتم یعنی اهلبیتم ، وشاهد دیگر (بر اینکه مراد از آیهٔ سابق ظهور حضرت مهدی است) اینکه استقرار بدون مزاحم درروی زمین (که آیه وعده میدهد) تاکنون اتفاق نیفتاده پس بایددر آینده منتظرش بود زیرا خداوند خلف وعده نمیکند کلام طبرسی پایان یافت .

اینجا اجماع بررجعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وائمه علیهم السلام را صریح تر بیان کرده ، ومطلب با توجه بضمیرهای جمع در آیه و کلام طبرسی ، وبلفظ : « استخلاف

الطبرسی ، ومن لفظ الاستخلاف والتمکین وزوال الخوف والعبادة ، وما هو معلوم من وجوب الحمل علی التقیة ، ولو حملناه علی مجرد خروج المهدی ﷺ لزم حمل الجمیع علی المجاز والتأویل البعید من غیر ضرورة ولا قرینة ولما صدقت المشابهة بین الاستخلافین وکیف یشبه ملك المیت الذی ملك واحد من أولاد اولاده بملك سلیمان ؟ علی انه لو کان مراده تمکین أهل البیت مجازاً بمعنی خروج المهدی من غیر رجعتهم لماکان لتخصیص الاجماع بالعترة وجه ، لان ذلك اجماع من جمیع الامة وهو ظاهر ، والاحادیث الصریحة الآتیة لاتبقی معها شك .

وقد قال الشیخ الجلیل رئیس المحدثین عمدة الاخباریین أبو جعفر ابن بابویه فی کتاب الاعتقادات : «باب الاعتقاد فی الرجعة» ، قال الشیخ أبو جعفر : اعتقاد نا

تمکین ؛ زوال خوف ، وعبادت» معلوم میشود زیرا نتیجه میدهد که : در زمین جانشین ومستقر شوند ، ترس وبیمی نداشته باشند وعبادت خدا کنند ونیز معلوم است که روایات مخالف باید بر تقیه حمل شود واگر این مطالب را برمجرد خروج حضرت مهدی(بدون رجعت) تطبیق کنیم حمل برمجاز وتأویل بعید بدون ضرورت وشاهد لازم آید ، وشباهت بین دو جانشین(یعنی جانشینی پیشینیان وجانشینی پیغمبر وائمه) راست نیاید(چون آیه وعده میدهد که پیغمبر وائمه را - که پیشوای مؤمنان اند - درزمین جانشین کنند چنانکه اسلافشان را جانشین کرد ولابد باید بین این دو امر شباهت باشد و اگر در این امت تنها امام زمان ظاهر شود بین این دو جانشینی شباهتی نباشد) چگونه سلطنت کسی که از دنیا رفته (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله) و یکی از نواده هایش سلطنت میکند بسلطنت سلیمان میماند ، واگر مراد طبرسی که دعوی اجماع میکند : تمکین و استقرار اهلبیت باشد (نه پیغمبر ص) و مقصود تنها خروج حضرت مهدی باشد نه رجعت دیگران پس چرا میگوید : عترت پیغمبر (ص) بر آن اجماع دارند ، خروج حضرت مهدی که مورد اجماع همهٔ امت است ، علاوه با ملاحظهٔ حدیثهای صریحی که بعداً ذکر میشود جای شك نمیماند .

شیخ صدوق(ره) در کتاب اعتقادات فرماید : باب اعتقاد دررجعت ، اعتقادما -یعنی

يعني معشر الامامية ـ في الرجعة انها حقّ وقد قال الله تعالى « الم تر الى الذين خرجوا من ديار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » و هؤلاء كانوا سبعين ألف بيت ، فماتوا جميعاً وذكر قصتهم الى أن قال : ثم أحياهم وبعثهم ورجعوا الى الدنيا ، ثم ماتوا بآجالهم وقد قال الله تعالى : « او كالذى مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انّى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه » فهذا مات مأة عام ثم رجع الى الدنيا وبقى فيها ثم مات بأجله و هو عزير وروى انه ارميا عليه السلام .

وقال تعالى في قصة السبعين المختارين من قوم موسى فماتوا : « ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون » وقد قال الله تعالى لعيسى عليه السلام : « و اذ تخرج الموتى باذنى » فجميع الموتى الذين أحياهم الله لعيسى عليه السلام رجعوا الى الدنيا و

امامیه ـ در باره رجعت این است که آن برحق است ، خداوند فرماید : «مگر قصهٔ آنها که هزارها بودند و از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند ندانستی ، که خدا بآنها فرمود : بمیرید ، آنگاه زنده‌شان کرد ، سوره بقره آیه ۲۴۳» اینها هفتادهزارخانوار بودند همه مردند ـ سپس قصهٔ آنان را شرح میدهد تاآنجا که می فرماید : ـ آنگاه زنده‌شان کرد وبدنیا برگشتند ، وبعدبمرگ طبیعی مردند .

ونیز خدا فرماید : «یامثل آن که بدهکده ای گذشت که همه سقفهایش روی‌هم ریخته بود ، گفت : چگونه خدا اهل‌اینجارا پس ازمرگ زنده میکند ؟ ! خدا وی‌رایك صدسال میراند ، سپس زنده‌اش کرد ، سوره‌بقره آیه۲۵۹» پس این شخص که عزیر و بروایتی ارمیاعلیه‌السلام‌بودیکصدسال‌مرده‌بود ، سپس بدنیابر گشت‌و مدتی‌ماندوبمرگ خودمرد .

ونیزخداوند درقصهٔ آن‌هفتادنفرانتخابی قوم موسی‌میفرماید : «سپس بعدازمرگ شمارا زنده کردیم شاید شکر کنید ، بقره ، ۵۵» ونیز بحضرت عیسی میفرماید : «آن دم که باذن من‌مردگان‌زنده‌میکردی ، مائده ، ۱۱۰» همه‌مردگانی که حضرت مسیح‌زنده

بقوا فیها ، ثم ماتوا بآجالهم و أصحاب الکهف لبثوا فی کهفهم ثلثمأة سنین و ازدادوا تسعاً ثم بعثهم الله فرجعوا الی الدنیا ، وقصتهم معروفة .

فان قال قائل : «وتحسبهم أیقاظاً وهم رقود» ؟

قیل له انهم کانوا موتی وقد قال الله « من بعثنا من مرقدنا هذا ماوعد الرحمن وصدق المرسلون » وان کانوا قالوا ذلك فانهم کانوا موتی ومثل هذا کثیر .

فقد صحّ ان الرجعة کانت فی الامم السالفة ، و قد قال النبی ﷺ : یکون فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذو النعل بالنعل ، و القذّة بالقذّة ، فیجب علی هذا الاصل أن یکون فی هذه الامة رجعة ، وقد نقل مخالفونا انه اذا خرج المهدی ﷺ نزل عیسی بن مریم فصلّی خلفه ، و نزوله و رجوعه الی الدنیا بعد موته لان الله تعالی قال : « انی متوفیك ورافعك الیّ » وقال الله عزوجل : « و یوم

کرد بدنیا بر گشتند و مدتی ماندند ، سپس بمرگ خود مردند ، و نیز اصحاب کهف سیصد و نه سال درغار ماندند ، آنگاه بدنیا بر گشتند ، که قصه شان معروف است ، اگر گویند : (اینها نمرده بودند ، خواب بودند ، زیرا) خدامیفرماید : « گمان میکنی بیدارند درصورتی که خواب اند» جواب گوئیم خداوند درباره مردگان هم میفرماید : « گویند که مارا ازخوابگاه خویش بر انگیخت ؟ ! این همان است که خدای رحمان وعده داد ، و پیمبران راست گفتند ، سوره یس ، آیه ٥٢» پس اینها با اینکه قطعاً مرده بودند قبررا خوابگاه گفتند ، وامثال این تعبیرات فراوان است .

پس رجعت درامتهای سابق بثبوت رسید ، وپیغمبر (ص) هم که فرماید : هرچه در امتهای سابق واقع شده بدون کم و کاست در این امت هم واقع شود ، پس باید رجعت نیز دراینها انجام گیرد ؛ سنیها هم روایت میکنند که : چون حضرت مهدی (ع) ظهور کند ، عیسی بن مریم نازل شود وپشت سرش نماز گذارد ، وباز گشت او بدنیا هم پس از مرگ خواهد بود زیرا خداوند میفرماید : «من ترا برمیگیرم وبسوی خویش بالا میبرم سوره آل عمران آیه ٥٥» (شاید مرحوم صدوق درمقام نقل کلمات سنیان و استدلال

نحشر من کل امة فوجاً » فالیوم الذی یحشرفیه الجمیع غیر الیوم الذی یحشرفیه

وقال تعالی : « واقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت بلی و عداً علیه حقاً » وذلك في الرجعة لانه عقّبه بقوله : « لیبین لهم الذی اختلفوا فیه » و التبین انما یکون في الدنیا لا في القیمة ، و سأجرد کتاباً فی الرجعة اذکر فیه کیفیتها ، والادلة علی صحة کونها ان شاء الله تعالی ، و القول بالتناسخ باطل ؛ و من قال بالتنا سخ فهو کافر ، لان التناسخ ابطال الجنة و النار « انتهی کلام ابن بابویه » .

وقدصرّح فی أول الکتاب بانّ ما فیه اعتقاد الامامیة ، وذکره فی أول باب وأحال الباقی علیه ، وهذا یدل علی الاجماع من جمیع الشیعة .

و مما یدل علی ثبوت الاجماع اتفاقهم علی روایة أحادیث الرجعة حتي انه

بمبنای آنها چنین فرموده ؛ و گرنه جای شك نیست که حضرت عیسی زنده است وازروایات وآیات قرآنهم استفاده میشود که زنده بآسمان عروج کرد ، آیهٔ مذکورهم معنایش همین است که درترجمه ذکرشد وابداً دلالت بر مرگ وی ندارد و تحقیق مطلب در جای خودشده)

ونیز خداوند فرماید : «روزی که ازهر گروهی دسته‌ای رامحشور کنیم سوره نمل ؛ آیه۸۳» والبته روزی که همه زنده شوند غیرازروزی‌است که دسته‌ای زنده شوند ، و نیز فرماید : «بخدا قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر که بمیرد خدازنده‌اش نمیکند ، چرا وعده‌ای است که براوثابت است ، سوره نحل ، آیهٔ ۳۸» این آیه مربوط برجعت‌است چون پشت سرش میفرماید : «تاآنچه درآن اختلاف کردند بر ایشان بیان کند» وبیان در دنیااست نه درقیامت ، وبزودی کتابی درخصوص رجعت بنویسم که چگونگی ودلیلهای صحت آنرا تفصیل دهم ، وعقیدهٔ تناسخ (که روح بشربعد از مرگ درقالب یکی دیگراز موجودات این عالم میرود) باطل ومعتقدش کافر است ، زیراتناسخ بهشت ودوزخ راباطل میکند . پایان کلام صدوق‌ره . دراول کتاب نامبرده‌هم تصریح میکند که آنچه درآن می نویسد اعتقادهمه امامیه است پس مطلبی که میفرماید مورداتفاق همه‌شیعیان است .

واز جمله ادلهٔ ثبوت اجماع این‌است که همهٔ شیعه متفقاً حدیثهای رجعت رانقل میکنند

لایکاد یخلو منها کتاب من کتب الشیعة ، ولاتراهم یضعّفون حدیثاً واحداً منها ، ولایتعرضون لتأویل شیء منها ، فعلم انهم یعتقدون مضمونها لانهم یضعفون کلّ حدیث یخالف اعتقادهم ، أو یصرّحون بتأویله و صرفه عن ظاهره ، و هذا معلوم بالتتبع لکتبهم .

وقد استدلّ الشیخ فی التبیان علی ما نقل عنه علی صحة اعتقاد الرجعة وقد ألّف بعض المتأخرین وهو الحسن بن سلیمان بن خالد القمی رسالة فی ذلك وقال فیها ما هذا لفظه : الرجعة مما أجمع علیه علماؤنا بل جمیع الامامیة و قد نقل الاجماع منهم علی هذه المسئلة الشیخ المفید والسید المرتضی وغیرهما «انتهی»

وقال صاحب کتاب صراط المستقیم کلاماً طویلا فی الرجعة ظاهره نقل الاجماع ایضاً ، ویأتی فی محله انشاء الله، وعادته أن یبالغ فی ذکر الخلاف ، ولم ینقل هنا خلافا اصلا ؛ ویأتی ما یؤیّد ثبوت الاجماع هنا ایضاً ان شاء الله تعالی .

ومما یدل علی ذلك ایضاً کثرة النصوص الصریحة الموجودة فی الکتب الاربعة

بطوری که هیچیك از کتبشان از آنها خالی نیست ، نه هیچکدام را ضعیف میشمارند ، نه تأویل میکنند ، پس معلوم میشود بمضمون آنها معتقدند ، چون هر حدیثی مخالف عقیده‌شان باشد یا ضعیف میشمارند یا صریحاً تأویلش کرده ، در ظاهرش تصرف میکنند چنانکه بگردش در کتابهایشان معلوم میشود .

از شیخ طوسی نقل است که در کتاب تبیان استدلالهائی برای اثبات رجعت میکند ویکی از علمای اخیر یعنی حسن بن سلیمان بن خالد قمی در این باره کتاب مستقلی نوشته ، در آنجا چنین میگوید : مسأله رجعت از چیزهائی است که علمای ما بلکه همهٔ امامیه بر آن متفق‌اند ، چنانکه شیخ مفید سید مرتضی و دیگران هم دعوی اجماع میکنند .

صاحب کتاب صراط المستقیم در رجعت بحثی طولانی دارد که در جای خود بیاید، واز کلماتش ادعای اجماع استفاده میشود ، وبا اینکه عادتش مبالغهٔ در ذکر خلاف است اینجا اصلا اختلافی نقل نمیکند ، ومادر جائی که مطالب اورا نقل میکنیم شاهد ثبوت اجماع را بیان خواهیم کرد .

وباز از جمله نشانه‌های اجماع : بسیاری حدیثهای صریحی است که در چهار کتاب و

وغیرها من الکتب المعتمدة المذکورة سابقاً، فان ذلك یدلّ علی وجود هذه الاحادیث بل الاحادیث الکثیرة التی تزید علی هذا القدر فی الاصول الاربعمائة التی أجمع الامامیة علی صحتها ، وعرضوها علی أهل العصمة (ص) ،فأمروا بالعمل بها ووجود حدیث واحد فی تلك الاصول یدلّ علی ان هذا المعنی مجمع علی صحته وثبوت نقله، لدخوله فی المجمع علیه .

ومما یدلّ علی الاجماع علی صحة النقل ایضاً هنا ان کثرة الجماعة الذین اجتمعت العصابة علی تصحیح مایصحّ عنهم وأقرّوا لهم بالعلم والفقه وهم ثمانیة عشر بل أکثر ، قد رووا أحادیث الرجعة فظهر الاجماع علی الثبوت و صحة الروایات .

و ممایدلّ علی الاجماع ایضاً ما أشار الیه الشیخ فی الاستبصار من ان کلّ حدیث لامعارض له فهومجمع علیه وعلی صحة نقله ، و معلوم ان أحادیث الرجعة لم ینقلوا لها معارضاً صریحاً علی ما یظهر .

سایر کتابهای معتبری که قبلااشاره شد ثبت است ، که این خود دلیل بروجود این حدیثها - بلکه حدیثهائی بیش ازاین - درآن چهارصد اصل معروف است که همهٔ امامیه برصحتش متفق اند ، وآنها را بعرض ائمه علیهم السلام رسانده اند ، ودستور داده اند بآنها عمل کنند ، در صورتی که بودن یك حدیث در این اصلها دلیل است که صحتش اجماعی ونقلش ثابت است چون وقتی همهٔ کتاب مورد اجماع وصحیح باشد البته هر یك ازاحادیث آنهم چنین خواهد بود .

وباز ازنشانه های اجماع برصحت نقل این حدیثها این است که :. آن هیجده نفر یا بیشتری که علما برصحت حدیثی که نسبتش بآنان ثابت شود متفق اند ، وبدانش و فقه آنها اقرار دارند ، همه حدیثهای رجعت راروایت میکنند ، پس معلوم میشود مطلب اجماعی واین حدیثها صحیح است .

ونیز ازنشانه های اجماع این است که مرحوم شیخ طبرسی در کتاب استبصار میفرماید هرحدیثی که معارض ندارد ، مضمونش ؛ وصحت نقلش اجماعی است . حدیثهای رجعت هم که معارض صریحی ندارد پس صحتش اتفاقی است .

ومما يدل على ذلك كثرة المصنفين الذين رووا أحاديث الرجعة في مصنفات خاصة بها أو شاملة لها ؛ وقد عرفت من أسماء الكتب التي نقلنا منها ما يزيد على سبعين كتاباً قد صنف فيها عظماء علماء الامامية ، كثقة الاسلام الكليني ، ورئيس المحدثين ابن بابويه ، ورئيس الطائفة أبي جعفر الطوسي ، والسيد المرتضى ، و النجاشي ، و الكشي ، والعياشي ، وعلي بن ابراهيم ، وسليم الهلالي ؛ والشيخ المفيد ، والكراجكي والنعماني ، والصفار ، وسعد بن عبد الله ، وابن قولويه ، وعلي بن عبد الحميد ، و السيد علي بن طاوس و ولده ، ومحمد بن علي بن ابراهيم ، وسعد بن هبة الله الراوندي وفرات بن ابراهيم واليساري وأبي علي الطبرسي وولده ، وأبي منصور الطبرسي ، وابراهيم بن محمد الثقفي ، و محمد بن العباس بن مروان ، و البرقي ، و ابن شهر آشوب والحسن بن سليمان ، والقطب الراوندي ، والعلامة ، وعلي بن عبد الكريم ، وأحمد بن داود ، والحسن بن علي بن أبي حمزة ، و الشهيد الاول ، و الشهيد الثاني ، و الحسين بن حمدان ، والحسن بن محمد بن جمهور ، والحسن بن محبوب ، وجعفر بن محمد بن مالك ، وظهير بن عبدالله ، وشاذان بن جبرئيل ، وأبي علي الطوسي ، وميرزا محمد

وباز از نشانه‌های اجماع این است که عده زیادی از مصنفین احادیث رجعت را در کتاب هائی مختص باین موضوع یا در ضمن مطالب دیگر نقل میکنند که نام بیش از هفتاد کتاب آنها سابقاً ذکر شد ؛ واینها را بزرگان علمای شیعه مانند : ثقة الاسلام کلینی ، ابن بابویه - رئیس اهل حدیث - شیخ طوسی - رئیس طائفه امامیه - سید مرتضی ، نجاشی ، کشی ، عیاشی ، علی بن ابراهیم ؛ سلیم بن قیس ، شیخ مفید ، کراجکی ، نعمانی ؛ صفار ؛ سعد بن عبدالله ، ابن قولویه ، علی بن عبدالحمید ، ابن طاوس ، پسرش ، محمد بن علی بن ابراهیم ، سعد بن هبة الله راوندی ، فرات بن ابراهیم ، یساری ، ابوعلی طبرسی ، پسرش ؛ ابومنصور طبرسی ؛ ابراهیم بن محمد ثقفی ، محمد بن عباس بن مروان ، برقی ؛ ابن شهر آشوب ، حسن بن سلیمان ، قطب راوندی ؛ علامه ، علی بن عبدالکریم ، احمد بن داود ، حسن بن علی بن أبی حمزة ، شهید اول ؛ شهید ثانی ، حسین بن حمدان ، حسن بن محمد بن جمهور ؛ حسن بن محبوب جعفر بن محمد بن مالك ، ظهیر بن عبدالله ، شاذان بن جبرئیل ، أبوعلی طوسی ، میرزا محمد

الاسترابادی ، ومحمد بن علی الخراز القمی ، و علی بن عیسی الاربلی ، وعبد الله بن جعفر الحمیری ، والحافظ رجب البرسی ، وعلی بن یونس العاملی ، والحسن بن محمد الدیلمی ، والسید الرضي و غیرهم فقد صرحوا بصحة الرجعة ونقلوا أحادیثها کما ستعرفه ان شاء الله تعالی ، وقد نقل جماعة منهم الاجماع علی ذلك ولم یظهر مخالف وتقدم بعض عباراتهم .

وقد قال الشیخ المفید فی أجوبة المسائل العکبریة حین سئل عن قوله تعالی «انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد» فأجاب بوجوه فقال وقد قالت الامامیة ان الله تعالی ینجز الوعد بالنصر للاولیاء قبل الاخرة عند قیام القائم و الکرة التی وعدبها المؤمنون فی العاقبة .

وروی المفید فی کتاب الفصول عن الحارث بن عبدالله انه قال : کنت جالساً فی مجلس المنصور وهو بالجسر الاکبر و سوار القاضی عنده ، و السید الحمیری ینشده :

استرابادی، محمد بن علی خزاز قمی ، اربلی، حمیری، حافظ رجب برسی ؛ علی بن یونس عاملی ، دیلمی ، سیدرضی ، ودیگران مینویسند و همه بصحت رجعت تصریح دارند و ـ چنانکه خواهد آمد ـ حدیثهای رجعت را نقل میکنند بعضی هم نقل اجماع میکنند ، مخالفی نیز پیدا نشده وقسمتی ازعبارات آنها قبلا گذشت .

شیخ مفید درجواب مسئله‌هائی ـ که از دهکده کنار دجله بنام عکبرا برسیده بودند درباره سؤالی راجع باین آیه : «ماپیمبران خود . و کسانی را که ایمان آورده‌اند در این زندگی دنیا وروزی که گواهان برخیزند یاری میکنیم سورهٔ مؤمن. آیه ۵۱» چندجواب میدهد ازجمله میفرماید :امامیها معتقدند که خداوند تعالی بانصرت دوستان خود . پیش از آخرت هنگام قیام حضرت قائم ، ودر آن رجعتی که راجع بآخر کار بمؤمنین وعده داده ، بوعده خویش وفامیکند .

ونیز مرحوم مفید در کتاب فصول ازحارث بن عبدالله نقل میکند گفت : در کنار جسر بزرگ درمجلس منصور نشسته بودم ، «سوار» قاضی هم آنجا بود ؛ سیدحمیری این اشعار را خواند : «ترجمهٔ اشعار» :

ان الاله الذی لاشیء الایشهد — أتاکم الملك للدنیا وللدین
أتاکم الله ملکا لا زوال له — حتی یقاد الیکم صاحب الصین
وصاحب الهند مأخوذ برمّته — وصاحب الترك محبوس علی هون

حتی أتی علی القصیدة والمنصور مسرور ، فقال سوار : ان هذا یعطیك بلسانه مالیس في قلبه ، الی أن قال : وانه لیقول بالرجعة ویتناول الشیخین بالسبّ والوقیعة ، فقال السید : اماقوله : انی اقول بالرجعة فانی اقول بذلك علی ماقال الله تعالی : «و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذّب بآیاتنا فهم یوزعون» و قال في موضع آخر: «وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً» فعلمنا ان ها هنا حشرین أحدهما عام والآخر خاص و قال سبحانه : «ربنا أمتّنا الاثنین و أحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا» و قال تعالي : «فأماته الله مائة عام ثم بعثه» وقال تعالی : «الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم» فهذا کتاب الله و قد

آن خدائی که هرچیزرا میبند شمارا سلطنت دنیا و دین عطا کرد
سلطنتی که زوال ندارد ! !پادشاه چین را بسوتیان میکشند
سلطان هند دز قبضهٔ شما است رئیس ترکان بخواری در زندانتان بسر میبرد

قصیده را بآخر رساند و منصور بامسرت گوش میداد «سوار» گفت : این مرد چاپلوسی میکند ، زبان و دلش درمدح شما موافق نیست . . . . . برجعت معتقد است عمر و أبوبکر را دشنام میدهد ، وبیدی یادمیکنید ، سید جواب داد : امارجعت !آری من بآن عقیده مندم وازقرآن وسنت دلیل دارم : خدا میفرماید : «روزی که ازهرجمعیتی دسته‌ای ازآنهارا که آیات ما رادروغ پندارند محشور کنیم ، وبازداشت شوند ، سوره نمل؛ آیهٔ ۸۳» وجای دیگر فرماید : «آنان رامحشور کنیم واحدی را وانگذاریم ، کهف ، ٤٧» پس معلوم میشود دوحشر در کاراست یکی عمومی دیگری خصوصی و نیز فرماید «پروردگارا مارا دوبار میراندی ودوبار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر: ۱۱» ونیز فرماید : «آن گاه وی راصدسال میراند ، سپس زنده‌اش کرد بقره ۲۵۹» و باز میفرماید : «مگر قصه آنها ندانستی که هزارها بودند وازبیم مرگ ازدیار خود بیرون شدند ، آنگاه خداوند فرمود ؟بمیرید سپس زنده‌شان کرد ، بقره ۲٤۳» این ازقرآن ، واماسنت! پیغمبر (ص) فرماید:

قال رسول الله ﷺ : یحشر المتکبرون فی صورة الذریوم القیمة .

وقال ﷺ : لم یجر فی بنی اسرائیل شیء الا ویکون فی امتی مثله حتی الخسف والمسخ والقذف .

وقال حذیفة : ما أبعد أن یمسخ الله کثیراً من هذه الامة قردة وخنازیر؛ فالرجعة التی أذهب الیها ما نطق به القرآن وجاءت به السنة ، و انی لاعتقد ان الله یرد هذا یعنی سواراً الی الدنیا کلباً أو قرداً او خنزیراً اوذرة ، فانه والله متکبر متجبر کافر ، فضحك المنصور وانشأ السید یقول :

جائیت سواراً باشماله　　عند الامام الحاکم العادل

الی آخر الابیات .

وقال المفید ایضاً فی الکتاب المذکور سأل بعض المعتزلة شیخاً من أصحاب الامامیة وانا حاضر فی مجلس فیهم جماعة کثیر من أهل النظر و المتفقهة فقال : أذا کان من قولك ان الله یرد الاموات الی دار الدنیا قبل الآخرة عند القائم لیشفی

روز قیامت متکبران بصورت مورچه محشور شوند .

ونیز فرماید : هیچ چیز در بنی اسرائیل واقع نشد مگر اینکه نظیرش در امت من هم واقع شود حتی خسف (بزمین فرورفتن) ومسخ (بصورت حیوانی تبدیل شدن) و قذف (که ظاهر آمراد سنگ باریدن است) وحذیفه گوید : من بعید نمیدانم که خدا بسیاری از این امت را بصورت میمون وخوك کند .

پس رجعتی که من معتقدم قرآن وسنت تصدیق میکند ، ومن عقیده دارم که خدا این «سوار» را بصورت سگ یا میمون ، یا خوك یا مورچه بدنیا برمیگرداند ، زیرا بخدا قسم متکبر وسرکش و کافر است ، منصور خندید وسید این اشعار را خواند :

«ترجمهٔ شعر» درحضور امام حاکم عادل برابر سوار طرف چپ زانو زدم تا آخر اشعار

ونیز شیخ مفید در همان کتاب فرماید : در مجلسی بودم که عده زیادی از محققین وفقهاء حضور داشتند یکی از معتزلیها (فرقه‌ای از سنیان) از شیخی امامی مذهب پرسید : بنابر اعتقاد شما که : پیش از قیامت هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند برای شفای دل مؤمنین

المؤمنین کما زعمتم من الکافرین ، و ینتقم لهم منهم کما فعل من بنی اسرائیل ، حیث یتعلقون بقوله تعالی «ثم رددنالکم الکرة علیهم» فما الذی یؤمنك أن یتوب یزیدوشمرو ابن ملجم ویرجعوا عن کفرهم ، فیجب علیك ولایتهم والقطع بالثواب لهم ، وهذا خلاف مذهب الشیعة ؟ فقال الشیخ المسئول عنه : القول بالرجعة انما قلته من طریق التوقیف ، ولیس للنظر فیه مجال ، وانا لاأجیب عن هذا السؤال لانه لانص عندی فیه ، ولایجوز لی ان أتکلف من غیر جهة النص الجواب ، فشنع السائل وجماعة من المعتزلة علیه بالعجز و الانقطاع .

قال الشیخ أیده الله : فأقول انا انّ عن هذا السوال جوابین أحدهما : ان العقل لایمنع من وقوع الایمان ممن ذکره السائل ،لانه یکون انذاك قادراً علیه ومتمکناً منه ، لکن السمع الوارد عن ائمة الهدی بالقطع علیهم بالخلود فی النار، والتدین بلعنهم والبراءة منهم الی آخر الزمان منع من الشك فی حالهم ، وأوجب القطع علی سوء اختیارهم ، فجروا فی هذا الباب مجری فرعون وهامان وقارون ، ومجری من

وانتقام از کفار مردگان رازنده میکند چنانکه دربنی اسرائیل زنده کرد ، وباین آیه استشهاد میکنید : «سپس برضد آنها دولت بشما دادیم ، بنی اسرائیل آیه٦» پس ممکن است یزیدوشمر وابن ملجم از کفرخویش بازگردند ، دراین صورت توباید باآنها طرح دوستی افکنی ومطمئن باشی که خداوند ثوابشان میدهد بااینکه این خلاف مذهب شیعه است ؟ شیخ گفت : رجعت ازمسائل دینی محض است وبدلیل عقلی ثابت نشده تاقابل بحث وتحقیق باشد ، ومن چون حدیثی درموضوع این سؤال در دست ندارم ازپیش خودنمیتوانم پاسخی بدهم ، شخص سائل وجمعی ازمعتزلیان شیخ را که در جواب ماند ملامت کردند . بنظرمن این پرسش دوجواب دارد :

اول اینکه گرچه عقلا ممکن است نامبردگان ایمان آرند ، چون قدرت بر ایمان پیدا میکنند ، اماشرعاً ممکن نیست ، زیرا روایاتی ازائمه علیهم السلام رسیده که اینها همیشه درآتش اند ، وتاآخر الزمان مردم موظف اند لعنتشان کنند ، وازآنان بیزاری جویند ، بحکم این روایات بدون شك باید مطمئن بود که اینها ایمان نیارند ، چنانکه درحال فرعون وهامان وقارون وسایر اشخاصی که خداوند وعدهٔ آتش همیشگی بآنها

قطع الله علی خلوده فی النار ، ودلّ القطع علی انهم لایختارون الایمان ممن قال الله « ولو أننا نزلنا الیهم الملائکة وکلّمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا أن یشاء الله » یرید الاأن یلجئهم الله ، والذین قال الله تعالی فیهم: «ولو أسمعهم لتولّوا وهم معرضون» و قال تعالی لابلیس « لاملانّ جهنم منك وممّن تبعك منهم أجمعین» وقال «وانّ علیك لعنتی الی یوم الدین» وقال «ولورد والعادوا لمانهوا عنه» وقال : « سیصلی ناراً ذات لهب » فقطع علیه بالنار و امن من انتقاله الی مایوجب له الثواب واذا کان الامر علی ما وصفناه بطل مایتوهمّوه «والجواب الاخر» ان الله سبحانه اذارد الکافرین الی الرجعة لینتقم منهم لم یقبل لهم توبة و جروا فی ذلك مجری فرعون لمّاأدرکه الغرق قال : « آمنت انه لا اله الاّ الذی آمنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین » قال سبحانه له «آلآن وقد عصیت قبل و

داده وخبرداده که ایمان نمیآورند ، نباید شك کرد ، چون درقرآن (نسبت بعده‌ای) می فرماید : «اگرما فرشتگانرابسوی آنها فرستیم ، ومردگان باآنان سخن گویند ، وهر چیزی رادسته دسته برآنها بفرستیم ایمان نیارند مگر اینکه خدا بخواهد ـ یعنی مگر اینکه خدا مجبورشان کند ـ انعام : ۱۱۱» ونیز (درباره عده‌دیگر) میفرماید : « واگر (گوش دل) آنهارا شنواهم‌می کرد بحال اعراض پشت میکردند . انفال:۲۳) وبشیطان میفرماید : «جهنم را ازوجودتووازهمهٔ پیروانت از بنی‌آدم پر کنم ص ۸۵» ونیزفرماید «لعنت من‌تاروز قیامت بر توبادص : ۷۸» وفرماید : «اگرهم (بدنیا) برگردند باز بکارهای حرام میگرایند انعام:۲۸» و (راجع بابولهب) فرماید : «بزودی درآتش‌شعله وری داخل شود لهب: ۳» وی را جزماً ازاهل آتش‌شمرده واطمینان‌داده که براه‌خیرباز نمیگردد ، بنابراین پندارمعترض باطل‌میشود .

جواب دوم اینکه خداتوبه کفاری‌را که برای انتقام دررجعت بازمیگرداندقبول نفرماید چنانکه توبه فرعون‌رادرحال غرق نپذیرفت که «گفت ایمان آوردم که‌جزخدائی که‌بنی اسرائیل بوی‌ایمان‌آورده‌اند خدائی نیست ومن ازمسلمینم ـ خداوند فرمود : ـ اینك ! ؟ بااینکه پیش‌از این‌نافرمانی کردی و جزء مفسده جویان بودی ؟ سورهٔ یونس

کنت من المفسدین » فردّ الله علیه ایمانه ولم ینفعه فی تلك الحال ندمه و اقلاعه و کاهل الاخرة الذین لایقبل الله لهم توبة ولا ینفعهم ندم لانهم کالملجین الی ذلك الفعل ولان الحکم تمنع من قبول التوبة ابداً وتوجب اختصاصها ببعض الاوقات و هذا هو الجواب الصحیح علی مذهب الامامیة ر ـ جائت به آثار متظافرة عن آل محمد فیروی عنهم فی قوله تعالی : « یوم یأتی بعض آیات ربك لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً قل انتظروا انا منتظرون » فقالوا انّ هذه الآیة هی القائم فاذا ظهر لم تقبل توبة المخالف و هذا یبطل ما اعتمده السائل .

فان قیل فیکون الله قد اغری عباده بالعصیان و اباحهم الهرج والمرج و

---

۹۰ ، ۹۱» خداوند ایمان وی را رد کرد ، وپشیمانی آنوقت سودش نبخشید ، همانطور که توبه کفار در آخرت مقبول نشود ، وپشیمانیشان سود ندهد ، زیرا شبیه توبه اضطراری است واز روی میل واختیار نیست علاوه حکم که (برای مجرم) صادر شد برای همیشه مانع قبول توبه است وجواب صحیح موافق مذهب امامیها همین است ، روایتهای زیادی هم باین مضمون از آل محمد (ص) وارد شده ، چنانکه در تفسیر این آیه : «روزی که بعضی از نشانه های پروردگارت بیاید آنکس که قبلا ایمان نیاورده ، یادر ایمانش خیری بدست نیاورده دیگر ایمانش سودندهد بگو منتظر باشید ما هم منتظریم انعام ، ۱۵۸» ازائمه نقل میکنند که مراد از این نشانه : حضرت قائم است ، که چون ظاهر شود توبهٔ مخالف قبول نشود ، وبا این بیان بطلان مبنای اعتراض روشن شود .

(بعضی دیگر از آیات قرآن هم همین معنی را تأیید میکند ، مثل این آیه : چون عذاب ما بدیدند گفتند : بخدای یگانه ایمان آوردیم وبآنچه شریك وی قرار داده بودیم کافر شدیم ، ولی هنگامی که عذاب ما را دیدند ایمان آورد نشان سودی نداد ، این روش خدا است که دربارهٔ بندگانش جاری بوده ، وآنجا کافران زیان کرده اند سورهٔ مؤمن آیه ۸٤ ۸۵ این آیه بطور واضح میگوید : روش خدائی این است که ایمان وقت گرفتاری بعذاب خدا نتیجه بخش نیست . مترجم) .

«اگر گویند» : بنابراین خداوند بندگان را بمعصیت واداشته ، هرج ومرج وطغیان

الطغيان ، لانهم اذا كانوا يقدرون علي الكفر وأنواع الضلال وقد يئسوامن قبول التوبة ، لم يدعهم داع الى الكف عما في طباعهم ، ولا انزجروا عن فعل قبيح ، ومن وصف الله باغراء خلقه بالمعاصى فقد اعظم الفرية عليه .

قيل لهم : ليس الامر على ما ظننتموه، وذلك ان الدواعى لهم الي المعاصى تكون مرتفعة اذ ذاك ، لانهم علموا بما سلف لهم من العذاب الى وقت الرجعة ، على خلاف ائمتهم ، ويعلمون في الحال انهم معذبون على ماسبق لهم من العصيان، وانهم ان راموا فعل قبيح تزايد عليهم العقاب فى الحال ، وان لزمنا هذا السؤال لزم جميع أهل الاسلام مثله في أهل الاخرة، وابطال توبتهم ، فما أجابوا به فهو جوابنا .

فان قيل : على الجواب الاول كيف يتوهم من القوم الاقامة علي العناد ، و قد عاينوا العقاب فى القبور وحل بهم عند الرجعة العذاب ، و كيف يصح أن تدعوهم الدواعى الى ذلك ؟ .

را روا دانسته زیرا وقتی که عده‌ای ازقبول توبه ناامید شوند وقدرت برهر گونه کفر و انحرافی هم داشتند دیگر چیزی ازطبع سرکش و کارهای زشتشان جلوگیری نمیکند ، و البته هر کس بخدا نسبت دهد که بندگان را بمعصیت وامیدارد تهمت بزرگی زده .

«جواب گوئیم» : مطلب این طور نیست که شما پنداشتید ، چون این عده تا موقع رجعت عذابهائی را که دراثر مخالفت باائمه دچارشده‌اند فهمیده‌اند وخبردارند که گناهان سابق چه عذابهائی برایشان اندوخته وهرچه بیشتر گناه کنند عذابشان سخت‌تر خواهدشد واگر این اعتراض بما وارد باشد نظیر این ـ راجع بقبول نشدن توبه کافران در آخرت ـ بهمه مسلمانان وارد است هرچه دیگران ـ در آنجا ـ جواب دادند ما هم اینجاجواب میدهیم :

«اگر گویند» بنابرجواب اول چگونه ممکن است اشخاصی که درقبر کیفر کاربدیدند و دررجعت عذاب حق چشیدند بازبسرسختی خود ادامه دهند وداعی کفرو دشمنی بااهل حق درو جودشان باشد ؟

قيل: يصح ذلك لان جميع ماعددتموه لا يمنع من دخول الشبهة عليهم في استحسان الخلاف، لانهم يظنون انهم انما بعثوا بعد الموت تكرماً لهم و ليلوا الدنيا كما كانوا يظنون، واذا حلّ بهم العقاب توهّموا قبل مفارقة أرواحهم أجسادهم ان هذا ليس على سبيل الاستحقاق، وانه من الله تعالى كما حلّ بالانبياء؛ ولاصحاب هذا الجواب ان يقولوا: ليس ما ذكرناه بأعجب من أمر قوم موسى و عيادتهم العجل، وقد شاهدوا منه الايات وعاينوا ماحلّ بفرعون وملائه من العذاب على الخلاف، ولا بأعجب من اقامة أهل الشرك على خلاف رسول الله ﷺ و هم يعلمون عجزهم عن مثل ما أتى به من القرآن، ويشهدون معجزاته و آياته ويجدون وقوع ما يخبر به على حقايقه، من قوله «سيهزم الجمع ويولّون الدبر» و قوله: «لتدخلنّ المسجد الحرام ان شاء الله آمنين» وقوله: «غلبت الروم في أدنى الارض و هم من بعد غلبهم سيغلبون» وغير ذلك، و ماحلّ بهم من العذاب بسيفه، وهلاك من

«جواب گوئيم»: اين مانعى ندارد، چون اين جهاتى كه گفتيد هيچيك از ورود شبهه دردل اينها وخوش داشتن مخالفت خدا جلوگيرى نميكند، زيرا ممكن است گمان كنند بعداز مرگ زنده شده‌اند تا بآرزوهاى سابق برسند وزمام امور را بدست گيرند وعذابهاى خدارا كيفر عمل ندانند بلكه خيال كنند نظير مصيبتهائى است كه برپيمبران واردمى شد اين مطلب از گوساله پرستى قوم موسى عجيب‌تر نيست كه بادين معجزات موسى و گرفتارى فرعون ويارانش بعذاب خدا باز ازخداى موسى دست برداشتند.

ونيز ازمخالفت مشركان باپيغمبر (ص) عجب ترنيست، كه فهميدند با قرآن تاب مقاومت ندارند، معجزات ديگرورا ديدند، صحت خبرهاى غيبى اورا يافتند ديدند (راجع بكفار مكه اززبان قرآن) فرمود: «بزودى اين گروه شكست ميخورند وبجنگ پشت ميكنند» وشد، بمسلمين وعده داد: «بخواست خدا ايمن وارد مسجد الحرام شويد» وشدند در باره روميان فرمود: «روميان درنزديك اين سرزمين مغلوب گشتند وباز پس ازشكست غالب ميشوند روم ١ ـ ٢» وشدند، اخبارغيبى ديگررا ديدند عذاب شمشيرش را چشيدند

توعده بالهلاك هذا ، و فيمن اظهر الايمان به المنافقون ينصافون في خلافه الي أهل الشرك .

على ان هذا السؤال لايسوغ لاصحاب المعارف من المعتزلة لانهم يزعمون ان اكثر المخالفين على الانبياء كانوا من أهل العناد ، وان جمهور الذين يظهرون الجهل بالله تعالى يعرفونه على الحقيقة ، ويعرفون أنبياءه وصدقهم ، ولكنهم على اللجاجة والعناد ، فلايمتنع أن يكون الحكم في الرجعة وأهلها على هذا الوصف ، وقد قال الله تعالى : «ولوترى اذ وقفوا على النار فقالوا ياليتنا نرد و لانكذب بآياتنا و نكون من المؤمنين بل بدالهم ماكانوا يخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون » فأخبر الله سبحانه ان أهل العقاب لو ردهم الى الدنيا لعادوا الى الكفر و العناد ؛ مع ماشاهدوا في القبور و في المحشر من الاهوال ، و ماذا قوا من أليم العذاب .

دیدند هر که را وعده هلاك داد هلاك شد **با اینکه** همه این اعجازها را دیدند **باز جمعی** مشرك از مخالفت وی دست نکشیدند ، و جمعی منافق ظاهر مسلمان با مشرکان همدست شدند .

علاوه معتزلیهای «اصحاب معارف» نباید چنین اعتراضی بکنند چون اینها معتقدند بیشتر مخالفین پیمبران اهل ستیزه ودشمنی اند وهمهٔ آنها که دعوی نشناختن خدا میکنند دروغ میگویند واقعاً خدارا میشناسند پیمبران را میشناسند درستی گفتار آنان را میدانند ولی ازسر لجاجت و دشمنی اقرار نمیکنند ، بنابر این ممکن است دررجعت هم مطلب از همین قرار باشد .

چنانکه خداوند (دربارهٔ دوزخیان) میفرماید : «اگر به بینی آندم که بر سر دوزخ نگاهشان داشته اند میگویند : ایکاش (بدنیا) برمیگشتیم ودیگر آیات خدارا تکذیب نمی کردیم واز مومنان بودیم بلکه آنچه را قبلا مخفی میکرده اند بر آنان هویدا شده ، اگر هم باز گردند بچیزی که از آن منعشان کرده اند بر گردند ، واینان دروغگویند سوره انعام آیه ۲۷» خداوند خبر میدهد که اگر جهنمیان را بدنیا بر گردانند بکفر وستیزه باز گردند با اینکه در قبر و قیامت وحشتها دیده و عذابهای دردناك چشیده اند .

وقال في الارشاد عند علامات ظهور القائم عليه السلام : و أموات ينشرون من القبور الى الدنيا ، فيتعارفون فيها و يتزاورون .

و قال فی جواب المسائل المروية لما سئل عما يروى عن الصادق عليه السلام فی الرجعة و ما معنى قوله : ليس منّا من لم يقبل بمتعتنا و يؤمن برجعتنا ، أهي حشر فی الدنيا مخصوص للمؤمن أو لغيره من الظلمة الجباريـن قبل يوم القيمة ؟ فكتب الشيخ بعد الجواب عن المتعة و اما قوله : من لم يقل برجعتنا فليس منا ، فانما أراد بذلك ما يختصه من القول به ، في ان الله تعالي يحشر قوماً من امة محمد بعد موتهم قبل يوم القيمة وهذامذهب يختص به آل محمد ، والقرآن شاهد به قال الله تعالى في ذكر الحشر الاكبر يوم القيمة « و حشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً» وقالسبحانه في حشر الرجعة قبل يوم القيمة :« ويوم نحشرمن كل امة فوجاً ممّن يكذّب بآياتنا» فاخبران الحشرحشران عام وخاص .

وقال سبحانه مخبراً عمن يحشرمن الظالمين انه يقول يوم الحشر الاكبر :

در کتاب ارشاد درنشانه‌های ظهور حضرت قائم (ع) میفرماید : ونیز مردگانی از قبرها بدنیا بر گردند همدیگررابشناسند ، وبدیدن یکدیگرروند .

ودرجواب مسائلی کـه از «مرو» پرسیده بودند ، در جواب این‌سؤال که : از حضرت صادق(ع) نقل‌است که فرمود : هر که‌متعهٔمارا نپذیرد وبرجعت ماایمان‌نیاردازما نیست. این‌رجعت مربوط بدنیااست یانه ؟ مخصوص مؤمنان‌است یا غیر مؤمنان‌ازستمگران وجباران‌هم‌زنده‌میشوند ؟ (درجواب‌این‌سؤال) پس ازجواب راجع‌بمتعه **مینویسد**اما‌اینکه میفرماید : هر که برجعت‌ما ایمان‌نیاورد از مانیست ، مراد آن رجعتی است که‌عقیده‌بآن مختص آل‌محمد است ، یعنی محشورشدن جمعی‌ازامت‌محمد (ص)پس‌ازمرگ پیش‌ازقیامت واین عقیده‌مختص بآل‌پیغمبر است‌قرآن نیز گواه آن‌است که‌دربارهٔ قیامت کبری‌میفرماید «همه‌را محشور کنیم واحدی‌را وانگذاریم» ودربارهٔ رجعت پیش از قیامت میفرماید : «روزی که ازهر گروهی‌دسته‌ای ازآنهارا که آیات‌مارا تکذیب کنند محشور کنیم» پس بحکم‌قرآن حشردو قسم‌است : عمومی وخصوصی ، ونیزراجع بستمگرانی که (در رجعت)

«ربنا أمتّنا اثنتين وأحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل» وللعامة في هذه الآية تأويل مردود، وهو أن قالوا: المعنى انه خلقهم أمواتاً ثم أماتهم بعد الحيوة وهذا باطلا لايستمر على لسان العرب، لان الفعل لايدخل الاعلى من كان بغير الصفة التى انطوى اللفظ على معناها، ومن خلقه الله أمواتاً لايقال أماته، وانما يدخل ذلك فيمن طرأ عليه الموت بعد الحيوة؛ كذلك لا يقال أحيا الله ميتاً الا أن يكون قبل احيائه ميتاً، و هذا بيّن لمن تأمله وقدزعم بعضهم ان المراد الموت التى يكون بعد سؤالهم في القبور فتكون الاولى قبل الاقبار، والثانية بعده؛ وهذا ايضاً باطل من وجه آخر و هو ان الحيوة للمسائلة ليس للتكليف، فيندم الانسان على مافاته في حاله، وندم القوم على ما فاتهم في حياتهم المرتين يدل على انهم لم يرد الحيوة المسائلة لكنه أراد حيوة الرجعة التى يكون لتكليفهم الندم على تفريطهم

محشور شوند میفرماید: «روز قیامت میگویند: پروردگارا! مارا دونوبت میراندی ودو نوبت زنده کردی سپس بگناهان خویش اقرار کردیم آیاراهی بسوی بیرون رفتن هست مؤمن: ۱۱» سنیان دراین آیه تأویل مردودی دارند، گویند: مراداین است که: اول بحالت مرده وبیجان بودند (یعنی حالت پیش ازنطفه) آنگاه زنده شدند (یعنی بصورت بشر زنده درآمدند) سپس بمیرند وبعدازمرگ درقیامت زنده شوند این تأویل باطل است وبازبان عرب راست نیاید چون موجودی که ازاصل خلقت مرده وبیجان است نمیگویند خدا آنرا میراند، بلی اگرزنده باشد وبمیرداین گفتار صحیح است همچنین نمیگویند خدا زنده اش کردمگر اینکه سابقاً مرده باشد وتمام کارهائی که بکسی نسبت میدهند همینطور است، باید حالت قبلی با حالت بعدی مخالف باشد تا نسبت صحیح باشد، واین مطلب باتامل واضح میشود.

بعضی گمان کرده اند مراد اززنده شدن اول هنگام سؤال قبراست، پس مرگ اول همین مرگ عادی است، ومرگ دوم بعداز سؤال قبر، اینهم ازراه دیگر باطل است، زیرا زنده شدن درقبر برای تکلیف نیست که آنجاانسان ازچیزهائی که ازدستش رفته پشیمان شود درصورتی که این عده برآنچه درهردو زندگانی ازدستشان رفته پشیمان میشوند پس معلوم میشودمراد زنده شدن قبرنیست، زندگانی رجعت است که موظف اندازتندرویهای

فلا يفعلون ذلك فيندمون يوم العرض على مافاتهم من ذلك ، والرجعة عندنا يختص بمن محّض الايمان و محض الكفر ، دون من سوى هذين الفريقين ، فاذا أراد الله تعالى على ماذكرناه اوهم الشياطين أعداء الله عزو جل انهم انما ردّوا الى الدنيا لطغيانهم على الله ، فيزدادوا عتوّاً فينتقم الله منهم بأوليائه ، ويجعل لهم الكرّة عليهم ، فلا يبقى منهم الامن هو مغموم بالعذاب ، و تصفوا الارض و يكون الدين لله وقد قال قوم : كيف يعود الكفار بعد الموت الى طغيانهم وقد عاينوا عذاب البرزخ؟ ففلت : ليس ذلك بأعجب من الكفار الذين يشاهدون العذاب فيقولون: «ياليتنا نردّ ولانكذّب بآيات ربنا و نكون من المؤمنين » فقال الله تعالى : « ولوردّوا لعادوا لما نهوا عنه » فلم يبق للمخالف بعد هذا شبهة يتعلق بها

وقال السيد المرتضى علم الهدى في جواب المسائل التي وردت من الرى حيث سألوا عن حقيقة الرجعة لان شذاذ الامامية يذهبون الى أن الرجعة رجوع دولتهم في أيام القائم دون رجوع أجسامهم .

خویش توبه کنند و نمیکنند ازاین جهت درقیامت برای ازدست دادن فرصت پشیمان میشوند ورجعت نزد مامختص مؤمن خالص و کافر خالص است چون کافران باراده خدازنده شوند شیطان بدل آنها میافکند که چون شما مردمی یاغی وسر کش بودید بدنیا بر گشتید این خیال شیطانی سر کشی آنان رازیاد میکند ، خداهم دوستانش رابر آنان مسلط میکند و بدست ایشان از آنان انتقام میکشد ، عذاب همه رافرامیگیرد ، زمین ازوجود پلیدشان پاك میشود و دین بخدا منحصر میگردد ، بعضی گویند : چگونه ممکن است این عده با دینن عذابهای برزخ بازبطغیان خود بر گردند ؟! جواب اینکه این موضوع ازحال کفاری که عذاب قیامت رامی بینند عجیب تر نیست که میگویند :ایکاش برمیگشتیم و آیات خدارا تکذیب نمیکردیم و ازمؤمنان میشدیم ، وباز خدامیفرماید : اگر هم بر گردند باز بکارهائی که منعشان کردند برمیگردند ، پس دیگر جای شبهه برای مخالف رجعت نمیماند .

سیدمرتضی درجواب مسائلی که ازری سؤال کرده بودند درجواب این سؤال که : حقیقت رجعت چگونه است ؟ چون عده کمی از امامیها گویند مراد رجوع دولت اهلبیت (ع) درزمان حضرت قائم علیه السلام است نه رجوع بدنها ؟ .

الجواب ان الذی تذهب الیه الشیعة الامامیة ان الله یعید عند ظهور امام الزمان المهدی (ع) قوماً ممن کان تقدّم موته من شیعته لیفوزوا بثواب نصرته ومعونته ، ومشاهدة دولته ، ویعید ایضاً قوماً من أعدائه لینتقم منهم ، والدلیل علی صحة ذلك ان ذلك لاشبهة علی عاقل انه مقدورلله غیر مستحیل فانا نری کثیراً من مخالفینا ینکرون الرجعة انکارمن یراها مستحیلة ، و اذا ثبت جواز الرجعة فالطریق الی اثباتها اجماع الامامیة، فانهم لایختلفون في ذلك، واجماعهم قدبیناّ فی غیر موضع من کتبناانه حجة ، وبیناّان الرجعةلا تنافی التکلیف فلایظنّ ظنّ ان التکلیف معهاباطل ، فان التکلیف کما یصحّ مع ظهور المعجزات فکذا یصح مع الرجعة لانه لیس فی ذلك ملجیءالی فعل الواجب و ترك القبیح ، فأما من تأولّ الرجعةبانّ معناها رجوع الدولة دون رجوع الاشخاص و احیاء الاموات ، فانقوماً من الشیعة لمّا عجز وا عن نصرة الرجعة یأولوّا علی هذا التأویل ، وهذا غیر

میفرماید : جواب اینکه شیعیان امامی مذهب معتقدند که هنگام ظهور امام زمان (ع) خداوند جمعی ازشیعیان وی را که مرده اندزنده میکند تابثواب یاری او برسند ودولتش رابه بینند ، ونیز عده ای ازدشمنانش راهم برمیگرداند تاازآنان انتقام گیرد ، ودلیل صحت آن اینکه بدون شبهه امری است ممکن و تحت قدرت خداوند ـ گرچه از شدت انکار بعض مخالفین بنظر میرسد که آنرا محال میدانند امکانش که معلوم شد راه اثباتش اجماع امامیه است زیرادر آن اختلافی ندارند ، در کتابهای خودچندجاتذکرداده ایم که اجماع آنان حجت است وبیان کرده ایم که رجعت باتکلیف منافات ندارد ، کسی خیال نکند که تکلیف باطل میشود (یعنی زنده شدن مردگان خواه ناخواه سبب ایمان آوردن آنان میشود ونمیتوانند بکفر سابق برگردند) زیرا همانطور که ظهور معجزات ازتکلیف جلوگیری نمیکرد ، رجعت هم نخواهد کرد ، چون مردم را بانجام واجبات وترك گناهان وادار نمیکند .

اما آنها که رجعت را تأویل کرده ، گویند مراد بازگشت دولت ائمه است نه بازگشت مردگان بدنیا اینها چون نمیتوانند رجعت را اثبات کنند دست بتأویل میزنند ، ولی اینجا

صحیح لان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فتطرّق التأویلات علیها ، و کیف تثبت ما هو مقطوع علی صحته باخبار الآحاد التی لاتوجب العلم ، وانما المعوّل فی اثبات الرجعة علی اجماع الامامیة علی معناها ، بان الله یحیی أمواتاً عند قیام القائم من أولیائه و أعدائه ، فکیف یتطرّق التأویل علی ماهو معلوم فالمعنی غیرمحتمل « انتهی » .

وقال السید رضي الدین بن طاووس فی الطرائف : روی مسلم في صحیحه فی أوایل الجزء الاول باسناده الی الجراح بن ملیح ، قال : سمعت جابراً یقول : عندی سبعون ألف حدیث عن أبي جعفر الباقر علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله ترکوها کلها .

ثم ذکر مسلم فی صحیحه باسناده الی محمّد بن عمر الرازی قال : سمعت جریراً یقول لقیت جابر بن یزید الجعفی فلم أکتب عنه لانه کان یؤمن بالرجعة .

قال ابن طاووس : انظر کیف حرموا أنفسهم الانتفاع بروایة سبعین ألف حدیث

تأویل راه ندارد ، زیرا دلیلش ظاهر اخبار نیست تاقابل تأویل باشد ، امر حتمی و قطعی ممکن نیست مدرکش خبر واحدهائی باشد که یقین آور نیست ، دلیلش اجماع امامیه است که باتفاق معتقداند . هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند جمعی ازدوستان وعده‌ای ازدشمنان خودرا زنده میکند ، پس مطلب قطعی وحتمی است ، احتمالی نیست که تأویل پذیر باشد ؛ پایان کلام سیدمرتضی (ره) .

سیدرضی الدین بن طاووس در کتاب طرائف میفرماید : مسلم درأوائل جزء اول صحیح خود ازجراح بن ملیح نقل میکند که گفت : شنیدم جابر میگفت : من هفتاد هزار حدیث از حضرت باقر ازپیغمبر أکرم (ص) دارم که هیچیك را (سنیان) ازمن فرا نمیگیرند ونقل نمیکنند .

سپس در همان کتاب صحیح از محمد بن عمر رازی نقل میکند که گفت : شنیدم جریر میگفت : من جابر جعفی راملاقات کردم ولی حدیثی ازاو یاد داشت نکردم ، چون برجعت عقیده داشت.

«ابن طاووس فرماید» ببین چگونه خودرا از هفتاد هزار حدیث پیغمبرشان ـ که

عن نبیهم بروایة أبی جعفر ﷺ الذی هو من أعیان أهل بیته ، الذین أمرهم الله بالتمسك بهم ، و ان أکثر المسلمین أو کلّهم قدرووا احیاء الاموات في الدنیا ، و حدیث احیاء الله الاموات فی القبور للمسئلة ، وقدتقدّمت روایتهم عن أهل الکهف وهذا کتابهم یتضمن «الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیا هم » و السبعون الذین أصابهم الصاعقة مع موسی ، و حدیث العزیر ومن أحیاه عیسی بن مریم ، وحدیث جریح الذی أجمع علی صحته ، و حدیث الذین یحییهم الله في القبور للمسائلة ، فأیّ فرق بین هؤلاء وبین ما رواه أهل البیت و شیعتهم من الرجعة ، و أیّ ذنب لجابر في ذلك حتی یسقط حدیثه «انتهی» ویأتی جملة اخری من عبارات علمائنا في هذا المعنی ان شاء الله تعالی .

الخامس : الضرورة فان ثبوت الرجعة من ضروریات مذهب الامامیة عند جمیع العلماء المعروفین والمصنفین المشهورین ، بل یعلم العامة ان ذلك من مذهب

حضرت باقر(ع) نقل میکند ـ محروم کرده‌اند بااینکه حضرت باقر ازبزرگان أهلبیت آن جناب است که خداوند تمسك و چنگ زدن بآنها راواجب کرده ، وبااینکه حدیث زنده‌شدن مردگان دردنیا ، ودر قبررا خودشان روایت میکنند ؛ چنانکه روایت آنان راجع باهل کهف سابقاً نقل شد ، این قرآن آنهاست میگوید : «مگر قصهٔ آنهارا ندانستی که هزارها بودند وازبیم مرگ ازوطن خویش بیرون رفتند ، خداباآنان فرمودبمیریدسپس زنده شان کرد ؛ بقره : ٢٤٣» و جریان آن هفتاد نفرقوم موسی که بصاعقه مبتلا شدند « وباز زنده شدند »و قصهٔ عزیر ، و زنده‌شدن مردگان بدست حضرت عیسی همه درهمین قرآن است ، حدیث جریح وحدیث زنده‌شدن درقبررا همه‌صحیح میدانند ، اینهابا حدیث رجعت که أهلبیت وشیعیانشان نقل میکنند چه فرق دارد ؟ گناه جابر در این باره چیست که باید حدیثش ترك شود ؟ پایان کلام سیدرضی (ره) بازهم بعداً قسمت دیگری ازعبارتهای علماء رادر این موضوع نقل میکنیم .

دلیل پنجم ضرورت است ، که صحت رجعت از ضروریات مذهب امامیه است ، همهٔ علمای معروف ، نویسندگان مشهور بلکه عموم مردم میدانند که این جزء مذهب شیعه

الشيعة ، فلا ترى أحداً يعرف اسمه و يعلم له تصنيف من الامامية يصرّح بانكار الرجعة ولا تأويلها ، و معلوم ان الضروري و النظري يختلف عند الناظرين ، فقد يكون الحكم ضرورياً عند قوم نظرياً عند آخرين و الذي يعلم بالتتبع ان صحة الرجعة أمر محقق معلوم مفروغ منه مقطوع به ضروري عند أكثر علماء الامامية او الجميع ، حتى لقد صنّفت الامامية كتباً كثيرة في اثبات الرجعة كما صنّفوا في اثبات المتعة واثبات الامامة وغير ذلك ولا يحضرني أسماء جميع تلك الكتب وانا اذكر ما حضرني من ذلك .

قال الشيخ الجليل رئيس الطائفة أبوجعفر الطوسي في فهرست علماء الشيعة ومصنفيهم : أحمد بن داود بن سعيد الفراري يكنى أبايحيى الجرجاني كان من أجلة أصحاب الحديث من العامة ، و رزقه الله هذا الامر وا ستبصر ، و له مصنفات كثيرة في فنون الاحتجاج على المخالفين الى أن قال : فمن كتبه كتاب خلاف عمر الى أن قال : كتاب المتعة ، كتاب الرجعة .

است ، هيچ شيعه وامامي مذهبي نيست كه نام و نسبش معروف و كتابي داشته باشد و صريحاً رجعت را انكار يا تأويل كند ، البته واضح است كه ضروري (يعني مطالبي كه ازبس واضح است احتياج باستدلال ندارد) و نظري (يعني اموري كه بكمك دليل و برهان بايد ثابت كرد) در نظر اشخاص مختلف است ، گاهي حكمي در نظر عده‌اي ضروري و واضح است ، در نظر عدهٔ ديگر نظري و محتاج بدليل است ، و بشهادت تتبع و تفحص رجعت در نظر بيشتر يا همهٔ علماي اماميه ضروري و قطعي است ؛ بطوري كه در اثبات آن كتابهاي زيادي نوشته اند ؛ چنانكه در اثبات متعه و امامت و أمثال آن ، من اكنون نام همه آن كتابها را مستحضر نيستم اما آنچه را حاضر دارم مينويسم ، شيخ طوسي (ره) در فهرست علماء و نويسندگان شيعه ميفرمايد : أحمد بن داود بن سعيد فرازي كنيه‌اش أبو يحيى واز أهل جرجان است ، از بزرگان أهل حديث سنيان بود ، سپس بلطف خدا بشيعيان پيوست ، كتابهاي زيادي در اقسام استدلال برسنيان دارد . . . . از جمله كتاب : خلاف عمر . . . كتاب متعه و كتاب رجعت .

وقال النجاشي فی کتاب الرجال : أبو یحیی الجرجانی قال الکشی : کان من أجلة أصحاب الحدیث ، ورزقه الله هذا الامر و صنف فی الرد علی الحشویة تصنیفاً کثیراً فمنها کتاب خلاف عمر، الی أن قال : کتاب المتعة وا لرجعة .

وقال النجاشی فی ترجمة الحسن بن علی بن أبی حمزة : له کتب منها کتاب القائم ، کتاب الدلایل ، کتاب المتعة ، کتاب الرجعة، کتاب فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام .

وقال النجاشی ایضاً : الفضل بن شاذان کان ثقة اجل أصحابنا الفقهاء والمتکلمین وله جلالة فی هذه الطایفة ، و هو فی فضله أشهر من أن تصفه ، و ذ کر الکحی انه صنف مأة و ثمانین کتاباً وقع الینا منها کتاب النقض علی الاسکافی الی أن قال : کتاب اثبات الرجعة ، کتاب الرجعة ، کتاب حذو النعل بالنعل (الظاهر انه فی مشابهة احوال هذه الامة لاحوال بنی اسرائیل فی الرجعة وغیرها وقد ألف الراوندی کتاباً مختصراً فی ذلك وجعله ملحقاً بکتاب الخرائج والجرائح منه ره) «انتهی» .

وقال الشیخ الطوسی فی الفهرست : الفضل بن شاذان متکلم جلیل القدر له کتب منها کتاب الفرایض ، الی أن قال : کتاب فی اثبات الرجعة «انتهی» .

مرحوم نجاشی در کتاب رجال میفرماید: کشی گوید : ابو یحیای جرجانی از بزرگ ترین أصحاب حدیث است ، خداوند تشیع را نصیبش فرمود ، کتابهای زیادی در رد حشویه نوشته ، ازجمله کتاب خلاف عمر . . . . کتاب متعه و رجعت .

و نیز نجاشی در شرح حال حسن بن علی بن أبی حمزه میفرماید : کتابهائی نوشته از جمله کتاب دلائل ، کتاب متعه ، کتاب رجعت ، و کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام

و نیز فرماید : فضل بن شاذان مورد اعتماد و از بزرگترین فقها و متکلمین شیعه است، درمیان شیعه جلالتی دارد ، فضیلتش بیش از آن است که بتوان گفت ، « کحی» گوید وی رایکصد وهشتاد کتاب است ، کتابهائی که ازاو بدست مارسیده کتاب : نقض براسکافی . . . کتاب اثبات رجعت ، کتاب رجعت و کتاب حذ والنعل بالنعل است ـ «وظاهراً کتاب اخیر در شباهت احوال این امت ـ دررجعت وغیره ـ باحوال بنی اسرائیل است و مرحوم راوندی دراین باره کتابی تألیف کرده وملحق بکتاب خرائج فرموده است» پایان کلام نجاشی .

شیخ طوسی درفهرست فرماید : فضل بن شاذان متکلم ارجمندی است و کتابها نوشته ازجمله کتاب : فرائض . . . کتاب اثبات رجعت .

وروی الکشی فی مدحه و جلالته أحادیث بلیغة تدلّ علی صحة اعتقاداته، و الاعتماد علی مؤلفاته، فانظر الی هذا الشیخ الذی هو أجلّ علماء الشیعة و مصنفیهم قدصنّف کتابین فی اثبات الرجعة بل ثلثة فکیف اذا انضمّ الیه غیره.

وقد ذکر النجاشی فی ترجمة محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه بعد ما ذکر له مدایح جلیلة و انه ألّف کتباً کثیرة و عدّ منها کتاب المتعة، کتاب الرجعة و نحوه، ذکر الشیخ فی الفهرست و ذکر من کتبه و مصنفاته کتاب حذو النعل بالنعل.

وقال العلامة فی الخلاصة محمّد بن مسعود العیاشی ثقة صدوق عین من عیون هذه الطائفة و کبیرها، جلیل القدر واسع الاخبار بصیر بالروایة، مضطلع بهاله کتب کثیرة، تزید علی مأتی مصنف و نحوه، قال النجاشی و الشیخ وذکرا من جملة کتبه ومصنفاته کتاب الرجعة، وقد نقل جمیع ماذکرناه من علماء الرجال هنا مولانا

کشی نیز درمدح فضل بن شاذان حدیثهای رسائی نقل میکند که دلیل بر صحت عقیده و اعتماد بر کتب اواست، اکنون ببین این بزرگوار که از محترمترین علماء و نویسندگان شیعه است؛ دو سه کتاب در رجعت دارد، تاچه رسد که کتابهای دیگران هم ضمیمه شود.

باز مرحوم نجاشی در شرح حال محمد بن علی بن بابویه - پس ازستایشهای عالی مینویسد: کتابهای زیادی دارد ازجمله کتاب متعه و کتاب رجعت.

شیخ هم درفهرست نظیرهمین عبارت را مینویسدوازجمله کتب وی کتاب حذوالنعل بالنعل را نام میبرد.

علامهٔ حلی در کتاب خلاصه میفرماید: محمد بن مسعود عیاشی معتمد؛ راستگو؛ ازبزرگان شیعه وجلیل القدر است، اخبار زیادنقل میکند، در روایات بصیر و روشن است، در امرحدیث توانا است، کتابهای زیادی دارد که از دویست متجاوز است عبارت نجاشی وشیخ هم درمدح وی همینطور است، لکن آنها درضمن کتابهای او کتاب رجعت را هم نام میبرند، وآنچه ماانیجا ازعلمای رجال نقل کردیم میرزامحمد استرابادی همه

میرزا محمد الاسترابادی فی کتابه فی الرجال .

ومما یدلّ علی ان صحة الرجعة أمر قد صار ضروریاً ما یأتی نقله عن کتاب سلیم بن قیس الهلالی الذی صنّفه فی زمان امیر المؤمنین علیه السلام وقوله : حتی صرت ما انا بیوم القیمة أشدّ یقیناً منی بالرجعة «انتهی» .

وقد تجدد بعده من الاحادیث التی یأتی ذکرها ما یزید ذلك الیقین أضعافاً مضاعفة وقد صنّف المتأخرون من علمائنا ایضاً رسائل و کتب فی اثبات الرجعة، وقد حضرنی منها ثلاث رسائل ولم تصل الینا الکتب السابقة المذکورة فی اثبات الرجعة لننقل بعض ما فیها من الاحادیث والادلة ، وفیما وصل الینا من الاحادیث المتفرقة فی الکتب المشهورة کفایة ان شاء الله تعالی .

وقال السید الجلیل رضی الدین علی بن طاووس فی کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة : جمعنی وبعض أهل الخلاف مجلس منفرد فقلت لهم : ما الذی تنکرون علی الامامیة ؟ فقالو : نأخذ علیهم تعرّضهم بالصحابة ، ونأخذ علیهم القول بالرجعة وبالمتعة، ونأخذ علیهم حدیث المهدی وانه حی مع تطاول زمان غیبته ، قال : فقلت

را در کتاب رجال خود نقل میکند .

واز جمله ادله ضروری بودن رجعت حدیثی است که بعداً از کتاب سلیم بن قیس هلالی که در زمان علی علیه السلام تألیف شده ـ نقل میکنیم که در آن حدیث میگوید . . . تا کار بجائی رسید که یقین من برجعت کمتر از یقینم بقیامت نبود . حدیثهائی هم که بعد ذکر میشود بمراتبی بیش از این ایجاد یقین میکند ، علمای اخیر شیعه نیز رساله‌ها و کتابهائی در رجعت دارند که اکنون سه رساله آنها نزد من است ، کتبی که در رجعت نوشته‌اند وسابقاً اشاره شد در دسترس ما نیست که قسمتی از احادیث وادله آنها را نقل کنیم ، اما همان حدیثهای متفرقی که از کتب مشهور بدست ما رسیده کفایت میکند .

سید بن طاووس در کتاب کشف المحجة میفرماید : در مجلسی خصوصی با بعضی از سنیان بودیم من گفتم . شما چه اعتراضی بشیعه دارید ؟ گفتند . ما راجع بدشنام بصحابه ، عقیدهٔ برجعت ومتعه واعتقاد بزنده بودن مهدی با این غیبت طولانی ایراد داریم ؛ من گفتم

لهم : أما تعرض من اشرتم اليه بذم الصحابة الى أن قال : وأما ما أخذتم عليهم من القول بالرجعة فانتم تروون ان النبی ﷺ قال : انه يجری فی امته ماجری فی الامم السابقة وهذا القرآن يتضمن «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» فشهد انه قد أحياهم فی الدنيا وهی رجعة، فينبغی ان يكون فی هذه الامة مثل ذلك فوافقوا علی ذلك ، ثم ذكر كلامه معهم فی القول بالمتعة وفی غيبة المهدی عليه السلام .

وروی ابن بابويه فی كتاب كمال الدين وتمام النعمة والشيخ الطوسی فی كتاب الغيبة والطبرسی فی كتاب الاحتجاج بأسانيدهم فی توقيعات صاحب الامر عليه السلام علی مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر الحميری انه سأله عن رجل ممن يقول بالحق ويری المتعة ويقول بالرجعة ، الا ان له أهلا موافقة له قد عاهدها ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسری «الجواب» يستحب له ان يطيع الله بالمتعة ليزول عنه الحلف فی المعصية ولو مرة واحدة .

اما نكوهش صحابه . . . . . اما عقيدهٔ برجعت ! شما خود روايت ميكنيد كه پيغمبر (ص) فرمود : هر چه در امتهای سابق واقع شده در امت من هم واقع شود ؛ قرآن (نسبت بعده‌ای از امتهای گذشته) ميفرمايد : « مگر قصهٔ آنها ندانستی كه هزاران بودند و ازبيم مرگ از وطن خود بيرون رفتند ، آنگاه خداوند بآنها فرمود : بميريد ، سپس زنده شان كرد ، بقره ٢٤٣ » بشهادت قرآن اين عده در دنيا زنده شدند ، اين رجعت است ، پس بايد در اين امت هم نظيرش باشد ، اين جواب را نتوانستند رد كنند ، سپس گفتگويشان را راجع بمتعه وغيبت امام زمان (ع) نقل ميكند .

شيخ صدوق در كتاب كمال الدين ، وشيخ طوسی در كتاب غيبت ، وطبرسی در احتجاج بسندهای خود در نامه‌های حضرت صاحب الامر (ع) در جواب مسائل حميری روايت ميكنند كه حميری پرسيد : مردی شيعه مذهب است ، متعه ورجعت را قبول دارد زنی دارد كه او هم شيعه است جز اينكه باوی قرار داد كرده زن ديگر نگيرد ، صيغه هم نكند كنيزهم نگيرد (باين شرط عمل بكند يا نه) جواب آمد : مستحب است بصيغه كردن ـ ولو يك دفعه ـ اطاعت خدا كند ، تا پيمان در معصيت ازاو زايل شود .

اقول: فهذا یدل علی ان القول بالرجعة من خواص الشیعة وعلامات التشیع مثل اباحة المتعة ونحوها من الضروریات ، وتقریر المهدی علیه السلام له علی ذلك یدل علی صحته.

وروی الطبرسی فی الاحتجاج قال: قد کانت لابی جعفر مؤمن الطاق مقامات مع أبی حنیفة فمن ذلك ما روی انه قال یوماً لمؤمن الطاق : انکم تقولون بالرجعة ؟ قال : نعم قال أبو حنیفة : فاعطنی الآن ألف درهم حتی اعطیك الف دینار اذا رجعنا ،قال الطاقی لابی حنیفة : فاعطنی کفیلا انك ترجع انساناً ولا ترجع خنزیراً.

اقول :هذا کما تری ایضاً یدل علی ان القول بالرجعة أمر معلوم من مذهب الامامیة یعرفه المؤالف والمخالف ، وهذا معنی ضروری المذهب ، و هذا أعلی مرتبة من الاجماع ، وفیه دلالة واضحة علی بطلان تأویل الرجعة برجوع الدولة وقت خروج المهدی عليه السلام ، مضافاً الی التصریحات الباقیة الآتیة .

وقد قال النجاشی ایضاً فی کتاب الرجال : محمد بن علی بن النعمان مؤمن الطاق روی عن أبی جعفر وأبی عبدالله علیهما السلام فاما منزلته فی العلم و حسن

مؤلف گوید : این سؤال دلیل است که عقیده رجعت ـ نظیر متعه و سایر ضروریات مذهب ـ ازمختصات شیعه ونشانه‌های تشیع است ، ایراد نکردن امام (ع) بر آن هم دلیل صحت آن است .

طبرسی دراحتجاج فرماید : مؤمن الطاق (یکی ازاصحاب حضرت صادق ع) با أبوحنیفه گفتگوها داشتند ، ازجمله روزی ابوحنیفه بوی گفت : شما برجعت عقیده دارید ؟ گفت : آری ، گفت : پس الآن هزار درهم بمن بده تادر رجعت هزار دینارت باز دهم مؤمن گفت : توضامنی بده که بصورت انسان بر گردی ، وبشکل خوك نباشی .

مؤلف گوید : این جریان هم دلیل است که سنی وشیعه همه میدانسته اند که رجعت جزء مذهب شیعه است ، واین معنی ضروری مذهب است که از اجماع بالاتر است ونیز این سخن مؤمن نشانه روشنی بر بطلان تأویل رجعت بباز گشتن دولت دروقت خروج حضرت مهدی (ع) است علاوه بر تصریحهای دیگری که بعداً نقل میشود .

ونیز نجاشی در کتاب رجال میفرماید : مؤمن الطاق ازحضرت باقر وحضرت صادق علیهما السلام روایت میکند ، مقامش در علم وبدیهه گوئی مشهور تر از این است که گفته

الخاطر فأشهر من أن يذكر ، ثم ذكر جملة من كتبه الى أن قال : و كان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له : يا أباجعفر أتقول بالرجعة ؟ فقال : نعم، قال أقرضني من كيسك هذا خمسمأة دينار، فاذا عدت أنا وأنت رددتها اليك ، فقال له في الحال : أريد ضميناً يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود قرداً فلا أتمكّن من استرجاع ما اخذت مني «انتهى» .

ومما يدلّ على ان صحة الرجعة قد صارت ضرورية عند كل من تتبّع الاحاديث انك لا تجد في الضروريات كوجوب الصلوة وتحريم الزنا أكثر من الاحاديث الدالة على صحة الرجعة ؛ و مما يدلّ على ذلك ان العامة قد نقلوا في كتبهم عن الامامية انهم قائلون بالرجعة و انكروا عليهم ذلك ، فمنهم الرازي ، و النيشابوري ، والزمخشري ، والشهرستاني ، وابن أبي الحديد وغيرهم ، فقد ذكروا ان الشيعة يعتقد صحة الرجعة وانكروا عليهم ذلك ، وهو دالّ على صحتها و انها من خواصّ الشيعة وضروريات مذهبهم ، قال محمد بن عبدالكريم الشهرستاني في كتاب

شود ، سپس قسمتی از کتابهای اورا نام میبرد تا آنجا که میگوید : با أبوحنیفه حکایتها دارد ، ازجمله روزی أبو حنیفه بوی گفت : ابو جعفر ! تو برجعت عقیده مندی ؟ گفت آری ، گفت : از این کیسه‌ات پانصد دینار بمن قرض بده ، وقتی که (در رجعت) بدنیا بر گشتیم رد میکنم ، مؤمن الطاق فوراً جواب داد : ضامنی بیاور که بصورت انسان بر گردی ، من میترسم بشکل میمون رجوع کنی و نتوانم طلب خودرا وصول کنم پایان کلام نجاشی .

وازجمله ادله اینکه رجعت صحیح ، ودر نظر هر که با اخبار آشنا باشد ضروری است اینکه : در هیچیك از ضروریات ـ مثل وجوب نماز و روزه یا حرمت زنا بیش از رجعت حدیث وارد نشده ، شاهدش اینکه سنیان ـ مانند : فخررازی ، نیشابوری ، زمخشری شهرستانی ابن أبی الحدید و دیگران ـ در کتابهای خود شیعه را معتقد رجعت میدانند و بآنان اعتراض میکنند ، این خود دلیل است که رجعت صحیح ومختص بامامیها ، واز ضروریات مذهب ایشان است ، شهرستانی در کتاب ملل ونحل در بحث از جعفریها -

الملل والنحل فی بحث الجعفریة القائلین بامامة جعفربن محمد الصادق عليه السلام ما هذا لفظه : وهو ذوعلم غزیرفي الدین،وأدب کامل في الحکمة ، وزهدبالغ في الدنیا ، وقد اقام بالمدینةمدة یفید المنتمین الیه من الشیعة أسرار العلوم الی أن قال: و قد تبرء من خصایص مذاهب الرافضة وحماقاتهم من القول بالغیبة و الرجعة ، والبداء ثم قال : لکن الشیعة بعده افترقواوانتحل کل واحد منهم مذهباً ، وأرادأن یروّج علی أصحابه فنسبه الیه وربطه به والسیّد بریء من ذلك « انتهی» .

السادس : ان الرجعة قد وقعت في بنی اسرائیل والامم السالفة في الرعیةو في الانبیاء و الاوصیاء ، و کل ما وقع في الامم السالفة یقع مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل ، والقذة بالقذة ؛ والرجعة تقع في هذه الامة البتة و المقدمتان ثابتان بالکتاب و السنة و الاجماع ، فتکون النتیجة حقاً و هو المطلوب ، و یأتی اثبات المقدمتین ان شاء الله تعالی .

یعنی عقیده مندان بامامت حضرت صادق علیه السلام ـ میگویند : وی جعفر بن محمد ـ علمی وافر دردین ، و ادبی کامل در حکمت ، و زهدی بسیار در دنیا داشت ، مدتی در مدینه ماند ، اسرار علوم را بشیعیان خود میآموخت . . . . وی از مطالب اختصاصی مذاهب را فضیان ونا دانیهای ایشان ـ از قبیل عقیده غیبت و رجعت و بدا ـ بیزار بود ولی شیعیانش پس از او پراکنده شدند و هر یك برای خود مذهبی ساختند و برای ترویجش بآن جناب نسبت دادند ، در صورتی که آن بزرگوار از آن بیزار بود . پایان کلام شهرستانی.

دلیل ششم اینکه رجعت دربنی اسرائیل وامتهای گذشته درمیان پیمبران واوصیاء ومردم عادی اتفاق افتاده ، والبته هرچه درآنان واقع شده بدون کم وزیاد در این امت هم واقع خواهد شد ، پس رجعت هم باید واقع شود ، و دو مقدمه (یعنی بودن رجعت در سایر امم ، و اینکه هرچه درمیان آنان بوده درما هم باید باشد) بحکم قرآن وسنت واجماع ثابت است ، پس نتیجه هم باید ثابت باشد ؛ ودو مقدمه را بعداً بتفصیل اثبات خواهیم کرد .

السابع : ان صحة الرجعة و ثبوتها و وقوعها من اعتقادات أهل العصمة عليهم السلام و كلّ ما كان من اعتقاداتهم فهو حقّ بل قد أجمعوا على صحتها ، و اجماعهم حجة ، وقد صرّح الطبرسي فيما تقدم بنقل اجماعهم وروى الحديث الدال على حجيته ؛ و لها ادلة اخرى كثيرة ، أما الصغرى فثابتة بالاحاديث المتواترة الآتية و اما الكبرى فثابتة بالادلة العقلية والنقلية فتكون الرجعة حقاً .

الثامن : انا مأمورون بالاقرار بالرجعة واعتقادها وتجديد الاعتراف بها في الادعية والزيارات ويوم الجمعة ، و كلّ وقت كما انا مأمورون بالاقرار في كثير من الاوقات بالتوحيد و النبوة و الامامة و القيامة ، و كل ما كان كذلك فهو حقّ والصغرى ثابتة بالنقل المتواتر الآتي ، والكبرى بديهية فالرجعة حقّ .

التاسع : ان الرجعة أمر لم يقل بصحته أحد من العامة على ما يظهر ، و قد قال بها الشيعة ، و كل ما كان كذلك فهو حقّ اما الصغرى فظاهرة و

دليل هفتم اينكه : ائمه عليهم السلام همه باتفاق بصحت و ثبوت رجعت معتقد بوده اند ، والبته اعتقاد آنان حق ، واجماعشان حجت است ، چنانكه طبرسي هم در كلام سابقش باجماع آنان تصريح دارد ، وحديثي كه دليل حجيت آن است نقل ميكند ، علاوه دليلهاى زياد ديگرى هم دارد ، اما اينكه ائمه بر آن متفق اند ؛ دليلش حديثهاى متواترى است كه خواهد آمد ، واما حجيت اجماعشان ؛ بدليل هاى عقلى ونقلى بثبوت رسيده ، بنابر اين رجعت ثابت است .

دليل هشتم اينكه : ما (از جانب ائمه ع) مأموريم كه برجعت اقرار كنيم و در دعاها وزيارتها ، روز جمعه يا هروقت ديگر اقرار خويش تجديد كنيم ، چنانكه در باره اقرار بتوحيد ، نبوت ؛ امامت وقيامت چنين دستورى داريم والبته هر چه اين قدر تأكيد در باره اش بشود ضرورى است ، مقدمه اول بحديثهاى متواتر ثابت است ، ومقدمه دوم بديهى است .

دليل نهم : اينكه هيچيك از سنيان برجعت عقيده ندارند وآن از مختصات شيعه است وهر مطلبى چنين باشد برحق است ، اما مقدمه اول ؛ واضح است و احتياج بدليل

أما الكبرى فالادلة عليها كثيرة تقدّم بعضها فی المقدمة السادسة ، و قد روی عن الائمة عليهم السلام انهم قالوا في حق العامة : و الله ما هم على شیء مما أنتم عليه ، و لا أنتم على شیء مما هم عليه ، فخالفوهم فما هم من الحنيفية على شیء .

و روی الشيخ في كتاب القضاء من التهذيب و ابن بابويه في عيون الاخبار حديثاً مضمونه ان الانسان اذا كان في بلدليس فيه أحد من علماء الشيعة يسأله عن مسئله خاصة ينبغی ان يسأل عنها قاضی البلد ، فما أفتاه بشیء فليأخذ بخلافه فان الحق في خلافه ، والاحاديث في مثل هذا كثيرة جداً واذا خرج بعض الافراد بنص بقی الباقی ، وقدقال بعض المحققين من علمائنا المتأخرين : ان من جملة نعماء الله على هذه الطائفة المحقة انه خلّی بين العامة و بين الشيطان فأضلّهم في جميع المسائل النظرية حتى يكون الاخذ بخلافهم ضابطة لنا ، و نظيره ما ورد في حق النساء

ندارد ، واما مقدمه دوم : دليلهای بسياری دارد كه قسمتی ازآنها درمقدمه ششم گذشت رواياتی هم از ائمه عليهم السلام نقل است كه ميفرمايند : بخدا : اينان ازعقايد واحكام حق شما چيزی ندارند ، شماهم ازمطالب سخيف وباطل آنان چيزی نداريد ، با آنان مخالفت كنيد كه ازدين حنيف اسلام بی نصيب اند .

شيخ طوسی در كتاب قضای تهذيب ، وابن بابويه در عيون حديثی باين مضمون نقل ميكنند كه : اگر انسان در شهری باشد كه يك عالم شيعه كه مسأله ای از او بپرسد نيست مسأله ای كه محتاج است ازقاضی سنيان بپرسد ، هرچه گفت برخلافش رفتار كند كه حق درخلاف اواست .

در اين زمينه حديث بسيار زياداست ، البته هر كجا صحت عمل آنها دليل داشته باشد ماهم ميگوئيم اماهرجا دليلی در كار نيست حكم همين است ، يكی ازمحققان علمای اخير ميفرمايد : ازجمله نعمتهای خدا درباره شيعه اين است كه سنيان را ازچنگال شيطان رها نميكند تادرهمه مسائل استدلالی گمراهشان كند كه عمل برخلاف گفته های آنان برای شيعه قانونی كلی باشد چنانكه در باره زنان هم وارد شده : با آنان مشورت كنيد ، و

شاوروهن وخالفوهن» انتهی» .

العاشر : ان الامام یجب أن یکون مستجاب الدعوة فاذا دعا الله باحیاء الموتی وقع ذلك باذن الله ، والمقدمة الاولی ثابتة بالنصوص الکثیرة المذکورة فی محلها ، والثانیة بدیهیة ، فهذا دلیل علی الامکان واضح قریب ، اذلا دلیل علی استحالة دعاء الامام بذلك ، وعدم قیام دلیل الاستحالة کاف .

الحادی عشر ان الله ما أعطی أحداً من الانبیاء فضیلة ولا علماً الا و قد أعطی نبینا ﷺ مثله بل أعظم منه ، ومعلوم ان کثیراً من الانبیاء السابقین أحیی الله لهم الموتی ، ولاریب ان الامام یرث علم الرسول وفضله ، و المقدمات کلها ثابتة بالاحادیث الاتیة وغیرها ، بل وقد وقع احیاء الله الموتی لغیر المعصومین من أهل العلم والعبادة ، کما یأتی ان شاء الله تعالی ، فیثبت مثله هنا بطریق الاولویة .

الثانی عشر ان الامام عالم بالاسم الاعظم الذی اذا دعی الله به لاحیاء الموتی أحیاهم ، والتقریب ما تقدّم ، فهذا مما یدل علی الامکان بل الوقوع ؛ وهذه الادلة

مخالفتشان کنید .

دلیل دهم : اینکه دعای امام مستجاب است ، پس اگر دعا کند ، باذن خدا مرده‌ها زنده شوند ؛ اما استجابت دعای او ، بروایتهای زیادی که درمحلش مذکوراست ثابت شده واما اینکه اگر دعا کند مرده‌ها زنده شوند ، واضح است ، لکن این دلیل تنها امکان رجعت را ثابت میکند ، چون دلیلی برمحال بودن دعای امام نیست ، وهمین جهت در اثبات امکان کافی است .

دلیل یازدهم اینکه : خداوند هیچ فضیلت وعلمی بهیچ پیغمبری نداده جز اینکه نظیر آن یا بالاترش را به پیغمبر ما عطا کرده ، و واضح است که خدا برای بسیاری از پیمبران مرده زنده کرده (پس برای آنجناب نیز خواهد کرد) امام هم وارث علم وفضیلت پیغمبر است ، ومقدمات همه بحدیثهای آینده وغیره ثابت است ، بلکه بعداً خواهیم گفت که برای بعضی از علما وزهادهم مرده زنده شده ، پس برای معصوم بطریق اولی میشود .

دلیل دوازدهم اینکه : امام (ع) اسم اعظم رامیداند واگر خدارا بآن بخواند مردگان رازنده کند ، این دلیل هم درمقدمه ونتیجه مثل دلیل سابق است . این دلیلها بعضی با

وان كان فيها بعض التداخل ، وان بعضها يدل على الامكان و بعضها على الوقوع و يمكن الزيادة فيها ، لكن اقتصرنا عليها لاجل العدد الشريف ، و اما ما يتخيل فيها من المفاسد فلا وجه له ، و يأتي الكلام في ذلك في آخر هذه الرسالة ان شاء الله .

الباب الثالث

في جملة من الايات القرآنية الدالة على صحة الرجعة ولو بانضمام الاحاديث في تفسيرها

اعلم ان مذهب قد مائنا وجميع الاخبار يين انه لايجوز العمل والاعتماد في تفسير القرآن وغيره من الامور الشرعية الاعلى كلام أهل العصمة عليهم السلام ، و فعلهم و تقريرهم ، و الاحاديث في ذلك متواترة ، و الايات المذكورة قد وردت الاحاديث في تفسير ها ، و ان المراد بها الرجعة ، فيجب الاعتماد عليها و اعتقاد مضمونها ، ثم انه اذا ورد حديثان في تفسير آية بمعنيين مختلفين أحدهما في الرجعة

بعض ديگر متحداست ، و بعضي دليل امكان و بعضي دليل وقوع است ، ممكن هم بود ازدوازده تجاوز كند لكن باين عدد شريف اكتفا كرديم، امااشكالهائي كه بعضي درباره رجعت ميكنند در آخر كتاب تفصيلا بيان ميكنيم كه هيچيك تمام نيست .

باب سوم

درقسمتي از آيات قرآن كه ولو بضميمه حديثهائي كه در تفسيرش وارد شده بر صحت رجعت دلالت ميكند

عقيده قدماي ما وهمه اخباريها اين است كه مطالب ديني مطلقاً از تفسير و غيره مدرك منحصرش حديث ياعمل يا امضاي امام است و بغير اينها اعتمادي نيست حديث هم دراين باره متواتر است ، آيات مزبور ، در تفسيرش رواياتي وارد شده كه مراد از آنها رجعت است ، پس بايد بمضمونش معتقد بود، اينك اگر در تفسير آيه‌اي دوحديث مختلف رسيد،

مثلا ، والاخر في غيرها ، فلايجوز انكار أحد الحديثين فانه قدورد ان للقرآن ظاهراً وباطناً ، و انه قد يراد بآية واحدة معنيان فصاعداً ، و الاحاديث الواردة في تفسير الآيات تأتي في بابها ان شاء الله تعالى .

اذا تقرر هذا فالذى يدل على الرجعة ووقوعها والاخبار بها آيات كثيرة وانا أذكر ماتيسّر ذكره وما وصل الىّ في تفسيره من حديث أو أحاديث ، وذلك آيات :

الاولى قوله تعالى : «و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذّب بآياتنا فهم يوزعون» قد وردت الاحاديث الكثيرة في تفسيرها بالرجعة ، على انها نص واضح الدلالة ظاهر بل صريح في الرجعة ، لانه ليس في القيامة قطعاً ، وليس بعد القيامة رجعة اجماعاً فتعين كون هذه الرجعة قبلها و انما آية القيامة «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» و اذا ثبت انه يحشر من كل امة فوج ممن يكذّب بآيات الله ؛ ثبت باقى أقسام الرجعة والالزم احداث قول ثالث ، مع انه لاقائل بالفرق ، فان الامامية تقر بالجميع ، والعامة تنكر

یکی در رجعت ، دیگری در غیر آن ، انکار هیچیك روانیست ، چون در احادیث است که قرآن ظاهر و باطن دارد و ممکن است یك آیه ، دو معنی یا بیشتر داشته باشد ، حدیثهائی که در تفسیر آیات وارد شده مستقلا در باب خود ذکر میشود .

آیات مربوط برجعت ـ که بروقوع آن دلالت دارد ـ زیاد است ، ما هرچه میسر شود ودر تفسیرش حدیثی وارد شده باشد ذکر میکنیم .

اول : «روزی که از هر گروهی دسته‌ای از آنان را که آیات ما را تکذیب میکنند محشور کنیم وباز داشت شوند ، نمل : ۸۳» حدیثهای زیادی این آیه را برجعت تفسیر میکنند ، علاوه که دلالت خودش هم واضح و صریح است ، زیرا قطعاً مربوط بقیامت نیست ؛ بعد از قیامت هم باتفاق رجعتی نیست ، پس باید قبل باشد ، آیهٔ مربوط بقیامت این است : «همه را محشور کردیم وهیچیکشان را وا نگذاریم ؛ کهف : ۴۷» وقتی که بازگشت دسته‌ای از هر گروهی ـ از تکذیب کنان آیات خدا ـ ثابت شد ، سایر اقسام رجعت (یعنی زنده شدن دسته‌های دیگر مانند جمعی ازمؤمنان) هم ثابت میشود ، وگرنه باید بین اقرار برجعت و انکار آن قول سومی احداث کرد ، وکسی آنرا نگفته ، چون امامیه همهٔ اقسام رجعت را قبول دارند ، سنیان همه را انکار میکنند ، قول سوم

الجميع ، فالفارق خارق للاجماع .

الثانية قوله تعالى: « وعدالله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنّهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكننّ لهم دينهم الذى ارتضى لهم وليبدّلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدوننى لايشركون بى شيئاً و من كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون » قد وردت أحاديث كثيرة بتفسيرها فى الرجعة ، على انها نصّ فى ذلك لاتحتمل سواه الا أن تصرف عن ظاهرها ، و تخرج عن حقيقتها ، ولاريب فى وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة ، وليس هنا قرينة كما ترى وقد تقدّم نقل الطبرسي اجماع العترة الطاهرة على تفسير هذه الاية بالرجعة ، و معلوم ان الافعال المستقبلة الكثيرة وضمايرالجمع المتعددة ولفظ الاستخلاف والتمكين والخوف والامن والعبادة وغير ذلك من التصريحات والتلويحات ، لا تستقيم الا فى الرجعة ، وأىّ خوف وأمن واستخلاف وتمكين وعبادة يمكن نسبتها الى الميت بسبب تملك شخص من أولاد

مطلبی است که نه شیعه گفته نه سنی .

دوم : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینشان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، ودینشانرا که برایشان پسندیده استقرار دهد ، وپس از ترس وبیم ایمنشان گرداند ؛ (تا) مرا بپرستند ، و چیزی باین شریك نکنند ، آنان که پس از این کافر شوند همانان از راه (خدا) بیرون اند ، سورهٔ نور آیهٔ ٥٥ » حدیثهای بسیاری این آیه را برجعت تفسیر میکند ، با اینکه خود آیه هم صریح است واحتمال دیگری ندارد ، مگر اینکه معنی ظاهرش را بگردانند ، واز حقیقتش بیرونش کنند ، والبته اگر قرینه‌ای درکار نباشد ، معنای حقیقی جمله را نباید از دست داد اینجا هم که قرینه‌ای نیست ، وقبلا از طبرسی نقل کردیم که آل پیغمبر علیهم السلام متفقاً این آیه را برجعت تفسیر کرده‌اند ، و(اگر کسی بخواهد آیه را بسلطنت حضرت قائم (ع) بدون زنده شدن پیغمبر (ص) و مؤمنین اول اسلام تفسیر کند با ظاهر آیه ناسازگار است چون) فعلهای مستقبل زیاد (: جانشینشان کند استقرار دهد ، ایمنشان کند ، مرا بپرستند ، شرك نیاورند یعنی در آینده) وضمیر های جمع متعدد (که افعال سابق را بطورجمع ذکر فرموده) ولفظ : جانشین کردن ،

أولاده بعد أحد عشر بطناً ، والتصريحات في الاحاديث الاتية تزيل كل شك وشبهة .

الثالثة قوله تعالى : « ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ☆ ونمكن لهم في الارض و نرى فرعون وهامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون » وهذه أوضح مما قبلها ، لانها تدل على ان المن على الجماعة المذكورين وجعلهم ائمة وارثين ، والتمكين لهم في الارض و حذر أعدائهم منهم ، كله بعد ما استضعفوا في الارض ، وهل يتصور لذلك مصداق الا الرجعة ، وهل يجوز التصدي لتأويلها وصرفها عن ظاهرها ودليلها بغير قرينة ، وضمائر الجمع وألفاظه في المواضع الثمانية يتعين حملها على الحقيقة ، و لايجوز صرفها الى تأويل بعيد ولا قريب ، الا أن يخرج الناظر فيها عن الانصاف ، و يكذب الاحاديث الكثيرة المتواترة التي يأتي بعضها في تفسير الاية و الاخبار بالرجعة .

استقرار دادن ، ترس ، ايمنى ، پرستش وساير تصريحات واشارات هيچيك با غير رجعت سازگار نيست ؛ كسى كه از دنيا رفته وپشت بازد همش سلطنت ميكند چگونه ميتوان ترس وامن و جانشينى و تمكن وعبادت را بوى نسبت داد ؟ علاوه تصريحها ئى كه در حديثهاى آينده وارد شده هر گونه شك وشبهه اى را رفع ميكند .

سوم : «ميخواهيم بر آنان كه درزمين ضعيفشان كرده اند منت نهيم ؛ پيشوايشان كنيم ،ووارثشان قرار دهيم ، درزمين تمكن واستقرارشان دهيم وبدست آنان بفرعون وهامان ولشگرشان آنچه را كه از آن ميترسيدند بنمايانيم ، قصص : ٦٠٥» اين آيه از آية سابق واضحتراست، زيرا دلالت دارد كه منت نهادن براينان ، وپيشوا ووارث كردن ودر زمين استقرار دادنشان ، وترس دشمنان ازايشان همه بعد از آن است كه ضعيف شده اند ،آيا اين بجز رجعت مصداقى دارد؟ ميشود بدون قرينه تأويلش كرد يا ازظاهرش دست كشيد ؟ پيداست كه ضميرها والفاظ جمع هشتگانه (: الذين ، استضعفوا ، نجعلهم ائمة ،نجعلهم الوارثين ، لهم ؛ منهم) بايد برمعناى حقيقى حمل شود ؛ وتأويل بعيد يا قريب در آنها جايز نيست ، مگر اينكه كسى از راه انصاف بيرون رود ، و حديثهاى متواترى كه آيه را برجعت تفسير ميكند - چنانكه قسمتى از آنها بيايد - همه را تكذيب كند .

الرابعة : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجنالهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون » فان ظاهرها ان تلك الدابة تخرج من الارض ، لان الاصل عدم التقدير والاضمار ، وانها تكلم الناس وانهاحجة عليهم ، و الالكان كلامها لهم عبثاً لايجب قبوله ، خصوصاً مع ملاحظة قوله تعالى : « و اذا وقع القول عليهم » ويؤيد هذا الظاهر الاحاديث الاتية الدالة على ان المراد بها أمير المؤمنين عليه السلام .

الخامسة : قوله تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لايبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن أكثر الناس لايعلمون * ليبين لهم الذى يختلفون فيه» روى الكليني والصدوق وعلى بن ابراهيم وغيرهم انها نزلت في الرجعة ، ولا يخفى انها لاتستقيم في انكار البعث ، لانهم ماكانوا يقسمون بالله بل كانوا يقسمون باللات و العزى ، ولان التبين انما يكون في الدنيا كما تقدم ، ويأتى التصريح بماقلناه في الاحاديث ان شاءالله .

چهارم : «هنگامی که عذاب بر آنان واجب میشود جنبنده‌ای اززمین بیرون آریم باآنان سخن گوید که مردم بآیات مایقین نداشتند ، نمل : ۸۲» ظاهر آیه این است که این جنبنده اززمین بیرون آید چون قاعدتاً نبایدچیزی تقدیر گرفت ، ونیز ظاهرش این است که باایشان حرف میزند ، و بر آنها حجت است زیرا اگر کلام وی بر آنان حجت نباشد حرفش بیهوده است ، وقبولش لازم نیست . خصوصاً بملاحظه اینکه فرماید : « چون عذاب واجبشان شود» وحدیثهای آینده‌هم که میگوید مراد حضرت امیرالمؤمنین (ع) است این مدعی را تأیید میکند .

پنجم : «بخداقسم خوردند ، قسمهای مؤکد : که هر که بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند چرا ! این وعده‌ای است براو ثابت ، امابیشتر مردم نمیدانند ، تاهرچه در آن خلاف دارند برایشان بیان کند : نحل ۳۸ ـ ۳۹» کلینی وصدوق ، وعلی بن ابراهیم ودیگران روایت میکنند که درباره رجعت است ، وواضح است که باانکار قیامت سازش ندارد ، چون منکران قیامت بخداقسم نمیخوردند ، بلات وعزی قسم میخوردند ، ونیز بیان اختلافات آنان مربوط بدنیااست ؛ چنانکه درحدیثهای آینده بهمین مطلب تصریح شده .

السادسة قوله تعالی : «ان الله علی کل شیء قدیر» و هی تدلّ علی امکان الرجعة ، و قد تکرّرت هذه الاية في القرآن في مواضع کثیرة في مقام الردّ علی من ینکر احیاء الموتی وغیرذلك ، و فیهامبالغات کثیرة تستفاد من لفظ قدیر ، و التأکید بانّ والجملة الاسمیة والتنوین في «شیء»و«قدیر»والتصریح بالعموم و غیر ذلك ، وقد ورد في بعض الاحادیث انهم علیهم السلام سئلوا عن الرجعة ؟ فقالوا : تلك القدرة ولاینکرها الاکافر .

السابعة : قوله تعالی «أليس ذلك بقادر علی أن یحیی الموتی» وهی دالة علی امکان الرجعة فانها من قسم احیاء الموتی لاتزید علی ذلك ، ولاشك في تساوی نسبة قدرة الله الی جمیع الممکنات .

الثامنة قوله تعالی : « أو لیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی أن یخلق مثلهم بلی وهو الخلاّق العلیم » وهی دالة کما تری علی امکان الرجعة ولو مع مادلّ علی وقوعها فی الامم السابقة من الایات والروایات .

ششم : «خدابرهمه‌چیز تواناست بقره:۲۰» این دلیل برامکان رجعت است ، و این آیه درچندجای قرآن در مقام ردمنکران زنده‌شدن مردگان وغیره تکرارشده وچندوجه تأکیددرآن هست : لفظقدیر (که صیغه‌مبالغه‌است) ان ـ که‌حرف تأکیداست ـ جمله‌اسمیه تنوین کلمه «شیء» و«قدیر» تصریح بعموم (یعنی برهرچیز) وغیره ، دربعض أحادیث‌هم وارد است که‌چون ازائمه راجع برجعت سؤال‌شد ، فرمودند : این (مربوط به) قدرت پروردگار است وغیرازکافر منکرنشود .

هفتم : «مگراین خداقدرت ندارد که مردگان‌را زنده کند ؟ ! سوره‌قیامت ۴۰» این آیه‌هم دلیل امکان رجعت‌است ، چون آن‌هم یك قسم مرده زنده کردن است ؛ و بیش ازآن نیست ، وبی‌شك قدرت‌خدا نسبت‌بهمهٔ کارهای ممکن مساوی‌است .

هشتم : «مگرآنکه آسمانها وزمین‌را آفرید نمیتواند امثال اینان‌را بیافریند ؟ چرا ، واوآفریدگار داناست . یس : ۸۱» این آیه‌هم دلیل امکان رجعت است ، و لو بضمیمهٔ آیات وروایاتی که‌میفرماید : درامتهای سابق واقع شده .

التاسعة : قوله تعالى : « و ضرب لنا مثلا ونسى خلقه قال من يحيي العظام وهى رميم قل يحييها الذى أنشأها اوّل مرة وهو بكل خلق عليم » وهى دالة على امكان الرجعة دلالة واضحة ظاهرة .

العاشرة: قوله تعالى : « ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم » دلت على وقوع الرجعة وهو يستلزم امكانها وعدم جواز انكارها، وفيها دلالة على وقوعها ايضاً بضميمة الاحاديث الدالة على انّ ماوقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة ، وقد روى في الاحاديث الآتية وغيرها ان المذكورين فى هذه الآية كانوا سبعين ألفاً فأماتهم الله مدة طويلة ثم أحياهم فرجعوا الى الدنيا و عاشوا ايضاً مدة طويلة .

الحادية عشر : قوله تعالى : « او كالذى مرّ على قرية و هى خاوية على عروشها قال أنّى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه قال كم لبثت

نهم : « مثلی برای ما زد ، و آفرینش خویش را فراموش کرد ، گفت : این استخوان ها را که پوسیده کی زنده میکند ؟ بگو : همانکه اول بار ایجادش کرد ؛ زنده اش میکند ، و او بهر آفرینش دانا است . یس : ٧٨» این نیز دلیل امکان رجعت است ، و دلالتش واضح است .

دهم : «مگر قصهٔ آنان ندانستی که هزارها بودند وازبیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، آنگاه خدا بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد ؟ بقره ٢٤٣» این آیه دلیل است که زنده شدن مرده سابقاً اتفاق افتاده پس امر ممکنی است و نباید انکار کرد ؛ وبضمیمهٔ حدیثهائی که میگوید : هرچه در امتهای سابق واقع شده دراین امت هم واقع شود دلیل بروقوع رجعت هم هست ؛ ودرحدیثهای آینده وغیره وارد شده که این عده هفتاد هزار نفر بودند مدت درازی بامر خدا مرده بودند ، سپس زنده شان کرد ، بدنیا برگشتند و بازهم مدتی زندگی کردند .

یازدهم : «یا مثل آنکه بقریه‌ای ـ که همه سقفهایش روی هم ریخته بود ـ گذر کرد، گفت خدا چگونه مردم اینجا را که مرده اند زنده میکند خدا وی را صد سال میراند سپس زنده اش

قال لبثت يوماً أوبعض يوم قال بل لبثت مأة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنّه و انظر الى حمارك و لنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحماً فلما تبيّن له قال أعلم ان الله على كل شيء قدير» . فهذه الآية الشريفة صريحة فى انّ المذكور فيها مات مأة سنة ثم أحياه الله وبعثه الى الدنيا و أحيى حماره ، وظاهر القرآن يدلّ على انّه من الانبياء لما تضمّنه من الوحى و الخطاب له ، وقد وقع التصريح فى الاحاديث الآتية بانه كان نبيّاً ، ففي بعض الروايات انه ارميا النبى ، وفي بعضها انه عزير النبى عليهما السلام ، وقد روى ذلك العامة والخاصة وبملاحظة الاحاديث المشار اليها سابقاً يجب ان يثبت مثله فى هذه الامة .

الثانية عشر قوله تعالى : « اذ قال الله يا عيسى اذكر نعمتى عليك » الى قوله : « و اذ تخلق من الطين كهيئة الطير باذنى فتنفخ فيها فتكون طيراً باذنى و تبرىء الاكمه و الابرص باذنى و اذ تخرج الموتى باذنى » الآية وهى

کرد گفت چقدر در این حال ماندی گفت یك روز یا قسمتی از روز گفت بلکه یکصد سال ماندی ، خوردنی و نوشیدنی خویش بنگرد گرگون نشده الاغت را ببین تا ترا برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم ؛ استخوانها را ببین چگونه بلند میکنیم (و بهم می پیوندیم) سپس بگوشت می پوشانیم چون مطلب برایش آشکار شد گفت : میدانم که خدا بر هر چیز توانا است ، سورهٔ بقره آیه ۲۵۹» این آیه صریحاً میفرماید این شخص صد سال مرد ، سپس زنده شد و بدنیا برگشت ، والاغش هم زنده شد؛ وظاهر قرآن دلیل است که این مرد از پیمبران بوده چون باو وحی شده ، وخدا با او سخن گفته ، چنانکه در حدیثهای آینده نیز تصریح شده که پیمبر بوده ؛ در بعض آنها میگوید ارمیای پیمبر است ، ودر بعضی گوید : عزیر است ، واین حدیث راسنی وشیعه نقل میکنند ؛ وبملاحظهٔ آن حدیثها که میگوید هرچه در سایر امتها بوده در این امت هم هست ، باید نظیرش در این امت هم واقع شود .

دوازدهم : « آندم که خدا بعیسی فرماید : نعمت من یاد آور که . . . . . و باذن من از گل شبیه مرغ میساختی ودر آن میدمیدی ، باذن من پرنده میشد ، و کور مادر زاد وپیس را باذن من شفا میدادی ، و مردگان را باذن من زنده میکردی . . . مائده

دالة على امكان الرجعة و وقوعها فى الامم السابقة ، و بملاحظة الاحاديث المشار اليها المذكورة في الباب الآتى يجب أن يثبت في هذه الامة .

الثالثةعشر : قوله تعالي : «و اذ قالت الملائكة يامريم ان الله يبشّرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم» الى قوله : «و رسولا الي بنى اسرائيل انى قد جئتكم بآية من ربكم انى اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرىء الاكمه والابرص واحيى الموتى باذن الله» و هذه الآية دالة على المقصود كما تقدّم .

الرابعةعشر :قوله تعالى : «يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم» الى قوله : «واذ قلتم ياموسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتكم الصاعقة وأنتم تنظرون * ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلّكم تشكرون * وظلّلنا عليكم الغمام وأنزلنا عليكم المنّ والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم» ووجه الاستدلال بها ماتقدّم وهى أوضح من السابقة ، وقد ورد في الاحاديث الآتية ان المذكورين

۱۱۰» این آیه هم دلیل برامکان رجعت ، ووقوع آن درامتهای گذشته است ، وبمقتضای همان احادیث باید در این امت هم واقع شود .

سیزدهم: « آنهم که ملائکه گفتند: ای مریم خداوند ترا بکلمهٔ خویش که نامش عیسی بن مریم است . . . . . بشارت میدهد . . . . پیمبری بسوی بنی اسرائیل باشد (گوید) با معجزه‌ای ازطرف خدایتان سوی شما آمده‌ام ، برای شما از گل شبیه مرغی میسازم ودر آن میدمم ، باذن خدا پرنده میشود و کور مادر زاد و پیس را باذن خدا زنده میکنم ، آل‌عمران ، ٤٤ ـ ٤٩» این آیه هم نظیردو آیهٔ سابق است .

چهاردهم : «ای پسران اسرائیل نعمت مرا که بشما دادم یاد آرید . . . . وآنهم که گفتید : ای موسی ماتا خدا را علانیه نه‌بینیم بتو ایمان نیاریم ، آنگاه صاعقه شما را که مینگریستید گرفت ، سپس شما راازپس مرگتان زنده کردیم باشد که شکر گزارید وابررا سایبان شما کردیم و ترنجبین ومرغ بریان برایتان فرود آوردیم ، از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم بخورید سورهٔ بقره ، ٤٦ ـ ٥٧» استدلال باین آیه‌هم مانند آیات سابق است اما این واضح‌تراست ، ودر حدیثهای آینده آمده که اینان‌هفتاد

كانوا سبعين رجلا وان الله احياهم وبعثهم أنبياء ، فهذه رجعة عظيمة ينبغي ان لا ينكر الاخبار بوقوع مثلها في هذه الامة ، لما يأتي من الاخبار برجعة جماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام .

الخامسة عشر قوله تعالى : «و اذ قال ابراهيم ربّ أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلي ولكن ليطمئنّ قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصر هنّ اليك ثم اجعل على كل جبل منهنّ جزءاً ثم ادعهنّ يأتينك سعياً » و هذه تدلّ على احياء الموتى في الامم السابقة ، و ذلك يدلّ على الامكان و الوقوع لما أشر نا اليه سابقاً :

السادسة عشر قوله تعالى : « واذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة » الى قوله : « واذ قتلتم نفساً فادّارءتم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون* فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيي الله الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون» وجه الاستدلال بها ما تقدّم سابقاً .

مرد بودند که خدا زنده‌شان کرد وپیمبرشان قرار داد ؛واین رجعت بزرگی است ، البته اگرنظیر آن را باین امت هم وعده دهند نباید منکرشد ، ودر اخبار است که جمعی‌از پیمبران وامامان علیهم السلام نیززنده شوند چنانکه خواهد آمد .

پانزدهم : « آندم که ابراهیم گفت : پروردگارا ! بمن بنما چگونه مردگانرا زنده میکنی خطاب شد : مگرباور نداری ؟ گفت: چرا ، برای اینکه دلم آرام شود ، خطاب شد : چهار مرغ بگیر ونزد خویش پاره پاره کن سپس برسر هر کوهی قسمتی از آنها بگذارد ، وآنها را بخوان شتابان جانب تو میآیند ، بقره : ٢٦٠» این آیه هم بتقریری که گذشت دلیل برامکان ووقوع است .

شانزدهم : « آندم که موسی بقومش گفت :خدا بشما دستور میدهد گاوی سر ببرید . . . . . وآندم که کسی را کشتید ودر بارهٔ او کشمکش کردید ، و خدا آنچه کتمان میکردید آشکار کرد ، گفتیم قسمتی ازآنرا بمرده بزنید ، اینطورخدا مردگان را زنده میکند و آیات ونشانه های‌خودرابشما مینماید ، شاید بعقل آئید ، بقره ٦٦ ، ٧٣» استدلال باین آیه نظیر آیه‌های سابق است .

السابعة عشر قوله تعالى : «الم تر الى الذى حاجّ ابراهيم في ربه ان آتاه الله الملك اذقال ابراهيم ربى الذى يحيى ويميت» وفيها دلالة على امكان الرجعة بل على وقوعها لما يأتى من الحديث في انّ الله أحيى بدعائه الموتى ، وانّ ما كان فى تلك الامم يقع مثله في هذه الامة .

الثامنة عشر قوله تعالى : «ولبثوا فى كهفهم ثلثمأة سنين وازدادوا تسعاً» الى قوله : «و كذلك بعثناهم ليستاءلوا بينهم» روى ابن بابويه فى اعتقاداته وغيره انهم ماتوا ثم أحياهم الله وقد تقدمت عبارته فارجع اليها .

التاسعة عشر قوله تعالى : «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد» وردت الاحاديث المتعددة الاتية فى ان المراد بها الرجعة ويؤيد تلك التصريحات ظاهر الآية ، فان كثيراً من الرسل والائمة والذين آمنوا لم ينصروا

هفدهم : « مگر قصهٔ آنرا ندانستی که در بارهٔ خدایش که سلطنت بوی داده بود با ابراهیم محاجه «ومجادله کرد » آندم که ابراهیم گفت : پروردگار من کسی است که زنده میکند ومیمیراند ؟ بقره : ۲۵۸» این هم دلیل امکان رجعت است ، بلکه ضمیمهٔ حدیثی که میگوید : خداوند بدعای او مردگان را زنده کرد ، وآنها که میگوید : وقایع امتهای سابق در این امت هم هست ـ چنانکه خواهد آمد ـ دلیل وقوع رجعت نیز هست .

هیجدهم : «سیصد سال در غارشان ماندند و نه سال بر آن افزودند» . . . ـ و در آیات قبل میفرماید : ـ «اینچنین آنان را برانگیختیم تا از همدیگر پرسش کنند ، کهف ۱۹ ، ۲۵» صدوق در کتاب اعتقادات ودیگران هم روایت میکنند که ایشان مرده بودند خدا زنده‌شان کرد ، عبارت صدوق سابقاً گذشت .

نوزدهم : «ما پیمبران خود ومؤمنان را در این زندگی دنیا وروزی که گواهان بپاخیزند نصرت دهیم» سورهٔ غافر : ۵۱» حدیثهای متعددی که خواهد آمد وارد شده که مراد موقع رجعت است ، وظاهر آیه هم آن تصریحها را تأیید میکند ، چون بسیاری از پیمبران وامامان

والفعل مستقبل والله لا یخلف المیعاد والحمل علی ارادة خروج المهدی علیه السلام فیه «اولا» انه خروج عن الحقیقة الی المجاز بغیر قرینة وهو باطل اجماعاً ، و«ثانیاً» انه خلاف التصریحات المشار الیها .

العشرون قوله تعالی : «واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» وردت الاحادیث الکثیرة أن الله جمع له الانبیاء لیلة المعراج ، وانهم اقتدوا به وصلّوا خلفه ورجوع الانبیاء السابقین مراراً متعددة لاشك فی وقوعه و ثبوته فیقع مثله فی هذه الامة لما یأتی انشاء الله .

الحادیة و العشرون قوله تعالی : «و اذ أخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدّق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنّه» ومعلوم ان ذلك لم یقع بعد ، فلابدّ من وقوعه فان الله لا یخلف المیعاد ، فظاهر الایة نصّ

ومؤمنان یاری نشدند ، و آیه هم میفرماید : نصرت میدهد (بعداً) خداهم خلف وعده نمیکند ونمیشود گفت : مراد خروج حضرت مهدی (ع) است ، زیرا اولا لازم آید بدون قرینه از معنای حقیقی آیه دست بکشیم و بمعنای مجازی حمل کنیم (چون آیه میفرماید : پیمبران و آنهارا که ایمان آوزده اند) واین باجماع باطل است ، وثانیاً برخلاف تصریحهای روایات است .

بیستم : «از آن پیمبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن ، سوره زخرف آیه ٤٥» حدیثهای بسیاری واردشده که شب معراج خداوند پیمبران را جمع کرد پشت سر پیغمبرما (ص) نماز گذاشتند ، وشکی نیست که پیمبران سابق مکرر بدنیا بر گشتند ؛ پس بدلیلی که بعداً ذکر میشود ـ دراین امت هم نظیرش بایدباشد .

بیست و یکم : «آنهم که خدا از پیمبران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی را که بشمادادم اگر بعداً پیمبری نزدتان آمد و آنچه همراه شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید آل عمران : ۸۱» واضح است که این مطلب هنوز واقع نشده پس باید بعداً واقع شود ، چون خدا خلف وعده نمیکند وظاهر آیه مربوط برجعت است ،

في الرجعة ويدل على ذلك ايضاً أحاديث صريحة يأتي بعضها ان شاءالله فيها تفسير الاية بذلك .

الثانية و العشرون قوله تعالى : «ربنا أمتّنا اثنتين و أحييتنا اثنتين» وردت الاحاديث بان المراد باحدى الحيوتين والموتين الرجعة ، ومعلوم ان ذلك لا يمتنع ارادته من الاية ، وانها ليست بطريق الحصر، ولايدلّ على نفي الزيادة وان الحيوة في القبر ليست حيوة تامة ، كما يفهم من بعض الاحاديث .

الثالثة و العشرون قوله تعالى : «كيف تكفرون بالله و كنتم أمواتاً فأحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون» وجه الاستدلال انه أثبت الاحياء مرتين ، ثم قال بعدهما : «ثم اليه ترجعون» والمراد به القيامة قطعاً ، والعطف خصوصاً بثم ظاهر في المغايرة ، فالاحياء الثاني اما الرجعة أو نظيرلها ، و بالجملة ففيها دلالة على وقوع الاحياء قبل القيامة بعد الموت في الجملة .

الرابعة والعشرون قوله تعالى في حق عيسى : « انى متوفيك ورافعك الىّ »

چنانکه روایات بسیاری در تفسیر آیه ـ که قسمتی از آنها بیاید شاهد این مدعی است .

بیست و دویم : «پروردگارا ! مارا دو نوبت میراندی و دو نوبت زنده کردی ، غافر ۱۱» حدیثهای زیادی وارد است که یکی از این دو نوبت در رجعت است و واضح است که اراده این معنی از آیه ممتنع نیست ، ودلالت بر انحصار هم نمیکند که غیر از اینها دیگر زندگی و مرگی نیست ، زنده شدن قبرهم ـ چنانکه از حدیث هائی استفاده میشود ـ زندگی کاملی نیست (تا کسی بگوید مراد : مرگ دنیا و زنده شدن قبر ، ومرگ در قبر و زنده شدن قیامت است) .

بیست و سوم : «چگونه بخدا کافر میشوید با اینکه مرده بودید زنده تان کرد ، باز میمیراند ، و دو باره زنده تان میکند ، سپس بسوی وی برمیگردید ، بقره ۲۸» آیه دو زنده شدن اثبات میکند و بعد میفرماید : سپس بسوی وی برمیگردید ، وقطعاً مراد از باز گشت باو قیامت است ، پس اجمالا معلوم میشود یك زنده شدن قبل از قیامت هست یا رجعت یا نظیر آن .

بیست و چهار ، دربارهٔ حضرت عیسی میفرماید : «من ترا اززمین بر گیرم و بسوی

نقل الطبرسي عن ابن عباس ان المراد انی متوفیك وفاة موت ، و قد تقدم مثله عن رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه ، والایة ظاهرة واضحة في ذلك ، وهی تدل علی ان نزول عیسی علیه السلام في آخر الزمان الی الارض من قسم الرجعة . وقد أجمع علی نقل ذلك جمیع المسلمین ، و نقل اجماعهم علیه جماعة من العلماء ، و نقل الطبرسی عن بعض العامة ان عیسی لم یمت ، و انه رفع الی السماء من غیر وفاة ، وتعرضوا لتأویل الایة تارة بالحمل علی وفاة النوم وتارة بماهو أبعد من ذلك ، وظاهر ان ذلك کله باطل وغلو عظیم فی انکار الرجعة ، والامامیة لا یقبلون ذلك التأویل ولا یلزمهم العمل به .

خودبردارم آل عمران ، ۵۵»

طبرسی ازابن عباس نقل میکند که یعنی ترا بوسیله مرگ برگیرم ، وقبلا ازشیخ صدوق هم نظیر این نقل شد و ظاهر خود آیه نیز همین است ، ودلیل است که فرود آمدن حضرت عیسی در آخر الزمان ازاقسام رجعت است ، وفرود آمدن آنجناب را همه مسلمین نقل میکنند ، عده‌ای ازعلماهم نقل اجماع میکنند طبرسی ازبعض سنیان نقل میکند که حضرت عیسی نمرده ، زنده بآسمان رفته وآیه را گاهی بخواب تأویل میکنند (یعنی ترا خواب کنم و گویند مراد از «گرفتن» گرفتن روح درحال خواب است) و گاهی بمعنائی ازاین بعیدتر ، البته واضح است که این تأویلات باطل ودرمقام انکار رجعت گزافگوئی بزرگی است ، امامیه این تأویلها را نمی پذیرند و بآنها متلزم نیستند (قضیه زندگی و مرگ حضرت عیسی سلام الله علیه مورد گفتگوی مختصری هست و آنچه عمدهٔ زیادی ازعلما میفرمایند که تحقیق وتأمل درآیات قرآن هم تأیید میکند این است که زنده است و زنده بآسمان رفته واینان گویند عقیدهٔ بمرگ آنحضرت از کلمه وفات ناشی شده که گمان کرده‌اند بمعنی مرگ است وبس درصورتی که مشتقات آن همه درمعنی : گرفتن تمام گرفتن ، تمام پرداختن استعمال میشود ، وباین حساب درقرآن برخواب مرگ برداشتن ازروی زمین اطلاق شده

درمقابل این دسته عدهٔ دیگرمانند مؤلف کتاب ودیگران عقیدهٔ بمرگ آنحضرت دارند ، ومرحوم بلاغی در مقدمهٔ تفسیر خود این بحث را تفصیلا دنبال کرده خوانندهٔ محترم چنانچه مایل تحقیق بیشتری است بدانجا مراجعه کند)

الخامسة والعشرون قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام : «و كنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم» وهي ظاهرة واضحة في وفاة عيسى ﷺ لانه يقول ذلك يوم القيمة بل لفظ : «توفيتني» والعطف بالفاء الدالة على التعقيب من غير تراخ ولفظ « مادمت فيهم » وغير ذلك صريح في ان نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان من قسم الرجعة .

السادسة والعشرون قوله تعالى : «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا فلما أخذتهم الرجفة قال رب لو شئت أهلكتهم من قبل و ايّاى »الاية وروى ابن بابويه و الطبرسي وعلي بن ابراهيم وغيرهم ان الله أحياهم بعد موتهم ، بل بعثهم أنبياء كما مضى ويأتي ان شاء الله .

السابعة و العشرون قوله تعالى : « ولو أن قرآناً سيّرت به الجبال أو قطّعت

بيست و پنجم از قول حضرت عيسى نقل ميكند : «تا من در ميان آنان بودم بر ايشان گواه بودم ، چون مرا بر گرفتى تو خود نگهبان و مراقبشان بودى مائده ۱۱۷» اين آيه هم ظاهر در وفات حضرت عيسى است ، چون در قيامت اين سخن را ميگويد ، خصوصيات خود آيه هم مانند : مرا بر گرفتى و (بتفسير مرحوم مؤلف : مرا ميراندى) عطف بفاء كه دليل بر تعقيب بدون فاصله است (يعنى بر گرفتن وبقول مرحوم مؤلف : ميراندن بامان ايشان بودن فاصله اى نداشته) و كلمه «مادمت فيهم» وغيره همه صريح است كه نزول آنجناب در آخر الزمان از اقسام رجعت است (يعنى پس از مرگ است ، استدلال باين آيه هم نظير آية سابق به بيانى است كه گذشت).

بيست و ششم : «موسى هفتاد تن از قوم خويش براى وعده گاه انتخاب كرد ، سپس چون دچار زلزله شدند گفت : پروردگارا ! اگر خواسته بودى پيش از اين من و اينان را اهلاك كرده بودى ، اعراف : ۱۵۵ » صدوق و طبرسى ، وعلى بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه خداوند اين هفتاد نفر را پس از مرگ زنده كرد ، علاوه ـ چنانكه گذشت وباز هم بيايد ـ پيمبرشان قرار داد .

بيست و هفتم : «اگر قرآنى باشد كه بوسيلهٔ آن كوهها حركت كنند ، وزمين پاره

به الارض او کلّم به الموتی » ذکر جماعة من المفسرین والنحویین ان جواب لو محذوف ای لکان هذا القرآن

وروی الکلینی فی حدیث انهم قالوا علیهم السلام : عند نا هذا القرآن الذی تسیر به الجبال وتقطع به الا رض وتکلّم به الموتی ، ویأتی ان شاء الله ، و قال الطبرسی : «او کلّم به الموتی » ای احیی به الموتی حتی یعیشوا ویتکلموا «انتهی» وفیه دلالة واضحة علی امکان الرجعة بل علی وقوعها عند التأمل .

الثامنة والعشرون قوله تعالی : «وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدنّ فی الارض مرتین ولتعلنّ علوّاً کبیراً فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولا ثم رددنا لکم الکرة علیهم وأمددناکم باموال و بنین » روی الکلینی و علی بن ابراهیم و غیرهما انها فی الرجعة ، و یأتی توجیه ذلك ان شاء الله تعالی .

التاسعة و العشرون قوله تعالی : « ویسألونك عن ذی القرنین قل سأتلو

پاره شود ومردگان بسخن آیند .. رعد:۳۱» جمعی از مفسران و نحویان گویند جواب «لو» محذوف است یعنی اگر قرآنی باین اوصاف باشد همین قرآن است کلینی هم در حدیثی ازائمه علیهم السلام نقل میکند که : آن قرآنی که کوهها را بحرکت آورد و زمین را پاره پاره کند ؛ ومردگان را بسخن آورد نزد ما است این حدیث بعد أذکر میشود طبرسی ـ پس ازجمله «او کلم به الموتی» ، فرماید : یعنی مردگان زنده شوند تا زندگی کنند وسخن گویند . دلالت این آیه برامکان رجعت بلکه وقوع آن روشن است .

بیست و هفتم : «در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم که : دوبار در این سرزمین فساد میکنید ؛ وسرکشی میکنید سرکشی بزرگی چون نوبت نخستین رسید بعضی از بندگان خودرا که صلابتی سخت داشتند برشما گماشتیم تادرخلال خانه‌ها (بجستجوی شما) گردش کردند ، واین وعده‌ای حتمی بود ، سپس شمارا برآنان غلبه دادیم وبمال واولاد مددتان دادیم سوره بنی اسرائیل آیه ٤ ـ ٦» کلینی وعلی بن ابراهیم ودیگران روایت میکنند که آیه مربوط برجعت است وتوجیه این معنی خواهد آمد .

بیست و نهم : «ترا ازذوالقرنین پرسند بگو قصه ای ازوی برای شما خواهم خواند

عليكم منه ذكراً انا مكنّا له في الارض وآتيناه من كل شيء سبباً» الآية . روى علي بن ابراهيم وغيره ان قومه ضربوه على قرنه فمات خمسمأة سنة ، ثم احياه الله وبعثه اليهم فضربوه على قرنه الآخر فأماته الله خمسمأة عام ، ثم أحياه و بعثه اليهم فملّكه الارض .

وقد روى عن أمير المؤمنين عليه السلام انه نقل حديث ذي القرنين ثم قال: و فيكم مثله يعني نفسه ويأتي ذلك ان شاء الله وقال الطبرسي : قيل ان ذا القرنين نبيّ مبعوث فتح الله على يديه الارض ، ثم قال : في قوله تعالى : « قلنا يا ذا القرنين » استدلّ من ذهب الى انّ ذا القرنين كان نبيّاً بهذا ، لان قول الله لا يكون الا بالوحي ، و الوحي لا يجوز الا على الانبياء ، وقيل ان الله ألهمه ولم يوح اليه «انتهى» .

أقول : ومع ضميمة الاحاديث الدالة على ان ماكان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة ، يتمّ الاستدلال على صحة الرجعة بقصة ذي القرنين و أمثالها.

ما اورا درزمين مكنت داديم وازهرچيز وسيله‌اى بوى عطا كرديم . . . كهف٨٣-٨٤»
علي بن ابراهيم وغيره روايت ميكنند كه : در اثرضربتى كه قوم او بيك طرف پيشانيش زدند مرد ؛ وپس از پانصدسال خداوند زنده‌اش كرده بسوى آنان مبعوثش فرمود ، باز ضربتى برطرف ديگر پيشانيش زدند ومرد ، دوباره پس ازپانصدسال خدازنده اش كرد و بر آنان مبعوثش كرد ، وسلطنت روى زمين بوى داد ودرروايتى است كه امير المؤمنين(ع) پس از نقل قصه ذو القرنين فرمود : درميان شماهم نظيروى هست ؛ يعنى خود آنجناب اين حديث هم بعداً ذكر ميشود طبرسى فرمايد : ذو القرنين پيمبرى بود كه بدست او خداوند همه روى زمين را گشود سپس در تفسير اين آيه : « گفتيم: اى ذوالقرنين . . . .» فرمايد : آنان كه گويند : ذوالقرنين پيغمبر بوده باين آيه استدلال كنند ، چون گفتگوى خدابا او جز از راه وحى نيست ، وحى هم مختص پيمبران است ، بعضى گويند : مراد الهام است (يعنى بدلش افتاده ، نه اينكه سخنى شنيده) ووحى در كار نبوده.

مؤلف گويد : بضميمهٔ حديثهائى كه گويد : هرچه در امتهاى گذشته بوده ، در اين امت هم هست ، بحكايت ذو القرنين و امثال آن ميتوان بر صحت رجعت استدلال كرد .

الثلاثون قوله تعالى : و «ايّوب اذنادى ربه انى مسّني الضرّ و انت أرحم الراحمين فاستجبنا له و كشفنا ما به من ضرّ و آتيناه أهله و مثلهم معهم » الآية . روى الطبرسى وعلى بن ابراهيم وغيرهما ان الله أحيى له من أهله من مات وقت البلاء «ومثلهم معهم »ممن مات من قبل كما يأتى ان شاء الله ، فينبغى أن يقع مثله في هذه الامة بدلالة الاحاديث المشار اليها .

الحادية و الثلاثون قوله تعالى : « و حرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون » روى الطبرسى وعلى بن ابراهيم و غيرهما انها في الرجعة ؛ وان كل قرية هلكت بعذاب لايرجع أهلها فى الرجعة ، واما في القيامة فيرجعون .

الثانية و الثلاثون قوله تعالى : « انّ الذى فرض عليك القرآن لرادّك الى معاد » روى في عدة أحاديث تأتى ان شاء الله ان المراد بها الرجعة ، و معلوم انها خطاب للرسول ﷺ .

الثالثة والثلاثون قوله تعالى : « وان من أهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل

سی ام : «وايوب را (يادكن) كه پروردگار خويش را نداكرد ، كه بمحنت دچارم وتو از همهٔ مهربانان مهربان‌تری پس اجابتش كرديم و محنتی را كه داشت بر طرف كرديم ، و كسانش را با مثلشان بوی عطا كرديم ،سورهٔ انبيا ۸۳ ـ ۸٤»طبرسی وعلی بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه خداوند كسان ايوب را كه هنگام گرفتاری و امتحان مرده بودند ؛وبعدد ايشان‌از آنان كه قبلاً مرده‌بودند همه را زنده كرد ـ چنانكه حديثش انشاء الله بيايد ـ پس بضميمهٔ همان احاديثی كه اشاره شد بايد نظيرش در اين امت هم باشد .

سی ويكم : « برقريه ای كه هلاك كرده‌ايم مقرر است كه باز نميگردند ؛ انبياء ۹۵» طبرسی وعلی بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه آيه مربوط برجعت است ، يعنی هرقومی كه بعذاب خدا گرفتار شدند در رجعت بر نميگردند ، اما در قيامت ، بر ميگردند .

سی ودوم «آنكه اين قرآن برعهدهٔ تو نهاد بباز گشتگاهت بر ميگرداند ،

موته» روی علی بن ابراهیم وغیره فی تفسیرها ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن به الناس کلّهم.

الرابعة والثلاثون قوله تعالی: «ان الله قادر علی ان ینزّل آیة» روی علی بن ابراهیم فی تفسیره عن أبی جعفر ﷺ انه تلی هذه الآیه ثم قال: سیریك فی آخر الزمان آیات منها: دابة الارض، والدجّال، ونزول عیسی بن مریم، و طلوع الشمس من مغربها.

الخامسة والثلاثون قوله تعالی: «واما نرینّك بعض الذی نعدهم» روی علی بن ابراهیم وغیره من جملته الرجعة، ویأتی ان شاءالله.

السادسة و الثلاثون قوله تعالی: «أثمّ اذا ماوقع آمنتم به» روی علی بن

قصص: ۸۵» در حدیثهای چندی است که مراد رجعت است ـ این حدیثها هم بیاید ـ و معلوم است که خطاب به پیغمبر (ص) است.

سی و سوم: «هیچیك از اهل کتاب نیست جز اینکه بوی (یعنی بعیسی) پیش از مرگش ایمان آرد، نساء: ۱۵۹» علی بن ابراهیم وغیره در تفسیر آیه روایت کنند که چون پیغمبر (ص) بر گردد، همهٔ مردم بوی ایمان آورند.

سی و چهارم: «خداوند قدرت دارد که نشانه‌ای فرود آرد، انعام ۳۷» علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که حضرت باقر (ع) پس از خواندن این آیه فرمودند در آخر الزمان خدا نشانه‌هائی ـ مانند: جنبنده‌ای که از زمین بیرون آید، دجال؛ فرود آمدن عیسی بن مریم، وطلوع آفتاب از مغرب بتو مینماید.

سی و پنجم: «یا قسمتی از آنچه بآنان وعده میدهیم بتو مینمایانیم، یونس، ۴۶، رعد؛ غافر» علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که از جملهٔ این عذابهائی که خدا بمشرکان وعده داده و به پیغمبر (ص) مینمایاند در رجعت است، این حدیث هانیز بعداً ذکر میشود.

سی و ششم: «آیا پس از وقوع عذاب بآن ایمان میآورید! یونس ۵۱» علی بن

ابراهيم ان معناه صدقتم به في الرجعة فيقال : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .

السابعة و الثلاثون قوله تعالى: «ولو ان لكل نفس ظلمت ما في الارض جميعاً لافتدت به » روى علي بن ابراهيم انها نزلت في الرجعة .

الثامنة و الثلاثون قوله تعالى : « فان كنت في شك مما أنزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك » روى علي بن ابراهيم وغيره ان الله جمع الانبياء لمحمد صلى الله عليه وآله ، فأحياهم و رجعوا وصلّوا خلفه ، وان هذا معنى الاية وهذه الاية دالة على الرجعة للرسول صلى الله عليه وآله لما تقدم .

التاسعة و الثلاثون قوله تعالى : «فالذين لا يؤمنون بالاخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون» روى علي بن ابراهيم ان معنى قوله : « لا يؤمنون بالاخرة» لا يؤمنون بالرجعة قلوبهم منكرة كافرة .

الاربعون قوله تعالى: «فأصابهم سيئات ما عملوا وحاق بهم ما كانوا به يستهزؤن»

ابراهيم روايت كند كه يعنى : در رجعت تصديق ميكنيد آنگاه گويند اكنون بوى - يعنى بأمير المؤمنين (ع)- ايمان آورديد ؟ !

سى و هفتم : «اگر هر كس ستم كرده همه روى زمين را داشته باشد (براى رهائى از عذاب) حاضر است بعوض خويش دهد ، يونس : ٥٤» على بن ابراهيم روايت كند كه مربوط برجعت است .

سى و هشتم : «اگر راجع بآنچه برتو نازل كرده ايم درشكى از آنان كه پيش از تو كتاب (آسمانى) ميخواندند بپرس ، يونس : ٩٤ » على بن ابراهيم و غيره روايت ميكنند كه خداوند همه پيمبران را زنده كرد ، بدنيا بر گشتند ، و پشت سر پيغمبر (ص) نماز خواندند ومراد از آيه اين است (يعنى آنجا امر شداز آنان بپرسد) و چنانكه گذشت آيه - بنابر اين تفسير - دليل است كه براى حضرت رسول (ص) نيز رجعت واقع شده .

سى و نهم : « آنان كه بآخرت ايمان نياورند دلهاشان بانكار خو گرفته ، و متكبرند ، نحل : ٢٢» على بن ابراهيم روايت ميكند كه يعنى : آنان كه برجعت ايمان ندارند دلهاشان بانكار خو گرفته و كافر است .

چهلم : «آنگاه سزاى كارهاى بدشان بايشان رسيد ، وعذابى كه آنرا مسخره

روى علي بن ابراهيم ان المراد العذاب في الرجعة .

الحادية والاربعون قوله تعالى: «يوم ندعو كل اناس بامامهم» روى علي بن ابراهيم ايضاً ما ظاهره انها في الرجعة ويأتي ان شاء الله .

الثانية والاربعون قوله تعالى «فان له معيشة ضنكا* ونحشره يوم القيامة أعمى» روى علي بن ابراهيم وغيره انها في النصاب و ان تلك المعيشة في الرجعة و انهم يأكلون العذرة .

الثالثة والاربعون قوله تعالى : « ولقد آتينا داود منا فضلا» روى علي بن ابراهيم في تفسير ذلك الفضل ان من جملته ان الله نزل عليه الزبور فيه توحيد الله وتمجيد ودعاء واخبار رسول الله وامير المؤمنين والقائم وأخبار الرجعة .

الرابعة والاربعون قوله تعالى : « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكران الارض يرثها عبادي الصالحون » روى علي بن ابراهيم و غيره ان المراد بها

میکردند دامنگیرشان شد ، نحل : ٣٤» علی بن ابراهیم روایت کند که : مراد عذاب رجعت است .

چهل ویکم : « روزی که هرعده‌ای را به پیشوایشان بخوانیم ، بنی اسرائیل ، ٧١» باز علی بن ابراهیم روایتی نقل میکند که ظاهرش این است که آیه مربوط برجعت است ، روایت بعداً بیاید .

چهل ودوم : « هر که از یاد من اعراض کند زندگانی سختی دارد ، وروز قیامت کور محشورش کنیم ، طه ١٢٤» علی بن ابراهیم وغیره روایت میکنند که دربارهٔ دشمنان اهلبیت است که در رجعت زندگی سختی دارند ، وخوراکشان عذره است .

چهل وسوم : « داود را از جانب خویش فضیلتی دادیم ، سبأ ، ١٠ » علی بن ابراهیم روایت کند که از جملهٔ این فضیلت این بود که خداوند زبور را ـ که مشتمل بر : توحید وتمجید خدا ، دعا ، اخبار پنغمبرو علی وحضرت قائم (ع)واخبار رجعت بود مردی نازل کرد .

چهل وچهارم : «در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بارث برند انبیاء ١٠٥ » باز علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که مراد خبرهای

اخبار الرجعة .

الخامسة والاربعون قوله تعالی : « او لم یروا انا نسوق الماء الی الا رض الجرز فنخرج به زرعاً تأکل منه انعامهم و انفسهم أفلایبصرون* ویقولون متی هذا الفتح ان کنتم صادقین» روی علی بن ابراهیم ان الایتین فی الرجعة

السادسة و الاربعون قوله تعالی : «أولم یسیروا فی الارض» قال أولم ینظروا فی القرآن والاخبار برجعة الامم الهالکة ، رواه علی بن ابراهیم فی تفسیرها .

السابعة والاربعون قوله تعالی : « ویریکم آیاته » روی علی بن ابراهیم ان المراد أمیر المؤمنین والائمة علیهم السلام وانها فی الرجعة .

الثامنة والاربعون قوله تعالی : « وتری الظالمین لما رأوا العذاب یقولون هل الی مرد من سبیل » روی علی بن ابراهیم ان المراد بالعذاب هنا علی بن أبیطالب وخروجه فی الرجعة .

رجعت است (که در زبور نوشته شده).

چهل و پنجم : « مگر ندیده‌اند که ما آب را بزمین بی گیاه میفرستیم ، سپس با آن کشتی بیرون آریم که خود وحیوانا تشان از آن میخورند ، مگر نمی بینند ؟ ! میگویند . اگر راست میگوئید ، این فتح وفیروزی کسی میرسد ؟ سجده : ۲۷ - ۲۸ » باز هم او روایت میکند که این دو آیه مربوط برجعت است .

چهل و ششم: «مگر در زمین نگشته اند ؟ روم ۹» بازهم او روایت کند که : مراد نظر در قرآن وخبرهای رجعت امتهائی است که هلاك شدند .

چهل و هفتم : « آیات خویش بشما بنمایاند ، بقره ، ۷۳ » علی بن ابراهیم روایت کند که مقصود نمایاندن امیر المؤمنین وائمه علیهم السلام در رجعت است .

چهل و هشتم : «ستمگران را به بینی که چون عذاب را بینند ، گویند . آیا برای باز گشت راهی هست ؟ شوری : ٤٤ » علی بن ابراهیم روایت میکند که یعنی چون در رجعت علی بن أبیطالب را بینند (که میخواهد از آنان انتقام بگیرد) گویند راه فراری هست ؟

التاسعة والاربعون قوله تعالى : «وجعلها كلمة باقية في عقبه لعلّهم يرجعون» روي علي بن ابراهيم انها في الائمة عليهم السلام وانهم يرجعون الى الدنيا.

الخمسون قوله تعالى: «فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين» روي علي بن ابراهيم ان ذلك اذا خرجوا في الرجعة من القبر .

الحادية والخمسون قوله تعالى : «ووصّينا الانسان بوالديه احساناً حملته امه كرها ووضعته كرهاً» روي علي بن ابراهيم وغيره انها في الحسين عليه السلام ، و ان الله أخبر رسوله وبشّره به قبل حمله ، و أخبره بما يصيبه من القتل ، و انه يردّه الى الدنيا وينصره حتى يقتل أعداءه ، ويملكه الارض فحملته كرهاً اي اغتمّت و كرهت لما أخبرت بقتله .

الثانية والخمسون قوله تعالى: «يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج» روي علي بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

چهل و نهم : « يكتا پرستى را در نسل خويش سخنى پاينده كرد ، شايد باز بازگردند ، زخرف : ٢٨ » علي بن ابراهيم روايت كند كه درباره ائمه عليهم السلام است كه بدنيا برميگردند .

پنجاهم : « منتظر آنروز باش كه آسمان دودى آشكارا آورد ، دخان ١٠ » هم اوروايت كند كه مربوط بوقتى است كه در رجعت ازقبرها بيرون آيند .

پنجاه و يكم : بانسان سفارش كرديم كه باپدر و مادرش نيكى كند مادرش بامشقت وى راحمل كرد وباسختى زائيد احقاف ١٥» علي بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه در بارهٔ حضرت امام حسين (ع) است خدا پيش ازحمل او به پيغمبر (ص) بشارت داد وخبر داد كه كشته شود و باز بدنيا بر گردد آنگاه خدا نصرتش دهد تا دشمنان خويش بكشد و سلطنت روى زمينش دهد ، مادرش چون خبر قتلش شنيد اندوهگين شد و با كراهت بار دار او شد .

پنجاه و دوم : «روزى كه صيحه را بحق بشنوند اين روز بيرون آمدن است ، ق ، ٤٢» علي بن ابراهيم روايت كند كه مراد هنگام رجعت است .

الثالثه والخمسون قوله تعالی «یوم تشقّق الارض عنهم سراعاً» روی علی بن ابراهیم ان المراد بها الرجعة.

الرابعه والخمسون قوله تعالی: «وفی السماء رزقکم وما توعدون» روی علی بن ابراهیم ان المراد به اخبار الرجعة والقیامة، «فورب السماء والارض انه لحق» یعنی ما وعدتکم.

الخامسة والخمسون قوله تعالی: «وان للذین ظلموا عذاباً دون ذلك» روی علی بن ابراهیم ان المراد عذاب الرجعة بالسیف.

السادسة والخمسون قوله تعالی: «مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر» روی علی بن ابراهیم ان المراد بذلك الرجعة.

السابعة والخمسون قوله تعالی: «سنسمه علی الخرطوم» روی علی بن ابراهیم انها فی الرجعة، اذا رجع أمیر المؤمنین و رجع اعداؤه فیسمهم بمیسم معه.

پنجاه وسوم: «روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود» وبشتابند، ق، ٤٤» باز علی بن ابراهیم روایت میکند که راجع برجعت است.

پنجاه وچهارم: «روزیتان وچیزی که بشما وعده میدهند در آسمان است، ذاریات، ۲۲» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از آنچه وعده میدهند خبرهای رجعت و قیامت است، که بعد میفرماید: «بخدای آسمان وزمین! این برحق است» یعنی این وعده حتمی است.

پنجاه وپنجم: «برای آنان که ستم کردند عذابی نزدیك تر از این هست؛ طور، ٤٧» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد عذاب شمشیر در موقع رجعت است.

پنجاه وششم: «شتابان بسوی دعوتگر روند؛ و کافران گویند: این روز دشواری است، قمر، ۸» علی بن ابراهیم روایت کند که در موقع رجعت است.

پنجاه وهفتم: «بزودی بربینی اوداغ نهیم، قلم، ۲٦» علی بن ابراهیم روایت میکند که مربوط برجعت است، هنگامی که امیر المؤمنین (ع) ودشمنانش برگردند، ایشان را با آهنی که دارد داغ میکند.

الثامنة والخمسون قوله تعالى : « حتى اذا رأو اما يوعدون » روى علي بن ابراهيم المراد بها القائم وأمير المؤمنين في الرجعة .

التاسعة والخمسون قوله تعالى : « قل ان أدري أقريب ماتوعدون أم يجعل له ربي أمداً » روى علي بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

الستون قوله تعالى : «عالم الغيب فلايظهر على غيبه أحداً الامن ارتضى من رسول » روى علي بن ابراهيم في تفسيرها ان الله أخبر رسوله بما يكون من بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الحادية والستون قوله تعالى : « قتل الانسان ما أكفره » الى قوله : « ثم اذا شاء أنشره » روى علي بن ابراهيم انها نزلت في امير المؤمنين و انه الانسان المذكور ، «ما أكفره» اى مافعل وأذنب حتى قتلتموه «ثم اذاشاء أنشره» قال ينشره

پنجاه وهشتم: «تا چون وعده‌ای که بآنای میدهند به بینند . . . مریم : ٧٥» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از وعده : حضرت قائم وحضرت امیر المؤمنین (ع) است که در رجعت بینند .

پنجاه و نهم : «بگو نمیدانم وعده‌ای که بشما میدهند نزدیك است یا خدای من برایش مدتی میگذارد ، جن : ٢٥» علی‌بن ابراهیم روایت کند که مربوط برجعت است

شصتم : «غیبدان است ، و کسی رااز غیب خویش مطلع نکند ، مگر پیمبری را که [illegible] رد رضای او باشد ، جن : ٢٦ - ٢٧» علی‌بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که خداوند حوادثی را که پس از پیغمبر (ص) رخ میدهد - ازجریان حضرت قائم ، ورجعت، وقیامت - همه را بآنجناب خبرداد .

شصت ویکم . «مرگ براین انسان که‌چه نمك‌نشناس است ؟ ؟ (این ترجمه ظاهر آیه است ، اما ترجمه‌اش بملاحظه حدیثی که ذیلاذکرمیشود چنین است : انسان کشته‌شد مگرچه گناهی کرده بود ؟) سپس هروقت‌بخواهد زنده‌اش کند ، سوره عبث ١٧-٢٢» علی بن‌ابراهیم روایت میکند که آیه درباره علی(ع) است یعنی آنجناب کشته‌شدمگرچه گناهی داشت که‌وی‌را کشتند خدااورا - دررجعت زنده میکند ، «نه چنین است‌مأموریت

في الرجعة «كلاّ لما يقض ما أمره» فقال : لم يقض أمير المؤمنين ما أمره و سيرجع حتى يقضي ما أمره .

الثانية والستون قوله تعالى : «انه على رجعه لقادر» روى علي بن ابراهيم ان المراد يرده الى الدنيا والى القيامة .

الثالثة والستون قوله تعالى «و ذكّرهم بأيام الله» روى ابن بابويه و غيره انها ثلثة : يوم يقوم القائم ، ويوم الكرة ، ويوم القيامة .

الرابعة والستون قوله تعالى :«ومن كان في هذه اعمي فهوفي الاخرة أعمى» روى سعد بن عبد الله في مختصر البصائر ان المراد بها الرجعة .

اقول : وربما يأتي بعض الايات الواردة في الرجعة في تضاعيف الاحاديث الاتية ان شاء الله تعالى ، وقد ألّف بعض المتاخرين كتباً متعددة في تفسير القرآن وتأويله ، و الايات النازلة في شأن أهل البيت عليهم السلام والرجعة ، ولم تحضرني وقت جمع هذه

خويش انجام نداد» يعنى آنجناب را فرصت ندادند كه دستورخدارا اجرا كند ودر رجعت بازميگردد تااجرا كند .

شصت ودوم : خدا برباز گرداندنش تواناست ، طارق : ٨» على بن ابراهيم روايت ميكند كه مراد برگردانيدن انسان دررجعت وقيامت است .

شصت وسوم : «آنانرا بروزهاى (عذاب) خدا متذكر كن ، ابراهيم : ٥» ابن بابويه وغيره روايت ميكند كه اين روزها سه تااست : روز قيام امام زمان (ع) ، روز رجعت ، روز قيامت .

شصت وچهارم : «هر كه دراين جهان كور دل باشد درجهان ديگرهم كوراست بنى اسرائيل : ٧٢» سعد بن عبدالله در كتاب مختصر البصائر روايت ميكند كه مراد اين است كه در رجعت كوربدنيا ميآيد .

مؤلف گويد : ممكن است آياتى كه درباره رجعت واردشده ، ضمن حديثهاى بعد ايرادشود يكى ازعلماى أخير كتاب هاى چندى در تفسير قرآن وتأويل آياتى كه درشأن ائمه عليهم السلام ورجعت نازل شده تأليف كرده ، اماموقع جمع آورى اين كتاب دردست نبود ،

الرسالة وفيما ذكر كفاية انشاءالله تعالى .

الباب الرابع

في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة مثله يقع في هذه الامة

اعلم ان هذا المعنى ثابت عنهم عليهم السلام قد رواه العامة والخاصة ويمكن ان يستدل عليه من القرآن بقوله تعالى : «سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا» ومن السنة بالاحاديث الدالة على التصريح بثبوته و استدلال أهل العصمة عليهم السلام به على المعاندين وأعداء الدين كما يأتي ان شاءالله ، وباجماع المسلمين في الجملة ، فان الاحاديث بذلك كثيرة من طريق العامة والخاصة ، وقد صنّف علماؤنا كتباً في اثباته مذكورة في كتب الرجال ، و تقدّم ذكر بعضها ، و أنا أذكر الذى يحضرني من الاحاديث في هذا المعنى ، و قد رأيتها في عدة كتب معتمدة مرويّة من عدة طرق مسندة ومرسلة فأقول :

ولى انشاءالله آنچه ذكر ميشود كفايت ميكند .

باب چهارم

در اثبات اينكه هرچه درامتهاى سابق واقع شده دراين امت هم خواهد شد

البته اين موضوع را پيغمبر وائمه عليهم السلام فرموده اند ، سنى و شيعه هم نقل ميكنند . از قرآن ممكن است باين آيه استدلال كرد : «اين روش خدائى است ، وروش خدائى را هرگز تغيير پذير نيابى ، فتح : ٢٣» ازحديث هم ، بآنچه صريحاً برمطلب دلالت دارد ، و ائمه عليهم السلام در مقام استدلال بردشمنان بآن تمسك فرموده اند ـ چنانكه خواهد آمد ـ اجماع مسلمين هم اجمالا در كار هست .

اما حديث ، از طريق سنى وشيعه بسيار است ، علماى ما كتابها در اثباتش نوشته اند كه در كتب رجال ثبت است ؛ وبقسمتى از آنها اشاره كرديم ، اينك احاديثى كه در كتابهاى معتبر بچند طريق ـ باسند وبى سند ، مذكور است :

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبوجعفر ابن بابويه في كتاب من لايحضره الفقيه الذى صرّح بانه لايورد فيه الا مايفتى به و يحكم بصحته ، و يعتقد انه حجة بينه و بين ربّه ، وشهد بأن كلما فيه مأخوذ من كتب مشهورة ، عليها المعوّل و اليها المرجع ، قال فى باب فرض الصلوة : قال النبى ﷺ : يكون فى هذه الامة كل ماكان فى بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل، والقذّة بالقذّة.

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً فى أواخر كتاب كمال الدين وتمام النعمة ، قال : قدصحّ عن النبى ﷺ انه قال :كلما كان فى الامم السالفة يكون مثله فى هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذّة بالقذّة .

الثالث مارواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام أبوجعفر الكليني في باب «ان الائمة ورثوا علم النبى وجميع الانبياء والاوصياء عليهم السلام» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن على بن النعمان عن ابن مسكان عن أبي بصير يعنى ليث المرادى ، عن أبي عبدالله ؑ قال : ان الله لم يعط الانبياء شيئاً الاوقد أعطاه محمداً ﷺ «الحديث» .

اول رئيس محدثين ابن بابويه در كتاب من لايحضر - كه بتصريح خودش هرچه آنجا نقل ميكند بآن فتوى ميدهد ، ودر نظرش صحيح است ، وميان خود وخدا حجتش ميداند ، وگواهى ميدهد كه همه از كتابهاى مشهور ومعتبر گرفته شده در باب : فرض صلوة ، روايت ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : هر اتفاقى كه در بنى اسرائيل رخ داد بدون ذره اى كم وزياد در اين امت هم رخ دهد .

دوم باز مرحوم صدوق در كتاب كمال الدين فرمايد : بسند صحيح از پيغمبر (ص) نقل است كه فرمود : آنچه در امتهاى سابق و اقع شده بدون كم وزياد در اين امت هم واقع شود .

سوم : ثقة الاسلام كلينى در باب : «ان الائمه ورثوا علم النبى . . . .» از ابو بصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خدا هيچ چيز بساير پيمبران نداد مگر اينكه بمحمد (ص) هم عطا فرمود « تا آخرحديث»

الرابع ماروا ه الكليني ايضاً في الباب المذكور عن محمد بن يحيي عن أحمد بن ابي زاهر أوغيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموتى باذن الله ؟ قال : صدقت ، وسليمان كان يفهم منطق الطير ، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل «الحديث» و فيه ان الائمة عليهم السلام ورثوا ذلك .

الخامس ما رواه الكليني ايضاً في «باب ما أعطى الله الائمة من الاسم الاعظم» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا بن عمران القمي عن هارون بن الجهم عن رجل قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول ن عيسى بن مريم عليه السلام أعطى حرفين كان يعمل بهما ، وأعطى موسى أربعة أحرف ، وأعطى ابراهيم ثمانية أحرف ، وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً ، وأعطى آدم خمسة وعشرين حرفاً ، فان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله ، وان الاسم الاعظم ثلثة وسبعون حرفاً اعطى محمد صلى الله عليه وآله اثنين وسبعين حرفاً وحجب عنه حرف واحد .

چهارم : باز كلينى در همان باب از حماد نقل ميكند كه گفت : بحضرت كاظم (ع) عرض كردم : پيغمبر ما (ص) وارث علم همهٔ پيمبران است ؟ فرمود : آرى ، گفتم : عيسى بن مريم باذن خدا مرده زنده ميكرد ؟ فرمود : راست ميگوئى ، سليمان هم سخن مرغان را مى فهميد ، پيغمبر (ص) نيز برهمهٔ اين امور قدرت داشت « تا آخر حديث » و در همين حديث است كه : ائمه عليهم السلام هم اين مقامات را از آنجناب ارث ميبرند .

پنجم : بازهم كلينى در باب «ما اعطى الله الائمة من الاسم الاعظم» از هارون بن جهم از مردى روايت ميكند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : عيسى بن مريم را دو حرف (از اسم اعظم) دادند بوسيلهٔ آنها اعجاز ميكرد ، موسى را چهار حرف ، ابراهيم را هشت حرف ، نوح را پانزده حرف ، وآدم را بيست وپنج حرف ، وخداوند همه را بمحمد (ص) عطا كرد ، اسم اعظم هفتاد وسه حرف است ، هفتاد ودو تا را بآنجناب دادند ويكى را ندادند .

السادس ماروا ه الکلینی ایضاً فی« باب مولد أبی جعفر محمدبن علی الباقر علیه السلام» عن عدة من أصحابنا عن أحمدبن محمد عن علی بن الحکم عن مثنی الحناط عن أبی بصیر قال ! دخلت علی أبی جعفر علیه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله؟ قال : نعم قلت : ورسول الله وارث الانبیاء کلهم علم کل ما علموا ؟ قال : نعم ، قلت : فأنتم تقدرون علی أن تحیوا الموتی وتبرؤا الاکمه والابرص ؟ قال : نعم باذن الله «الحدیث» .

ورواه الراوندی فی الخرایج والجرایح فی الباب السادس .

و رواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلا من کتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحمیری .

و رواه الکشی فی کتاب الرجال عن محمد بن مسعود العیاشی عن علی بن محمد القمی عن محمد بن أحمد عن أحمدبن الحسن عن علی بن الحکم مثله .

أقول : و الاحادیث فی هذا المعنی کثیرة جداً و دلا لته علی مضمون الباب ظاهرة لایخفی .

السابع ماروا ه الکلینی ایضاً فی الروضة قریباً من النصف عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد وعن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد جمیعاً عن ابن محبوب عن عمرو بن أبی

ششم باز کلینی در باب «مولد حضرت باقر ع» از ابو بصیر روایت میکند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) رسیده عرض کردم شما وارث پیمبرید فرمود: آری گفتم پیغمبر وارث همهٔ انبیاء بود هرچه میدانستند میدانست فرمود : آری گفتم : شما میتوانید مرده زنده کنید ، و کور مادر زاد و پیس راشفا دهید ؟ فرمود : آری باذن خدا «تا آخر حدیث» این حدیث راراوندی هم در باب ششم خرائج روایت میکند ، وعلی بن عیسی هم در کشف الغمه از کتاب دلائل حمیری نقل میکند ، کشی نیز در کتاب رجال از علی بن حکم بهمین نحو روایت میکند

مؤلف گوید : در این زمینه حدیث بسیار زیاد است ، ودلالتش برمقصود ماظاهر وروشن است .

هفتم باز کلینی در حدود نیمه کتاب روضه ، از ابوالمقدام نقل میکند که گفت :

المقدام عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام انه قال له : ان العامة يقولون ان بيعة أبي بكر حيث اجتمع الناس عليها كانت لله رضاً ، و ما كان الله ليفتن امة محمد من بعده الي أن قال : فقال أبوجعفر عليه السلام : أليس قد أخبر الله عن الذين من قبلهم من الامم انهم اختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات ، حيث قال : «وآتينا عيسى بن مريم البينات و أيدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعد هم من بعد ما جاءتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر » وفي هذا ما يستدل به على أن أصحاب محمد اختلفوا من بعده ؛ فمنهم من آمن ومنهم من كفر .

اقول : هذا دال على مضمون الباب ، والا لما صح الاستدلال .

الثامن : مارواه أبوجعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام من وقوع الغيبة ، باسناده عن ابي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان سنن الانبياء و ما وقع فيهم من الغيبة جارية في القائم منا أهل البيت ، حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

بحضرت باقر (ع) عرض کردم : سنیان میگویند : بیعت ابو بکر چون مورد اجماع و اتفاق همه امت بود ، مورد رضای خدا بود ، زیرا خدا وند امت محمد را بعد از وی بفتنه و گمراهی نیندازد ، . . . . حضرت فرمود : مگر خدا از امتهای سابق خبر نمید هد که پس از آمدن حجتها اختلاف کردند چنا نکه میفرما ید . « عیسی بن مریم را حجتها دادیم ، و بروح القدس تأ ییدش کردیم ، اگر میخوا ست کسانی که پس از پیغمبران بودند بعدازحجتهائی که بسویشان آمدباهم کارزار نمیکردندولی مختلف شدند عده‌ای مؤمن بودند و جمعی کافر شدند ؛ بقره : ۲۵۳» از این آیه استفاده میشود که امت محمد (ص) نیز پس از او مختلف شدند بعضی باایمان بودند وبعضی کافر شدند

مؤلف گوید : این حدیثهم دلیل است که حوادث سایر امتها دراین . امت نیزواقع شودوگرنه استدلال باختلاف سایرین براختلاف این امت ناتمام است .

هشتم : شیخ صدوق دراکمال درباب «خبرهای حضرت صادق ازغیبت امام زمان(ع)» از أبو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : سنتهای پیمبران وغیبتی که در میان آنان بود بدون ذره‌ای کم وزیاد همه درقائم ما اهلبیت جاری شود .

التاسع مارواه الطبرسي في آخر كتاب اعلام الورى حيث قال : قدصحّ عن النبي ﷺ انه قال : كل ماكان في الامم السالفة فانه يكون في هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ورواه علي بن عيسى في كشف الغمة نقلا عنه .

العاشر مارواه ابن بابويه في اعتقاداته في باب الاعتقاد في الرجعة حيث قال : وقال النبي ﷺ : يكون في هذه الامة ما كان في الامم السالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

الحادي عشر ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبو عمرو الكشي في كتاب الرجال في ترجمة حيان السراج عن حمدويه قال : حدثنا الحسن بن موسى قال : حدثني محمد بن اصبغ عن مروان بن مسلم عن بريد العجلي قال : دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقال : لوسبقت قليلا لادركت حيان السراج (كان حيان كيسانياً متعصباً منه ره) و كان هنا جالساً ، فذكر له محمد بن الحنفية وذكر حيوته فقلت له : أليس نزعم وتزعمون ونروي وتروون : انه لم يكن في بني اسرائيل شيء الاوفي هذه الامة مثله ؟ قال : بلي قلت : فهل رأيتم ورأينا ، وسمعتم وسمعنا ، بعالم مات على أعين الناس فنكح

نهم : طبرسي در آخر كتاب اعلام الورى ميفرمايد بسند صحيح از پيغمبر (ص) نقل است كه فرمود آنچه درساير امتها بوده بدون كم وزياد نظيرش دراين امت خواهد بود ، علي بن عيسي هم در كشف الغمه اين حديث را روايت ميكند

دهم صدوق در كتاب اعتقادات ، در اعتقاد برجعت نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : هرچه درامتهاى گذشته بودبدون كم وزياد دراين امت هم ميباشد .

يازدهم شيخ برزگوار مرحوم كشي در كتاب رجال در شرح حال حيان سراج از بريد عجلي نقل ميكند كه گفت خدمت حضرت صادق عليه السلام رسيدم فرمود اگر اندكي زودتر آمده بودي حيان سراج راهم ميديدي (حيان از پيروان متعصب محمد حنفيه بوده كه آنانرا كيساني گويند) اينجا نشسته بود ، صحبت از محمد حنفيه وزنده بودن وي بميان آمد (چون كيسانيها ميگويند محمد حنفيه نمرده بلكه غائب شده است) من باو گفتم مگر ماو شما معتقد نيستيم واز پيغمبر روايت نميكنيم كه هرچه در بني اسرائيل بوده دراين امت هم نظيرش هست گفت چرا ، گفتم : تاكنون ما ياشما ديده ايم ياشنيده ايم كه عالمي در جلوچشم مردم مرده

نساءه وقسمت امواله وهوحيّ لايموت ؟ فقام ولم يردّ علىّ شيئاً .

ورواه ميرزا محمّد بن علي الاسترابادي في كتاب الرجال نقلا عن الكشي و رواه الشيخ في كتاب الاختيار من الكشي مثله .

الثاني عشر ماروا ه الكشي ايضاً في ترجمة سلمان الفارسي عن محمّد بن مسعود العياشي عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاذ القمي عن محمّد بن حماد الساسي عن صالح بن نوح عن زيد بن المعدل عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمدلله الذي هداني لدينه الى أن قال : لتركبنّ طبقاً عن طبق ، سنة بني اسرائيل القذة بالقذة ، ثم قال بعد كلام من جملة الخطبة : والسبعين الذين اتّهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة فماتوا ، ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين و غير مرسلين ، و أمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ ثم ذكر تمام الخطبة . ورواه الشيخ في الاختيار ؛ وما رواه ميرزا محمّد في كتاب الرجال نقلا عن الكشي .

باشد زنانش را تزويج كرده باشند اموالش را قسمت كرده باشند باز هم زنده جاويد باشد ؟ (يعني زندگي دنياي او مستدام باشد) جوابي نداد و بر خاست . اين حديث را ميرزا محمد استرابادي در كتاب رجال ، و شيخ طوسي در كتاب اختيار هم روايت ميكنند .

دوازدهم : بازكشي درشرح حال سلمان فارسي ازعبدالله بن سنان ازحضرت صادق (ع) روايت ميكند كه فرمود : سلمان درخطبه‌اي گفت : شكر خدايرا كه مرابدين خود رهبري كرد . . . ازحالي بحال ديگر منتقل خواهيد شد (واوضاعتان تحول يابد) بدون كم و زياد ازروش بني اسرائيل پيروي ميكنند . . . (وقوم موسي از) آنهفتادنفري كه موسي را بكشتن هارون متهم كردند ، ودچارزلزله شده همه مردند ، وسپس خدا زنده‌شان كرد و آنانرا پيمبران مرسل يا غير مرسل قرارداد (برگشتند) امراين امت هم مثل امر بني اسرائيل است ، شمارا بكجاميكشند ؟ تاآخر خطبه . شيخ طوسي هم در كتاب اختيار اين خطبه را روايت ميكند ، ميرزا محمداسترابادي نيزدر كتاب رجال از كشي نقل ميكند

الثالث عشر ما رواه ابن بابویه في كتاب كمال الدين فی باب ما أخبر به الصادق ﷺ من وقوع الغيبة ورواه الطبرسی فی اعلام الوری، وعلی بن عیسی في كشف الغمة، عن سدير الصير فی عن ابی عبدالله ﷺ فی حدیث طویل قال: و أما العبد الصالح یعنی الخضر ﷺ فانه ماطوّل عمره لنبوة قدّر هاله، ولا كتاب نزل علیه ولا بشریعة ینسخ بها شریعة من كان قبله من الانبیاء، و لا لا امامة یلزم عباده الاقتداء بها، ولا لطاعة یفرضهاله، بل ان الله لما كان فی سابق علمه ان یقدر من عمر القائم من ایام غیبته مایقدر، وعلم مایكون من انكار عباده لمقدار ذلك العمر في الطول، عمّر العبد الصالح من غیر سبب أوجب ذلك الا لعلّة الاستدلال به علی عمر القائم، ولیقطع به حجّة المعاندین لئلا یكون للناس علی الله حجة» الحدیث.

الرابع عشر ما رواه الشیخ أبو منصور احمد بن علی بن أبیطالب الطبرسی في كتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج فی احتجاج رسول الله ﷺ عن أبی محمد الحسن العسكری ﷺ انه قیل لامیر المؤمنین ﷺ: هل كان لرسول الله ﷺ مثل آیة موسی فی

سیزدهم: صدوق در اكمال درباب «خبرهای حضرت صادق (ع) راجع بغیبت امام زمان(ع)» وطبرسی در اعلام الوری وعلی بن عیسی در كشف الغمه از سدیر صیرفی نقل میكند كه حضرت صادق (ع) درحدیثی طولانی فرمود: امابنده صالح یعنی خضر (ع)، خداوند طول عمرش نداد كه بعد أنبوتی برسد، یا كتابی برایش نازل شود، یادینی بیاورد كه دین پیمبران سابق را نسخ كند، یاامامتی نصیبش شود كه پیرویش برمردم لازم باشد، یاروزی بیاید كه اطاعتش برمردم واجب شود.

بلكه چون درعلم خدا گذشته بود كه عمر حضرت قائم را دردوران غیبتش طولانی كند ومیدانست كه عده ای این عمر طولانی را منكر میشوند، عمر حضرت خضر را طولانی كرد وهیچ سببی نداشت جز اینكه بدانند عمر درازهم ممكن است وحجت دشمنان (یعنی استبعاد طول عمر) ازدستشان گرفته شود تامردم را برخدا حجتی نباشد «تا آخر حدیث».

چهاردهم: طبرسی در كتاب احتجاج در استدلالهای پیغمبر(ص) ازحضرت عسكری علیه السلام روایت میكند كه: ازامیر المؤمنین (ع) پرسیدند: پیغمبر ما(ص) هم معجزه ای مثل معجزه حضرت موسی داشت كه كوه را (برای بنی اسرائیل) بلند میكرد؟ فرمود: بآنه

رفعه الجبل ؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : و الذى بعثه بالحق نبياً ما من آية كانت لاحد من الانبياء من لدن آدم الى ان انتهى الى محمد الا وقد كان لمحمد مثلها او أفضل منها « الحديث» .

الخامس عشر ما رواه الطبرسى ايضاً فى الاحتجاج عن أبى عبدالله عليه السلام قال : خطب سلمان بعد دفن النبى صلى الله عليه وآله بثلثة أيام فقال : أيها الناس اسمعوا حديثى الى ان قال: انكم أخذتم سنة بنى اسرائيل اما والله لتركبن طبقاً عن طبق سنة بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

السادس عشر ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندى فى كتاب الخرايج والجرايح فى باب اعلام النبي و الائمة عليهم السلام عن أبى حمزة الثمالى قال : قلت لعلى بن الحسين عليهما السلام الائمة منكم يحيون الموتى ويبرءون الاكمه والابرص ويمشون على الماء ؟ فقال عليه السلام ما أعطى الله نبياً شيئاً الا وقد أعطى الله محمداً مثله واعطاه مالم يعطهم ولم يكن عندهم ، و كل ما كان عند رسول الله صلى الله عليه وآله فقد أعطاه امير المؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ، ثم اماماً بعد امام الي يوم القيمة ، مع الزيادة التى تحدث في

خدائى كه اورا به پيمبرى مبعوث كرد! هيچ پيغمبرى ـ از آدم تا خاتم ـ هيچ معجزه‌اى نداشت جز اينكه محمد (ص) هم مثلش يا بالاترش را داشت «تا آخر حديث» .

پانزدهم : باز طبرسى در احتجاج از حضرت صادق (ع) روايت ميكند كه : سه روز پس از دفن پيغمبر صلى الله عليه وآله سلمان خطبه‌اى خواند و در ضمن خطبه فرمود : مردم سخن مرا گوش كنيد . شماروش بنى اسرائيل را پيش گرفته‌ايد بخدا ! مثل بنى اسرائيل بدون كم وزياد وضعتان تغيير يابد ، از حالى بحال ديگر شويد .

شانزدهم : قطب راوندى در كتاب خرائج در باب نشانه‌هاى پيغمبر وائمه (ع) از ابو حمزهٔ ثمالى نقل ميكند كه گفت : بحضرت سجاد عليه السلام عرض كردم ائمهٔ أهلبيت هم ميتوانند مرده زنده كنند و كور مادرزاد و پيس را شفا دهند و بر آب حركت كنند فرمود خداوند بهيچ پيغمبرى چيزى نداد جز اينكه نظيرش را بحضرت محمد (ص) داد و فضيلتهائى بآنجناب عطا كرد كه بآنان نداد وهرچه پيغمبر (ص) داشت بامير المؤمنين (ع) داد و از او بامام حسن و از وى بامام حسين منتقل شد و همين طور تا قيامت از امامى بامام ديگر با زيادههائى كه سال بسال

کل سنة، و کل شهر و کل یوم «الحدیث».

السابع عشر ما رواه الشیخ الجلیل امین الدین ابو علی الفصل بن الحسن الطبرسی فی کتاب مجمع البیان عند تفسیر قوله تعالی: «ویوم نحشر من کل امة فوجاً» قال: و صح عن النبی صلی الله علیه و آله قوله: سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة. حتی لو أن أحدهم دخل فی حجر ضب لدخلتموه.

الثامن عشر ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام فی باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الائمة علیهم السلام و الرد علی الغلاة و المفوضة قال: حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی، قال: حدثنی أبی قال: حدثنا أحمد بن علی الانصاری عن الحسن بن الجهم عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل ان المأمون سأله فقال: یا أبا الحسن ما تقول فی الرجعة؟ فقال الرضا علیه السلام: انها الحق قد کانت فی الامم السالفة، و نطق بها القرآن و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یکون فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذوا النعل بالنعل و

وماه‌بماه، وروز بروز اضافه میشود منتقل میگردد، «تا آخر حدیث».

هفدهم: فضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان. در تفسیر این آیه: «روزی که از هر گروهی دسته‌ای (از آنان) را (که آیات ما را دروغ پنداشتند) محشور کنیم، نمل: ۸۳» فرماید: بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل شده که فرمود: هر چه در بنی اسرائیل واقع شد، بدون ذره‌ای کم و زیاد - در امت من هم واقع شود، تا آنجا که اگر یکی از آنان در سوراخ سوسماری رفته باشد شما هم خواهید رفت.

هیجدهم: مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب «حدیثهائی که در بیان معجزات ائمه ورد اهل غلو و تفویض از حضرت رضا (ع) وارد شده» از حسن بن جهم در حدیثی طولانی نقل میکند که: مأمون از آنجناب پرسید، در بارهٔ رجعت چه میفرمائید؟ فرمود: حق است، بشهادت قرآن در امتهای سابق بوده و در این امت هم خواهد بود، زیرا پیغمبر (ص) فرمود: هرچه در سایر امتها بوده بدون ذره‌ای کم و زیاد در

القذة بالقذة «الحديث» .

التاسع عشر ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندي في كتاب الموازاة بين المعجزات الذي ألحقه وأضافه الى كتاب الخرايج والجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على أيوب أهله وماله الذين هلكوا ، ثم ذكر قصة عزير وان الله أماته وأحياه ، و قصة الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف ، «وقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » وغير ذلك ثم قال : فمن أقر بجميع ذلك كيف ينكر الرجعة في الدنيا ؟ وقد قال النبي صلى الله عليه وآله : ما جرى في الامم انبياء قبلي شيء الا ويجري في امتي مثله .

العشرون ما رواه الشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القماط عن حمران بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون مثله هيهنا ؟ قال : لا ، «الحديث» .

الحادي والعشرون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب

اين امت هم ميباشد ، «تا آخر حديث» .

نوزدهم : قطب راوندى در كتاب : موازات ؛ كه بكتاب خرائج ملحق كرده ، روايت ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند كسان ايوب را كه مرده بودند با مالش كه تلف شده بود بوى بر گرداند ، سپس قصهٔ عزيزرا ـ كه مرد و زنده شد ـ وقصه كسانى را كه از ترس مرگ از وطن آواره شدند وخداوند ايشان را ميراند وباز زنده كرد ، وديگران را نقل ميكند وميگويد : آنان كه باينها اقرار دارند چگونه رجعت دنيا را منكر ميشوند ؟ در صورتى كه پيغمبر (ص) فرمود : هيچ چيز در امت پيغمبران گذشته واقع نشده جز اينكه در امت من هم واقع شود .

بيستم حسن بن سليمان قمى در رسالهٔ خوداز حمران بن اعين نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم : چيزى در بنى اسرائيل بوده كه نظيرش در اين امت نباشد ؟ فرمود : نه ، «تا آخر حديث» .

بيست و يكم : باز حسن بن سليمان از أبو الصباح كنانى نقل ميكند كه گفت : مطالبى

مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن عبدالجبار عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن عبيد عن شعيب الحداد عن ابی الصباح الكنانی قال : سألت أباجعفر عليه السلام عن أشياء وجعلت اكره ان اسميها فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم ، قال : تلك القدرة ولاينكرها الا القدرية ؛ ان رسول الله صلى الله عليه وآله أتی بقاع من الجنة عليه عذق يقال له سنة، فتناولها (فتأولها ظ) رسول الله صلى الله عليه وآله سنة من كان قبلكم .

الثانی والعشرون مارواه العامة و الخاصة من قوله عليه السلام : علماء امتی كانبياء بنی اسرائيل ، والاستدلال به لايخفی علی المتأمل .

الثالث والعشرون ما رواه علی بن ابراهيم في تفسيره عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : لم يكن فی بنی اسرائيل شی الا وفي امتی مثله .

الرابع والعشرون ما رواه الشيخ الجليل علی بن محمد الخراز القمی فی كتاب الكفاية في النصوص علی الائمة عليهم السلام في باب ابن عباس قال : حدثنا أبو

از حضرت باقر (ع) میپرسیدم وهمی از تصریح بمقصود کراهت داشتم ، فرمود : گویا راجع برجعتها میخواهی سؤال کنی ؟ گفتم : آری فرمود : این قدرت خداوند است و جز قدریه (که خدارا قادر نمیدانند) کسی انکار نکند ؛ پیغمبر اکرم (ص) قطعه زمینی که بر آن نخلی بود نزدش آمد حضرت آنرا تأویل فرموده که این سنت پیشینیان شما است (این حدیث از جهت کلمه «قاع» و «تناولها» قدری مجمل است و شاید تغییراتی در کلمات آن واقع شده باشد) .

بیست و دوم : سنی وشیعه روایت میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : علمای امت من مانند پیمبران بنی اسرائیل اند . وجه استدلال باین حدیث براهل دقت پوشیده نیست (چون لازمهٔ این حرف این است که هر کاری که بدست آنان انجام گرفته اینان هم قدرت انجامش را داشته باشند ، وازجمله زنده کردن مردگان است) .

بیست و سوم : علی بن ابراهیم درتفسیر روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هیچ حادثه‌ای دربنی اسرائیل رخ نداده جز اینکه نظیرش درامت من هم رخ دهد .

بیست و چهارم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه ازابن عباس روایت میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی طولانی فرمود : هرچه دربنی اسرائیل بود ـ بدون ذره‌ای کم و

المفضل محمد بن عبدالله بن المطلب الشيباني عن احمدبن مظفرعن أبي‌حاتم المهلبي المغيرة بن محمد عن عبد الغفار بن كثير الكوفي عن ابراهيم بن حميد عن أبي هاشم عن‌محامد(مجاهدخ‌ل)عن ابن‌عباس عن رسول الله‌صلى‌الله‌عليه وآله وسلم في حديث طويل قال : كايـن فـي امتي ما كان فـي بنـي اسرائيل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

الخامس والعشرون ما رواه ابن‌طاووس في كتاب كشف المحجة لثمرة المهجة من‌طريق العامة والخاصة عن رسول الله ﷺ انه يجرى في امته ماجرى‌في الامم السالفة .

السادس‌و العشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل سعد بن‌هبة الله الراوندي في كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سيف بن عميرة عن أخيه علي‌عن محمد بن مارد عـن عبد الاعلى بـن أعين قال : قلت لابـي عبـد الله عليه السلام : حديث يرويه الناس ان رسول الله ﷺ قال : حدّث عن‌بني اسرائيل ولا حرج ؟ قلت : نعم(كذا)فنحدث‌عن بني‌اسرائيل ولا حرج علينا ؟ قال‌اما سمعت ماقال كفى بالمرء كذباً ان يحدّث بكل ماسمع ؟ قلت : كيف هذا ؟ قال: ما كان في الكتاب

زياد درامت من‌هم‌هست .

بيست وپنجم ابن طاووس در كتاب كشف‌المحجه از طريق سنى وشيعه روايت ميكند كه پيغمبر صلى الله‌عليه وآله فرمود : آنچه درساير امتها جريان داشته دراين امت‌هم دارد .

بيست وششم : سعد بن هبة‌الله راوندى درقصص الانبياء ازعبدالاعلى‌بن اعين‌نقل ميكند كه گفت : بحضرت‌صادق عليه‌السلام‌عرض كردم : حديثى ازپيغمبر (ص) نقل‌ميكنند كه فرمود : هرچه ميخواهى بى پروا راجع به بنى‌اسرائيل نقل كن ، ما ميتوانيم هر چه ميخواهيم بآنان نسبت دهيم ؟ فرمود : مگر نشنيده‌اى كه پيغمبر(ص) فرمود : دروغگوئى شخص همين بس كه هر چه بشنود نقل كند گفتم : پس مراد از اين حديث چيست ؟ فرمود : مقصود اين است كه : هرچه قرآن در بارهٔ بنى اسرائيل ميفرمايد : بى‌پروادر

انه کان في بنی اسرائیل، فحدث انه کائن فی هذه الامة ولاحرج .

اقول : والاحادیث فی ذلك کثیرة متواترة بین الشیعة والعامة ، ولم أوردها کلها لضیق المجال وقلة وجود الکتب ، وفیما أوردته منها بل فی بعضه کفایة ان شاء الله ، وهی دالة بعمومها وخصوصها علی صحة الرجعة ، وعلی تقدیر ان یثبت تخصیص العموم في بعض الافراد بدلیل شرعی صحیح صریح فانه یقبل ، و اما فی الرجعة فلا سبیل الی تخصیص هذا العموم لان هذه الاحادیث کما رأیت تدل علی صحة الرجعة عموماً وخصوصاً، والنص علی الخصوص صریح فی دخول هذا الفرد في العموم ، وعدم امکان اخراجه لکثرة التصریحات وقوة الدلالة وتظافر الادلة و المساواة المستفادة من قولهم حذوالنعل بالنعل والقذة بالقذة ، یمکن حملها علی الغالب اوعلی المبالغة او علی المساواة من بعض الوجوه ، ان ثبت التغایر في بعض الخصوصیات والتفاصیل ، ومعلوم ان المساواة لا تفید العموم والالزم الاتحاد

باره این امت هم بگو .

مؤلف گوید : حدیث در این زمینه بین شیعه وسنی بسیار ، وبحد تواتر است ؛ لکن بجهت نداشتن فرصت و کمی کتاب بیشتر ذکر نشد ، اما همین مقدار بلکه قسمتی از آن کافی است .

این احادیث بنحو عموم یا خصوص دلیل صحت رجعت است واگر این عموم در مواردی بدلیل شرعی صحیح وصریحی تخصیص خورده باشد (یعنی جاهائی باشد که استثناء از این امت شبیه بنی اسرائیل نباشد) ممکن است پذیرفت اما در بارهٔ رجعت تخصیص ممکن نیست (وقطعاً در این جهت باهم شبیه اند) چون حدیثهای صریحی درمیان آنها هست که درخصوص رجعت ، بااین امت نظیر سایر امتها است ، ودر اثر زیادی تصریح وقوت دلالت ، وبسیاری ادله ، نمیتوان گفت این فرد (رجعت) از عموم خارج است ودر این جهت شباهتی نیست اما اینکه میفرماید : این امت در هرچیز بدون کم و زیاد ، طابق النعل بالنعل با سایر امتها مساوی است ؟ شاید مراد مساوات در غالب جهات باشد ، یا از باب مبالغه گفته شده ، یا از نظر بتساوی در بعض جهات باشد ـ البته این در صورتی است که ثابت شود در همهٔ جهات مساوی نیستند ـ علاوه

وهی بمنزلة المشابهة ، ومعلوم ان التشبیه صادق مع الاتفاق فی وصف من الاوصاف دون الجمیع ، وانما یلزم الحکم بالعموم فی اوّل الحدیث للتصریح فیه بلفظ العموم وتأکید الحکم بوجوه لا تخفی ، واذا ثبت مضمون هذا الباب ظهر انّ کل حدیث فی البابین الآتیین حجة ودلیل علی صحة الرجعة ، وانها لابدّ أن تقع فی هذه الامة لجماعة کثیرة من الرعیة واهل العصمة علیهم السلام مضافة الی الابواب الآتیة المشتملة علی الاحادیث الصریحة والله الهادی .

الباب الخامس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الامم السابقة

اعلم ان هذا المعنی لاخلاف ولاشك فیه عند أحد من المسلمین ، وقد نطق به القرآن کما تقدم وانا أذکر هنا جملة من الاحادیث الواردة في ذلك ولا ادّعی

برابری این امت با سایر امتها دلیل نیست که در همهٔ جهات برابر باشند وگرنه باید با هم متحد شوند ، بلکه معنی تساوی : شباهت بیکدیگر است ، وپیداست که اگر در یك صفت هم متفق باشند شباهت درست است **لکن** چون در اول حدیث تصریح شده که در همهٔ جهات شبیه‌اند ، واین عمومیت بوجوهی تأکید شده ، میگوئیم شباهت عمومی است ، اکنون که ثابت شد حوادث سایر امتها در این امت هم رخ میدهد ، معلوم میشود که احادیث دو باب بعدی (باب ٥ ، ٦) دلیل بر صحت رجعت است ، و بحکم آنها حتماً باید عده‌ای از مردم وائمه علیهم السلام بدنیا برگردند ، علاوه بر احادیث سایر بابهای آینده که صریح در مطلوب است .

باب پنجم

در اثبات اینکه رجعت در امتهای گذشته بوده

این موضوع مورد اختلاف نیست ، وهیچیك از مسلمین هم در آن تردیدی نکرده ، قرآن هم چنانکه گذشت بر آن گواه است (که اجمالا در سایر امتها بعضی از مردگان زنده شده‌اند) من اینجا قسمتی از حدیثهای آنرا نقل میکنم ، ومدعی نیستم که همه را جمع

الا ستقصاء فانها أكثر من ان تحصى ، وقد تضمنت كتب العامة والخاصة شيئاً كثيراً من ذلك ، وقد نقلوا هذا المعنى في كتب التواريخ و كتب الحديث و التفاسير وغيرها ، ولم أنقل الا بعض ماورد من طريق علماء الخاصة واقتصرت على أحاديث .

الاول ماروا ه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب الاخبار المنثورة قال : حدثنا أبي رضى الله عنه قال : حدثنا علي بن موسى بن جعفر الكميداني ، ومحمد بن يحيى العطار جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن ابي نصر البزنطي قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : ان رجلا من بني اسرائيل قتل قرابة له ، فطرحه على طريق أفضل سبط من أسباط بني اسرائيل ، ثم جاء يطلب بدمه فقال لموسى : ان سبط آل فلان قتلوا فلاناً فأخبرنا من قتله ، فقال : ايتوني ببقرة «قالوا أتتخذنا هزواً قال أعوذ بالله ان أكون من الجاهلين» ولو انهم عمدوا الى بقرة أجزءتهم ولكن شددوا فشدد الله عليهم الى أن قال : فاشتروها و جائوا بها فامر بذبحها ثم امر أن يضرب الميت بذنبها ، فلما فعلوا ذلك حيي المقتول فقال : يارسول الله ان ابن عمي قتلني دون من يدعى عليه

آورده‌ام ، زيرا همهٔ آنها از شماره بيرون است ، كتابهاى سنى وشيعه از تاريخ و كتب حديث ، وتفسير و غيره بسيارى از آنها را ثبت كرده است ، تنها بنقل قسمتى از آنها كه از طريق علماى شيعه وارد شده اكتفا ميكنم :

اول رئيس المحدثين مرحوم صدوق در كتاب عيون در باب «أخبار منثوره» از بزنطى نقل ميكند كه گفت : شنيدم حضرت رضا(ع) ميفرمود : يك نفر اسرائيلى يكى از خويشانش را كشت ، و جسدش را برسر راه محترمترين قبيله بنى اسرائيل انداخت ، سپس آمد خونبهاى وى را مطالبه كرد ، وبحضرت موسى گفت : فلان قبيله فلانكس را كه كشته‌اند ، قاتل او كيست ؟ موسى دستور داد گاوى بياوريد ، «گفتند ما را مسخره كرده اى ؟ گفت بخدا پناه ميبرم كه از جاهلان باشم» اگر بدون ايراد و گفتگو گاوى آورده بودند كفايت ميكرد ، اما سختگيرى كردند خداهم بر آنان سخت گرفت . . . . عاقبت گاو را خريده آوردند ، دستور داد سرش را بريدند ، ودمش را بكشته زدند فوراً زنده شد و گفت : اى پيغمبر خدا پسر عمويم مرا كشت ، نه آنان كه متهمشان كرده

قتلى «الحديث» .

الثاني : مارواه ابن بابويه ايضاً في كتاب عيون الاخبار في باب مجلس الرضا (ع) مع أهل الاديان وأهل المقالات في التوحيد عند المأمون قال : حدثنا أبو محمد جعفر بن علي بن أحمد الفقيه القمي قال : أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن حسن بن علي بن صدقة القمي قال : حدثني أبو عمرو محمد بن عبدالعزيز الانصاري قال : حدثني من سمع الحسن بن محمد النوفلي ثم الهاشمي يقول : ثم ذكر احتجاج الرضا عليه السلام على أهل المقالات الى أن قال الرضا عليه السلام لبعض علماء النصارى : ما أنكرت ان عيسى عليه السلام كان يحيي الموتى باذن الله ؟ قال الجاثليق : أنكرت ذلك من قبل أن من أحيى الموتى وأبرىء الاكمه والابرص فهو رب مستحق لان يعبد فقال الرضا عليه السلام : فان اليسع قد صنع مثل ما صنع عيسى عليه السلام ، مشى على الماء و أحيى الموتى و أبرىء الاكمه والابرص فلم تتخذه امته رباً ولم يعبده أحد من دون الله ، ولقد صنع حزقيل النبي مثل ما صنع عيسى بن مريم عليه السلام ، فأحيى خمسة وثلثين رجلا بعد موتهم بستين سنة ، ثم التفت الى رأس الجالوت فقال له: أتجد هؤلاء في شباب بني اسرائيل في التوراة، اختارهم بخت

«تا آخر حديث» .

دوم بازشيخ صدوق در كتاب عيون در باب «مذاكرات حضرت رضا «ع» درحضور مأمون باعلماى مذاهب در بارهٔ توحيد» ازحسن بن محمد نوفلى روايت ميكند كه حضرت رضا (ع) درضمن بحث بيكى ازعلماى نصارى فرمود : تو ازچه رو انكار ميكنى كه حضرت عيسى باذن خدا مرده زنده ميكرد ؟ « يعنى چگونه اين را نشانه خدائى او ميدانى » جاثليق گفت : از اين جهت كه هر كس مرده زنده كند ، و كور مادرزادو پيس راشفادهد خداى مستحق پرستش است ، فرمود : «اليسع» هم ازاين كارها ميكرد روى آب راه ميرفت مرده زنده ميكرد ، كور مادر زاد و پيس را شفا ميداد ، ولى امتش خدايش نخواندند ، واحدى وى را نپرستيد حزقيل پيغمبر هم نظير كار هاى عيسى راميكرد ، سى و پنج نفر را شصت سال پس ازمرگشان زنده كرد ، سپس برأس الجالوت (عالم يهودى) رو كرده فرمود قصهٔ اين عده از جوانان اسرائيلى را در تورات ميخوانى كه بخت النصر در جنگ بيت

نصر من سبی بنی اسرائیل حین غزی بیت المقدس ، ثم انصرف بهم الی بابل فارسله الله الیهم فأحیاهم هذا فی التورية لایدفعه الاکافر منکم؟ قال رأس الجالوت : قد سمعنا به وعرفناه. قال : صدقت ، ثم أقبل علی النصرانی فقال : یانصرانی هؤلاء کانوا قبل عیسی أم عیسی کان قبلهم؟ قال: بل کانوا قبله، قال الرضا علیه السلام: لقد اجتمعت قریش الی رسول الله ﷺ فسألوه أن یحیی لهم موتاهم ، فوجّه معهم علی بن أبیطالب ﷺ فقال : یاعلی اذهب الی الجبانة فناد بأسماء هؤلاء الرهط الذین یسألون عنهم بأعلی صوتك یافلان ویافلان ویافلان، یقول لکم محمد ﷺ : قوموا باذن الله ، فقاموا ینفضون التراب عن رؤسهم ، فأقبلت قریش تسألهم عن أحوالهم ثم أخبروهم ان محمداً قد بعث نبیاً قالوا : ودد نا انا ادرکناه فنؤمن به، الی أن قال : ان قوماً من بنی اسرائیل خرجوا من دیارهم من الطاعون وهم الوف حذر الموت ، فأماتهم فی ساعة واحدة فعمد أهل القریة فحظروا علیهم حظیرة، فلم یزالوا فیها حتی نخرت عظامهم وصارت رمیماً فمرّ بهم نبیّ من أنبیاء

المقدس ازمیان اسرای بنی اسرائیل انتخابشان کرد ، وبیابلشان بردو (پس از مردن ،) خداوند حزقیل را فرستاد تا زنده‌شان کرد ؟ ـ این قصه در تورات است ، وهیچکس از شما بجز کافر منکر نشود ، رأس الجالوت گفت : آری ما این قصه را شنیده‌ایم وخبر داریم ،فرمود : راست گفتی ، سپس بنصرانی رو کردوفرمود : نصرانی ! اینان پیش ازعیسی بوده‌اند یا عیسی پیش ازاینان گفت: اینان قبل بوده‌اند،فرمود: قریش خدمت پیغمبر (ص) جمع شده خواهش کردند مردگانشان رازنده کند حضرت ، بعلی بن ابیطالب فرمود با اینان بقبرستان برو ، و اشخاصی را که اینها میگویند با صدای بلند بنام صدا بزن بگو : ای فلان ! ای فلان ای فلان ! محمد (ص) میفرماید باذن خدا برخیزید (چون بدستور عمل کردند) همه بر خاسته گردو خاك از سرخود افشاندند ، قریش ازحالات آنان پرسش کردند ، واز بعثت پیغمبر (ص) آگاهشان کردند ، گفتند : ایکاش ما هم او را درك میکردیم وبوی ایمان میآوردیم . . . . ونیز عده‌ای از اسرائیلیان که هزاران نفربودند از بیم مرگ از طاعون گریخته ، از وطن بیرون رفتند ، خداوند همه را یکجا میراند ،مردم قریه‌دور آنان حصاری کشیدند ، مدتها بدین حال بودند ، استخوانهاشان خرد شد وپوسیده یکی

بني اسرائيل فتعجب من كثرة العظام البالية ، فأوحى الله اليه : أتحب أن احييهم لك فتنذرهم ؟ قال : نعم يارب ، فأوحى الله اليه : نادهم فقال : أيتها العظام البالية قومي باذن الله تعالى ، فقاموا أحياء أجمعون ، ينفضون التراب عن رؤسهم ، ثم ابراهيم خليل الرحمن حين أخذ الطير فقطّعهن قطعاً ثم وضع على كل جبل منهن جزءاً ثم نادا هنّ فأقبلن سعياً اليه ، ثم موسى بن عمران و أصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم فصاروا معه الى الجبل ، فقالوا : انك قد أيت الله سبحانه فارناه كما رأيته ، فقال : انى لم أره ، فقالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فأخذتهم الصاعقة فاحتر قوا عن آخرهم ، فبقى موسى وحيداً فقال : يارب أنى اخترت منهم سبعين رجلا فجئت بهم وارجع وحدى فكيف يصدّقني قومي بما اخبرهم به فأحياهم الله تعالى من بعد موتهم و كل شيء ذكرته لك لا تقدر علي دفعه لان التورية والانجيل والزبور والفرقان قدنطقت به « الحديث » ورواه ابن بابويه ايضاً في كتاب

از پيغمبران بنى اسرائيل از آنجا عبور كرد از اين همه استخوان پوسيده تعجب كرد ، خداوند بوى وحى كرد : ميخواهى اينان را زنده كنم تا (از عذاب آخرت) بيمشان دهى ، (وبدين حق دعوتشان كنى) ؟ عرض كرد : آرى پروردگارا ! وحى شد آنان را صدا زن ، فرمود : اى استخوانهاى پوسيده ! باذن خدا برخيزيد همه در حالى كه خاك از سرو صورت ميافشاندند از جا حركت كردند ، حضرت ابراهيم خليل هم از اين معجزات داشت ، كه مرغان را گرفت ، پاره پاره كرد ، و هر قسمتى را برسر كوهى گذاشت ، سپس آنها را صدا زد همه شتابان بسويش آمدند ؛ موسى بن عمران هم هفتادنفراز ميان اصحابش انتخاب كرده باهم بكوه طور رفتند ، گفتند : اى موسى تو خدا را ديده اى بماهم بنمايان ؟ گفت : من نديده ام ، گفتند : ما بتو ايمان نياديم تا علانيه خدا را به بينيم ، آنگاه صاعقه آنان را گرفت وهمه سوختند ، موسى تنهامانده گفت : پروردگارا ! من اين هفتاد نفررا انتخاب كردم و اينجا آوردم ، اينك تنها بر گردم وجريان را بگويم ، چگونه مردم از من مى پذيرند ! خداوند آنان را پس از مرگ زنده كرد ، اينها كه گفتم همه در تورات وانجيل وزبور وقرآن است ، وتونميتوانى ردكنى « تا آخرحديث » .

التو حید فی الباب المذکور با لا سناد السابق و رو اه الشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاج مرسلا .

اقول : قوله : « ما انکرت » الخ معناه أیّ شیء أنکرت من احیاء عیسی للمو تی باذن الله ، حتی زعمت انه ینافي البشریة و یستلزم الربوبیة فان النصاری لم ینکروا احیاء الموتی وانما انکروا البشریةو هوظاهر .

واعلم ان هذا الحدیث الشریف یدلّ علی ان الرجعة لا تستلزم التکلیف و لا تنافیه ، بل یمکن کون أهل الرجعة [کلهم] مکلفین ، وأن یکونوا غیرمکلفین ، وان یکون بعضهم مکلفاً وبعضهم غیر مکلف ، لان الجماعة من قریش لمّا أحیاهم الله لم یکونوا مکلفین والا لمّا قالوا : وددنا انا ادرکناه فنؤمن به ، وان الجماعة من بنی اسرائیل لما أحیاهم الله بعد موتهم کانوا مکلفین ویأتی تحقیق ذلك ان شاءالله .

الثالث مارواه ابن با بویه ایضاً فی عیون الاخبار فی باب ذکرمجلس آخر للرضا علیه السلام عندالمامون فی عصمة الانبیاء علیهم السلام قال : حدثنا تمیم بن عبد

این حدیثرا در کتاب توحید هم در همان باب نقل میکند ؛طبرسی هم دراحتجاج بدون سند روایت میکند .

مؤلف گوید : اینکه دراول حدیث میفرماید: ازچه روانکار داری که حضرت عیسی (ع) مرده زنده میکرد ـ مقصوداین است که راجع بمرده زنده کردن عیسی باذن خداچه انکاری داری که میگوئی بابشریت سازش ندارد ، ومستلزم خدائی است زیرانصاری منکرمرده زنده کردن وی نیستند بشربودن اورا انکار میکنند .

این حدیث شریف دلالت دارد که رجعت نه مستلزم تکلیف است نه منافی با تکلیف ممکن است همهٔ آنها که زنده میشوند مکلف باشند ممکن است همه نباشند ، ممکن است بعضی باشند ، بعضی نباشند چون قریشیها که زنده شدند تکلیف نداشتند ـ وگرنه نمی گفتند : ایکاش ماهم اورا درك میکردیم و بوی ایمان میآوردیم ـ واسرائیلیان که زنده شدند مکلف بودند چنانکه تحقیق مطلب بعداً بیاید .

سوم : باز مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب « مذاکرات حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون ؛ راجع بعصمت انبیاء » از علی بن محمدبن جهم در حدیثی طولانی روایت

الله بن تميم القرشي عن ابيه عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن علي بن محمد بن الجهم في حديث طويل ان المأمون قال للرضا عليه السلام : فأخبرني عن قول ابراهيم « رب أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلي ولكن ليطمئن قلبي » ؟ فقال الرضا عليه السلام : ان الله أوحي الى ابراهيم عليه السلام انى متخذ خليلا ان سألني احياء الموتى أحييتها له ، فوقع في قلب ابراهيم انه ذلك الخليل فقال : رب أرني كيف تحيي الموتي ، قال : أولم تؤمن ؟ قال : بلى ولكن ليطمئن قلبي على الخلة ، قال فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعياً ، فأخذ ابراهيم عليه السلام نسراً وبطاً وطاووساً وديكاً فقطعن وخلطهن ، ثم جعل على كل جبل من الجبال التي كانت حوله - و كانت عشرة - منهن جزءاً وجعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم دعاهن بأسمائهن ووضع عنده حباً و ماءاً فتطايرت تلك الاجزاء بعضها الى بعض حتى استوت الابدان ، وجاء كل بدن حتى انضم الى رقبته ورأسه ، فخلي ابراهيم عن مناقيرهن فطرن ، ثم وقعن فشربن من

میکند که مأمون بآنجناب عرض کرد : حضرت ابراهیم که گفت « پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده‌ای ؟ عرض کرد چراولی تاقلبم آرام گیرد» قضیه این‌چگونه بوده ؟ فرمود : خداوند بحضرت ابراهیم وحی کرد من دوستی میگیرم که اگر از من بخواهد ، مرده‌هارا برایش زنده‌میکنم ، درقلب آن‌جناب خطور کرد که آن‌خلیل ودوست خداوند هم‌اواست عرض کرد : پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده‌ای ؟ گفت چرا ، ولی تاقلبم مطمئن شود که آن دوست‌منم خطاب شد چهار مرغ بگیر وپاره‌پاره کن سپس بر سرهر کوهی‌قسمتی بگذار ، آنگاه آنهارابخوان شتابان‌بسوی تومیآیند ، حضرت‌ابراهیم کرکس ، ومرغابی ، وطاوس ، وخروسی راگرفت پاره پاره کرد و با یکدیگر مخلوط کرد ، ده کوه اطرافش بود ؛ هرقسمتی را برسر کوهی گذاشت ، سپس منقارهای آنها را میان انگشتان نهاد و یك یك را بنام صدا زد - و آب و دانه ای هم نزد خویش نهاد این اجزاء بپرواز آمد هریك بدیگری پیوست تا بدنها تکمیل شد و هر بدنی آمد سر وگردن خود پیوست حضرت ابراهیم‌منقارهارارها کرد ، پرواز کردند سپس

ذلك ، والتقطن من ذلك الحب وقلن : يانبى الله أحييتنا أحياك الله ، فقال ابراهيم بل الله يحيى ويميت وهو على كل شيء قدير ، فقال المأمون : بارك الله فيك يا أبا الحسن «الحديث» .

و رواه في كتاب التوحيد ايضاً بهذا السند فى باب القدرة ، و رواه الطبرسى في الاحتجاج مثله .

الرابع- مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في الباب المذكور بالاسناد السابق ان المأمون سأل الرضا عليه السلام فقال : أخبرنى عن قول الله عزوجل : «ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب أرنى انظر اليك قال لن ترانى »فقال : ان موسى لما كلمه ربه رجع الى قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه ، وكان القوم سبعمائة ألف ، فاختار منهم سبعين الفاً ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعين رجلا ، فخرج بهم الى طور سيناء ، فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم

بزمين نشسته از آن آب خوردند ، و از آن دانه‌ها بر چيدند وگفتند : اى پيمبر خدا ما را زنده كردى خدايت زنده كند ، فرمود : خدا زنده ميكند وميميراند ، واوبر هرچيز توانا است ، مأمون گفت : اى ابو الحسن خدايت بركت دهد « تا آخرحديث» اين حديث را در كتاب توحيد ، باب قدرت هم نقل ميكند ، چنانكه طبرسى هم در احتجاج بدون ذكرسند روايت ميكند .

چهارم باز هم صدوق در عيون در همان باب و بهمان سند روايت ميكند كه مأمون راجع باين آيه سؤال كرد : « چون موسى براى وعده گاه ما آمد وخدا با وى سخن گفت ، عرض كرد پروردگارا !خود را بمن بنما تا ترا به‌بينم ، خطاب‌شد : هرگز مرانه بينى ، اعراف : ١٤٣ » حضرت فرمود : چون‌خداوند با موسى سخن گفت ، موسى بسوى قوم رفته واقعه را خبرداد ، گفتند ما هرگزايمان نياريم تا سخن خدا بشنويم ، حضرت موسى از آن جمعيت هفتصد هزار نفرى ، هفتادهزار ، وازآنان‌هفت‌هزار ، واز آنان هفتصد واز آنان هفتاد نفررا انتخاب كرده با خود بكوه طور برد ، چون كلام

فما توا فقال موسى : يا ربّ ما أقول لبنى اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم وقتلتهم لانك لم تكن صادقاً ؟ فأحياهم الله وبعثهم معه «الحديث» ورواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

الخامس : ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب الخصال في باب الاربعة قال : حدثنا محمّد بن علي ما جيلويه عن عمّه محمّد بن ابى القاسم عن محمّد بن على الكوفي عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن صالح بن سهل عن أبى عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فخذ أربعة من الطير» قال : أخذ الهدهد والصرد والطاووس والغراب فذبحن وعزل رؤسهنّ ، ثم دقّ أبدانهن حتى اختلطت ثم جزّاهن عشرة أجزاء على عشرة أجبل ، ثم وضع عنده حبّاً و ماءاً ثم جعل مناقيرهنّ بين أصابعه ، ثم قال : ائتين سعياً باذن الله عزوجل ، فتطاير بعضها الى بعض ، اللحم والريش والعظام حتى استوت الا بدان كما كانت ، وجاء كل بدن حتى التزق برقبته التى فيها رأسه والمنقار فخلى

خدا را شنيدند گفتند : ما هرگز بتو ايمان نياريم تا خدا را آشكارا به بينيم ، خداوند صاعقه‌اى فرستاد ، در اثر اين ظلمشان از صاعقه مردند ، موسى عرض كرد : خداوندا ! اگر قوم ، مرا متهم كنند ـ كه تو چون بدروغ دعوى پيمبرى ميكردى اينان را بردى و كشتى ـ من جواب آنان را چه بگويم ؟ خداوند دو باره ايشان را زنده كرد وهمراه او فرستاد « تا آخر حديث » اين حديث را طبرسى هم در احتجاج روايت ميكند .

پنجم باز مرحوم صدوق در كتاب خصال در باب «اربعة» از صالح بن سهل نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) راجع باين آيه كه بحضرت ابراهيم خطاب شد « چهار مرغ را بگير . . . . » فرمود : هدهد وصرد (كه مرغى سبز پشت وسفيد شكم است ؛ گنجشك را شكار ميكند) وطاووس ؛ وكلاغ را گرفت سر بريد ، سرهايشان را جدا كرد ، وبدنهايشان را كوبيد تا باهم مخلوط شد ، سپس آنها را ده قسمت كرده برسر ده كوه گذاشت ، وآب ودانه‌اى در كنار خود نهاد ؛ ومنقارهاى مرغان را ميان انگشتانش گرفت وگفت : باذن خدا شتابان بيائيد آن گوشت وپر ، و استخوانها هر يك ذره ذره پرواز كرده بهم پيوست تا بدنها بحالت اول برگشت وهر بدنى آمد بسرو گردنى كه در دست او بوده چسبيد ، حضرت ابراهيم منقارها را رها كرد ، مرغان همانجا مانده

ابراهیم عن مناقیرهن فوقفن وشربن من ذلك الماء ، والتقطن من ذلك الحب ، ثم قلن : أحییتنا یا نبی الله أحیاك الله ، فقال ابراهیم : بل الله یحیی ویمیت .

السادس - ما رواه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی فی باب النوادر من کتاب الجنایز عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن محبوب عن برید الکناسی عن أبی جعفر علیه السلام قال : ان فتیة من أولاد ملوك بنی اسرائیل کانوا متعبدین خرجوا یسیرون فمروا بقبر علی ظهر الطریق قد سفی علیه السافی لیس منه الارسمه ، فقالوا : لو دعونا الله الساعة فینشر لنا صاحب هذا القبر فسایلناه کیف وجد طعم الموت ، فدعوا الله عزوجل فکان دعاؤهم الذی دعوا الله به : أنت الهنا یا ربنا لیس لنا الهغیرك الی أن قال : انشر لنا هذا المیت بقدرتك ، قال : فخرج من ذلك القبر رجل أبیض الرأس و اللحیة ، ینفض رأسه من التراب فزعاً شاخصاً بصره الی السماء، فقال لهم: مایوقفکم علی قبری ؟ فقالوا: دعوناك لتخبرنا کیف وجدت طعم الموت ، فقال لهم : قد سکنت فی قبری تسعاً و تسعین سنة ماذهب عنی الم الموت و کربه ، ولاخرج مرارة طعم الموت من حلقی ،

از آن آب خوردند ، واز آن دانه ها برچیدند و گفتند : ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند ومیمیراند

ششم ثقة الاسلام کلینی ، در باب نوادر کتاب جنائز از « برید کناسی » روایت میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : جوانانی ازپسران سلاطین بنی اسرائیل - که عابد وزاهد بودند - از راهی میگذشتند ، در میان راه قبری دیدند که بادها برآن وزیده ؛ وجزائر مختصری از آن نمانده بود ، گفتند : خوب است دعا کنیم خدا صاحب این قبر را زنده کند ، از او بپرسیم : طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ باین نحو دعا کردند گفتند : پروردگارا توئی خدای ما ، خدائی غیراز تو نیست . . . . . این مرده را بقدرت خویش زنده کن ، چون دعاتمام شدمردی باسروریش سفید درحالی که خاك از سرخویش میفشاند بیباك از قبر بیرون آمده ، چشم بجانب آسمان دوخت ، گفت : بچه سبب اینجا ایستاده اید؟ گفتند تراخواندیم که بگوئی طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ گفت : نودونه سال است در قبر بسر میبرم هنوز تلخی مرگ از کام نرفته وسختی وناراحیتش برطرف نشده گفتند :

فقالوا له : متّ وأنت على مانرى أبيض الرأس واللحية ؟ فقال : لاو لكن لماسمعت الصيحة اخرج اجتمعت تربة عظامي الى روحي فبقيت فيه ، فخرجت فزعاً شاخصاً بصري ، مهطعاً الى صوت الداعي ، فابيضّ لذلك رأسي ولحيتي .

اقول : واذا جاز أن يحيى الله الموتى بدعاء اولاء ملوك المتعبدين ، فكيف يجوز ان ينكر احياء الموتى بدعاء أولاد الانبياء المعصومين والائمة الطاهرين مع ما تقدّم في الباب السابق وغيره .

السابع -ما رواه الكليني ايضاً في كتاب العقل والجهل عن الحسين بن محمد عن أحمد بن محمد اليساري عن ابي يعقوب البغدادي عن ابي الحسن عليه السلام في حديث انه قال : ان الله بعث عيسى عليه السلام في زمان قد ظهرت فيه الزمانات ، و احتاج الناس الى الطب فأتاهم من عند الله بمالم يكن عندهم مثله ، وبما أحيى لهم الموتى و ابرىء لهم الاكمه والابرص باذن الله « الحديث » .

بهمين حال باسر وريش سفيد مردى ؟ گفت : نه چون صدائى شنيدم كه بيرون شوخاك استخوانهايم گرد آمد وبروح پيوسته شد وبجانب آن صدا شتافتم وترسان وخيره بيرون آمدم ازاين جهت سرو ريشم سفيد شد .

مؤلف گويد : درجائى كه ممكن باشد خداوند بدعاى شاهزادگان عابد وزاهد مرده‌اى را زنده كند ، چگونه ميشود انكار كرد كه بدعاى پسران معصوم پيغمبر (ص)، وامامان پاك مردگان را زنده كند ؟! علاوه برمطلبى كه در باب سابق وغيره اثبات شد كه هرچه در امتهاى گذشته بوده در اين امت هم خواهد بود .

هفتم باز كلينى در كتاب عقل وجهل از ابو يعقوب بغدادى - در حديثى - روايت ميكند كه حضرت ابوالحسن (كه شايد مراد حضرت كاظم (ع) باشد) فرمود : خداوند در زمانى كه امراض فراوان شده بود ومردم بطب احتياج شديد داشتند حضرت عيسى را فرستاد، نظير مطالب اطبارا آورد ، ومردگان را زنده كرد و كورمادرزاد وپيس را باذن خدا شفا داد « تا آخر حديث » .

ورواه ابن بابویه فی کتاب العلل عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسین بن محمد مثله .

ورواه فی کتاب عیون الاخبار ایضاً قریباً من نصف الکتاب و رواه البرقی فی کتاب العلل من المحاسن .

الثامن ما رواه الکلینی فی باب ان الائمة ورثوا علم النبی وجمیع الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام عن محمد بن یحیی عن أحمد بن أبی زاهر و غیره عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد عن أبیه عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال : قلت له ان عیسی علیه السلام کان یحیی الموتی باذن الله قال: صدقت، وسلیمان کان یفهم منطق الطیر وکان رسول الله صلی الله علیه و آله یقدر علی هذه المنازل « الحدیث » .

ورواه الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد و ابراهیم عن أبیه عن أبی الحسن علیه السلام مثله .

ورواه فی باب آخر عن محمد بن حماد عن ابراهیم بن عبدالحمید عن أبیه عن أبی الحسن الاول علیه السلام .

التاسع ماروا ه الکلینی فی الروضة بعد حدیث قوم صالح عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن عمر بن یزید وغیره بعضهم عن ابی عبدالله علیه السلام وبعضهم

این حدیث را صدوق هم در کتاب علل وعیون الاخبار « وبرقی » در کتاب محاسن روایت میکنند .

هشتم : باز هم کلینی در باب «اینکه ائمه علم پیغمبر و سایر انبیاء و اوصیا را ارث برده اند » از «حماد» روایت میکند که گفت : بحضرت کاظم (ع) عرض کردم : عیسی باذن خدا مرده زنده میکرد ؟ فرمود : آری ، سلیمان هم سخن مرغان میفهمید ، پیغمبر (ص) هم بر این معجزات قدرت داشت «تا آخر حدیث» .

این حدیث را «صفار» هم در کتاب بصائر الدرجات در دو باب روایت میکند .

نهم باز هم کلینی در روضهٔ کافی پس از حدیث قوم صالح ، از عمر بن یزید وغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) ـ وبنقل بعضی حضرت صادق (ع) ـ در تفسیر این آیه

عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » فقال : ان هؤلاء أهل مدينة من مداين الشام وكانوا سبعين ألف بيت ، كان الطاعون يقع فيهم في كل أو ان و كانوا اذا احسّوا به خرج الاغنياء لقوتهم ، وبقي الفقراء لضعفهم ، فيقل الطاعون في الذين خرجوا ويكثر في الذين أقاموا ، قال :فاجتمع رأيهم جميعاً انهم اذا أحسّوا بالطاعون خرجوا من المدينة كلهم، فلما أحسّوا بالطاعون خرجوا جميعاً وتنحّوا عن الطاعون حذر الموت ، فساروا في البلاد ماشاء الله ثم انهم مرّوا بمدينة خربة قد جلا أهلها وأفناهم الطاعون ،فنزلوا بها فلما حطّوا رحالهم قال لهم الله : موتوا جميعاً ، فماتوا من ساعتهم وصاروا رميماً وكانوا على طريق المارة ، فجمعوهم في موضع فمرّ بهم نبيّ من أنبياء بني اسرائيل يقال له: حزقيل ، فلما رأى تلك العظام بكى واستعبر وقال رب لو شئت لاحييتهم الساعة كما أمتّهم فعمرّ وا بلادك وولد وا عبادك وعبدوك مع من

« مگر قصهٔ آنان را که هزاران نفر بودند واز بیم مرگ از وطن بیرون رفتند ، خداوند بآنان فرمود بمیرید ، سپس همه را زنده کرد ؟ ندانستی ؟ سورهٔ بقره، آیه۲۴۳» فرمود اینان هفتاد هزار خانوار ، و اهل یکی از شهرهای شام بودند ، گاهگاه درشهرستان طاعون میآمد و ثروتمندان که قدرت داشتند ،چون مطلب راحس میکردند بیرون میرفتند فقرا که توانائی نداشتند میماندند ، وقهراً طاعون زده در میان باقی ماندهها بیشتر بود از این رو همه تصمیم گرفتند وقتی که آثار طاعون را مشاهده کردند عموماً از شهر بیرون روند ، این دفعه که احساس طاعون کردند همه از بیم مرگ بیرون رفتند ، مدتی در شهرها میگشتند تا بخرابهای رسیدند که اهلش همه هجرت کرده بودند وطاعون همه را نابود کرده بود ، آنجا پیاده شدند ، چون بارها را بزیر آوردند خداوند امر فرمود: بمیرید : همه در یکساعت مردند ، و کم کم پوسیدند ، چون در راه عابرین بودند همه را در محلی جمع کردند ، یکی از پیمبران بنی اسرائیل - بنام حزقیل - از آنجا عبور کرد، این وضع را که دید گریست واشکش جاری شد ، گفت : پروردگارا !ایکاش همانطور که اینان را میراندی اکنون زنده شان میکردی، تا شهرها را آباد کنند ، ونسلها بوجود

یعبدك من خلقك ، فأوحی الله الیه أفتحب ذلك ؟ قال: نعم یارب ، فأوحی الله الیه ان قل کذا و کذا ؛ فقال الذی أمره الله أن یقول ، قال أبو عبدالله علیه السلام : وهو الاسم الاعظم ، قال : فلما قال حزقیل ذلك الکلام ونظر الی العظام یطیر بعضها الی بعض فعادوا احیاءاً ینظر بعضهم الی بعض ، یسبّحون الله ویکبّرونه ویهلّلونه ، فقال حزقیل عندذلك : أشهد ان الله علی کل شیء قدیر ، قال عمربن یزید : قال أبوعبد الله علیه السلام فیهم نزلت هذه الآیة .

العاشر - مارواه الکلینی ایضاً فی الروضة قریباً من النصف عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد و الحسین بن سعید جمیعاً عن النضربن سوید عن یحیی بن عمران الحلبی عن هارون بن خارجة عن ابی بصیر عن أبي عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل «وآتیناه أهله ومثلهم معهم» قلت : ولده کیف أو تی مثلهم ؟ قال : أحیی له من ولده الذین کانوا ماتوا قبل ذلك بآجالهم ، والذین هلکوا یومئذ .

الحادی عشر مارواه الکلینی ایضاً فی الروضة فی حدیث عنوانه حدیث المیت الذی

آرند که چون سایر بندگان ترا بپرستند ، از جانب خدا وحی شد : میخواهی زنده‌شان کنم ! عرض کرد : آری ، خطاب شد : چنین وچنان بگو - آن کلمات اسم اعظم بوده چون بزبان جاری کرد دید استخوانها بجانب یکدیگر پرواز کرد وبهم پیوست وهمه‌زنده شدند ، بنا کردند بیکدیگر نگریستن ، و سبحان الله ؛ والله اکبر ، ولا اله الا الله گفتن اینجا حزقیل گفت : میدانم که خدا برهر چیز توانا است ، بنقل عمربن یزید ، حضرت صادق (ع) فرمود : این آیه در بارهٔ اینها نازل شد .

دهم : بازهم کلینی درحدودنیمهٔ کتاب روضه کافی ازأبو بصیر نقل میکند که گفت : راجع باین آیه : «کسان ایوب را بامثلشان بوی دادیم ؛ انبیاء ، ۸٤» ازحضرت صادق(ع) پرسیدم : چگونه مثلشان را باوداد ؟ فرمود: آن پسرانش را که قبلامرده‌بودند ، باآنان که درواقعهٔ امتحان مردند همه‌را زنده کرد .

یازدهم : بازهم کلینی در «روضه» درحدیثی تحت این عنوان : «حدیث مرده‌ای

احياء عيسى عليه السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبان بن تغلب وغيره عن أبي عبدالله عليه السلام انه سئل هل كان عيسى عليه السلام أحيى أحداً بعد موته حتى كان له أكل ورزق ومدة وولد ؟ قال: نعم انه كان له صديق مواخ له في الله، و كان عيسى يمر به وينزل عليه وان عيسى عليه السلام غاب عنه حيناً ثم مر به ليسلم عليه ،فخرجت اليه امه فسألها عنه فقالت : مات يا رسول الله ، قال : أفتحبين أن تريه ؟ قالت : نعم فقال لها : اذا كان غداً فآتيك حتى أحييه لك باذن الله فلما كان من الغد أتاها فقال لها : انطلقي معي الى قبره فوقف عليه عيسى عليه السلام ، ثم دعا الله عز وجل فانفرج القبر و خرج ابنها حياً ، فلما رأته امه ورآها بكيا فرحمهما عيسى عليه السلام ، فقال عيسى : أتحب أن تبقى مع امك في الدنيا فقال : يانبي الله با كل ورزق ومدة أم بغير أكل ولا رزق ولا مدة ؟ فقال عيسى عليه السلام : بل بأكل ورزق ومدة تعمر عشرين سنة ، و تزوج و يولد لك ، قال : نعم اذاً ، فدفعه عيسى عليه السلام الي امه فعاش عشرين سنة و تزوج وولد له .

که عیسی زنده اش کرد» از «ابان بن تغلب» وغیره نقل میکند که از حضرت صادق (ع) پرسیدند : حضرت عیسی کسی را هم زنده کرد که مدتی بماند و غذا بخورد ، وبچه پیدا کند ؟ فرمود : آری رفیقی داشت که در راه خدا باوی طرح برادری افکنده بود بدیدنش میرفت ومنزلش وارد میشد ، مدتی وی را ندید ، چون بسراغش رفت ـ تا سلامش کند مادرش پیش آمد ، سراغ فرزند ازاو گرفت ، عرض کرد : از دنیا رفت فرمود : میخواهی اورا ببینی ؟ عرض کرد : آری فرمود : فردا میآیم باذن خدا برایت زنده اش میکنم فردا آمد وماهم برسر قبر رفته ایستاد دعا کرد ، ناگاه قبر شکافته شد و پسر بیرون آمد چون چشم مادر وفرزند بیکدیگر افتاد ، گریستند ، حضرت عیسی بر آنان ترحم کرد ، فرمود میخواهی بامادرت در دنیا بمانی ؟ عرض کرد : یانبی الله باروزی وخوراك ومدت یا بدون اینها ؟ فرمود : باخوراك و روزی وبیست سال عمر که ازدواج هم بکنی وبچه هم پیدا کنی عرض کرد : آری حضرت عیسی پسر را تحویل مادر داد ، بیست سال زندگی کرد ، زن گرفت وبچه دار شد .

الثانی عشر - ماروا ه رئیس المحدثین أبوجعفر بن بابویه في کتاب علل الشرایع و الاحکام في باب العلة التی من أجلها اتّخذ الله ابراهیم خلیلا ، قال : سمعت محمّد بن عبدالله بن طیفور یقول : ان ابراهیم سأل ربه ان یحیی له الموتی فأمره أن یمیت له الحیّ سواء بسواء لما أمره بذبح ابنه اسمعیل ، وان الله أمر ابراهیم أن یذبح أربعة من الطیر طاووساً ونسراً و دیکا وبطاً ، ثم ذکر القصة السابقة وان الله أحیاها له وذکر ما في ذلك من الاشارة .

الثالث عشر - ماروا ه ابن بابویه ایضاً في العلل في باب النوادر بعد أبواب الحج عن أبیه عن سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن محمّد بن عمرو عن صالح بن سعید عن أخیه سهل الحلوانی عن أبی عبدالله علیه السلام قال : بینا عیسی بن مریم في سیاحته اذ مرّ بقریة فوجد أهلها موتی في الطریق و الدور ، فقال : ان هؤلاء ماتوا بسخط و لو ماتوا بغیرها تدافنوا ، قیل له : یا روح الله نادهم ، فقال : یا أهل القریة فأجابه مجیب : لبیك یا روح الله ، ثم ذکر ما جری بینهما من الکلام و الخطاب والسؤال و الجواب .

دوازدهم شیخ صدوق در کتاب علل در باب «علت اینکه خداوند حضرت ابراهیم را خلیل خود خواند» از محمد بن عبدالله طیفور نقل میکند که گفت : چون ابراهیم از خدا خواست که مردگان را برای او زنده کند ؛ امر شد او زنده ای را برای خدا بمیراند - یعنی پسرش اسماعیل را سر ببرد - تا حاجتش را بر آورد آنگاه خدا امر کرد که چهار مرغ - طاووس ، کرکس ، خروس ، و مرغابی را سر ببرد . . . سپس قصه ای را که قبلا گذشت نقل میکند و اشاره ای که در کشتن این حیوانات است بیان میکند .

سیزدهم : باز شیخ صدوق در «علل» بعد از أبواب حج - در باب نوادر - از سهل حلوانی روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عیسی در ضمن سیاحت بقریه ای رسید ، دید مردمش همه مرده اند و بدنها در راه ، و میان خانه ها افتاده ، گفت : لابد اینان بغضب خدا مرده اند ، و گرنه یکدیگر را دفن کرده بودند ، بعضی تقاضا کردند که آنان را صدا زند ، فریاد زد ای اهل قریه ! کسی جواب داد : لبیك یا روح الله . سپس گفتگو و سؤال و جواب آنان را بیان میکند .

ورواه الكليني ايضاً في اصول الكافي . و رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال في عقاب حب الدنيا وعبادة الطاغوت .

الرابع عشر - ماورواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في باب غيبة ادريس النبي عليه السلام عن أبيه ومحمد بن الحسن ومحمد بن موسى بن المتوكل كلهم عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ومحمد بن يحيى جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام في حديث طويل ان ادريس عليه السلام اضطره الجوع الى أن وقف الى باب عجوز فقال لها: اطعميني فاني مجهود من الجوع فقالت: انهما قرصتان واحدة لي وواحدة لابني فقال لها ان ابنك صغير يجزيه نصف قرصة فيحيي به ، ويجزيني النصف الاخر فأحيى به فاكلت المرأة قرصتها وكسرت النصف الاخر بين ادريس وبين ابنها ، فلما رأى ابنها ادريس عليه السلام يأكل من قرصته اضطرب حتى مات ، فقالت امه : ياعبدالله قتلت علي ابني جزعاً على قوته ؟ قال ادريس : فانا أحييه باذن الله تعالى فلا تجزعي ، ثم أخذ ادريس بعضدي الصبي فقال : أيتها الروح الخارجة من بدن هذا الغلام باذن الله ارجعي

اين حديث را كليني در اصول كافي ، وصدوق هم در كتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال درعقاب محبت دنيا وپرستش طاغوت روايت ميكنند .

چهاردهم : بازهم صدوق در كتاب كمال الدين ، درباب «غيبت ادريس پيغمبر» ازأبو البلاد درحديثي طولاني نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : حضرت ادريس ازشدت گرسنگي بردر خانه پيرزني ايستاده گفت : غذائي بمن بده كه از گرسنگي سخت درزحمتم گفت من دو گرده نان بيش ندارم يكي براي خودم ، وديگري براي فرزندم است فرمود : پسرت كوچك است نيمه نانی برايش بس است ، و جانش را حفظ ميكند ، مراهم نيمهٔ ديگر كافي است كه جانم محفوظ بماند زن نان خود خورد ، ونان ديگر ميان ادريس وپسر قسمت كرد ، پسر چون ديد ادريس از نانش ميخورد مضطرب و بيتاب شده افتاد و مرد ، زن دامن ادريس را گرفت كه پسرم را كشتي ، فرمود : بيتابي مكن باذن خدا زنده ميكنم ، سپس بازوان بچه را گرفته گفت : اي روحي كه ازبدن اين پسر بيرون رفتي ! باذن

الی بدنه باذن الله و انا ادریس النبی ، فرجعت روح الغلام الیه باذن الله ، فلما سمعت المرأة ذلك و نظرت الی ابنها قد عاش قالت : اشهد انك ادریس النبی و خرجت تنادی «الحدیث» .

الخامس عشر ماروا ه ابن بابویه ایضاً في کتاب کمال الدین وتمام النعمة في حدیث الخضر علیه السلام باسناده عن عبدالله بن سلیمان قال : قرأت في بعض کتب الله عز و جل ان ذا القرنین کان عبداً صالحاً الی أن قال : فوصفت له عین الحیوة ، وقیل له : من شرب منها شربة لم یمت حتی یسمع الصیحة ، و انه خرج في طلبها حتی انتهی الي موضع فیه ثلثمائة وستون عیناً ، وکان الخضر علی مقدمته فأعطاه حوتاً مالحاً واعطي کل واحد من اصحابه حوتاً مالحة وقال لهم : لیغسل کل رجل منهم حوته عند عین فانطلقوا وانطلق الخضر الی عین من تلك العیون ، فلما غمس الحوت في الماء حیی وانساب فلما رای ذلك الخضر علم انه ظفر بماء الحیوة ؛ فرمی بثیابه وسقط في الماء فجعل یرتمس فیه ویشرب منه فرجع کل منهم الی ذی القرنین وحوته

خدا برگرد ؛ من ادریس پیغمبرم ؛ روح باذن خدا برگشت ، زن که این سخن را شنید ودید پسرزنده شد گفت : گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری وفریاد کنان بیرون شد «تا آخر حدیث» .

پانزدهم : بازهم صدوق در کتاب کمال الدین ـ درحدیث خضر ـ از عبدالله بن سلیمان نقل میکند که گفت در یك کتاب آسمانی خواندم که : ذوالقرنین بنده صالحی بود چشمهٔ آب حیوان رابرایش شرح دادند و گفتند : هر که جرعه‌ای ازآن بنوشد تا صور اسرافیل ندمد نمیرد بدین امید حرکت کرد تا بجائی رسید که سیصد وشصت چشمه بود حضرت خضرهم پیشاپیش اومیرفت بخضر و هریك از همراهانش یك ماهی نمك زده ای دادو گفت هر کدام ماهی خویش را دریکی ازاین چشمه‌ها بشوئید ، هریك بجانبی رفتند ، خضرهم برسرچشمه ای رفت چون ماهی رادرآب زد زنده شد وبراه افتاد ، خضر که این واقعه دید دانست بآب حیات دست یافته ، جامه‌ها رادور افکند ، ودرآب افتاد بنا کرد زیرآب رفتن ، وازآب خوردن ، سپس هریك ازیاران ماهی بدست نزد ذوالقرنین برگشتند

معه ، ورجع الخضر وليس معه حوت فسأله عن قصته فأخبره فقال له : شربت من ذلك الماء ؟ فقال : نعم فقال له : أنت صاحبها ، فابشر بالبقاء في هذه الدنيا مع الغيبة عن الابصار، الى النفخ في الصور «الحديث» .

السادس عشر ـ ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلا واورد قصة الخضر عليه السلام وحيوة الحوت المذكور بنحو الرواية السابقة مع مخالفة في كثير من الالفاظ واكتفيت بالاشارة اليها للاختصار .

السابع عشر ما رواه الشيخ الجليل امين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن نقلا من كتاب تفسير القرآن للشيخ الجليل محمد بن مسعود العياشي مرفوعاً عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيي الله الموتى » قال : كان المقتول شيخاً مثرياً قتله بنو أخيه ، وألقوه على باب بعض الاسباط ، الى أن قال : فأوحى الله الى موسى أن يأمرهم بذبح بقرة ويضربوا القتيل ببعضها ، فيحيي الله القتيل «الحديث» .

قال الطبرسي : و انما أمرهم بضرب القتيل ببعضها و جعل التخيير في وقت

خضر دست خالی برگشت ، سبب پرسید ، قضیه را بیان کرد ، پرسید : از آن آب خوردی ؟ گفت آری ، گفت : تو بسر چشمهٔ آب حیات رسیدی . بشارتت باد که تا صور اسرافیل غایب از نظرها در این دنیا زندگی میکنی « تا آخر حدیث » .

شانزدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر قصهٔ خضر و ماهی مذکور را بهمان نحو نقل میکند ، اما در بسیاری از کلمات اختلاف دارند ، و بمناسبت اختصار باشاره اکتفا کردیم .

هفدهم : ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه : « گفتیم قسمتی از آن (گاو) را بوی بزنید ، خداوند اینطور مردگان را زنده میکند ، بقره ، ۷۳ » از عیاشی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مقتول مرد توانگری بود که برادرزادگانش وی را کشتند و بدنش را برسر راه یکی از قبائل دیگر افکندند . . . . . خداوند بموسی وحی کرد که گاوی بکشند و قسمتی از آن را بکشته بزنند تا خداوند زنده اش کند « تا آخر حدیث » .

طبرسی فرماید : خداوند داد قسمتی از گاو را بکشته زنند ، ووقتش را باختیار

الاحیاء الیهم ، لیعلموا أن الله قادر علی احیاء الموتی فی کل وقت من الاوقات .

الثامن عشر ماروا الطبرسی في مجمع البیان ایضاً فی قوله تعالی : « ألم تر الی الذین خرجوا من دیار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم» قال : أجمع اهل التفسیر علی ان المراد بالوف هنا کثرة العدد الا ابن زید فانه قال : خرجوا مؤتلفی القلوب فجعله جمع آلف مثل قاعد وقعود ؛ واختلف من قال بالعدد فروی انهم کانوا ثلثة آلاف وقیل ثمانیة آلاف وقیل عشرة آلاف ، و قیل [بضعة و] ثلثین ألفاً وقیل أربعین ألفاً ، وقیل سبعین ألفاً فقال لهم الله : موتوا معناه فأماتهم الله ثم أحیاهم ، قیل : احیا هم بدعاء نبیهم حزقیل ، و قیل : انه شمعون نبی من انبیاء بنی اسرائیل «انتهی» وهذا الکلام یشتمل علی عدة روایات مرسلة.

التاسع عشر ماروا الطبرسي ایضاً في هذه الایة قال : روی ان الله أماتهم جمیعاً وأمات دوابهم ، وأتی علیهم ثمانیة أیام حتی انتفخوا ، فخرج الیهم الناس فعجزوا عن دفنهم ، فحظروا علیهم خطیرة دون السباع ، و مضت علیهم مدة حتی بلیت أجسادهم

آنان گذاشت تابدانند خدا همه وقت قدرت دارد مرده زنده کند .

هیجدهم : بازطبرسی درمجمع البیان درتفسیر این آیه : « مگر قصهٔ آنان که هزاران نفربودند واز بیم مرگ ازوطن بیرون شدند ؛ وخداوند بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد» ندانستی ؟ بقره ۲۴۳» میفرماید : همهٔ اهل تفسیر گویند : «الوف» جمع «الف» است یعنی هزاران نفربودند ، بجز ابن زید که گوید : جمع «آلف» است. مثل قاعد وقعود ـ یعنی باهم الفت ودوستی داشتند آن عده هم در تعیین عدد آنان اختلاف دارند ، در روایتی است که سه هزار بودند وهشت هزار وده هزار ، وسی هزار و چهل هزار وهفتاد هزارهم گفته اند ؛ معنی اینکه «خدافرمود : بمیرید» این است که آنان رامیراند «سپس» بدعای پیمبرشان حزقیل ، وبعضی گویند بدعای «شمعون» پیغمبر بنی اسرائیلی « زنده شان کرد» پایان کلام طبرسی ، در ضمن این بیان بچند روایت بی سند اشاره دارد .

نوزدهم : بازهم درطبرسی در مجمع درتفسیر همان آیه میفرماید : روایت شده که خداوند همه آنان رابا حیواناتشان میراند ، پس از هشت روز بدنها آماس کرد ، مردم

و عريت عظامهم فمرّ عليهم حزقيل فجعل يتفكّر فيهم متعجباً ، فأوحى الله اليه : تريد أن أريك آية كيف أحيى الموتى ؟ قال : نعم فأحياهم الله تعالي .

العشرون ما رواه الطبرسى ايضاً في هذه الاية قال : و روى انهم كانوا قوم حزقيل فأحياهم الله تعالى بعد ثمانية ايام ، وذلك انه لما أصابهم ذلك خرج حزقيل فوجدهم موتى ، فبكى فأوحى الله اليه : قد جعلت حيوتهم اليك ، فقال لهم حزقيل : احيوا باذن الله فعاشوا .

الحادى والعشرون مارواه الطبرسى في هذه الاية قال : سأل حمران بن أعين أباجعفر عليه السلام عن هؤلاء القوم الذين قال الله لهم موتوا ثمّ أحياهم ، أحياهم الله حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم أم ردّهم الى الدنيا حتى سكنوا الدور وأكلوا الطعام ؟ قال : لابل ردّهم الله حتي سكنوا الدورو اكلوا الطعام و نكحوا النساء ، و مكثوا بذلك ماشاء الله ثم ماتوا بآجالهم .

برای دفن آمده دیدند ازعهده بیرون است ، دیواری دورشان کشیدند ؛ تاازشرجانوران محفوظ مانند ، مدتی گذشت ، بدنها پوسید استخوانها لخت شد ، حزقیل پیغمبراز آنجا عبور کرد ، منظرهٔ آنان را که دید ازتعجب بفکرفرو رفت خداوند بوی وحی کرد : میخواهی نمونهٔ مرده زنده کردن را بتو بنمایم ؟ عرض کرد : آری آنگاه همه را زنده کرد .

بیستم : بازهم طبرسی در تفسیرهمان آیه میفرماید : روایت شده که اینان قوم حزقیل بودند که پس از هشت روز زنده شدند ، زیراهنگامی که حزقیل آمد بدنهای بیجان ایشان را دید روی زمین افتاده گریست ، خداوند باو وحی کرد : زنده شدن آنان را در اختیار تو گذاشتم ؛ حزقیل صدازد : باذن خدازنده شوید ، همه زنده شدند

بیست و یکم : باز هم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : حمران بن أعین از حضرت باقر (ع) پرسید : اینها که خدا فرمود : بمیرید ؛ و باز زنده شان کرد همین قدر زنده شدند که مردم آنان را دیدند وباز مردند ، یا بدنیا بر گشتند ، درخانه‌ها نشستند و غذا خوردند ؟ فرمود : در خانه ها منزل کردند ؛ غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتها زندگی کردند ، سپس بمرگ طبیعی مردند .

الثاني والعشرون مارواه الطبرسي في مجمع البيان في قوله تعالى «أو كالذي مر على قرية» الاية قال: قيل هو عزير و هو المروى عن أبي عبدالله عليه السلام، وقيل هو ارميا وهو المروى عن أبي جعفر عليه السلام، وقيل هو الخضر أحب الله ان يريه احياء الموتى مشاهدة، «وانظر الى العظام» قيل المراد عظام حماره؛ و قيل: عظامه وان الله اول ما أحيى منه عينيه فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه، والى اللحم الذى أكلته السباع تأتلف الى العظام من هنا و من هنا، و يلتزق بها حتى قام و قام حماره.

اقول: و يأتي ما يدلّ على ذلك، و على ان عزيراً و ارميا من الانبياء عليهم السلام.

الثالث والعشرون مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى: «واذ قال ابراهيم رب أرني كيف تحيي الموتى» قال: روى عن ابن عباس وسعيد بن جبير والسدى ان الملك

بيست و دوم: بازهم طبرسی درمجمع البيان درتفسير اين آيه: «يا مثل آنكس كه بقريه‌ای گذشت... بقره: ۲۵۹» ميفرمايد: بعضی گويند: وی عزير بوده، چنانكه ازحضرت صادق (ع) هم روايت شده و بعضی معتقدند ارميا بوده، اين هم ازحضرت باقر (ع) نقل است، بعضی گويند: خضر بوده، خدا خواست مرده زنده كردن را آشكارا باو بنمايد، و اينكه ميفرمايد «استخوانها را بنگر» بعضی گويند مراد استخوانهای الاغ او است (كه بهم می پيوست) بعضی گويند استخوانهای خود او است، چون اول چشمانش زنده شد، وديد كه استخوانهای پوسيده پراكنده گرد ميآيد، و گوشتهائی هم كه درندگان خورده‌اند ازاينجا و آنجا جمع ميشود، و باستخوانهامی پيوندد، تا بدن كامل شد وخودش برخاست، الاغش هم برخاست.

مؤلف گويد: بعداً رواياتی در همين موضوع ودراينكه عزير وارميا هردو پيغمبر بوده‌اند خواهد آمد.

بيست و سوم: بازهم طبرسی درتفسير اين آيه: آنمد كه ابراهيم گفت: پروردگارا بمن بنماچگونه مردگان را زنده ميكنی؟ بقره: ۲۶۰» ازابن عباس و سعيد بن جبير،

بشر ابراهيم بان الله اتخذك خليلا و انه يجيب دعوتك و يحيى الموتى بدعائك ، فسأل الله أن يفعل ذلك ليطمئن قلبه ، فأجاب الله دعوته وأحيى له الموتى .

الرابع والعشرون مارواه الطبرسي ايضاً في هذه الاية قال : روى عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله : « فاجعل على كل جبل منهن جزءاً » ان معناه فرقهن على كل جبل ، وكانت عشرة ، ثم خذ بمناقيرهن وادعهن بالاسم الاكبر يأتينك سعياً ، قال : ففعل ابراهيم ذلك ثم دعاهن فقال : احيين باذن الله ، وكانت تجتمع وتأتلف وطارت الى ابراهيم (ع) .

الخامس والعشرون مارواه الطبرسي في قوله تعالى: « فخذ أربعة من الطير » قال : قيل انها الطاووس والديك والحمام والغراب ، أمر أن يقطعها ويخلط ريشها بدمها وهو المروى عن أبي عبدالله عليه السلام .

السادس والعشرون مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى:

وسدی نقل میکند که فرشته‌ای بحضرت ابراهیم بشارت داد که خداوند ترا بدوستی گرفته و دعایت را مستجاب میکند ، و مردگان را بدعایت زنده میفرماید ابراهیم (ع) این خواهش را ازخدا کرد تاقلبش مطمئن شود ، خداهم دعایش رامستجاب کرد ، و مرغان رابرایش زنده کرد .

بیست وچهارم :بازهم طبرسی در تفسیر این جمله که «برسر کوهی قسمتی از(گوشت) آنهارا بگذار ، بقره : ٢٦٠» از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود : یعنی آنهارا براین کوههای دهگانه تقسیم کن ، سپس منقارهای آنهارا بگیرو باسم اعظم خدا صداشان بزن شتابان میآیند : حضرت ابراهیم بدستور عمل کرد ، وصدازد : باذن خدا زنده شوید ، اجزاء هریك بهم پیوست و بجانب وی پرواز کردند .

بیست وپنجم : بازهم طبرسی در تفسیر این جمله : «چهارمرغ رابگیر» میفرماید بعضی گویند : طاووس وخروس ، وکبوتر ، وکلاغ بوده ، مأمور شد آنهارا پاره پاره کند ، وپرهایشان را در خونشان فرو برد ، این قول از حضرت صادق علیه السلام هم نقل شده .

بیست وششم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه : « کور مادر زاد و پیس را شفا

«وابری الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله» قال : قیل : ان عیسی علیه السلام أحیی أربعة أنفس : عازر، و کان صدیقاً له ؛ و کان قد مات منذ ثلثة ایام ، فقال لاخته : انطلقی الی قبره ، ثم قال: اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع ، انك أرسلتنی الی بنی اسرائیل أدعوهم الی دینك ، وأخبرهم انی أحیی الموتی فأحیی عازر أقال: فقام عازر وخرج من قبره، وبقی وولده، وابن العجوز ترکته علی سریره میتاً فدعا الله عیسی ﷺ فجلس علی سریره ، ونزل عن اعناق الرجال ، ولبس ثیابه ورجع الی أهله وبقی وولده ، وابنة العاشر قیل له أتحییها وقد ماتت أمس ؟ فدعا الله فعاشت وبقیت وولدت ، وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره وقد شاب نصف رأسه، وقال : قد قامت القیمة ؟ قال : لا ولکنی دعوتك باسم الله الاعظم ، قال : ولم یکونو ایشیبون

دهم ومردگان را باذن خدا زنده کنم ، آل عمران : ٤٩ » فرماید : بعضی گویند : حضرت عیسی چهار نفررا زنده کرد .

(۱) عازر که دوستش بود ، سه روز پس از مرگش باخواهر وی برسر قبرش رفتند ؛ عرض کرد : ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین تو مرا فرستادی تا بنی اسرائیل را بدین تو دعوت کنم ؛ وبآنان خبر دهم که من مرده زنده میکنم ، اینك عازر را زنده فرما پس ازاین دعا عازر زنده شد ؛ برخاست از قبر بیرون آمد ، مدتی هم زندگی کرد وبچه دارهم شد .

(۲) پسر آن پیرزن که بدنش را در تابوت گذاشته میبردند ، عیسی دعا کرد برخاست نشست ، واز سردوشها بزیر آمد ، لباسش را پوشید ، وبخانه برگشت مدتی زنده بود. وبچه هم پیدا کرد .

(۳) دختر «عاشر» گفتند : این دختری که دیروز مرده زنده اش میکنی ؟ باز دعا کرد ، زنده شد مدتی بود وبچه دار هم شد .

(٤) سام پسر نوح ، که اسم اعظم خدا را بر دووی را صدا زد ، از قبر بیرون آمد در حالی که نصف سرش سفید شده بود ، پرسید قیامت برپا شده ! فرمود : نه من باسم اعظم خدا تراخواندم ـ راوی این قصه گوید : در آنزمان مردم مویشان سفید نمیشد و آثار پیری

في ذلك الزمان ، وان سام بن نوح قد عاش خمسمائة عام وهو شاب ، فقال له : مت فقال: بشرط أن يعتقني الله من سكرات الموت فدعا الله ففعل .

السابع والعشرون- ما رواه الطبرسي في تفسير هذه الآية قال : قيل ان عيسى عليه السلام كان يحيي الموتى بياحي يا قيوم، وقيل ان الله كان يحيي الموتي عند دعائه .

الثامن والعشرون ما رواه الطبرسي في قوله تعالى: «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا » قال : روى ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا و سمعوا كلامه سألوا الله الرؤية فأصابتهم الصاعقة ، ثم أحياهم الله قال : ورواه علي بن ابراهيم وهو الصحيح .

التاسع والعشرون ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى « وآتيناه أهله ومثلهم معهم» عن ابن عباس وابن مسعود ان الله رد على أيوب أهله الذين هلكوا بأعيانهم ، وأعطاه مثلهم معهم و كذلك رد الله عليه أمواله و مواشيه بأجمعها ، و

نداشتند ، چنانکه سام پسر نوح با اینکه پانصد سال عمر کرد - بصورت جوانی بود - حضرت عیسی بوی فرمود بمیر گفت : بشرط اینکه خداوند از سختیهای مرگ آزادم کند ، حضرت دعا کرد شدائد مرگ را نچشید .

بیست و هفتم : بازهم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : بعضی گویند حضرت عیسی بنام : یا حی و یا قیوم، مرده زنده میکرد ، بعضی هم گویند دعا میکرد خدا زنده اش میفرمود .

بیست و هشتم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه «موسی هفتاد نفر از قومش را برای وعده گاه ما انتخاب کرد ، اعراف : ۱۵۵» میفرماید روایت شده که چون موسی خواست بوعده گاه خدا رود ، هفتاد نفر را انتخاب کرد که حضور از سخن خدا را بشنوند وقتی که آمدند وشنیدند تقاضای دیدار خدا کردند ، آنگاه صاعقه همه را گرفت ، سپس خداوند زنده شان کرد ، میفرماید : این حدیث صحیح است وعلی بن ابراهیم نیز نقل میکند .

بیست و نهم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه : « کسان ایوب را با مثلشان باو دادیم انبیا : ۸۴» از ابن مسعود و ابن عباس نقل میکند که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند بوی

أعطاه مثلها معها ، وبه قال الحسن و قتادة قال الطبرسي : وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام و قيل كان له سبع بنات و ثلث بنين ، و قيل: سبع بنين وسبع بنات.

الثلاثون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبوالحسن علي بن ابراهيم بن هاشم القمي في تفسير القرآن قال :حدثني أبي عن ابن عمير عن بعض رجاله عن أبي عبدالله عليه السلام ان رجلا من خيار بني اسرائيل و علمائهم خطب امرأة فانعمت له وخطبها ابن عمه و كان فاسقاً رديا فلم ينعموا له ، فحسد ابن عمه فقعد له فقتله غيلة ، ثم حمله الى موسى فقال : يا نبي الله ان ابن عمي قد قتل ، فقال موسى :من قتله ؟ قال: لا أدري ، وكان القتل عظيماً في بني اسرائيل ، فاجتمعوا وبكوا وضجوا فقال لهم موسى : ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة الى أن قال : فأوحى الله الى موسى قل لهم اضربوه ببعضها ، و قولوا له : من قتلك ؟ فاخذوا الذنب فضربوه به و قالوا : من

برگرداند ، ومثل آنان هم بوی عطا کرد (یعنی اگر دوازده پسر داشته دوازده پسر دیگرهم باو داد) وهمچنین اموال و چهار پاهایش رانیز دو برابر باو رد کرد ' حسن بصری وقتاده‌هم‌همینطور گویند ، از حضرت صادق (ع) هم‌روایت شده ؛ عددفرزندانش رابعضی هفت‌دختر وسه‌پسر ؛ بعضی‌هفت پسروهفت دختر گویند .

سی‌ام :علی بن ابراهیم‌قمی در کتاب تفسیراز ابن ابی عمیر نقل میکند که شخصی گفت : حضرت‌صادق (ع)فرمود : یکی‌از نیکان وعلمای بنی‌اسرائیل زنی راخواستگاری کرد ، زن جواب‌مثبت‌داد، سپس‌پسرعموی آن‌مرد که مردفاسق ونالایقی‌بود خواستگاری کرد ، وی را رد کردند ، لذا برپسر عموی خویش حسد برد ، ودر کمینش نشست تابی خبراو راکشت ، وجنازه را نزد موسی آورده گفت : پسرعموی مراکشته‌اند ؟ فرمود که کشته است ؟ گفت : نمیدانم ، در بنی اسرائیل هم قتل جرم بزرگی بشمار میرفت، بستگانش گرد آمده شروع بگریه وشیون کردند ، حضرت موسی فرمود : خدا دستور میدهد(برای پیدا کردن قاتل) گاوی بکشید . . . . . بموسی وحی شد بگو قسمتی از اززبدن گاو را نکشته‌بزنند واز اوبپرسند قاتل تو کیست ؟ دم گاو رابوی زدند وپرسیدند کی ترا کشت ؟ گفت : فلان ، پسرفلان ، این است که خدا میفرماید «قسمتی از آن را

قتلك يا فلان ؟ قال : قتلنی فلان بن فلان وهو قوله : «اضربوه ببعضها كذلك يحيى الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون » .

الحادی والثلاثون ما رواه علی بن ابراهیم فی تفسیره مرفوعاً انه كان وقع طاعون بالشام فخرج منهم خلق كثير هرباً من الطاعون ، فصا روا الی مغارة فماتوا فی لیلة واحدة كلهم ، فبقوا حتی كانت عظامهم یمر بها المار فینحیها برجله عن الطریق ، ثم أحیا هم الله فردهم الی منازلهم فبقوا دهراً طویلا ، ثم ماتوا و تدافنوا .

الثانی والثلاثون ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن أبی ایوب عن أبی بصیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال : ان ابراهیم نظر الی جیفة علی ساحل البحر تأكلها سباع الطیرو سباع البحر ، ثم تثب السباع بعضها علی بعض ، فتأكل بعضها بعضاً ، فتعجب ابراهیم فقال : «رب أرنی كیف تحیی الموتی » قال الله : «أولم تؤمن قال بلی و لكن لیطمئن قلبی قال

بوی بزنید ، اینطور خدا مردگان را زنده میکند ، وآیات خود را بشما مینماید شاید بعقل آئید ، بقره: ۷۳.

سی ویکم باز علی بن ابراهیم در تفسیرروایت میکند که : در شام طاعونی آمد وعدهٔ زیادی ازشهر گریختند ، وبدره‌ای پناه‌بردند ، در آن دره همه در یکشب مردند بدنهایشان باین حالت ماند تا استخوانهایش لخت شد وبر سرراه مردم افتاد ، عابرین باباآنها را پس وپیش میکردند ، سپس خدا همه را زنده کرد وبمنزلها بر گرداند مدتی دراز ماندند وباز مردندویکدیگررا دفن کردند .

سی ودوم باز هم علی بن ابراهیم در تفسیراز ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت ابراهیم دید مرداری کنار دریا افتاده مرغان لاشخوار و درندگان دریا از آن میخورند ، گاهی هم درندگان بجان هم افتاده یکدیگر را پاره میکنند ومیخورند ، از این منظره تعجب کرد و گفت : « پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی » خطاب شد : مگرایمان نیاورده ای ؟ گفت : چرا ، ولی

فخذ اربعة من الطير» الاية فأخذ ابراهيم الطاووس و الديك و الحمام و الغراب ، فقطعهن و أخذ لحماتهن ففرّقه على عشرة أجبال و أخذ مناقيرهن ثم دعاهن فقال: احيين باذن الله، فكانت تتألف وتجتمع لحم كل واحد و عظمه الى رأسه ، و طارت الى ابراهيم ، فعند ذلك قال ابراهيم : «ان الله عزيز حكيم» .

الثالث والثلاثون ماروا ه على بن ابراهيم في تفسيره ايضاً مرسلا ان الله لما أنزل على موسى التورية و كلمه قال في نفسه : ماخلق الله خلقاً أعلم منى ، فأوحى الله الى جبرئيل ان أدرك موسى وأعلمه ان عند ملتقى البحرين رجلا هو أعلم منك فاتبعه و تعلّم منه ، فقال لوصيه يوشع : ان الله أمرني ان اتبع عند ملتقى البحرين رجلا وأتعلم منه فتزود يوشع حوتاً مملوحاً ، و خرجا و بلغ ذلك المكان ، فأخرج وصى موسى الحوت و غسله بالماء ، و وضعه على الصخرة ، و كان ذلك الماء ماء الحيوان فحيى الحوت ودخل في الماء «الحديث» .

تا دلم آرام گیرد ، خطاب شد چهار مرغ بگیر ..... بقره .. ۲۶ «طاووس و خروس و کبوتر و کلاغ را گرفت پاره پاره کرد گوشتشان را قسمت کرده برسر ده کوه گذاشت ، منقارهای آنهارا دردست گرفت وصداشان زد فرمود : باذن خدا زنده شوید ، دید استخوانها و گوشتهای هریك بهم متصل شد ، وبسرش پیوست وبجانب وی پرواز کرد ، اینگاه فرمود : خدا عزیز و حکیم است .

سی و سوم : بازهم علی بن ابراهیم درتفسیر ـ بدون ذکر سند ـ روایت میکند که چون خداوند تورات رابر موسی نازل کرد وباوی سخن گفت ، موسی باخود گفت : خدا کسی دانشمندتر از من نیافریده از جانب حق بجبرئیل وحی شد موسی را دریاب بوی بگو آنجا که دودریابهم متصل میشود مردی است که ازتو دانشمند تراست ، ازاوپیروی کن ، وعلم بیاموز ؛ موسی چون دستوررا گرفت مأموریت خویش بوصی خود یوشع ابراز کرد ، یوشع ماهی نمکزده‌ای برای توشه راه بر داشت و حرکت کردند ؛ چون بوعده گاه رسیدند یوشع ماهی را بیرون آورده درآب شست ـ و این آب آب حیات بود وقتی که آن را روی سنگ گذاشت زنده شد و خودرا درآب افکند «تاآخرحدیث»

الرابع والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قول الله تعالى : «ويسئلونك عن ذى القرنين» ؟ فقال : ان ذا القرنين بعثه الله الى قومه فضرب على قرنه الايمن فأماته الله خمسمائة عام ، ثم بعثه الله فضرب على قرنه الايسر فأماته الله خمسمائة عام ؛ ثم بعثه الله اليهم بعد ذلك ، فملكه مشارق الارض و مغاربها من حيث تطلع الشمس الي حيث تغرب .

أقول : ويأتى مثله في معناه وان امير المؤمنين عليه السلام قال : وفيكم مثله يعنى نفسه .

الخامس والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن تفسير هذه الاية « واضرب لهم مثلا أصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ أرسلنا اليهم اثنين فكذبوهما فعززنا بثالث

سي وچهارم : باز هم على بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير روايت ميكند كه گفت : از حضرت صادق تفسير اين آيه را پرسيدم : «احوال ذوالقرنين ازتو پرسند كهف ٨٢» فرمود : خدا ذو القرنين رابسوى قومش فرستاد ، چون دعوتشان كرد ضربتى بطرف راست پيشانيش زدند ، خدا اورا ميراند ، وپس از پانصد سال زنده‌اش كرد ، وباز براى دعوت مردم اعزامش كرد ، اين بار ضربتى بطرف چپش زدند ، دوباره مرد ، وباز پس از پانصد سال زنده اش كرده براى دعوت قوم مأمورش كرد ، اين بار مشرق ومغرب زمين را در اختيارش گذاشت وپادشاهى روى زمينش داد .

مؤلف گويد . بعداً حديثى بهمين مضمون بيايد ، ودر آن حديث است كه امير المؤمنين (ع) فرمود ميان شما هم نظيرى هست وغرض خود آنجناب بود .

سي وپنجم بازهم على بن ابراهيم در تفسير ازابو حمزه ثمالى نقل ميكند كه گفت ازحضرت باقر (ع) تفسير اين آيه را پرسيدم «براى ايشان مردم آن قريه را مثل بزن وقتى كه پيمبران نزدشان آمدند ، آنكه دو نفر را بسوى آنان فرستاديم و تكذيبشان كردند

قال : بعث الله‌رجلين الى أهل مدينة انطاكية ، فجا آهم بما لا يعرفون ، فغلظوا عليهما فأخذوهما و حبسوهما في بيت الا صنام ، فبعث الله الثالث و ذكر القصة بطولها و فيها ان الثالث أظهر دين الملك أولا ثم أمر باحضار هما للمناظرة ، فطلب منهما ان يدعوا الاعمى و مقعد بالشفا ففعلا مرة بعد اخرى فاجاب‌الله دعائهما ، فقال : أيها الملك قدأتيا بحجتين ولكن بقى شيء و احدفان فعلاه دخلت معهما في دينهما ، ثم قال : ايها الملك بلغنى انه كان للملك ولد واحد ومات فان أحياه الاهما دخلت معهما في دينهما ، فقال الملك : وأنا ايضاً معك ، ثم قال لهما : قد بقيت هذه الخصلة الواحدة ، قدمات ابن للملك فادعوا الهكما فيحييه ، قال : فخرّ اساجدين فأطالا السجود ثم رفعارأسهماوقالا : ابعث الى قبر ابنك تجده قدقام من‌قبره‌ان‌شاءالله ، قال : فخرج الناس فوجدوه قدخرج من قبره ينفض رأسه من‌التراب ، فأتى به‌الملك فعرف انه ابنه فقال له : ما حالك يابنى ؟

بسومی تقویتشان کردیم ؛ یس : ۱۳ ـ ۱٤ > فرمود خداوند دو نفر برای دعوت مردم انطاکیه فرستاد ؛ چون مطالب‌تازه‌ای برایشان آوردند شدت بخرج‌داده آنان‌را گرفتند و دربتخانه زندان کردند ، خداوندسومی‌رافرستاد . . . . سومین اول خودرا تابع دین پادشاه معرفی کرد ، ودستور داد دونفررا برای بحث حاضر کردند ، گفت : اگر راست میگوئید ودین شماحق است دعا کنید کوری بینا شود ، و زمینگیری شفا یابد پیمبران چند مرتبه دعا کردند ودعایشان مستجاب شد سومین گفت : ای‌پادشاه اینان برای‌مدعای خویش حجت وبرهان آوردند ، ولی‌یك کار دیگرمانده که اگر کردند من هم‌بدین‌آنان وارد میشوم ، شنیده‌ام که پادشاه یگانه پسری داشته که مرده است ، اگر خدای اینان آن پسررا زنده کرد من دینشان‌را می پذیرم ، پادشاه گفت من هم‌ایمان میآورم سپس به پیمبران گفت : یك‌معجزه دیگر مانده ، پسر پادشاه از دنیا رفته خدایتان را بخوانید تا زنده‌اش کند ، بسجده افتادند ، سجده‌ای طولانی کرده سپس سربرداشتند و گفتند : کسی‌را سرقبر پسرت‌بفرست که اینك زنده شود و از قبر بیرون آید مردم بجانب قبر شتافتند ، دیدند ازقبر بیرون‌آمده خاك ازسر خود می‌فشاند ، وی‌را نزد پدر آوردند ، چون‌فرزندرا دید شناخت ، احوالش پرسید ، گفت : من مرده بودم دیدم دونفر در برابر

قال : كنت ميتاً فرأيت رجلين بين يدى ربى الساعة ساجدين يسألانه أن يحيينى فأحيانى ، فقال : يابنى تعرفهما اذا رأيتهما ؟ قال : نعم ، فأخرج الناس جملة الى الصحراء فكان ينظر الى رجل رجل حتى مر با لاول بعد جمع كثير ، فقال : هذا أحدهما ، ثم مر أيضاً بقوم كثيرين حتى رأى الاخر فقال : وهذا الاخر ، فآمن الملك وأهل مملكته .

السادس و الثلاثون ماروا ه على بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنى أبى عن ابن فضال عن عبدالرحمن بن أبى نجران عن ابن مسكان عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال : سألته عن بلية أيوب وذكر الحديث الى أن قال أبو عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « ووهبناله أهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذكرى لا ولي الالباب » قال : فرد الله عليه أهله الذين ماتوا قبل البلاء ، ورد عليه أهله الذين ماتوا بعدما أصابهم البلاء كلهم أحياهم الله تعالى فعاشوا معه .

السابع والثلاثون ماروا ه الشهيد الثاني الشيخ زين الدين قدس سره في كتاب مسكن الفؤاد عند فقد الاحبة والاولاد ، نقلا من كتاب العيون والمحاسن للشيخ

خدا بسجده افتاده تقاضا ميكنند مرا زنده فرمايد ، خدا بدعاى ايشان مرا زنده كرد ، پدر گفت : اگر آنان را ببينى ميشناسى ؟ گفت آرى دستور داد مردم بصحرا روند وهمه در برابرش صف بكشند پسر درصورت يك يك نگاه ميكرد ، چون چشمش بيكى از آن دو نفر افتاد ، گفت اين يكى از آنهااست ، باز درميان عدهٔ ديگرى گردش كرد چون دومى را ديد گفت اين نفر ديگر است اينگاه پادشاه واهل مملكت همه ايمان آوردند .

سى و ششم : باز هم على بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير نقل ميكند كه شرح گرفتارى ايوب را از حضرت صادق (ع) پرسيدم ـ سپس قصه را نقل ميكند تا اينجا كه ميگويد ـ در تفسير اين آيه : « كسانش را با مثلشان باو داديم ، رحمتى از ما وپندى براى خردمندان بود ، ص : ٤٣ » فرمود : خداوند كسانش را كه پيش از گرفتارى مرده بودند ، با آنان كه بعد مردند همه را زنده كرد ، ومدتى باوى زندگى كردند

سى وهفتم : شهيد ثانى در كتاب «مسكن الفؤاد» از معاوية بن مره نقل ميكند كه ابو طلحه پسرى داشت بسيار مورد علاقه ؛ از دنيا رفت ، زنش در اين مصيبت صبر

المفید، عن معویة بن مرة قال : کان ابوطلحة یحب ابنه حباً شدیداً ، فتو في الولد ثم ذکران امرأته صبرت صبراً عظیماً ، و ان أباه ایضاً صبروان رسول الله ﷺ لما علم بذلك قال : الحمدلله الذی جعل في امتی مثل صابرة بنی اسرائیل ، فقیل : یا رسول الله ماکان من خبرها ؟ فقال: کان في بنی اسرائیل امرأة لها زوج ولها منه غلامان ، فأمرها بطعام لیدعوا الناس علیه ففعل و اجتمع الناس في دارها ، فانطلق الغلامان یلعبان فوقعا في بئر کان في الدار فماتا ، فکرهت ان تنغص علي زوجها الضیافة فادخلتهما البیت وسجتهما بثوب فلما فرغوا دخل زوجها فقال أین ابنای؟ فقالت: هما في البیت ، وانها کانت تمسحت بشیء من الطیب ، و تعرضت للرجل حتی وقع علیها ، ثم قال : این ابنای ؟ قالت: هما في البیت فنادا هما فخرجا یسعیان ، فقالت المرأة : سبحان الله قد والله کانا میتین ولکن الله تعالی احیاهما ثواباً لصبری .

الثامن و الثلاثون ماروا رئیس المحدثین أبوجعفر بن بابویه في اعتقاداته في باب الاعتقاد في الرجعة مرسلا في قوله تعالی: « الم تر الی الذین خرجوا من

عظیمی کرد ، پدر نیز شکیبائی کرد ، پیغمبر (ص) چون از جریان خبردار شد فرمود : شکر خدایرا که درامت من کسانی نظیر آن زن شکیبای بنی اسرائیلی قرار داد ، پرسیدند صبروی چگونه بوده ؟ فرمود : در بنی اسرائیل زنی بود شوهری داشت با دو پسر ، شوهر دستور داد برای مهمانی غذائی تهیه کند ، غذا آماده شد ومهمانان آمدند ، در این میان پسران که سرگرم بازی شده بودند درچاه خانه افتاده مردند ، زن برای اینکه شوهر اکنون آزرده نشود ومهمانیش بهم نخورد بچه‌ها را برد در اطاق وپارچه‌ای روی بدنشان کشید ، چون مهمانی برگزار شد شوهر سراغ بچه‌ها را گرفت ، گفت در اطاق اند ، سپس خود را معطر کرده در برابروی آمد ؛ عمل زنا شوئی انجام گرفت ، باز پرسید بچه ها کجایند ؟ گفت در اطاق ، صدا شان زد ؛ از اطاق بیرون دویدند مادر گفت : سبحان الله بخدا ! مرده بودند ، اما برای صبری که من کردم خداوند زنده‌شان کرد .

سی وهشتم : شیخ صدوق در کتاب اعتقادات در باب رجعت ، در تفسیر این آیه: « مگر قصهٔ آنان را که هزاران نفر بودند واز بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند

ديارهم و هم الوف» قال : هؤلاء كانوا سبعين الف بيت و كان فيهم الطاعون كل سنة الى أن قال : فأجمعوا على أن يخرجوا جميعاً من ديارهم اذا كان و قت الطاعون ، فخرجوا بأجمعهم فنزلوا على شط بحر ، فلما وضعوا رحالهم ناداهم الله موتوا فماتوا جميعاً ، فكنستهم المارة عن الطريق ، فبقوا بذلك ماشاء الله ، فمر بهم نبى من أنبياء بنى اسرائيل يقال له ارميا ، فقال : لو شئت يارب لاحييتهم فيعمروا بلادك ويلدوا عبادك ، ويعبدونك مع من يعبدك ، فأوحى الله اليه أتحب ان احييهم لك قال : نعم فأحياهم الله وبعثهم معه فهؤلاء ماتوا ورجعوا الى الدنيا ثم ماتوا بآجالهم.

التاسع والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلا في قوله تعالي: «أو كالذى مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» قال فهذا مات مأة عام ، ثم رجع الى الدنيا ثم مات باجله وهو عزير وروى انه ارميا عليه السلام .

ندانستى ؟ بقره : ٢٤٣ حديثى نقل ميكند كه : اينان هفتاد هزار خانوار بودند ، هر سال دچار طاعون ميشدند ، . . . . سالى اتفاق كرده ، موقع طاعون همه از شهر بيرون شدند ، كنار دريائى منزل كردند ، چون بارهارا زمين نهادند فرمان خدا رسيد وهمه مردند عابرين بدنهاى ايشان را از ميان راه كنار كشيدند ؛ مدتى گذشت يكى از پيمبران بنى اسرائيل بنام ارميا از آنجا ميگذشت اين هيئت را كه ديد عرض كرد پروردگارا ! ايكاش اينان را زنده ميكردى تا شهرهارا آباد كنند ، و فرزندانى توليد كنند كه چون ديگران تورا بپرستند وحى شد : ميخواهى براى تو زنده شان كنم ؟ عرض كرد آرى خداوند همه را زنده كرد ؛ وهمراه وى فرستاد .

پس اين عده هم پس ازمرگ بدنيا برگشتند و باز بمرگ طبيعى خود مردند .

سى و نهم باز صدوق در اعتقادات در بارهٔ اين آيه « يا مثل آنكه بقريه اى كه سقف هايش فرو ريخته بود عبور كرد گفت خدا چگونه مردم اينجا را كه مرده اند زنده ميكند ؟ خدا وى را ميراند و پس ازصدسال زنده اش كرد بقره : ٢٥٩ » مى فرمايد اين هم صدسال مرده بود سپس بدنيا برگشت و باز بأجل خود مرد و اين عزير ، و بروايتى ارميا (ع) بود .

الاربعون مارواه ابن بابویه ایضاً في اعتقاداته مرسلا في قصة المختارین من قوم موسی لمیقات ربه وقوله تعالی : « ثم بعثناکم من بعد موتکم » قال : انهم لما سمعوا کلام الله قالوا: لانصدّق به حتي نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة فماتوا فقال موسی : یارب ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم ؟ فأحیاهم الله عز وجل ثم رجعوا الی الدنیا فأکلوا وشربوا و نکحوا النساء ، وولدت لهم الاولاد ، وبقوافیها ثم ماتوابآجالهم .

الحادی والاربعون مارواه ابن بابویه ایضاً في اعتقاداته مرسلا ان عیسی کان یحیي الموتی باذن الله و ان جمیع الموتی الذین أحیاهم عیسي ﷺ باذن الله رجعوا الی الدنیا وبقوا فیها ثم ماتوا بآجالهم .

الثانی والاربعون ما رواه ابن بابویه ایضاً في اعتقاداته مرسلا ان اصحاب الکهف لبثوا في کهفهم ثلثمأة سنین وازدادوا تسعا ثم بعثهم الله فرجعوا الی الدنیا لیتسائلوا بینهم وقصتهم معروفة ، قال ابن بابویه : فان قال قائل : قد قال الله : «وتحسبهم ایقاظاً وهم رقود» ؟ قیل له : انهم کانوا موتی وقد قال الله عزوجل : «من

چهلم : بازهم صدوق دراعتقادات ، درقصهٔ آن هفتاد نفر انتخاب شده قوم موسی که خدا میفرماید «سپس شمارا پس ازمرگ زنده کردیم» حدیثی نقل میکند که: چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تاوی را آشکارا نبینیم تصدیق نمیکنیم ، آنگاه صاعقه همه را گرفت ومردند ، موسی عرض کرد : پروردگار را ! هنگامی که برگردم جواب بنی اسرائیل را چه گویم ؟ خداوند زنده شان کرد ، بدنیا برگشتند ، خوردندو آشامیدندوزن گرفتند و بچه پیدا کردند ، مدتی هم بودند سپس بمرگ خویش مردند .

چهل ویکم : بازهم صدوق در اعتقادات روایت میکند که حضرت عیسی باذن خدا مرده زنده میکرد ، وهمهٔ مردگانی را که زنده کرد بدنیا برگشتند ، مدتی هم ماندند ، سپس بمرگ خویش مردند .

چهل ودوم : بازهم صدوق دراعتقادات روایت میکند که : اصحاب کهف سیصدونه سال درغار ماندند ، سپس خدا زنده شان کرد تا با یکدیگر سؤال و جواب کردند ، وقصه معروف است ، اگر کسی گوید : اینان نمرده بودند چون خداوند میفرماید : « گمان میکنی

بعثنا من مرقدنا هذا ماوعد الرحمن وصدق المرسلون» وان قالوا ذلك فانهم كانوا موتي ومثل هذا كثير « انتهى » .

الثالث والاربعون مارواه الشيخ تقي الدين ابراهيم بن علي العاملي الكفعمي في مصباحه في الفصل الثلاثين في ادعية الانبياء عليهم السلام دعاء آصف عليه السلام ، روى انه أتى بعرش بلقيس بهذا الدعاء وانّ به كان عيسى عليه السلام يحيى الموتي ؛ و هو : « اللهم انى اسئلك بانك لا اله الاّ انت» و ذكر دعاءاً قصيراً .

الرابع والاربعون ما رواه الشيخ الجليل أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج في احتجاج الصادق عليه السلام على الزنديق الذى سأله عن مسائل كثيرة في حديث طويل يقول فيه الزنديق : فلو ان الله ردّ الينا من الاموات في كل مأة عام لنسأله عمن مضى منا الى ماصاروا و كيف حالهم ؟ فقال أبو عبدالله عليه السلام : هذه مقالة من أنكر الرسل و كذّبهم ، ان الله أخبر

بيداد درصورتيكه خفته اند سورهٔ كهف ١٨ .

جواب گوئيم : مردن را هم خفتن ميگويند ، بدليل اينكه خدا از قول اهل محشر نقل ميكند كه گويند : « كه مارا ازخوابگاه خويش بر انگيخت ؟ اين همان است كه خدا وعده ميداد و پيمبران راست ميگفتند ، يس: ٥٢ اينان كه قطعاً مرده بودند ، امثال اين تعبيرها زياداست ، پايان كلام صدوق .

چهل و سوم : شيخ كفعمى درفصل سى ام مصباح - كه دردعاهاى انبيا است - در دعاى آصف عليه السلام روايت ميكند كه آصف تخت بلقيس را بوسيلهٔ اين دعا آورد حضرت عيسى هم باهمين مرده زنده ميكرد و آن دعا اين است : اللهم انى اسألك بانك لااله الا انت تا آخر دعا كه دعاى كوچكى است .

چهل و چهارم : ابو منصور طبرسى در كتاب احتجاج ؛ درمباحثات حضرت صادق (ع) با آن مرد بى عقيده اى كه مسائل زيادى پرسيد ، نقل ميكند كه گفت : خوب بود خدا هرصد سال بعضى از مردگان را زنده كند تا شرح حال مردگانمانرا از آنها بپرسيم ، حضرت فرمود اين گفتار اشخاصى است كه پيمبران را انكار و تكذيب كردند ، زيرا خداوند در كتابهاى

فی کتابه علی لسان الانبیاء حال من مات منا أفیکون أحد أصدق من الله و رسله ؛ وقد رجع الی الدنیا ممن مات خلق کثیر ، منهم أصحاب الکهف أماتهم الله ثلثمأة عام وتسعة ثم بعثهم فی زمان قوم انکروا البعث لیقطع حجتهم ، وأمات الله ارمیاء النبی صلی الله علیه وآله الذی نظر الی خراب بیت المقدس فقال : أنّی یحیی هذه الله بعدموتها فأماته الله مأة عام ثم أحیاه وبعثه « الحدیث » .

الخامس والاربعون ما رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج فی احتجاج الصادق علیه السلام علی بعض أعداء الدین فی حدیث قال : ان الله أمات قوماً خرجوا عن أوطانهم ، هاربین من الطاعون لا یحصی عددهم فأماتهم الله دهراً طویلا حتی بلیت عظامهم ، وتقطعت أوصالهم وصاروا تراباً ، فبعث الله فی وقت أحبّ ان یری عباده قدرته نبیاً یقال له حزقیل فدعاهم فاجتمعت أبدانهم و رجعت فیها أرواحهم و قاموا کهیئة یوم ماتوا لایفتقدون من أعدادهم رجلا ، و عاشوا بذلك دهراً طویلا .

آسمانی بزبان انبیاء حال مردگان را بیان کرده ، ازخدا وپیغمبر راستگو تر هم هست ؛ علاوه عدهٔ زیادی هم بدنیا برگشتند ، ازجمله اصحاب کهف که سیصدو نه سال مرده بودند ودرزمان مردمی که منکر قیامت بودند خدازنده شان کرد ؛ تا حجت برآنان تمام شود ، ارمیای پیغمبر را هم که خرابه‌های بیت المقدس رادید و گفت : چگونه خدا مردم اینجا را زنده میکند ؟ میراند و پس ازصد سال زنده اش کرد ، و برای دعوت مردم فرستادش ! «تاآخر حدیث» .

چهل و پنجم : باز طبرسی در احتجاج ـ درمباحثات حضرت صادق (ع) با یکی از دشمنان دین ـ درحدیثی نقل میکند که فرمود : خدا عدهٔ بیشماری را که ازطاعون فرار کردند میراند ، روزگاری دراز باین حال بودند ، استخوانها پوسید ؛ بندها از هم جدا شد ، همه خاك شدند ، تا موقعی که خدا خواست قدرت خویش را به بندگان بنماید پیغمبری بنام حزقیل فرستاد تاآنان را صدازد ، بدنها گردآمد وروحها ببدنها برگشت و بهمان هیئت که مرده بودند همه برخاستند یك نفرشان هم کم نبود ، روزگاری درازهم دردنیا زندگی کردند .

السادس و الاربعون ما رواه الطبرسي ايضاً في احتجاج الصادق عليه السلام في حديث طويل، قال: وان الله تعالى أمات قوماً خرجوا مع موسى حين توجّه الي الله فقالوا: أرنا الله جهرة فأماتهم الله ثم أحياهم «الحديث».

السابع و الاربعون ماروا الشيخ الجليل قطب الدين سعد بن هبة الله الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح في أعلام فاطمة عليها السلام، عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام قال: لما تزوّج رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة هجرتها نساء قريش و قلن: تزوّجت يتيم آل أبي طالب فقيراً لامال له، فلما حضرت ولادة فاطمة بعثت اليهن و طلبتهن فلم يأت منهنّ واحدة، فاغتمّت خديجة، فبينا هي كذلك اذ دخلت عليها أربع نسوة طوال كانهنّ من نساء بني هاشم، ففزعت منهنّ فقالت احديهن: لاتحزني يا خديجة فانا رسل ربك اليك ونحن اخواتك اناسارة و هذه آسية بنت مزاحم و هي رفيقتك في الجنة، وهذه مريم بنت عمران، و هذه ام البشر أمناحوا، بعثنا الله اليك لنلي منك ماتلي النساء من النساء، فجلست واحدة عن يمينها، واخرى عن شمالها،

چهل و ششم بازهم طبرسی درحدیثی طولانی درمباحثات حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود: خداوند جمعی را که همراه حضرت موسی بوعده گاه حق رفتند و تقاضای دیدار خدا کردند؛ میراند وسپس زنده کرد «تا آخر حدیث».

چهل و هفتم قطب راوندی در کتاب خرائج از مفضل بن عمر روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: هنگامی که خدیجه بابیغمبر (ص) ازدواج کرد زنان قریش از او بریدند، گفتند به یتیم آل أبوطالب که فقیر بینوائی است شوهر کردهٔ، چون وقت تولد حضرت زهرا (ع) رسید آنانرا برای کمك خواست هیچیك نیامدند، ازاین پیش آمد غمگین بود که ناگاه چهارزن بلند بالا بهیئت زنان بنی هاشم وارد شدند، خدیجه وحشت کرد یکی ازآنها گفت اندوهگین مباش که مافرستادگان خدا، وخواهران توئیم من ساره ام، این آسیه دخترمزاحم همنشین تو دربهشت است، وآن مریم دختر عمران، وآن حوا مادر ماست، خداوند مارا فرستاده که در کار وضع حمل ترا کمك کنیم یکی طرف راست، ودیگری طرف چپ، ودیگری روبرو، وآن دیگر پشت سرش نشست تا

والثالثة بين يديها ، والرابعة من خلفها ، فوضعت فاطمة عليها السلام «الحديث» .

الثامن والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب الامالي في المجلس السابع و الثمانين عن أبي عبدالله أحمد بن محمد الخليلي عن محمد بن أبي بكر الفقيه عن أحمد بن محمد بن النوفلي عن اسحق بن يزيد عن حماد بن عيسى عن زرعة بن محمد الحضرمي عن المفضل بن عمر قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : كيف كانت ولادة فاطمة عليها السلام ؟ فذكر الحديث بطوله ، و فيه دخول النساء الاربع من الامم السالفة على خديجة عليها السلام كما رواه الراوندى ، الا انه لم يذكروا ام البشر وانما ذكر مكانها كلثم اخت موسى بن عمران عليه السلام .

التاسع والاربعون ما رواه الراوندى في كتاب الموازاة بين المعجزات الذى ألحقه و أضافه الى كتاب الخرايج والجرايح ، قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على ايوب أهله و ولده الذين هلكوا بأعيانهم ، و أعطاه مثلهم معه ، و كذلك رد الله عليه ماله ومواشيه بأعيانها وأعطاه مثلها .

الخمسون ماورواه الراوندى في كتاب الموازاة ايضاً عن الصادق عليه السلام قال : ان عزيراً أماته الله مائة عام ، ثم بعثه وأحياه وكان معه اللبن لم يتغير قال : ولما مر

حضرت زهرا سلام الله عليها متولد شد «تا آخر حديث» .

چهل وهشتم شيخ صدوق درمجلس هشتاد وهفتم كتاب أمالى ازمفضل بن عمر نقل ميكند كه گفت : ازحضرت صادق عليه السلام پرسيدم : تولد حضرت فاطمه سلام الله عليها چگونه بود ؟ ـ سپس قصهٔ ورود همان چهار زن را نقل ميكند اما بجاى حوا كلثم خواهر موسى بن عمران را نام ميبرد .

چهل ونهم راوندى در كتاب موازات كه ملحق بخرائج است نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند زن وفرزند حضرت ايوب را ـ كه مرده بودند ـ زنده كرد ، وبعدد آنان هم علاوه بوى عطا كرد ؛ وهمچنين مال وهشمش را عينش دارد كرد وهمان مقدارهم اضافه كرد .

پنجاهم : بازراوندى درهمان كتاب نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند «عزير» را ميراند وپس ازصدسال زنده كرد مقدارشيرى همراه داشت أبداً تغييرى

عزير على قرية وهى خاوية على عروشها خراب أهلها كلهم موتى ، فعلم انهم ماتوابسخط الله ، فدعاربه فقال تعالى : رش عليهم الماء ففعل فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين .

الحادى والخمسون ما رواه الراوندى ايضاً في كتاب الموازاة رفعه قال : ان عيسى عليه السلام بعث رجلا الى الروم لايداوى رجلا الا أبراه ، ثم بعث آخر وعلمه الذى يحيى به الموتى ، فدعا الروم فأدخل على الملك فقال : انا أحيى الموتى وكان للملك ولد قدمات ، فركب الملك و الناس معه الى قبر ابنه ، فدعا رسول عيسى وآمن طبيب الملك الذى هو رسول المسيح اولا ، فانشق القبر و خرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس فى حجر أبيه فقال : يابنى من أحياك ؟ فنظر الى الرسولين فقال : هذا وهذا ، فقاما وقالا : أيها الملك انا رسول المسيح فآمن الملك

نكرده بود ، وچون بقريه‌اى گذشت كه همه سقفهايش روى‌هم ريخته بود ومردمش مرده بودند ، فهميد كه بغضب خدامرده‌اند ، دعا كرد كه خدا زنده شان كند ، خطاب شد آب بر آنان بپاش چون پاشيد خداوند همه آنان را كه هزاران نفر بودند زنده كرد ، وعزير را پيغمبر شان قرار داد وسالياني هم درميانشان بود .

پنجاه ويكم بازهم راوندى درهمان كتاب نقل ميكند كه حضرت عيسى مردى را براى دعوت ودرميان فرستاد كه هرمريضى را مداوا ميكرد شفامى يافت ، سپس ديگرى را فرستاد ومرده زنده كردن را بوى آموخت چون بكاردعوت پرداخت وى را گرفته نزد پادشاه بردند ، در حضور پادشاه دعوى كرد كه من مرده زنده ميكنم ، اتفاقاً سلطان پسرى داشت مرده بود ، بناشد براى اثبات مدعاى خود آن پسر را زنده كند ، شاه سوار شد ومردم هم بدنبالش بجانب قبر رفتند فرستاده عيسى را حاضر كرد ضمناً دكتر شاه هم كه آن فرستادهٔ ديگر حضرت عيسى بود قبلا ايمان آورده بود ـ دعا كرد ، قبر شكافته شد و شاهزاده بيرون آمد ، و بطرف پدر رفت و در دامنش نشست ، شاه گفت : پسر جان ، كه تو را زنده كرد ؟ بآن دو نفر نگاه كرده ، گفت : اين و اين ، اين گاه فرستاده ها ازجا بر خاسته گفتند : پادشاها ما فرستادگان حضرت مسيحيم ، هماندم شاه و

و أهل بيته في الحال .

الثاني و الخمسون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في أوائل كتاب الغيبة مرسلا قال : و ان أصحاب الكهف قد أخبر الله عنهم انهم بقوا في كهفهم ثلثمائة سنة وازدادوا تسعاً ، ثم أحياهم الله تعالى فعادوا الى الدنيا ورجعوا الى قومهم ، وقد كان من أمر صاحب الحمار الذي نزل بقصته القرآن و أهل الكتاب ، يرون انه كان نبياً فأماته الله مأة عام ثم بعثه .

الثالث و الخمسون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدي عن الاصبغ بن نباتة ان عبدالله بن الكوا قام الي أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم أنك حدثته أنك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : انا قدر أينا و سمعنا برجل أكبر سناً من أبيه فقال أمير المؤمنين عليه السلام : ان عزيراً خرج من أهله و امرأته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، فابتلاه الله و أماته مأة عام ثم بعثه ورجع الى أهله و استقبله ابنه و

كسانش ايمان آوردند .

پنجاه و دوم : شيخ طوسي در اوائل كتاب غيبت روايت ميكند كه اصحاب كهف بشهادت قرآن سيصد و نه سال درغار ماندند ، سپس زنده شده بدنيا برگشتند و بسوى قومشان رفتند ، ونيز در بارهٔ آن صاحب الاغ هم قرآن گواهى ميدهد كه پس از مرگ زنده شد ، ودر روايات اهل كتاب است كه وى پيغمبرى بود خداوند ميراندش و باز زنده اش كرد .

پنجاه و سوم : حسن بن سليمان قمى در رساله خود از اصبغ بن نباته نقل ميكند كه عبدالله كوا برخاست مقابل حضرت امير المؤمنين (ع) ايستاد و گفت : ابو المعمر مى گويد شما از پيغمبر نقل ميكنيد كه فرموده : ما شخصى را ديده و شنيده ايم كه از پدرش بزرگتر است ؟ فرمود : آرى «عزير» در سن پنجاه سالگى موقعى كه عيالش نه ماهه آبستن بود از شهر خويش بيرون رفت ، بآن بليه دچار شد كه مرد و پس از صد سال خدا زنده اش كرد ، وبكسانش برگشت ، پسرش كه صدساله شده بود برابرش آمد وعزير

هو ابن مائة سنة ، ورد الله عزيراً الى الذى كان به ، و ان الله ابتلى قوماً بذنو بهم فأماتهم قبل آجالهم ، ثم ردهم الى الدنيا ليستوفوا أرزاقهم ؛ ثم أماتهم بعد ذلك ان الله قال فى كتابه : «واختار موسى قومه سبعين رجلالميقاتنا » فانطلق بهم فقالوا: «لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة» قال الله عزوجل : « فأخذتهم الصاعقة » يعنى الموت «وانتم تنظرون ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * وظللنا عليكم الغمام و انزلنا عليكم المن والسلوى» فهذا بعد الموت اذ بعثهم و ايضاً مثلهم «الملاء الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» ومثلهم عزيراً «أماته الله مأة عام ثم بعثه» يا ابن الكوا فلا تشكن فى قدرة الله عزو جل .

الرابع والخمسون ما رواه أيضاً نقلا من مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبى خالد القماط عن حمران بن أعين عن أبى

دوباره زندگى را ازسر گرفت .

و نيز خداوند جمعى رابگناهانشان مؤاخذه كرد پيش ازوقت ميراندشان،وبازبعداً زنده‌شان كرد تا تتمهٔ رزق‌مقدر خويش‌را بخورند ، چنانكه درقرآن ميفرمايد :«موسى هفتاد نفر ازقومش‌را براى وعده گاه ماانتخاب كرد» آنان را با خود برد « گفتند . ماتا خدارا آشكارا نه‌بينيم ايمان نياريم » خدا ميفرمايد : آنگاه صاعقه ـ يعنى مرگ ـ شمارا درحالى كه تماشا ميكرديد گرفت سپس بعداز مرگ زنده تان كرديم ، شايد سپاسگزارى كنيد ، وابرداسايبان شما كرديم وترنجبين ومرغ بريان (از آسمان) برايتان فرستاديم ؛ بقره : ٥٥ ـ٥٦» اينهاهم پس ازمرگ زنده شدند .

و نيز ميفرمايد : « مگر قصهٔ آنان را كه هزاران نفر بودند و از بيم مرگ از وطن بيرون رفتند ، خدا فرمود : بميريد ، سپس زنده شان كرد . ندانستى ، بقره ٢٤٣ » عزير هم مثل اينان بود كه مرد و پس از صد سال زنده شد ابن كوا در قدرت خدا شك نكن .

پنجاه وچهارم : باز حسن بن سليمان ازحمران بن اعين نقل ميكند كه گفت : بحضرت باقر (ع) عرض كردم : در بنى اسرائيل چيزى بوده كه نظيرش در ما نباشد ؟

جعفر عليه السلام قال : قلت له : هل كان في بنى اسرائيل شيء لا يكون هيهنا مثله ؟ قال : لا، قال :فقلت:قوله تعالى:«ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» بل أحياهم الله تعالى حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم من يومهم أورد هم الى الدنيا قال : بل رد هم الي الدنيا حتى سكنوا الدور ، و أكلوا الطعام ونكحوا النساء ، ولبثوا بذلك ما شاء الله ثم ماتوا بالاجال .

الخامس والخمسون مارواه ابن بابويه في كتاب الامالى في المجلس السابع والثلاثين عن على بن الحسين بن شاذويه عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبى عمير عن ابان بن عثمان عن أبان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال : لما مضي لعيسى عليه السلام ثلاثون سنة بعثه الله عزوجل الى بنى اسرائيل فلقيه ابليس على عقبة بيت المقدس ، و هى عقبة أفيق ثم ذكر ما جرى بينهما من المكالمات الى أن قال : فقال ابليس : أنت الذى بلغ من عظم ربوبيتك انك تخلق من الطين كهيئة الطير ، فتنفخ فيه فيصير طيراً فقال عيسى عليه السلام : بل العظمة للذى خلقنى و خلق ما سخر لى قال ابليس : فأنت الذى بلغ من عظم ربو بيتك انك تحيى الموتى ؟ قال عيسي : بل العظمة للذى

فرمود . نه گفتم این عده‌ای که خدا درباره‌شان میفرماید «مگر قصهٔ آنان را که هزاران نفر بودند . ، ـ تا آخر آیه سابق ـ » اینها را خدا بدنیا بر گرداند تا مردم ایشانرا دیدند وهمان روز مردند یا مدتی ماندند ؟ فرمود بدنیا بر گشتند ، بطوری که درخانه‌ها نشستند وغذا خوردند ، زن گرفتند ، ومدتی بودند سپس بمرگ طبیعی مردند

پنجاه و پنجم شیخ صدوق درمجلس سی و هفتم کتاب أمالی نقل میکند که ابن عباس گفت : چون حضرت عیسی بسن سی سالگی رسید خداوند برای دعوت اسرائیلیان مبعوثش کرد ، در گردنه بیت المقدس ـ که آنرا گردنه افیق گویند ـ ابلیس وی را ملاقات کرد ومیانشان گفتگو هاشد . . . . شیطان گفت : توئی که عظمت خدائیت بجائی رسیده که از گل شبیه مرغی میسازی ودر آن میدمی پرنده میشود ؟ فرمود : عظمت آن خدائی دارد که مرا و آن مرغی را که تسخیر من کرده ، آفریده است ، گفت : توئی که عظمت خدائیت بآنجا رسیده که مرده زنده میکنی ؟ فرمود : عظمت آن کسی دارد که من باذن او مرده زنده

باذنه احييهم ولابدّ من أن يميت ماأحييت ويميتني «الحديث» .

السادس والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره عند قوله تعالى : «اوكالذى مرّ علي قرية» الاية قال : حدّثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لماعملت بنو اسرائيل بالمعاصي و ذكر الحديث بطوله ، وان الله سلّط عليهم بخت نصر فقتلتهم الى أن قال : فخرج ارميا فنظر الى سباع البرّ وسباع الطير تأكل من تلك الجيف ، ففكّر في نفسه و قال : أنى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه اى أحياه لمارحم الله بني اسرائيل ، وأهلك بخت نصر ردّ بني اسرائيل الى الدنيا .

اقول : هذا الحديث مع قوة سنده جدّاً يدلّ على ان الله أحيى بني اسرائيل بعد القتل و أحيا نبيّهم بعد الموت وردّه اليهم فرجع و رجعوا الى الدنيا و بقوا مدة طويلة .

السابع والخمسون ما رواه الراوندي في الباب السابع من كتاب

میکنم وناچار آن مرده‌ای‌را که من زنده کنم ومرا میمیراند «تاآخرحدیث» .

پنجاه‌وششم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « یامثل آنکس که بقریه ای گذشت » از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی‌اسرائیل در معصیت اصرار کردند . . . . خدا بخت النصررا بر آنان مسلط کرد تا شمشیر میانشان نهاد . . . .ارمیا (از شهر) بیرون آمد دید درندگان زمینی وهوائی ازآن مردارهامی خورند ، با خود گفت چگونه خدا اینانرا زنده میکند ؛ خداوند ویرا میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، هنگامی که رحمت خدا شامل اسرائیلیان شد وبخت النصررا هلاك کرد . کشتگان بنی اسرائیل راهم زنده کرد .

مؤلف گوید این حدیث ـ که سندش هم قوی است ـ دلالت دارد که خدا بنی اسرائیل‌را پس از کشته شدن زنده کرد ؛ وپیمبرشان راهم بعدازمرگ زنده کرد و بآنها برگرداند ، همه بدنیا برگشتند ، مدتی درازهم زندگانی کردند .

پنجاه‌وهفتم : «راوندی» درباب هفتم کتاب خرائج ازیونس بن ظبیان نقل میکند که

الخرائج و الجرایح عن یونس بن ظبیان قال : قلت للصادق عليه السلام : قوله عز و جل لابراهیم : «خذ أربعة من الطیر فصرهن الیك» الآیة قال : نعم قد کان ذلك فتحبون ان أریکم مثله «الحدیث» .

الثامن والخمسون ماروا ه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلا من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن وهب بن حفص عن أبی بصیر قال : دخلت علی أبی عبدالله عليه السلام فقلت : انا نتحدث ان عمر بن زمیل رجل کان فی بنی اسرائیل یقال له عبد ربه ، وکان یدعو أصحابه الی ضلالة فمات فکانوا یلوذون بقبره ویتحدثون عنده اذ خرج علیهم من قبره ینفض التراب من رأسه ویقول لهم : کیت و کیت .

التاسع والخمسون ماروا ه الثقة الجلیل سعد بن هبة الله الراوندی فی کتاب قصص الانبیاء باسناده عن ابن بابویه عن أبیه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد البرقی عن اسمعیل بن ابراهیم عن أبی بکر عن زرارة عن أبی عبد الله عليه السلام ان داود کان یدعو أن یعلمه القضاء بما هو الحق عنده ، فأوحی الله الیه ان الناس لا یحتملون ذلك و انی سأفعل و أتاه رجلان استعدی أحدهما

گفت : راجع باین آیه «چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن ، بقره : ۲۶۰ » ازحضرت صادق(ع) سؤال کردم ، فرمود : آری این قضیه واقع شد ، میخواهید که نمونهٔ آنرا بشما هم بنمایانم ؟ «تا آخر حدیث» .

پنجاه و هشتم : حسن بن سلیمان قمی در رسالهٔ خویش از ابو بصیر نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) رسیده عرض کردم : درمیان ما معروف است که «عمر بن زمیل» مردی بود در بنی اسرائیل که وی را عبد ربه میگفتند ، و پیروانش را بگمراهی میخواند وقتی که مرد قبرش پناهگاه و مجلس انس پیروانش گردید ، روزی ناگهان از قبر بیرون آمد ، خاك از سر افشاند وچنین وچنان گفت .

پنجاه و نهم : «راوندی» در قصص الانبیاء از زراره نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : مدتی حضرت داود دعا میکرد که خداوند حکم بحق واقعی بوی بیاموزد ، وحی رسید مردم تاب اینگونه حکم را ندارند اما (برای امتحان) بتو میآموزم ، روزی دو نفر آمدند که یکی

على الآخر فأمر المستعدى عليه أن يقوم الى المستعدى فيضرب عنقه الى أن قال : فأوحي الله اليه انّ هذا المستعدى قتل أبا هذه المستعدى عليه ، فأمرت فضربت عنقه قوداً بأبيه وهو مدفون في حائط كذا و كذا تحت صخرة كذا فأته فناده باسمه فانه سيجيبك ، فسئله فخرج اليه داود فناداه يا فلان فقام ، فقال : لبيك يانبي الله فقال : من قتلك ؟ فقال : فلان فقالت بنو اسرائيل : سمعناه يقول «الحديث» .

الستون مارواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقانى عن أحمد بن محمد بن سعيد الهمدانى عن أحمد بن عيسى عن احمد بن محمد بن أبى نصر عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبى عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ان عيسى بن مريم بعث الى رسول الروم و علمه مابه يحيى الموتى فأخبروا الملك وكان ابنه مات ، فركب الملك والناس الى قبر ابن الملك فدعا رسول المسيح و أمّن طبيب الملك الذى هو رسوله ايضاً ، فانشقّ القبر فخرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس في حجر أبيه فقال : يابنى من أحياك ؟ فنظر وقال : هذا وهذا «الحديث» .

اقول : وقد تقدّم مايدلّ على مضمون هذا الباب ، و يأتى مايدل عليه فى الباب الذى بعده وغيره، ولايخفى ان مضمون البابين واحد لكنّنى جعلت الاحاديث

ازديگرى شكايت داشت ، ازجانب خدادستور آمد كه مدعى عليه برخيزد شاكى را گردن بزند سپس وحى آمد كه اين شاكى پدر اورا كشته بود ، وبعنوان قصاص دستور دادم گردنش را بزند ، اگر ميخواهى بدانى برو برسر قبر او كه در فلان باغ زير فلان سنگ است ، ووى را بنام صدا زن جوابت ميدهد قصه را ازخودش بپرس ، داود حركت كرده رفت برسر قبر ووى را صدا زد كشته برخاست گفت : لبيك! اى پيغمبر خدا، فرمود كه ترا كشت؟ گفت : فلان ، بنى اسرائيل گفتند ما همه صداى او را شنيديم «تا آخر حديث» .

ششم : بازراوندى در قصص الانبياء حديث پنجاه ويكم را ازمحمد حلبى ازحضرت صادق (ع) روايت ميكند .

مؤلف گويد : علاوه براين شصت حديث احاديثى سابقا گذشت واحاديثى هم در بابهاى بعد بيايد كه همه دلالت دارد كه درامتهاى سابق مردگانى زنده شده اند ، ومضمون اين باب

قسمین ، لان منکر الرجعة قد رجع الی الاقرار برجعة الشیعة وغیرهم من الرعیة وتوقف فی الاقرار برجعة الانبیاء والائمة علیهم السلام ، فأردت أن یکون القسم الثانی مجموعاً فی باب مفرد والا فالقسمان دالان علی مضمون واحد ، وقد تجاوزا حد التواتر المعنوی ، مع انی لم أنقل جمیع ماورد فی ذلك ، و مع ضمیمة أحادیث الباب الرابع یتم الاستدلال علی الرجعة مع قطع النظر عن الاحادیث الاخبار بالرجعة الصریحة بالکلیة ، فکیف اذا انضم الجمیع بعضه الی بعض والله الموفق .

الباب السادس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الانبیاء و الاوصیاء السابقین علیهم السلام

والاحادیث فی ذلك ایضاً کثیرة وأنا اقتصر منها علی أخبار :

الاول ماروا ه ثقة الا سلام أبو جعفر الکلینی فی باب النوادر من کتاب الجنائز عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن علی بن الحکم عن ربیع بن محمد عن عبد الله بن سلیم العامری عن أبی عبدالله علیه السلام قال ان عیسی علیه السلام جاء الی قبر یحیی

بامضمون باب بعد یکی است، لکن چون بعضی منکرین رجعت باز گشت شیعیان و مردم عادی را اقرار کردند اما در باز گشت انبیا و ائمه علیهم السلام تأمل دارند ، دو بابش کردم و مناسب دیدم که قسم دوم را بابی جداگانه قرار دهم ، و گرنه مضمون دو باب یکی است و با اینکه همه احادیث دو باب را نقل نکردم روایات از حد تواتر معنوی متجاوز است و باضمیمهٔ حدیثهای باب چهارم ـ باصرف نظر از حدیثهای صریح در رجعت استدلال بر رجعت تمام میشود تا چه رسد که احادیث همهٔ ابواب بهم ضمیمه شود .

باب ششم

در اثبات وقوع رجعت در انبیا و اوصیای گذشته

در این زمینه هم حدیث بسیار است امابذکر چند روایت اکتفا میشود :

اول ثقة الاسلام کلینی در باب «نوادر از کتاب جنائز» از عبدالله بن سلیم عامری نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عیسی بر سر قبر یحیی بن زکریا آمد ـ

بن زكريا عليهما السلام وكان سأل ربّه أن يحييه له ، فدعاه فأجابه وخرج اليه من القبر فقال له : ما تريد منى ؟ قال : أريد أن تؤنسنى كما كنت في الدنيا ، فقال له يا عيسى : ماسكنت عنى حرارة الموت و أنت تريد أن تعيدنى الى الدنيا و تعودّ علىّ حرارة الموت ، فتركه فعاد الى قبره .

الثانى مارواه الكلينى في اوايل الروضة عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن الحسن بن محبوب عن أبى حمزة الثمالى و أبى منصور عن الربيع عن أبى جعفر عليه السلام ان نافعاً قال له : انى قرئت التورية والانجيل والزبور والقرآن وقد جئت اسئلك عن مسئلة لايجيب فيها الا نبىّ أو وصى نبى قال : سل عما بدالك قال : أخبرنى كم بين عيسى ومحمّد صلى الله عليه وآله ؟ قال : اخبرك بقولى أم بقولك ؟ قال : أخبرنى بالقولين جميعاً ، قال : أما في قولى : فخمسمأة سنة ، و امافى قولك : فستمائة سنة قال : فأخبرني عن قول الله عزوجل « واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا » من الذى سأل محمّد صلى الله عليه وآله ؟ قال : فتلا ابوعبدالله عليه السلام هذه الاية : « سبحان الذى أسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الي المسجد الاقصى الذى باركنا حوله لنريه من

وقبلا از خداخواسته بود كه وى را زنده كند ـ اورا صدا زد جواب داد وازقبر بيرون آمد عرض كرد : ازمن چه ميخواهى فرمودميخواهم مونس من باشى چنانكه دردنيا بودى عرض كرد اى عيسى هنوز تلخى مرگ ازكامم بيرون نرفته ، ميخواهى مرا بدنيا برگردانى و دوباره بچنگال مرگ گرفتارم كنى ؟ عيسى آزادش گذاشت بقبر برگشت .

دوم بازهم كلينى درأوائل روضهٔ كافى ازربيع نقل ميكند كه نافع (غلام پسرعمر كه از مخالفين أهلبيت (ع) بوده) بحضرت باقر عرض كرد : من تورات ، انجيل ، زبور و قرآن را خوانده‌ام اينك آمده‌ام ازشما چيزى بپرسم كه جز پيغمبر يا وصى پيغمبر نميتواند جواب دهد فرمود : هرچه ميخواهى بپرس گفت فاصلهٔ ميان حضرت عيسى و پيغمبر اسلام چقدر است ؟ فرمود بقول من يا بقول تو ؟ گفت بهردو قول ، فرمود : بقول من پانصدسال و بقول تو ششصدسال ، گفت پس چگونه خدا ميفرمايد : « ازپيمبران ما كه پيش از تو فرستاده‌ايم سؤال كن زخرف : ٤٥ » محمد (ص) از كه سؤال كرد ؟ حضرت اين آيه را خواند « منزه است آنكه بندهٔ خويش را شبانه ازمسجد الحرام بمسجد اقصائى كه اطرافش

آیاتنا ، فکان من الایات التی رآها حین اسری به الی البیت المقدس أن حشر الله عز ذکره الاولین والاخرین من النبیین والمرسلین ، ثم نزل جبرئیل فأذّن شفعاً وأقام شفعاً ، وقال في اذانه : حیّ علی خیر العمل ثم تقدم محمد ﷺ فصلی بالقوم ثم قال عزوجل : یا محمد واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا ، ثم ذکر ما وقع بینه وبینهم من السؤال والجواب فقال نافع : صدقت یا أباجعفر.

الثالث ماروا ه الکلینی ایضاً فی الروضة فی حدیث عنوانه حدیث نصرانی الشام مع الباقر علیه السلام ، عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن اسمعیل بن أبان عن عمرو بن عبدالله الثقفی وذکر حدیث اخراج هشام بن عبدالملك أبا جعفر الباقر علیه السلام من المدینة الی الشام ، و ما وقع بینه و بین عالم النصاری من السؤال والامتحان الي أن قال النصراني : یامعشر النصاری والله لا سئلنه عن مسئلة یر تطم فیها کما یرتطم الحمار فی الوحل ، فقال له : سل ، فقال : أخبرنی عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنین ، حملت بهما جمیعاً في ساعة واحدة ، و ولدتهما فی ساعة واحدة ، وماتا في ساعة واحدة ، ودفنا فی ساعة واحدة ، وعاش أحدهما خمسین ومائة

را برکت داده‌ایم سیرداد تا آیات ونشانه‌های خویش بدو بنمائیم سوره بنی اسرائیل ، آیهٔ ۱» وفرمود : ازجمله نشانه‌هائی که آن شب دیداین بود که خدا همهٔ پیمبران مرسل وغیر مرسل را محشور کرد وجبرئیل نازل شد اذان واقامه را جفت جفت گفت ـ ودر أذان «حی علی خیر العمل» هم بود سپس محمد (ص) بنماز ایستاد و أنبیا بوی اقتدا کردند آنگاه خداوند باو خطاب کرد از آن پیمبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن بعد سؤال وجواب آنان را نقل میکنند ، در آخر نافع میگوید : ای أبوجعفر درست فرمودی .

سوم بازهم کلینی در کتاب روضه در حدیثی بعنوان حدیث نصرانی شام با حضرت باقر (ع) قصهٔ احضار هشام بن عبد الملك حضرت باقر را ازمدینه بشام وپرسشهای امتحانی یك عالم نصرانی از آنجناب را نقل میکند تا اینجا که نصرانی گفت : ای گروه نصاری اینك سؤالی ازاو بکنم که درجواب بماند ، فرمود : بپرس ، گفت آن دو پسر که بودند که یك شب مادرشان بهردو آبستن شد ، یك ساعت نطفه‌شان بسته شد ؛ یکساعت بدنیا آمدند ، یك ساعت هردو مردند ، یك ساعت هم بخاك رفتند اما یکی صدو پنجاه سال عمر کرد ،

سنة : وعاش الاخر خمسين سنة ، فقال أبوجعفر عليه السلام : هما عزير وعزرة ، حملت امهما بهما على ما وصفت ، و وضعتهما على ما وصفت ، وعاش عزير وعزرة كذا و كذا سنة، ثم أمات الله عزيراً مائة سنة ، ثم بعثه فعاش مع أخيه عزرة هذه الخمسين سنة وماتا كلاهما في ساعة واحدة ، فقال النصراني : مارأيت بعيني قط أعلم من هذا الرجل «الحديث» .

و رواه الراوندى في كتاب الخرايج و الجرايح بلفظ آخر ، و صرح هناك بأن الله أكرم عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، ثم أماته مأة سنة ثم أحياه فعاش ثلاثين سنة .

الرابع مارواه الكلينى ايضاً في الروضة عن على بن ابراهيم عن أبيه و أحمد بن محمد الكوفى عن على بن عمرو بن أيمن جميعاً عن محسن بن أحمد بن معاذ عن أبان بن عثمان عن بشير النبال عن أبى عبدالله عليه السلام قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً اذ جاءته امرأة فرحب بها و اخذ بيدها و أقعدها ، وقال : ابنة نبى ضيعه قومه خالد بن سنان دعاهم فأبوا أن يؤمنوا الى أن قال : ثم قال لهم : تؤمنون بى ؟ قالوا : لا ، قال :

دیگری پنجاه سال ، فرمود عزیر و عزره بودند ، مادرشان بهمان نحو که گفتی آبستن شد و بهمان نحو زائید وچند سالی باهم زندگی کردند سپس خداوند عزیر را برای مدت صد سال میراند ؛ وپس از صد سال زنده اش کرد ، تتمه مدت پنجاه سال را با برادرش بسر برد ودر یك ساعت هردو مردند ،نصرانی گفت : تاکنون از این مردد انشمندتر ندیده ام «تا آخر حدیث» ،

این حدیث را راوندی هم در خرائج بالفاظ دیگری نقل میکند و در آنجا میگوید : خداوند عزیر را به پیمبری گرامی داشت ،بیست سال زنده بود و مرد سپس زنده شد و باز پس از سی سال مرد .

چهارم : بازهم کلینی در کتاب روضه از بشیر نبال نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود حضرت رسول (ص) نشسته بود زنی وارد شد ، حضرت باوی تعارف کرد ، ودستش را گرفت نشاندش ، فرمود : دختر خالد بن سنان پیغمبر است که قومش حقش را ضایع کردند ، دعوتشان کرد نپذیرفتند فرمود : بمن ایمان میآورید ؟ گفتند : نه فرمود من فلان روز میمیرم

فانی مت یوم کذا و کذا ، فاذا أنامت فادفنونی فانه سیجیئ عانة من حمر یقدمها غیر أبتر ، حتی یقف علی قبری ، فانبشونی و سلونی عما شئتم ، فلمامات دفنوه و کان ذلك الیوم ، اذ جاءت العانة فاجتمعوا و جاءوا ریدون نبشه فقالوا : ماأمنتم به فی حیوته فکیف تؤمنون به بعد موته ؟ فاترکوه فترکوه .

ورواه الراوندی فی کتاب الخرایج والجرایح وفی قصص الانبیاء نحوه .

اقول : لاریب انهم لونبشوه لعاش و رجع حیاً کما أخبرهم علیه السلام ، بل لعله عاش فی ذلك الوقت ولو نبشوه لوجدوه حیاً .

الخامس ما رواه الکلینی فی کتاب العشرة فی باب حد الجوار عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم عن اسحق بن عمار عن الکاهلی قال سمعت أباعبدالله علیه السلام یقول : ان یعقوب لما ذهب منه یوسف و بنیامین نادی یارب أما ترحمنی اذهبت ابنی ؟ فقال الله عزوجل : لوامتهما لا حییتهما لك «الحدیث» .

السادس ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب من لایحضره

وقتی که مردم بخاکم بسپارید ، طولی نمیکشد یك گله خر وحشی که پیشاهنگشان دم بریده است برسر قبر من میآید ، چون اینها آمدند قبر را بشکافید وهرچه میخواهید ازمن بپرسید ، هنگامی که مرد وروز موعود رسید وحشیان آمدند ، عده‌ای جمع شده خواستند بوصیتش عمل کنند ؛ بعضی گفتند : درزندگی بوی ایمان نیاوردید ؛ اکنون که مرده ایمان میآورید ؟ واگذاریدش ؛ از این جهت کنار رفتند ، و بوصیت عمل نکردند . این حدیث را راوندی هم در خرائج وقصص الانبیاء بهمین نحو نقل میکند .

مؤلف گوید: بی شبهه اگر قبر را شکافته بودند همانطور که خود فرموده بود زنده میشد ، بلکه شاید اصلا زنده بوده واگر قبر را میشکافتند میدیدند زنده است .

پنجم : بازهم کلینی در کتاب عشرت ، باب «حد جوار» از اسحاق بن عمار کاهلی نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : هنگامی که یعقوب بفراق یوسف و بنیامین گرفتار شد عرض کرد : پروردگارا ! پسرانم را از جلو چشمم بردی ، بر من ترحم نمیکنی ؟ خطاب شد : اگر آنان را هم میرانده بودم بخاطر تو زنده میکردم «تا آخر حدیث» .

ششم : شیخ صدوق در کتاب من لا یحضر ، درباب «فرض الصلوة» از حضرت صادق (ع)

الفقيه في باب فرض الصلوة قال : قال الصادق عليه السلام :ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما اسرى به الى السماء أمره ربه بخمسين صلوة ، فمر على النبيين نبي نبي لا يسألونه عن شيء حتى مر على موسى بن عمران عليه السلام فقال : بأي شيء أمرك ؟ قال : بخمسين صلوة ، قال : اسئل ربك التخفيف ، فان امتك لا تطيق ذلك «الحديث» وفيه كلام طويل بين موسى ومحمد عليهما السلام .

اقول : قد ظهر من هذا و من الحديث الثاني ان جميع الا نبياء السا بقين رجعوا و أحياهم الله تعالى ليلة الاسرى و يأتى مثل ذلك ان شاء الله تعالى .

السابع مارواه ابن بابويه ايضاً في الكتاب المذكور باسناده عن زيد بن على بن الحسين عليه السلام قال : سألت أبي سيد العابدين عليه السلام عن جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله لما عرج به الى السماء و امره ربه بخمسين صلوة كيف لم يسأل التخفيف عن امته حتى سأله موسى بن عمران؟ فقال: انه كان لا يقترح على ربه ولا يراجعه ، فلما سأله موسى و صار شفيعاً لامته لم يجز له رد شفاعة اخيه موسى عليه السلام «الحديث» .

نقل ميكند كه شبى كه پيغمبر(ص)را بآسمان بردند ازجانب خدا به پنجاه نماز مأمور شد ، چون به پيمبران گذشت هيچيك ازوى سؤالى نكردند تا بموسى بن عمران رسيد ، عرض كرد ازطرف خدا چه دستورى دارى ؟ فرمود : پنجاه نماز (در شبانه روز) عرض كرد : از خدا بخواهيد تخفيف دهد كه امت شما طاقت ندارند «تا آخر حديث» و دراين حديث گفتگوى مفصلى ازآنان نقل شده .

مؤلف گويد : از اين حديث وحديث دوم معلوم ميشود كه شب معراج همهٔ انبياى گذشته زنده شدند و بدنيا برگشتند ، چنانكه نظير اين در حديثهاى بعد هم بيايد .

هفتم : بازصدوق درهمان كتاب اززيد بن على بن الحسين نقل ميكند كه گفت : بپدرم حضرت سجاد(ع) عرض كردم : شب معراج كه جد ما به پنجاه نماز مأمور شد چگونه خود خواهش تخفيف نكرد تاوقتى كه حضرت موسى اشاره كرد ؟ فرمود : آنجناب در دستور خدا هيچ چون وچرا وخواهشى نداشت اما وقتى كه حضرت موسى اشاره كرد و براى امت شفاعت كرد براى وى روا نبود كه شفاعت برادرش را رد كند «تا آخر حديث» . اين حديث را در علل-

ورواه في العلل في باب مفرد ، و رواه في الامالي في المجلس السبعين عن محمد بن محمد بن عصام ، عن محمد بن يعقوب ، عن محمد بن علي ، عن محمد بن سليمان ، عن اسمعيل ، عن جعفر بن محمد التميمي ، عن الحسين بن علوان ، عن عمرو بن خالد ، عن زيد بن علي مثله .

الثامن مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الاديان وأهل المقالات قال : حدثنا جعفر بن علي بن أحمد الفقيه عن الحسن بن محمد بن الحسن بن صدقة عن محمد بن عمر بن عبد العزيز قال : حدثني من سمع الحسن بن محمد النوفلي يقول : وذكر الحديث يقول فيه الرضا عليه السلام : ثم موسى بن عمران وأصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم وصاروا معه الي الجبل فقالوا : أرنا الله كما رأيته فقال : اني لم أره ، فقالوا : لم نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخر هم ، و بقي موسى وحيداً فقال : يا رب انى اخترت منهم سبعين رجلا ، فجئت بهم و ارجع و حدى فكيف يصدقني قومي بما اخبرهم به ؟ فأحيا هم الله تعالى من بعد موتهم . « الحديث » و رواه الطبرسي في الاحتجاج .

اقول : سيأتي ما يدل على ان الله تعالى أحياهم و بعثهم انبياء مرسلين

در بابی جداگانه ـ ودر مجلس هفتادم امالی هم از زید بن علی بهمین نحو روایت میکند .

هشتم : بازهم صدوق در کتاب عیون در گفتگوی حضرت رضا (ع) باعلمای ادیان ومذاهب از حسن بن محمد نوفلی ـ در ضمن حدیثی ـ نقل میکند که حضرت فرمود : سپس (جمله مربوط بما قبل است) موسی بن عمران و آن هفتاد نفر که انتخابشان کرد وباخود بکوه طور برد ، و گفتند : چنانکه تو خود خدارا دیده ای بماهم بنما ، گفت : من ندیده ام ، گفتند ماتاخدارا آشکارا نه بینیم ایمان نیاوریم ، آنگاه صاعقه همه راسوزاند ، موسی تنها ماند عرض کرد : پروردگارا ! من این هفتاد نفررا انتخاب کردم وبا خود آوردم اکنون چگونه تنها بر گردم ، وچگونه مردم ازمن می پذیرند ؟ خداهمه رازنده کرد « تا آخر حدیث » .

این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند ، در بعض احادیث آینده

وغير مرسلين ، ومعلوم ان مقتضى قواعد الامامية ان الانبياء معصومون قبل النبوة وبعدها فهذه رجعة لسبعين من المعصومين عليهم السلام فيجب أن يثبت مثله في هذه الامة لما تقدم، ويجب حينئذ ان يقال : انهم لم يطلبوا الرؤية لانفسهم ، بل طلبوها لقومهم ، فهو كقول موسى : «رب ارنى انظر اليك» ولابد من توجيهه بذلك ونحوه مما لاينافي العصمة .

التاسع ـ ماروا ه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون عن تميم بن عبد الله بن تميم عن أبيه عن حمدان بن سليمان عن على بن محمد بن الجهم عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان موسى لما كلمه

نيز وارد شده كه خداوند اينان را پس از زنده كردن پيمبر مرسل ياغير مرسل قرار داد ، وچون بحسب قواعد اماميه پيمبران ما بايد هم پيش از پيغمبرى هم بعد از آن معصوم از گناه باشند ، بنابراين در اين قضيه هفتاد نفر معصوم زنده شدند ، پس بدليل حديثهائى كه گذشت بايد در اين امت هم نظيرش باشد ، اينك اشكالى توليد ميشود كه اگر اينان معصوم بودند چگونه تقاضاى ديدن خدا كردند ؟ اما جوابش اينست كه شايد اين خواهش ، جدى وبمنظور خودشان نبوده بلكه نظير حضرت موسى كه عرض كرد : «پروردگارا ! خود را بمن بنما تا ترا ببينم» براى ديگران بوده كه بآنان بفهمانند خدا ديدنى نيست ، ويا بايد توجه ديگرى از اين قبيل كرد كه منافى عصمت نباشد (اين تأويل باظاهر قرآن سازگار نيست ، چون در آية ١٥٣ از سورهٔ نساء ميفرمايد : اهل كتاب از تو ميخواهند از آسمان كتابى برايشان بياورى ، از موسى بزرگتر از اين خواستند ، گفتند : خدا را آشكارا بما بنما و بسزاى ستمشان دچار صاعقه شدند ، سپس باوجود آن معجزه هائى كه بسويشان آمده بود گوساله پرستيدند . از اين آيه صريحاً استفاده ميشود كه اين صاعقه براثر ظلم وستم وگناه آنان بوده ، بنابراين بايد براى آن روايات توجيه ديگرى كرد ، مترجم) .

نهم : بازهم صدوق در كتاب عيون در نقل يكى ديگر از بحثهاى حضرت رضا(ع) در مجلس مأمون در حديثى طولانى از محمد بن جهم روايت ميكند كه حضرت فرمود : هنگامى كه موسى كلام خدا را شنيد ، برگشت وجريان را بقومش خبر داد ، گفتند : ما تا خود سخن

الله رجع الی قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لک حتی نسمع کلام الله وکانوا سبعمائة ألف رجل ، فاختار منهم سبعین ألفاً ، ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ، ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه ، فخرج به الی طور سیناء ؛ فلما سمعوا کلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة ، فبعث الله علیهم صاعقة فأخذ تهم بظلمهم فما توا ، فقال موسی : یا رب ما أقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم فقتلتهم ، لا نك لم تکن صادقاً فأحیا هم الله و بعثهم معه .

و رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج مرسلا ، و یأتی ما یدل علی نبوتهم ان شاء الله تعالی .

العاشر ما رواه ابن بابویه فی کتاب الخصال فی باب الاربعة عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار عن أحمد بن أبی عبد الله عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عمن ذکره عن أبی جعفر علیه السلام قال : ان الله لم یبعث أنبیاء ملوکاً فی الارض الا أربعة بعد نوح ، ذوالقرنین واسمه عیاش ، وداود ، وسلیمان ، و یوسف (ع) « الحدیث »

خدارا نشنویم ایمان نیاریم ، موسی از آن جمعیت هفتصد هزار نفری هفتاد هزار نفر ؛ واز آنان هفت هزار ، واز آنان هفتصد نفر ، واز آنان هفتاد نفر برای وعده گاه خدا انتخاب کرده باخود بکوه طور برد ، چون کلام خدارا شنیدند گفتند : ماتا خدارا آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاریم دراثر این ظلمی که کردند خدا صاعقه‌ای فرستاد آنان را گرفت ، وهمه مردند ، موسی عرض کرد : پروردگارا ! اگر بنی اسرائیل گویند : توچون در دعوی پیمبری راستگو نبودی اینان را بردی کشتی من چه جواب گویم ! خداوند آنان را زنده کرد وهمراه وی فرستاد .

این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند در حدیثهای بعدهم بیاید که این عده به پیغمبری مبعوث شدند .

دهم بازهم صدوق در کتاب خصال درباب « خصلتهای چهارگانه » ازهشام بن سالم ازشخصی که نام برده نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : خداوند هیچ پیغمبری را سلطنت نداد بجز چهار کس بعداز نوح : ذوالقرنین که : نامش عیاش است ، داود ، سلیمان ویوسف (ع) « تاآخر حدیث » .

اقول : و يأتى ما يدلّ على ان ذا القرنين قد رجع و أحياه الله بعد موته مرتين ، و في بعض الاخبار انه لم يكن نبيّاً ولاملكا بفتح اللام ، اى من ملائكة السماء ، لكن تلك الرواية مرجوحة كما يأتى في سندها ، و على تقدير ترجيح تلك الرواية فكونه ملكا بكسر اللام اى من ملوك الارض كاف في هذا المقام ، اذلا قائل برجوع أحد من هذه الامة يملك المشرق و المغرب بعد موته ، ويكون من غير الانبياء والائمة عليهم السلام .

الحادى عشر مارواه ابن بابويه في كتاب العلل فى العلة التى من أجلها سمى ذوالقرنين ذاالقرنين عن أبيه عن محمد بن يحيي عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن اورمة عن القاسم بن عروة عن بريد العجلى عن الاصبغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام ان ابن الكوا قال له : أخبرني عن ذى القرنين ؟ فقال : لم يكن نبياً ولا ملكا ، ولم يكن قرناه من ذهب ولافضة ، ولكن كان عبداً أحبّ الله فأحبّه الله ، وانما سمى ذو القرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه ، فغاب

مؤلف گوید پیغمبری ذوالقرنین باین خبر ثابت میشود ، ورجعتش هم باخباری که دلالت میکند دومرتبه پس ازمرگ زنده شد چنانکه خواهد آمد واینکه در بعضی روایات میفرماید ذوالقرنین نه پیغمبر بود نه فرشته بعداً بیان میکنیم که بسبب ضعف سند پذیرفته نیست برفرض هم که قبول کنیم پیغمبر نبوده اما پادشاه که بوده همین مقدارهم برای اثبات مطلوب ماکافی است زیرا ثابت میشود که در امتهای گذشته پادشاهی که مشرق ومغرب را گرفت مردو زنده شد پس باید دراین امت هم نظیرش باشد و کسی نگفته که نظیر او غیر از انبیاء وامامان (ع) است .

یازدهم بازهم صدوق در کتاب علل درباب علت تسمیه ذوالقرنین از اصبغ بن نباته نقل میکند که ابن کوا احوال ذوالقرنین رااز أمیرالمؤمنین (ع) پرسید فرمودند پیغمبر بود نه فرشته شاخ طلا ونقره هم نداشت بنده‌ای بود خدارا دوست میداشت خدا نیز وی رادوست داشت باین جهت اورا ذوالقرنین - یعنی صاحب دوشاخ گفتند که قوم خویش را بخدا دعوت کرد ، ضربتی بریك طرف پیشانیش زدند ، مدتی ازنظرها پنهان شدوباز

عنهم حیناً ثم عاد الیهم فضربوه علی قرنه الآخر وفیکم مثله . ورواه الطبرسی فی الاحتجاج مرسلا .

اقول سیأتی التصریح بانهم لما ضربوه مات ، ثم أحیاه الله فرجع مرّتین ثم ملك مابین المشرق والمغرب .

وذکر رئیس المحدثین فی الخصال و فی کتاب کمال الدین و ذکر علی بن ابراهیم وغیرهما ان المراد بقوله : و فیکم مثله ، یعنی نفسه ای ان امیرالمؤمنین علیه السلام أخبرعن نفسه بان حاله کحال ذی القرنین ؛ فعلم من ذلك ان ذا القرنین لما ضرب علی قرنه مات کما مات أمیرالمؤمنین علیه السلام ، وانه یعود کما عاد ، ویملك کما ملك ، ویفهم من کتاب کمال الدین و تمام النعمة ان الله أوحی الی ذی القرنین و خاطبه بکلام طویل ، و کلفه بدعاء الناس الی دینه ، والحکم بینهم ، و ذلك یدل علی انه کان من الدعاة الی الله ومن حجج الله علی خلقه ، والمطلب حاصل علی کل حال وقد تقدم وجهه ویأتی مایؤیده ان شاء الله .

برگشت ودعوت خویش ازسر گرفت ، ضربت دیگری بآن طرف پیشانیش زدند ، درشماهم نظیر او هست .

این حدیث راطبرسی هم بدون سند - روایت میکند - ودر حدیثهای بعد بیاید که پس ازضربت خوردن مرد ، سپس خدا زنده‌اش کرد ودو مرتبه بدنیا برگشت ودفعهٔ اخیر سلطنت شرق وغرب یافت ، مرحوم صدوق درخصال ،واکمال ، وعلی بن ابراهیم ودیگران میفرمایند : مراداز اینکه فرمود : درشماهم نظیر اوهست ، خود آنجناب است از اینجا معلوم میشود که ذوالقرنین پس از ضربت مرده ، چنانکه أمیرالمؤمنین (ع) هم شهیدشد وآنجناب هم بدنیا برمیگردد وسلطنت میکند چنانکه او برگشت وسلطنت کردضمناً از کتاب اکمال معلوم میشود که بذو القرنین وحی شد ، ودر گفتگوی مفصلی خداوند دستور داد که مردم را بدین حق دعوت کند ومیان آنان حکم فرماید ازاینجا معلوم میشود دعوت بخدا میکرده وجزء حجتهای الهی بوده وبهر حال مقصد ما ثابت میشود ، چنانکه (در حدیث سابق) بیان کردیم و بعداً هم بیاید .

الثاني عشر- ماروا ه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلاان ذا القرنين لما ضرب علي قرنه مات خمسمأة سنة ، ثم عاش ورجع اليهم فضربوه على قرنه الآخر فمات خمسمأة سنة ثم عاش ورجع اليهم فدعا هم الى الله .

أقول : لعلّ هذا وجه تسميته عياشاً كما تقدم نقله ، و الله أعلم .

الثالث عشر- ما رواه الطبرسي في مجمع البيان في تفسير قوله تعالي : «او كالذى مرّ على قرية وهي خاوية على عروشها قال انى يحيي هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» قال : الذى مرّ على قرية قيل : هو عزير، وهو المروى عن أبي عبدالله عليه السلام ، وقيل : هو ارميا وهو المروى عن أبي جعفر عليه السلام ، و قيل : هو الخضر أحبّ ان يريه الله احياء الموتى مشاهدة « فانظر الى العظام» قيل المراد عظام حماره ، وقيل عظامه وان الله أول ما أحيى منه عينيه ، فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه والى اللحم الذى أكلته السباع ، يأتلف الى العظام من هنا و من هنا ، ويلتزق بها حتى قام وقام حماره .

الرابع عشر- ماروا ه الطبرسي ايضاً في مجمع البيان قال : روى عن على عليه السلام

دوازدهم : على بن ابراهيم در تفسير - بدون ذكر سند - نقل مى كند كه چون ذوالقرنين را ضربت زدند مرد و پس از پانصد سال زنده شد و باز بناى دعوت و تبليغ را گذاشت .

مؤلف گويد : شايد بجهت اينكه زندگى از سر گرفت وى را عياش (از عيش بمعنى زندگى) گفتند ، چنانكه (در حديث دهم) نقل كرديم ، والله اعلم .

سيزدهم . طبرسى در مجمع البيان در تفسير اين آيه : « يا مثل آنكس كه بقريه اى كه سقفهايش روى هم ريخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اينجا را كه مرده اند زنده ميكند خداوند وى را ميراند و پس از صد سال زنده كرد ، بقره : ٢٥٩» نقل ميكند كه بعضى گويند : اين كس «عزير» بوده چنانكه از حضرت صادق (ع) هم روايت شده بعضى گويند ارميا بوده چنانكه از حضرت باقر (ع) نقل شده بعضى گويند خضر بوده (تا آخر حديث كه در شمارهٔ ٢٣ از باب سابق گذشت) .

چهاردهم : باز هم طبرسى در مجمع البيان روايت ميكند كه على (ع) فرمود :

ان عزیراً خرج و امرأته حامل و له خمسون سنة ، فأماته الله مائة سنة ثم بعثه فرجع الی أهله ابن خمسین سنة ، وله ابن له مائة سنة ، فکان ابنه أکبر منه ، فکان ذلك آیة من آیات الله ، وقیل : انه رجع و قد أحرق بخت نصر التوریة فأملاها من قلبه ، وقال رجل منهم : حدّثنی أبی عن جدّی انه دفن التوریة في کرم فان أریتموني کرم جدی أخرجتها لکم فاروه فاخرجها ، فعا رضوه فما خالف حرف حرفاً ، فقالوا : ماجعل الله التوریة في قلبه الا وهو ابنه ، فقالوا : عزیر ابن الله .

وروی الکشی في کتاب الرجال في ترجمة أبی الخطاب عن محمّد بن مسعود عن عبدالله بن محمّد بن خالد عن علی بن حسان عن بعض أصحابنا عن أبی عبدالله علیه السلام في حدیث قال : لو انّ عزیراً جال في قلبه ما قالت فیه الیهود لمحی الله اسمه من دیوان النبوة «الحدیث» .

اقول : وفي نسخة اخری ان عزیزاً جال في قلبه ما قالت فیه الیهود فمحا

هنگامیکه عزیر ازوطن بیرون رفت پنجاه ساله بود وزنش بار حمل داشت ، خدا وی رامیراند وپس ازصدسال زنده کرد ، وقتی که برگشت خودش پنجاه ساله بود وپسرش صدساله ، این پسری بود که ازپدر بزرگتر بود ، واین یکی از آیات ونشانه های وجود خدا بود ، بعضی گویند وقتی برگشت که بخت نصر تورات را سوزانده بود ، عزیز تورات را از حفظ گفت ودیگران نوشتند ، شخصی گفت : پدرمن نقل میکرد که جدم تورات را زیردرخت تاکی دفن کرده ، اگر تاك وی را بمن نشان دهید تورات را بیرون میآورم ، درخت را بوی نمودند زمین را شکافت وتورات را بیرون آورد ، باگفته های عزیز مقابله کرده دیدند یك حرف کم وزیاد ندارد ، گفتند : عزیر پسرخدا است وگرنه تورات را بقلب او نمیسپرد ، واز اینجا عزیز را پسرخدا خواندند .

مرحوم کشی در کتاب رجال از بعضی اصحاب ـ درحدیثی ـ نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : اگراین گفتار یهود بقلب عزیر خطور میکرد خدا نامش را از دفتر پیمبران محو میکرد «تا آخرحدیث» . در نسخهٔ دیگری است که گفتار یهود بقلب عزیز خطور کرد ، خدا نامش را از دفتر پیمبران محو کرد ، ولازمهٔ این نقل این نیست که وی از درجهٔ

الله اسمه من ديوان النبوة ، وعلى هذه النسخة لايلزم زوال نبوته بل ذلك محال ، ومحو اسمه أعمّ من ذلك ولعله محى من ديوان المرسلين فبقى نبيّاً غير مرسل .

الخامس عشر ما رواه الطبرسى ايضاً في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام : «واحيى الموتى باذن الله» ان عيسى عليه السلام أحيى اربعة أنفس عازر أوكان صديقاً له الى أن قال : وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره ، و قد شاب نصف رأسه ؛ فقال : قدقامت القيامة؟ قال : لاولكنى دعوتك باسم الله الاعظم «الحديث» .

اقول : من المعلوم ان ساماً وصى نوح عليه السلام .

السادس عشر- ماورواه الطبرسى في تفسير قوله تعالى : «واختار موسى قومه سبعين رجلا» قال : ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلّمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا و سمعوا كلام الله سألوا الرؤية فأصابتهم الصاعقة ثم أحياهم الله .

السابع عشر-ما رواه الطبرسى في هذه الاية ايضاً عن علىّ بن أبيطالب عليه السلام قال : انما أخذتهم الرجفة يعنى السبعين الذين اختارهم موسى من اجل دعواهم

پیمبری ساقط شده باشد ، اما این محال است ؛ شاید نامش از دفتر پیمبران مرسل محو شده باشد که پیغمبر باشد امامقام رسالت (ومأموریت تبلیغ ودعوت) نداشته باشد .

پانزدهم : بازهم طبرسی درمجمع البیان در تفسیر این آیه که ازقول عیسی میفرماید «باذن خدا مردگان را زنده میکنم» نقل میکند که عیسی چهار نفر رازنده کرد : **عازر** که رفیق وی بود **وسام بن** نوح که اسم اعظم خدا را خواند ، ازقبر بیرون آمد درحالی که نصف سرش سفید شده بود ، گفت : قیامت برپا شده ؟ فرمود : نه ، لکن ترا بنام اعظم خدا صدا زدم «تا آخر حدیث (که مفصلا تحت شمارهٔ ۲۶ باب سابق گذشت) .

مؤلف گوید : چنانکه معلوم است «سام» وصی حضرت نوح بوده .

شانزدهم : (همان حدیث ۲۸ باب سابق است و ترجمه اش گذشت) .

هفدهم : بازهم طبرسی درمجمع البیان در تفسیر این آیه : «موسی هفتاد نفر از میان قوم خود انتخاب کرد» روایت میکند که علی بن ابیطالب (ع) فرمود : این هفتاد نفر باین سبب دچار صاعقه شدند که موسی را بقتل هارون متهم کردند وقتی که موسی باهارون وپسرانش

یعنی بنی اسرائیل علی موسی قتل هارون و ذلك ان موسی و هارون و شبراً وشبیراً ابنی هارون خرجوا الی سفح جبل فنام هارون فی سریره فتوفاه الله ، فلما مات دفنه موسی ، فلما رجع الی بنی اسرائیل قالواله : أین هارون ؟ قال : توفاه الله فقالوا : لابل أنت قتلته حسداً علی خلقه ولینه قال : فاختاروا من شئتم فاختاروا منهم سبعین رجلا فلما انتهوا الی القبر ، قال موسی : یاهارون أقتلت أم مت ؟ فقام هارون فقال : ماقتلنی أحد ولکن توفانی الله ، فقالوا: لن نعصی بعد هذا الیوم فأخذتهم الرجفة وصعقوا وماتوا ؛ ثم أحیاهم الله وجعلهم أنبیاء .

اقول : قد علم من مذهب الامامیة ان الانبیاء معصومون قبل النبوة وبعدها ، فهذه رجعة لهارون الذی هو نبی وامام ، ورجعة لسبعین من المعصومین علیهم السلام ، أفما ینبغی ان یثبت مثله فی هذه الامة بمقتضی الاحادیث السابقة ؟ !

الثامن عشر ـ ماروا ه الطبرسی ایضاً عن علی بن أبیطالب (ع) انه قال : کان ذوالقرنین عبداً صالحاً أحب الله فأحبه الله وناصح لله فنصحه الله ، امر قومه بتقوی الله فضربوه علی

«شبر وشبیر» بدامنهٔ کوهی رفتند ، هارون بر تختی خوابیده بود که خداوند جانش را گرفت حضرت موسی دفنش کرد هنگامی که بر گشت اسرائیلیان سراغ هارون را گرفتند ، فرمود : مرد ، گفتند : نه تو باخلاق خوش وطبع ملایمش حسد برده‌ای واو را کشته‌ای ، فرمود : عده‌ای را از میان خودتان انتخاب کنید تامن حق را بآنها ثابت کنم ، هفتاد نفر انتخاب کردند آنان را بر سر قبر برادر برده صدازد : هارون ! تو کشته شدی یاخود مردی ؟ هارون برخاسته گفت کسی مرا نکشته ، خداجانم را گرفت ، گفتند : ازاین پس نافرمانی نکنیم ، آنگاه صاعقه ایشانرا گرفت وهمه مردند ، سپس خدا زنده‌شان کرد ، ومقام پیمبریشان داد .

مؤلف گوید : برحسب قواعد مذهب امامیه پیمبران پیش از بعثت وبعد از آن باید معصوم باشند بنا بر این در حدیث مذکور رجعت هارون ـ که پیغمبر وامام بود ـ و رجعت هفتاد نفر معصوم بیان شده ، و بمقتضای حدیث های سابق باید در این امت هم نظیرش باشد .

هیجدهم بازهم طبرسی روایت میکند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : ذوالقرنین بندهٔ صالحی بود خدارا دوست میداشت خداهم اورا دوست داشت ودوستی خویش را برای خدا

قرنه‌فغاب‌عنهم زماناً ثم رجع اليهم‌فدعاهم الى الله فضربوه‌علي قرنه الآخر بالسيف‌و فيكم مثله يعنى نفسه عليه السلام .

اقول: قدعرفت بعض حقيقة الحال ومايفهم من التشبيه في المقامين ، ويأتي له مزيد تحقيق ان شاء الله .

التاسع عشر- ما رواه الطبرسى ايضاً في ذى القرنين قال : وقيل انه‌نبى مبعوث فتح الله على يديه الارض ، ثم‌قال‌فى‌قوله تعالي : « قلنا ياذا القرنين اماأن تعذب » الاية‌استدلّ من ذهب‌الى أن‌ذاالقرنين كان نبياً بهذا لان قول الله لايعلم الابالوحى، والوحى لايجوز الاعلى الانبياء ، وقيل ان الله‌الهمه‌ولم يوح اليه .

اقول : يفهم من الآية ومن أحاديث قصة ذى القرنين انه كان حجة لله‌على خلقه ، ومأموراً بالحكم والامرو النهى والدعاء الى الله ، و ذلك‌كاف في الدلالة على

خالص كرد ؛ خداهم برايش خير مقدر كرد قوم خودرا بتقوى‌امر كرد ضربتى بيك طرف پيشانيش زدند مدتى از نظرها پنهان‌شدوباز بر گشت مشغول دعوت‌شد دو باره ضربتى با شمشير بطرف ديگر پيشانيش‌زدند ، درشماهم نظير اوهست .

مؤلف گويد قسمتى ازشرح حديث ، وبيان غرض‌از تشبيه ـ راجع بمشابهت‌على (ع) باذوالقرنين درضربت خوردن‌ودر زنده‌شدن پس‌ازمرگ سابقاً گذشت بازهم‌تحقيق بيشترى‌بيايد .

نوزدهم بازهم‌طبرسى در بارهٔ ذوالقرنين گويد بعضى گويند پيغمبرى بود كه‌خدا روى‌زمين رابدست اوفتح كرد ، سپس راجع‌باين‌آيه : « گفتم : اى ذو القرنين آياعذاب ميكنى .. كهف ۸۶» ميفرمايدآنان كه گويند پيغمبر بوده باين‌آيه استدلال‌ميكنند ؛ چون گفتار خداجز ازراه وحى بدست نيايد ، ووحى‌هم براى غيرانبيا نيست بعضى هم گويند اين گفتار ازراه الهام بوده .

مؤلف گويد از اين‌آيه و أحاديث ذوالقرنين معلوم‌ميشود كه وى‌حجت‌خدا بوده ودستور حكم ميان مردم و امرو نهى ودعوت بحق داشته ، و همين قدر براى اثبات مقصود ما (يعنى رجحت داعيان حق درساير امتها) كافى است علاوه براحاديثى كه گذشت

المراد هنا مع ما مضی ویأتي ان شاء الله .

العشرون- ما رواه علي بن ابراهیم بن هاشم فی تفسیره مرسلا ، ان السبعین الذین اختارهم موسی علیه السلام لیسمعوا کلام الله لما سمعوا الکلام قالوا : لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة ، فبعث الله علیهم الصاعقة فاحترقوا ، ثم أحیاهم بعد ذلك و بعثهم أنبیاء قال علی بن ابراهیم : فذلك دلیل علی الرجعة في امة محمد صلی الله علیه و آله ، فانه قال: لم یکن في بنی اسرائیل شیء الا وفي امتي مثله .

الحادی والعشرون- ماروا ه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی أبی عن النضر بن سوید عن هارون بن خارجة عن أبی عبدالله علیه السلام قال : لما عملت بنو اسرائیل المعاصی و ذکر الحدیث بطوله ، وان الله سلّط علیهم بخت نصر بعد ما أوحی الله الی ارمیاما أوحی فی حقه ، و انه قتل من بنی اسرائیل خلقاً کثیراً الی أن قال : فخرج ارمیا فنظر الی سباع البر وسباع الطیر ، تأکل من تلك الجیف ، ففکر فی نفسه و قال : « انی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» ای أحیاه لما

وبازهم میآید .

بیستم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که : آن هفتاد نفری که موسی برای شنیدن کلام خدا انتخاب کرد ، چون شنیدند گفتند : ما تا خدارا آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاوریم ، از این رو خدا صاعقه‌ای فرستاد همه‌را سوزاند ، سپس زنده‌شان کرد و به پیمبری مبعوثشان فرمود .

علی بن ابراهیم فرماید : این دلیل رجعت در امت محمد (ص) است زیرا فرمود : هیچ چیزی در بنی اسرائیل نبود جز اینکه در شما هم نظیرش خواهد بود .

بیست و یکم باز علی بن ابراهیم در تفسیر از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در گناه طغیان کردند . . . . خدا بخت نصر را بر آنها مسلط کرد ـ واین بعد از آن بود که در بارهٔ او وحی «به ارمیا» نازل شد عده زیادی از اسرائیلیان را کشت . . . . سپس ارمیا از شهر بیرون رفت دید درندگان زمینی و هوائی از آن مردارها میخورند ، باخود گفت «چگونه خدا مردم این قریه را پس از مرگ زنده میکند ؟ خداوی را میراند و پس از صدسال زنده‌اش کرد» این وقتی بود که خدا بر بنی

رحم‌الله بني اسرائيل و أهلك بخت نصرردّ بنی‌اسرائيل الى الدنيا ؛ و بقى ارميا ميتاً مائة سنة ، ثم أحياه الله فاول مـا أحيى‌منه عينيه ، مثل غرقیء البيض ، فنظر فأوحى‌الله‌اليه : كم‌لبثت ؟ قال : لبثت يوماً ، ثم‌نظر الى‌الشمس فقال : «أوبعض‌يوم» فقال‌الله تعالى : «بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه» اى لم يتغير «وانظر الي حمارك ولنجعلك آية للناس و انظر الى‌العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما » فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه و الي اللحم الذى‌قد أكلته‌السباع ، تتألف الى‌العظام ، حتى قام قائماً وقام حماره وقال : «اعلم ان‌الله على كل شيء قدير» .

اقول : هذا كما ترى مع قوّة سنده جداً دال على انّ‌الله ردّ بنى اسرائيل الى الدنيا ، وأحياهم بعدالقتل ،وردّ اليهم نبيهم ارميا ، وأحياهم جميعاً ، ورجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ما شاء الله .

اسرائيل ترحم‌كرد ، وبخت‌نصررا هلاك فرمود ، بنى اسرائيل رابدنيا برگرداند ، و ارميا صدسال بهمان حال افتاده بود اول جزئى كه از او زنده شد چشمانش بود كه (در نرمى وشفافى) مثل پوست زيرين‌تخم مرغ‌بود ، وقتى كه چشمانش باز شد خدابوى‌وحى كرد : «چقدر (باين حال) ماندى گفت يك روز آنگاه بآفتاب نگاه كرد وگفت‌ياقسمتى از روز خطاب شدصد سال مانده‌اى خوردنى و نوشيد نيت را ببين كه تغيير نكرده ، و الاغت را بنگر ، وتا ترا براى مردم نشانه‌اى قرار دهيم و استخوانهارا بين چگونه بلندش ميكنيم ، سپس آنها رابگوشت مى پوشانيم» نگاه كرد ديد استخوانهاى‌پوسيدهٔ پراكنده جمع ميشود و با گوشتهائى كه طعمهٔ درندگان شده مى پيوندد تا وقتى كه بدن كامل شد و از جا برخاست و الاغش هم بلند شد آنگاه گفت ميدانم كه خدا برهر چيز تواناست .

مؤلف گويد : اين حديث كه سندى‌بسيار قوى دارد دلالت ميكند كه خدا بنى اسرائيل‌را پس‌ازكشته شدن زنده كرد وبدنيا برگرداند وپيمبرشان «ارميا» رانيززنده كردوهمه مدتى دردنيا بودند .

الثانی والعشرون- ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی ابی عن عمرو بن سعید الراشدی عن ابن مسکان عن أبی عبد الله ﷺ قال: لما اسری برسول الله ﷺ الی السماء او حی الیه فی علی ما أوحی ، و ردّه الی البیت المعمور وجمع له النبیین فصلّوا خلفه ، فأوحی الله الیه « فان کنت فی شك مما انزلنا الیك فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» یعنی الانبیاء فقال الصادق ﷺ : فوالله ما شكّ وماسئل .

الثالث والعشرون- ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً قال . حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن هشام بن سالم عن أبی عبد الله ﷺ وذکر حدیث الاسراء عن رسول الله ﷺ الی أن قال : فانتهینا الی بیت المقدس ، فدخلت المسجد و معی جبرئیل ، فوجدنا ابراهیم و موسی و عیسی فیمن شاءالله من انبیاء الله ، قد جمعوا لی و أقمت الصلوة ، و لاشك ان جبرئیل یتقدّمنا فلما استووا أخذ جبرئیل بیدی فقدّمنی فأممتهم و لا فخر ثم ذکر صعوده الی السماوات الی أن قال : فرأیت رجلا آدم جسیماً فقلت : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : هذا أبوك

بیست و دوم بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابن مسکان نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : شب معراج در آسمان مطالبی راجع بعلی(ع) به پیغمبر(ص) وحی شد ، وقتی که به بیت المعمور برگشت خدا پیمبران را جمع کرد ، همه پشت سر آنجناب نماز خواندند ؛ اینجا وحی شد : اگر در آنچه بتو نازل کردیم شك داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخواندند- یعنی از پیغمبران- بپرس بخدا پیغمبر نه شك کرد ، ونه چیزی پرسید .

بیست و سوم : باز هم علی بن ابراهیم از هشام بن سالم در حدیث معراج نقل میکند که حضرت صادق(ع) از پیغمبر(ص) روایت کرد که فرمود : سپس به بیت المقدس رسیدیم ، با جبرئیل وارد مسجد شدیم دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی و عده‌ای از پیمبران در انتظار منند اقامهٔ نماز گفته شد ، من یقین داشتم که جبرئیل جلو میایستد ؛ اما چون صفوف منظم شد جبرئیل دست مرا گرفت جلو برد من امامت کردم- وقصد افتخار ندارم - آنگاه جریان رفتن بآسمانها را نقل کرد تا آنجا که میفرماید : مرد گندم گون تنومندی دیدم ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ گفت پدرت آدم است ، دیدم فرزندانش را بوی عرضه میکنند میگوید

آدم ، فاذا هو تعرض عليه ذريته فيقول : روح طيب ، و ريح طيبة من جسد طيب ، فسلّمت على أبي آدم وسلّم علىّ ، و استغفرت له واستغفرلى ، وقال : مرحبا بالابن الصالح والنبى الناصح ، ثم قال : وصعدنا الى السماء الثانية فاذافيهارجلان متشابهان ، فقلت : من هذان يا جبرئيل ؟ قال : ابنا الخالة عيسى و يحيى ، فسلمت عليهما و سلمّا علىّ واستغفرت لهما واستغفرالى ، وقال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الناصح ، ثم صعدنا الى السماء الثالثة فاذا فيها رجل فضل حسنه على سايـر الخلق كفضل القمر ليلة البدر على سايرالنجوم ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا اخوك يوسف ، فسلمت عليه و سلم علىّ و استغفرت له و استغفرلى ، و قـال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الصالح و المبعوث في الزمن الصالح ثم صعدنا الـى السماء الرابعة فاذا فيها رجل فقلت : ياجبرئيل من هذا ؟ فقال : هذا ادريس رفعه الله مكاناً علياً فسلمت عليه وسلم على ، و استغفرت له واستغفر لى ، قال : ثم صعد نا الى السماء الخامسة فاذا فيهارجل كهل عظيم العين لم أر كهلاأعظم منه ، حوله ثلاثة من امته فقلت، من هذا؟ قالوا هذا هارون بن عمران، فسلمت عليه وسلّم علىّ و استغفرت

روحی پاك و بوئی پاك از بدنی پاك ، بیکدیگر سلام کردیم ، و برای همدیگر استغفار کردیم ، گفت : آفرین براین پسر صالح و پیمبر نصیحتگوی از آنجا بآسمان دوم رفتیم بدو نفر رسیدیم که شبیه یکدیگر بودند، ازجبرئیل پرسیدم : اینها کیانند؟ گفت : دو پسرخاله عیسی و یحیی هستند ، بیکدیگرسلام کردیم ، وبرای همدیگر آمرزش خواستیم ، گفتند آفرین براین برادر شایسته وپیمبر نصیحتگوی ، سپس بآسمان سوم رفتیم ، مردی دیدم که درزیبائی نسبت بدیگران چون ماه شب چهارده نسبت بستارگان بود گفتم : این کیست ؟ گفت برادرت یوسف است بیکدیگرسلام کردیم وبرای همدیگر آمرزش خواستیم فرمود آفرین بر برادر شایسته و پیغمبرصالح مبعوث درزمان لایق ازآنجا بآسمان چهارم رفتیم ، مردی دیدم پرسیدم : این کیست گفت ادریس است که خدایش بجای بلندی بالا برده بازبهم سلام کردیم وبرای یکدیگر آمرزش خواستیم سپس بآسمان پنجم رفتیم پیرمرد درشت چشمی دیدم که از اوپیرتر ندیده بودم سه نفر ازامتش هم دورش نشسته بودند . گفتم : این کیست گفت هارون برادرموسی است ، بیکدیگرسلام ، وبرای هم استغفار کردیم ازآنجا بآسمان

لی ، ثم صعدنا الي السماء السادسة فاذا فيها رجل آدم طويل ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا أخوك موسي بن عمران ، فسلّمت عليه وسلّم علیّ و استغفرت له و استغفر لی ، ثم صعدنا الی السماء السابعة و فيها شيخ أشمط الرأس واللحية . جالس علی کرسيه فقلت : يا جبرئيل من هذا ؟ قال : أبوك ابراهيم ، فسلمت عليه وسلّم علیّ «الحديث» .

الرابع والعشرون ما رواه علی بن ابراهيم بن هاشم ايضاً في تفسيره قال : سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن ذی القرنين أنبياً كان أم ملكا ؟ قال : لانبياً ولاملكاً بل عبد أحبّ الله فأحبه الله ، و نصح لله فبعثه الی قومه فضربوه علی قرنه الا يمن ، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب ، ثم بعثه الثانية فضربوه علی قرنه الايسر ، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب ، ثم بعثه الثالثة فمكّن له في الارض و فيكم مثله يعني نفسه عليه السلام .

الخامس والعشرون ماروا ه ابن بابويه في اعتقاداته مرسلا فی قوله تعالی :

ششم رفتیم ، مرد گندمگون بلند بالائی دیدم پرسیدم : این کیست ؟ گفت : برادرت موسی بن عمران است ، بهمدیگر سلام کردیم و برای یکدیگر آمرزش خواستیم ؛ سپس بآسمان هفتم رفتیم ، پیرمردی دیدم که بالای کرسی نشسته و موی سر و صورتش سیاه و سفید است ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ فرمود : پدرت ابراهیم است بیکدیگر سلام کردیم «تا آخر حدیث» .

بیست وچهارم بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که ازامیرالمؤمنین (ع) پرسیدند ذوالقرنین پیغمبر بودیا پادشاه ؟ فرمود : نه پیغمبر بود نه پادشاه بنده‌ای بود خدارا دوست میداشت خداهم اورا دوست داشت برای خدا مردم را موعظه میکرد خداوند وی را مأمور دعوت قومش کرد ، قوم ضربتی بطرف راست پیشانیش زدند مدتی ازنظرها پنهان شد ، بازخدا مأمورش کرد ، این دفعه ضربتی بطرف چپ پیشانیش زدند باز مدتی غایب شد بارسوم که مبعوث شد خدا در زمین مکنت وقدرتش داد درشماهم نظیر اوهست ومقصود خود آنجناب است .

بیست و پنجم : ابن بابویه در اعتقادات در تفسیر این آیه «یامثل آنکس که بقریه‌ای که

«او كالذى مرّ على قرية وهى خاوية على عروشها قال انّى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» قال : فهذا مات مأة ، ثم رجع الى الدنيا وبقى فيها ثم مات بأجله وهو عزير و روى انه ارميا عليهما السلام، وصرح قبل ذلك بان ارميا نبى من أنبياء بنى اسرائيل .

السادس والعشرون- مارواه ابن بابويه فى اعتقاداته ايضاً مرسلا في قصة المختارين من قوم موسي، انهم لما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة ، فماتوا ثم أحياهم الله ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا و شربوا ونكحوا النساء وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها ثم ماتوا بآجالهم .

السابع والعشرون- مارواه محمد بن الحسن الصفار فى كتاب بصائر الدرجات عن محمد بن عيسى عن عثمان بن عيسى عمن أخبره عن عباية الاسدى قال : دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام وعنده رجل رثّ الهيئة وأمير المؤمنين عليه السلام مقبل عليه يكلّمه ، فلما قام الرجل قلت : يا أمير المؤمنين من هذا الذى شغلك عنا ؟ قال : وصىّ موسى بن عمران عليه السلام .

ورواه حسن بن سليمان بن خالد في رسالته نقلا عن بصائر الدرجات مثله ، و رواه الحافظ البرسى في أواخر كتابه .

سقفهايش روى هم ريخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اينجارا كه مرده اند زنده ميكند خدا اورا ميراند و پس ازصدسال زنده كرد ، بقره : ٢٥٩ ميفرمايد : اين كس مرد و پس ازصد سال بدنيا برگشت ، مدتى هم بود ، وباز بمرگ عادى مرد ، واو عزير وبروايتى ارميا بود . وقبلا تصريح ميكند كه ارميا پيغمبر بوده .

بيست وششم : (اين همان حديث چهلم باب پنجم است) .

بيست وهفتم : «صفار» در بصائر الدرجات از «عباية» اسدى نقل ميكند كه گفت : خدمت امير المؤمنين(ع) رسيدم ، مردژنده پوشى آنجابود ، حضرت باوى گفتگو ميكرد ، وقتى كه آن مرد برخاست ، گفتم : يا امير المؤمنين ! اين مرد كه بود كه صحبت با او شمارا ازتوجه بما بازداشت ؟ فرمود : وصى موسى بن عمران بود . اين حديث را حسن بن سليمان هم دررسالهٔ خويش از كتاب بصائر نقل ميكند، وحافظ رجب برسى هم در آخر كتابش روايت ميكند .

الثامن والعشرون- مارواه أبوعمرو الكشي في كتاب الرجال في ترجمة سلمان الفارسي عن محمد بن مسعود عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاد القمي عن محمد بن حماد الساسي عن صالح بن نوح عن زيد بن معدّل عن عبدالله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمدلله الذي هداني لدينه الى أن قال : والسبعين الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين وغير مرسلين ، وأمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ وذكر الخطبة .

التاسع والعشرون- مارواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبي عمير عن يحيى بن عمران الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشر عن أبي عبد الله عليه السلام وعن محمد بن مسعود عن الحسن بن علي بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث عبدالله بن عجلان وما قاله في مرضه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : هيهات هيهات ان موسى اختار سبعين رجلا فلما أخذتهم الرجفة كان موسى أول من قام منها فقال : يا رب أصحابي قال : اني ابدلك بهم خيراً منهم ، قال : يا رب اني وجدت ريحهم و عرفت أسمائهم - قال ذلك ثلثاً - فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمد في كتاب الرجال وكذا الذي قبله .

بيست و هشتم : (اين همان حديث دوازدهم باب چهارم است) .

بيست و نهم : «كشي» در كتاب رجال بدو سند از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه در حديث عبدالله بن عجلان وسخناني كه در حال مرض گفته بود نقل ميكند كه فرمود : هيهات هيهات ، موسى هفتاد نفر را انتخاب كرد و باخود برد ، همه را صاعقه گرفت ، اول كسى كه ازجا برخاست موسى بود ، عرض كرد : پروردگارا ! اصحابم را بر گردان ؛ خطاب شد : بهتر از آنها بتو ميدهم ، عرض كرد : من با اينها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم سه مرتبه اين جمله را تكرار كرد خدا زنده شان كرد و به پيمبرى مبعوثشان فرمود . اين حديث و حديث سابق را ميرزا محمد استرابادى هم در كتاب رجال نقل ميكند .

الثلاثون ما رواه الطبرسي فی الاحتجاج فی احتجاج الصادق عليه السلام علي بعض الزنادقة حيث قال : لو انّ الله ردّ الينا من الاموات فی كلّ عام لنسأله عمن مضی منا الی ما صاروا ؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام : قد رجع الی الدنيا ممن مات خلق كثير، منهم أصحاب الكهف الی أن قال : وأمات الله ارميا النبی عليه السلام الذی نظر الی خراب بيت المقدس وما حوله حين غزاهم بخت نصر فقال : انّی يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مأة عام ثم أحياه ، ونظر الی أعضائه كيف تلتئم و كيف يلبس اللحم الی مفاصله ، و عروقه كيف توصل ، فلما استوی قاعداً قال : أعلم ان الله علی كل شیء قدير .

الحادی و الثلاثون ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندی فی كتاب الخرايج و الجرايح في الباب الاول فی معجزات رسول الله صلی الله عليه و آله قال: ومنها ان أبا جعفر عليه السلام قال : ان رسول الله صلی الله عليه و آله قال : لما اسری بی نزل علیّ جبرئيل بالبراق الی أن قال: فركب و توجّه نحو بيت المقدس فاستقبل شيخاً فقال له جبرئيل : هذا ابوك ابراهيم ، فثنّی

سی ام : طبرسی در احتجاج در مباحثهٔ حضرت صادق(ع) بایکی از بیدینان نقل میکند که آن مرد گفت : خوب بود خدا هر سال بعضی از مردگان را زنده کند تا ما بپرسیم آنان که مردند بچه سرنوشتی دچار شدند ، حضرت فرمود : بسیاری از مردگان زنده شده اند ، از جمله اصحاب کهف . . . . وهمچنین ارمیای پیغمبر که چون خرابه های بیت المقدس و اطراف را ـ که بدست بخت نصر خراب شده بود ـ دید ، گفت : چگونه خدا مردم اینجا را که مرده اند زنده میکند ؟ خدا او را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، بچشم خود دید که چگونه اعضایش بهم می پیوندد و مفاصلش بگوشت پوشیده میشود ، و رگهایش بهم وصل میگردد ، تا چون بدن تکمیل شد و برخاست نشست گفت : میدانم خدا بر هر چیز توانا است .

سی و یکم : قطب راوندی در خرائج ، در معجزات پیغمبر(ص) میگوید : واز جمله اینکه حضرت باقر(ع) روایت میکند که پیغمبر(ص) فرمود : شب معراج جبرئیل با براقی نازل شد . . . . سوار شدم و بطرف بیت المقدس رفتیم ، به پیرمردی بر خوردیم که جبرئیل گفت : این پدرت حضرت ابراهیم است ، خواستم پیاده شوم ، جبرئیل گفت : سوار باشید ، سپس خدا

رجله وهمّ بالنزول فقال له کما أنت فجمع ما شاء الله من الانبیاء فی بیت المقدس فاذّن جبرئیل فتقدّم رسول الله ﷺ فصلّی بهم «الحدیث» .

الثانی والثلاثون ما رواه الراوندی فی الباب المذکور عن أبی جعفر ؑ فی قوله تعالی : « فان کنت فی شك مما أنزلنا الیك فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» قال : هؤلاء الانبیاء الذین جمعوا له لیلة الاسری «فلا تکونن من الممترین» قال : فلم یشك رسول الله ﷺ ولم یسأل .

الثالث والثلاثون ما رواه الراوندی ایضاً فی الخرایج و الجرایح فی الباب الثامن فی معجزات الباقر علیه السلام عن الصادق علیه السلام . و ذکر حدیث قدوم الباقر و الصادق علیهما السلام علی هشام بن عبد الملك بالشام وسؤال عالم النصاری وما امتحن به الباقر علیه السلام الی أن قال : أخبرنی عن اللذین ولدا فی ساعة واحدة و ماتا فی ساعة واحدة ، عاش أحدهما مائة و خمسین سنة و عاش الاخر خمسین سنة من کانا و کیف قصتهما ؟ فقال الباقر ؑ : هما عزیر و عزرة أکرم

عده‌ای از پیمبران را در بیت المقدس حاضر کرد ، جبرئیل اذان گفت ومن جلو ایستاده نماز گزاردم ودیگران اقتدا کردند «تا آخر حدیث» .

سی ودوم : بازراوندی درهمان باب در تفسیر این آیه : «اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم شك داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخوانده‌اند بپرس ، سورهٔ یونس آیهٔ ۹۴» از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : مراد از آن اشخاص انبیاء است ، که خدا شب معراج جمعشان کرد ، (وخطاب شد) ازشك آوران مباش ، پیغمبر هم نه شك داشت و نه از آنان پرسشی کرد .

سی وسوم : باز هم راوندی در معجزات حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت صادق (ع) در نقل ورودشان برهشام ومطالبی که آن عالم نصرانی برای امتحان حضرت باقر (ع) پرسید ، میفرماید : پرسید : آن دو نفر که بودند که دریك ساعت متولد شدند ، دریك ساعت مردند ، ویکی صد و پنجاه سال عمر کرد ، دیگری پنجاه سال ؟ قصهٔ آنان چگونه بوده فرمود : اینها عزیر وعزره بودند که خداوند عزیر را کرامت پیمبری داد و بیست ساله از دنیا

الله عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، وأماته مأة سنة ، ثم أحياه فعاش بعدها ثلثين سنة و ماتا في ساعة واحدة ، فخر الشيخ مغشياً عليه «الحديث» .

الرابع والثلثون مارواه الراوندى ايضاً في الخرايج والجرايح في اعلام النبى والائمة عليهم السلام عن علي بن حسان عن عبدالرحمن بن كثير الهاشمي عن أبي عبدالله عليه السلام قال خرج أمير المؤمنين عليه السلام يريد صفين فلما عبر الفرات وقرب من الجبل وحضر وقت صلوة العصر فتوضأ واذن ، فلما فرغ من الاذان انفلق الجبل عن هامة بيضاء ولحية بيضاء ووجه أبيض ، فقال : السلام عليك ياأمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، مرحباً بوصي خاتم النبيين ، فقال : وعليك السلام يا أخي شمعون بن حيون الصفا وصي روح القدس عيسى بن مريم كيف حالك ؟ قال : بخير يرحمك الله ثم ذكر ما تكلم به شمعون عليه السلام من الشهادة بانهم على الحق والترغيب في الجهاد ونصرة علي عليه السلام ثم التام الجبل عليه ، و خرج امير المؤمنين عليه السلام الى القتال فسئله عمار بن ياسر ومالك الاشتر وهاشم بن أبي الوقاص وأبو ايوب الانصاري وقيس بن سعد الانصاري وعمرو بن الحمق و عبادة بن الصامت عن الرجل ؟ فأخبرهم انه شمعون

رفت ، وپس ازصد سال زنده شد ، سی سال دیگر هم زندگی کرد ودریك ساعت با برادرش مردند پیر نصرانی ازشنیدن این جواب غش کرد وروی زمین افتاد «تاآخر حدیث» .

سی وچهارم : بازهم راوندی درخرائج از عبدالرحمن بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : وقتی که امیر المؤمنین(ع) درسفر صفین ازفرات گذشت وبآن کوه نزدیك شد وقت نماز عصر رسید ، وضو گرفت ، واذان گفت ، چون اذان تمام شد کوه شکافته شد ، مردی باسر وریش سفید ، وروی سفید از شکاف کوه بیرون آمد وگفت : السلام علیك یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته ، آفرین بروصی ختم پیغمبران ، حضرت فرمود : وعلیك السلام ، ای شمعون بن حیون صفا وصی عیسی بن مریم ، حالت چون است ؟ عرض کرد : خدایت رحمت کند ! خوب است ، سپس کلمات شمعون را ـ که بحقانیت امیر المؤمنین(ع) شهادت داد ، ودرجهاد ونصرت آنجناب تحریص کرد ـ نقل میکند ومیفرماید : سپس کوه بهم آمد وامیر المؤمنین آمادهٔ جنگ شد ، عمار یاسر ومالك اشتر ، وهاشم بن ابو وقاص وابوایوب انصاری ، وقیس بن سعد وعبادة بن صامت پرسیدند این مرد که بود ؟ فرمود شمعون

بن حيون الصفا وصی عيسی عليهما السلام ، و كانوا يسمعون كلامه فازدادوا بصيرة في الجهاد معه «الحديث» .

الخامس والثلاثون مارواه الراوندی ايضا نقلا من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن علي بن الحسن بن فضال عن ابيه عن علي بن يحيى المكفوف عن محمد بن زياد عن عطية الا بزاری انه قال : ـ طاف رسول الله صلى الله عليه وآله بالكعبة فاذا آدم بحذاء الركن اليمانی فسلّم عليه ، ثم انتهى الى الحجر فاذا نوح وهو رجل طويل فسلّم عليه .

السادس و الثلاثون مارواه الراوندی ايضاً نقلا عن الصفار عن الحسن بن علي بن عبدالله عن علي بن حسان عن عبدالرحمن بن كثير عن أبی عبدالله عليه السلام قال: ان علياً عليه السلام لماعبر الفرات يريد صفين انفلق الجبل عن هامة بيضاء و هو يوشع بن نون .

السابع والثلاثون مارواه الراوندی في كتاب الموازاة بين المعجزات الذی ألحقه و اضافه الى كتاب الخرايج و الجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله ردّ على أيّوب أهله و ولده الذين هلكوا الى ان قال : و كذلك عزير لما أماته الله مأة

بن حيون صفا وصی حضرت عيسی بود ، اين عده هم چون سخنان اورا شنيدند بصيرتشان در جهاد در ركاب آنحضرت زيادشد «تا آخر حديث» .

سی و پنجم : بازهم راوندی ازعطيه نقل ميكند كه پيغمبر (ص) درحال طواف كعبه برابر ركن يمانی ناگهان حضرت آدم راديد سلامش كرد ، چون بحجرالاسود رسيد نوح را كه مردی بلند بالا بود ـ ديد و سلامش كرد .

سی و ششم : بازهم راوندی ازعبدالرحمن بن كثير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی كه علی (ع) بقصد صفين ازفرات عبور كرد كوه شكافته شد و يوشع بن نون باموی سفيد از شكاف كوه بيرون آمد .

سی و هفتم : بازهم راوندی در كتاب موازات ميگويد : حضرت صادق (ع) فرمود خداوند زن و فرزند ايوب را كه مرده بودند بوی بر گرداند ..... وعزير را ميراند و پس ازصد سال زنده كرد ، در صورتی كه مقدار شيری كه همراه داشت تغيير نكرده بود و

عام وكان معه اللبن لم يتغير وكان معه حماره لم يتغير ، وكذلك لما مر عزير على قرية خاوية على عروشها الى ان قال : فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين «الحديث» .

الثامن والثلاثون ما رواه الراوندي في كتاب الموازاة ايضاً مرسلا قال : ان عيسى كان له معجزات كثيرة لم يكن اليهود ينظرون فيها فيؤمنوا بها ، فسألوه أن يحيي لهم سام بن نوح فأتى قبره وقال : قم يا سام باذن الله فانشق القبر فأعاد الكلام فتحرك وأعاد الكلام فخرج فقال له المسيح : أيما أحب اليك تبقى أو تعود ؟ فقال : ياروح الله بل أعود لاجل لذعة الموت في جوفي الى هذا اليوم .

التاسع والثلاثون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في اوائل كتاب الغيبة مرسلا قال : وقد كان من أمر صاحب الحمار الذي نزل بقصة القرآن وأهل الكتاب يروون أنه كان نبياً فأماته الله مأة عام ثم بعثه .

الاربعون ما رواه الشيخ ايضاً في أواخر كتاب الغيبة معلقا عن محمد بن عبدالله

الاغش هم بهمان حال بود ، ونيز عزير چون بقريه اى رسيد كه سقفهايش روى هم ريخته بود خدا همهٔ آن مردم را - كه هزاران نفر بودند زنده كرد واورا پيغمبر آنان قرارداد ، سالياني هم زندگي كرد «تا آخر حديث» .

سي و هشتم : باز هم راوندي در كتاب موازات ميگويد : عيسى معجزات زيادى داشت اما يهوديان حاضر نبودند توجه كنند وايمان آورند ، تا ازاو خواستند كه سام پسر نوح را زنده كند ، عيسى آمد برسر قبر سام و گفت : اى سام باذن خدا برخيز ، قبر شكافته شد ، باز جمله را تكرار كرد ، بدن حركت كرد ، بار سوم كه گفت بيرون آمد ، فرمود ميخواهى بماني يا برگردى ؟ عرض كرد : ياروح الله ! بر ميگردم ، چون هنوز گزش و فشار مرگ را درخود حس ميكنم .

سي و نهم : شيخ طوسي دراوائل كتاب غيبت ميفرمايد : صاحب الاغ راهم - كه خدا در قرآن قصه اش را بيان ميكند و بنقل اهل كتاب پيغمبر بوده - خدا ميراند و پس از صدسال زنده اش كرد .

چهلم : باز شيخ طوسي در آخرهاى كتاب غيبت ازابو بصير نقل ميكند كه گفت :

بن جعفر الحمیری عن أبیه عن یعقوب بن یزید عن علی بن الحکم عن حماد بن عثمان عن أبی بصیر قال : سمعت أباعبدالله علیه السلام یقول : مثل أمرنا فی کتاب الله مثل صاحب الحمار ، أماته الله مأة عام ثم بعثه .

الحادی والاربعون ما رواه الشیخ ایضاً فی آخر کتاب الغیبة معلقا عن محمد بن عبدالله الحمیری عن أبیه عن جعفر بن محمد الکوفی عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربیع عن علی بن الخطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبدالله علیه السلام هل فی کتاب الله مثل القائم ؟ قال : نعم آیة صاحب الحمار ، أماته الله مأة عام ثم بعثه .

اقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوی یعنی من قام بالامر ویکون مخصوصاً بمن عدی المهدی علیه السلام ، ویحتمل الحمل علی المشابهة من بعض الوجوه ، فان کلا منهما غاب مدة ثم ظهر و ان کان أحدهما مات و الاخر لم یمت ، أو المراد بالموت أعم من المجازی و الحقیقی ، فان أحدهما مات و الآخر مات ذکره لطول غیبته .

الثانی والاربعون ما رواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی نقلا من کتاب

شنیدم حضرت صادق(ع) میفرمود : مثل کار ما در قرآن مثل صاحب الاغ است که خدا وی را میراند وپس ازصد سال زنده کرد .

چهل ویکم : بازهم شیخ در آخر کتاب غیبت از علی بن خطاب مؤذن مسجد احمر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق(ع) پرسیدم : مثل قائم در قرآن هست ؟ **فرمود** : آری ، همان آیهٔ صاحب الاغ است که خدایش میراند وبعد ازصد سال زنده کرد .

مؤلف گوید : اینجا مراد ازقائم معنای لغوی است ، یعنی آنکس که بکار هدایت خلق قیام کند ، واین مخصوص بغیر حضرت مهدی(ع) است ، گرچه احتمال هم دارد مراد حضرت قائم باشد ، وغرض تشبیه در بعض جهات یعنی ظاهر شدن بعد از غیبت باشد . اگرچه غیبت یکی بمرگ بوده ودیگری بغیر مرگ ، ویا اینکه مراد از مرگ : اعم از حقیقی ومجازی باشد ، که آن صاحب الاغ حقیقة مرد ، وحضرت قائم (ع) از طول زمان غیبت نامش میمیرد .

چهل ودوم : (این همان حدیث پنجاه وسوم باب پنجم است) .

مختصر البصائر لسعدبن عبدالله عن أحمد بن محمدبن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمدبن داود العبدى عن الاصبغ بن نباتة ان ابن الكوا قام الى أميرالمؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم انك حدثته انك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : قد رأينا وسمعنا برجل أكبر سناً من أبيه ؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام ان عزيراً خرج من أهله وامرأته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، وأماته الله مأة عام ثم بعثه ورجع الى أهله واستقبله ابنه وهو ابن مأة سنة ورد الله عزيراً الى الذى كان به «الحديث» .

الثالث والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب التوحيد في باب الرد على الثنوية والزنادقة قال : حدثنا أحمدبن الحسن القطان عن أحمد بن يحيى عن بكر بن عبدالله بن حبيب عن أحمدبن يعقوب بن مطر عن محمدبن الحسن بن عبدالعزيز الاجذب عن أبيه عن طلحة بن زيد عن عبدالله بن عبيد عن أبى معمر السعدانى عن امير المؤمنين عليه السلام فى حديث طويل ان الله قال لموسى : ان أردت ان ترانى فى الدنيا فانظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانى ، فابدى الله سبحانه بعض آياته للجبل وتجلّى ربنا للجبل ، فتقطّع الجبل فصار رميماً وخرّ موسى صعقاً ، ثم أحياه الله وبعثه فقال : سبحانك تبت اليك « الحديث » .

الرابع والاربعون ماروا رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب

چهل وسوم : شيخ صدوق در كتاب توحيد در حديثى طولانى ازسعدانى نقل ميكند كه امير المؤمنين(ع) فرمود : بحضرت موسى خطاب شد : اگر ميخواهى در دنيا مرا به بينى باين كوه نظر كن ، اگر جاى خود ثابت ماند مرا خواهى ديد آنگاه خداوند پاك يكى از آيات خويش را بر كوه ظاهر كرد ، و بكوه جلوه كرد ، كوه پاره پاره شد وخاكستر گشت ، موسى بيهوش افتاد ، سپس خدا زنده اش كرد ، عرض كرد : تو پاك ومنزهى ، من بسوى تو باز گشتم « تا آخر حديث » .

چهل وچهارم : بازهم شيخ صدوق در مجلس شصت ونهم كتاب امالى ازعبدالرحمن

الامالی فی المجلس التاسع والستین عن الحسین بن محمد بن سعید الهاشمی عن فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی عن محمد بن علی بن أحمد بن علی الهمدانی عن الحسین بن علی الشامی عن أبیه عن ابی جریر عن عطاء الخراسانی عن عبدالرحمن بن غنم عن محمد بن علی الباقر علیه السلام قال: أتی جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه وآله بدابة فوق الحمار ودون البغل، فرکب ثم مضی حتی انتهی الی بیت المقدس فدخله ثم أمّ رسول الله صلی الله علیه وآله فی بیت المقدس سبعین نبیاً ثم صعد السماء فمرّ علی شیخ فقال: من هذا یاجبرئیل؟ قال: أبوك ابراهیم، ثم مضی فمرّ به شیخ فقال: من هذا یا جبرئیل؟ قال: ابوك آدم، ثم مضی فمرّ بموسی بن عمران، ثم ذکرما جری بینهما من الکلام فی فرض الصلوة وغیره، ثم مضی فمرّ علی ابراهیم وذکرما جری بینهما من الکلام «الحدیث».

الخامس والاربعون ما رواه الشیخ الجلیل علی بن محمد الخزاز القمی فی کتاب الکفایة فی باب ما جاء عن جعفر بن محمد علیه السلام قال: حدثنا الحسین بن علی أبو عبدالله قال: حدثنا هارون بن موسی عن محمد بن الحسن عن الصفار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن هشام عن أبی عبد الله الصادق علیه السلام فی حدیث طویل

بن غنم نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود: جبرئیل، چهارپائی بزرگتر از الاغ و کوچکتر ازاستر خدمت حضرت رسول (ص) آورد حضرت سوار شد ورفت تابه بیت المقدس رسید وارد مسجد شد و هفتاد پیغمبر پشت سرش نماز گزاشتند، سپس بآسمان رفت، به پیرمردی برخورد فرمود: جبرئیل! این کیست؟ عرض کرد: پدرت ابراهیم است. از آنجا گذشت به پیر مرد دیگری رسید، پرسید: این کیست؟ عرض کرد: پدرت آدم است، از آنجا گذشت بموسی بن عمران رسید سپس گفتگوی آنهارا دربارهٔ وجوب نماز وغیره نقل میکند و میفرماید ــ از آنجا گذشت بحضرت ابراهیم رسید، و گفتگوی آنان رانقل میکند «تا آخر حدیث».

چهل و پنجم: علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه در باب «روایات از حضرت صادق (ع)» از هشام نقل میکند که حضرت صادق (ع) ــ درحدیثی طولانی ــ فرمود: مگر کلام خدارا نشنیده اید که میفرماید: «چشمها اورانه بیند، واوچشمها رامی بیند، انعام: ۱۰۳»

قال : ألم تسمعوا الى قوله تعالى : « لاتدركه الابصار وهو يدرك الابصار » وقوله تعالى : «لن ترانى ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانى فلما تجلّى ربه للجبل جعله دكّاً وخر موسى صعقاً» اى ميتاً « فلما أفاق » ورد الله عليه روحه «قال سبحانك انى تبت اليك» الحديث .

السادس والاربعون مارواه الحافظ البرسى فى آخر كتابه ان أمير المؤمنين عليه السلام قال للحسن والحسين عليهما السلام : اذا وضعتمانى فى لحدى فصليا ركعتين ثم انظرا اما يكون فلما وضعاه فعلا ما أمرهما و نظرا فاذا آدم و نوح و رسول الله صلّى الله عليه و آله وسلم يتحدثون مع أمير المؤمنين ، و وجد الزهراء وحواومريم وآسية ينحن على أمير المؤمنين ويندبنه .

أقول : و الاحاديث في هذا المعنى كثيرة وفي هذ القدر بل في بعضه كفاية انشاء الله تعالى ، و قد عرفت ان أحاديث هذا الباب و الذى قبله دالة على مضمون واحد وذكرت السبب الباعث على قسمتها الى بابين ، فاذا ضممت هذه الاحاديث بعضها الى بعض مع أحاديث الباب الرابع ، حصل اليقين عندك وعند كل منصف بصحة

ونيز (بموسى) ميفرمايد : «مرا نه بينى ، ولكن اين كوه رابنگر ، اگر بجاى خود برقرار ماند مرا خواهى ديد ، آنگاه چون خدايش بر كوه جلوه كرد ، آنرا هموار كرد وموسى بيهوش ـ يعنى بى جان ومرده ـ افتاد ، سپس چون بهوش آمد ـ وخدا روحش را بر گرداند ـ عرض كرد : توپاك ومنزهى ؛ من بسوى تو باز گشتم ، اعراف ١٤٣» تا آخر حديث» .

چهل وششم : حافظ رجب برسى در آخر كتابش نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) بحسن وحسين (ع) فرمود : وقتى كه مرا در قبر نهاديد دو ركعت نماز بگذاريد به بينيد چه ميشود ؟ چون حسن وحسين پدررا در قبر گذاشتند ونماز خواندند ديدند آدم ونوح وپيغمبر صلى الله عليه وآله با آنجناب گفتگو ميكنند ، وحضرت زهرا وحوا ، و مريم وآسيه برايش نوحه سرائى وگريه ميكنند .

مؤلف گويد : دراين زمينه حديث بسيار است ، و همين قدر بلكه كمتر از اين هم كفايت ميكند قبلا هم گفتيم كه مضمون احاديث دو باب اخير يكى است ، وسبب دو باب كردن را تذكر داديم اگر اين حديثها با احاديث باب چهارم ضميمه شود هر با انصافى بصحت

الرجعة فکیف اذاانضمّ الی ذلك ما یأتی ان شاء الله تعالی .

ولیت شعری أیّ عاقل یشك فی تواتر هذه الاحادیث ویجوز الکذب علی جمیع رواتها وای مطلب من مطالب الاصول والفروع یوجد فیه أکثر من هذه النصوص الکثیرة الصریحة المتعاضدة المتظافرة وقد ظهر من هذه الاحادیث ان الرجعة قد وقعت فی الامم السالفة فی اوقات کثیرة جداً وفی الانبیاء و الاوصیاء والملوك السابقین ، بل یظهر منها ان جمیع الانبیاء السابقین قد رجعوا الی الدنیا بعد موتهم ، وجمیع بنی اسرائیل ایضاً رجعوا بعد قتل بخت نصر ایاهم ، وان کثیراً من الانبیاء رجعوا الی الدنیا و بقوا مدة طویلة ، یدعون الناس الی دین الله کعزیر وارمیا وموسی وغیرهم ، وان ذاالقرنین رجع الی الدنیا مرتین و ملك مشارق الارض ومغاربها و بقی مدة طویلة و سنین کثیرة یدعو الناس الی الله سبحانه ، وانه قد رجع مرة واحدة سبعون ألف رجل بعد موتهم و عاشوا مدة طویلة ، ورجع مرة اخری خمسة وثلاثون ألفاً بعد موتهم ، ورجع مرة اخری سبعون ألف بیت ، ویحتمل ان یکونوا سبعمأة ألف انسان او أکثر فأحیاهم الله بعد موتهم وعاشوا مدة طویلة ، وکل ذلك ثابت بروایات العامة

رجعت یقین میکند تا چه رسد که سایر روایات گذشته و آینده هم اضافه شود .

ایکاش میدانستم کدام عاقل در تواتر این همه حدیث شك میکند واحتمال میدهد همهٔ راویان اینها را دروغ گفته باشند ؟ کدامیك از مطالب اصول یا فروع دین بیش ازاین ، حدیث صریح وفراوان دارد ؟ ضمناً ازاین احادیث معلوم شد که : درامتهای گذشته ، درمواقع بسیاری رجعت واقع شده ، در پیمبران واوصیا و پادشاهانشان هم بوده ، بلکه همهٔ انبیاء بعدازمرگ بدنیا برگشتند ، وهمهٔ بنی اسرائیل پس از واقعهٔ بخت نصر زنده شدند ، بسیاری از پیمبران مانند عزیر ، ارمیا ، موسی وغیره ـ مدتی در دنیا ماندند ومردم را دعوت کردند ، ذوالقرنین دو مرتبه برگشت ؛ وسلطنت شرق و غرب یافت ، مدتی درازهم زندگی کرد وبهدایت مردم پرداخت ، دریك مرتبه هفتاد هزار نفر پس از مرگ زنده شدند ومدت درازی هم در دنیا بودند ، در مرتبهٔ دیگری سی وپنج هزار نفر ودر دفعهٔ دیگر هفتاد هزار خانوار زنده شدند ، که شاید این هفتاد هزار خانوار هفتصد هزار نفر یا بیشتر بوده اند ، اینها همه

والخاصة موافق للقرآن في آيات كثيرة جداً كما عرفت، فلابد من وجود مثل ذلك في هذه الامة بمقتضى الاحاديث السالفة وغيرها والله الموفق.

الباب السابع

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها في آخر الزمان ويدل على ذلك أحاديث

الاول ما رواه رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الاديان بالسند السابق في الحديث الثاني من الباب الخامس عن الرضا عليه السلام انه قال: لقد اجتمعت قريش الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسألوه ان يحيي لهم موتاهم، فوجه معهم علي بن ابي طالب عليه السلام فقال له: يا علي اذهب الي الجبانة فناد هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك: يا فلان ويا فلان يقول لكم محمد: قوموا باذن الله، فقاموا ينفضون التراب عن رؤسهم فأقبلت قريش تسألهم عن أمورهم «الحديث» ورواه الطبرسي مرسلا في الاحتجاج.

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً في عيون الاخبار في باب استسقاء المأمون بالرضا عن محمد بن القاسم المفسر عن يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن أبويهما

بروايتهاى سنى وشيعه ثابت شده و قبلا گفتيم كه آيات بسيارى از قرآن هم با آنها موافق است بنابراين - بمقتضاى حديثهاى سابق وغيره - بايد در اين امت هم نظير آنها باشد.

باب هفتم

در اثبات اينكه دراين امت هم اجمالا رجعت واقع شده، تا آن رجعتى را كه در آخر الزمان وعده داده اند بعيد نشمارند، دليل اين موضوع هم حديثهائى است.

اول: (همان حديث دوم باب پنجم است كه در آخرش زنده شدن مردگان بامر پيغمبر (ص) مذكور است).

دوم: شيخ صدوق در كتاب عيون در باب «استسقاى مأمون بحضرت رضا (ع)» از محمد بن زياد ومحمد بن سيار از حضرت عسكرى از پدران بزرگوارش (ع) روايت ميكند كه چون

عن الحسن بن علي العسكري عن آبائه عن الرضا عليه السلام انه استسقى للناس و ظهر للناس من اعجازه واجابة دعائه و اخباره بما يكون وغير ذلك ماحمل بعض أعدائه على ان أخذ رخصته من المأمون لمجادلته ، فكلمه كلاماً طويلا في مجلس عام من جملته أن قال يابن موسى لقد عدوت طورك وتجاوزت قدرك ان بعث الله مطراً أقدره لوقته كانك قد جئت بمثل آية الخليل لما أخذ رؤس الطير بيده و دعا اعضاء ها التي كان فرّقها على الجبال فأتينه سعياً ، و تركبن على الرؤس و خفقن و طرن باذن الله ، فان كنت صادقاً فيما توهم فاحي هذين وسلطهما عليّ وأشار الى اسدين مصورين على مسند المأمون فغضب علي بن موسى الرضا عليه السلام و قال : دونكما الفاجر فافترساه ولا تبقياله عيناً ولا اثراً ، فوثبت الصورتان وصارتا أسدين فتناولا الرجل ورضضاه وهشماه وأكلاه ولحسادمه ؛ والقوم ينظرون متحيرين ، فلما فرغا منه اقبلا على الرضا عليه السلام وقالا : يا ولي الله في أرضه فما تأمرنا أن نفعل بهذا يشير ان الى المأمون ؟ فغشي على المأمون مما سمع منهما الى أن قال : فقال عوداً الى

حضرت رضا (ع) دعای باران کرد ، در اثر ظهور معجزات ومستجاب شدن دعا وخبرهای غیبی آنجناب وغیره یکی ازدشمنان ازمأمون اجازه خواست که با آنحضرت مجادله ومباحثه کند ، ودر مجلس عمومی حرفهای بسیاری بوی زد ، از جمله گفت : پسر موسی ! تو از اینکه خداوند بارانی را که تقدیر کرده بود بوقت خود فرستاد ؛ پااز حد خود فراتر نهاده ، وازقدر خویش تجاوز کرده ای ، مثل اینکه معجزهٔ ابراهیم خلیل آورده ای که سر مرغان را بدست گرفت واعضای آنرا که پراکندهٔ کوهها کرده بود خواند همه شتابان آمدند وبا سرها ترکیب شدند وباذن خدا پرواز کردند ، اگر راست میگوئی این دو صورت شیر را که در مسند مأمون نقش شده ، زنده گردان وبرمن مسلط کن ، حضرت خشمگین شد وبعکسها رو کرده فرمود : این بیدین را بگیرید وبدرید ، واثری از او نگذارید ، نقشها بصورت دو شیر شده جستند مرد را گرفتند بزمین کوبیدند ، ودریدند و خوردند ، خونش راهم لیسیدند درحالیکه مردم با حیرت نگاه میکردند ، چون فارغ شدند بحضرت رضا رو کرده گفتند : یاولی الله در بارهٔ این مأمون چه دستور میفرمائید ؟ مأمون ازشنیدن این سخن غش کرد

مقرّ كما فعادا الى المسند ، وصارتا صورتين كما كانتا «الحديث» .

الثالث ما رواه الكليني في باب المسئلة في القبر عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين السعيد عن القاسم بن محمّد عن علي بن أبي حمزة عن ابي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان الميت اذا خرج من بيته شيعته الملائكة الى القبر ، و يدخل عليه في قبره منكر ونكير ، فيلقيان فيه الروح الى حقويه فيقعدانه فيسئلانه ثم ذكر المسائلة والسؤال والجواب وذكر في الكافر نحو ذلك .

اقول : و في معناه أحاديث كثيرة وهذه رجعة في الجملة و حيوة بعد الموت قبل القيامة او نظير للرجعة ، يزول بها الاستبعاد ، و في باب ان الميت يزور أهله أحاديث قريبة من هذا المعنى .

الرابع ما رواه الكليني ايضاً في باب مولد أمير المؤمنين عليه السلام عن محمد بن يحيى عن سلمة بن الخطاب عن عبدالله بن محمّد عن عبدالله بن القاسم عن عيسى بن شلقان قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : ان امير المؤمنين عليه السلام كان له خولة في

... فرمود : بجای خود برگردید باز بمسند برگشتند و بحالت سابق در آمدند «تا آخر حدیث» .

سوم : کلینی در باب «سؤال قبر» از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود هنگامی که میت از خانه بیرون برند ملائکه تا قبر دنبالش میروند ، وقتی که در قبرش نهادند ، نکیر و منکر وارد میشوند ، روح را تا کمر او میفرستند ، او را مینشانند و پرسشهائی میکنند سپس سؤال و جوابها را نقل میکند و دربارهٔ کفار هم نظیر آن را میفرماید .

مؤلف گوید : در این زمینه حدیثهای بسیاری هست ، و این خود اجمالا رجعتی است بعد از مرگ و پیش از قیامت ، و یا نظیر رجعت است که استبعاد زنده شدن مرده را رفع میکند ، و در باب آمدن مردگان بزیارت کسان خویش هم احادیثی قریب ، باین مضمون وارد شده .

چهارم : بازهم کلینی در باب «مولد امیر المؤمنین (ع)» از عیسی بن شلقان نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : امیر المؤمنین (ع) در قبیلهٔ بنی مخزوم همشیره زادگانی داشت ، روزی یکی از آنان آمد و عرض کرد : دائی جان ! برادر من مرده و سخت

بني مخزوم و ان شاباً منهم أتاه فقال له : يا خالي ان أخي مات وقد حزنت عليه حزناً شديداً قال : فقال له : تشتهي أن تراه ؟ قال : بلى ، قال : فأرني قبره ،قال فخرج ومعه بردة رسول الله ﷺ متزراً بها ، فلما انتهى الى القبر تلملمت شفتاه ثم ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس «الحديث» .

الخامس ماروا ه الكليني ايضاً في باب مولد أبي الحسن موسى عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن عبدالله بن المغيرة قال : مر العبد الصالح عليه السلام بامرأة بمنى وهي تبكي وحولها صبيان لها يبكون وقد ماتت لها بقرة فدنا منها وقال : مايبكيك يا امة الله ؟ قالت : ان لنا صبياناً يتامى وقد كانت لنا بقرة معيشتي ومعيشة صبياني كانت منها وقد ماتت قال : أتحبين ان أحييها لك ؟ فالهمت أن قالت : نعم ، فتنحى وصلى ركعتين ثم رفع يده هنيئة و حرك شفتيه ثم قام فصوت بالبقرة فنخسها نخسة وضربها برجله ؛ فاستوت على الارض ، فلما نظرت المرأة الى البقرة صاحت وقالت : عيسي بن مريم ورب الكعبة : فخالط الناس وصار بينهم ومضى عليه السلام .

براو اندوهگينم فرمود ميخواهي اورا ببيني عرض كرد آري فرمود : قبرش را بمن بنما ، سپس حلهٔ پيغمبر (ص) را بكمر بست وباهم برسر قبر رفتند اند كي لبان مقدسش را حركت داد و پا بقبر زد مرده از قبر بيرون آمد و بنا كرد بزبان فارسي سخن گفتن «تا آخر حديث» .

پنجم : باز هم كليني در باب «مولد حضرت كاظم (ع)» از عبدالله بن مغيره نقل ميكند كه : حضرت موسى بن جعفر (ع) در منى ديد زني گاوش مرده نشسته گريه ميكند و كودكانش هم اطرافش ميگريند ، نزديك رفت و فرمود : بندهٔ خدا ! چرا گريه ميكني ؟ عرض كرد : كودكان يتيمي دارم ، گاوي داشتم كه زندگي ما را اداره ميكرد ، اينك مرده ، فرمود: ميخواهي زنده اش كنم ؟ به دل زن الهام شد ، گفت آري ، حضرت كناري رفت دو ركعت نماز گزاشت ، واند كي دست برداشت ودعا كرد ، سپس برخاست گاو راهي كرد ، وسيخي ببهلوش زدو پاي مبارك بآن زد ، برخاست ايستاد ، چشم زن كه بگاو افتاد فرياد زد و گفت : بخداي كعبه ! اين عيسى بن مريم است ، حضرت خودرا لابلاي جمعيت مخفي كرد وتشريف برد .

ورواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة عليهم السلام أحيوا الموتى عن أحمد بن محمد مثله .

ورواه الراوندى في الخرايج و الجرايح . و رواه على بن عيسى فى كشف الغمة نقلا عن الراوندى نحوه .

السادس مارواه الكليني في أوايل الروضة عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و عن على بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن على بن الحسين عليه السلام في حديث طويل قال : يابن آدم ان أجلك أسرع شيء اليك ، وكان قد أوفيت أجلك و قبض الملك روحك و صرت الى قبرك وحيداً ، فرد اليك روحك و اقتحم عليك ملكان ، ثم ذكر ما يقع بينه و بينهما من السؤال والجواب .

ورواه ابن بابويه في الامالى في المجلس السادس والسبعين عن ابيه عن عبدالله بن جعفر الحميرى عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن عبدالله بن غالب الاسدى عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن على بن الحسين عليه السلام مثله .

السابع مارواه أبوعلى الحسن بن الشيخ أبى جعفر الطوسى فى الامالى باسناده عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : مر أمير المؤمنين عليه السلام بالمقابر فسلم عليهم ثم قال : السلام

اين حديث را صفار هم در باب «مرده زنده كردن ائمه(ع)» بهمين نحو روايت ميكند . وراوندى نيز در خرائج و على بن عيسى هم در كشف الغمه نقل ميكنند .

ششم : بازهم كلينى در اوائل روضهٔ كافى در حديثى طولانى از سعيد بن مسيب نقل ميكند كه حضرت سجاد(ع) فرمود : اى پسر آدم ! مرگ از هر چيز بتو نزديكتر است ، طولى نميكشد كه عمرت سر آيد و فرشته جانت را بگيرد وتنها وارد قبر شوى ، آنجا روحت بر گردد ودو ملك وارد شوند ، سپس سؤال وجواب فرشتگان را بيان ميفرمايد .

اين حديث را صدوق هم در مجلس هفتاد و ششم امالى از سعيد بن مسيب بهمين نحو روايت ميكند .

هفتم : فرزند شيخ طوسى در «امالى» از حضرت صادق(ع) روايت ميكند كه فرمود : امير المؤمنين(ع) بقبرستانى گذشت ، برمردگان سلام كرد ، فرمود سلام برشما اى ساكنان

عليكم يا أهل التربة ان المنازل قد سكنت ، وان الاموال قدقسمت : الى أن قال : فأجابه هاتف يسمع صوته ولايرى شخصه : عليكم السلام يا أمير المؤمنين و ذكر الكلام الذى جرى بينهما وان جميع الحاضرين سمعوه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً فى الامالى باسناده قال : كان رجل من أهل الشام يختلف الى ابى جعفر عليه السلام و كان يبغضه فلم يلبث أن مرض الى أن قال :فجاء وليّه الى أبي جعفر عليه السلام فقال : ان فلاناً الشامى قد هلك و هو يسئلك أن تصلى عليه ، فقال : كلا لاتعجلن على صاحبكم حتى آتيكم ثم قام من مجلسه فصلى ركعتين ثم مدّ يده ماشاء الله ثم سجد حتى طلعت الشمس ، ثم نهض و أتى منزل الشامى و دعا فأجابه ، ثم أجلسه فسنده ثم ما انصرف حتى قوى الشامى فأتى أباجعفر عليه السلام فقال:اشهدانك حجةالله على خلقه ، قال : وما بدالك ؟ قال : أشهداني عمدت بروحى ، وعاينت بعيني فلم يفاجينى الا و مناداسمعه وما انا بالنائم : ردّوا

خاك ! اموالتان راقسمت كردند .... ناگاه شخصى كه صدايش شنيده ميشد وخودش ديده نميشد جواب داد : عليكم السلام يا اميرالمؤمنين ! سپس گفتگوى آنان را نقل ميكند ومبفرمايد همهٔ حاضران صدا را شنيدند .

هشتم : بازفرزند شيخ درامالى نقل ميكند كه يك مردشامى ـ كه ازدشمنان اهلبيت(ع) بود ـ خدمت حضرت باقر(ع) رفت و آمد ميكرد طولى نكشيد مريض شد(....ومرد)....وصيش خدمت حضرت رسيد و گفت : فلان مرد شامى مرده ووصيت كرده شما بر جنازه‌اش نماز بخوانيد ، فرمود اشتباه كرده‌اید ، تعجيل مكنيد تامن بيايم ، آنگاه برخاست دو ركعت نماز گزارد ومدتى دست برداشت ؛ سپس سر بسجده نهاد تا آفتاب طلوع كرد ، آنگاه حركت كرد بمنزل شامى رفت ؛ او را صدا زد ، جواب داد پس نشاندش و تكيه‌اش داد ، و برگشت طولى نكشيد شامى سالم شد وخدمت حضرت رسيد ، عرض كرد : گواهى ميدهم كه تو حجت خدائى برخلقش ، فرمود : چه‌ديدى ؟ گفت: شهادت ميدهم كه روح خويش را نگريستم وبا چشم خود ديدم ، و چيزى مرا بر نگرداند مگر شخصى كه شنيدم فرياد زد ـ خواب هم نبودم ـ گفت : روح وى را برگردانيد كه محمد بن على اورا ازما خواسته ، وبعداز آن از

عليه روحه، فقد سألنا ذلك محمد بن علي وصار بعد ذلك من أصحاب أبي جعفر عليه السلام

التاسع ماروا ه الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح وعلي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلا عنه في معجزات موسى بن جعفر عليه السلام عن أبي حمزة قال: أخذ بيدي موسى بن جعفر يوماً فخرجنا من المدينة الى الصحراء، فاذا نحن برجل يبكي على الطريق وبين يديه حمار ميّت ورحله مطروح، فقال له موسى ما شأنك؟ فقال: كنت مع رفقائي نريد الحج فمات حماري هيهنا ومضي أصحابي، و قد بقيت متحيراً فقال: لعله لم يمت فقال: أما ترحمني حتى تلهوبي؟ قال: ان عندي رقية جيدة، فقال الرجل: ما تكفيني ما أنا فيه حتى تستهزيء بي. فدنا موسى عليه السلام من الحمار ودعا بشيء لم أسمعه وأخذ قضيباً كان مطروحاً فضربه به و صاح عليه فوثب قائماً صحيحاً سالماً فقال يامغربي ترى هيهنا شيئا من الاستهزاء ألحق بأصحابك ومضينا وتركنا.

العاشر ما رواه الراوندي وعلي بن عيسى ايضاً في معجزات علي الهادي عليه السلام

اصحاب حضرت باقر(ع) شد.

نهم: راوندی در کتاب خرائج، وعلی بن عیسی در کشف الغمه ـ در معجزات موسی بن جعفر(ع) ـ از ابو حمزه نقل میکند که گفت: روزی حضرت موسی بن جعفر(ع) دست مرا گرفت وباهم ازمدینه بیرون رفتیم، در صحرا مردی رادیدیم در راه میگرید، الاغش مقابلش مرده وبارش روی زمین افتاده، حضرت فرمود: قضیه چیست؟ گفت: بارفقا بحج میرفتیم، اینجا الاغ من مرد ورفقا رفتند، اکنون من سرگردان مانده‌ام، فرمود شاید نمرده باشد، گفت: رحمم که نمیکنی مزاح هم میکنی؟ فرمود: من دعای خوبی دارم، گفت: همین غصه‌ام بس نیست که مسخره‌ام نیز میکنی؟ حضرت نزدیك آمد ودعائی خواند که من نشنیدم، سپس چوبی که روی زمین افتاده بود برداشت بالاغ زد وآن راهی کرد الاغ ازجابست وصحیح وسالم ایستاد فرمود: ای مرد مغربی! اینجا مسخرگی می بینی؟ برو برفقایت برس این را فرمود ومارفتیم.

دهم: باز راوندی وعلی بن عیسی در معجزات حضرت هادی(ع) ازدربان متوکل

عن زرافة حاجب المتوكل قال : وقع مشعبذ هندى يلعب بالحقة و كان المتوكل لعابا فأراد أن يخجل علياً فقال للمشعبذ : ان أخجلته فلك ألف دينار ، قال : فأمر أن يخبز رقاق خفاف تجعل على المائدة و انا الى جنبه ففعل و حضر على عليه السلام الطعام ، وجعل مسورة عليها صورة أسد و جلس اللاعب الى جنب المسورة ، فمد علي عليه السلام يده الى رقاقة فطيرها اللاعب ثلاث مرات ، فتضاحكوا فضرب علي عليه السلام يده الى تلك الصورة وقال : خذه ، فوثبت من المسورة وابتلعت الرجل وعادت الى المسورة فتحيروا ونهض علي عليه السلام ، فقال له المتوكل : سألناك الا جلست فرددته ؟ فقال : لا والله لا يرى بعد هذا أبداً أتسلط أعداء الله على اوليائه ؟ و خرج من عنده ولم ير الرجل بعدها .

اقول : هذا وما قبله اعجب من الرجعة و اغرب فيزول به الاستبعاد لها

الحادى عشر مارواه علي بن ابراهيم في آخر تفسيره سورة الحجر قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن سيف بن عميرة وعبد الله بن سنان و أبي حمزة الثمالي

نقل ميكند كه گفت : يك نيرنگ باز حقه بازى از هند آمده بود ، متوكل كه مرد بازيگرى بود خواست حضرت هادى را شرمنده كند ، بهندى گفت : اگر او را شرمنده كردى هزار دينارت ميدهم ، هندى گفت : نانهاى نازك سبكى بپزيد و در سفره بگذاريد و مرا كنار او بنشانيد ، مجلسى بهمين نحو ترتيب دادند ، هندى كنار متكائى نشست كه صورت شيرى بر آن نقش بود وقتى كه حضرت بيكى از آن نانها دست دراز كرد هندى كارى كرد كه نان از دستش پريد اين جريان سه مرتبه تكرار شد ، واهل مجلس خنديدند حضرت دست بآن نقش زد و فرمود اين مرد را بگير ، نقش بصورت شيرى شده جست و مرد را بلعيد و باز بجاى خود بر گشت همه متحير شدند و حضرت از جا برخاست ، متوكل خواهش كرد بنشينند و هندى را بر گرداند ، فرمود : نه بخدا ! ديگر كسى او را نميبينند ، تو دشمنان خدا را بر دوستانش مسلط ميكنى ؟ اين بگفت و از مجلس بيرون رفت ، ديگر هم كسى آن مرد را نديد .

مؤلف گويد : اين دو قضيه اخير از رجعت عجيب تر است ، واستبعاد رجعت را رفع ميكند .

يازدهم : على بن ابراهيم در تفسير سورهٔ حجر از سيف بن عميره ، وعبدالله سنان وابو حمزه نقل ميكند كه گفتند : شنيديم حضرت صادق (ع) ميفرمود : در سفر حجة الوداع

قالوا : سمعنا أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع نزل بالابطح ، ووضعت له وسادة فجلس عليها ثم رجع يده الى السماء وبكى بكاءاً شديداً ، ثم قال : يا رب انك وعدتني في أبي وامي وعمي ان لا تعذبهم ، قال : فأوحى الله اليه انى آليت على نفسى أن لا يدخل جنتى الا من شهد أن لااله الا الله وانك عبدى ورسولى، ولكن ائت الشعب فنادهم فان أجابوك فقد وجبت لهم رحمتى فقام رسول الله صلى الله عليه وآله الى الشعب فقال : يا أبتاه ويا اماه ويا عماه ! فخرجوا ينفضون التراب عن رؤسهم ، فقال لهم : ألاترون الي هذه الكرامة التى أكرمنى الله بها؟ فقالوا : نشهد أن لااله الاالله وانك رسول الله حقاً حقاً ، وان جميع ماجئت به فهو الحق ، فقال : ارجعوا الى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة وقدم على عليه السلام من اليمن . فقال : الاأبشرك يا على ؟ ثم أخبره الخبر فقال على : الحمدلله .

الثاني عشر ما رواه الشهيد الثانى في كتاب مسكن الفؤاد نقلا من كتاب دلائل النبوة عن انس بن مالك قال : دخلنا علي رجل من الانصار وهو مريض و لم تزل حتى قضى ، فبسطنا عليه ثوباً وله ام عجوز كبيرة عند رأسه ،فقلنا : يا هذه

پیغمبر(ص) در ابطح(جائی است بین مکه ومدینه)پیاده‌شد ، مسندی برایش ترتیب دادند نشست ، ودست بآسمان بلند کرد وسخت گریست ، سپس عرض کرد : پروردگارا ! تو بمن وعده داده‌ای که پدر ومادرم را عذاب نکنی خدا بوی وحی کرد : من بر خود حتم کرده‌ام که جز گویندهٔ لااله‌الاالله ، محمدرسول الله را وارد بهشت نکنم ، اکنون برودر این دره آنهارا صدا بزن ، اگرجواب دهندرحمت من شامل حالشان شود ، پیغمبر(ص)برخاست بدره‌رفت پدرومادر وعموی خویش را صدازد ، همه در حالی که خاك از سرمیفشاندند ازقبر بیرون آمدند ، فرمود : این کرامتی را که خدا بمن‌عطا کرده نمی‌بینید؟ گفتند : شهادت میدهیم که‌جز خدا ، خدائی‌نیست ، وتو پیغمبر برحق‌خدائی ، وهرچه آورده‌ای‌همه برحق‌است ، فرمود : بخوابگاه‌خودبر گردید ، وبجانب‌مکه‌روان‌شد ، هنگامی که‌علی(ع) از یمن بمکه آمد پیغمبر(ص) این‌بشارت‌راباوداد ، امیرالمؤمنین(ع)فرمود : الحمدلله.

دوازدهم : شهید ثانی در کتاب«مسکن‌الفؤاد»ازانس‌بن‌مالك نقل‌میکند که گفت بعیادت مریضی‌از«انصار»رفتیم ، هنوز نشسته‌بودیم که بیمارجان‌داد ، جامه‌ای روی‌بدنش کشیدیم ، مادرپیرش بالینش‌بود ، گفتیم : ای‌زن‌اجرمصیبت‌خویش‌ازخدا بخواه ، گفت:

احتبسى مصيبك عندالله عزوجل ، قالت : و مات ابنى ؟ قلنا : نعم ،قال : فمدّت يدهاثم قالت : اللهم انك تعلم انى اسلمت لك وهاجرت الى رسولك رجاء أن يعيننى عند كل شدة ورخاء ، ولاتحمل علىّ هذه المصيبة اليوم ؛ فكشفت الثوب عن وجهه ثم ما برح حتى طعمنا معه .

الثالث عشر مارواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندى في كتاب الخرايج والجرايح في معجزات أمير المؤمنين عليه السلام قال : أخبرنا أبومنصور شهريار بن شيرويه الديلمى عن أبيه عن على بن محمد بن عمرو عن الحسن بن محمد الرقا انه سمع راهباً يقول : كنت قاعداً في صومعة لى فأشرفت منها فاذا طاير كالنسر قدسقط على شاطىء البحر ، فتقياً ربع انسان ثم طار ، فتفقدته فعاد فتقياً ربع انسان ثم طار ثم جاء فتقياً ربع انسان ثم طار ، ثم عاد فتقياً ربع انسان ثم دنت الا رباع بعضها الى بعض ، فقام رجل فهو قائم وانا أتعجب منه ، ثم انحدر الطاير عليه فضربه فأخذ ربعه ثم طار ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار ، ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار فبقيت أتفكر في ذلك حتى رأيته

پسرم مرد ؟ گفتيم : آرى ، دست برداشت و گفت : خداوندا ! تو ميدانى كه من براى تو اسلام آوردم ، وازوطن خويش صرفنظر كرده خدمت پيغمبر تو آمدم ، باميداينكه در هر سختى و آسايش ياور من باشد ، اينك اين بار مصيبت را بدوش من مگذار ، اين بگفت وجامه از صورت فرزند عقب كرد ، پسر حالش تغيير كرد وبهبودى يافت بطورى كه در همان مجلس با هم غذا خورديم .

سيزدهم : قطب راوندى در كتاب «خرائج» درمعجزات امير المؤمنين(ع) از حسن بن محمد «رقا» نقل ميكند كه : راهبى ميگفت : درصومعه نشسته بودم از بالا نظر كردم ديدم مرغى شبيه كركس كنار دريافرود آمد وربع يك آدم راقى كرد وپرواز كرد ، طولى نكشيد برگشت ويك ربع ديگر را قى وپرواز كرد ، بازدفعهٔ سوم ربع ديگر ودفعه چهارم ربع ديگر را قى كرد ، سپس اين اجزاء بهم پيوست ويك آدمى تشكيل داد كه برخاست ايستاد من اين منظره را با كمال تعجب تماشا ميكردم باز آن مرغ آمد ومنقار زد وربع اورا گرفت و مردو بار دوم آمد ربع ديگر را برد ودفعهٔ سوم ربع سوم ودفعهٔ چهارم ربع چهارم را برد ، من در فكر فرو رفته بودم كه باز آمد وهمان جريان اول تكرار شد تا چون اين دفعه يك مرد كامل تشكيل شد و

قدعاد فتقيأ ربع انسان ثم ربعاً حتى تقيأ أربعة ثم طار فاذا الرجل قدقام فدنوت منه فسألته من أنت ؟ فسكت ، فقلت له بحق من خلقك من أنت ؟ قال انا عبد الرحمن بن ملجم قلت له : و أى شيء عملت من الذنوب ؟ قال : قتلت على بن أبى طالب فوكل بي هذا الطائر يقتلني كل يوم قتلة ، فبيناهو يحدثني اذا نقض عليه الطائر فضربه فأخذ ربعه ثم طار ثم عاد الى ان أخذ كله فسألت عن على بن أبيطالب فقالوا : ابن عم رسول الله ووصيه .

الرابع عشر مارواه الراوندى ايضاً في معجزات الحسين عليه السلام عن ابى خالد الكابلى عن يحيى بن أم الطويل قال . كنا عند الحسين عليه السلام اذ دخل عليه شاب يبكى فقال : ان والدتى توفيت في هذه الساعة ولم توص ولها مال قد كانت امرتنى ان لا احدث في أمرها شيئاً حتى أعلمك ، فقال الحسين عليه السلام : قوموا فقمنا معه حتى انتهينا الى البيت الذى فيه المرأة مسجاة : فأشرف الى البيت ودعا الله ليحييها حتى توصى بما تحب من وصيتها ، فأحياه الله فاذا المرأة قد جلست و هى تتشهد فنظرت الى الحسين عليه السلام ثم ذكر ماجرى بينه وبينها من الكلام والخطاب الى أن قال : ثم صارت

برخاست ايستاد بدو نزديك شده گفتم : تو كيستى ؟ جواب نداد ، گفتم : بحق آنكس كه ترا آفريد ! تو كيستى ؟ گفت من ابن ملجمم گفتم : چه گناهى كرده اى ؟ گفت على بن ابيطالب را كشته ام ، واين مرغ را مأمور من كرده اند ، هرروز مرا بهمين نحو ميكشد ، در اين سخن بود كه باز مرغ آمد ومنقار زدو ربعش را گرفت وبرد ، وبر گشت تا كم كم همه را برد ، ازمردم پرسيدم على بن ابى طالب كيست ؟ گفتند پسر عم ووصى پيغمبر اسلام است

چهاردهم : بازهم راوندى در معجزات امام حسين(ع) از يحيى بن ام طويل نقل ميكند كه گفت : خدمت حضرت امام حسين(ع) بودم ، جوانى گريه كنان وارد شد ، گفت : الساعه مادرم مرده ، ووصيتى نكرده ؛ مالى دارد دستور داده كه بدون اجازهٔ شما تصرف نكنيم ، فرمود : برخيزيد ، برخاستيم همراه آنجناب رفتيم ، باطاقى رسيديم كه بدن زن را در آن نهاده بودند وپارچه اى رويش كشيده بودند ، حضرت نزديك اطاق رفت ودعا كرد كه خدا اورا زنده كند تا هروصيتى ميخواهد بكند ، ناگهان زن بر خاست نشست و كلمه شهادت بزبان جارى كرد ، وچشمش بامام حسين(ع) افتاد سپس گفتگوى آنها را نقل ميكند

المرأة ميتة كما كانت .

الخامس عشر مارواه الراوندي ايضاً في معجزات الصادق عليه السلام عن يونس بن ظبيان قال : كنت مع الصادق عليه السلام في جماعة فقلت : قول الله لابراهيم « فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك » فقال : أتحبون ان أريكم مثله ؟ قلنا : بلى ، قال : يا طاووس فاذا طاووس طار الى حضرته ، فقال : ياغراب فاذا غراب بين يديه ، ثم قال : يابازى فاذا بازى بين يديه ، ثم قال : ياحمامة فاذا حمامة بين يديه ؛ ثم أمر بذبحها كلها وتقطيعها ونتف ريشها وأن يخلط ذلك كله بعضه ببعض ، ثم أخذ برأس الطاووس فقال : ياطاووس فرأيت لحمه وريشه يتميز حتى التصق ذلك كله برأسه وقام الطاووس بين يديه حياً ثم صاح بالغراب كذلك ، وبالبازى وبالحمامة كذلك ، فقامت كلها أحياء بين يديه .

السادس عشر مارواه ايضاً في الباب المذكور عن أبى الصلت الهروى عن الرضا عن أبيه عليهما السلام ان ملك الهند أرسل الى الصادق عليه السلام هدايا وجارية جميلة مع

تا آنجا كه ميگويد : آنگاه بحالت اول بر گشت و بيجان روى زمين افتاد .

پانزدهم : بازهم « راوندى » در معجزات حضرت صادق (ع) از يونس بن ظبيان نقل ميكند كه گفت : با جمعى خدمت حضرت صادق (ع) بودم راجع باين آيه سؤال كردم كه خداوند بحضرت ابراهيم ميفرمايد : « چهار مرغ بگير و نزد خويش پاره پاره كن ، « بقره ، ٢٦٠ » فرمود ميخواهيد نظير آنرا بشما بنمايانم ؟ گفتيم آرى ، صدازد : طاووس ! ناگاه طاووسى حاضر شد باز صدازد كلاغ ! كلاغى پيداشد صدازد : باز ! بازى برابرش حاضر شد ، صدازد : كبوتر ! كبوترى حاضر شد ، دستور داد همه را سر بريدند و پاره پاره كردند و پرهايشان را كندند وهمه را باهم مخلوط كردند ، سپس سر طاووس را گرفت و صدا زد : طاووس ! ديدم گوشت و پر آن جداشد و بهم پيوست و آمد بسرش متصل شد و حركت كرد ، سپس كلاغ و باز و كبوتر را هم صدا زد وهمه بهمين نحو زنده شدند .

شانزدهم : بازهم درهمان باب از اباصلت از حضرت رضا از پدر بزرگوارش (ع) نقل ميكند كه فرمود : پادشاه هند هديه هائى با كنيزك زيبائى بوسيلهٔ شخصى براى حضرت

رجل فلم يقبلها ، وقال له : انك خائن فحلف انه ماخان ، فقال له : ان شهد عليك بعض ثيابك بماخنت تشهد أن لااله الاالله وان محمداً رسول الله ، ثم دعا بدعاء وطلب من الله أن يأذن لفروة الهندى أن يتكلم بلسان عربى مبين ، يسمعه من في المجلس ، ليكون آية من آيات أهل بيت النبوة ، ثم قال : أيتها الفروة تكلمي بمافعله الهندى قال موسى : فانتفضت الفروة و صارت كالكبش وقالت : يابن رسول الله أئتمنه الملك على هذه الجارية ثم ذكرت قصة طويلة تتضمن كيفية خيانته بالجارية الى أن قال ثم عاد الكبش فروة كما كانت .

السابع عشر مارواه ايضاً في كتاب الخرايج والجرايح فى أعلام النبى والائمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالى عن على بن الحسين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان قاعداً فذكر اللحم فقام رجل من الانصار فذبح له عنزاً وشواها و حملها اليه و وضعها بين يديه ، وقال لجميع أهل بيته ومن أحب من أصحابه : كلوا ولاتكسروا لها عظماً ، و

صادق(ع)فرستاد ، حضرت نپذيرفت وبقاصد فرمود : تومرد خائنى هستى ، قسم خورد كه من خيانت نكرده ام فرمود : اگر لباست شهادت دهد كه خيانت كرده‌اى به يگانگى خدا و پيغمبرى محمد(ص)اقرار ميكنى ؟ سپس دعائى خواند وازخدا خواست كه اجازه دهد پوستين هنديش بزبان عربى واضح بطورى كه همهٔ حاضران بشنوند ـ سخن گويد ، تانشانه اى براى حقانيت اهلبيت پيغمبر باشد ، آنگاه فرمود : اى پوستين ! كارى كه اين هندى كرده بگو ، پوستين حركتى كرد ومثل قوچى شد و گفت : اى پسر پيغمبر ! پادشاه اين كنيزك را بدست اين مرد امانت داد.... سپس قصه‌اى طولانى مشتمل بر كيفيت خيانت آن شخص نقل ميكند تا آنجا كه ميفرمايد : آنگاه پوستين بحال اول برگشت .

هفدهم : بازهم «راوندى» در كتاب خرائج از ابوحمزهٔ ثمالى نقل ميكند كه حضرت سجاد (ع)فرمود : روزى پيغمبر(ص) نشسته بود صحبت از گوشت كرد ، مردى از قبيلهٔ انصار برخاست بزغاله اى داشت سر بريد وپخت وآورد برابر آنجناب گذاشت ، حضرت بهمهٔ اهلبيتش وهر كس از اصحابش كه ميخواست فرمود : بياييد بخوريد ولى استخوانهايش رانشكنيد ، همه باهم خوردند ، پس از صرف غذا صاحب بزغاله ديد بزغاله زنده شده

أكل معه الانصار واذا العناق قد عاشت وقامت يلعب على بابه .

الثامن عشر مارواه ايضاً في الباب المذكور عن رسول الله ﷺ انه دعا عنزاً فلم تجبه فأمر بذبحه ففعلوا وشووه وأكلوا لحمه ولم يكسروا له عظماً ، ثم أمر ان يوضع جلده ويطرح عظامه وسط الجلد فقام الجدى حياً يرعى .

التاسع عشر مارواه قطب الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن على عن العباس بن عامر عن أبان بن بشير النبال عن ابى جعفر عليه السلام قال : كنت خلف أبى وهو على بغلة فنفرت فاذا رجل فى عنقه سلسلة ورجل يتبعه ، فقال لابي على بن الحسين : اسقنى فقال الرجل الذى خلفه وكانه موكل به لاتسقه لاسقاه الله فاذا هو معوية .

العشرون مارواه ايضاً نقلا عن بصائر الدرجات عن الحجال عن الحسن بن الحسين عن ابن سنان عن عبدالملك القمى عن أخيه ادريس قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : بينا أنا و أبي متوجهين الى مكة فى موضع يقال له ضجنان اذ جاءه رجل

وبر در خانه مشغول بازى است .

هيجدهم : بازهم «راوندى» نقل ميكند كه پيغمبر (ص) بزغاله‌اى را صدا زد پيش نيامد دستور داد سرش را بريدند وپختند وبدون اينكه استخوانش را بشكنند ، گوشتش را خوردند ، سپس دستور داد استخوانهايش را در پوستش ريختند ، برخاست مشغول چريدن شد .

نوزدهم : بازهم «راوندى» در كتاب خرائج از «ابان بن بشير» نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : رديف پدرم سوار استرى بودم ، ناگهان استررم كرد ، ديدم مردى زنجير بگردن رويما ميآيد ، ومرد ديگرى تعقيبش ميكند ، وقتى كه رسيد ببدرم گفت : آبى بمن بده ، مردى كه همراهش بود ـ وگويا مأمور او بود ـ گفت : آبش ندهيد ، خدا سيرابش نكند ! معلوم شد آن مرد تشنه معاويه است .

بيستم : بازهم «راوندى» از ادريس نقل ميكند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : در راه مكه همراه پدرم بودم بجائى رسيديم كه آنرا «ضجنان» ميگفتند ، ناگهان مردى زنجير بگردن آمد وگفت : مرا آب دهيد ، پدرم كه صداى اورا شنيد بمن

في عنقه سلسلة ، فقال : اسقني فسمعه أبي فصاح بي لا تسقه لاسقاه الله ، فاذا رجل يتبعه حتى جذب السلسلة وطرحه علي وجهه فغاب في أسفل درك من النار قال أبي : هذا الشامي لعنه الله .

الحادي والعشرون مارواه ايضاً عن كتاب بصائر الدرجات عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابراهيم بن أبي العلا عن علي بن المغيرة قال : نزل ابو جعفر عليه السلام ضجنان فسمعناه ثلث مرّات يقول : لاغفر الله لك ، فقال له أبي : لمن تقول ؟ قال : مرّ بي الشامي لعنه الله يجرّ سلسلته التي في عنقه وقد دلع لسانه يسألني ان استغفر له ، فقلت : لا غفر الله لك .

الثاني والعشرون مارواه الراوندي ايضاً في اواخر كتاب الخرايج والجرايح قال : كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله رجل هلكت له ابنة في الجاهلية ، و كان قدرماها في واد ، فلما اسلم ندم على مافعل ، فقال : يا نبي الله اني فعلت كذا و كذا بابنة لي صغيرة ، فجاء عليه السلام الى شفير الوادي فدعا ببنته فقالت : لبيك يا رسول الله ، فقال :

فریادزد : آبش نده ، خدا سیرابش نکند ! دراین بین مرد دیگری رسید ، زنجیر را کشید و او را برافکند ودر آخرین طبقهٔ دوزخش فروبرد ، پدرم فرمود : این ، آن مرد شامی است ، خدا لعنتش کند .

بیست و یکم : بازهم «راوندی» ازعلی بن مغیره نقل میکند که گفت : حضرت باقر(ع) در «ضجنان» (همان منزل میان مکه ومدینه) منزل کرد ، ناگاه دیدیم سه مرتبه فرمود : خدایت نیامرزد ! پدرم پرسید : که را میفرمائید ؟ فرمود : اینک آن مرد شامی ملعون ـ زنجیر بگردن ـ ازاینجا عبور کرد ، زبانش ازدهان بیرون آمده بود ، ازمن خواهش کرد برایش طلب آمرزش کنم ، گفتم : خدایت نیامرزد .

بیست و دوم : بازهم «راوندی» نقل میکند که درزمان پیغمبر(ص) مردی بود که دخترش درجاهلیت مرده بود ، واورا دره‌ای افکنده بود ، هنگامی که اسلام آورد از کرده خویش پشیمان شد و به پیغمبر(ص) عرض کرد: من بادختر کودک خویش چنین کرده‌ام، حضرت کنار دره آمد ودختررا صدا زد ، جواب داد : لبیك یا رسول الله ! فرمود : پدر ومادرت مسلمان

ان أردت أن ترجعی الی أبویك فهما الآن قد أسلما، فقالت : یارسول الله اناعندربی ولا اختار ابی وامی علی ربی .

الثالث والعشرون مارواه رئیس المحدثین محمد بن علی‌بن بابویه في الامالی في المجلس التاسع والعشرین عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار وسعدبن عبدالله جمیعاً عن‌أحمد بن محمدبن عیسي عن الحسن بن علی‌بن یقطین عن أخیه الحسین عن أبیه علی بن یقطین قال : استدعی الرشید رجلایبطل به أمرأبی‌الحسن موسی علیه السلام ویقطعه ویخجله في‌المجلس، فانتدب الیه رجل معزم فلما حضرت المائدة عمل ناموساً علی الخبز فکان کلمارام خادم أبی الحسن علیه السلام أن‌یتناول رغیفاً من الخبزطار من بین یدیه ،فاستنفز هارون‌الفرح والضحك‌لذلك؛ فلم یلبث أبوالحسن علیه السلام أن رفع رأسه الی اسد مصور علی بعض الستور فقال : یاأسدالله خذ عدّوالله ، قال : فوثبت تلك الصورة‌کاعظم‌مایکون من السباع‌فافترست ذلك المعزم فخرّ هارون وندماؤه‌علی وجوههم مغشیاً علیهم ، وطارت عقولهم‌خوفاً من هول مارأوه ، فلما أفاقوا قال هارون : یاأباالحسن أسألك بحقی علیك لما سألت هذه الصورة أن تردّ الرجل ، قال : ان کانت عصا موسی ردّت ما ابتلعته من

شده‌اند ، میخواهی نزدآنها برگردی ؟ گفت : من‌ا کنون‌در جوارپروردگارم بسرمیبرم وپدرومادرم را برخدا ترجیح نمیدهم .

بیست‌وسوم : شیخ‌صدوق درمجلس‌بیست‌ونهم کتاب امالی ، ازعلی‌بن یقطین نقل میکند که هارون‌الرشید دنبال‌مردی میگشت که دعوی امامت موسی بن جعفر(ع)را رد کند ، وآنجناب رادر مجلس‌عمومی‌شرمنده گرداند ، مردافسونگری برای‌این‌کارداوطلب شد ، وقتی که حضرت سر سفره نشسته بود افسونی بنان خواند که هر چه خادم حضرت میخواست نانی‌بردارد ازدستش می‌پرید ،هارون ازخوشحالی وخنده درپوستش‌نمی گنجید حضرت سربلند کرد وبشیری که ببرده‌ای نقش‌بود رو کرد وفرمود : این‌دشمن‌خدارابگیر نقش بصورت شیر بزرگی شد وافسونگر را درید ، هارون ویارانش غش کرده برودر افتادند ، وازهول‌این‌منظره عقل‌ازسرشان پروازکرد ، چون‌بهوش‌آمدند هارون‌بحضرت عرض کرد : ترابحق‌من ؛ دستورده‌شیراین‌مردرا برگرداند ، فرمود : اگرعصای موسی

حبال القوم وعصيّهم فان هذه الصورة ترد ما ابتلعته من هذا الرجل ، فكان ذلك أعمل الاشياء في افاتة نفسه .

الرابع والعشرون مارواه ابن بابويه ايضاً في الامالى فى المجلس التاسع والثلثين عن أحمد بن الحسن القطان عن الحسن بن على السكرى عن محمد بن زكريا الجوهرى عن محمد بن عمارة عن أبيه قال قال الصادق عليه السلام : من أنكر ثلثة اشياء فليس من شيعتنا: المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة .

الخامس والعشرون مارواه على بن ابراهيم فى تفسيره عند قوله تعالى : «اولم يسير وافى الارض» رفعه قال : أولم ينظروا في الاخبار والقرآن رجعة الامم الهالكة فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم .

السادس والعشرون مارواه الصفار فى بصائر الدرجات فى باب ان الائمة (ع) أحيو الموتى أحمد بن محمد عن عمر بن عبدالعزيز عن جميل بن دراج قال كنت عند أبى عبدالله عليه السلام فدخلت عليه امرأة فذكرت انها تركت ابنها وقد قالت بالملحفة على وجهه ميتاً فقال لها: ولعله لم يمت، فقومى فاذهبي الى بيتك واغتسلى وصلى ركعتين وأجزعي وقولى

طناب وعصاهای ساحران را بر گرداند این صورت هم افسونگر را برمیگرداند واین عمده جهتی بود که هارون را بقتل موسی بن جعفر واداشت .

بیست وچهارم : بازهم شیخ صدوق در مجلس سی ونهم کتاب امالی از «عماره» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر که سه چیز را انکار کند شیعهٔ ما نیست : معراج ، سؤال قبر وشفاعت .

بیست وپنجم : علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «مگر در زمین گردش نکرده اند ؟ روم ، ۹ ، وآیات دیگر» روایت میکند که مراد مطالعهٔ اخبار وقرآن راجع به بازگشت امتهای گذشته است تا به بینند عاقبت آنان چگونه بوده است .

بیست وششم : «صفار» در کتاب بصائر الدرجات از جمیل بن دراج نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم زنی بی تابانه واردشد واظهار کرد که پسرم مرده واکنون چیزی روی بدنش کشیده ام وآمده ام ، حضرت فرمود : شاید نمرده باشد ، برودر خانه غسل کن ، دو رکعت نماز بگزار وزاری کنان بگو : ای خدائی که این پسر را بدون

یا من وهبه لی ولم یکن شیئاً جدد هبته لی ثم حرکیه ولا تخبری أحداً، قال : ففعلت وجاءت وحرکته فاذا هو قد بکی .

السابع و العشرون ما رواه الصفار فی الباب المذکور عن عبد الله بن محمد عن محمد بن ابراهیم عن أبی محمد بن برید عن داود بن کثیر الرقی قال حج رجل من أصحابنا فدخل علی أبی عبد الله علیه السلام فقال : فداك أبی وامی ان أهلی توفیت و بقیت و حیداً فقال أبو عبد الله علیه السلام : أکنت تحبها ؟ قال : نعم قال :ارجع الی منزلك فانك تراها وهی تأکل .

الثامن و العشرون ما رواه الثقة الجلیل عبدالله بن جعفر الحمیری فی کتاب قرب الاسناد فی الحدیث الثالث و الثمانین بعد المائة عن السندی بن محمد عن صفوان بن مهران الجمال عن أبی عبدالله علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لجبرئیل : یا جبرئیل ارنی کیف یبعث الله العباد یوم القیمة ؟ قال : نعم ، فخرج الی مقبرة بنی ساعدة فأتی قبراً فقال له اخرج باذن الله ، فخرج رجل ینفض التراب عن رأسه وهو یقول : والهفاه ـ واللهف هو الثبور ثم قال : ادخل فدخل ثم قصد

سابقه بمن عطا کردی ؛ دوباره اورا بمن ببخش ، سپس حرکتش بده و کسی را خبر نکن ، زن رفت بدستور عمل کرد وحرکتش داد ، پسر کم کم بنا کرد گریه کند .

بیست و هفتم : بازهم «صفار» از داود بن کثیر نقل میکند که گفت : یکی از شیعیان درسفر حج خدمت حضرت صادق(ع) رسید وعرض کرد : پدر ومادرم بقربانت ! عیالم دراین شهر مرده و تنها مانده‌ام ، فرمود : دوستش میداشتی ؟ عرض کرد : آری فرمود : برگرد منزل ، به‌بین مشغول خوراك است .

بیست و هشتم : «حمیری» در کتاب قرب الاسناد درحدیث ۱۸۳ از «صفوان جمال» ازحضرت صادق(ع) نقل میکند که پیغمبر(ص) بجبرئیل فرمود : بمن بنما چگونه خدا مردگان را درقیامت زنده میکند ؟ جبرئیل رفت درقبرستان «بنی ساعده» برسر قبری صدا زد : باذن خدا بیرون بیا ، مردی ـ درحالی که خاك ازسر میفشاند ـ واویلا گویان بیرون آمد ، فرمود : برگرد ، بازوارد قبر شد ، برسر قبردیگری رفت و گفت : باذن خدا بیرون بیا

به الى قبر آخر فقال : اخرج باذن الله ، فخرج شاب ينفض رأسه من التراب وهو يقول : اشهدان لا اله الا الله . ثم قال: هكذا تبعثون يوم القيمة .

التاسع والعشرون مارواه الحافظ البرسي في كتابه قريباً من آخره عن زاذان قال : لما جاء امير المؤمنين عليه السلام ليغسل سلمان وجده قد مات ، فرفع الشملة عن وجهه فتبسم وتحرك وهم أن يقعد فقال له علي عليه السلام : عد الى موتك فعاد.

اقول: ويأتي ما يدل على ذلك فان أحاديث هذا الباب والذى بعده مضمون واحد قد عرفت سابقاً سبب قسمتها والله ولي التوفيق .

الباب الثامن

في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة في الجملة

ا بزول بها استبعاد رجعتهم الموعود بها في آخر الزمان، ومن أحاديث هذا الباب يزول بضاً الاشكال الذى تخيله منكر الرجعة من استلزا مها تقديم المفضول على الفاضل

جوانی درحالی که خاك ازسر میفشاند واشهدان لااله الاالله میگفت -ازقبر خارج شد ، فرمود روزقیامت اینطور زنده میشوید .

بیست و نهم : حافظ رجب برسی در کتابش از « زاذان » نقل مینکد که : چون امیر المؤمنین(ع) برای غسل دادن سلمان رفت ، پارچه ازصورتش عقب کرد ، سلمان لبخندی زد وحرکتی کرد گویا میخواست برخیزد ، حضرت فرمود : بهمان حال برگرد .

مؤلف گوید : احادیث دیگر بیاید که این حدیثها را تأیید کند ، چون مضمون احادیث این باب وباب بعدیکی است ، وسردو باب کردن را قبلا گفتیم .

باب هشتم

در اثبات اینکه اجمالا رجعت انبیاء و ائمه دراین امت هم بوده

تا آن رجعت موعود را بعید ندانند، واز مطالعهٔ احادیث این باب این اشکال هم برطرف میشود که بعضی ازمنکران رجعت گویند : اگر در آخر الزمان ائمه باز گردند ، اگر امام زمان(ع) امام مردم باشد لازم آید آنها که مقامشان بالاتر است مؤخر باشند وامام دوازدهم(ع) مقدم، واگر دیگران امام باشند لازم آید او از منصب خود معزول شود ، جواب اینکه این اشکال در

أوعزل المفضول عن الامامة ، فبای توجيه وجّه هذه الاحاديث الكثيرة يمكن أن توجّه أحاديث الرجعة ويأتي تمام الكلام ان شاء الله ، ونقتصر مما يدل على مضمون هذا الباب على أحاديث .

الاول ما رواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب ما نص الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن فضيل بن سكرة عن أبي عبد الله عليه السلام ورواه في باب حدّ الماء الذي يغسل به الميت عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن فضيل بن سكرة قال : قلت لا بی عبدالله عليه السلام : هل للماء الذی يغسل به الميت حدّ محدود ؟ قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلی عليه السلام : اذا أنا متّ فاستقل سبع قرب من ماء بئر غرس ، فاغسلنی و كفّنی وحنّطنی ، فاذا فرغت من غسلی و كفنی وتحنيطی فخذ بمجامع كفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت ، فوالله لا تسألنی عن شیء الا أجبتك فيه .

و رواه قطب الدين الراوندی في كتاب الخرايج والجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبی الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبی نصر مثله .

موضوع حديثهای فراوان اين باب هم هست ، هر جوابی شما اينجاداديد ماهم آنجاميدهيم ، وتتمهٔ مطلب بعداً بخواست خدا بيان ميشود ؛ اينك بذكر چند حديث از حديثهای مربوط باين باب اكتفا ميشود .

اول : «كلينی» در باب «تعيين أئمه ازطرف خدا و پيغمبر (ص)» و در باب «مقدار آب غسل ميت» از «فضيل بن سكره» نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم آب غسل ميت حدمعينی دارد ؟ فرمود : پيغمبر (ص) بعلی (ع) وصيت كرد : هنگامی كه من مردم هفت مشك آب ازچاه «غرس» كه چاهی برده درمدينه» بكش ومرا باآن غسل بده ، چون ازكار غسل و كفن و كافور تمام شدی ، اطراف كفن را بگير و مرا بنشان ، سپس هرچه ميخواهی بپرس كه بخدا ! هيچ چيز نپرسی جز اينكه جوابت دهم . اين حديث را «راوندی» هم در كتاب خرائج بهمين نحو روايت ميكند .

الثاني مارواه الكليني ايضاً في باب مانص الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن ابن أبي سعيد عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله الموت دخل عليه علي عليه السلام فادخل رأسه ثم قال: ياعلي اذا أنا متّ فغسلني و كفّنّي ثم أقعدني وسلو اكتب.

الثالث ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج و الجرايح في باب نوادر المعجزات نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن عباد بن يعقوب عن الحسين بن علي بن زيد بن علي عن اسمعيل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب عن أبيه قال: قال علي بن إبي طالب عليه السلام: أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله اذا توفي ان استسقى له سبع قرب من بئر غرس فاغسله بها، فاذا غسلته و فرغت من غسله أخرجت من في البيت قال: فاذا أخرجتهم فضع فاك على فيّ ثم سلني عما هو كائن الى يوم القيمة من أمر الفتن، قال علي عليه السلام ففعلت ذلك فأنبأني بما يكون الى أن تقوم الساعة.

الرابع مارواه سعد بن عبدالله ايضاً بالسند السابق عن علي عليه السلام قال: قال

دوم: بازهم «كليني» درهمان باب از «ابان بن تغلب» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود: هنگامي كه پيغمبر (ص) درحال احتضار بود امير المؤمنين (ع) وارد شد، پيغمبر سر آنجناب را در لحاف خود برد و «آهسته» فرمود: وقتي كه من مردم غسلم بده، كفنم كن، سپس مرا بنشان و بپرس و بنويس.

سوم: «قطب راوندي» در كتاب خرائج از جعفر بن ابيطالب نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود: پيغمبر (ص) بمن دستور داد كه چون ازدنيا رود هفت مشك آب از چاه «غرس» بردارم واورا غسل دهم، پس از غسل هر كه دراطاق است بيرون كنم دهن بر دهان او نهم و هر فتنهٔ را كه تاقيامت برميخيزد ازاو بپرسم، من هم بدستور عمل كردم و كليهٔ حوادث تاروز قيامت را بمن خبرداد.

چهارم: سعد بن عبدالله ازعلي (ع) نقل ميكند كه فرمود: پيغمبر (ص) وصيت

رسول الله ﷺ : اذا أنامت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، غسلني بثلاث قرب غسلا ، وشن على أربعاً شناً ثم ضع يدك على فؤادى ثم سلنى أخبرك بماهو كائن الى يوم القيمة ، قال : ففعلت وكان على عليه السلام اذا أخبرنا بشيء يكون يقول : هذا مما أخبرنى به رسول الله صلى الله عليه وآله بعد موته .

الخامس مارواه ايضاً نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن جعفر بن اسمعيل الهاشمى عن ايوب بن نوح عن زيد النوفلى عن اسمعيل بن عبدالله بن جعفر عن ابيه عن على بن أبيطالب عليه السلام قال : أو صانى النبى صلى الله عليه وآله فقال : اذا أنامت فغسلنى بسبع قرب من بئر غرس ، فاذا فرغت من غسلي فادخلنى في أكفانى ثم ضع اذنك على فمى ، ففعلت فأنبأنى بما هو كائن الى يوم القيمة ، قال : و روى هذا الحديث بعينه عن الباقر والصادق عليهما السلام .

السادس مارواه الكلينى في باب «ان الائمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الوشاء عن مسافر عن الرضا عليه السلام قال : انى رأيت

كرد كه هنگامى كه من مردم هفت مشك آب از چاه «غرس» بر گير ؛ باسه مشك مرا غسل ده ، وچهار مشك ديگررا بربدنم بريز ، سپس دست برقلبم بگذارو بپرس كه از هر حادثه‌اى كه تا قيامت رخ دهد تراخبر ميدهم ، من هم وصيت او را عمل كردم ، راوى ميگويد : - هروقت أمير المؤمنين (ع) خبرى بما ميداد ميفرمود : اين از چيزهائى است كه پيغمبر (ص) بعداز مرگ بمن فرمود .

پنجم : بازهم سعد بن عبدالله ازعبدالله بن جعفر نقل ميكند كه على (ع) فرمود : پيغمبر (ص) وصيت كرد كه : چون من بميرم بهفت مشك آب - كه ازچاه «غرس» ميكشى - مرا غسل ده ، پس ازغسل كفنم كن ، سپس گوش بردهانم بگذار ، وقتى كه طبق دستور ؛ گوش بردهانش نهادم آنچه را كه تاقيامت واقع ميشود بمن خبرداد . اين حديث را عيناً ازحضرت باقر (ع) وحضرت صادق (ع) هم روايت ميكند .

ششم : «كلينى» درباب «اينكه ائمه (ع) وقت مرگ خود را ميدانند» از «مسافر» نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) فرمود : ديشب پيغمبر (ص) را ديدم فرمود : آنچه نزد ماست

رسول الله ﷺ البارحة وهو يقول : ياعلى ماعندنا خير لك .

السابع ما رواه الكليني ايضاً بالاسناد المذكور عن الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه فأوصاني باشياء في غسله و كفنه فقال : ياأبة ما رأيتك منذ اشتكيت احسن حالا منك اليوم ، فقال : يابني أماسمعت علي بن الحسين ينادي من وراء الجدار : يامحمد بن علي تعال عجّل .

الثامن ما رواه الكليني ايضاً في باب الاشارة و النص على الرضا عليه السلام عن أحمد بن مهران عن محمد بن علي عن أبي الحكم الارمني عن عبد الله بن ابراهيم الجعفري وعبد الله بن محمد بن عمارة الجرمي جميعاً عن يزيد بن سليط في حديث طويل ان أبا ابراهيم عليه السلام قال له : اني خرجت من منزلي فاوصيت الى ابني فلان و لقد جاءني بخبره رسول الله ﷺ ثم أراني وأراني من يكون معه ،و كذلك لانوصي بأحد مناحتى يأتي بخبره رسول الله ﷺ وجدي علي عليهما السلام ورأيت مع رسول الله خاتماً وسيفاً وعصى و كتاباً ، وذكر ما جرى منهما من الخطاب والجواب ، ثم قال

برای تو بهتر است .

هفتم : باز هم کلینی از «ابوخدیجه» نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : روزی که پدرم از دنیا رفت خدمتش بودم در بارهٔ غسل و کفنش وصیتهائی کرد ، عرض کردم امروز حال شما ازهرروز بهتر است (چگونه مقدمات مرگ را فراهم میکنید ؟) فرمود : پسرجان ! مگر نشنیدی زین العابدین(ع) .ازپس دیوار صدامیزد : ای محمدبن علی ! بیا ، زودباش .

هشتم : بازهم کلینی درباب «اشاره ونص برامامت حضرت رضا(ع)» درحدیثی طولانی ازیزیدبن سلیط نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود : من هنگامی که ازمنزل بیرون آمدم فلان پسرم را وصی خود قرار دادم ، و پیغمبر (ص) آن پسر و سایر برادرانش رابمن نمود واورا برای امامت تعیین کرد و قضیه در همه اوصیاء وائمه همین طور است ، تا پیغمبر وعلی علیهما السلام کسی را نامزدنکنند ماتعیینش نمیکنیم ، موقعی که پیغمبررا دیدم انگشتر وشمشیر وعصا و کتابی همراه داشت ، سپس گفتگوی

أبو ابراهيم عليه السلام : ورأيت ولدى جميعاً الاحياء منهم والاموات ،فقال لي أمير المؤمنين عليه السلام : هذا سيدهم ثم ذكرما جري بينهم من الكلام الطويل والمحاورات الكثيرة

التاسع ما رواه الكليني ايضاً في باب النهي عن الاشراف على قبررسول الله صلى الله عليه وآله عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن جعفربن المثنى الحطيب عن مهران بن أبي نصرو اسمعيل بن عمار انهما سألا أبا عبد الله عليه السلام عن الصعود لنشرف على قبرالنبي صلى الله عليه وآله لما سقط سقف المسجد ، فقال : ما أحب لاحد أن يعلو فوقه ولاآمنه ان يرى شيئاً يذهب بصره أويراه قائماً يصلي أو يراه مع بعض أزواجه

العاشر ما رواه الكليني في باب ما جاء في الاثنى عشرو النص عليهم ،عن محمد بن يحيى عن أحمدبن محمدبن عيسى ومحمد بن أبي عبد الله الكوفي ومحمدبن الحسن عن سهل بن زيادجميعاً عن الحسن بن العباس بن الجريش عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام لابي بكر : «لاتحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون» و اشهد ان رسول الله صلى الله عليه و آله مات شهيداًوالله ليأتينك فايقن فان الشيطان غيرمتخيل به ، فأخذ على عليه السلام بيدابي بكر

خودشان را نقل میکند و میفرماید : همه فرزندانم اعم از زنده و مرده را دیدم و امیر المؤمنین (ع) بحضرت رضا اشاره کرد وفرمود : این بزرگ ایشان است ، بعداً گفتگوی مفصلشان را بیان میکند .

نهم : بازهم کلینی درباب «نهی ازنگاه کردن درقبر پیغمبر (ص)» ازمهران بن ابی نصر واسماعیل بن عمار نقل میکند که گفتند : هنگامیکه سقف مسجد فرو ریخته بود از حضرت صادق(ع) پرسیدیم : بالارفتن برای دیدن قبر پیغمبر (ص) چگونه است؟فرمود . دوست ندارم که احدی بالای قبرود ، ومطمئن نیستم که چیزی به بیند که کور شود ، یاآنجناب را درحال نمازیابایکی اززنانش به بیند .

دهم : بازهم کلینی در باب «احادیثی که در امامت دوازده امام واردشده» از حسن بن عباس ازحضرت جواد (ع) نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) بابوبکر فرمود : «مپندار آنان که درراه خدا شهید شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی میخورند» من گواهی میدهم که رسول الله(ص) شهید مرد ، بخدا ! نزد تو میآید ، شك نکن ، که شیطان بصورت اودرنیاید ، سپس دست وی را گرفت و پیغمبر را باو نمود :

فأراه رسول الله ﷺ فقال : يا أبابكر آمن بعلي وبالاحد عشر من ولدى ، انهم مثلى الاالنبوة ، و تب الى الله مما في يدك فانه لا حق لك فيه،قال : ثم ذهب فلم ير .

اقول : ويأتى أحاديث متعددة في هذا المعنى .

الحادى عشر مارواه الشيخ المفيد فى كتاب الارشاد ان ابن زياد أمر برأس الحسين ﷺ فدير به فى سكك الكوفة ، قال : فيروى زيد بن أرقم انه قال مر بي وهو على رمح وأنا فى غرفة لى فلما حاذانى سمعته يقرأ « ام حسبت ان أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً » فناديت والله يابن رسول الله أمرك أعجب أعجب

اقول: هذا أعجب من الرجعة وأغرب لان عود الروح الى مجموع البدن قد كثر وقوعه كما عرفت واما عودها الي الرأس وحده فهو غريب غير معهود ، فيزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها .

الثانى عشر مارواه على بن ابراهيم فى تفسيره قال : حدثني أبى عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبدالله ﷺ قال : قال رسول الله ﷺ و

فرمود : ابوبكر ! بعلى ويازده فرزندنش ايمان بيار كه آنان هم مثل من اند تنها پيغمبر نيستند ، توبه كن و آنچه كه گرفته اى بازده كه ترا در آن حقى نيست ، سپس ناپديدشد ، حديثهاى چندى باين مضمون وارد شده كه بعداً بيايد .

يازدهم : شيخ مفيد در كتاب ارشاد نقل ميكند كه ابن زياد فرمان داد سر مقدس حسين (ع) را در كوچه هاى كوفه بگردانند ، زيد بن ارقم گويد : من در غرفه اى بودم ديدم سر بالاى نيزه است وواردشد ، هنگامى كه برابر من رسيد اين آيه خواند : «مگر پنداشته اى كه اصحاب كهف ورقيم از آيات ما عجيب بوده اند ، سوره كهف ، ٩» من صدا زدم : پسر پيغمبر ! بخدا قصه تو بسيار عجيب تر است .

مؤلف گويد : اين از رجعت عجيب وغريب تر است ، زيرا برگشتن روح در همه بدن بسيار اتفاق افتاده اما برگشتن بسر تنها بى سابقه است ، پس رجعت را نبايد بعيد شمرد .

دوازدهم : على بن ابراهيم در تفسير از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه پيغمبر

ذكر حديث الاسرى الى أن قال : حتى انتهينا الى بيت المقدس فدخلت المسجد فوجدنا ابراهيم وموسى و عيسى فيمن شاء الله من أنبياء الله قد جمعوا الى وأقمت الصلوة وأخذ جبرئيل بيدى فقدّمنى فأممتهم ولا فخر «الحديث» وقد تقدم احاديث كثيرة في هذا المعنى .

الثالث عشر ما رواه الراوندى فى كتاب الخرايج والجرايح في اعلام النبى والائمة عليهم السلام عن المنهال بن عمر قال : رأيت رأس الحسين عليه السلام بدمشق وبين يديه رجل يقرء «أم حسبت ان أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً» فانطلق الرأس بلسان فصيح فقال : أعجب من أصحاب الكهف قتلى وحملى .

الرابع عشر ما رواه الراوندى ايضاً نقلا من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن الحسين العلوى عن ابن سنان عن أبى حمزة الثمالي عن ابن أبى شعبة الحلبى عن أبان بن تغلب عن أبى عبدالله عليه السلام قال : ان أمير المؤمنين عليه السلام لقى أبابكر فقال له : تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله أمرك ان تسلّم علىّ بامرة المؤمنين وأن تتبعنى فجعل يشكك عليه ؟ فقال : اجعل بينى وبينك حكماً ، فقال على عليه السلام : أترضى

(ص) درحديث معراج فرمود : وقتى كه به بيت المقدس رسيديم وارد مسجد شدم ،ديدم ابراهيم وموسى وعيسى باجمعى ازپيمبران براى ملاقات من جمع شده اند ، ايستادم بنماز جبرئيل دست مرا گرفت وجلو نگهداشت ، براى آنان امامت كردم ، وقصد افتخار ندارم «تا آخر حديث» . دراين زمينه حديثهاى زيادى هم قبلا گذشت .

سيزدهم : «راوندى» در كتاب خرايج از « منهال بن عمرو» نقل ميكند كه گفت : درشام سر مقدس حسين (ع) را ديدم كه شخصى جلوش اين آيه را ميخواند «مگر پنداشته اى كه اصحاب كهف ورقيم از آيات ما عجيب بوده اند ، كهف ، ٩» سر بزبان فصيح گفت : كشتن من ودور گرداندن سرم ازقصه اصحاب كهف عجيب تراست .

چهاردهم : بازهم «راوندى» ازابان بن تغلب از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه: امير المؤمنين (ع) بابوبكر فرمود : ميدانى كه پيغمبر دستور داد : بنام امير المؤمنين بمن سلام كنى ، واز من پيروى كنى ؟ ابوبكر اظهار شك وترديد كرد ،و گفت : ميان من و خودت حكمى قرارده ، فرمود : خود پيغمبر راقبول دارى ؟ گفت : آرى ولى كجا دست

برسول الله ﷺ فقال : ومن لي به ؟ فأخذ بيده حتى أدخله مسجد قبا . فاذا رسول الله ﷺ قاعد في المحراب فقال له رسول الله ﷺ : الم آمرك أن تسلّم لعلي و تتّبعه ؟ قال : بلى ؛ قال : فاعتزل وسلّم اليه واتّبعه ، قال : نعم فلما رجع لقى صاحبه عمر فعرفه الخبر ، فقال له : انسيت سحر بنى هاشم ؟ وذكره بأشياء فأمسك وقام على أمره الي أن مات .

الخامس عشر مارواه ايضاً نقلا عن بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن عمار بن سليمان عن أبيه عن عيثم بن أسلم عن معوية بن عمار قال : دخل أبوبكر على أمير المؤمنين ؑ و ذكر كلاماجرى بينهما قال : فقال له على ؑ : أرأيتك رسول الله ﷺ حتى يخبرك بأنّى أولى بالامر منك و يأمرك أن تعزل نفسك عنه تفعل ؟ فقال : ان رأيته حتى يخبرنى ببعض هذا اكتفيت به ، فقال له علىّ ؑ : فنلتقى اذا صليت المغرب حتى أريكه ، قال : فرجع اليه بعد المغرب و أخذ بيده فأخرجه الى مسجد قبا فاذا هوبرسول الله ﷺ جالس فى القبلة ، فقال له : يا فلان وثبت على مولاك وجلست مجلسه و هو مجلس النبوة لا يستحقّه

باو ميرسد ؟ حضرت دستش را گرفت وبردش درمسجد قبا ، ديد پيغمبر درمحراب نشسته ، فرمود : مگر من بتو دستور ندادم كه تسليم على باشى واز اوپيروى كنى ؟ گفت چرا فرمود : كنار برو وحق را باو واگذار ، گفت : بچشم ، وقتى كه برگشت وعمر را ديد قصه را نقل كرد ، عمر گفت جادوى بنى هاشم را فراموش كرده اى ؟ و حرفهائى باو زد كه ازنيت خويش خودارى كرد وبكار خود ادامه داد تا مرد .

پانزدهم : بازهم «راوندى» از معاوية بن عمار نقل ميكند كه ابوبكر خدمت امير المؤمنين (ع) رسيد . . . . . حضرت (پس ازگفتگوى مفصلى) فرمود : اگر پيغمبر را بتو بنمايم وبفرمايد كه من از تو سزاوارترم ودستور دهد كه بر كنار شوى ميپذيرى ؟ گفت : اگر اورا ببينم وقسمتى از اين مطالب راهم گوشزد كند قبول ميكنم ، فرمود بعد از نماز مغرب بيا تااورا بتو بنمايم ، پس از مغرب كه آمد حضرت دستش را گرفت بمسجد قبا برد . ديد پيغمبر رو بقبله نشسته ! فرمود : اى فلان ! با مولاى خود مخالفت كردى ، بجاى وى نشستى ومقام پيمبرى را اشغال كردى ، در صورتى كه كسى غير از

غيري ، لانه وصيّي : ونبذت أمري و خالفت ماقلته لك ، و تعرّضت لسخط الله و سخطي ، فانزع هذا السربال الذي تسربلته بغير حقّ و لا أنت من أهله ، و الاّ فموعدك النار «الحديث» و فيه ان عمر منعه من ذلك ، قال : وروى الثقات عن أبي عبد الله عليه السلام مثل ذلك .

السادس عشر ما رواه الصفار ايضاً في بصائر الدرجات نقله عنه الراوندي عن معوية بن حكيم عن الحسن بن علي الوشاء عن الرضا عليه السلام قال : قال لي بخراسان : رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ههنا فالتزمته .

السابع عشر ماروا ه الراوندي بعد رواية حديث بصائر الدرجات قال : وروى جماعة من أصحابنا ثلث روايات عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قالوا : لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة دخل علي عليه السلام فقال له : ياعلي اذا أنا مت فغسّلني و كفّني واقعدني وسائلني واحفظ عني ، قال : وقد قدمنا ذلك بروايات سعد بن عبدالله .

علي كه وصي من است شايسته آن نيست ، فرمان مرا پشت سر انداختي ، دستور مرا مخالفت كردي وغضب خدا وخشم مرا بر خودخريدي ، اين جامه‌اي كه بناحق پوشيده‌اي وتو شايسته‌اش نيستي ، از تن بدر آر ، وگرنه وعده گاهت دوزخ است «تا آخر حديث» ودر اين حديث است كه عمروي را ازانجام دستور جلوگيري كرد راوندي گويد : اين مطلب را موثقان ازحضرت صادق (ع) نقل ميكنند .

شانزدهم بازهم «راوندي» از «حسن بن علي وشا» نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) در خراسان بمن فرمود : من اينجا پيغمبر را ديدم ، ودامنش را گرفتم .

هفدهم : بازهم «راوندي» ميگويد : جمعي از اصحاب مادر سه روايت ازحضرت باقر وحضرت صادق عليهما السلام نقل ميكنند كه : درحال احتضار پيغمبر (ص) علي وارد شد ، پيغمبر بوي فرمود : هنگامي كه من مردم غسلم بده ، كفنم كن ، و مرا بنشان و هرچه ميخواهي بپرس و هرچه ميگويم حفظ كن .

«راوندي» گويد : اين مضمون را سابقاً هم ضمن روايتهاي سعد بن عبدالله نقل كرديم

الثامن عشر مارواه الراوندی في أواخر الخرائج و الجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن أحمدبن محمد بن عيسى عن علی بن محمد عن علی بن معمر عن أبيه عن جابر عن أبی جعفر عليه السلام قال جاء اناس الی الحسن بن علی عليهما السلام فقالوا : أرنا بعض عجايب أبيك التی كان يرياها فقال : أتؤمنون بذلك قالوا : نعم قال : أليس تعرفون أمير المؤمنين ؟ قالوا : بلی كلنا نعرفه ، فرفع لهم جانب الستر فقال لهم : انظروا ، فقالوا بأجمعهم : هذا والله أمير المؤمنين ونشهد انك ابنه ، وانه كان يرينا مثل ذلك كثيراً .

التاسع عشر مارواه الراوندی نقلا عن البصائر لسعد بن عبدالله عن عمران بن أحمد عن يحيی بن ام الطويل عن رشيد الهجری قال : دخلت علی أبی محمد الحسن بن علی عليهما السلام بعد مضی أبيه ، فتذاكرنا شوقنا اليه فقال الحسن عليه السلام : تريدون ان ترونه ؟ قلنا : نعم و أنی لنا بذلك ؟ فضرب بيده الی ستر كان معلقاً علی باب في صدر المجلس ، فرفعه و قال : انظروا الی هذا البيت فاذا أمير المؤمنين جالس كأحسن مارأيناه في حياته ، فقال : هوهو ثم أطلق الستر من يده ، فقال بعضنا لبعض : هذا الذی رأيناه من الحسن عليه السلام مثل الذی شاهدناه من أمير المؤمنين عليه السلام ومعجزاته .

هيجدهم : بازهم «راوندی» ازجابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : عده‌ای خدمت حضرت امام حسن (ع) رسیده تقاضا کردند معجزه‌ای نظیر معجزات امیر المؤمنین (ع) بآنها بنماید ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده را بالا زدو گفت نگاه کنید ، همه قسم خوردند که این امیر المؤمنین است و گفتند شهادت میدهیم که تو پسر اوئی واینگونه عجائب بما مینمود .

نوزدهم : بازهم «راوندی» از «رشید هجری» نقل میکند که گفت : پس از شهادت علی (ع) خدمت حضرت مجتبی (ع) رسیده اظهار اشتیاق بآنجناب کردیم فرمود میخواهید اورا ببینید ؟ گفتیم : آری ولی کجا دست باو برسد ؟ ! حضرت دست زد دامن پرده‌ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد وفرمود : نگاه کنید ، دیدیم امیر المؤمنین (ع) به بهترین حالات زمان حیاتش آنجا نشسته ، فرمود : همان است ، وپرده را رها کرد ، ما بیکدیگر گفتیم : این معجزه نظیر معجزاتی است که در زمان حیات امیر المومنین ازاو میدیدیم .

العشرون ما رواه ایضاً نقلا عن سعد بن عبدالله انه روی عن الباقر ﷺ ان الناس جاءوا بعد الحسن الی الحسین علیهما السلام فقالوا : یابن رسول الله ماعندك من عجایب أبیك التی کان یریناها ؟ فقال : هل تعرفون أبی ؟ فقالوا : کلنا نعرفه ، فرفع ستراً کان علی باب البیت ، ثم قال : انظروا فی البیت ، فنظرنا فاذا أمیر المؤمنین ﷺ ، فقلنا : نشهد انه خلیفة الله حقاً وانك ولده .

الحادی والعشرون ما رواه ایضاً نقلا من بصائر الدرجات للصفار عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعة قال : دخلت علی أبی عبد الله ﷺ وانا أحدّث نفسی ، فقال : مالك تحدث نفسك ترید أن تری أبا جعفر ﷺ ؟ قلت : نعم ، قال : قم فادخل هذا البیت فانظر ، فدخلت فاذا أبو جعفر علیه السلام معه قوم من الشیعة من الذین ماتوا قبله وبعده

الثانی والعشرون ما رواه ایضاً عن الصفار عن الحسن بن علی باسناده قال: سئل الحسین ﷺ بعد موت أمیر المؤمنین ﷺ یریهم شیئاً من العجایب فقال : أتعرفون

بیستم : بازهم «راوندی» از حضرت باقر (ع) نقل میکند که پس ازشهادت امام حسن (ع) مردم خدمت حضرت امام حسین (ع) رسیده تقاضای معجزه ای از نظیر معجزات علی (ع) کردند ، فرمود : پدرم را میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده‌ای را که بالای اطاق آویخته بود بالازد و فرمود : نگاه کنید ، چون نظر کردند علی (ع) را دیدند ؛ و گفتند : شهادت میدهیم که توجانشین خدا و پسر امیر المؤمنین .

بیست و یکم : بازهم «راوندی» از «سماعه» نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) نشسته بودم و با خود صحبت میکردم ، فرمود : چرا باخودت حرف میزنی ؟ میخواهی امام باقر (ع) را ببینی ؟ گفتم آری فرمود : بر خیز برو دراین اطاق وبنگر چون وارد شدم دیدم حضرت باقر (ع) باجمعی ازشیعیانش که پیش ازاو یابعدازاو مرده بودند آنجا است .

بیست و دوم : بازهم «راوندی» نقل میکند که پس از شهادت علی (ع) بعضی از امام حسین (ع) تقاضای معجزه کردند، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند:

أمير المؤمنين عليه السلام اذا رأيتموه ؟ قالوا : نعم ، قال: فارفعوا هذا الستر فرفعوه فاذا هو لاينكرونه فكلمهم وكلموه .

الثالث والعشرون ما رواه ايضاً عن الصفار عن محمد بن عيسى عن ابراهيم بن أبي البلاد عن عبد الرحمن الخثعمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خرجت مع أبي عليه السلام الى بعض امواله فلما صرنا في الصحراء استقبله شيخ فنزل اليه أبي وسلم عليه ، فسمعناه يقول له : جعلت فداك ، ثم تحادثا طويلا ثم ودعه أبي فقام الشيخ وانصرف وانا لننظر اليه حتى غاب شخصه عنا ، فقلت لابي: من هذا؟ قال :هذا جدك الحسين عليه السلام .

الرابع و العشرون ما رواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ثواب زيارة الرضا عليه السلام عن أحمد بن محمد بن ابراهيم عن داود البكري عن علي بن دعبل بن علي الخزاعي قال: لما حضر أبي الوفاة تغير لونه واسود وجهه ، فرأيته بعد ذلك فيما يرى النائم ، فقلت : مافعل الله بك ؟ فقال : ان الذي رأيته من سواد وجهي لم يزل حتى لقيت رسول الله صلى الله عليه وآله « الحديث» .

أقول : ظاهره انه رآه وقت الاحتضار كغيره ، وفيه مكالمات جرى بينهما

آری ، فرمود : این پرده را بالا زنید ، چون بالا زدند اورا دیدند و شناختند و باهم گفتگو کردند .

بیست و سوم :باز هم «راوندی» از عبدالرحمان خثعمی نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود باپدرم برسر یکی از مزرعه هارفتیم ، درراه پیر مردی را دیدیم جلو آمد ، پدرم پیاده شد وسلام کرد ومدتی باهم سخن گفتند ، سپس پدرم با او وداع کرد و پیرمرد برخاست ورفت ، وما باو نگاه میکردیم تاوقتیکه ناپدید شد .

بیست و چهارم :شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از علی ، پسر «دعبل» خزاعی نقل میکند که گفت : هنگامیکه پدرم روبقبله شد رنگش تغییر کرد وصورتش سیاه شد ، پس ازمرگ خوابش دیدم پرسیدم : خدا باتو چه کرد ؟ گفت آن سیاهی صورت بهمان حال بود تاخدمت پیغمبر(ص) رسیدم «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : ظاهر آدرهمان حال جان دادن پیغمبر (ص) رادیده چنانچه دیگران هم می بینند ودر حدیث گفتگوئی از آنان نقل شده .

الخامس والعشرون مارواه الكليني في « باب ان المؤمن لايكره على أخذ روحه » عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمدبن سليمان عن أبيه عن سدير الصيرفي قال : قلت لابی عبدالله عليه السلام : هل يكره المؤمن على اخذ روحه ؟ قال : والله اذا جائه‌ملك الموت لقبض روحه قال : يا ولی الله لا تجزع الی أن قال ويمثل له رسول الله وأميرالمؤمنين وفاطمة والحسن و الحسين والائمة من ذريتهم عليهم السلام « الحديث» .

السادس و العشرون ما رواه الكلينی ايضاً فی «باب مايعاين المؤمن و الكافر » عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن فضال‌عن‌علی‌بن عقبة عن أبيه عن أبی عبدالله عليه السلام فی حديث انه قال له بعد ماسأله عن حال المحتضر بعد ماسأله سبع‌عشر مرة فقال: يراهما والله ، فقال: من هما؟ قال‌رسول الله‌وامير‌المؤمنين عليهما السلام ، ثم ذكرمايجری بينهم من‌السؤال و الجواب .

السابع و العشرون مارواه الكليني ايضاً فی الباب المذكور عن علی بن ابراهيم عن محمد بن عيسی عن يونس عن خالد بن عمار عن‌أبی بصير قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : اذا حيل بينه وبين الكلام أتاه رسول‌الله‌ومن شاء الله ، ثم ذكرما

بیست وپنجم : کلینی‌درباب «اینکه مؤمن‌ازجان‌دادن کراهت ندارد» از«سدیر صیرفی» نقل میکند که گفت : بحضرت‌صادق (ع)عرضکردم ، مؤمن ازدادن جان کراهت دارد ؟ فرمود نه‌بخدا ! وقتی که‌ملك‌الموت برای گرفتن‌جانش‌بیاید ، گوید :ای‌دوست‌خدا وحشت نکن . . . . . وپیغمبر وامیرالمؤمنین وحضرت زهرا وحسن‌وحسین وفرزندانش برابرش مجسم میشوند «تاآخر حدیث» .

بیست وششم : باز هم کلینی درباب «آنچه مؤمن و کافر درحال جان دادن می بینند» از«عقبه» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی پس ازهفده مرتبه پرسش از حال محتضر ، در جواب ـ فرمود : بخدا ! آن دو نفررا می‌بینند ،گفتم : کیان‌را ؟ فرمود : پیغمبر وامیرالمؤمنین علیهما السلام را ، سپس گفتگو و سؤال و جوابی که بین آنان میشود بیان فرمود .

بیست وهفتم : بازهم کلینی در همان باب‌از «ابوبصیر» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی که زبان انسان ـ در حال مرگ بند میآید ؛ پیغمبر (ص)

يجرى بينهم من الخطاب الى أن قال : فاذا وضع فى قبره ردّ اليه الروح الى وركيه «الحديث» .

الثامن والعشرون مارواه ايضاً فيه عن محمد بن يحيي عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن يونس بن يعقوب عن سعيد بن يسار انه حضر احد ابنى سابور عند موته فبسط يده ثم قال : ابيضت يدى يا علىّ ، فدخلت على أبى عبد الله عليه السلام فسألنى عن ذلك فأخبرته فقال: رآه والله .

التاسع والعشرون مارواه فيه عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عمن سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول في حديث المحتضر : اذا كان ذلك و احتضر حضره رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر ما يكون بينهم من المحاورات و البشارة للمؤمن و غير ذلك «الحديث» و فيه ان الكافر ايضاً يرى الرسول و أمير المؤمنين عليهما السلام عند موته .

ورواه الحسن بن سليمان نقلا من كتاب القائم للفضل بن شاذان عن محمد بن

وبعضى ديگر بالينش ميآيند ، سپس گفتگوى آنانرا بيان ميكند وميفرمايد : وقتى كه درقبرش نهادند خداوند روح را تا كمر برميگرداند «تاآخر حديث» .

ليست وهشتم : بازهم كلينى درهمان باب از «سعيد بن يسار» نقل ميكند كه گفت : يكى ازدو پسرشاپور در وقت جان دادن دستش را دراز كرد و گفت : ياعلى دستم سفيد شد ، من هنگامى كه خدمت حضرت صادق (ع) رسيدم قصه را پرسيدند ، گفتم ، فرمود : بخدا !اورا ديده .

ليست ونهم : بازهم او در همان باب از «عمار بن مروان» از شخصى كه خودش از حضرت صادق (ع) شنيده بود نقل ، ميكند كه آنجناب در حديث «محتضر» فرمود : هنگاميكه روبقبله شد پيغمبر وامير المؤمنين (ع) حاضر شوند ، سپس سخنانى را كه ميانشان ردو بدل ميشود وبشارتى را كه بمؤمن ميدهند نقل ميكند «تاآخر حديث» .

ودراين حديث است كه كافرهم آنهارا مى بيند . اين حديث را حسن بن سليمان هم از

اسمعیل عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن زید الشحام عن أبی عبد الله ﷺ مثله .

الثلاثون مارواه الکلینی ایضاً فی الباب المذکور عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن النضر بن سوید عن یحیی الحلبی عن ابن مسکان عن عبد الرحیم قال : قلت لابی جعفر ﷺ : حدثنی صالح بن میثم عن عبایة الاسدی انه سمع علیّ بن أبی طالب ﷺ یقول : والله لایبغضنی عبد أبداً فیموت علی بغضی الا رآنی عند موته حیث یکره ، و لایحبّنی عبد أبداً فیموت علی حبّی الا رآنی عند موته بحیث یحب ، فقال أبوجعفر ﷺ نعم ورسول الله بالیمین .

الحادی والثلاثون مارواه ایضاً فیه عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن علی بن محمد عن معویة بن وهب عن یحیی بن سابور قال : سمعت أبا عبد الله ﷺ یقول : فی المؤمن تدمع عیناه عند الموت فذاک عند معاینة رسول الله صلی الله علیه و آله « الحدیث » .

الثانی والثلاثون ما رواه ایضاً فیه عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد الکندی عن أبان بن عثمان عن عقبة عن أبی عبد الله ﷺ ان الرجل اذا وقعت

«زیدشحام» بهمین نحو روایت میکند .

سی ام :بازهم کلینی درهمان باب از عبدالرحیم نقل میکند که گفت : بحضرت باقر (ع) عرض کردم : «صالح بن میثم» از «عبایهٔ اسدی» نقل میکند که گفت : ازامیرالمؤمنین (ع) شنیدم که فرمود : بخدا ! هیچ بنده ای بغض مرا ندارد جز اینکه اگر بهمین حال بمیرد دم مرگ مرا بحالی می بیند که خوش ندارد ، وهیچ بنده ای مرا دوست ندارد جز اینکه اگر بدوستی من بمیرد دم مرگ مرا بحالی می بیند که دوست دارد ، حضرت باقر (ع) فرمود : آری ، پیغمبر هم درست راست او است .

سی ویکم :بازهم کلینی درهمان باب از «یحیی بن شابور» نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) دربارهٔ اینکه بعضی ازمؤمنین هنگام مرگ اشك ازچشمشان میآید ـ فرمود : این وقتی است که پیغمبر (ص) رامی بیند «تا آخر حدیث» .

سی ودوم :بازهم کلینی درهمان باب از «عقبه» نقل میکند که حضرت صادق (ع)

نفسه هيهنا اى في صدره رأى ، قلت : وما يرى ؟ قال : يرى رسول الله و اميرالمؤمنين عليهما السلام «الحديث» .

الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن عدة من أصحا بنا عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن عبدالعز يز العبدى عن عبد الله بن أبى يعفور انه حضر بعض النوا صب عند موته فسمعه يقول : مالى و لك ياعلى ؟ فأخبر بذلك أبا عبد الله عليه السلام فقال : رآه والله ، ثم قال : اذا بلغت نفس أحدكم هذه يقال له :رسول الله و علىّ امامك .

الرابع و الثلاثون مارواه فيه عن أبى على الاشعرى عن محمد بن عبدالجبار عن صفوان بن يحيى عن أبى المنهل عن محمد بن حنظلة عن أبى عبدالله عليه السلام في حديث ان المحتضر يرى رسول الله و أميرالمؤمنين وجبرئيل عليهم السلام و ذكر مايقول لهم وما يقولون له .

اقول : والاحاديث فى ذلك كثيرة جداً وقد روى البرقى فى المحاسن كثيراً من الاحاديث فى هذا المعنى ، وقد تأولها الشيخ المفيد با لحمل على معرفة المحتضر

فرمود : وقتى كه جان شخص باينجا ـ يعنى سينه اش ـ ميرسد مى بيند ، گفتم : چه مى بيند ؟ فرمود : پيغمبر و اميرالمؤمنين(ع) را «تا آخر حديث» .

سى و سوم : بازهم كلينى در همان باب از «عبد الله بن ابى يعفور» نقل ميكند كه گفت : بالين يكى از «ناصبيان» (يعنى دشمنان على(ع)) بودم ، دردم مرگ ميگفت : ياعلى مرا با توچه كار وقتى كه قصه را براى حضرت صادق (ع) نقل كردند فرمود : بخدا او را ديده سپس فرمود وقتى كه جان يكى از شما باينجا (شايد اشاره بسينه باشد) برسد باو ميگويند: پيغمبر و على روبرويت هستند .

سى و چهارم : بازهم كلينى درهمان باب از «محمد بن حنظله» در حديثى نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : شخص «محتضر» پيغمبر و على و جبرئيل را مى بيند ، سپس گفتگوى آنان را باوى بيان ميكند .

مؤلف گويد : دراين زمينه حديث فراوان است ، «برقى» هم در كتاب محاسن حديثهاى زيادى در اين موضوع نقل ميكند ، اما شيخ مفيد اين احاديث را تأويل كرده

بثمرة ولایتهما علیهما السلام وهذا کما تری بعید جداً بل لاوجه له اصلا ، وقد احتج لذلك لاستحالة حلول الجسم الواحد فی مکانین فی وقت واحد وماذکره هنا مدفوع «اما اولا» فلعدم معارض لهذه الاحادیث من کلامهم (ع) ؛ « واما ثانیاً » فلامکان حضوره عليه السلام فی مکان معین یراه کل محتضر تلك الساعة ، کما روی ابن بابویه وغیره ان ملك الموت سئل کیف تقبض الارواح من المشرق والمغرب فقال : ان الدنیا بین یدی کالقصعة بین یدی أحدکم یتناول منها مایشاء «واما ثالثاً» فلانه یمکن أن یکون مخصوصاً بالمؤمن الکامل ، والکافر الکامل ، و مثل هذا لایتفق فی کل شهر مرة «و أما رابعاً» فلان الاحادیث دالة علی الرؤیة الحقیقیة ، لما فیها من ذکر الخطاب والعتاب والسؤال و الجواب و الاشراف والاقتراب ، والمجیء والذهاب «واما خامساً» فلما مر من عدم جواز التأویل بغیر نص ودلیل «واما سادساً» فلان الله قد أعطی النبی والائمة علیهم السلام من القدرة والفضل مالم یعطه أحداً ومالا یمکن وصفه وماهو اعظم مما ذکر کما یدل علیه اصول الکافی و بصائر الدرجات و غیرهما « و اما سابعاً » فلان أحوال

میفرماید مراد این است که هر کس دردم مرگ نتیجه دوستی یادشمنی با پیغمبر وعلی علیهما السلام را می بیند ، وسبب این تأویل این است که بودن یك جسم در یك وقت در دو جا محال است ، ولی واضح است که این تأویل بسیار بعید بلکه بچند جهت اصلا بی مورد است **اول** حدیث معارض ومخالفی در کار نیست که موجب تأویل شود ، **دوم** ممکن است آنجناب در یك جای معین باشد اما هر محتضری اورا ببیند ، چنانکه مرحوم صدوق وغیره روایت کنند که از ملك الموت پرسیدند : چگونه جان این افرادی را که یکی درمشرق است ودیگری درمغرب ، میگیری ؟ فرمود : تمام دنیا در برابر من مثل یك کاسه در برابر شما است که هرچه بخواهید از آن برمیدارید ، **سوم** ممکن است این موضوع مخصوص مؤمن کامل و کافر کامل باشد و مرگ اینگونه اشخاص ماهی یك مرتبه هم اتفاق نمیافتد **چهارم** چیزهائی در این حدیثها هست که دلیل بردیدن حقیقی است از قبیل : گفتگو و سؤال وجواب آنها نزدیك شدن ، ازبالا نگریستن ، آمدورفت **پنجم** قبلا گفتیم که بدون سبب نباید کلامی راتأویل کرد ، **ششم** : خداوند قدرت وفضیلتی به پیغمبر وائمه (ع) عطا کرده که بدیگری نداده و بشهادت کتابهای «کافی ، بصائر الدرجات» و غیره فضائل آنان غیر قابل

تلك النشأة اى ما بعد الموت لا يلزم مساواتها لاحوال هذه النشأة، بل لا شك في اختلافهما في أكثر الاحكام» و اما ثامناً « فلان الله قد أعطى ملك الموت ومنكراً و نكيراً مثل هذه القدرة فلا ينكر أن يعطى النبي و الائمة مثلها بل ما هو أعظم منها » و اما تاسعاً « فلماروى من الاحاديث عنه عليه السلام . من رآنى فقد رآني حقاً، و في بعض الاحاديث من رآنى في منامه فقد رآنى و الاخبار به كثيرة ، و بالجملة فالحمل على الظاهر هنا ممكن بل واجب متعين ، لعدم الصارف و وجود المانع من الصرف عن الظاهر والله أعلم

الخامس والثلاثون ما رواه ثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندى فى كتاب قصص الانبياء با سناده عن ابن با بويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبى عن هارون بن خارجة عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام ان الله أوحى الى نبى من انبياء بنى اسرائيل يقال ارميا ، ان بنى اسرائيل عملوا بمعاصى فلا سلطن عليهم من يسفك دماءهم ، و

وصف است ، **هفتم** : اوضاع عالم بعداز مرگ لازم نيست شبيه اوضاع اين عالم باشد ؛ بلكه بدون شك دربيشتر احكام باهم مخالف اند (بهترين جواب همين است ، زيرا قطعاً وضع آن عالم قابل قياس باين عالم نيست وسرتاپا باهم فرق دارد ، ولى لازمهٔ اين جواب اين است كه ديدار پيغمبر وعلى باچشم ديگر ومربوط بعالم بعداز مرگ باشد وباين حساب ربطى برجعت پيدا نميكند **هشتم** :در جائيكه خداوند چنين قدرتى بعزرائيل و« نكير و منكر» داده باشد ، (كه بتوانند دريك وقت يكى را درمشرق وديگرى رادر مغرب قبض روح كنند ودرقبر باوى سؤال وجواب كنند)چه مانعى دارد كه نظير آن را بالاترش رابه پيغمبر وأئمه(ع) داده باشد ؟ **نهم** :احاديثى از پيغمبر(ص)رسيده كه : هر كس مرا ببيند درست ديده ، ودربعض آنهااست كه : هر كه درخواب مرا ببيند درست ديده(يعنى شيطان بصورت من در نيايد) ودر اين زمينه حديث فراوان است ، واجمالا از ظاهر اين حديثها نبايد دست برداشت زيرا تأويل جهت ندارد ، بلكه علاوه مانع هم دارد .

سى و پنجم : «راوندى» در كتاب قصص الانبياء از «ابو بصير» نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود : خداوند بيكى از پيمبران بنى اسرائيل بنام « ارميا » وحى كرد كه اسرائيليان نافرمانى پيش گرفته اند ، من هم ستمگرى را برآنان مسلط كنم كه خونشان

يأخذ اموالهم ، ولا خربن مدينتهم يعني بيت المقدس مائة عام ، ثم لاعمرنها الى أن قال : فخرج ارميا فلما كان مدالبصر التفت الى البلدة فقال : « انّى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مأة عام» ثم بعثه حياً سوياً .

السادس والثلاثون ما رواه ايضاً في قصص الا نبياء باسناده عن وهب بن منبه في حديث ارميا ان الله أوحى اليه ان الحق بايليا فانطلق اليه حتى اذا رفع له بيت المقدس ، فراى خراباً عظيما قال : « انى يحيى هذه الله بعد موتها » فنزل في ناحية و اتّخذ مضجعاً ، ثم نزع الله روحه و أخفى مكانه على جميع الخلائق مأة عام ، الى ان قال : ثم أمر الله عظام ارميا ان يحيى فقام حياً كما ذكر الله تعالى في كتابه .

السابع والثلاثون ما رواه ايضاً باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن جعفر بن شاذان عن أبيه عن الفضل بن شاذان عن محمد بن زياد أبي أحمد الازدي يعني ابن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن ابان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال :

بريز دومالشان ببر دواين بيت المقدس ـ شهر شان ـ را تاصد سال ويران كنم وسپس آبادش كنم . «ارميا» ازشهر بيرون رفت ، وقتى كه بقدرچشم اندازى دورشد برگشت نگاهى بشهر كرد و گفت چگونه خدا مردم اينجارا كه مرده‌اند زنده ميكند ؟ خدا وى‌را ميراندوپس ازصدسال زنده‌اش كرد باهيكل كاملى ازجا برخاست .

سى وششم : بازهم «راوندى» در همان كتاب از «وهب بن منبه» نقل ميكند كه در قصه «ارميا» گفت : خدا بوى وحى كرد : برو بجانب بيت المقدس ، ارمياحركت كرد ، چون از دور چشمش بشهر افتاد ديد سخت ويران شده ، گفت : «چگونه خدامردم اينجارا كه مرده‌اند زنده ميكند ؟ » سپس پياده شد و گوشه‌اى خوابيد ، آنگاه خدا روحش را گرفت ، وجايش راازديده‌ها پنهان كرد ، . . . . . تا ـ چنانكه قرآن ميفرمايد ـ پس ازصدسال بفرمان خدا استخوانهاى مرده‌اش زنده‌شد واز جا حركت كرد .

سى وهفتم : بازهم «راوندى» درهمان كتاب ازابن عباس نقل ميكند كه گفت : خداوند «جرجيس» پيغمبر را براى رهنمائى پادشاه بت پرستى بشام فرستاد ، چون مأموريت خويش ابراز

بعث الله جرجيس عليه السلام الى ملك بالشام يعبد صنماً فدعاه الى الله فعذّبه عذاباً شديداً ، فأوحى الله اليه ياجرجيس اصبر وأبشر ولا تخف ، ان الله معك يخلصك وانهم يقتلونك أربع مرات في كل مرة أدفع عنك الالم والاذى ، فأمر الملك بجرجيس الى السجن وعذبه بألوان العذاب ، ثم قطعه قطعاً والقاها في جبّ فأمر الله ميكائيل فقام على رأس الجب ثم قال : قم ياجرجيس حياً سويا وأخرجه من الجب ؛ فانطلق جرجيس حتى قام بين يدى الملك وقال : بعثني الله اليكم ليحتجّ بي عليكم ، فقام صاحب الشرطة وقال: آمنت بالهك الذى بعثك بعد موتك واتبّعه أربعة آلاف وآمنوا وصدقوا جرجيس فقتلهم الملك جميعاً ثم أمر بلوح من نحاس أوقد عليه النار ، فبسط عليه جرجيس و أوقد عليه النار حتى مات و أمر برماده فذرّ في الرياح ، فأمر الله ميكائيل فنادى جرجيس صلوات الله عليه الى الملك فأمر به الملك فمدّ بين خشبتين ووضع المنشار على رأسه حتى سقط المنشار من تحت رجليه، ثم أمر بقدر فالقى فيها زفت و كبريت ورصاص ، والقى فيها جسد جرجيس صلوات الله عليه ، فطبخ حتى

كرد پادشاه ستمگر شكنجه‌هاى سختش داد ، خدا باو وحى كرد : اى جرجيس ! صبر كن ، خرسند باش ومترس كه خدا با تو است ، ازچنگال اينان آزادت ميكند ، گر چه چهار بار ميكشندت امادر هربار خدا رنج وآزاررا از تو دفع ميكند ، پادشاه دستور داد زندانش كردند وبانواع مختلف آزارش دادند ، سپس بدنش راپاره پاره كرد ودر چاه افكند ، ميكائيل بفرمان خدا برسر چـاه آمد وگفت : جرجيس ! زنده وكامل بر خيز ، وازچاه بيرونش آورد ، بازجلو پادشاه آمدو گفت . خدامرا فرستاده تابرشما اتمام حجت كنم ، رئيس شرطيان برخـاست وگفت : من بخداى تو كه ترا پس از مرگ زنده‌ات كرد ايمـان آوردم ، بدنبال او چهار هزار نفر ديگر هم ايمان آوردند ، پادشاه همه را كشت ، سپس دستور داد تختهٔ مسى نهادند وزيرش آتش كردند وجرجيس را روى آن خوابانيد تا سوخت ، وخاكسترش را برباد داد ، باز ميكائيل آمد وبفرمان خدا زنده‌اش كرد وبراى دعوت پادشاه مأمورش كرد ، اين دفعه دستور داد باره بدنش را دو نيم كردند ، سپس بدنش را بازفت ، و كبريت ، وسرب در ديگ جوشاند تا همه باهم مخلوط شد ، خداوند

اختلط ذلك كله جميعاً، فبعث الله اسرافيل فصاح صيحة خرّ الناس منها لوجوههم، ثم قال : قم يا جرجيس فقام حيّاً سوياً بقدرة الله وانطلق جرجيس الى الملك فجاءته امرأة ، فقالت : كان لنا ثور نعيش به فمات ، فقال لها جرجيس : خذى عصاى هذه فضعها على ثورك ، وقولى له : ان جرجيس يقول : قم باذن الله ففعلت ، فقام حيّاً فآمنت بالله فأمر به الملك ان يقتل بالسيف، فضربوا عنقه فمات ثم أسرعوا الى القرية فهلكوا كلهم .

الثامن والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن شاذان بن أحمد البرواذى عن محمد بن محمد بن الحرث عن صالح بن سعيد الترمذى عن منعم بن ادريس عن وهب بن منبه عن ابن عباس في حديث طويل يقول فيه : ان الياس عليه السلام نزل فاستخفى عند ام يونس عليه السلام ستة أشهر ، ثم عاد الى مكانه فلم يلبث الا يسيراً حتى مات ابنها حين فطمته ، فعظمت مصيبتها ، فخرجت فى طلب الياس و رقت الجبال حتى وجدت الياس ، فقالت : انى فجعت با بنى و قد ألهمنى الله ان

اسرافيل‌را فرستاد فريادى‌زد كه همهٔ مردم برو درافتادند ، وفرمود : جرجيس ! برخيز ، باز بقدرت‌حق زنده شد وبرخاست راه خانهٔ‌شاه پيش گرفت ، درميان راه زنى آمد گفت ما گاوى‌داشتيم كه‌زندگى‌مارا اداره‌ميكرد اينك‌مرده فرمود : اين‌عصارا بگيرو بگاوبزن‌و بگو :جرجيس‌ميگويد : باذن‌خدابرخيز ، رفت‌وبدستورعمل كردزنده‌شد، زن‌ايمان‌آورد ، باز پادشاه فرمان داد گردنش‌را بـا شمشير زدند وبقريه شتافتند ، اين‌بار خداوند همه‌را هلاك كرد .

سى‌وهشتم :بازهم «راوندى» درهمان كتاب‌از ابن‌عباس‌ضمن حديثى‌طولانى نقل ميكند كه گفت : «الياس» پيغمبر(از كوه)بزير آمدوشش‌ماه نزد مادر حضرت‌يونس‌پنهان شد ، سپس بجاى‌خويش برگشت ، طولى‌نكشيد پسر بچهٔ آن‌زن كه از شير بازش گرفته بود ، مرد ، داغش‌بر دل مادر گران آمد ، حركت كرد از كوهها بالا رفت تا«الياس» راپيدا كرد ، گفت : پسرم ناگهان مردوبدلم الهام شد كه تـرا شفيع قرار دهم تا خدا

استشفع بك ليحيي لي ابني ، فقال لها : ومتى مات ؟ قالت: اليوم سبعة ايام، فانطلق الياس وسار سبعة ايام اخرى حتى انتهى الى منزلها ، فرفع يديه بالدعاء واجتهد حتى أحيى الله لقدرته يونس عليه السلام ، فلما عاش انصرف الياس ولما صار ابن اربعين سنة أرسله الى قومه كما قال : « وأرسلناه الى مأة الف أويزيدون » .

التاسع و الثلاثون ما رواه ايضاً عن ابن بابويه عن محمد بن يوسف المذكر عن الحسن بن علي بن نصر الطوسي عن أبي الحسن بن قرعة القاضي عن ماد بن عبد الله (كذا) عن محمد بن اسحق عن اسحق بن يسار عن عكرمة عن ابن عباس في حديث أهل الكهف : انهم لما آووا الى الكهف أوحى الله الي ملك الموت أن يقبض ارواحهم ، ووكل بكل رجل منهم ملكين يقلبانه ذات اليمين وذات الشمال فمكثوا ثلثمأة سنة وتسع سنين ، فلما أراد الله أن يحييهم أمر اسرافيل الملك أن ينفخ فيهم الروح فنفخ فقاموا من رقدتهم ، فقال بعضهم لبعض : قد غفلنا في هذه الليلة «الحديث» .

الاربعون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني

زنده‌اش فرماید ، پرسید : کی مرده ؟ گفت : امروز ، هفتم است ، الیاس همراه زن حرکت کرد و هفت روز راه رفت تا بمنزل وی رسید ، آنگاه دست بدعا برداشت و کوشید تا خدا بچه را بقدرت خویش زنده کرد ، الیاس برگشت ، وچون پسر (یعنی همان یونس) چهل ساله شد خداوند منصب پیمبریش داد وبرای دعوت قومش مبعوثش کرد ، چنانکه در قرآن می‌فرماید : «اورا بسوی یکصدهزار یابیشتر فرستادیم ، صافات ، ۱۴۷» .

سی و نهم : باز هم «راوندی» ازابن عباس در قصهٔ اصحاب کهف نقل میکند که : چون درغار جایگزین شدند خداوند بعزرائیل وحی کرد که جانشان را بگیر ، وبرای هریك دوملك گماشت که اورا بپهلوی راست وچپ بگردانند ، باین حال سیصد ونه سال ماندند ، هنگامیکه خدا خواست زنده‌شان کند ، اسرافیل را فرمان داد تا روح در بدنشان دمید ، از جا حرکت کردند و گفتند : ما امشب غفلت کردیم «تا آخر حدیث» .

چهلم : باز هم «راوندی» درهمان کتاب ازمحمد حلبی نقل می کند که حضرت صادق

عن ابن عقدة، عن أحمد بن عيسى عن البزنطي عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث عيسى انهم سألوه ان يحيى لهم سام بن نوح فاتي الى قبره فقال : قم يا سام باذن الله ، فانشق القبر ثم أعاد الكلام فتحرك ، ثم أعاد الكلام فخرج سام ، فقال : أيما أحب اليك تبقي أو تعود؟ قال : بل أعود يا روح الله اني لاجد لذعة الموت في جوفي الى يومي هذا .

اقول : والاحاديث في هذا المعنى وغيره من المعاني السابقة كثيرة ، وقد ظهر من هذا الباب والذى قبله ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة للرعية وأهل العصمة، ليزول استبعاد الرجعة الموعود بها .

فان قيل لعله هذه هي الرجعة الموعود بها ، والتى يحصل بها مساواة أحوال هذه الامة لاحوال الامم السابقة ، كما تضمن الباب الرابع .

قلت هذا خيال باطل من وجوه «احدها» ان هذه رجعة ضعيفة لا يكاد يعتد بها ، بل بعضها ليس برجعة حقيقة ، و لهذا قلنا في ساير المواضع انها رجعة في الجملة

(ع) در قصه حضرت عيسى فرمود : مردم از وى خواستند كه «سام» پسر نوح را زنده كند ، آمد بر سر قبرش ، فرمود : اى سام ! باذن خدا برخيز ، قبر شكافته شد ، باز همان جمله را گفت از قبر بيرون آمد ، فرمود : ميخواهى در دنيا بمانى يا برگردى ؟ گفت : بر ميگردم ، زيرا من هنوز گزند مرگ را در خود حس مى كنم .

مؤلف گويد : در اين زمينه ونظائر آن حديث بسيار است ، واز احاديث دو باب اخير نتيجه ميگيريم كه : در اين امت هم رجعت (وزنده شدن بعد از مرگ) براى مردم عادى وبراى اهل عصمت (ع) بوده ، پس نبايد آن رجعت موعود را بعيد دانست

«اگر گويند» پس شايد آن رجعت موعود همين باشد وديگر رجعتى در كار نباشد و در مساوات اين امت با ساير امتها هم كه در باب چهارم گذشت همين مقدار كافى است .

«جواب گوئيم» : اين خيال از چند جهت باطل است .

«اول» اينكه اين رجعت ضعيف وغير قابل اعتناء است بلكه بعضى از مواردش حقيقة رجعت نيست ، ولذا در چند جا تذكر داديم كه اين رجعت اجمالى است ، واين غير از رجعتى

فهی غیر الرجعة الموعود بها فیما مضی ویأتی .

«وثانیها» انك لاتجد فی شیء من أحادیث البا بین انّ احداً منهم رجع الی الدنیا وعاش فیها زماناً طویلا الاّ نادراً ، والنادر لاحکم له فکیف تصدق المشابهة وحذوا لنعل بالنعل والقذة بالقذة ؟ .

«و ثالثها» ان هذه الوقایع أفراد معدودة فی مدد متطاولة ، فکیف تساوی أو تقارب تلك الرجعات العظیمة الهایلة التی رجع فی بعضها خمسة وثلاثون الفاً وفی بعضها سبعون ألفاً ، وفی بعضها جمیع بنی اسرائیل ، وفی بعضها سبعون ألف بیت ؟ الی غیر ذلك مما مضی ، فلابد من الحکم بالمغایرة .

«ورابعها» الاجماع فان کل من قال : بان الرجعة حقّ قال بالمغایرة ، وقد ثبت ان الرجعة حق فتثبت المغایرة ؛ و کلّ من قال ببطلا ن الرجعة من العا مة قال بصحة هذه الصور ووجودها ونقلها ، فلهذا أوردناها حجة علیهم فی الاستبعاد فضلاعن الانکار .

«و خامسها » ان الاحادیث الواردة فی الاخبار بالرجعة و الوعد بوقوعها

است که درسایر امتها بوده یاباین امت وعده داده شده .

«دوم» اینکه درهیچیك ازحدیثهای این دو باب نیست که مرده‌ای که زنده شده مدتی مانده باشد مگر نادر که آن هم موردحکم نیست ، وباین مقدار شباهت این امت باسایر امتها درست نمیشود .

«سوم» اینکه دراین موارد افـراد اندکی در خلال مدتهای درازی زنده شده‌اند ، این چه تناسبی باآن رجعتهای عظیمی دارد که در بعضی سی و پنج هزار و در بعضی هفتادهزار و در بعضی همه اسرائیلیان ودربعضی هفتاد هزارخانوارزنده شده‌اندو اگر رجعت ما همین مقدار باشد باید گفت این امت با آنها اختلاف دارد .

«چهارم» اجماع، زیرا هر که قائل برجعت است میگوید آن رجعت معهود ، درآینده است واین رجعتهای گذشته راسنیان منکر رجعت هم نقل می کنند وبصحتش معتقدند ، از این رو ماهم اینها رانقل کردیم تابر آنان حجت باشد .

«پنجم» اینکه حدیثهای رجعت هم قبل از این وقایع ، وهم بعد از آنها نقل شده ،

قدورد قبل وقوع هذه الوقایع و بعدها ؛ حتی فی زمان المهدی عليه السلام كما يأتي ان شاءالله تعالی .

«وسادسها» ان أحادیث الباب الرابع تدل علی ان کل ما وقع فی الامم السابقة یقع فی هذه الامة مثله ، وما هو أعظم منه وأفضل أو أزید ، ووجهه واضح ، فان نبینا أفضل الانبیاء و امته أشرف الامم ألاتری الی الغیبة و أمثالها مما وقع منه فی هذه الامة أضعاف ماوقع فی الامم السابقة ؟ ! .

«وسابعها» ان التصریحات بمایدفع هذا الخیال ویبطله ویرده أکثر من أن یحصی کماستقف علیه انشاء الله تعالی والله الهادی .

الباب التاسع

فی جملة من الاحادیث المعتمدة الواردة فی الاخبار بوقوع الرجعة لجماعة من الشیعة و غیرهم من الرعیة ، و ما یدل علی امکانها و عدم جواز انکارها ؛ و الاحادیث فی ذلك کثیرة جداً وقد وقفت فی هذه الایام علی شیء کثیر و لم اورد الجمیع لما مر بل اقتصرت من ذلك علی أحادیث .

حتی قسمتی از آنها ـ چنانکه بیاید ـ درزمان حضرت مهدی(ع) صادر شده .

«ششم» اینکه درحدیثهای باب چهارم گذشت که هرچه درامتهای گذشته بوده دراین امت هم مثلش یابهترش هست ، سببش هم واضح است چون پیغمبرما ازهمهٔ پیغمبران بالاتر است ، وامتش از سایر امتها اشرف اند ، چنانکه می بینی «غیبت» و امثال آن هم دراین امت چند برابر سایر امتها است .(رجوع این جواب بجواب سوم است)

«هفتم» درخلال حدیثهای آینده تصریحات بیشماری است که خود این خیال فاسد را ردمیکند .

باب نهم

درقسمتی ازحدیثهای معتبر راجع بوقوع رجعت برای جمعی ازشیعیان وغیرشیعیان ـ ازافراد عادی ـ وادله امکان این مطلب ، دراین موضوع هم حدیث بسیار است که من این روزها به مقدارزیادی ازآنها دست یافتم اما بملاحظهٔ اختصار قسمتی را ذکر میکنم .

الاول ماروا ه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبوجعفر بن بابويه فى كتاب من لايحضره الفقيه ، وفى عيون الاخبار ، والشيخ الجليل رئيس الطائفة أبوجعفر الطوسي فى كتاب التهذيب بأسانيد منها الصحيحة عن محمد بن اسمعيل البرمكى عن موسى بن عبد الله النخعى قال : قلت لعلى بن محمد بن علي بن موسى عليهم السلام : علّمنى قولا أقوله بليغاً كاملا اذا زرت واحداً منكم فقال : اذا صرت الى الباب فقف و اشهد الشهادتين وذكر الزيارة الجامعة الى أن قال : «فثبتنى الله أبداً مابقيت على موالاتكم ، و جعلنا ممن يقتصّ آثاركم ، و يسلك سبيلكم ، و يهتدى بهديكم ، و يحشر فى زمرتكم ، ويكرّ فى رجعتكم ، ويملّك في دولتكم ، ويشرّف في عاقبتكم ، ويمكن فى أيامكم ، وتقرّ عينه غداً برؤيتكم» .

الثانى ما رواه ابن بابويه و الشيخ بالاسناد السابق عن الامام على بن محمد عليهما السلام في زيارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : « السلام عليكم سلام مودع » الى أن قال : « السلام عليكم حشر نى الله فى زمر تكم وأوردنى حوضكم وجعلنى من حزبكم ومكننى في دولتكم و أحيانى في رجعتكم وملكنى في ايامكم » .

اول :شیخ صدوق در کتاب من لایحضر ، وعیون الاخبار ؛ وشیخ طوسی در کتاب تهذیب بسندهائی که بعضی صحیح است ازموسی بن عبدالله نخعی نقل میکنند که گفت : بحضرت هادی (ع) عرض کردم : کلام کامل رسائی بمن بیاموزید که هنگام زیارت یکی ازشما بخوانم حضرت «زیارت جامعه» راتعلیم او کرد که بردرحرم بایستد و بعد ازشهادتین بخواند واز جملهٔ این زیارت است : «خدامرا تاآخرعمر بردوستی شما ثابت دارد ، وازآنان قرار دهد که از شما پیروی می کنند ، درراهتان میروند ، بهدایتتان رهبری می شوند ، درزمره تان محشور میگردند ، دررجعتتان زنده می شوند ، دردولتتان حکومت می کنند ، در آخر کارتان شرف می یابند ، وفردا چشمشان بدیدارتان روشن می شود» .

دوم : شیخ صدوق وشیخ طوسی ازحضرت هادی (ع) نقل می کنند که فرمود : درزیارت وداع وقتی که خواستی برگردی بگو : سلام برشما ! سلام آن که وداع می کند . . . سلام برشما ! خدا مرادر زمرهٔ شمامحشور ، وبرسرحوضتان واردفرماید ، وازحزبتان قراردهد ، دردولتتان قدرتم دهد ، درّرجعتتان زنده ام کند ، ودر روزگارتان حکومتم دهد .

اقول : فی هذین الحدیثین و أمثالهما مما یأتي و هو کثیر دلالة علی ان رجعة الشیعة لیست بعامة ، بل انما یرجع بعضهم ، و الا لکان الدعاء بغیر فایدة کما لایجوز أن یقال : اللهم ابعثنی یوم القیمة واحشرني فی الاخرة ، ویأتی ماهو صریح فیما قلناه ان شاء الله .

الثالث ماروا ه ابن بابویه ایضاً فی کتاب معانی الاخبار قبل آخر الکتاب باثنتی عشرة ورقة فی النسخة المنقول منها فی باب معنی ایام الله عزوجل قال : حدثنا أبی رضی الله عنه قال : حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری قال : حدثنا ابراهیم بن هاشم عن محمد بن أبی عمیر عن مثنی الحناط عن جعفر بن محمد عن أبیه علیهما السلام قال : ایام الله ثلثة یوم یقوم القائم ، ویوم الکرة ، ویوم القیمة .

ورواه فی کتاب الخصال فی باب الثلثة عن أحمد بن محمد بن یحیی العطار عن سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن محمد بن الحسن المیثمی عن مثنی الحناط عن أبی جعفر علیه السلام مثله ورواه الشیخ علی بن یونس فی کتاب الصراط المستقیم نقلا من کتاب الحضرمی .

اقول : فی هذا تصریح ببطلان تأویل الرجعة بخروج المهدی علیه السلام ورجوع الدولة ، ویأتی ماهو أقوی تصریحاً ان شاء الله تعالی ، مع ما تقدم من تصریح علماء

مؤلف گوید : ازاین دو حدیث وامثالش استفاده می‌شود که رجعت شیعیان عمومی نیست ، وگرنه دعا فائده ای نداشت ، مثل این بود که کسی دعا کند : خدایا مرا روز قیامت زنده کن ، ودر آخرت محشور فرما ، بعد أهم حدیثهائی بیاید که صریح در این موضوع است.

سوم : بازهم صدوق در کتاب «معانی الاخبار» - دوازده ورق بآخر کتاب بر حسب نسخهٔ ما ، درباب «معانی ایام الله» - ازحضرت صادق (ع) روایت می کند که حضرت باقر (ع) فرمود : «روزهای» خداسه تااست : روز قیام امام زمان (ع) روز رجعت ، وروز قیامت این حدیث رادر خصال هم نقل می کند وعلی بن یونس عاملی هم در کتاب صراط المستقیم روایت می کند .

مؤلف گوید : این حدیث ، گفتار آنان را که رجعت رابخروج حضرت مهدی (ع) وبازگشت دولت ائمه ، تأویل می کنند صریحاً باطل می کند ، ازاین صریح تر هم بعد أمی آید

اللغة بمعناها وليس فى سند الرواية من يحصل فيه شك أويوجد فيه طعن ، فان ابر اهيم بن ها شم والمثنى ممدوحان مدحاً جليلا مع صحة مذهبهما ، بل لا يبعد الجزم بتوثيقهما عند التحقيق ؛ و الباقى فى غاية الجلالة والثقة و صحة المذ هب و الحديث .

الرابع ماروا ه الشيخ الطوسى في المصباح الكبير فى فضل الزيارات فى عمل رجب حيث قال زيارة رواها ابن عياش قال : حدثنى حسين بن عبدالله عن مولاه يعنى أباالقاسم الحسين بن روح أحد السفراء قال زرأى المشاهد كنت بحضرتها فى رجب ، تقول: «الحمدلله الذى اشهدنا مشهد اولیائه فى رجب» الى أن قال: «السلام عليكم ورحمة الله وبركاته حتى العود الى حضرتكم والفوز فى كرتكم والحشر فى زمرتكم» .

الخامس ماروا ه الشيخ ايضاً فى المصباح فى أعمال شهر ذى حجة زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : أبو جعفر الباقر عليه السلام مضى أبى على بن الحسين عليه السلام الي قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم بكى وقال: « السلام عليك ياأمين الله فى أرضه» وذ كر الزيارة ثم قال :

علاوه بر تصریح علمای لغت در معنای رجعت که سابقاً گذشت ، در سند حدیث هم شخص مشکوك الحال یا بدنامی نیست زیرا «ابراهیم بن هاشم» و «مثنی» را علما ستوده اند ، وشیعه هم هستند ، بلکه بشهادت تحقیق می توان گفت قطعاً مورد اطمینان اند ، سایر افراد سند هم در منتهای بزرگواری واطمینانند وعقیده وحدیثشان هردوصحیح است .

چهارم :شیخ طوسی در «مصباح کبیر» در فضیلت زیارت درماه رجب از حسین بن روح نایب امام زمان(ع) نقل می کند که فرمود : درهرزیارتگاهی که هستی درماه رجب ، بگو : « شکر خدایرا که زیارت دوستانش را در ماه رجب نصیب من کرد . . . . . درود ورحمت وبرکتهای خدا برشما مستدام باد ، تاوقتی که دو باره حضورتان مشرف شوم ، ودر رجعتان کامیاب گردم ، و درزمره تان محشور شوم .

پنجم : بازهم شیخ طوسی در کتاب مصباح ـ در زیارت حضرت امیر(ع) درماه ذیحجه ـ از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : پدرم حضرت سجاد برسرقبر امیر المؤمنین(ع) رفت قدری گریست واین زیارت راخواند : «السلام علیك یا امین الله فی ارضه

قال الباقر ﷺ ما قاله أحد من شیعتنا عند قبر امیر المؤمنین أو احد من الائمة علیهم السلام الا وضع في درج من نور حتی یسلم الی القائم ﷺ فیلقی صاحبه بالبشری و التحیة و الکرامة ان شاء الله تعالی ، ورواه الکفعمی فی مصباحه و کذا ما قبله

اقول : الظاهر انه یسلّم الي القائم ﷺ بعد ظهوره بقرینة الطبع و غیره ، و ان ضمیر یلقی عائد الیه ﷺ ، بل لا یحتمل غیر ذلك و هو و عد بالرجعة و اخبار بها لمن زار بالزیارة المذکورة علي تقدیر موته قبل خروجه ﷺ . مضافاً الی التصریحات الکثیرة .

السادس ما رواه الشیخ في المصباح و الکفعمی ایضاً فی مصباحه فی أدعیة یوم الجمعة فی دعاء السمات المروی عن العمری رضی الله عنه : « اللهم انی اسئلك با سمك العظیم الا عظم الا عز الاجل الاکرم الذی اذا دعیت به علی مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت ، و اذا دعیت به علی مضایق أبواب الارض للفرج انفرجت ، و اذا دعیت به علی الیسر لليسر تیسرت و اذا دعیت به علی

تا آخر زیارت سپس حضرت باقر (ع) میفرماید : هریك از شیعیان ما که برسر قبر آنجناب یا امام دیگری این زیارت را بخواند ، آنرا درمخزنی از نور ذخیره کنند تاوقتی که بحضرت قائم (ع) تسلیم شود ، و آنجناب صاحبش را بابشارت ودرود ملاقات فرماید . دو حدیث اخیر را « کفعمی » هم در کتاب مصباح خود نقل میکند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد : تسلیم بحضرت قائم (ع) بعد از ظهور اوست ، وهم اواست که صاحب زیارت را ملاقات میفرماید ، واین وعده زنده شدن در رجعت ، واخبار از رجعت خواننده این زیارت است ـ البته درصورتی که پیش از خروج آنجناب بمیرد ـ علاوه بر تصریحات بسیار دیگر .

ششم بازهم شیخ طوسی وشیخ کفعمی در کتاب مصباح ـ در دعاهای روز جمعه ـ در دعای « سمات » نقل میکنند که « عمری » (وکیل و نایب خاص امام زمان (ع) فرمود بگو : « خداوندا : مرا باسم عظیمت ، بزرگترین ، وبزرگوارترین وشریف ترین نامت ، آن نامی که اگر ترا بآن بخوانند که در های بسته آسمان را برحمت بگشائی میگشائی و یا تنگناهای درهای زمین را گشایش دهی ، میدهی ، و یا سختیها وشدائد امور ، را سهل و آسان کنی ، میکنی ، و یا مردگان را از نو حیات تازه بخشی ، میبخشی »

الاموات للنشور انتشرت » الدعاء .

أقول : لا شك انهم عليهم السلام يعلمون ذلك الاسم ، فاذا دعا المهدى عليه السلام به نشر الله له الاموات فهو دال على امكان الرجعة قطعاً ، وعلى وقوعها ايضاً باعتبار ان اذا موضوعة لما هو محقق الوقوع كما تقرر ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

السابع ماروا ه الشيخ ايضاً فى المصباح والكفعمى ايضاً فى أعمال ذى القعدة فى يوم الخامس و العشرين منه انه يستحب ان يدعى فيه بهذا الدعاء «اللهم داحى الكعبة » الى أن قال : « و اشهدنى أوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسى وانقطاع عملي و انقضاء أجلى » الى أن قال: «اللهم عجل فرج أوليائك وارد د عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم » ثم قال : «اللهم صل عليه و على جميع آبائه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا فى كرته حتى نكون فى زمانه من أعوانه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً فى المصباح فى زيارة امير المؤمنين عليه السلام الى أن

تا آخر دعا .

مؤلف گوید بدون تردید ائمه (ع) اسم اعظم را می دانند پس اگر حضرت مهدی (ع) برای زنده شدن مردگان آنرا بخواند قطعاً زنده شوند ، و این دلیل امکان قطعی رجعت است ، بلکه باعتبار اینکه کلمهٔ «اذا» (که در دعا است) برای کارهای واقع شدنی وضع شده ، دلیل وقوع آن هم هست ، بنابراین تصریحهای بسیار دیگر را تأیید می کند .

هفتم: بازهم شیخ طوسی و کفعمی در مصباح در اعمال روز بیست و پنجم ذیقعده نقل می کنند که مستحب است این دعا را بخوانند: «ای خداوندی که زمین کعبه را پهن کردی . .. هنگام برون آمدن جان ، و فرورفتن درخاك ، و تمام شدن عمل ، و سر آمدن اجل ؛ دوستانت را ببالین من برسان . . . خداوندا ! فرج دوستانت را زودتر برسان آنچه از زدی ستم از آنان گرفته اند بدانها برگردان ، قائمشان را ظاهر فرما ، خداوندا ! بر آن سرور و همهٔ پدران بزرگوارش درود فرست ، و مارا از اصحابش قرار ده ، و در رجعتش زنده مدان فرما تا در زمان وی از یارانش باشیم .

هشتم : بازهم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل

قال: فقلبي لك مسلم ونصرتي لك معدة ثم قال: «اللهم كما منننت علي بزيارة أمير المؤمنين وولايته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة».

ورواه الشيخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالاسناد الآتي عن ابي الحسن عليه السلام و رواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الحادي والاربعين.

التاسع ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة الاربعين للحسين عليه السلام بالاسناد الآتي في محله عن الصادق عليه السلام في جملة زيارة «اشهد اني بكم مؤمن و بايابكم موقن» الى أن قال: «و نصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لا مع عدوكم».

العاشر ما رواه الكليني في زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام فقل وذكر الزيارة الى أن قال: «اللهم العن قتلة الحسين اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن

می کند... قلب من در برابر شما تسلیم، و یاریم برایتان آماده است . . . . . خداوندا! چنانکه برمن منت نهادی وزیارت وولایت علی(ع) نصیبم کردی، مرا از آنها قرارده که او را یاری می کنند واز او کمك می گیرند، دنیا و آخرت بر آنان منت می گذاری، و بیاری دینت موفق می شوند.

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب مزار از حضرت ابوالحسن (که ظاهر امر حضرت کاظم(ع) است) روایت می کند و «کفعمی» هم در کتاب مصباح در فصل چهل و یکم نقل میکند.

نهم: باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت اربعین از حضرت صادق(ع) چنین نقل میکند: «شهادت میدهم که من بشما ایمان، و بر حقشان یقین دارم . . . . یاری من برای شما آماده است، تاوقتی که خداشما را اذن دهد، باشمایم باشما، نه بادشمنان شما»

دهم: کلینی در زیارت امام حسین(ع) از «یوسف کناسی» نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود: وقتی که بر سر قبر آنجناب رفتی بگو . . . . . خداوندا! قاتلان او را لعنت کن خداوندا! ما را از آنان قرارده که او را یاری میکنند واز او کمك میگیرند، و بر

عليه بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة».

الحادي عشر مارواه الكليني في باب ان الائمة ورثوا علم النبي وجميع الانبياء والاوصياء عن محمد بن يحيى عن أحمد بن أبي زاهر أوغيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال: قلت له: أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم؟ قال: نعم، قلت: ان عيسى بن مريم كان يحيي الموتى؟ قال: صدقت، و داود كان يعلم منطق الطير، و كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل؟ الى أن قال: وان الله يقول في كتابه: «ولو ان قرآناً سيرت به الجبال أو قطعت به الارض أو كلم به الموتى» وقد ورثنا نحن هذا القرآن الذي تسير به الجبال، وتقطع به الارض وتحيي به الموتى «الحديث».

أقول: في هذا دلالة واضحة على امكان الرجعة وعدم جواز انكارها.

الثاني عشر مارواه الكليني ايضاً في باب ماأعطي الله الائمة من الاسم الاعظم عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا

آنان منت ميگزاري دنيا و آخرت درصف ياوران دين تواند.

يازدهم: بازكليني درباب «اينكه ائمه(ع) علم پيغمبر وهمهٔ انبياء واوصيا را بارث برده اند» از «حماد» نقل ميكند كه گفت: بحضرت كاظم(ع) عرض كردم: پيغمبر(ص) از همهٔ پيمبران ارث برد؟ فرمود: آري، گفتم: عيسى مرده زنده ميكرد؟ فرمود: آري داود هم سخن مرغان را مي فهميد، پيغمبر(ص) هم برهمهٔ اينها قدرت داشت. . . . . خدادر قرآن ميفرمايد: «اگر قرآني بود كه بوسيلهٔ آن كوهها بحركت ميآمد، يازمين شكافته ميشد، يامردگان بسخن ميآمدند. . . رعد؛ ٣١» آن قرآني كه كوهها راحركت ميدهد وزمين را ميشكافد، ومردگان را «زنده ميكند» بارث بمارسيده «تاآخرحديث».

مؤلف گويد: اين حديث دلالت روشن دارد كه رجعت ممكن است و انكارش جايز نيست.

دوازدهم: بازهم كليني درباب «اسم اعظمي كه خدابائمه عليهم السلام عطا كرده» ازهارون بن جهم نقل ميكند كه مردي گفت شنيدم حضرت صادق(ع) ميفرمود: عيسى بن

بن عمران القمی عن هارون بن الجهم عن رجل قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: ان عيسى بن مريم أعطى حرفين كان يعمل بهما، ثم ذكر ما أعطى الانبياء وان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله «الحديث».

اقول: وهذا يدل على امكان الرجعة ايضاً بل وقوعها عند التحقيق.

الثالث عشر ما رواه الكلينی فی باب مولد أبی جعفر محمد بن علی الباقر عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن علی بن الحكم عن مثنی الحناط عن أبی بصير قال: دخلت علی أبی جعفر عليه السلام فقلت له: أنتم ورثة رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: نعم، قلت: رسول الله ورث الانبياء كلهم علم كل ما علموا؟ قال: نعم، قلت: فأنتم تقدرون أن تحيوا الموتی وتبرؤا الاكمه والابرص؟ قال: نعم باذن الله، ثم قال لی: ادن منی يا با محمد، فدنوت منه فمسح علی وجهی وعلی عينی فأبصرت الشمس والسماء والبيوت وكل شیء فی البلد، ثم قال لی: أتحب أن تكون هكذا ولك ما للناس وعليك ما عليهم يوم القيمة أو تعود كما كنت ولك الجنة خالصاً؟ فقلت: أعود كما كنت فمسح علی عينی فعدت كما كنت.

مريم را دوحرف (ازاسم اعظم) دادند كه باآنها معجزه ميكرد، ـ سپس نصيب ساير پيمبران ازاسم اعظم رابيان ميكند وميفرمايد: ـ خداوند همهٔ آن حروف رابمحمد(ص) عطا فرمود «تاآخرحديث». اين حديث دليل برامكان ـ بلكه اگردقت شود دليل بر وقوع ـ رجعت است.

سيزدهم: بازهم كلينی درباب «مولد حضرت باقر(ع)» ازابوبصير نقل ميكند كه گفت: خدمت حضرت باقر(ع) رسيده عرض كردم: شماوارث پيغمبريد؟ فرمود: آری گفتم: پيغمبر(ص) وارث انبيا بود، هرچه آنان ميدانستند، ميدانست؟ فرمود: آری. گفتم: شما ميتوانيد مرده زنده كنيد، وكورمادرزاد وپيس راشفا بخشيد؟ فرمود: آری باذن خدا، سپس فرمود: نزديك بيا، رفتم، دست بچشم و صورتم كشيد، خورشيد و آسمان، واطاقها، وهرچه درشهر بوددديدم (اين ابوبصير نابينا بوده) فرمود: ميخواهی بهمين حال بمانی ودرنفع وضرر درقيامت بامردم شريك باشی، يا بحال اول برگردی و بدون چشيدن عذابی ببهشت روی؟ گفتم: ميخواهم برگردم، باز دست بچشمانم كشيد

و رواه الراوندی فی الخرایج و الجرایح. ورواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلا من کتاب الدلایل لعبد الله بن جعفر الحمیری ورواه الکشی فی کتاب الرجال عن محمد بن مسعود العیاشی عن علی بن محمد القمی عن محمد بن أحمد عن علی بن الحسن عن علی بن الحکم مثله وهذا ایضاً دال علی امکان الرجعة و عدم جواز انکارها.

الرابع عشر ما رواه الکلینی ایضاً فی باب دعاء فی حفظ القرآن عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمدبن خالد عمن ذکره عن عبدالله بن سنان عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله علیه السلام وذکر دعاء یقول فیه «واسئلك باسمك الذی تحیی به الموتی».

أقول: ومثل هذا کثیر جداً.

الخامس عشر ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه في کتاب علل الشرایع والاحکام فی باب العلة التی من أجلها سمی علی أمیر المؤمنین علیه السلام، والعلة التی من أجلها سمی القائم قائماً قال: حدثنا علی بن أحمدبن محمد الدقاق ومحمد بن محمد بن عصام قالا: حدثنا محمد بن یعقوب الکلینی قال: حدثنا القاسم بن العلا قال: حدثنا اسمعیل الفزاری قال: حدثنا محمدبن جمهور القمی عن عبدالرحمن بن أبی نجران عمن ذکره عن أبی حمزة الثمالی عن أبی جعفر علیه السلام و ذکر

بحال اول برگشتم. این حدیث را «راوندی» هم در کتاب خرائج، و علی بن عیسی نیز در کشف الغمه، و «کشی» هم در کتاب رجال نقل میکنند، این حدیث نیز دلیل است که رجعت ممکن است و انکارش جایز نیست.

چهاردهم: بازهم کلینی درباب «دعای حفظ قرآن» از «ابان بن تغلب» نقل میکند که حضرت صادق (ع) درضمن این دعا فرمود: «... ترا بآن نامی که مردگان را بآن زنده میکنی، میخوانم...» وامثال این کلمات فراوان است.

پانزدهم: شیخ صدوق در کتاب «علل» درباب «علت اینکه علی(ع) را امیر-المؤمنین گفتند وعلت اینکه حضرت مهدی(ع) را قائم نامیدند» از ابو حمزه ثمالی نقل

حدیثاً یقول فیه : لما قتل جدّی الحسین ﷺ ضجّت الملائکة الی الله بالبکاء ، فاوحی الله الیهم قرّوا ملائکتی وعزتي وجلالي لانتقمن منهم ولوبعد حین، ثم کشف الله عن الائمة من ولد الحسین فاذا أحدهم قائم یصلی فقال الله عزوجل: بذلك القائم أنتقم منهم .

أقول : الحصر الذی یفهم من التقدیم هنا یتعین کونه اضافیاً بالنسبة الی الوقت الذی ضجّت فیها الملائکة ، وأرادوا تعجیل الانتقام منهم فیه لمایأتی اثباته ان شاء الله ، علی ان الحصر الذی یفهم من التقدیم ضعیف الدلالة بل لا یتعین هنا کون التقدیم هنا للحصر والتخصیص بل لایبعد کونه لمجرد الاهتمام ، خصوصاً مع کثرة المعارضات ، وهذا یدلّ علی رجوع قتلة الحسین فی زمان القائم ﷺ کمایأتی التصریح به ان شاء الله .

السادس عشر ما رواه ابن بابویه ایضاً فی العلل فی باب نوادر العلل قال: حدثنا محمد بن علی ما جیلویه عن محمد بن أبی القاسم عن أحمد بن ابی عبدالله عن أبیه عن محمد بن سلیمان عن داود بن النعمان عن عبد الرحمن القصیر قال :

میکند که حضرت باقر(ع) در حدیثی فرمود : وقتی که جدم حسین (ع) کشته شد ، ملائکه صدا بگریه بلند کردند ، ازجانب حق وحی شد : فرشتگانم ! آرام گیرید ، بعزت و جلالم ! از اینان انتقام گیرم ولو پس ازمدتی ، سپس (نور) امامان ازفرزندان حسین (ع) را نشان داد که یکی از آنان بنماز ایستاده بود وفرمود : بدست این «قائم» ازآنان انتقام میگیرم .

مؤلف گوید :ظاهر جملهٔ اخیر که میفرماید: بدست این قائم ،انتقام میگیرم این است که تنها انتقام از آنها درزمان رجعت وبدست آنجناب است ولی این ظاهر مراد نیست (چون مواقع دیگر هم انتقام گرفته شد) بلکه مراد این است که الآن وقت انتقام نیست وباید بتأخیر افتد علاوه اصلا جمله ظهوری دراین ندارد که فقط درموقع رجعت انتقام هست ، و ذکر آن مورد برای اهمیت آن است ، این حدیث هم دلیل بر رجوع قاتلان حسین (ع) درزمان حضرت قائم (ع) است ، چنانکه درروایات بعدهم بآن تصریح شده .

شانزدهم : بازهم شیخ صدوق درهمان کتاب از عبدالرحمان قصیر نقل میکند که

قال أبو جعفر عليه السلام : امالو قد قام قائمنا لقدردّت اليه الحميراء حتى يجلد ها ، و حتى ينتقم لامه فاطمة منها ، قلت : جعلت فداك ولم يجلدّها الحدّ ؟ قال : لفريتها على ام ابراهيم ، قلت : فكيف اخر الله ذلك الى القائم ؟ قال : ان الله بعث محمداً رحمة ويبعث القائم نقمة .

السابع عشر ما رواه الشيخ أبو على الحسن بن الشيخ أبى جعفر محمد بن الحسن الطوسى فى الامالي باسناده عن أبى ذر الغفارى انه اخذ بحلقة باب الكعبة واستند اليها ثم قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : من قاتلنى فى الاولى و قاتل اهل بيتى في الثانية حشره الله في الثالثة مع الدجال ، وانما مثل أهل بيتي فيكم كسفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها غرق .

اقول : الظاهر من الاولى زمانه صلى الله عليه وآله ، و الثانية زمان أمير المؤمنين ، والثالثة الرجعة ، واما ان يراد بالثانية والثالثة الرجعة كما روى فى قتلة الحسين انهم يرجعون

حضرت باقر (ع) فرمود : اگر قائم ماقيام كند عائشه را بر گردانند تا تازيانه اش بزنند: وانتقام مادرش فاطمه را ازاو بگيرد ، گفتم : قربانت ! براى چه تازيانه اش ميزنند ؟ فرمود : براى تهمتى كه بمادر ابراهيم (زن ديگر پيغمبر) (ص) زد . گفتم : چگونه خدا اين انتقام را تا آن وقت تأخير انداخت ؟ فرمود : خداوند محمد (ص) را براى رحمت مردم فرستاد ، وحضرت قائم (ع) را براى عذاب وانتقام از دشمنان ميفرستد .

هفدهم : فرزند شيخ طوسى در كتاب «امالى» روايت ميكند كه ابوذر غفارى حلقه در خانه كعبه را گرفت وتكيه داد وفرمود : شنيدم پيغمبر (ص) ميفرمود : هر كه «دراول» بامن بجنگد و «دردوم» بااهلبيتم ، «درسوم» بادجال محشور شود ، و مثل اهلبيت من درميان شما مثل كشتى نوح است ، هر كس سوارش شد نجات يافت وهر كس تخلف كرد غرق شد .

مؤلف گويد . ظاهراً مراد ازاول زمان خود آنجناب ، ودوم زمان امير المؤمنين ، و سوم رجعت است ، يامراد از دوم وسوم (هردو) رجعت است ، چنانكه در باره قاتلان حسين (ع) وارد شده كه چند مرتبه برميگردند ، ويا فقط مراد ازسوم رجعت است ، و

مراراً ، اویراد بالثالثة وحدها الرجعة وعلی کل حال فالمقصود ثابت .

الثامن عشر ما رواه ایضاً فی الامالی باسناده عن صفوان بن ابراهیم الفایدی عن جعفر بن محمد قال بنا یبدأ البلاء ثم بکم ، وبنا یبدأ الرخاء بکم ، والذی یحلف به لینتصرن الله بکم کما انتصر بالحجارة .

أقول : ضمیر جمع المخاطبین وغیره من الالفاظ یجب حمله علی الحقیقیة حتی یتحقق قرینة مانعة قطعاً ، وذلك یستلزم رجوع المخاطبین فی آخر الزمان أو جماعة منهم وهو المطلوب .

التاسع عشر ما رواه ایضاً فی الا مالی باسناده عن محمد بن حمران قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : لماکان من أمر الحسین ماکان ضجّت الملائکة الی الله تعالی ، قال فأقام الله لهم ظل القائم وقال : بهذا أنتقم له من ظالمیه .

العشرون ما رواه ایضاً فیه با سناده عن أبی ذر انه سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول :

بهرحال مقصود ما ثابت میشود .

هیجدهم بازهم در «امالی» از «صفوان» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : بلا اول برما وارد میشود بعد بر شما ؛ گشایش هم اول برما وارد میشود بعد برشما ، بآنکه بوی سوگند میخورم ! خدا از شما کمك گیرد ، چنانکه ازسنگها دریاری دین کمك گرفت .

مؤلف گوید : الفاظ حدیث تاقرینه مخالفی پیدانشود باید حمل بر حقیقت شود ، بنابراین باید اشخاصی که طرف خطاب بوده‌اند بازگردند ویاری دین کنند ، مطلوب ما هم همین است .

نوزدهم : بازهم فرزندشیخ طوسی در کتاب امالی ازمحمدبن حمران نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : هنگامی که کار حسین (ع) خاتمه یافت . ملائکه بدرگاه خدا تضرع کردند . خداوند «شبح» ونور حضرت قائم (ع) را برپا داشت وبدانهافرمود بوسیله این ازآنان که باوستم کردندانتقام میگیرم .

بیستم بازهم در کتاب امالی از ابوذر نقل میکند که گفت : شنیدم پیغمبر (ص) می

من قاتلني في الاولى وقاتل أهل بيتي في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

الحادي والعشرون ماروا الشيخ الجليل الثقة ابو القاسم جعفر بن قولويه في كتاب المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب وأحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معاوية العجلي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل ان الله وعد الحسين ان يكره الى الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به «الحديث» ويأتي ان شاء الله تعالى .

الثاني والعشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في أوائله بعد تسع ورقات من اوله في النسخة المنقول منها في بحث الرد علي من أنكر الرجعة قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن حماد يعني ابن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما يقول الناس في هذه الآية «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» ؟ قلت : يقولون انها في القيامة قال : ليس كما يقولون انها في الرجعة أيحشر الله في القيامة من كل امة فوجاً ويدع الباقين ؟ انما آية القيامة «وحشرناهم

فرمود : هر كه در «اول» بامن ،ودر «دوم» بااهلبيتم بجنگد دررجعت ازشيعيان «دجال» خواهد بود .

بيست ويكم : «ابن قولويه» درباب ١٩ كتاب مزار ، از «بريدبن معاوية عجلي» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در حديثي طولاني فرمود : خداوند بحسين (ع) وعده داد كه او را بدنيا بر گرداند تا ازقاتلانش انتقام بگيرد «تا آخر حديث» كه انشاء الله بعداً بيايد .

بيست ودوم : علي بن ابراهيم درتفسيردرذيل منكران رجعت- از «حمادبن عثمان» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : مردم دربارهٔ اين آيه : «روزي كه از هر جمعي دسته اي . . .. رامحشور كنيم ، نمل ٨٣» چه ميگويند ؟ عرض كردم : ميگويند : مربوط بقيامت است ، فرمود : چنين نيست ، دربارهٔ رجعت است ؛ مگر در قيامت خدا ازهر جمعي دسته اي رامحشور ميكند ودیگران را وا ميگذارد ؟ ! آيهٔ قيامت اين است : «همه رامحشور

فلم نغادر منهم أحداً».

الثالث والعشرون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً بعد الحديث السابق بغير فصل انه بذلك الاسناد ايضاً في قوله تعالى: «وحرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون» قال: قال الصادق عليه السلام: كل قرية أهلكها الله بالعذاب لا يرجعون في الرجعة، واما في القيامة فيرجعون، واما من محّض الايمان محضاً وغيرهم ممن لم يهلكوا بالعذاب أو محض الكفر محضاً فانهم يرجعون ورواه في موضع آخر من تفسيره مرسلا مثله

الرابع والعشرون ما رواه ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في اوائل الروضة من الكافي عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان المصري عن أبيه عن ابي بصير قال: قلت لابي عليه السلام قوله تعالى «واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً و لكن اكثر الناس لا يعلمون» قال: يا ابا بصير ما يقولون في هذه الاية؟ قلت: ان المشركين يزعمون ويحلفون لرسول الله ان الله لا يبعث الموتى، قال: فقال تبّاً لمن قال هذا، سلهم هل كان المشركون يحلفون

کنیم، واحدی از آنان را، وانگذاریم، کهف، ٤٧»

بیست و سوم: بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر ـ پس از حدیث سابق ـ دربارهٔ این آیه: «بر قریه‌ای که هلاکشان کرده‌ایم مقرر است که آنها بازنمیگردند، سورهٔ انبیا، آیهٔ ۹۵» نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود: هر قریه‌ای را که خدا بعذاب هلاك کرد در رجعت برنمیگردند، امادر قیامت برمیگردند، و در رجعت مؤمن خالص، و کافر خالص و آنان که بعذاب خدا نمرده‌اند برمیگردند، این حدیث را در جای دیگر تفسیر هم نقل می کند.

بیست و چهارم: کلینی ـ در اوائل «روضهٔ کافی» ـ از ابو بصیر نقل میکند که گفت تفسیر این آیه را از حضرت صادق(ع) پرسیدم: «بخدا قسم خوردند، قسمهای مؤکد که خدا آنان را که میمیرند زنده نمیکند، چرا، وعده‌ای است بر او ثابت، اما بیشتر مردم نمیدانند، نحل، ۳۸» فرمود: ابو بصیر! مردم در این آیه چه میگویند؟ عرض کردم: میگویند: مشرکان میگفتند خدا مردگان را زنده نمیکند و برای اثبات این مدعا نزد پیغمبر (ص) قسم میخوردند، فرمود: مرگ بر آنها که آیه را چنین تفسیر میکنند، از اینان

بالله أم باللات والعزى قال : قلت : فأوجد نيه فقال : يابابصير لوقدقام قائمنالقدبعث الله قوماً من شيعتناقباع سيوفهم على عواتقهم فيبلغ ذلك قوماً من شيعتنالم يموتوا فيقولون: ابعث فلان وفلان وفلان من قبورهم وهم من القائم، فيبلغ ذلك قوماً من عدونا فيقولون يامعشر الشيعة ما أكذبكم هذه دولتكم وانتم تقولون فيها الكذب لا والله ما عاش هؤلاء ولايبعثون الى يوم القيمة قال : «فحكى الله قولهم فقال : «واقسموا بالله جهد ايمانهم لايبعث الله من يموت» و رواه العياشي في تفسيره على مانقل عنه .

الخامس والعشرون مارواه الشيخ الجليل المفيد ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان في كتاب الارشاد في باب ذكر علامات القائم حيث قال وردت الآثار بذكر علامات قيام القائم المهدي عليه السلام ،وحوادث تكون امام قيامه وآيات و دلالات، فمنها خروج السفياني الى أن قال : و أموات ينشرون من القبور حتى يرجعوا الى الدنيا فيتعارفون فيها ويتزاورون الى أن قال :فيعرفون

بپرس : مشرکان بخداقسم میخوردند یابه «لات وعزی» (نام دوبت) ؟ عرض کردم : پس مرا ازاین حقیقت آگاه کن ، فرمود : ابوبصیر! هنگام قیام قائم ما خداوند جمعی ازشیعیان مارا ـ درحالی که قبضه شمشیربردوش نهاده‌اند ـ محشورفرماید این خبرازطرفی بشیعیان ما که درآن وقت زنده اند برسد ، بیکدیگربشارت دهند که : فلان وفلان ازقبرهایشان محشورشدند ودرر کاب حضرت قائم‌اند ، ازطرف دیگربعده‌ای ازدشمنان مارسد گویند : ای گروه شیعه ! شما چقدر دروغگوئید ؟ ! این دوران دولت شما است که درآن دروغ میگوئید ؟ نه بخدا ! اینها زنده نشده‌اند ، وتاقیامت هم زنده نشوند ، خداوند درنقل این قصه میفرماید : «بخدا ! قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند» این حدیث را گویند «عیاشی» هم در تفسیرش نقل میکند .

بیست و پنجم : شیخ مفید در کتاب ارشاد در باب «علامات حضرت قائم ع» میفرماید : دربارهٔ نشانه‌های قیام آنجناب ، وحوادثی که پیش ازآن رخ میدهد روایتهائی واردشده ، ازجمله خروج «سفیانی» . . . ومردگانی که ازقبر بیرون آیند ، تابدنیابر- گردند ، یکدیگر را بشناسند وبدیدن همدیگر روند . . . . آنگاه بدانند که حضرت

عند ذلك خروج المهدى عليه السلام بمكة ، فيتوجهون الى النصرة .

السادس والعشرون مارواه الشيخ المفيد ايضاً في فصل آخر حيث قال وقد وردت الاخبار بمدة ملك القائم روى عبد الكريم الخثعمي قال : قلت لابى عبدالله عليه السلام : كم يملك القائم (ع) ؟ قال : سبع سنين تطول له الايام والليالى حتي تكون السنة من سنينه مقدار عشر سنين من سنينكم هذا واذا آن قيامه مطر الناس جمادى الاخرة وعشر ايام من رجب مطراً لم ير الخلايق مثله ، فينبت الله به لحوم المؤمنين و أبدانهم من قبور هم ، فكأنى انظر اليهم مقبلين من قبل جهينة ينفضون شعورهم من التراب .

ورواه الطبرسى فى كتاب اعلام الورى ورواه على بن عيسى فى كشف الغمة نقلا عنهما و كذا الذى قبله .

السابع والعشرون ما رواه الشيخ المفيد ايضاً فى آخر الارشاد قال : روى المفضل بن عمر عن أبى عبد الله عليه السلام انه قال : يخرج القائم عليه السلام من ظهر الكوفة مع سبعة وعشرين رجلا ، خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحق و

مهدى (ع) در مكه خروج كرده و براى يارى او بشتابند .

بيست و ششم : باز شيخ مفيد در فصل ديگرى ميفرمايد : درباره مدت سلطنت حضرت مهدى (ع) حديثهائى وارد شده : ازجمله عبدالكريم خثعمى گويد : از حضرت صادق (ع) پرسيدم : حضرت قائم (ع) چقدر سلطنت ميكند ؟ فرمود : هفت سال ، اما شبانه روزش بقدرى طولانى شود كه سالش بقدر ده سال شما گردد ، وچون قيامش نزديك شود ، از اول جمادى الثانى تا دهم رجب باران بيسابقه‌اى بيايد وخداوند بدنهاى مؤمنان را در قبرها برويانند ، گويا مى بينم كه ازطرف (قبيلهٔ) «جهينه» ميآيند و گرد وخاك از سر و صورت ميفشانند . اين حديث را طبرسى هم در كتاب اعلام الورى نقل ميكند ، وعلى بن عيسى هم در كشف الغمه با حديث سابق روايت ميكند .

بيست و هفتم باز هم شيخ مفيد در آخر «ارشاد» از «مفضل بن عمرو» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت قائم (ع) با بيست و هفت نفر ديگر ـ كه پانزده نفرشان از قوم موسى هستند كه بحق هدايت ميكردند و بآن بازمى گشتند ـ و هفت نفرشان

به يعدلون ، وسبعة من أهل الكهف ، ويوشع بن نون وسلمان وابا دجانة الانصارى والمقداد ومالك الاشتر ، فيكونون بين يديه انصاراً و حكّاماً ورواه العياشى فى تفسيره علي ما نقل عنه و رواه على بن عيسى في كشف الغمة نقلا من ارشاد المفيد . ورواه الشيخ زين الدين على بن يونس العاملى في كتاب الصراط المستقيم مثله .

الثامن والعشرون ماروا ه الشيخ الجليل أمين الدين أبوعلى الفضل بن الحسن الطبرسي فى كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن عند قوله تعالى : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» حيث قال : قد تظاهرت تلك الاخبار عن ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام فى ان الله سيعيد عند قيام المهدى عليه السلام قوماً ممن تقدّم موتهم من اوليائه وشيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته ، ويبتهجوا بظهور دولته ويعيد ايضاً قوماً من اعدائه لينتقم منهم ، وينالوا بعض مايستحقونه من العذاب والقتل على ايدي شيعته ، والذل والخزى بمايشاهدون من علو كلمته .

التاسع والعشرون ماروا ه الشيخ الجليل أبوجعفر بن بابويه فى كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال فى عقاب قاتل الحسين عليه السلام عن محمد بن على بن ماجيلويه عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن بعض أصحابه

از اهل كهف اند با يوشع بن نون ، سلمان ؛ ابودجانه انصارى ، مقداد ، و مالك اشتر - ازپشت كوفه ظاهر ميشوند ، اين عده در برابرش حركت ميكنند ، ياران وحكمرانان اويند .

اين حديث را گويند «عياشى» هم در تفسير نقل ميكند ، على بن عيسى هم در كشف الغمه ، و على بن يونس عاملى هم در كتاب صراط المستقيم روايت ميكنند .

بيست و هشتم : فضل بن حسن طبرسى در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه : «روزى كه از هر جمعى دسته اى . . . را محشور كنيم» ميفرمايد : روايات بسيارى از ائمه عليهم السلام وارد شده كه هنگام قيام حضرت مهدى (ع) خداوند جمعى از شيعيانش را كه قبلا مرده اند زنده ميكند تا بثواب يارى وى برسند ، و بظهور دولتش شادمان شوند و نيز ، جمعى از دشمنانش را زنده ميكند تا قسمتى از عذابى را كه مستحق اند بچشند بدست شيعيان آن جناب كشته شوند ، واز ديدن دستگاه سلطنت او ذلت وخارى ببينند .

بيست و نهم : شيخ صدوق در كتاب «ثواب الاعمال» از محمد بن سنان از يكى

عن أبی عبدالله ﷺ قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله: اذا کان یوم القیامة نصب الله لفاطمة قبة من نور فیقبل الحسین ﷺ و رأسه علی یده ،فتصرخ صرخة الی أن قال : فیمثله الله لها فی أحسن صورة و هو تخاصم قتلته ، فیجمع الله قتلته و المجهزین علیه و من شرك فی دمه ، فیقتلهم حتی أتی علی آخرهم ثم یحشرون فیقتلهم الحسن ، ثم ینشرون فیقتلهم الحسین ثم ینشرون فلا یبقی أحد من ذریتنا الا قتلهم قتله ، فعند ذلك یکشف الله الغیظ وینسی الحزن و رواه السید رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف.

اقول : الظاهر ان المراد من القیامة هنا الرجعة لانها مأخوذة من القیام الخاص ای الحیوة بعد الموت وقد اطلق علی الرجعة فی کلام بعض المتقدمین اسم القیامة الصغری والقرینة علی ارادة ذلك هنا ما یأتی التصریح به من وقوع هذا بعینه فی الرجعة ،و ما هو معلوم من عدم ورود الاخبار بوقوع القتل و الحیوة بعد الموت مراراً کثیرة جداً فی القیامة الکبری اصلا ، و غیر ذلك من القرائن ، علی ان

ازشیعیان ازحضرت صادق (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : روز قیامت خداوند قبه‌ای ازنور برای حضرت زهرا سلام‌الله علیها نصب میکند ، حسین (ع) درحالی که سر روی دست دارد میآید فاطمه زهرا ناله‌ای میزند . . . . خداوندحسین(ع) را به بهترین صورتی درمیآورد تا باقاتلانش مخاصمه کند ، آنگاه هر که‌را که در خون او شرکت داشته ودر کشتنش کمك کرده جمع میفرماید وهمه رامیکشد سپس زنده شوندوامام حسن (ع) همه را بکشد باز زنده شوند و امام حسین (ع) آنهارا بکشد وهمینطورهریك از فرزندان ما جداجدا آنهارا میکشد ،آنگاه خداوند خشم وغصه مارا برطرف کند ،و اندوه‌رافراموش گرداند . این حدیثرا سید رضی‌هم‌در کتاب «ملهوف» روایت‌می کند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد از«قیامت» رجعت است چون قیامت مشتق از قیام است یعنی قیام مخصوصی که عبارت از زنده‌شدن بعد ازمرگ‌است ، چنانکه‌در کلمات بعضی‌از متقدمین‌هم از رجعت بقیامت صغری تعبیرشده ، وشاهد مطلب هم روایاتی است که عین جریان مزبور را راجع برجعت میفرماید ـچنانکه بیاید وشاهد دیگر اینکه هیچ چیزی وارد نشده که در قیامت کسی را چند بار بکشند و باز زنده کنند ؛ و شواهد دیگری

هذا لم يكن من قسم الرجعة فلا شك انه أعجب منها و أغرب ، فهو يزيل الاستبعاد لها و يمنع من انكارها والله أعلم .

الثلاثون ما رواه الثقة الجليل على بن ابراهيم فى تفسيره مرسلا فى قوله تعالى : «و اما نرينّك » يا محمد « بعض الذى نعدهم » قال : من الرجعة و قيام القائم » «أو نتوفينك» قبل ذلك «فالينا مرجعهم»

(اعلم ان على بن ابراهيم كرّر بعض الايات فى تفسيره فى مواضع لمناسبة واورده فى كل موضع احاديث فبعض الاحاديث والايات فيه موجودة فى غير مظانها «منه») .

الحادى والثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً فى قوله تعالى : « أثم اذا ما وقع آمنتم به » رفعه قال : اى صدقتم فى الرجعة فيقال لهم : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .

الثانى و الثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضا مرسلا فى قوله تعالى : «ولو ان لكل نفس ظلمت آل محمد حقهم ما فى الارض جميعاً لافتدت به» يعنى فى الرجعة

هم هست ؛ علاوه براينكه اگر اين موضوع را از اقسام رجعت نشماريم بى شك ازرجعت عجيب وغريب تر است و استبعاد رجعت را برطرف ، و ازانكارش جلوگيرى ميكند .

سى ام : على بن ابراهيم درتفسيرش اين آيه راچنين معنى ميكند : «ـ اى محمد ـ اگر قسمتى ازآنچه راكه ـ راجع برجعت وقيام حضرت قائم(ع) ـ بآنها وعده ميدهيم ، بتو بنمائيم ، يا ـ پيش ازآن ـ ترا بميرانيم(در هرصورت) بازگشت آنان بما است ، يونس ٤٦»

سى ويكم : بازهم على بن ابراهيم درتفسيراين آيه : «سپس آيا هنگامى كه عذاب وارد ميشود بآن ايمان مياوريد ؟ يونس ٥١» روايت ميكند كه : يعنى درموقع رجعت تصديق ميكنيد ؟ و آنگاه بايشان گويند : اينك باو ـ يعنى بامير المؤمنين ـ ايمان مياوريد .

سى ودوم : بازهم على بن ابراهيم اين آيه راچنين تفسير ميكند : «هر كس كه ـ بآل محمد ص ـ ستم كرده ـ وحقشان راگرفته ـ اگرهمهٔ روى زمين راداشته باشد ـ در رجعت ـ حاضراست همه رابعوض خودبدهد ، يونس ٥٤» .

الثالث والثلاثون ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً في تفسیر قوله : « والذین لایؤمنون بالاخرة » قال : حدثنی جعفربن أحمد عن عبدالکریم بن عبد الرحیم عن محمد بن علی‌عن محمدبن الفضل عن أبی حمزة الثمالي قال : سمعت أباجعفر ﷺ یقول:في قوله تعالی : « و الذین لا یؤمنون بالآخرة » یعنی انهم لا یؤمنون بالرجعة انها تکون «قلوبهم منکرة » یعنی کافرة « وهم مستکبرون» یعنی انهم من ولایة علی مستکبرون .

الرابع و الثلاثون ماروا ه علی بن ابراهیم ایضاً في تفسیره قال : حدثنی أبی عن أبن أبی عمیر عن ابی ایوب عن‌محمد بن‌مسلم‌عن‌أبي‌جعفر ﷺ في قوله تعالی : « قد مکر الذین من قبلهم فأتی الله بنیانهم من القواعد » الی ان قال : « فاصابهم سیئآت ماعملوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن » یعنی من العذاب في الرجعة

الخامس والثلاثون ماروا ه علی‌بن‌ابراهیم‌ایضاًعن‌أبیه عن بعض رجاله عن أبی عبد الله ﷺ فی قوله : « واقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت‌بلی

سی‌وسوم : باز هم علی‌بن ابراهیم درتفسیراین آیه : «آنها که بآخرت ایمان ندارنددلهاشان بانکارخو گرفته . . نحل ۲۲» ازابوحمزهٔ ثمالی نقل‌میکند که حضرت باقر(ع)فرمود : یعنی آنها که برجعت ایمان ندارند دلهاشان کافراست ، وآنان‌تکبردارند یعنی‌ازپذیرفتن ولایت علی(ع)استکبارمیکنند .

سی‌وچهارم : بازهم علی‌بن‌ابراهیم درتفسیراین‌آیه : «کسانی‌که پیش‌از اینها بودند مکر کردند ؛ خدا بنیادشان را ازریشه بر کند . . . . وسزای‌اعمال بدشان بآنها رسید ؛ وعذابی که مسخره‌اش میکردند دامنگیرشان شد ، نحل ، ۲۶-۳۴» از محمدبن مسلم روایت میکند که حضرت باقر(ع)فرمود : مراد ازعذابی که مسخره میکردندعذاب رجعت است .

سی‌وپنجم : بازهم علی‌بن‌ابراهیم‌درتفسیراین‌آیه : «بخدا قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند ، چرا ، وعده ای است برای خدا ثابت ، نحل ، ۳۸» ازیکی‌ازاصحاب حضرت صادق(ع) نقل‌میکند که گفت : حضرت فرمود :مردم

وعداً عليه حقاً » قال : مايقول الناس فيها ؟ قلت : يقولون نزلت فى الكفار ، قال : ان الكفارلايحلفون بالله،وانمانزلت فى قوم من امة محمد قيل لهم ترجعون بعدالموت قبل القيامة فيحلفون انهم لايرجعون ، فرد الله عليهم فقال : « ليبين لهم الذى يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين» يعنى فى الرجعة سيردهم فيقتلهم ويشفى صدور المؤمنين منهم .

السادس و الثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً فى تفسيره قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال : أخبرنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعى بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبى جعفر عليه السلام فى قول الله تبارك وتعالى : « يوم ندعو كل اناس بامامهم» قال : يجىء رسول الله صلى الله عليه وآله فى قرنه، ويجى، على عليه السلام فى قرنه ، والحسين فى قرنه، و كل من مات بين ظهرانى قوم جاء وامعه .

ورواه البرقى فى المحاسن عن أبيه عن النضر بن سويد عن ابن مسكان عن يعقوب بن شعيب عن ابى عبد الله عليه السلام مثله .

أقول : فى بعض النسخ فى قرية بالياء آخر الحروف ، وفى بعضها بالنون ،

دربارهٔ این آیه چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند دربارهٔ کفار نازل شده ، فرمود : کفار بخدا ، قسم نمیخورند ، دربارهٔ جمعی ازامت محمد(ص) نازل شده که چون بآنها گویند: بعدازمرگ ، پیش ازقیامت بدنیابرمیگردید ، قسم میخورند که برنمیگردیم ، خدادرمقام ردگفتار آنان میفرماید : (چرا برمیگردند) «تاآنچه درآن اختلاف دارند برایشان بیان کند ، وآنها که کافرشدند بدانند دروغگو بوده‌اند» یعنی دررجعت آنان رابرمیگرداند ومیکشد تادلهای مؤمنان راشفا دهد .

سی و ششم: بازهم علی بن ابراهیم درتفسیراین آیه : «روزی که هرجمعی راباامامشان بخوانیم ، سورهٔ اسرا ، ٧١» ازفضیل بن یسار نقل میکند که حضرت باقر(ع) فرمود : (در قیامت) پیغمبر(ص) بااهل عصرخود ، وعلی(ع) بااهل عصرخود ، وامام حسین(ع) بااهل عصر خود بیایند ، و همچنین هر کس درمیان جمعی بمیرد با هم وارد شوند . این حدیث را «برقی» هم درکتاب محاسن ازحضرت صادق بهمین نحو روایت میکند .

مؤلف گوید : دربعضی ازنسخه هااست که پیغمبر(ص) در«قریه‌ای» و علی(ع) در

فعلی الاول هو نص فی الرجعة ، و القریة صادقة علی المدینة العظیمة ، و علی الثانی یحتمل الرجعة و هوالاقوی ، لمایأتی ان شاء الله من روایة سعدبن عبد الله له فی مختصر البصائر فی أحادیث الرجعة ویحتمل القیامة .

السابع والثلاثون مارواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره قال : أخبرنا أحمد بن ادریس قال : حدثنا أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزیز عن ابراهیم بن المستنیر عن معاویة بن عمار قال : قلت لابی عبدالله علیه السلام : قول الله عز وجل : «ان لهمعیشة ضنکا » قال : هی والله للنصاب ، قلت : جعلت فداك قد رأیناهم دهرهم الاطول فی کفایة حتی ماتوا ، قال : ذلك والله فی الرجعة یأکلون العذرة . ورواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلا من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله مثله .

الثامن والثلاثون مارواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن ابن سنان وعن أبی بصیر عن محمد بن مسلم عن أبی عبدالله وأبی جعفر علیهما السلام فی قوله

قریه ای . . . . واردشود ، وقریه شهربزرگ راهم شامل میشود ، وباین حساب صریح دررجعت میشود ، و بنا براحتمال اول (که هر کس درمیان اهل عصرخود بیاید) احتمال قوی دارد که مرادرجعت باشد ـ زیرا چنانکه خواهدآمد «سعدبن عبدالله» این حدیث راضمن احادیث رجعت نقل کرده ـ وشاید هم مربوط بقیامت باشد .

سی وهفتم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیراین آیه : (هر که از یاد من اعراض کند) زندگی سختی دارد ، طه ، ۱۲۴» ازمعاویة بن عمار نقل میکند که معنی آیه را از حضرت صادق(ع) پرسیدم ، فرمود : بخدا ! راجع بناصبیان است ، گفتم : قربانت ! ما می بینیم که بسیاری ازاینها روزگاردرازی راتا دم مرگ درراحت وثروت بسرمیبرند ، فرمود : بخدا ! این مربوط برجعت است که اینان آن روز کثافت میخورند ، این حدیث را حسن بن سلیمان هم درر ساله اش بهمین نحو روایت میکند .

سی وهشتم : بازهم علی بن ابراهیم درتفسیر این آیه : «برقریه ای که هلاکشان کرده ایم ثابت است که برنمیگردند انبیا ، ۹۵» از محمدبن مسلم نقل میکند که حضرت

تعالى : «وحرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون» قالا : كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة ؛ فهذه الاية من أعظم الدلالة في الرجعة ، لان أحداً من أهل الاسلام لا ينكران الناس كلهم يرجعون في القيامة من هلك و من لم يهلك ، وقوله : لا يرجعون نصاً في الرجعة ، فأما الى القيامة فيرجعون حتى يدخلوا النار .

التاسع والثلاثون ماروا على بن ابراهيم في تفسيره ايضاً مرسلا قال: بشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك ، ويجعلهم خلفاء في الارض ، وائمة على امته ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الاربعون ماروا ايضاً فيه مرسلا في قوله تعالى : «ونرى فرعون و هامان وجنودهما «وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم «ماكانوا يحذرون» من القتل والعذاب حتى يردهم ويرد أعدائهم الي الدنيا حتى يقتلوهم .

باقر و حضرت صادق عليهما السلام فرمودند : هر قريه‌اى كه خدا اهلش را بعذاب هلاك كرده باشد ، در رجعت برنميگردند ، و اين آيه از بهترين ادلهٔ رجعت است ، چون هيچ مسلمانى منكر نيست كه درقيامت همه زنده ميشوند چه هلاك شده باشند چه نشده باشند ، پس اينكه ميفرمايد آنهائى كه هلاك شده‌اند برنميگردند صريح دررجعت است ، وهلاك شدگان قطعاً درقيامت برميگردند تاوارد دوزخ شوند .

سى و نهم : بازهم على بن ابراهيم درتفسيرش روايت ميكند كه : خداوند به پيغمبر واهلبيتش عليهم السلام وعده داده كه بعدازاين درحقشان تفضل فرمايد و آنان را درروى زمين جانشين وامام امت قراردهد ، و آنان را با دشمنانشان بدنيا برگرداند تا ازآنها انتقام گيرند .

چهلم : بازهم على بن ابراهيم درتفسير اين آيه : «... وبدست آنان بفرعون وهامان و لشكريانشان آن عذابى را كه از آن ميترسيدند بنمايانيم ، قصص ، ٦» روايت ميكند كه مراد اين است كه خداوند آل محمد (ص) را با غاصبان حقشان دررجعت زنده كند تا آن كشتار وعذابى كه دشمنانشان ازآن ميترسيدند بآنها بچشاند .

الحادی و الاربعون ما رواه ایضاً فیه مرسلا قال : و جعلت‌الجبال یسبحن مع داود أنزل‌الله علیه الزبور فیه توحید و تمجید ودعاء واخبار رسول‌الله ﷺ وأمیرالمؤمنین والائمة (ع) ، واخبار القائم واخبارالرجعة وهوقوله : «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان‌الارض یرثها عبادی الصالحون» .

الثانی‌والاربعون ماروا‌ه ایضاً فیه عن‌ابیه عن‌ابن‌أبی‌عمیرعن‌أبی بصیرعن أبی‌عبدالله ﷺ فی جملة حدیث ان‌رسول‌الله ﷺ قال لعلی ﷺ : یاعلی اذاکان‌فی آخرالزمان أخرجك‌الله فی‌أحسن‌صورة ومعك‌میسم‌تسم به أعدائك .

الثالث‌والاربعون ماروا‌ه ایضاً فیه فی‌قوله تعالی : «ویوم نحشر من کل امة فوجاً » قال : قال‌رجل لابی‌عبدالله ﷺ : ان العامة‌تزعم‌انها فی القیامة‌فقال : أیحشرالله‌فی القیامة من کل امة فوجاًویدع الباقین ؛ لاولکنه فی الرجعة ، و اما آیة‌القیامة‌فهو قوله‌تعالی : «وحشرنا هم فلم نغادرمنهم أحداً ».

چهل‌ویکم : بازهم علی‌بن ابراهیم درتفسیرروایت میکند که خداوند کوهها را مسخر کرد تاباداود تسبیح خدا کنند ، وزبوررا ـ که مشتمل‌برتوحید وتمجید ، ودعاواخبار پیغمبرو امیرالمؤمنین وائمه علیهم السلام واخبارحضرت قائم واخبارِرجعت بود ـ براو نازل کرد واین‌است تفسیراین‌آیه : «درزبور ازپس «ذکر» نوشتیم که زمین‌را بندگان صالح من بارث میبرند ، انبیا ، ۱۰۵» .

چهل‌ودوم : بازهم علی‌بن‌ابراهیم ازابوبصیر نقل میکند که‌حضرت صادق (ع) ضمن حدیثی فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) فرمود : خداوند ترا در آخر الزمان به بهترین صورتی زنده میکند ، در حالی که آهنی در دست داری که دشمنانت را بآن داغ میزنی .

چهل‌و سوم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیراین‌آیه : «روزی که از هرجمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم ، نمل ۸۳» میگوید : شخصی بحضرت صادق (ع) عرض کرد : سنیان میگویندابن‌آیه مربوط بقیامت است ، فرمود : مگر در قیامت خدااز هر جمعی دسته‌ای را محشور میکند و دیگران را وامیگذارد ؟ این مربوط برجعت است ، آیهٔ‌قیامت این‌است : «همه رامحشور کنیم واحدی ازآنها را وا نگذاریم ، کهف ۴۷»

الرابع والاربعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عزو جل « و يوم يحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الاّ يرجع حتى يموت ، ولا يرجع الامن محّض الايمان محضاً ؛ أو محض الكفر محضاً .

الخامس والاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « اولم يروا انانسوق الماء الى الارض الجرز » قال : هو مثل ضربه الله في الرجعة و القائم ، فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بخبر الرجعة قالوا : «متى هذا الفتح ان كنتم صادقين » .

السادس و الاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عندقوله تعالى : « ربنا أمتّنا اثنتين و احييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل » قال : ذلك في الرجعة .

السابع و الاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله : « و ترى الظالمين آل محمد حقهم لمار أوا العذاب » و علىّ هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الى مرد من

چهل و چهارم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر آیهٔ سابق از مفضل نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : هریك ازمؤمنین که کشته شده باشد برمیگردد تابمرگ عادی بمیرد ، ورجعت مختص مؤمن محض یاکافرمحض است .

چهل و پنجم : بازهم او در تفسیر این آیه : « مگرنمی بینند که ماآب را بزمینهای بایر میرانیم سورهٔ سجده ، آیه ۲۷» روایت میکند که این مثلی دربارهٔ رجعت و حضرت قائم است ، که چون پیغمبر(ص) قضیهٔ رجعت راباآنان خبرداد ، گفتند : «اگرراست می‌گوئید این فتح و گشایش موعود چه وقت است ؟ سجده ، ۲۸» .

چهل و ششم : بازهم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : «پروردگارا ! مارا دو بار میراندی و دوبار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر ، ۱۱» میگوید : آیه مربوط برجعت است .

چهل و هفتم : بازهم علی بن ابراهیم این آیه را چنین تفسیر میکند : ستمگران ـ بآل محمد(ص) ـ رامی بینی که چون عذاب ـ یعنی علی (ع) را ـ که دررجعت برای آنان عذاب است ـ به بینند ، گویند : آیا راهی برای بازگشت هست ـ تا ولایت علی را

سبیل » فنوالی علیاً ؟ .

الثامن و الاربعون ما رواه ایضاً فی‌قوله تعالی :« و ارتقب یوم تأتی السماء بد خان مبین » قال : ذلك اذا خرجوا من القبور فی الرجعة یغشی الناس کلهم الظلمة فیقولوا : « هذا عذاب ألیم »

التاسع والاربعون ما رواه ایضاً فیه فی قوله تعالی : « حملته امه کرهاً و وضعته کرهاً » قال : ان الله بشّر نبیّه صلی الله علیه و آله بالحسین علیه السلام ، ثم أعلمه انه یقتل ثم یردّه الی الدنیا حتی یقتل أعدائه « الحدیث » .

اقول : و مثل هذا کثیر یأتی فی الباب الذی یلی هذا ان شاء الله .

الخمسون ما رواه ایضاً فیه عند قوله تعالی : « یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج » قال : هی الرجعة .

الحادی و الخمسون ما رواه ایضاً فیه قال : حدّثنا أحمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن أحمد عن عمر بن عبدالعزیز عن جمیل عن أبی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی « یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج » قال : هی الرجعة

به پذیریم - ؟ شوری ٤٤» .

چهل و هشتم : باز هم او در تفسیر این آیه : «منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار میاورد ، دخان ۱۰» میفرماید : این وقتی است که در رجعت از قبرها بیرون آیند ، این دود تاریك همه را فرا گیرد و گویند «این عذاب دردناکی است» .

چهل و نهم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «مادرش بمشقت بار داراو شد و بسختی اورا گذاشت ، احقاف ، ۱٤» نقل میکند که خداوند بشارت میلاد حضرت امام حسین (ع) را به پیغمبر (ص) داد و اعلام کرد که وی کشته میشود و باز بدنیا برمیگردد تادشمنانش را بکشد «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : این مضمون در روایات زیاد است و در باب بعد بخواست خدا بیاید .

پنجاهم : بازهم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : «روزی که صیحه رابحق بشنوند این روز بیرون شدن است ، ق ، ٤۲» میفرماید : این آیه مربوط برجعت است .

پنجاه و یکم : بازهم در تفسیر همان آیه از «جمیل» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مربوط برجعت است .

الثاني والخمسون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم تشقق الارض عنهم سراعاً» قال : في الرجعة .

الثالث والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «وفي السماء رزقكم و ما توعدون» قال المطر ينزل من السماء «وما توعدون» من اخبار الرجعة والقيامة و الاخبار التي في السماء ، «فورب السماء والارض انه لحق» يعني ما وعدتكم .

الرابع و الخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى :«وان للذين ظلموا عذاباً» قال : الذين ظلموا آل محمد عذاباً قال عذاب الرجعة بالسيف .

الخامس والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « والمؤتفكة أهوى» عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله أخبرني عن جبرئيل انه طوى له الارض فرأى البصرة أقرب الارض من الماء وأبعدها من السماء ايتفكت باهلها مرتين وعلى الله تمام الثالثة ، وتمام الثالثة في الرجعة .

پنجاه و دوم : در تفسير اين آيه : «روزى كه زمين براى درآمد نشان بشكافد و شتابان شود ، ق ٤٤» ميفرمايد : مربوط برجعت است .

پنجاه و سوم : در تفسير اين آيه : «روزى شما و آنچه وعده تان ميدهند در آسمان است ، ذاريات ٢٢» روايت ميكند كه : روزى عبارت از باران است كه از آسمان مياييد وچيزى كه وعده ميدهند : اخبار رجعت و قيامت ، و اخبارى است كه در آسمان است ، «بخداى آسمان وزمين ! آنچه وعده تان ميدهند حق است» .

پنجاه و چهارم : در تفسير اين آيه : «براى آنان كه ستم كردند عذابى (نزديكتر ازاين) هست طور ، ٤٧» ميفرمايد : براى آنها كه بآل محمد ستم كردند در رجعت عذاب شمشير هست .

پنجاه و پنجم : در تفسير اين آيه : «دهكده هاى واژگون شده را بيفكند ، نجم ، ٥٢» از امير المؤمنين (ع) روايت ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : جبرئيل بمن خبر داد كه زمين را براى وى درهم پيچيدند بصره راديد كه ازهمه جا بآب نزديكتر واز آسمان دورتر است ، دوبار با اهلش واژگون شده ، وخداوند براى سومين بار در رجعت واژگونش ميكند .

السادس والخمسون ما رواه ایضاً فیه فی قوله تعالی : «مهطعین الی الداع» قال : اذا رجع فیقول : ارجعوا «فیقول الکافرون هذا یوم عسر» .

السابع والخمسون ما رواه ایضاً فیه عن أبیه عن ابن أبی عمر عن عبدالرحیم القصیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال : سألته عن «ن والقلم» الی قوله : « واذا تتلی علیه آیاتنا» قال کنی عن الثانی «سنسمه علی الخرطوم» قال : فی الرجعة «الحدیث» و یأتی ان شاء الله وفیه ان أعداء أمیر المؤمنین علیه السلام یرجعون .

الثامن والخمسون ما رواه ایضاً فی حدیث قال : لما أخبرهم رسول الله صلی الله علیه وآله بما یکون من الرجعة قالوا: متی یکون ذلك؟ قال الله تعالی : «قل یا محمد ان أدری أقریب ماتوعدون به أم یجعل له ربی أمداً» .

التاسع والخمسون ما رواه ایضاً فیه فی قوله تعالی : «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً الا من ارتضی من رسول» قال : أخبر الله رسوله الذی یرتضیه بما کان

پنجاه و ششم : در تفسیر این آیه : «شتابان بسوی دعوتگر شوند ، قمر ، ۸» می‌فرماید : در رجعت بآنان گویند : بر گردید ، «و کافران گویند این روز دشواری است» .

پنجاه و هفتم : از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم این آیه : « ن ، قسم بقلم! . . . . . وقتی که آیات ما را بروی خوانند گوید افسانه های گذشتگان است) قلم ۱ ـ ۱۵ » تأویلش چیست ؟ فرمود : کنایه از دومی است (که شاید مراد عمر باشد) سپس میفرماید : «بزودی بر بینیش داغ نهیم» یعنی در رجعت « تا آخر حدیث» این حدیث بعداً هم ذکر میشود و در آن میفرماید : دشمنان امیر المؤمنین برمیگردند .

پنجاه و هشتم : در حدیثی نقل میکند که چون پیغمبر(ص) قضایای رجعت را بمردم خبرداد گفتند : کی واقع میشود ؟ وحی آمد : « ـ ای محمد ـ بگو نمیدانم آنچه بشما وعده میدهند نزدیك است ، یا خدای من برایش مدتی قرار میدهد ، جن ۲۵» .

پنجاه و نهم : در تفسیر این آیه : « دانای غیب است واحدی را برغیب خویش آشکار نکند جز آن پیغمبری را که مورد رضایش باشد ، جن ، ۲۶ ، ۲۷» نقل میکند که خداوند به پیغمبرش که مورد رضایش بود حوادث زمان خود وحوادث آینده راجع

عنده من الاخبار ، ومايكون بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الستون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «انه على رجعه لقادر» قال : كما خلقه من نطفة يقدر أن يرده الى الدنيا والى القيامة .

الحادى والستون ماروا ه على بن ابراهيم في أواخر تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبيدالله بن موسى عن الحسن بن على بن أبى حمزة عن أبيه عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام في قول الله عزوجل : « فمهّل الكافرين أمهلهم رويداً» قال : لو بعث القائم فيبعثهم له من الجبارين والطواغيت من قريش و بنى امية و سايرالناس .

الثانى و الستون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبوالعباس أحمدبن على بن العباس النجاشى في كتاب الفهرست في ترجمة أبان بن تغلب بعد ماذكرانه عظيم المنزلة في أصحابنا لقى على بن الحسين وأباجعفر وأبا عبدالله عليهم السلام وروي عنهم ؛ و كانت له عندهم منزلة وقدم و قال له أبو جعفر عليه السلام : اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس فانى أحب أن يرى في شيعتى مثلك .

بحضرت قائم ورجعت وقيامت را خبر داد .

شصتم : در تفسير اين آيه : «خدا به برگرداندنش توانا است ، طارق ، ٨ » ميفرمايد چنانكه بشر را از نطفه آفريد ميتواند او راهم در دنيا و هم در قيامت بر گرداند .

شصت ويكم : در تفسير اين آيه : « كافران را مهلتى ده ، اندكى مهلتشان بده ، طارق ، ١٧» از ابوبصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامى كه حضرت قائم (ع) ظاهرشود خداوند ستمگران وطغيانگران قريش وبنى اميه و ديگران را براى او زنده كند .

شصت ودوم : «نجاشى» در كتاب فهرست درشرح حال «ابان بن تغلب» ميفرمايد درميان اصحاب ما منزلتى عظيم دارد ، حضرت سجاد وحضرت باقر ، وحضرت صادق عليهم السلام را ملاقات كرده واز آنان حديث نقل ميكند ، در نظر ائمه محترم وعاليقدر بود حضرت باقر (ع) باو فرمود : در مسجد مدينه بنشين وبراى مردم فتوى بده ، كه من دوست دارم

وقال أبوعبدالله ﷺ لما بلغه نعیه : اماوالله لقد أوجع قلبی موت أبان الی أن قال : قال أبو علی أحمدبن ریاح الزهری : حدثنا محمدبن عبدالله بن غالب قال . حدثنی محمدبن الولید عن یونس بن یعقوب عن عبدالله بن خفقة قال : قال أبان بن تغلب : مررت بقوم یعیبون علی روایتی عن أبی جعفر ﷺ ، قال : فقلت : کیف تلـ ومونی فی الروایة عن رجل ما سألته عن شیء الاقال : قال رسول الله ﷺ ؟ قال : فمر صبیان ینشدون :

العجب کـل العجب بین جمادی و رجب

فسألته عنه ؟ فقال : لقاء الاحیاء بالاموات ورواه میرزا محمد الاسترابادی فی کتاب الرجال نقلا عن النجاشی .

الثالث والستون ماروا ه الشیخ الجلیل نقی الدین ابراهیم بن علی الکفعمی العاملی فی کتاب المصباح فی الفصل الحادی والاربعین فی الزیارات وقد اورد فی أکثرها ما یدل علی الرجعة الی أن قال : و اما زیارة المهدی ﷺ ثم أوردها فمن جملتها «یا مولای ان أدرکت ایامك الزاهرة فأنا عبدك متصرف بین أمرك و

در شیعیانم امثال تودیده شوند ، حضرت صادق (ع) چون خبر وفاتش را شنید فرمود : بخدا ! مرگ «ابان» دلم را بدرد آورد . . . . عبد الله بن خفقه گوید : ابان گفت : بجمعی گذشتم که از من عیبجوئی میکردند ، میگفتند ، این از حضرت باقر (ع) روایت نقل میکند ، گفتم : چگونه مرا در روایت از کسی ملامت میکنید که هرچه از او بپرسم جوابش را از پیغمبر (ص) نقل میکند ؟!! روزی بچه ها عبور میکردند و این شعر میخواندند (ترجمه شعر) « میان ماه جمادی ورجب مطلبی بسیار شگفت انگیز است » از آنجناب پرسیدم : این موضوع چیست (که این طور برسرزبانها افتاده) ؟ فرمود : ملاقات زندگان ومردگان است . این حدیث را میرزا محمد استرابادی هم در کتاب رجال از «نجاشی» نقل میکند .

شصت وسوم : شیخ کفعمی در کتاب مصباح در فصل ٤١ - زیاراتی ایراد میکند که غالباً دلیل بر رجعت است ازجمله دریکی از زیارتهای حضرت مهدی (ع) چنین میگوید : « مولای من ! اگر من بروزگار درخشانت رسیدم که بنده وار فرمانت را گردن می نهم ،

نهيك . وان أدركنى الموت قبل ظهورك فانى أتوسل بك وبآبائك الطاهرين واسأله أن يصلى على محمد وآله وأن يجعلنى كرة فى ظهورك و رجعة فى ايامك لابلغ من طاعتك مرادى واشفى من اعدائك فؤادى»

الرابع والستون مارواه الشيخ الجليل العلامة جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي فى كتاب الخلاصة قال : داود بن كثير الرقي قال الشيخ : انه ثقة ، و روي الكشى بسند فيه يو نس عمن ذكره عن أبى عبدالله عليه السلام انه من أصحاب القائم عليه السلام قال الكشى و تذكر الغلاة انه من أركانهم ، ولم أر أحداً من مشايخ العصابة طعن فيه ، وعاش الى زمان الرضا عليه السلام . ونقله ميرزا محمد فى الرجال عنه .

الخامس و الستون مارواه الشيخ أبو عمرو الكشى فى كتاب الرجال عن علي بن محمد عن أحمد بن محمد عن أبى عبدالله البرقى رفعه قال : نظر أبو عبدالله عليه السلام الى داود الرقى وقد ولى ، فقال : من سره ان ينظر الى رجل من أصحاب القائم فلينظر الى هذا ونقله ميرزا محمد عنه .

واگر پيش از طلوع خورشيد جمالت مرگ گريبانم را گرفت تو و پدرانت را بدرگاه خدا شفيع ميكنم كه خداوند برپيغمبرش درود فرستد و در هنگام ظهور دولتت مرا بدنيا برگرداند تا در اطاعت تو بمراد خويش برسم وسينه ام را از كينهٔ دشمنانت شفا دهم .

شصت و چهارم : علامهٔ حلي در كتاب «خلاصه» در شرح حال «داود بن كثير» ميفرمايد : شيخ طوسى اورا «ثقه» دانسته و «كشى» از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه او از اصحاب حضرت قائم (ع) است و نيز «كشى» ميفرمايد : «غلات» اورا از بزرگان خود ميدانند اما من احدى از بزرگان شيعه را نديده ام كه از وى مذمتى كرده باشد و او تا زمان حضرت رضا (ع) زنده بوده . اين مطالب را ميرزا محمد هم در كتاب رجال نقل ميكند .

شصت و پنجم : «كشى» در كتاب رجال از «برقى» نقل ميكند كه «داود رقى» ميرفت ، حضرت صادق (ع) باو نگاهى كرد وفرمود : هر كه ميخواهد مردى از اصحاب حضرت قائم را به بيند اين مرد را به ببيند . باز اين حديث را ميرزا محمد هم نقل ميكند .

السادس والستون ما رواه الكشي ايضاً عن طاهر بن عيسى عن الشجاعي عن الحسين بن بشار عن داود الرقي قال: قلت له يعني لابي عبدالله عليه السلام: اني قد كبرت سني ودق عظمي أحب أن يختم عمري بقتل في محبتكم فقال: ومامن هذا بدّ ان لم يكن في العاجلة يكون في الاجلة.

وروى بسند آخر انّ داود الرقي مات بعد المأتين بقليل بعد وفات الرضا عليه السلام ونقل ذلك كله ميرزا محمد عنه.

السابع والستون ما رواه الكشي ايضاً عن حمدويه بن نصير عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير، عن محمد بن مسعود عن أحمد بن منصور عن أحمد بن الفضل عن ابن أبي عمير قال: حدثنا حماد بن عيسى عن عبدالحميد بن أبي الديلم قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فأتاه كتاب عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعيم، وكتاب الفيض بن المختار وسليمان بن خالد يخبرونه ان الكوفة شاغرة برجلها، و انه لو امرهم بأخذ ها أخذو ها، فلما قرء الكتاب رمى به ثم قال: ما أنا لهؤلاء بامام، اما علموا ان صاحبهم السفياني ونقله ميرزا محمد.

شصت وششم: باز هم «كشي» ازهمان داود نقل ميكند كه گفت: بحضرت صادق (ع) عرض كردم: من پير و فرتوت شده ام دوست دارم در راه محبت شما كشته شوم فرمود: نا چار شهادت نصيبت خواهد شد؛ اگر اكنون نشود بعداً ميشود. و بسند ديگرى نقل ميكند كه داود اندكى بعد از وفات حضرت رضا (ع)، پس از سال دويست از دنيا رفت، اين جمله را نيز ميرزا محمد از «كشي» نقل ميكند.

شصت وهفتم: بازهم «كشي» ازعبدالحميد نقل ميكند كه گفت: خدمت حضرت صادق (ع) بودم نامه هائى از عبدالسلام بن عبد الرحمان، وفيض بن مختار، وسليمان بن خالد آمد كه نوشته بودند: وضع كوفه متشنج است، والى وحكمران حسابى ندارد، اگر فرمان دهيد آنرا قبضه كنيم، نامه را كه خواند، پرت كرد و فرمود: من پيشواى اينان نيستم (يعنى امامى كه تحت سرپرستى او شهرها را فتح ميكنند من نيستم) مگر نميدانند كه صاحب آنان «سفيانى» است (يعنى بايد سفيانى بيايد تاوقت خروج برسد) اين حديث را نيز ميرزا محمد هم نقل ميكند.

اقول : هذا دال نصّاً على رجعتهم معه .

الثامن والستون ما رواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن علي بن الحكم عن علي بن المغيرة عن أبي جعفر عليه السلام قال : كأني بعبدالله بن شريك العامري عليه عمامة سوداء ذوابتا ها بين كتفيه مصعد في لحف الجبل ، بين يدي قائمنا أهل البيت في أربعة آلاف يكرّون ويكررون - وفي نسخة - يكبرون و يكرّرون .

وقال الشيخ والعلامة وغيرهما انه كان من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام وروى عنهما ، ونقل ذلك كله ميرزا محمد .

التاسع والستون ماروا ه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن عبدالله بن محمد عن الحسن بن علي الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة الجمال قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : اني سألت الله في اسمعيل ان يبقيه بعدي فأبى و لكنّه قد اعطاني منه منزلة اخرى ، انه اول منشور في عشرة من اصحابه ، ومنهم عبدالله بن

مؤلف گوید : این حدیث صریحاً دلالت دارد که این عده درزمان حضرت مهدی (ع) بر میگردند .

شصت و هشتم : باز هم «کشی» ازعلی بن مغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : گویا عبد الله بن شریک عامری را می بینم که عمامهٔ سیاهی بر سر نهاده ، دو طرف عمامه اش بین شانه هایش افتاده ، و بایك سپاه چهارهزار نفری پیش روی قائم ما از دامنهٔ کوه بالا میروند ، وهمی تکبیر میگویند . مرحوم شیخ طوسی وعلامه ودیگران میفرمایند : عبدالله بن شریك ازاصحاب حضرت باقر وحضرت صادق علیهما السلام بوده واز آنها روایت میکند . واین جمله را میرزا محمدهم نقل میکند .

شصت و نهم : بازهم «کشی» از ابو خدیجه نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : من از خدا خواستم که (فرزندم) اسماعیل راپس ازمن باقی بگذارد خدا نخواست اما در بارهٔ او مقام دیگری بمن عطا کرد ، که او اول کسی است که باده نفر از یارانش - که از جمله عبدالله بن شریك است - از قبر بیرون میاید ، وعبدالله

شریك العامری وهوصاحب لوائه .

ورواه میرزا محمد الاسترابادي نقلاعنه ورواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلامن کتاب البصائر لسعد بن عبدالله عن احمد بن محمد عن الحسن بن علی الوشاء ببقیة السند مثله .

السبعون ماروا ه الکشی ایضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زیاد عن ابن أبی عمیر عن یحیی الحلبی عن أیوب بن الحر عن بشیر عن أبی عبدالله علیه السلام ، وعن محمد بن مسعود عن علی بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحرث بن المغیرة عن أبی عبدالله علیه السلام قالا قلناله : ان عبدالله بن عجلان مرض مرضه الذی مات فیه فکان یقول : انی لاأموت فی مرضی هذا ، فقال أبو عبدالله علیه السلام : هیهات هیهات انی ذهب ابن عجلان، لاعرفه الله قبیحاً من عمله ، اماعلم ان موسی بن عمران اختار سبعین رجلا فأخذتهم الرجفة ، کان موسی أول من قام منها فقال : یارب أصحابی فقال : یاموسی أبدلك بهم خیراً منهم قال : رب انی وجدت ریحهم وعرفت اسمائهم قال:-ذلك ثلثاً- فبعثهم الله أنبیاء . ورواه میرزا محمد نقلا عنه .

اقول : الظاهر انه علیه السلام اخبر عبدالله بن عجلان انه یجاهد مع القائم علیه السلام

پرچمدار او است . این حدیث را میرزا محمد ، وحسن بن سلیمان هم نقل میکنند .

هفتادم : بازهم «کشی» از بشیر ، وحارث بن مغیره نقل میکند که گفتند: عبدالله بن عجلان در آن مرضی که سبب مرگش شد میگفت : من دراین مرض نمیمیرم فرمود : هیهات ، هیهات ، ابن عجلان چه اشتباهی کرده ؟! خداوند گناهانش را پرده پوشی کند مگر نمیدانست که موسی بن عمران هفتاد نفررا انتخاب کرد و با خود برد ، وقتی که صاعقه آنها را گرفت موسی اول کسی بود که از جابرخاست ، عرض کرد : پروردگارا ! اصحابم را هم زنده کن ، خطاب شد : من بهتر از آنها بتوعوض میدهم ، عرض کرد : پروردگارا ! من باآنها خوگرفته بودم وآشنا شده بودم ؛ سه مرتبه این مطلب راتکرار کرد ، خدا اصحابش را زنده کرد ، و به پیغمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث را هم میرزا محمد روایت میکند .

مؤلف گوید : ظاهراً حضرت صادق (ع) بعبدالله عجلان فرموده که تو در رکاب

فظن ان ذلك قبل الموت ولم يفهم المراد، فهذا وجه اخبار ابن عجلان بانه لا يموت في ذلك المرض، فعلم انه يرجع بعد الموت الى الدنيا في الرجعة، ويفهم من هذا كما ترى ان موسى عليه السلام مات في الرجعة، ثم رجع وأحياه الله كما أحيى السبعين بعد موتهم، وبعثهم أنبياء وقد تقدم مثله كثيراً.

الحادي والسبعون ما رواه النجاشي في كتاب الرجال في ترجمة محمد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق بعد ما مدحه مدحاً جليلا و ذكر انه روى عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قال فاما منزلته في العلم وحسن الخاطر فأشهر من ان يذكر الى أن قال: وكان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له يوماً: تقول بالرجعة؟ فقال: نعم، فقال: اقرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار فاذا عدت أنا و أنت رددتها اليك، فقال له في الحال: اريد ضميناً يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود قرداً فلا أتمكن من استرجاع ما أخذت مني. ورواه ميرزا محمد نقلا عنه.

الثاني والسبعون ما رواه العلامة في الخلاصة في ترجمة ميسر بن عبدالعزيز بعد ما ذكر انه كان ثقة قال روى الكسي روايات كثيرة تدل على مدحه، وروى العقيقي يعني السيد علي بن احمد قال: ثنى عليه يعني علي ميسر آل محمد عليهم السلام و هو ممن يجاهد في الرجعة، و قال الشيخ: انه مات في حيوة أبي عبدالله عليه السلام و رواه

حضرت قائم میجنگی، اوخیال کرده مراد پیش ازمرگ است و مقصود را نفهمیده، از این رو گفته من در این مرض نمیمیرم، درصورتی که مراد جنگ بعداز مرگ (دررجعت) بوده، وازاین حدیث معلوم میشود حضرت موسی در آن واقعه مرده و باز زنده شده، چنانکه آن هفتاد نفر هم زنده شدند و به پیمبری مبعوث گشتند، نظائر آن هم قبلا گذشت.

هفتادویکم: (این حدیث درصفحه ٦٦ از کتاب رجال «نجاشی» نقل شد)

هفتادودوم: مرحوم علامه در کتاب «خلاصه» درشرح حال «میسر بن عبدالعزیز» پس ازذکر وثاقت او میفرماید: «کشی» روایتهای بسیاری درمدحش نقل میکند، «عقیقی» گوید: آل محمد علیهم السلام اورا ستوده اند، و وی از کسانی است که دررجعت جهاد میکند. وشیخ طوسی فرماید: او درزمان حضرت صادق (ع) ازدنیا رفت ابن داود هم نظیر

ابن داود مثله .

الثالث والسبعون ماروا العلامة ایضاً فی الخلاصة وابن داود فی کتاب الرجال فی ترجمة نجم بن اعین عن السید علی بن أحمد العقیقی عن أبیه عن عمران بن ابان عن عبد الله بن بکیر عن أبی عبد الله علیه السلام انه یعنی نجم بن أعین ممن یجاهد فی الرجعة .

الرابع والسبعون ما رواه ابن بابویه فی کتاب کمال الدین وتمام النعمة ، والطبرسی فی کتاب اعلام الوری عن عبدالعظیم بن عبد الله الحسنی عن أبی الحسن علی بن محمد علیهما السلام فی حدیث طویل فی أحوال القائم علیه السلام قال فاذا دخل المدینة أخرج اللات والعزی فأحرقهما .

الخامس والسبعون ما رواه ابن بابویه فی کتاب کمال الدین و الشیخ الطوسی فی کتاب الغیبة والطبرسی فی کتاب الاحتجاج بأسانیدهم الصحیحة فی توقیعات صاحب الامر علیهم السلام علی مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری انه سأله عن رجل ممن یقول بالحق ویری المتعة و یقول بالرجعة ، الا ان له أهلا موافقة له قد عاهدها ان لایتزوج علیها ولایتمتع ولایتسری ؟ «الجواب» یستحب له أن یطیع الله بالمتعة لیزول عنه الحلف فی المعصیة ولو مرة واحدة .

این حدیث را نقل میکند .

هفتاد وسوم : بازهم علامه در کتاب خلاصه ، و ابن داود در کتاب رجال ، در شرح حال «نجم بن اعین» از عبدالله بکیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : «نجم» از کسانی است که دررجعت جهادمیکند .

هفتاد وچهارم : ابن بابویه در کتاب «اکمال» وطبرسی در کتاب اعلام الوری در حدیثی طولانی درحالات حضرت قائم (ع) از حضرت عبدالعظیم نقل میکنند که حضرت هادی (ع) فرمود : چون وارد مدینه شود «لات وعزی» را بیرون آوردو آتش زند .

هفتاد و پنجم : (این حدیث درصفحهٔ ٦٥ نقل شد) .

اقول : هذا يدل على ان القول بالرجعة من علامات التشيع ومن خصائص الشيعة ، وتقرير المهدى عليه السلام دال على صحة ذلك .

السادس والسبعون مارواه الشيخ فى كتاب الغيبة فى فصل مفرد فى الاخبار المتضمنة لمن رآى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، قال : أخبرنا جماعة عن أبى محمد هارون بن موسى التلعكبرى عن أحمد بن على الرازى عن محمد بن على عن محمد بن أحمد بن خلف وذكر حديثاً طويلا جرى له مع المهدى عليه السلام ومع بعض خواصه من جملته ان قال له: ما فعل فلان؟ قال : وسمى بعض اخوانى المستبصرين ، قلت : ببرقة قال : صدقت ، ففلان و سمى رفيقاً لى مجتهداً فى العبادة مستبصراً فى الديانة، فقلت : فى الاسكندرية حتى سمى لى عدة من اخوانى ، ثم ذكر اسماً غريباً فقال : ما فعل نقفور؟ قلت لا أعرفه قال: وكيف تعرفه وهورومى يهديه الله فيخرج ناصراً من قسطنطنية ، ثم سألنى عن رجل آخر فقلت : لا اعرفه ، فقال: هذا رجل من اهل هيت من انصار مولاى عليه السلام ، امض الى أصحابك فقل لهم : نرجو

هفتاد و ششم : شيخ طوسى در كتاب «غيبت» درفصل جداگانه اى درحكايت كسانى كه خدمت حضرت مهدى (ع) رسيده و اورا نشناخته اند ـ درحديثى طولانى ـ نقل ميكند كه محمدبن احمدبن خلف خدمت آنجناب رسيد ومذاكرات مفصلى با او وبعض اصحابش كرد ، ازجمله آن كس كه ازاصحاب حضرت بود حال يكى ازبرادران شيعهٔ مارا پرسيد ، عرض كردم : درشهر «برقه» است ، فرمود : درست گفتى ، بازحال يكى ديگر ازبرادرانمان را ـ كه مردى عابدو بامعرفت بود ـ پرسيد ، عرض كردم : دراسكندريه است ، وبازنام افراد ديگرى برد واحوالپرسى كرد ، تارسيد بنامى كه من نشنيده بودم ، فرمود : «نقفور» چه كرد ؟ گفتم : اورانميشناسم ، فرمود : آرى چگونه اورابشناسى در صورتى كه مردى رومى است كه خداهدايتش ميكند واز قسطنطنيه بنصرت امام زمان برميخيزد ، سپس سراغ مرد ديگرى را گرفت ، گفتم : نميشناسم فرمود : اين ازاهل «هيت» (يكى از شهر هاى كنار فرات) است ، و از ياوران مولاى من است ، برو

ان يكون قد اذن الله في الانتصار للمستضعفين ، وفي الانتقام من الظالمين .

اقول : من المستبعد جداً بل من المحال عادة ، بقاء المذكورين الى الآن ، بل قد ماتوا قطعاً ، والا لظهر لهم خبر وأثر ، وكانوا من جملة المعمرين ، وصاروا أشهر من نار على علم ، و قد حكم بانهم من أنصار القائم عليه السلام فلابد من القول برجعتهم .

السابع والسبعون ما رواه الشيخ في اواخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن محمد بن علي عن جعفر بن بشير عن خالد أبي عمارة عن المفضل بن عمر قال : ذكرنا القائم عليه السلام ومن مات من أصحابنا ينتظره ، فقال لنا ابوعبدالله عليه السلام : اذا قام اتى المؤمن في قبره فيقال له : يا هذا انه قد ظهر صاحبك فان شئت ان تلحق به فالحق ، وان تشأ أن تقيم في كرامة ربك فأقم .

الثامن والسبعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في

نزد رفقايت ، و بگو : امید است خدا برای یاری بی پناهان و انتقام از ستمگران رخصت دهد .

مؤلف گوید : بسیار بعید ـ بلکه عادة محال ـ است که این اشخاصی که در حدیث میگوید از یاوران امام زمان‌اند تاکنون زنده باشند بلکه قطعاً مرده‌اند ، وگرنه خبر واثری از آنان بدست میامد ، واز جمله طویل العمرها بودند ونامشان برسرزبانها بود ، پس معلوم میشود مراد این است که در رجعت چون بدنیا برگردند از یاوران آنجناب باشند .

هفتادوهفتم : شیخ طوسی در اواخر کتاب « غیبت » از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : درخدمت حضرت صادق (ع) صحبت ازحضرت قائم وکسانی که درانتظار او جان داده اند بمیان آمد ، حضرت فرمود : هنگامی که وی قیام کند بر سر قبر مؤمن آیند و گویند : امامت ظاهرشده اگر میخواهی باو ملحق شو ، واگرمیخواهی درجوار پروردگارت بمان .

هفتادوهشتم : حسن بن سلیمان در رساله ای که دربارهٔ رجعت نوشتهٔ ازجابر بن

باب الكرّات وما جاء فيها نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : ليس من المؤمنين أحد الا وله قتلة وموتة ، انه من قتل نشر حتى يموت ، ومن مات نشر حتى يقتل، وما من هذه الامة برّ ولا فاجر الا سينشر ، فاما المؤمنون فينشرون الى قرة أعينهم ، واما الفجار فينشرون الى خزي الله ايا هم ، ان الله يقول : «وليذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

اقول : هذا العموم مخصوص بمن محّض الايمان محضاً أو محّض الكفر محضاً لما مضى ويأتي ان شاء الله ، لان الخاص مقدّم على العام ودلالته صريحة في منافاة العام في باقي الافراد و لابدّ من العمل بهما و هوما قلناه .

التاسع والسبعون ماروا ه ايضاً نقلا عن مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال :

يزيد نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمنى مرگى دارد و كشته شدنى ، هر كه كشته شده باشد برگردد تا بمرگ خود بميرد ، و هر كه مرده باشد برگردد تا كشته شود ، وهيچ فردى از افراد اين امت نيست جزاينكه نيك باشد يا بد برميگردد ، اما مؤمن كه برگردد چمش روشن شود ، وبيدين كه برگردد دچار عذاب خدا گردد ، چنانكه در قرآن فرمايد : « عذاب نزديكتر را پيش از عذاب بزرگتر بآنها ميچشانيم سجده ٢١ » .

مؤلف گويد : بشهادت حديثهاى گذشته و آينده رجعت مختص مؤمن محض و كافرمحض است ، والبته آن حديثها مقدم براين حديث است كه ميفرمايد همه برميگردند و بقرينهٔ آن احاديث معلوم ميشود مراد از اين حديث هم همه مؤمنان خالص و كافران خالص است .

هفتاد و نهم : باز هم حسن بن سليمان از صفوان بن يحيى نقل ميكند كه حضرت

سمعته يقول في الرجعة : من مات من المؤمنين قتل ومن قتل منهم مات .

الثمانون ماروا ه ايضاً نقلاعنه عن محمد بن الحسين و عبدالله بن محمد بن عيسى جميعاً عن الحسن بن محبوب عن علي بن رياب عن زرارة قال : كرهت ان اسأل أباجعفر عليه السلام فاحتلت مسئلة لطيفة لابلغ بها حاجتي فقلت : أخبرني عمن مات أقتل ؟ قال : لا، الموت موت والقتل قتل ، قد فرّق بين الموت والقتل في القرآن فقال : «أفان مات اوقتل انقلبتم على أعقابكم» وقال : «ولئن متّم أوقتلتم لالى الله تحشرون» ليس كما قلت يازرارة ؛ الموت موت والقتل قتل وقد قال الله تعالى : «ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون وعداً عليه حقاً» وقال : «كل نفس ذائقة الموت» قال : ليس من قتل بالسيف كمن مات على فراشه ، ان من قتل لابدّ ان يرجع الى الدنيا حتى يذوق الموت . و رواه

رضا(ع) فرمود : دررجعت هرمؤمنی که مرده باشد کشته شود ، وهر که کشته شده باشد بمرگ عادی بمیرد .

هشتادم : بازهم حسن بن سلیمان از «زراره» نقل میکند که گفت : میخواستم از حضرت باقر (ع) سؤالی بکنم اما نخواستم صریحاً بپرسم ، حیله لطیفی بکار بردم ، گفتم : کسی که میمیرد کشته شده ؟ فرمود : نه ، مردن مردن است ، و کشته شدن کشته شدن ، چنانکه قرآن هم فرق گذاشته میفرماید : « اگر او بمیرد یاکشته شود بعقب برمیگردید » و نیز میفرماید : «اگر بمیرید یاکشته شوید بسوی خدا محشور می شوید» چنین نیست که گفتی ، مردن غیراز کشته شدن است ، خداوند میفرماید : «خدا ازمؤمنان جان ومالشان را خرید ، در مقابل اینکه بهشت از آنها است ، درراه خداجنك میکنند ، میکشند ، و کشته میشوند ، وعده‌ای است برعهدهٔ خدا ثابت ؛ توبه ۱۱۱» ونیز میفرماید : هر کس مرگ را میچشد » آنکه بشمشیر کشته شود مثل کسی که در بستر بمیرد نیست ، هر که کشته شود بناچار بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشد . (معلوم میشود سؤال اصلی «زراره» هم همین بوده که در صورتی که مردن غیر از کشته شدن است ، قرآن هم میفرماید : هر کسی مرگ را میچشد ، پس کشتگان چه میشوند ؟) این حدیث

العياشي في تفسيره على نقل عنه عن زرارة مثله .

الحادي والثمانون مارواه ايضاً نقلاعنه عن احمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن عيسى بن عبيد عن علي بن الحكم عن مثنى بن الوليد الحناط عن أبي بصير عن أحدهما عليهما السلام قال : في قوله تعالى : «ومن كان في هذه أعمى فهو في الاخرة اعمى و أضل سبيلا» قال : هي الرجعة . ورواه العياشي عن الحلبي عن أبي بصير مثله .

الثاني و الثمانون ما رواه ايضاً نقلاعنه عن أحمد بن محمد و محمد بن اسمعيل عن علي بن الحكم عن رفاعة بن موسى عن عبدالله بن عطاء عن أبي جعفر عليه السلام ان علي بن الحسين عليه السلام قال له : يا بني ان هؤلاء العراقيين سألوني عن أمر كان مضى من آبائك وسلفك يؤمنون به ويقرون فغلبني الضحك سروراً ان في الخلق من يؤمن به ويقر ، قال: فقلت: ماهو ؟ قال : سألوني عن الاموات متى يبعثون فيقاتلون الاحياء على الدين ؟! وعن السندي بن محمد عن صفوان عن رفاعة مثله .

الثالث والثمانون مارواه ايضاً نقلاعنه عن علي بن الحكم عن حنان بن سدير

را «عياشي» هم در تفسيرش بهمين نحو نقل ميكند .

هشتادويكم : باز هم حسن بن سليمان از ابوبصير نقل ميكند كه حضرت باقر يا حضرت صادق عليهما السلام در بارهٔ اين آيه : «هر كه دراين زندگي كور دل باشد ، در زندگي ديگرهم كور و گمراه تراست ، بني اسرائيل ٧٢» فرمود : مربوط برجعت است (كه كور دلان ، نابينا برميگردند) . اين حديث را عياشي هم ازابوبصير بهمين نحو روايت ميكند .

هشتادودوم : ازعبدالله بن عطا ازحضرت باقر(ع) نقل ميكند كه حضرت سجاد(ع) فرمود : پسرجان ! اين عراقيها چيزي ازمن پرسيدند كه پدران و پيشينيان توفرموده اند ، واينان هم بآن عقيده واقرار دارند ، من از خرسندي خنده ام گرفت كه در ميان مردم كساني هستند كه بآن ايمان واعتراف دارند ، عرض كردم : آن سؤال چه بود ؟ فرمود: پرسيدند . كي مرده ها زنده ميشوند وبازنده ها بر سردين ميجنگند ؟ . اين حديث را از «رفاعه» هم بهمين نحو نقل ميكند .

هشتادوسوم : از «سدير» نقل ميكند كه گفت : ازحضرت باقر(ع) راجع برجعت

عن أبيه قال : سألت أباجعفر عليه السلام عن الرجعة ، فقال : القدريه تنكرها - ثلاثاً - .

أقول : قد روى أحاديث متعددة في لعن القدرية وذمهم و كفرهم وهم منسوبون الى القدر فاما ان يراد بهم من اثبت القدر علي وجه الا فراط وهم أهل الجبر ، اومن نفاه على وجه التفريط وهم أهل التفويض وقد فسره العلماء بالوجهين ، وقد يقرء بضم القاف وسكون الدال نسبة الى القدرة ، ويوجه على الوجهين والقسم الاول الاشاعرة والثانى المعتزلة والقسمان منكرون للرجعة ولم يقل بها الاالامامية .

الرابع والثمانون مارواه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن وهيب بن حفص عن أبى بصير قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل : ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم »الاية فقال : ذلك في الرجعة ما من مؤمن الاّ وله ميتة وقتلة ، من مات بعث حتى يقتل ومن قتل بعث حتى يموت .

الخامس والثمانون مارواه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن عيسى ومحمد بن عبدالجبار

سؤال كردم ، سه مرتبه فرمود : «قدريه» انكار ميكنند .

مؤلف گويد : حديثهاى بسيار درلعن «قدريه» ونكوهش و كفر آنان واردشده، و آنها منسوب به «قدر» اند ، يا افراطيهاى در امر قدراند كه جبريها باشند (كه همه چيزرا مقدرخدامى بندارند وبنده رابى اختيار ميدانند) ويا تفريطيها هستند كه «مفوضه» باشند (كه همه چيزرا در اختيار بنده ميدانندودست خدارا بكلى بسته اند) علماء هم بهر دو وجه تفسير كرده اند ، بعضى هم «قدريه» بضم قاف وسكون دال - منسوب بقدرت - ميخوانند ، وباز بهمان دو نحو تفسيرميكنند ، جبريها «اشعرى» وتفويضيها «معتزلى» اند ، وهر دودسته منكر رجعت اند ، وغيراز اماميه كسى بآن معتقد نيست .

هشتادوچهارم : باز هم حسن بن سليمان از ابو بصير نقل ميكند كه تفسيراين آيه را ازحضرت باقر(ع) پرسيدم : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خريد . . . . » فرمود : اين مربوط برجعت است ، هرمؤمنى مرگى دارد و كشته شدنى ، هر كه مرده باشد زنده ميشود تا كشته شود ، و هر كه كشته شده باشد برميگردد تا بميرد .

هشتادوپنجم : از «ابوبكر حضرمى» نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود :

جميعاً عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن أبي بكر الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام قال لا يسئل في القبر الا من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً ولا يسأل في الرجعة الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً قلت : فساير الناس ؟ قال : يلهى عنه .

السادس والثمانون مارواه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن عبد الجبار واحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن عبيد المثنى عن شعيب الحداد عن ابي الصباح الكناني قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن اشياء و جعلت اكره ان اسميها ، فقال : لعلك تسأل عن الكرّات ؟ قلت : نعم قال تلك القدرة ولا ينكرها الا القدرية « الحديث » .

اقول : اثبات القدر بطريق الجبر يستلزم نفي القدرة عن العبد ، بل وعن الله ايضاً عند التحقيق ، ولعلّ هذا الحديث اشارة الى ذلك ، وفيه ترجيح الارادة للاشاعرة وهم اكثر العامة واشهر اصحاب المذاهب المخالفة للامامية ، فلايحتمل

سؤال قبر مختص مؤمن خالص و كافر خالص است ، ودر رجعت هم پرسش مختص بهمين دو دسته است ، گفتم : ساير مردم چطور ؟ فرمود : با آنها كارى ندارند .

هشتاد وششم : از ابو الصباح كنانى نقل ميكند كه گفت : ميخواستم مسائلى ازحضرت باقر(ع) بپرسم وضمناً مايل نبودم صريحاً سؤال كنم ونام ببرم ، فرمود : گويا ميخواهى از رجعتها سؤال كنى ؟ گفتم : آرى ، فرمود : اين از قدرت خدا است وجز «قدريه» كسى انكار نميكند «تا آخرحديث» .

مؤلف گويد : لازمهٔ اثبات «قدر» ازراه جبر اين است كه بنده ازخودهيچ قدرتى ندارد ، بلكه برحسب تحقيق قدرت را ازخدا هم سلب ميكند ، وشايد اين حديث هم اشاره بهمين باشد (كه ميفرمايد : جز قدريه كسى انكار قدرت خدا نميكنند) و دراين حديث است كه (اشعريها) ارادهٔ خدا را ترجيح ميدهند (يعنى ميگويند بشر در كارها اراده واختيار ندارد) واين طائفه بيشتر سنيان ومخالفين اماميه اند ، ازاين رو حديثهاى رجعت ابداً احتمال تقيه ندارد (چون اگر تقيه اى دركار بود اين طور متعرض اشعريها كه جمعيت عمدهٔ

شیء من احادیث الرجعة للتقیة .

السابع والثمانون ما رواه ایضاً نقلا عنه عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن صفوان بن یحیی عن ابی خالد القماط عن عبد الرحیم القصیر عن ابی جعفر علیه السلام انه قرء هذه الایة : « ان الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة» اتدري من یعنی ؟ قلت: المؤمنون فیقتلون ویقتلون ،قال: لاولکن من قتل رد حتی یموت ، ومن مات رد حتی یقتل وتلك القدرة فلاتنکرها .

اقول : هذا مخصوص بماتقدم أعنی من محض الایمان محضاً .

الثامن والثمانون ماروا ه ایضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد بن عیسی ومحمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال: سمعت عمران بن أعین وأبا الخطاب جمیعاً یحدثان قبل ان یحدث أبو الخطاب ما أحدث: انهما سمعا أباعبدالله علیه السلام یقول فی حدیث : وان الرجعة لیست بعامة ، وهی خاصة لایرجع الامن محض الایمان محضاً او محض الشرك محضاً .

التاسع والثمانون ماروا ه ایضاً نقلا عنه بالاسناد السابق عن حماد بن عثمان

مخالفان اند نمیشدند) .

هشتاد و هفتم : بازهم حسن بن سلیمان ازعبدالرحیم قصیر نقل میکند که حضرت باقر (ع) این را خواند : «خدا ازمؤمنان جان ومالشان را خرید درمقابل اینکه بهشت ازآنها است ، توبه ، ۱۱۱» وفرمود : میدانی مراد کیانند ؟ گفتم : مراد مؤمنین اند که درراه خدا میکشند و کشته میشوند ، فرمود : نه ، هر که کشته شده باشد برمیگردد تا بمیرد ، وهر که مرده باشد برمیگردد تا کشته شود ، این ازقدرت خدا است منکرمشو .

مؤلف گوید : این مخصوص مؤمنین خالص است ، چنانکه قبلاهم تذکردادیم .

هشتاد و هشتم : ازمحمد بن مسلم نقل میکند که گفت : عمران بن اعین ، و ابو-الخطاب ـ پیش ازانحرافش ـ میگفتند : شنیدیم حضرت صادق (ع) درحدیثی میفرمود : رجعت عمومی نیست ، مخصوص مؤمن خالص و مشرك خالص است ، و دیگران بر نمیگردند .

هشتاد و نهم : از زراره نقل میکند که گفت : مطالب مهمی ازقبیل رجعت و امثال

عن زرارة قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن هذه الامور العظام من الرجعة واشباهها ، فقال : ان الذى تسألون عنه لم يجيء أوانه بعد، و قد قال الله تعالى : « بل كذّبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لمّا يأتهم تأويله» .

التسعون ما رواه ايضاً نقلا عنه عن يعقوب بن يزيد و محمد بن الحسين و محمد بن عيسى بن عبيد و ابراهيم بن محمد عن عمر بن اذينة عن محمد بن الطيار عن أبى عبد الله عليه السلام قال : في قوله تعالى : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا سيرجع حتى يموت ، ولا أحد من المؤمنين مات الا سير جع حتى يقتل .

الحادى والتسعون ما رواه ايضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبى بصير قال : قال أبوجعفر عليه السلام : اينكر أهل العراق الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال: سبحان الله أما يقرأون القرآن «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» .

الثانى والتسعون ما رواه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن الحسين عن عبدالله بن المغيرة عمن حدثه عن جابر بن يزيد عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله تعالى : «ولئن

آن از حضرت صادق (ع) پرسيدم ، فرمود : اين چيزى كه شما ميپرسيد هنوز وقتش نرسيده ، خداوند ميفرمايد : «بلكه چيزى را كه بعلم آن نرسيده اند و هنوز تأويلش نيامده تكذيب ميكنند ، يونس ، ٣٩» .

نودم : ازمحمدبن طيار نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «روزى كه ازهرجمعى دسته‌اى . . . را محشور كنيم» فرمود : هرمؤمنى كه كشته شده باشد بر ميگردد تابمرگ عادى بميرد ، وهرمؤمنى كه مرده باشد برميگردد تا كشته شود .

نودويكم : ازابوبصير نقل ميكند كه حضرت باقر(ع) فرمود : اهل عراق رجعت را انكار ميكنند ؟ عرض كردم : آرى ؛ فرمود : سبحان الله ! ! مگر قرآن نميخوانند كه ميفرمايد : «روزى كه ازهرجمعى دسته‌اى . . . را محشور كنيم» .

نود ودوم : ازجابربن يزيد نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) در تفسير اين آيه :

قتلتم فی سبیل الله اومتم»قال : القتل في سبيل علیّ و ذ ریته ، ولیس أحد یـؤمن بهذا الا وله قتلة ومیتة ، انه من قتل ینشر حتی یموت،و من مات ینشر حتی یقتل . ورواه العیاشی کما نقل عنه .

الثالث والتسعون مارواه ایضاً نقلا عنه عن محمد بن عیسی عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن محمد بن عبدالله بن الحسین قال:قال أبی لابي عبدالله علیه السلام : ماتقول في الكرة ؟ قال : اقول فیها ما قال الله عزوجل وذلك أن تفسیرها جاء الی رسول الله صلی الله علیه وآله قبل هذا فی قوله تعالی«تلك اذاً كرة خاسرة»اذا رجعوا الی الدنیا ولم یقضوا دخولهم قال له أبی : «فانما هی زجرة واحدة ☆ فاذاهم بالساهرة» قال : اذا انتقم منهم وماتت الابدان بقیت الارواح ساهرة لاتنام ولاتموت .

الرابع والتسعون مارواه ایضاً نقلا عنه عن محمد بن عیسی عن الحسین بن

«اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (آمرزش ورحمت خدا از آنچه جمع میکنند بهتر است ، آل عمران ، ۱۵۷» فرمود : علی (ع) وفرزندانش در راه خدا کشته شدند ، وهر مؤمنی که باین آیه ایمان داشته باشد کشته شدنی دارد و مرگی ، اگر کشته شده باشد زنده شود تا بمیرد ، واگر مرده باشد زنده شود تا کشته شود . این حدیث راعیاشی هم نقل میکند .

نود وسوم : از محمدبن عبدالله بن حسین نقل میکند که گفت : پدرم بحضرت صادق (ع) عرض کرد : راجع برجعت ، چه میفرمائید ؟ فرمود : همانکه خدا فرماید ، و پیش ازاین تفسیرش برای پیغمبر(ص) آمده ، که دراین آیه میفرماید : «(گویند :)این بازگشتی زیان بار است ، نازعات ۱۲» این وقتی است که بدنیا برگردند ونتوانند کاری انجام دهند ، پدرم آیهٔ بعدخواند که : «فقط یك فریاد است که همان دم (ازگورها بیرون شده) روی زمین اند (البته این ترجمهٔ ظاهر آیه است اما درحدیث معنی دیگری فرموده) نازعات ، ۱۳ ، ۱۴» فرمود : وقتی که ازآنها انتقام گیرند وبدنها بمیرد روحها بیدار بماند ، نه خواب رود ونه بمیرد .

نود وچهارم : ازجابر نقل میکند که حضرت باقر(ع) فرمود : امیرالمؤمنین وامام

سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلي عليه السلام الى الارض كرّة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بني امية و معوية و آل معوية ، ثم يبعث الله بأنصاره . يومئذ اليهم من الكوفة ثلثين ألفاً و من ساير الناس سبعين ألفاً فيقا تلهم بصفين مثل المرّة الاولى حتى يقتلهم ، فلايبقى منهم مخبر « الحديث » .

الخامس والتسعون ماروا ه ايضاً نقلا عنه عن موسى بن عمر بن يزيد عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن ابى عبد الله عليه السلام فى حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذاك ؟ قال : أن سعداً يكر حتى يقاتل امير المؤمنين عليه السلام .

السادس والتسعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمى ايضاً فى رسالته نقلا من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبدالله عن جعفر بن محمد البجلى عن أحمد بن محمد بن الخالد البرقى عن عبدالرحمن بن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام فى حديث فى الرجعة يقول فيه : فيا عجباً من أموات يبعثهم الله أحياء مرّة بعد مرّة ، قد شهروا سيوفهم يضربون بها هام الجبابرة وأتباعهم حتى ينجز الله ماوعدهم «الحديث » .

حسين عليهما السلام بازگشتى بدنيا دارند ، باپرچم خويش بيايد تاازبنى اميه و معاويه و كسانش انتقام گيرد ، سپس خدا ياورانش را ـ سى هزاراز كوفه و هفتاد هزاراز ساير مردم ـ زنده كند ، تامثل دفعهٔ اول درصفين بجنگند ، ودشمنان رابكشند بقدرى كه احدى ازآنها باقى نماند كه شرح واقعه گويد «تاآخر حديث» .

نودوپنجم : از خالد بن يحيى نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در حديثى فرمود ازدعوت «سعد» بپرهيزيد ، گفتم : چه دعوتى ؟ فرمود: وى برميگردد تابا امير المؤمنين بجنگد .

نودوششم : از ابو حمزهٔ ثمالى نقل ميكند كه حضرت باقر(ع) در حديث رجعت فرمود : شگفتا از مردگانى كه خدا نوبتى پس از نوبتى زنده شان كند ؛ شمشيرها از غلاف بيرون كشند ، ومغزستمكاران وپيروانشان رابشكافند تا خداوعده اى كه بآن داده وفا كند «تاآخر حديث» .

السابع والتسعون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي رواه عنه أبان بن أبي عياش وقرئه جميعه على علي بن الحسين عليه السلام بحضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل فا قرأه عليه مولانا زين العا بدين عليه السلام و قال : هذه احاديثنا صحيحة، قال أبان : لقيت أبا الطفيل في منزله فحدثني في الرجعة عن اناس من أهل بدر و عن سلمان والمقداد وأبي ذر وأبي بن كعب ، فعرضت الذي سمعته على بن أبي طالب عليه السلام فقال هذا علم خاص من علمنا لا يسع الامة جهله ورد علمه الى الله ، ثم صدقني بكل ما حدثوني فيها ؛ وتلى علي بذلك قرائة كثيرة وفسره تفسيراً شافياً حتى صرت ما أنا بيوم القيمة اشد يقيناً مني بالرجعة « الحديث » .

اقول : قد رأيت كتاب سليم بن قيس المذكور وبقي عندي سنين كثيرة ، ولكن لم يحضرني وقت جمع هذه الا حاديث فلذلك نقلت هذا الحديث من رسالة الحسن بن سليمان .

الثامن و التسعون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً في رسالته في باب الكرات

نود وهفتم : از كتاب سليم بن قيس هلالي ـ كه ابان بن ابي عياش آنرا از سليم روايت ميكند ، وهمهٔ اين كتاب را برحضرت سجاد (ع) درحضور جمعي از بزرگان صحابه مانند «ابوطفيل» خواند وحضرت تصديق كردند و فرمودند اينها حديثهاى ما است و همه صحيح است ـ نقل ميكند كه ابان گفت : ابوطفيل را در منزلش ملاقات كردم حديث رجعت را از عده‌اى از اهل بدر ، و سلمان ، و مقداد ، وابوذر ، و ابي بن كعب روايت كرد ، من حديث اورا برحضرت اميرالمؤمنين (ع) عرضه كردم فرمود : اين از علوم خاص ما است ، كه امت را نشايد از آن بي‌خبر باشند وعلمش را بخدا بر گردانند ، سپس هرچه آنها گفته بودند تصديق كرد ، ودر اين باره مطالب بسيارى با تفسير كافي فرمود ، بقدرى كه يقين من برجعت بسرحد يقينم بقيامت رسيد ، «تا آخر حديث» .

مؤلف گويد : من كتاب سليم بن قيس را ديده ام ، چند سالى هم نزد من بود ، ولى چون اكنون در اختيارم نيست اين حديث را از كتاب حسن بن سليمان نقل كردم .

نود وهشتم : از «عقبه» نقل ميكند كه گفت : ازحضرت صادق (ع) پرسيدم :

وحالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين علي بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن أحمد بن محمد الايادي رفعه الى أحمد بن عقبة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحقّ هي ؟ قال : نعم وذكر الحديث الى أن قال فيأتون أفواجاً قوم بعد قوم .

التاسع والتسعون ما رواه ايضاً نقلا من كتاب التنزيل عن أحمد بن محمد السياري عن محمد بن خالد عن عمر بن عبدالعزيز عن عبدالله بن نجيح اليماني قال قلت لابي عبد الله عليه السلام : « كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون » قال : مرة في الكرة واخرى في القيامة .

المائة ما رواه ايضاً نقلا عن مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و يعقوب بن يزيد عن أحمد بن الحسن الميثمي عن محمد بن الحسن عن أبان بن عثمان عن موسى الحناط قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : أيام الله ثلثة ، يوم يقوم القائم ، ويوم الكرة ، و يوم القيامة

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبي داود عن بريدة الاسلمي قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : اذا سألت امتي عن المهدي يأتيها مثل قرن الشمس يستبشر به أهل السماء والارض ،

رجعت حق است ؟ فرمود : آرى . . . . . دسته دسته پشت سرهم بيايند .

نود و نهم : از عبد الله بن نجيح نقل ميكند كه گفت : معنى اين آيه را از حضرت صادق (ع) پرسيدم : « بس كنيد بزودى خواهيد دانست ، باز هم بس كنيد بزودى خواهيد دانست ، تكاثر ، ٣ ، ٤ » فرمود : يک مرتبه در رجعت است ، و يک مرتبه در قيامت .

صدم : از « موساى حناط » نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : روزهاى خدا (كه بحضرت موسى (ع) ميفرمايد : قوم خويش را متذكر روزهاى خدا كن) سه تا است : روز قيام حضرت قائم (ع) ؛ روز رجعت ، روز قيامت .

صد و يكم : از « بريده اسلمى » نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : در آن ميان كه امت من سراغ حضرت مهدى را ميگيرند ، مانند خورشيد صبحدم طلوع كند و اهل آسمان

فقلت : يارسول الله بعد الموت ؟ فقال : والله ان بعد الموت هدى وايماناً ونوراً ، فقلت : وأيّ العمرين أطول ؟ قال : الاخر بالضعف .

اقول : يحتمل أن يكون المراد بالموت موت الناس يعنى أيخرج المهدى بعد ما مات أكثر الناس ؟ فقال : ان بعد الموت « الخ » و له احتمال آخر يأتى انشاء الله .

الثانى بعد المائة ما رواه نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن أبى عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «واستمع يوم ينادى المنادمن مكان قريب * يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج» قال : هى الرجعة .

الثالث بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاعنه عن احمد بن محمد وعبدالله بن عامر عن محمد بن خالد البرقى عن الحسين بن غنم عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة قال : قال أبو جعفر عليه السلام : كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول : من أراد أن

و زمين خرسند شوند ، عرض كردم : يا رسول الله ! اين بعد از مرگ است ؟ فرمود : بخدا ! پس ازمرگ هدايت وايمان ونورى است گفتم : كداميك از دو عمر طولانى تر است ؟ فرمود : دومى دوبرابر اولى است .

مؤلف گويد : شايد مراد از مرگ : مرگ مردم باشد ، يعنى راوى ميپرسد : ظهور آنجناب بعد ازمرگ بيشترمردم است ؟ ميفرمايد : بعد از مرگ آنان هدايت و ايمان ونورى خواهد بود ، واحتمال ديگرى هم دارد كه خواهد آمد .

صدودوم : از جميل بن دراج نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «روزى كه جارچى ازجاى نزديكى فرياد زند ، گوش فرادار ، روزى كه صيحه را بحق بشنوند ، اين روز بيرون شدن است ، ذاريات ، ٤١ ، ٤٢ » فرمود : اين در وقت رجعت است .

صدوسوم : از ابوحمزه ازحضرت باقر(ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : هر كه ميخواهد با پيروان دجال بجنگد با هر كس كه بر كشتن عثمان يا كشتن

يقاتل شيعة الدجال فليقاتل الباكي على دم عثمان ؛ و على دم أهل النهروان وان لقي الله مؤمناً بأنّ عثمان قتل مظلوماً لقي الله ساخطاً عليه ، ولا يدرك الدجال الا آمن به ، قيل : فان مات قبل ذلك ؟ قال : فيبعث من قبره حتى يؤمن به و أن رغم أنفه .

الرابع بعدالمائة ما رواه ايضا نقلا عنه عن السندي بن محمد عن صفوان بن يحيى عن رفاعة بن موسى عن عبد الله بن عطاء عن أبي جعفر عليه السلام ان علي بن الحسين عليه السلام قال : انّ هؤلاء العراقيين سألوني عن أمر ما كنت أرى انّ أحداً عمله من أهل الدنيا غيري ؛ فقلت : عمّ سألوك ؟ فقال : سألوني عن الاموات متي يبعثون فيقاتلون الاحياء على الدين .

الخامس بعدالمائة ما رواه ايضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن الحسين بن يزيد عن عمار بن أبان عن عبدالله بن بكير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كانّي بحمران بن أعين و ميسر بن عبدالعزيز يخطبان الناس بأسيافهما بين الصّفا و المروة .

«نهروانيها» گريسته جنگ كند (يعنى اينان از پيروان دجال اند) واگر كسى با اين عقيده بميرد كه عثمان مظلوم كشته شده درحالى مرده كه خدابر او غضبناك است ، و اگر تا وقت خروج دجال زنده ماند بوى ايمان آرد ، پرسيدند : اگر پيش از او بميرد چطور ؟ فرمود: ازقبر بيرونش آرند تا باو ايمان آورد ، اگرچه مايل نباشد .

صدوچهارم : ازعبد الله بن عطا از حضرت باقر(ع) نقل ميكند كه حضرت سجاد (ع) فرمود : اين عراقيها چيزى از من ميپرسيدند كه گمان ندارم احدى از اهل عالم غير از من بداند ، عرض كردم : چه پرسيدند ؟ فرمود : گفتند : كى مرده ها زنده ميشوند وبرسردين بازنده‌ها ميجنگند ؟ .

صدوپنجم : از عبدالله بن بكير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : گويا «حمران بن اعين . وميسر بن عبد العزيز» را مى بينم كه شمشيردست گرفته وبين صفا و مروه براى مردم خطبه ميخوانند .

اقول :هذا لم یقع قطعاً وانما هواخبار برجعتهما وقد تقدم التصریح برجعة میسر سابقاً .

السادس بعد المائة مارواه ایضاً نقلاعنه عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام انه قیل لامیرالمؤمنین علیه السلام بعد ما أخبرهم بالرجعة یا أمیرالمؤمنین أحیوة قبل القیمة وموت ؟ فقال :نعم والله لکفرة من الکفرات بعد الرجعة أشدّ من الکفرات قبلها

السابع بعد المائة ما رواه ایضاً ؛ نقلا عنه عن محمد بن عیسی بن عبید عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی ابراهیم علیه السلام قال : لترجعون نفوس ذهبت، ولیقیضنّ قوم لقوم ، ومن عذّب عذّب بعذابه ، ومن اغتیظ اغاظ بغیظه، ومن قتل اقتصّ بقتله ؛ ویردّ لهم اعداؤهم حتی یأخذوا بثارهم ، ثم یعمرون بعدهم ثلاثون شهراً ثم یموتون فی لیلة واحدة ثم ادر کواثارهم و شفوا أنفسهم و یصیر

مؤلف گوید : قطعاً ابن قضیه تا کنون واقع نشده ، پس باید مربوط بوقت رجعت آنها باشد چنانکه سابقاًهم رجعت«میسر» صریحاً ذکرشد .

صد و ششم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : چون حضرت امیرالمؤمنین(ع)رجعت رابرای مردم بیان کرد ، پرسیدند : مگر پیش از قیامت هم زنده شدن ومرگ دوباره‌ای هست؟ فرمود : آری ، بخدا ! یکی از کفرهای بعدازرجعت از کفرهای پیشین شدیدتر است .

صدوهفتم : ازحسن بن راشد نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر(ع) فرمود : حتماً عده‌ای پس ازمرگ زنده شوند ، و قطعاً جمعی بنفع جمع دیگرحکم کنند ، هر که کسی راعذاب کرده باشد درمقابل عذابش کنند ، وهر که ازدیگری خشمگین شده باشد وی راخشمگین کند ، وهر که کشته شده باشد قاتلش را بکشد ، وستمگران زنده شوند تامظلومان ازآنها خونخواهی کنند ، وسی ماه پس ازآنان زندگی کنند ، سپس دریك شب همه بمیرند ، سپس از قاتلان خونخواهی کنند ، (ظاهراً این قسمت مربوط ببعداز مرگ است) ، و دلهای خویش شفادهند ، و دشمنان و ستمگران بسخت ترین آتشها

عدّوهم الى أشدّ النار عذاباً ؛ ثم يوقفون بين يدى الجبار عزّ و جلّ فيؤخذ لهم بحقوقهم .

الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا من كتاب تصنيف السيد الجليل الموفق بهاء الدين على بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسينى بطريقه عن على بن ابراهيم بن مهزيار انه رآى فى منامه قائلا يقول له: حج فى هذه السنة فانك تلقى صاحب الزمان، وذكر الحديث بطوله الى أن قال: اذا سار العباسى وبويع السفيانى يؤذن لولى الله فاخرج بين الصفا والمروة ، و احج بالناس وأجىء الى يثرب فاهدم الحجرة فاخرج من بها وهما طريان فأمر بهما تجاه البقيع، وامر بخشبتين يصلبان عليهما الى أن قال : قلت : يا سيدى مايكون بعد ذلك ؟ قال : الكرّة الكرّة ، الرجعة الرجعة ، ثم تلا هذه الآية: « ثم رددنا لكم الكرّة وأمددناكم باموال و بنين وجعلناكم أكثر نفيراً » .

التاسع بعد المائة ماروا ه ايضاً قال : حدثنى الاخ الصالح الرشيد محمّد بن

بسوزند ، پس از آن در برابر خداى جبار بايستند وحقوق خويش دريافت كنند .

صد و هشتم : از كتاب على بن عبد الكريم نقل ميكند كه على بن مهزيار خواب ديد كسى ميگويد : امسال بحج برو كه حضرت صاحب الزمان را مى بينى . . . . . (پس از آنكه رفت و بمقصد رسيد در ضمن مطالب بوى فرمودند :) وقتى كه « عباسى » (شخصى از اولاد عباس بن عبد المطلب) حركت كند ، و مردم با « سفيانى » (كه از نسل ابوسفيان است) بيعت كنند ، امام زمان را رخصت ظهور دهند ، آنگاه ميان صفا و مروه ظاهر شود و با مردم حج گزارد ، و بمدينه آيد ، آن حجره را خراب كند و آن دو نفر را ترو تازه بيرون كشد و دستور دهد روبروى قبرستان بقيع بدارشان آويزند . . عرض كرد : سرورمن ! پس از آن چه مى شود ؟ فرمود : بازگشت ، بازگشت ، رجعت ، رجعت ، سپس اين آيه را خواند : « آنگاه برضد آنها دولت بشما داديم ، وشمارا باموال واولاد مدد كرديم وعدد نفراتتان را زيادتر گردانديم ، بنى اسرائيل ؛ ٦ » (آيه مربوط به بنى اسرائيل است وحضرت برجعت تأويل فرموده اند) .

صد و نهم : از « مفضل بن عمرو » در حديثى طولانى در حالات حضرت مهدى (ع) و

ابراهيم بن محسن المطار آبادي قال : وجدت بخط أبي عن الحسن بن حمدان عن عمران بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في حديث طويل في احوال المهدي عليه السلام وخروجه ومن يخرج معه يقول فيه المفضل : ياسيدي فالاثنان وسبعون رجلا الذين قتلوا مع الحسين يظهرون معه ؟ قال : نعم يظهرون معه ، وفيهم الحسين في اثني عشر ألفاً مؤمنين من شيعة علي عليه السلام ، إلى أن قال : ثم تظهر الدابة بين الركن والمقام فيكتب في وجه المؤمن مؤمن ، و في وجه الكافر كافر ، وذكر فيه اخراج ضجيعي رسول الله صلى الله عليه وآله و صلبهما و انزالهما اليه ، قال : فيحييهما باذن الله تعالى ويأمر الخلايق بالاجتماع ، ثم يقص عليهم قصص فعالهما بعده عليهما ويلزمهما اياه فيعترفان به ، ثم يأمر بهما فيقتص منهما في ذلك الوقت بمظالم من حضر ، ثم يصلبهما على الشجرة قال المفضل : فقلت : ياسيدي هذا آخر عذابهما ، قال : هيهات يامفضل والله ليردن وليحضرن السيد الاكبر محمد رسول الله والصديق الاعظم أمير المؤمنين ، و فاطمة والحسن و الحسين والائمة عليهم السلام ، و كل من محض الايمان محضاً ومحض الكفر محضاً وليقتصن منهما بجميع المظالم ثم يأمر بهما فيقتلان كل يوم وليلة ألف قتلة ، ثم ذكر رجعتهم (ع) وانتقامهم من أعدائهم الى أن قال المفضل : يا مولاي فان من شيعتكم من لايقول برجعتكم ؟ فقال الصادق عليه السلام : أما سمعوا قول جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله و نحن سايرالائمة نقول :

بيان خروج وخصوصيات ياورانش - نقل ميكند كه ازحضرت صادق(ع) پرسيد : هفتاد ودو نفري هم كه درخدمت امام حسين(ع) بودند ظاهر مي شوند ؟ فرمود : آري ، با دوازده هزار شيعهٔ علي(ع) . . . . سپس ميان ركن ومقام آن جنبنده ظاهر شود ودرصورت مؤمن و كافر علامت نهد ، وآن دو نفررا از پهلوي پيغمبر(ص) بيرون كشد وبدار آويزد ، سپس پائين آورد وزنده شان كندومردم را جمع كرده كارهاي آنها را شرح دهدتا اقرار كنند و كيفرشان دهد پيغمبر(ص) ، علي(ع) حضرت فاطمه وساير ائمه(ع) وهر مؤمن خالص نيز زنده شود وازدشمنان انتقام گيرند . . . . . عرض كردم بعضي ازشيعيان رجعت را قبول ندارند ، فرمود : مگر آيهٔ قرآن را كه برجد ما نازل شده ومائمه هم بآن اقرار داريم نشنيده اند كه

«ولنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

ثم قال الصادق عليه السلام : يامفضل من أين قلت برجعتنا ومقصّرة شيعتنا تقول : معنى الرجعة ان يرد الله الينا ملك الدنيا ويجعله للمهدى ويحهم متى سلبنا الملك حتى يرد علينا ، قال المفضل : لا والله ماسلبتموه لانه ملك النبوة والرسالة والوصية والامامة ، فقال الصادق عليه السلام : لو تدبّر شيعتنا القرآن لما شكّوا في فضلنا أما سمعوا قول الله عزّ وجل «ونريد ان نمنّ على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ☆ ونمكّن لهم في الارض ونرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ماكانوا يحذرون» والله يامفضل ان تنزيل هذه الاية في بنى اسرائيل وتأويلها فينا وان فرعون وهامان تيم وعدى .

ثم ذكر قيام الائمة عليهم السلام واحداً واحداً الى رسول الله صلى الله عليه وآله وشكوى كل واحد منهم مما فعل به من قتله وظلمه ، قال المفضل : فقوله : «ليظهره على الدّين كله» ؟ قال : انما يظهر على الدين كله في هذا اليوم وهذه الرجعة .

میفرماید : «ازعذاب نزدیکتر پیش از آن عذاب بزرگتر بآنها بچشانیم ، سجده ، ٢١» ای مفضل تو از کجا برجعت معتقد شدی درصورتی که شیعیان کوتاه فکر ما میگویند : رجعت عبارت ازاین استکه خداوند ملك و قدرت دنیا را بمابر گرداند وبحضرت مهدی (ع) دهد ؟ کی ملك وسلطنت «واقعی» را از ما گرفت که دوباره بر گرداند ؟ ! گفتم نه سرور من ! این ملك پیمبری ووصایت وامامت است وهیچگاه ازشما گرفته نشده ، فرمود : اگر شیعیان مادر قرآن تدبر وتأمل می کردند در فضل ما شك نمی کردند ، مگر خدا نمیفرماید : «می خواهیم بر آنان که درزمین ضعیف شمرده شدند منت نهیم ، امام ووارثشان قرار دهیم ، درزمین مستقرشان کنیم وبدست آنها بفرعون وهامان وسپاهشان آن چیزیرا که از آن میترسند بنمایانیم ، قصص ، ٦» بخدا ! ای مفضل این آیه راجع به بنی اسرائیل نازل شده اما تأویلش راجع بما است ، و فرعون وهامان (بحساب تأویل) ابوبکر وعمرند ، سپس قیام یك یك ائمه (ع) و شکایت آنها را از ستمها شرح میدهد ، مفضل گوید : عرض کردم این آیه : «تا این (دین) را برهمهٔ أدیان غلبه دهد» مربوط بچه وقت است ؟ فرمود : درهمان روز رجعت آنرا برسایر ادیان غلبه خواهد داد .

العاشر بعد المائة ما رواه ایضاً عن أمیر المؤمنین علیه السلام انه خطب الناس فقال: امرنا صعب مستصعب الی قال: یا عجباً کل العجب بین جمادی ورجب، فقیل: ما هذا العجب؟ فقال: مالی لا أعجب وقد سبق القضاء فیکم وأی عجب أعجب من أموات یضربون هام الاحیاء! والذی فلق الحبة وبرئ النسمة لکانی انظر الیهم قد تخللوا سکك الکوفة قد شهروا سیوفهم علی عواتقهم یضربون کل عدو لله ولرسوله وللمؤمنین، وذلك قول الله عزوجل: «لاتتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور» الی أن قال: فیومئذ تأویل هذه الایة: «ثم رددنا لکم الکرة علیهم».

الحادی عشر بعد المائة ما رواه ایضاً عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث طویل انه قال فی ذکر خروج المهدی علیه السلام ووقایع آخر الزمان: وینادی مناد من ناحیة المشرق یا أهل الهدی اجتمعوا وینادی مناد من ناحیة المغرب یا أهل

صدودهم: ازامیرالمؤمنین روایت میکند که در خطبه‌ای فرمود: امرما سخت و دشوار است ... شگفتا! همهٔ شگفتی میان ماه جمادی ورجب است، پرسیدند: چه امر عجیبی است؟ فرمود: چگونه تعجب نکنم با اینکه قضا و قدر دربارهٔ شما جاری شده چه چیزی عجیب تر از این است که مردگان شمشیر بر سر زندگان زنند؟! بآن کسیکه دانه را شکافت و بندگان را آفرید! گویا آنهارا می‌بینم که باشمشیرهای کشیده در کوچه‌های کوفه میگردند، و هر کس دشمن خدا و پیغمبر و مؤمنین باشد میزنند، و این تأویل این آیه است: «با جمعیتی که خدا بر آنها غضب کرده طرح دوستی نریزید، اینان از آخرت نا امید شده اند، چنانکه کفار ازمردگان قبرستان ناامیدند، ممتحنه؛ ۱۳» تأویل این آیه هم آن روز است: «سپس برضد آنها بشما دولت دادیم، بنی اسرائیل، ٦»

صدویازدهم: درحدیث طولانی دیگر نقل میکند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در شرح خروج حضرت مهدی (ع) وحوادث آخر الزمان ـ فرمود: شخصی از طرف مشرق فریاد زند: ای اهل هدایت گردآئید، وشخص دیگر ازطرف مغرب فریادزند:

الضلال اجتمعوا ويفرق بين الحق والباطل تخرج الدابة و تقبل الروم الى قرية بساحل البحر عند كهف الفتية ، ويبعث الله الفتية من كهفهم واليهم رجل يقال له مليخا ، فيبعث احدابنيه الى الروم فيرجع بغير حاجة ، ثم يبعث الاخر فيرجع بالفتح ثم يبعث الله من كل امة فوجاً ليريهم ما كانوا يوعدون ، فيومئذ تأويل هذه الاية «ويوم نبعث من كل امة فوجاً» ونسير الصديق الاكبر براية الهدى و السيف ذي الفقار حتي ينزل دار الهجرة وهي الكوفة الى أن قال : وعدة أصحابه ثلثمائة وثلثة عشر منهم تسعة من بنى اسرائيل، وسبعون من الجن، وسبعون الذين عصموا النبى ﷺ اذهجمت عليه مشركو قريش و عشرون من اهل اليمن فيهم المقداد بن الاسود و مائتان و أربعة عشر كانوا بساحل البحر فبعث اليهم نبى الله برسالة فأتوا مسلمين «الحديث».

الثاني عشر بعد المائة ما رواه الكليني في كتاب الجنايز في باب مايعاين المؤمن و الكافر عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان

ای گمراهان گرد آئید ، آنگاه حق و باطل جدا شود آن جنبنده بیرون آید و رومیان بطرف قریه‌ای کنار دریا که اصحاب کهف در آنجایند روند ، وخدا اصحاب کهف را ـ که نام رئیسشان «ملیخا» است ـ زنده فرماید ، یکی ازدو پسرش را برای فتح روم فرستد بدون اخذ نتیجه برگردد ، دومی را فرستد فاتح بازگردد ، سپس خدا ازهر جمعی دسته‌ای را محشور کند تا آنچه وعده‌شان دادند بآنان بنماید ، آنروز تأویل این آیه است : «روزی که از هرجمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم» و «صدیق» اکبر (حضرت امیرع) با پرچم هدایت وذوالفقار حرکت کند تادر کوفه منزل کند . . . . . عدد اصحاب او سیصد و سیزده نفر اند نه نفر ازبنی اسرائیل ، هفتادنفر از جنیان ، هفتاد نفر : آنان که پیغمبر (ص) را از هجوم مشرکین قریش حفظ کردند ، بیست نفر ازاهل یمن که از جمله آنها است مقداد بن اسود ، ودویست وچهارده نفر آنها که در کنار دریابودند ، پیغمبر خدا قاصدی فرستاد و دعوتشان کرد همه مسلمان شدند «تاآخرحدیث» .

صدودوازدهم : کلینی ازعمار بن مروان نقل میکند که شخصی گفت حضرت صادق

عن عمار بن مروان عمن سمع أبا عبدالله ﷺ يقول : و ذكر حال المؤمن بعد الموت الى ان قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة قال : ثم تزور آل محمد في جبال رضوى يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم و يتحدث معهم في مجالسهم ، حتى يقوم قائمنا أهل البيت ، فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلو امعه يلبثون زمراً ، فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون و نجى المقربون «الحديث» .

قال في القاموس رجل محل منهك للحرام ولا يرى للشهر الحرام « انتهى» و المقربون بفتح الراء الذين لا يستعجلون هم المقربون أو بكسر الراء الذين يقولون الفرج قريب .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن أحمد بن محمد عن أحمد بن عبد الله بن قبيصة عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله ﷺ في قول الله عزو جل : « يوم هم على النار يفتنون » قال : يكرّون في الكرّة كما يكرّ الذهب حتي يرجع كل شيء الى شبهه يعني الى حقيقته .

(ع) در بیان حال مؤمن بعد از مرگ فرمود : هنگامی که او را در قبر گذارند یکی از در های بهشت برویش گشوده شود سپس در کوههای «رضوی» آل محمد علیهم السلام را ببیند از غذا و آبشان بخورد ، و با آنان همنشین و همزبان باشد تا قائم ما اهلبیت قیام کند ، آنگاه خدا مؤمنان را زنده کند تا در حضور او روند و دسته دسته دعوتش را اجابت کنند آندم باطل خواهان بشك افتند و گنهکاران پامال شوند و « مقربان» ـ یعنی آنها که (در امر امام زمان ع) تعجیل نمیکردند یا آنها که میگفتند : فرج نزدیك است ـ نجات یابند «تا آخر حدیث» .

صد و سیزدهم : سعد بن عبدالله در کتاب «مختصر البصائر» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «روزی که آنان بر آتش گداخته شوند ، ذاریات ۱۳ » فرمود : در رجعت برمیگردند چنانکه طلا بحالت سابق بر میگردد ، تا هر چیزی بحقیقت خود باز گردد .

أقول : لعله اشارة الى مزج الطينين ثم تمييز همافى الرجعة ؛ اوالمراد امتحانهم حتي يظهر حقايقهم .

الرابع عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن وهب بن حفص عن أبى بصير قال : قلت لابى عبد الله عليه السلام : انانتحدث ان عمر بن ذر لا يموت حتي يقاتل قائم آل محمد ، فقال : ان مثل أبن ذرمثل رجل كان في بنى اسرائيل يقال له عبد ربه ، و كان يدعو أصحابه الى ضلالة فمات ، فكانوا يلوذون بقبره و يتحدثون عنده اذخرج عليهم من قبره ينفض التراب من رأسه و يقول لهم : كيت و كيت .

أقول : المرادان ابن ذر يحيى بعد موته و يقاتل القايم فى الرجعة . فيقال له لا يموت حتى يقاتل يعنى في الرجعة .

الخامس عشر بعد المائة ما رواه العياشى فى تفسيره على ما نقل عنه بعض ثقات الاصحاب عن زرارة قال : قال أبوجعفر عليه السلام كل نفس ذائقة الموت ،لم يذق

مؤلف گوید : شاید مراد این باشد که طینتهای پاك ونا پاك که بهم مخلوط شده در رجعت جدا میشود ، یا اینکه آزمایش شوند تاحقیقت هریك روشن گردد .

صدوچهاردهم : بازهم سعدبن عبدالله ازابوبصیرنقل میکند که گفت : بحضرت صادق(ع)عرض کردم : میان ما معروف است که «عمربن ذر» نمیمیرد تا با قائم آل محمد جنگ کند ؟ فرمود : مثل وی مثل مردی اسرائیلی ـ بنام «عبدربه» ـ است که اصحابش را بگمراهی دعوت میکرد بعد از مرگش پیروانش بقبرش پناه میبردند وآنجا باهم گفتگو میکردند ، تا اینکه روزی ازقبر بیرون آمد ، گرد وخاك ازسرافشاند وچنین و چنان گفت .

مؤلف گوید : مراد اینست که «عمربن ذر» پس ازمرگ زنده شودودررجعت حضرت قائم (ع) جنگ کند ، و اینکه مردم گویند : نمیرد تا باوی جنگ کند مراد موقع رجعت است .

صدو پانزدهم : «عیاشی» در تفسیر از زراره نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر کس بناچارمرگ رامیچشد ، آنکس هم کشته شده ومرگ رانچشیده باید

الموت من قتل و قال : لا بدان یرجع حتی یذوق الموت .

السادس عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیه عن سیرین قال : کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ قال : ما یقول الناس فی هذه الآیة : « و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت » ؟ قلت : یقولون لا قیامة و لا بعث و لا نشور ، فقال : کذبوا و الله انما ذلك اذا قام القائم و کرّ المکرّون . فقال أهل خلافکم : قدظهرت دولتکم یا معشر الشیعة و هذا من کذبکم تقولون : رجع فلان و فلان ؛ لا و الله لا یبعث الله من یموت ؛ ألا تری انهم قالوا : « و اقسموا بالله جهد ایمانهم » کانت المشرکون أشدّ تعظیماً باللات و العزی من أن یقسموا بغیرها فقال الله تعالی : « بلی وعداً علیه حقاً » .

السابع عشر بعد المائة ماروا ه ایضاً فیه عن ابی بصیر قال : سألت أباجعفر علیه السلام عن قول الله عزّ و جلّ : « انّ الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و

برگردد تابچشد .

صدوشانزدهم : بازهم «عیاشی» از «سیرین» نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم . فرمود : مردم در بارهٔ این آیه چه میگویند : «بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند ، نحل ، ۳۸» گفتم : میگویند مربوط بانکار قیامت وحشرونشراست ، فرمود : بخدا ؛ دروغ میگویند ، مربوط برجعت است که چون حضرت قائم (ع) قیام کند وعده‌ای برگردند ، سنیان گویند : دولت شما شیعیان ظاهرشد ، واین هم ازدروغ شمااست که میگوئید فلان و فلان زنده شدند ، و قسم میخورند که هر کس بمیردخدازنده‌اش نمیکند ، مگر نمی بینی که میفرماید : «بخدا ، قسم خوردند . . . » مشرکین منکر قیامت به «لات وعزی» قسم میخورند ، وبرای آنها بیش ازخدا احترام قائل‌اند ، خداوند هم در رد همان مخالفین شما میفرماید : «چرا ، وعده‌ای است برخدا ثابت» .

صدوهفدهم : ازابوبصیر نقل میکند که گفت : تفسیر این آیه را ازحضرت صادق (ع) پرسیدم : «خدا ازمؤمنان جان ومالشان راخرید (درمقابل اینکه) بهشت ازآنهااست

أموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون » الى آخر الآية فقال: ذلك في الميثاق، ثم قرءت « التائبون العابدون» فقال : لا تقرء ذلك ولكن اقرء « التائبين العابدين » الى آخر الآية ثم قال : اذا رأيت هؤلاء فهم الذين اشترى منهم أنفسهم و أموالهم يعنى في الرجعة ، ثم قال أبو جعفر عليه السلام : ما من مؤمن الا وله ميتة وقتلة ، من مات يبعث حتى يقتل ، و من قتل يبعث حتي يموت.

الثامن عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن رفاعة بن موسى قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : اول من يكرّ الى الدنيا الحسين بن علي وأصحابه ويزيد بن معوية و أصحابه ، فيقتلهم حذو القذة بالقذة ، ثم قرء أبو عبد الله عليه السلام « ثم رددنا لكم الكرّة عليهم و أمددناكم بأموال وبنين و جعلناكم أكثر نفيراً » .

التاسع عشر بعد المائة ماورواه الشيخ ابو الفتح الكراجكى في كتاب كنز الفوائد على ما نقل عنه قال : روى الحسن بن أبى الحسن الديلمى باسناده الى محمد

درراه خدا جنگ میکنند ، میکشند و کشته میشوند ، سورهٔ توبه ، آیه ۱۱۱» فرمود : این معامله درعالم ذربوده ، سپس آیهٔ بعدراخواندم : «التائبون العابدون . . .» (یعنی مؤمنان عبارت اند ازتوبه کنان ؛ و عبادتکاران. . .) فرمود : چنین بخوان : «التائبین العابدین . . .» آنگاه فرمود : هر گاه این توبه کنندگان و عبادتکاران و و را دیدی بدان هم آنهایند که خدا جان ومالشان راخریده - یعنی دررجعت - هیچ مؤمنی نیست جز اینکه مردنی دارد ، و کشته شدنی ، هر که بمیرد زنده شودتا کشته گردد ، وهر که کشته شود ، زنده گردد تابمیرد .

صدوهیجدهم : از «رفاعة بن موسی» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که بدنیا برمیگردد حسین واصحاب اویندویزید ویارانش ،آنگاه بدون ذره‌ای کم و زیاد ازآنان انتقام گیرد ، چنانکه درقرآن میفرماید : «سپس برضدآنها دولت بشما دادیم ، و بمال و اولاد مددتان کردیم ، و عدد افرادتان را زیادتر کردیم ، بنی اسرائیل ، ٦» .

صدونوزدهم : شیخ ابوالفتح کراجکی در کتاب «کنزالفوائد» روایت میکند

بن علي عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « أفمن وعدناه وعداً حسناً فهو لاقيه » قال : الموعود علي بن أبيطالب ، و عده الله أن ينتقم له من أعدائه في الدنيا ، و وعده الجنة له ولاوليائه في الاخرة .

العشرون بعد المائة ما رواه الكشي في كتاب الرجال عن محمد بن الحسن بن بندار القمي من كتابه بخطه عن الحسن بن أحمد المالكي عن جعفر بن فضيل عن محمد بن الفرات عن الاصبغ انه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول على المنبر : أنا سيد الشيب وفي سنة من ايوب ؛ و الله ليجمعن الله لي شملي كما جمعه لايوب .

اقول : قد تقدم ان الله أحيي لايوب من مات من أهله ، و رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام .

الحادي و العشرون بعد المائة ما رواه الكليني في الروضة عن الحسين بن محمد و محمد بن يحيى عن محمد بن سالم بن ابي سلمة عن الحسن بن شاذان الواسطي قال : كتبت الي أبي الحسن الرضا عليه السلام اشكو اليه جفاء أهل واسط

که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه «آیا آنکس که وعدهٔ نیکش داده ایم و بآن خواهد رسید (مثل کسی است که ازمتاع زندگی این دنیا برخوردارش کرده ایم) ؟ قصص ٦١» فرمود : آنکس که وعدهٔ نیکش داده اند علی بن ابیطالب (ع) است که خدا وعده‌اش داده دردنیا ازدشمنانش انتقام گیرد ، و درآخرت خود و دوستانش را وارد بهشت کند .

صدو بیستم : «کشی» در کتاب «رجال» از «اصبغ» روایت میکند که گفت : امیرالمؤمنین (ع) بالای منبر فرمود : من بزرگ موسفیدانم ، ودرمن نمونه ای از ایوب است ، بخداقسم خدا پراکندگی مراجمع کند چنانکه ازایوب را جمع کرد .

مؤلف گوید : سابقاً گذشت که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند زنده فرمود : این حدیث را «عیاشی» هم در تفسیر ازحضرت صادق (ع) نقل میکند .

صدو بیست و یکم : کلینی ازحسن بن شاذان روایت میکند که گفت : نامه‌ای بحضرت رضا (ع) نوشتم و ازستم اهل «واسط» وهجومشان برمن شکایت کردم ، زیرا جمعی از

و حملهم على وكانت عصابة من العثمانية تؤذيني، فوقع بخطه ان الله جل ذكره أخذ ميثاق اوليائنا على الصبر في دولة الباطل، فاصبر لحكم ربك فلو قد قام سيد الخلق لقالوا: « يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون ».

الثاني و العشرون بعد المائة ما رواه أصحابنا في المزار كالشهيد والمفيد وابن طاووس و غيرهم في زيارة القائم عليه السلام في السرداب: و وفقني يارب للقيام بطاعته والمثوى في خدمته، فان توفيتني قبل ذلك فاجعلني ممن يكر في رجعته ويملك في دولته و يتمكن في ايامه.

الثالث و العشرون بعد المائة ماروواه ايضاً في زيارة اخرى له عليه السلام: وان أدركني الموت قبل ظهورك فأتوسل بك الى الله ان يصلي على محمد و آله، و ان يجعل لي كرة في ظهورك، ورجعة في ايامك، لا بلغ من طاعتك مرادي؛ وأشفي من أعدائك فؤادي.

عثمانيها مرا آزار ميدادند، حضرت بخط خويش مرقوم فرمود: خداوند از دوستان ما پيمان گرفته كه دردولت باطل صبر كنند، نسبت بحكم پروردگارت صابر باش، كه چون آقاى مردم قيام كند ستمگران گويند: «اى واى برما، كه مارا ازخوابگاه خويش بر انگيخت؟ اين همان است كه خداى رحمان وعده ميداد و پيمبران راست ميگفتند».

صدو بيست و دوم: جمعى ازعلماى ما ـ مثل شهيد، مفيد، ابن طاووس وغيره در زيارت حضرت قائم (ع) درسرداب مطهر نقل ميكنند كه بگو: پروردگارا! مرا توفيق ده كه بطاعت اوقيام كنم، ودرخدمت اوثابت باشم، واگر پيش ازآنكه ظهور كند جانم راگرفتى مرا ازآنان قرارده كه در رجعت وى برميگردند، و دردولتش حكومت ميكنند ودردورانش قدرت مى يابند.

صدو بيست سوم: بازهم علما درزيارت ديگر آنجناب چنين مينويسند: اگر پيش ازظهورت مرگ گريبان مرا گرفت ترا بدرگاه خداشفيع ميكنم كه بر محمد وآلش درود فرستد وهنگام ظهورت مرا بازگرداند ودررجعتت زنده ام فرمايد تا از اطاعت تو مراد خويش برگيرم، وازدشمنانت سينه ام راشفادهم».

الرابع والعشرون بعد المائة ماروووه ايضاً في زيارة اخرى له عليه السلام : اللهم أرنا وجه وليك الميمون في حيوتنا و بعد المنون ، اللهم اني ادين لك بالرجعة بين يدي صاحب هذه البقعة .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رووه ايضاً في الزيارات عن الصادق عليه السلام انه قال : من دعا الله أربعين صباحاً بهذا العهد كان من انصار قائمنا ؛ فان مات قبله أخرجه الله من قبره وأعطاه بكل كلمة الف حسنة ، ثم ذكر الدعاء .

السادس و العشرون بعد المائة ما رواه الشيخ ابوالفتح الكراجكي في كنز الفوائد عن محمد بن العباس بن مروان و هو ثقة عن علي بن عبد الله بن أسد عن ابراهيم بن محمد عن أحمد بن معمر عن محمد بن الفضيل عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس في قوله تعالى : ان نشأ ننزّل عليهم من السماء آية فظلّت أعناقهم لها خاضعين » قال : هذه نزلت فينا وفي بني امية يكون لنا عليهم دولة ، فتذلّ أعناقهم لنا بعد صعوبة و هواناً بعد عزّ .

صد و بيست و چهارم : بازهم در زيارت ديگر آنجناب چنين نقل ميكنند: «خداوندا ! روى مبارك ولى خود را در اين دنيا و بعد از مرگ بمابنما ، خداوندا ! من در برابر صاحب اين بارگاه اقرار ميكنم كه رجعت جزء عقايد دينى من است .

صد و بيست و پنجم : بازهم روايت ميكنند كه حضرت صادق (ع) فرمود: هر كه چهل صبحگاه عهد خويش با امام زمان تازه كند و عهدنامهٔ او را بخواند از ياوران آنجناب باشد ، و اگر پيش از خروج او بميرد خداوند از قبر بيرونش آورد ، و در مقابل هر كلمه‌اى هزار حسنه بوى عطا كند ، و عهدنامه در كتب زيارات ثبت است .

صد و بيست و ششم : شيخ ابوالفتح كراجكى در كتاب « كنز الفوائد » نقل ميكند كه ابن عباس در تفسير اين آيه : اگر بخواهيم نشانه‌اى از آسمان بر آنها بفرستيم كه گردنهايشان در برابرش رام و خاضع شود ، شعرا ، ٤ » گفت : اين آيه دربارهٔ ما و بنى اميه است ، كه ما بر آنان حكومت و دولتى يابيم كه پس از گردنكشى رام ماشوند ، و پس از عزت خوار گردند .

السابع و العشرون بعد المائة مارواه الحسن بن سليمان نقلا من كتاب المشيخة للحسن بن محبوب عن محمد بن سلام عن أبي جعفر عليه السلام قال : في قوله تعالى : «ربنا أمتّنا اثنتين و أحييتنا اثنتين » قال : هو خاص لا قوام في الرجعة بعد الموت ويجرى في القيامة .

الثامن و العشرون بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في رسالته في أنواع آيات القرآن برواية ابن قولويه علي ما نقل عنه قال : قال أبو جعفر عليه السلام : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « فان للظالمين آل محمد حقهم عذاباً دون ذلك» يعني عذاباً في الرجعة .

التاسع و العشرون بعد المائة مارواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى «الذين لايؤمنون بالاخرة قلوبهم منكرة» يعني لايؤمنون بالرجعة انها حق .

وعن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام (أبي جعفر خ ل) مثله .

الثلاثون بعد المائة ما رواه الكراجكي في كنز الفوائد عن محمد بن العباس

صدو بيست وهفتم : حسن بن سليمان از محمد بن سلام نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) در تفسير اين آيه . «پروردگارا ! مارا دوبار ميراندى ودو بار زنده كردى ، غافر ، ١١» فرمود : اين مخصوص عده‌ايست كه بعد از مرگ در رجعت زنده ميشوند و در قيامت هم « جريان » دارد (يعنى در باره رجعت نازل شده و با قيامت هم قابل تطبيق است) .

صدو بيست وهشتم : سعد بن عبدالله ازحضرت باقر (ع) نقل ميكند كه فرمود : جبرئيل اين آيه‌را چنين نازل كرد: « آنها كه حق آل محمد را گرفتند عذابى غير از اين (يا نزديكتر ازاين) دارند» واين عذاب در رجعت است .

صدو بيست ونهم : «عياشى» در تفسير اين آيه : « آنها كه بآخرت ايمان ندارند دلهاشان بانكار خو گرفته ، نحل ، ٢٢» ازجابر نقل ميكند كه حضرت باقر(ع) فرمود : يعنى آنها كه برجعت ايمان ندارند . از ابوحمزه هم نظير اين حديث‌را نقل ميكند .

صدو سى ام : « كراجكى» در كتاب كنز الفوائد از فضل بن عباس نقل ميكند كه

عن علي بن محمد عن أبي جميلة عن الحلبي وعن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن الفضل بن عباس عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : «فدمدم عليهم ربهم بذنبهم فسوّاها» قال : في الرجعة «ولا يخاف عقبيها» قال : لا يخاف من مثلها اذا رجع

أقول : الظاهر ان المراد بربهم و هو أمير المؤمنين عليه السلام ليعود اليه ضمير يخاف ويناسب التفسير .

الحادي والثلاثون بعد المائة ما رواه الصدوق في معاني الاخبار عن أبيه عن سعد عن البرقي عن محمد بن علي عن سفيان عن فراش عن الشعبي قال : قال ابن الكوا لعلي يا امير المؤمنين أرأيت قولك : العجب كل العجب بين جمادى ورجب قال : ويحك يا أعور جمع اشتات ونشر أموات وحصد نبات ، وهنات بعد هنات ؛ مهلكات مبيرات لست انا ولا أنت هناك .

أقول : حمل الصدوق آخر الحديث على التقية . فقال : ان امير المؤمنين عليه السلام اتقى ابن الكوا في هذا الحديث لانه كان غير محتمل لاسرار آل محمد عليهم السلام «انتهى» ويمكن أن يكون اشارة الى رجعة بعض الشيعة و أعدائهم في زمن المهدى

حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «پروردگارشان بسزاى گناهانشان هلاكشان كرد و ديارشان را هموار كرد ، شمس ، ١٤» فرمود : اين در رجعت است ، و بعد كه ميفرمايد : (و از عاقبت آن بيم ندارد) يعنى چون برگردد از مثل آن باك ندارد .

صدوقي ويكم : صدوق در كتاب معانى الاخبار از « شعبى » نقل ميكند كه «ابن كوا» بعلى (ع) گفت : اينكه شما ميفرمائيد : «عجب ، همه عجب ميان ماه جمادى ورجب است» يعنى چه ؟ فرمود : واى بر تواى يك چشم ، گردآمدن پراكنده ها ، وزنده شدن مردگان و درو گياهان ، ووقايع ناگفتنى ديگرى است كه هلاك ميكند و از بين ميبرد ، آنجا نه من هستم و نه تو .

مؤلف گويد : مرحوم صدوق آخر حديث را (كه ميفرمايد : نه من هستم و نه تو) حمل بر تقيه كرده ميفرمايد : چون «ابن كوا» تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشت حضرت باتقيه صحبت كرده . ولى ممكن است تقيه نباشد و مراد اين باشد كه بعضى از شيعيان

عليه السلام ، وان ذلك يكون بين جمادى و رجب ؛ و اما رجعة أمير المؤمنين عليه السلام فهى متأخرة عن هذه الرجعة كما يأتى ، ولعلها لايكون بين جمادى ورجب ؛ فلاحاجة الى التأويل بالحمل على التقية ، وقدتقدم مايدل على مضمون الباب ويأتي مايدل عليه ، فان أحاديث هذه الابواب كلها متعاضدة فى الدلالة ، وقد عرفت وجه افراد هذا الباب عما بعده والله الموفق .

الباب العاشر

فى ذكر جملة من الاخبار المعتمدة الواردة فى الاخبار بالرجعة لجماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبوجعفر محمد بن علي بن بابويه فى كتاب من لايحضره الفقيه فى باب المتعة بطريق القطع والجزم من غير حوالة على سند حيث قال : قال الصادق عليه السلام : ليس منا من لم يؤمن بكرتنا ويستحل متعتنا .

اقول : هذا الضمير الموضوع للمتكلم و معه غيره دال بطريق الحقيقة

وبعضى ازدشمنان اهلبيت عليهم السلام ميان ماه جمادى ورجب محشور شوند ، و رجعت امير المؤمنين (ع) بعدازآن باشد ، وبين اين دو ماه نباشد .

اين باب پايان يافت ، حديثهاى بابهاى گذشته وآينده هم احاديث اين باب راتأييد ميكند ، زيراهمهٔ اين ابواب بيكديگر مربوط است ، وسبب جدا كردن اين باب از بابهاى بعد قبلا گفته شد .

باب دهم

درقسمتى ازاخبار معتبر راجع برجعت جمعى ازانبياء وائمه عليهم السلام

حديث اول : شيخ صدوق در كتاب «من لايحضر» درباب «متعه» بطور قطع و جزم بدون اعتماد بسند ميفرمايد : حضرت صادق (ع) فرمود : هر كه برجعت ما ايمان نداشته باشد ومتعهٔ ما (يعنى صيغه كردن زنان) رامعتقد نباشد ازمانيست .

مؤلف گويد : اينكه ميفرمايد : «رجعت ما» علامت اين است كه حضرت صادق

علی دخول الصادق عليه السلام فی الرجعة ؛ و معه جماعة من أهل العصمة علیهم السلام أو الجمیع ، ولاخلاف فی وجوب الحمل علی الحقیقة مع عدم القرینة .

الثانی ما رواه الشیخ الجلیل رئیس الطائفة أبوجعفر الطوسی فی المصباح الکبیر فی أعمال یوم الجمعة عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام انه قال : من أراد أن یزور قبر رسول الله صلی الله علیه وآله وأمیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین وقبور الحجج علیهم السلام وهو فی بلده فلیغتسل یوم الجمعة الی ان قال : ولیقل : السلام علیك أیها النبی ورحمة الله و برکاته السلام علیك ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی والسیدة الکبری و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد والاعلام ؛ والامناء المستحزنون جئت انقطاعاً الیکم والی آبائکم وولدکم الخلف علی برکة الحق فقلبی لکم سلم و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله بدینه ، فمعکم معکم لا مع عدوکم ، انی من القائلین بفضلکم مقرّ برجعتکم لاأنکر لله قدرة ، ولاازعم الاماشاء الله «الحدیث» .

الثالث ماروا ه الشیخ ایضاً فی المصباح فی أعمال رجب قال : زیارة رواها

باجمعی ازائمه علیهم السلام یا همهٔ آنان دررجعت برمیگردند ، وتا قرینه‌ای برخلاف نباشد ظاهرحدیث را نباید تأویل کرد .

دوم : شیخ طوسی در کتاب مصباح در اعمال روزجمعه از حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : هر که بخواهد ازراه دور پیغمبر (ص) یا امیرالمؤمنین یاحضرت فاطمه یایکی ازائمه علیهم السلام را زیارت کند غسل کند . . . . وبگوید : درود ، و رحمت و برکتهای خدا برتو ای پیغمبر مرسل ، وای وصی پسندیده ، وای بانوی بزرگوار ، وای دونوباوهٔ برگزیدهٔ پیغمبر ، وای فرزندان رسول ، وراهنمایان امت ، وامینان وحی خدا ازهمه بریدم وبسوی شما وپدران ، وفرزند جانشینتان شتافتم ، دلم دراختیار شما است . ونیرویم در کمکتان آماده است ، تاوقتی که خدادینش راتحکیم فرماید ، باشمایم باشما ، نه بادشمنان شما ، بفضلتان عقیده‌مندم وبرجعتتان اقراردارم ، قدرت خدارامنکر نیستم ، وجزخواست خدارأیی ندارم «تا آخرحدیث» .

سوم : بازهم شیخ طوسی در کتاب مصباح دراعمال ماه رجب ازحسین بن روح نقل

ابن‌عياش قال : حدثني خير بن عبدالله عن مولاه يعني أبا القاسم الحسين بن روح قال : زرأى المشاهد كنت بحضرتها في رجب تقول : الحمدلله الذي اشهدنا مشاهد أوليائه في رجب ، و أوجب علينا من حقهم ماقد وجب ، وصلى الله علي محمد المنتجب ، وعلى أوصيائه الحجب الى أن قال : والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته حتى العود الى حضرتكم والفوز في كرتكم والحشر من زمرتكم .

الرابع ماورواه رئيس المحدثين ابو جعفر ابن بابويه في الفقيه وعيون الاخبار ورئيس الطائفة ابو جعفر الطوسي في التهذيب بأسانيدهما الصحيحة عن محمد بن اسمعيل بن البرمكي عن موسى بن عبدالله النخعي عن الامام علي بن محمد عليهما السلام في الزيارة الجامعة يقول : فيها اشهدالله و اشهدكم اني مؤمن بكم و بما آمنتم به كافر بعدوكم و بما كفرتم به الى أن قال : معترف بكم مؤمن بايابكم مصدق برجعتكم منتظر لامركم مرتقب لدولتكم «ثم قال» : و نصرتي لكم معدة حتى يحيي الله دينه بكم ويرد كم في ايامه ويظهر كم لعدله ويمكنكم في أرضه «ثم قال» :

میکند که فرمود : ماه رجب درهرزیارتگاهی که هستی بگو : شکرخدایرا که ماه‌رجب مارا درزیارتگاه دوستانش حاضر کرد . وحق آنها برمامابت ولازم فرمود ، درود بر پیغمبر برگزیده‌اش محمد(ص)و اوصیایش که مبین شرع اند . . . . وسلام ورحمت و برکتهای خدابرشما باد ، تا وقتی که دوباره حضورتان شرفیاب شوم . و در رجعتتان رستگار گردم ؛ ودرزمره وحزب شمامحشورشوم .

چهارم : شیخ صدوق در کتاب «فقیه» و «عیون» و شیخ طوسی در «تهذیب» بسندهای صحیح از موسی بن عبدالله نخعی نقل میکنند که حضرت هادی (ع) درزیارت جامعه فرمود : خداوشما راشاهد میگیرم که من بشما وهرچه شماعقیده دارید ، معتقدم ، بدشمنان شما وهر چه شما عقیده ندارید بی عقیده‌ام . . . . بمقاماتتان اقرار دارم برجعتتان ایمان دارم ، بازگشتتان راتصدیق میکنم ، در انتظارسلطنت و دولتتان بسر میبرم ، نیرویم آمادهٔ یاری شمااست ، تاوقتی که خدادینش رابدست شما زنده کند ، و درروزهای موعود خویش شمارا برگرداند ، وبرای گستردن بساط عدلش شمارا ظاهر

فثبتنی الله أبداً مابقیت علی موالاتکم وجعلنی ممن یقتص آثارکم ویسلك سبیلکم و یهتدی بهدیکم و یحشر فی زمرتکم و یکرّ فی رجعتکم و یملك فی دولتکم و یشرّف فی عافیتکم ویمکن فی ایامکم وتقرّ عینه غداً برؤیتکم.

اقول: قدعرفت ان الحمل علی الحقیقة واجب متعین فی امثال هذه الالفاظ اجماعاً مع عدم القرینة کماهنا.

الخامس: ما رواه الشیخ و ابن بابویه ایضاً بالسند السابق بعد الزیارة الجامعه فی زیارة الوداع قال: اذا أردت الانصراف فقل: السلام علیکم سلام مودع الی أن قال: السلام علیکم حشرنی الله فی زمرتکم و أوردنی حوضکم و جعلنی من حزبکم وأرضاکم عنی و مکننی فی دولتکم واحیانی فی رجعتکم و ملکنی فی ایامکم.

السادس: ماروا ابن بابویه ایضاً فی کتاب عیون الاخبار فی باب ماجاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الائمة و الردّ علی الغلاة و المفوّضة قال: حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی قال: حدثنی أبی قال: حدثنی احمدبن علی الانصاری

... کند، ودرزمین قدرتتان دهد. . . . خداهمیشه مرابدوستی شمانابت دارد، و ازآنهاقرار دهد که از شما پیروی میکنند در راهتان میروند، بنور هدایتتان رهبری میشوند، در زمرهتان محشورمیشوند دررجعتتان بازمیگردند، دردولتتان حکومت میکنند، در زمان راحت وعافیتتان شرف می یابند، در روزگارتان قدرتمند میشوند، و فردا چشمشان بجمالتان روشن میشود.

مؤلف گوید: قبلاتذکردادیم که باتفاق همهٔ علما تاقرینه و شاهدی درکارنباشد این مطالب رانباید تأویل کرد وبمعنای مجازی حمل کرد.

پنجم: بازشیخ طوسی، و صدوق پس از زیارت «جامعه» در زیارت وداع چنین نقل میکنند: سلام برشما، سلام وداع. . . . سلام برشما، خدامرا درزمرهٔ شمامحشور وبرسرحوضتان وارد کند، وازحزب شما قراردهد، وشمارا ازمن خشنود فرماید، و در دولتتان قدرتم دهد، ودررجعتتان زنده ام کند، ودرروزگارتان حکومتم دهد.

ششم: شیخ صدوق درکتاب عیون ازحسن بن جهم ـ درحدیثی طولانی ـ نقل میکند

عن الحسن بن الجهم فی حدیث طویل ان المأمون قال لابی الحسن الرضا عليه السلام : ماتقول فی الرجعة ؟ فقال الرضا عليه السلام : انها لحق قد كانت فی الامم السالفة وقد نطق بها القرآن ، و قد قال رسول الله صلى الله عليه وآله : يكون فی هذه الامة كل ما كان في الامم السالفة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . وقد قال عليه السلام : اذا خرج المهدی من ولدی نزل عيسى بن مريم فصلى خلفه .

وقال عليه السلام : ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً فطوبى للغرباء ، قيل : يارسول الله ثم يكون ماذا ؟ قال : ثم يرجع الحق الي أهله ، فقال المأمون : فما تقول فی القائلين بالتناسخ ؟ فقال : من قال بالتناسخ فهو كافر مكذّب بالجنة « الحديث» .

اقول : رجعة عيسى عليه السلام قد صرح بها فی هذا الحديث وغيره ، بل تواترت وفي القرآن مايدل على وفاته كقوله : «و كنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفيتنی كنت انت الرقيب عليهم» ، وقوله تعالى: «انی متوفيك ورافعك الی» وغير ذلك والاحاديث

که مأمون بحضرت رضا (ع) عرض کرد : دربارهٔ رجعت چه میفرمائید ؟ فرمود : حق است ؛ در امتهای سابق هم بوده ، قرآن هم بیان میکند ، پیغمبر (ص) هم فرمود : هرچه درامتهای گذشته بودبدون کم وزیاد دراین امت هم خواهدبود ، و نیزفرمود : وقتی که مهدی اولاد من خروج کند عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، وبازفرمود : اسلام اول غریب بودو آخرهم غریب شود ، خوشا بحال غریبان ، پرسیدند : یارسول الله ! بعداز آن چه میشود ؟ فرمود : حق باهلش برمیگردد ، مأمون گفت : دربارهٔ قائلین به «تناسخ» (یعنی حلول روح بعدازمرگ دربدن دنیائی دیگر) چه میفرمائید ؟ فرمودهر که بتناسخ معتقد باشد کافراست ، وبهشت رادروغ پنداشته ، «تاآخرحدیث» .

مؤلف گوید : دراین حدیث وغیره بلکه در حدیثهای متواتر تصریح شده که عیسی بزمین برمیگردد ، ازقرآن هم استفاده میشود که وفات کرده ، زیرا اززبان اونقل میکند که درقیامت عرض میکند : «من تا مادامی که میان آنها بودم گواهشان بودم وچون مرا برگرفتی (وبتفسیرمؤلف ، چون مرا میراندی) توخود نگهبانشان بودی ، مائده ، ۱۱۷» ونیزبعیسی خطاب میکند : «من ترابرمیگیرم (وبتفسیرمؤلف میمیرانم) و بجانب

فيه كثيرة ، وان كان بعض العامة ينكر وفاته فليس بمعتبر ، و ماذاك الا لافراطهم في انكار الرجعة ، وقوله : ثم يرجع الحق الى أهله يدل على رجعة الائمة عليهم السلام مضافاً الى التصريحات الكثيرة ، ولو كان المراد خروج المهدى عليه السلام وحده لما كان من قسم الرجعة لما عرفت من معناها ، وصرّح به صاحب الصحاح و القاموس و غيرهما ؛ وقد عرفت ايضاً ان الطبرسي ذكر ان ذلك تأويل صدر من بعضهم ثم حكم بانه مخالف لاجماع الامامية ، والتصريحات المنافية لهذا التأويل البعيد أكثر من أن تحصى، ثم ان الحكم بعدها ببطلان التناسخ يدل على عود الروح في الرجعة الى بدنها الحقيقي لاالى بدن آخر ، والالكان تناسخاً قطعاً .

السابع مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب «ماحدّث به هرثمة بن أعين من وفات الرضا عليه السلام » عن تميم بن عبدالله القرشي عن أبيه عن محمد بن مثنى عن محمد بن خلف الطاطري عن هرثمة بن أعين عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان المأمون سيقول لك وأنت تغسلني أليس زعمتم ان الامام لايغسله الا امام فأجبه وقل له : ان الامام

خود بالامیبرم» وهمچنین آیات دیگر ، احادیثهم دراین باره بسیار است ، اگرچه بعضی از سنیان منکر وفات اویند ولی قول آنها معتبر نیست ، و این از جهت تند روی در انکار رجعت است ، مرگ اورا انکار میکنند که رجعت ثابت نشود ، و اینکه میفرماید سپس حق باهلش برمیگردد دلیل رجعت ائمه علیهم السلام است . و اگر مراد خروج حضرت مهدی (ع) باشد ازاقسام رجعت حساب نمیشود زیرا قبلا گفتیم که معنی رجعت ـ چنانکه از کتاب «صحاح» و «قاموس» ودیگران هم استفاده میشود زنده شدن پس از مرگ است ، و نیز گفتم که مرحوم «طبرسی» میفرماید بعضی این تأویل را گفته اند اما بر خلاف اجماع امامیه است ، و تصریحهای بیشمار روایات هم آنرارد میکند

واما اینکه میفرماید ، «تناسخ» باطل است ، دلیل بر این است که دررجعت روح ببدن اصلی برمیگردد نه ببدن دیگر ، وگرنه قطعاً تناسخ خواهد بود .

هفتم : شیخ صدوق در کتاب «عیون» ـ درحدیثی طولانی ـ از هرثمة بن اعین نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود : وقتی که تومشغول غسل دادن منی مأمون بتو خواهد گفت : مگر شما معتقد نیستید که امام را غیر ازامام غسل نمیدهد ؟ بگو : البته

لايجب أن يغسله الاامام ، فان تعدى متعدفغسل الامام لم تبطل امامته ولاامامة الذى بعده ، ولوترك الرضا بالمدينة لم يغسله الاابنه ظاهراً مكشوفاً ، ولايغسله الان الا هو من حيث يخسى .

اقول: هذا المعنى قدورد فى الاحاديث كثيراً و هويؤيد الاحاديث الكثيرة الواردة في الاخبار برجعة الحسين ليغسل المهدى عليهما السلام .

الثامن مارواه الكلينى في باب زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن ايوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسى عن أبى عبد الله عليه السلام قال : اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها تقول فيها: اشهد كم انى بكم مؤمن وبايابكم موقن« الى أن قال» : والعن قتلة الحسين عليه السلام اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة .

ورواه أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالسند الذى يأتى ذكره عقيب هذا الحديث ان شاء الله .

امام را باید امام غسل بدهد اما اگر ستمگری تجاوز کرد واورا غسل داد امامت اووامامت آن امام بعدی باطل نمیشود ، اگر حضرت رضا درمدینه بود پسرش آشکارا غسلش میداد اکنون هم بطور مخفی اوغسل میدهد .

مؤلف گوید : اینموضوع (که امام را باید امام غسل دهد) در روایات بسیاری وارد شده ، و این مؤید اخبار بسیاری است که میفرماید امام حسین (ع) حضرت مهدی را غسل میدهد .

هشتم : کلینی درباب «زیارت امام حسین» ازیوسف کناسی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی برسر قبر حسین (ع) رفتی بگو . . . . . شهادت میدهم که من بشما ایمان دارم ، و برجعتتان یقین دارم . . . خداوندا ! قاتلان حسین (ع) را لعنت کن مارا از آنان قرار ده که اورا یاری میکنند واز آنها کمك میگیرد ، وبر آنان منت مینهی دنیا وآخرت درصف یاوران دین توهستند .

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب «مزار» روایت میکند .

التاسع : ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور بالسند السابق يقول فيه أبو عبد الله عليه السلام : اذا أردت أن تودعه فقل السلام عليك ورحمة الله وبركاته استودعك الله الي أن قال : اللهم لاتجعله آخر العهد منا ومنه اللهم ابعثه مقاماً محموداً تنصر به دينك وتقتل به عدوك و تبير به من نصب حرباً لآل محمد فانك وعدت ذلك وأنت لاتخلف الميعاد والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ،اشهد انكم نجباء شهداء جاهدتم في الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله .

ورواه الشيخ الثقة الجليل ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة عن أبيه ، ومحمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن ابن ابان عن الحسين بن سعيد مثله .

وأورد هذا الحديث في الباب الثامن والثمانين في وداع قبر الحسين عليه السلام و أورد الحديث الذي قبله في الباب الذي قبله بهذا السند .

العاشر : ما رواه الكليني ايضاً في باب «ان الائمة لم يفعلوا شيئاً ولايفعلون الا بأمر من الله» عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن أبي عبد الله البزاز عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : ان لكل واحد

نهم : بازهم كلينى روايت ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : وقتيكه خواستى با حسين (ع) وداع كنى ؛ بگو : السلام عليك ورحمة الله وبركاته . . . خداوندا ! اين زيارت را آخرين زيارت من قرارمده ، خداوندا ! آنجناب را در مقام شايسته اى بگمار كه بدست او دينت را يارى كنى ، دشمنانت را بكشى ، و هر كس با آل محمد جنك كند نابودش فرمائى ، كه تو خود چنين وعده داده اى و البته خلف وعده نميفرمائى و السلام عليكم و رحمة الله وبركاته ، شهادت ميدهم كه شماها بزرگواران و گواهان مردميد ؛ در راه خدا جهاد كرديد . وبروش و سنت پيغمبر (ص) كشته شديد .

اين حديث را هم «ابن قولويه» در كتاب «مزار» در دوجا بهمين نحو روايت ميكند

دهم : بازهم كلينى درباب «اينكه ائمه جز بامر خدا كار نميكنند» از «حريز» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) درحديثى فرمود : ما هر كدام دفترى داريم كه وظائف

منا صحيفة فيها ما يحتاج اليه أن يعمل به في مدته ، فاذا انقضى ما فيها مما أمر به عرف ان أجله قد حضر ، فـأ تاه النبي صلى الله عليه و آله ينعى اليه نفسه و أخبره بمـاله عند الله ، و ان الحسين عليه السلام قرء صحيفته التي اعطيها وفسّرله ما يأتي و بقي اشياء لم تقض ، فخرج للقتال و كانت تلك الا شياء التي بقيت ؛ ان الملائكة سألت الله في نصرته فاذن لها فمكثت تستعدّ للقتال وتتأهّب لذلك حتى قتل ، فنزلت و قدانقطعت مدّته و قتل عليه السلام ؛ فقالت الملائكة : ياربنا اذنت لنا في الا نحدا روأذنت لنا في نصره و قدقبضته ؟ فأوحى الله اليهم ان الزموا قبره حتي تروه و قد خرج فانصروه ، و ابكوا عليه و علي ما فاتكم من نصرته ، فانكم قد خصصتم بنصرته وبالبكاء عليه ، فبكت الملائكة حزناً على مافاتهم من نصرته ، فاذا خرج يكونون من أنصاره .

و رواه الثقة الجليل أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولويه في الباب السابع و العشرين من كتاب المزار قال : حدثني محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميري

دوران حياتمان درآن ثبت است ، وقتيكه آن دفتر بآخر رسيد مى‌فهميم مرگمان فرا رسيده آنگاه پيغمبر (ص) ميآيد خبروفاتمان را بماميدهد واجر وثوابى‌را كه‌نزد خدا داريم بيان‌ميكند ، چنانكه حضرت امام‌حسين (ع) دفتر خودرا كه خواند ديد قسمتى از وظائف انجام شده و قسمتى مانده از اين روبجانب كربلا حركت كرد ، و از جمله چيزهائيكه باقيمانده بود اين‌بود كه : ملائكه ازخداخواستند اجازه‌دهداورانصرت كنند اجازه داد ، همان دم كه آماده جنك مى شدند آنجناب شهيدشد ، وقتى بزمين رسيدند كه‌كار وى تمام شده بود ، عرض كردند : پروردگارا ! اجازه دادى مابزمين آمديم ، اجازه يارى هم دادى اما پيش از آنكه ما برسيم جان مقدسش را گرفتى ، وحى شد : ملازم قبرش باشيد تا وقتيكه خروج ميكند ياريش كنيد ، اكنون براى فيضى كه از دستتان رفت وبراى مصائب او بگريد كه شما مخصوص نصرت و گريهٔ براى اوهستيد ، فرشتگان از حسرت خويش گريستند ، و هنگامى كه آنجناب خروج كند ازياوران وى خواهند بود .

اين‌حديث راهم «ابن‌قولويه» درباب ٢٧ كتاب «مزار» از «حريز» بهمين‌نحو

عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبدالله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن قال : حدثنا أبو عبيدة البزاز عن حريز قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام وذكر مثله .

الحادي عشر ماروا الكليني ايضاً في اواسط الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبدالله بن عبد الرحمن عن عبدالله بن القاسم البطلي عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «وقضينا الى بني اسرائيل في الكتاب لتفسدن في الارض مرتين» قال : قتل علي بن أبي طالب و طعن الحسن «ولتعلن علواً كبيراً» قال : قتل الحسين عليه السلام «فاذا جاء وعد اولاهما» فاذا جاء نصر الحسين «بعثنا عليكم عباداً لنا أولي بأس شديد فجاسوا خلال الديار» يبعثهم الله قبل خروج القائم فلا يدعون وتراً لآل محمد الا قتلوه «وكان وعداً مفعولا» خروج القائم «ثم رددنا لكم الكرة عليهم» خروج الحسين عليه السلام في سبعين من اصحابه عليهم البيض الذهب ؛ لكل بيضة وجهان المؤدون الى الناس ، ان هذا الحسين قد خرج حتى لا

نقل ميكند .

يازدهم : ازعبدالله بن قاسم نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تأويل اين آيه : «در آن كتاب به بني اسرائيل اعلام كرديم كه شما دو نوبت در زمين فساد ميكنيد ، سورهٔ بني اسرائيل ، ٤ ـ » فرمود : اين دو فساد : قتل علي بن ابيطالب (ع) و خنجر زدن بحضرت امام حسن (ع) است (يعني تأويل آيه دراين امت وتطبيقش با مسلمانان منافق چنين ميشود) « ـ و سر كشي ميكنيد ، سر كشي بزرگي ـ اين قتل حسين (ع) است ـ هنگامي كه نوبت اولي رسيد ـ يعني نوبت نصرت حسين (ع) شد ـ جمعي ازبندگان با صلابت خويش را برشما گماشتيم تا در داخل ديارتان كشتار كردند ـ اينان را خدا پيش ازخروج حضرت قائم (ع) ميفرستد تاهر كس را كه خوني از آل محمد بگردنش باشد بكشند ـ واين يعني خروج حضرت قائم (ع) ـ وعده‌اي انجام شدني بود ، سپس برضد آنان دولت بشما داديم ـ اين خروج حضرت حسين (ع) است باهفتاد نفر ياورش كه خودهاي دوروي طلا برسر دارند ، وبمردم اعلام ميكنند كه اين حسين است خارج شده

يشك فيه المؤمنون، وانه ليس بدجال ولا شيطان، والحجة القائم بين أظهرهم فاذا استقرت المعرفة في قلوب المؤمنين انه الحسين عليه السلام جاء الحجة الموت، فيكون الذى يغسله ويكفنه ويحنطه و يلحده في حفرته الحسين بن على عليه السلام، ولا يلي الوصى الاوصي .

ورواه ابن قولويه في المزار في الباب الثامن عشر فيما نزلت من القرآن في قتل الحسين عليه السلام، وانتقام الله له ولو بعد حين . قال : حدثنى محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن موسى بن سعد ان الحناط، عن عبدالله بن القاسم الحضرمى عن صالح بن سعد عن أبى عبدالله عليه السلام مثله الى قوله : « و كان وعدالله مفعولا » .

اقول : وانما ترك آخر الحديث لانه لا يدل على مضمون الباب، وهذه عادته كما قرّر في اول كتابه وفيما أورده كفاية هنا .

واعلم ان بعض الاصحاب المعاصرين استشكل هذا الحديث جداً و الذى ظهر لي في حلّ اشكاله وجوه :

احدها انه قد تقرّر ان للقرآن ظاهراً وباطناً، وانه لا يعلم جميع معانيه الا الأئمة عليهم السلام، فلعلّ ماذكر معناه الباطنى وظاهره غير مراد .

تا برای مؤمنان شکی نماند که او دجال و شیطان نیست، امام زمان (ع) هم در میان آنها است، وقتی که مؤمنان اطمینان پیدا کردند حضرت حجت را مرگ درمی‌یابد و بدست آنحضرت غسل و کفن و حنوط و دفن میشود، امام را غیر از امام غسل نمیدهد .

این حدیث را «ابن‌قولویه» هم در کتاب «مزار» باب ۱۸ ـ در آیاتی که دربارهٔ قتل حسین (ع) وانتقام ازدشمنانش وارد شده ـ نقل میکند اما آخر حدیث را که بغرض او مربوط نیست بیان نمیکند .

یکی ازعلمای عصر ما دراین حدیث اشکال کرده که آیه صریحاً دربیان حال بنی اسرائیل است و ربطی بقضیهٔ کربلا یا سایر وقایع این امت ندارد اما ممکن است بچند وجه جواب داد ۱ ـ قرآن ظاهری دارد و باطنی، و باطنش را غیر از ائمه علیهم السلام

و ثانيها انه قد تقرّر ايضاً بالاحاديث الكثيرة ان بعض الايات أو أكثرها قداريد به معنيان فصاعداً ، بل سبعون معنى ، فلعل هذه الاية المراد منها ظاهرها ، والمعنى المروى ايضاً وغيرهما .

و ثالثها أن يكون لفظ بنى اسرائيل في الآية كناية عن هذه الامة لمشابهتهم لهم فى أكثر الاحوال أو كلها كما مرّ ، ويكون استعارة ، فلايكون المرادبها ظاهرها أصلا .

و رابعها أن يكون المراد بها ظاهرها ، وتكون فى حكم بنى اسرائيل و يكون للحديث الوارد فى تفسيرها المذكور هنا اشارة الى الاحاديث السابقة ، ان كل ماكان فى بنى اسرائيل يكون فى هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة ، فكانه قال : ظاهر الاية واضح ، و معناها الذى يفهم منها مراد ، و نظير هذا الامر فى هذه الامة ماذكرنا ، ثم أورد الوقايع المشابهة للوقايع السابقة فى بنى اسرائيل والله أعلم .

الثانى عشر ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه فى كتاب الخصال فى باب العشرة عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن أبي عبدالله الوراق عن محمد بن عبد الله بن الفرج عن علي بن بنان المقرى عن محمد بن سابق عن زايدة عن الاعمش

کسی خبر ندارد . شاید این معنی باطن آیه باشد وظاهرش مراد نباشد ۲ ـ بحدیثهای بسیاری ثابت شده که قسمتی از آیات یا بیشتر آنها معانی زیادی تا هفتاد معنی دارد پس شاید ظاهر آیه مراد باشد ، آن هم که درحدیث است معنای باطنش باشد ۳ ـ ممکن است بنی اسرائیل درآیه کنایه ازهمین امت باشد زیرا در بسیاری از امور باهم شباهت دارند بنا براین اصلا ظاهرش مراد نیست ٤ ـ مراد همان امت موسی است اما چنانکه در حدیثهای سابق هم بیان شد هرچه دربنی اسرائیل بوده بدون کم وزیاد دراین امت هم هست پس مراد ازآیه همین معنای ظاهری است اما حدیث میفرماید نظیر آن دراین امت هم هست که عبارت از قتل امیرالمؤمنین (ع) و و و باشد .

دوازدهم : شیخ صدوق در کتاب خصال از حذیفه بن اسید نقل میکند که پیغمبر (ص)

عن فرات القزاز عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : انكم لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الأرض ، و خروج عيسى بن مريم ، وخروج يأجوج ومأجوج « الحديث » .

اقول : يأتي ان شاء الله مايدل صريحاً على ان دابة الارض أمير المؤمنين عليه السلام وتقدم ما يدل على ذلك ايضاً .

الثالث عشر ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في المصباح الكبير في ذكر قنوت الوتر قال : ويستحب ان يزاد هذا الدعاء «الحمد لله شكراً لنعمائه » و ذكر شكاية طويلة من أحوال الغيبة والدعاء لصاحب الزمان بتعجيل الفرج والخروج الى أن قال : « اللهم وشرّف بما استقلّ به من القيام بأمرك لدي مواقف المسار مقامه وسرّ نبيك محمداً ﷺ برؤيته ومن تبعه على دعوته» ثم قال : « وردّ عنه من سهام المكاره ما يوجهه اهل الشنان اليه والى شركائه في أمره ومعاونيه على طاعة ربه» الدعاء .

الرابع عشر ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في ادعية الصباح والمساء في الدعاء

فرمود : تاده علامت ديده نشود قيامت نيايد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال ، جنبنده زمين ، خروج عيسى بن مريم ، وخروج «يأجوج ومأجوج» «تا آخرحديث» . احاديثى بعداً بيايد كه صريحاً ميفرمايد : مراد از جنبندهٔ زمين حضرت اميرالمؤمنين (ع) است قبلا هم اشاره شد .

سيزدهم : شيخ طوسى در كتاب «مصباح كبير» در قنوت نماز «وتر» در ضمن دعائى راجع بشكايت ازغيبت امام زمان (ع) ، ودعا براى فرج آنجناب چنين نقل ميكند خداوندا ! او را توفيق ده دينت را در سرتاسردنيا نشردهد ، وبانجام اين وظيفه كه تنها در عهدهٔ او است مقام او را شرافت ده ، وبديدن اوچشم پيغمبر (ص) و آنهارا كه از دعوتش پيروى ميكنند ، روشن فرما ، تيرهاى شوم دشمنان را از وجود آن بزرگوارو ياورانش بگردان «تا آخردعا» .

چهاردهم : بازهم شيخ طوسى در «مصباح» درآخر دعاى معروف بدعاى «حريق»

الكامل المعروف بدعاء الحريق يقول في آخره : «اللهم صل على محمد و أهل بيته الطاهرين وعجل اللهم فرجهم وفرجي وفرج كل مؤمن مهموم من المؤمنين اللهم صل على محمد وآل محمد وارزقني نصرهم واشهدني ايامهم واجمع بيني وبينهم في الدنيا والاخرة ، واجعل عليهم منك واقية حتى لايخلص اليهم الابسبيل خير و على معهم وعلى شيعتهم ومحبيهم وأوليائهم» الدعاء . ورواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الرابع عشر .

الخامس عشر ما رواه ايضاً في المصباح في الصلوات المرغب في فعلها يوم الجمعة في صلوة اخرى لفاطمة قال : روى ابراهيم بن عمر الصنعاني عن أبي عبد الله عليه السلام ثم ذكر كيفية الصلوة والدعاء بعدها الى أن قال : «واسئلك أن تصلي على محمد وآل محمد وأن تفرج عن محمد وآل محمد وتجعل فرجي مقروناً بفرجهم» الدعاء .

اقول : ومثل هذا كثير جداً في الادعية ، و الحمل على الحقيقة الذي هو واجب قطعاً مع عدم قرينة المجاز يدل على الرجعة ويؤيد التصريحات الكثيرة جداً

چنين نقل ميكند : خداوندا ! برمحمد و آل پاكش درود فرست ، و فرج آنها ، وما و هرمؤمن غمزده اى را نزديك فرما خداوندا ! برمحمد و آلش درود فرست ، مرا توفيق يارى آنان ده ، درروزگار دولتشان حاضرم كن ، دنيا و آخرت ميان من و آنها جدائى مينداز ، از جانب خودت نگهبانى براى آنان قرار داده كه جز براه خير دست كسى بدامنشان نرسد ، من وشيعيان ودوستانشان رانيز با آنها درحمايت خود حفظ فرما « تاآخر دعا» اين دعارا « كفعمى» هم در كتاب مصباح خود نقل ميكند .

پانزدهم : بازهم شيخ طوسى در «مصباح» در دعاى بعداز نماز حضرت فاطمه سلام الله عليها درروز جمعه از حضرت صادق (ع) چنين نقل ميكند . . و از تومسألت ميكنم كه برمحمد و آل محمد درود فرستى ، وغصه از دل آنان بزدائى ، وفرج مرا بفرج آنها قرين گردانى «تاآخر دعا» .

امثال اين مضمون دردعاها بسيار زياد است ، وتا قرينه اى در كار نباشد بايد معناى حقيقى آنرا رها نكرد (يعنى شخص دعا ميكند كه مرا ازياوران امام زمان قرار بده ، يا فرج مرا با فرج آنها قرين كن) واين دليل برجعت است .

السادس عشر ما رواه ايضاً فى المصباح فى دعاء كل يوم من شهر رمضان بعد ما ذكر الصلوة على النبى و الائمة عليهم السلام واحداً واحداً قال : اللهم صل على ذرية نبيك اللهم اخلف محمداً فى اهل بيته اللهم مكّن لهم في الارض اللهم اجعلنا من عددهم ومددهم و أنصارهم على الحق فى السر والعلانية اللهم اطلب بذحلهم و وترهم ودمائهم و كفّ عنا و عنهم وعن كل مؤمن و مؤمنة بأس كل طاغ وباغ الدّعاء .

اقول : لو ان ضمير مكّن لهم عائد الى الجميع فهو كآية الوعد باستخلافهم وتمكنيهم والحمل على الحقيقة كما عرفت دال على الرجعة مع عدة من القرائن كسؤال كفّ البأس عنهم وغير ذلك مع التصريحات الكثيرة التى لا يحصى

السابع عشر ما رواه الشيخ ايضا في المصباح فى اعمال ذى القعدة فى دعاء يوم الخامس و العشرين منه اللهم داحى الكعبة و فالق الحبة الى أن قال : و اشهدنى اوليائك عند خروج نفسى و حلول رمسى اللهم عجل فرج اولیائك

شانزدهم : باز در «مصباح» در دعای هر روز ماه رمضان پس از صلوات بر محمد (ص) و یك یك ائمه علیهم السلام چنین نقل میکند : خداوندا بر ذریهٔ پیغمبرت درود فرست خداوندا ! در میان اهلبیتش جانشین او باش ، آنها را در زمین قدرت ده ، مرا جزء افراد و یاوران آشکار و نهانشان قرارده ، کشتگانشان را تو خود خونخواهی کن شر ستمگر وسرکشی را ازما وآنها وهرزن ومرد باایمان دور فرما «تاآخر دعا» .

مؤلف گوید اینکه میگوید : آنها را در زمین قدرت ده ، ظاهرش اینستکه همهٔ آنهارا ، و این نظیر آیهٔ سورهٔ نوراست که میفرماید : (خدا بآنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند وعده داده) در زمین جانشینشان کند ، و قدرت و استقرارشان دهد و اگر تأویل نشود ظاهر در رجعت است چنانکه قرائن دیگر - از قبیل دعای دفع دشمن از آنها و غیره - هم شهادت میدهد ، علاوه بر تصریحهائی که در احادیث دیگر است .

هفدهم : در دعای روز بیست و پنجم ذی قعده چنین نقل میکند : ای خدائی که زمین کعبه را گستردی ، و دانه را شکافتی ، . . . . هنگام خروج جان ، ورفتن زیرخاك دوستانت را ببالین من برسان ، خداوندا ! فرج دوستانت را نزدیك کن ، آنچه بستم

وارد د عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم ثم قال : «اللهم صل عليه وعلى آبائه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا في كرته حتى نكون في زمانه من اعوانه »

و رواه الكفعمي في مصباحه ، و كذا اكثر الادعية المذكورة هنا ودلالتها على المراد بملاحظة ضماير الجمع والحمل على الحقيقة و القرائن و التلويحات فهي مؤيدة للتصريحات .

الثامن عشر ما رواه ايضا في المصباح في زيارة الحسين عليه السلام يوم عرفة اشهد انك الامام البر التقي و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى و اعلام الهدى «اشهد الله وملائكته و انبيائه و رسله اني بكم مؤمن وبايابكم موقن » الزيارة

اقول : هذا أوضح دلالة في رجعتهم عليهم السلام فان الاياب الرجوع وليس المراد القيامة قطعاً لعدم افادته وعدم اختصاص الاقرار بالزائر أصلا .

التاسع عشر ما رواه الشيخ ايضا في المصباح في زيارة العباس بن علي عليه السلام يقول فيها « اشهد انك قتلت مظلوما وان الله منجز لكم ما وعدكم جئتك يابن امير المؤمنين عليه السلام و قلبي لكم مسلم ورأيي لكم تبع ونصرتي لكم معدة حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين فمعكم معكم لا مع عدوكم اني بكم و بايا بكم من

از آنان گرفته اند بايشان رد كن ، قائمشان را بحق ظاهر كن ، خداوندا ! بر آن بزرگوار و پدرانش درود فرست ، وما را از اصحابش قرار ده ، در رجعتش محشورمان فرما ، تا جزء ياورانش باشيم . اين دعا وبسيارى ازدعا هاى ديگررا « كفعمى » هم در كتاب مصباح نقل ميكند ، دلالت اين حديث هم بر رجعت نظير دلالت حديث سابق است .

هيجدهم : درزيارت امام حسين (ع) در روزعرفه چنين روايت ميكند : **شهادت** ميدهم كه توامام نيكو كار پرهيز گارى ، وامامان از نسل تو كلمه هاى پرهيز گارى و چراغهاى هدايت اند ، خداوملائكه وپيغمبرانش را شاهد ميگيرم كه من بشما ايمان دارم وبباز گشتتان يقين دارم «تا آخر زيارت» .

نوزدهم : در زيارت حضرت ابا الفضل عليه السلام چنين نقل ميكند : **شهادت** ميدهم كه ترا مظلوم كشتند ، وخدا آن وعده اى كه بشما داده وفا ميكند ، اى پسر امير المومنين ! درحالى بزيارتت آمده ام كه دلم تسليم ؛ ورأيم تابع ، ونيرويم آماده ياريشماست تاوقتى كه خداى احكم الحاكمين (ميان شما ودشمنانتان) حكم فرمايد باشما يا با دشمنان شما ، من بشما ورجعتتان ايمان دارم ، از مخالفان و قاتلانتان بيزارم . . . .

المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين ؛ الى أن قال: « جمع الله بيننا وبينك وبين رسوله وأوليائه » .

ورواه الشيخ ايضاً في التهذيب . ورواه الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار في باب زيارة العباس قال : حدثني أبو عبدالله (الرحمن خ ل) أحمد بن الحسين العسكري ، عن الحسن بن علي بن مهزيار ، عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال : قال الصادق عليه السلام ثم اورد الزيارة .

اقول : الاياب الرجعة و هو اشارة الى رجوع الحسين عليه السلام و السبعين الذين قتلوا معه و من جملتهم العباس .

العشرون ما رواه ايضاً في المصباح في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيها: «أتيتك انقطاعاً اليك و الى وليّك الخلف من بعدك على الحق فقلبي لك مسلم وأمري لك متّبع و نصرتي لك معدة » الى أن قال : « اللهم لا تخيب توجهي اليك برسولك و آل رسولك أنت مننت عليّ بزيارة أمير المؤمنين و ولايته و معرفته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به ومنّ عليّ بنصره لدينك في الدنيا والاخرة » .

خدا ميان من وشما ، وپيغمبر ، ودوستانش جمع كند .

اين حديث را در كتاب «تهذيب» هم نقل ميكند ، «ابن قولويه» در كتاب «مزار» از ابو حمزهٔ ثمالي ازحضرت صادق (ع) روايت ميكند ، و اينكه ميگويد بباز گشتنان ايمان دارم ، باز گشت آنها همان رجعت حسين (ع) و يارانش و از جمله حضرت عباس (ع) است .

بيستم : بازهم در «مصباح» درزيارت حضرت امير المؤمنين (ع) چنين نقل ميكند ازديگران بريده بكوى تو آمده ام ، دل بتو وجانشين برحقت بستم ، دلم تسليم شما ، اختيارم بدست شما ونيرويم براى نصرتتان آماده است ، ... خداوندا ! توسل من بپيغمبر وآلش را رد مكن ، تو برمن منت نهادى زيارت ؛ وولايت ومعرفت على (ع) نصيبم كردى مرا از آنها قرارده كه وى را يارى ميكنند ، واز او كمك ميگيرند ؛ وبرمن منت گزار دنيا وآخرت درصف ياوران او قرارم ده .

و رواه الشيخ الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار في باب زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : حدثني محمد بن الحسن بن الوليد فيما ذكره في كتابه الذي سماه الجامع قال : روي عن أبي الحسن عليه السلام انه كان يقول عند قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها .

ورواه الكفعمي في المصباح في الفصل الحادي و الاربعين

الحادي و العشرون ما رواه الشيخ ايضاً في التهذيب وفي المصباح في زيارة الاربعين من أعمال صفر قال : أخبرنا جماعة عن هارون ابن موسى التلعكبري قال : حدثنا محمد بن علي بن معمر عن علي بن محمد بن مسعدة والحسن بن علي بن فضال جميعاً عن سعدان بن مسلم عن صفوان بن مهران قال : قال لي مولاي الصادق عليه السلام في زيارة الاربعين تقول : «السلام علي الحسين الشهيد المظلوم» الى ان قال : «اشهد انك الامام البر التقي و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى ، أشهد اني بكم مؤمن وبايابكم موقن بشرايع ديني وخواتيم عملي وأمري لامركم متبع ونصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوكم»

الثاني والعشرون ما رواه الشيخ ايضا في المصباح في عمل شعبان قال : اليوم

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب «مزار» در باب زیارت حضرت امیر (ع) ، و کفعمی هم در «مصباح» روایت میکنند .

بیست و یکم : شیخ طوسی «در کتاب» تهذیب و «مصباح» در زیارت اربعین از صفوان نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : در زیارت اربعین بگو : سلام بر تو ای حسین شهید ، ... شهادت میدهم که تو امام نیکوکار پرهیزکاری ، و امامان از نسلت کلمهٔ پرهیزکاری اند ، من بشما ایمان دارم و بباز گشتتان واحکام دینم وسر انجام کارم یقین دارم ، در هر امر پیرو شمایم ، و نیرویم برای نصرتتان آماده است تا وقتیکه خدا بشما رخصت خروج دهد ، باشمایم ، باشما ، نه بادشمنان شما .

بیست و دوم : بازهم در مصباح در اعمال ماه شعبان میفرماید : سوم شعبان تولد امام

الثالث منه فيه ولدالحسين بن علی عليه السلام خرج الى القاسم بن العلا الهمدانی وكيل ابی محمد عليه السلام ان مولانا الحسين بن علی عليه السلام ولديوم الخميس لثلث مضين من شعبان فصم وادع فيه بهذا الدعاء «اللهم انی اسئلك بحق المولود فی هذا اليوم الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته ؛ بكته السماء ومن فيها والارض ومن عليها ولما يطأ لابتيها قتيل العبرة وسيد الاسرة الممدود بالنصرة يوم الكرة المعوض من قتله ان الائمة من نسله والشفاء فی تربته والفوز معه فی أوبته والاوصياء من عترته بعد قائمهم و غيبته حتی يدركوا الاوتا رويثاروا الثار ويرضوا الجبار ويكونوا خير أنصار ، و صلی الله عليهم مع اختلاف الليل و النهار ، اللهم فصل علی محمد و عترته واحشرنا فی زمرته وبوئنا معه دار الكرامة ومحل الاقامة ، اللهم و كما أكرمتنا بمعرفته فأكرمنا بزلفته وارزقنا مرافقته وسابقته ، واجعلنا ممن يسلم لامره ويكثر الصلوة عليه عند ذكره وعلی جميع اوصيائه الاثنی عشر النجوم الزهر ؛ اللهم وهب لنا فی هذا اليوم

حسين(ع) است ، ونامه‌ای ازحضرت عسكری (ع) برای وكيلشان قاسم همدانی آمد كه نوشته بودند : مولای ما حسين بن علی(ع) پنجشنبه سوم شعبان بدنيا آمد ، آنروز راروزه بگيرواين دعارا بخوان : خداوندا ! بحق مولود امروز كه پيش از تولد خبر شهادتش را دادی ، وپيش از آنكه پا برزمين مدينه نهد ، آسمان واهلش ، وزمين ومردمش براو گريستند آن كشتهٔ اشك ، وسرور اهلبيت كه وی را در رجعت مدد ميكنی ، ودرعوض شهادت امامان را ازنسل او ، وشفارا در تربتش قرار دادی ، ودر هنگام بازگشت غلبه را برای اومقدر كردی ، وبعداز حضرت قائم وغيبت وی اوصيايش رااز عترت آنجناب مقرر كردی تاانتقام خونهای مقدس رابگيرند ، وخدای جبار راخشنود كنند ، وبهترين ياور دين باشند ، رحمت خدابر آنهاباد ، مادام كه شب وروز پشت سر يكديگر در حركت اند ، خداوندا ! درود بر محمد وآلش فرست **وما را** درزمرهٔ اومحشور فرما ، وباوی درمنزل نيكان وسرای جاودان جايمان ده ، خداوندا ! چنانكه مارا بمعرفت او سرفراز كردی ، بمجاورتش نيز مفتخرمان فرما ، وهمنشينی اورا نصيبمان گردان ، مارا ازآنان قرارده كه دربرابراو تسليم اند ، چون ياد او ميكنند درود فراوان برخود ودوازده ستارهٔ فروزان ، اوصيای بزرگوارش ميفرستند ، خداوندا ! امروز بهترين عطاهارا بما عنايت كن ، چنانكه حسين را بمحمد عطا

خير موهبة كما و هبت الحسين لمحمد جده و عاذ فطرس بمهده فنحن عائذون بقبره من بعده نشهد تربته وننتظر أوبته آمين رب العالمين »

الثالث والعشرون مارواه الكليني في باب مايعاين المؤمن والكافر من كتاب الجنائز عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عمن سمع أباعبدالله عليه السلام و ذكر حال المؤمن بعد الموت الى أن قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة ثم يزور آل محمد في جبال رضوي يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم ويتحدث معهم في مجالسهم حتى يقوم قائمنا أهل البيت فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا معه يلبون زمراً فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون ونجا المقربون «الحديث» .

الرابع والعشرون مارواه الكليني في باب الاشارة والنص على الصادق عليه السلام عن الحسين بن محمد عن معلي بن محمد عن الوشاء عن أبان بن عثمان عن ابي الصباح الكناني قال : نظر أبو جعفر الى أبي عبدالله عليهما السلام وهو يمشي فقال: تري هذا ؟ هذا من الذين قال الله عزوجل «و نريدان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض».

الخامس والعشرون مارواه الكليني ايضاً في باب نكت ونتف من التنزيل

كردى ، خدايا «فطرس» ملك بگهواره او پناه برد مابقبرش پناه آورده ايم ، تربت پاكش رامينگريم ودرانتظار بازگشتش بسرميبريم .

بيست وسوم : (اين همان حديث صدو دوازدهم باب سابق است) .

بيست وچهارم : كلينى از ابو الصباح نقل ميكند كه گفت : حضرت صادق (ع) راه ميرفت ، حضرت باقر (ع) نگاهى باو كرد و فرمود : اين را مى بينى ؟ اين از آن كسانى است كه خدا ميفرمايد : «ميخواهيم بر آنها كه در زمين نا توان شمرده شدند منت نهيم ، امامشان قرار دهيم ، وارثشان كنيم ، و در زمين استقرارشان دهيم قصص ٥»

بيست وپنجم : بازهم كلينى از محمد بن فضل نقل ميكند كه حضرت كاظم (ع)

فی الولایة عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن ابن محبوب عن محمد بن الفضیل عن أبی الحسن الماضي علیه السلام فی قوله تعالی : « هو الذی أرسل رسوله بالهدی ودین الحق» قال : الولایة هی دین الحق ، قلت : «لیظهره علی الدین کله » قال : یظهره علی جمیع : الادیان عند قیام القائم «الحدیث» .

اقول :الحمل علی الحقیقة الذی هو واجب عند عدم القرینة یستلزم الحکم بالرجعة مضافاً الی التصریحات الکثیرة .

السادس والعشرون ما رواه الکلینی فی أوائل الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان عن عیثم بن أسلم عن معاویة بن عمار عن أبی عبدالله علیه السلام فی حدیث ان جبرئیل علیه السلام قال لرسول الله صلی الله علیه وآله : فمنکم القائم فیصلی عیسی بن مریم خلفه اذا أهبطه الله الی الارض

السابع والعشرون ماروا ه ابن بابویه فی کتاب العلل فی باب العلة التی من اجلها سمی ذو القرنین عن ابیه عن محمد بن یحیی عن الحسین بن الحسن بن ابان عن محمد بن أورمة عن القاسم بن محمد عن برید العجلی عن الاصبغ بن نباتة قال : قال امیر المؤمنین علیه السلام ـ وقد سئل عن ذی القرنین ـ فقال : لم یکن نبیاً ولا ملکا ولم یکن

در تفسیر این آیه : «اوست که پیمبر خویش را بهدایت و دین حق فرستاد ، توبه۳۲» فرمود : دین حق «ولایت» است ، گفتم بعد میفرماید : «تا آنرا برهمهٔ دینها غلبه دهد» فرمود : هنگام قیام حضرت قائم (ع) این وعده عملی شود «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : بمقتضای اینکه لفظ را باید برمعنای اصلی و حقیقی حمل کرد لازمهٔ این حدیث صحت رجعت است (ظاهراً مؤلف ضمیر (یظهره) را به پیغمبر (ص) بر گردانده ، یعنی تا پیغمبر را بر همه دینها غلبه دهد ، ولازمهٔ این موضوع همان رجعت است)

بیست و ششم : بازهم کلینی از معاویه بن عمار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود جبرئیل (ع) بحضرت رسول (ص) عرضکرد : آن قائمیکه چون عیسی بزمین آید پشت سرش نماز گزارد ، از شما است .

بیست و هفتم : شیخ صدوق در کتاب (علل) از اصبغ بن نباته نقل میکند که شرح حال ذوالقرنین را از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند ، فرمود نه پیغمبر بود نه پادشاه

قرناه من ذهب ولا فضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبه الله ، وانما سمّي ذوالقرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه فغاب عنهم حينا ثم عاد اليهم فضربوه على قرنه الاخر وفيكم مثله .

أقول : قد عرفت سابقا ان المراد بمثله امير المؤمنين عليه السلام ، و قد صرّح به ابن بابويه وعلى بن ابراهيم و غيرهما و هو المفهوم من قوله وفيكم وقد تقدم ان ذاالقرنين لما ضربوه مات خمسمائة عام ثم رجع حياً ثم ضربوه فمات كذلك ثم رجع

الثامن والعشرون مارواه الشيخ أبوعلى الحسن بن الشيخ أبى جعفر الطوسى في مجالسه باسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : كأنى بقوم قد تأولوا القرآن و أخذوا بالشبهات ؛ الى أن قال : هم اهل فتنه يعمهون فيها ، الى أن يدركهم العدل ، فقلت : يارسول الله العدل منا امن غيرنا ؟ قال : بنا فتح الله وبنا يختم ، و بنا يؤلّف القلوب بعد الشرك ، وبنا يؤلّف القلوب بعد الفتنة .

شاخ طلا و نقره هم نداشت ، بنده‌ای بود خدارا دوست میداشت ، خداهم اورا دوست داشت ، وذوالقرنين ـ يعنى صاحب دوشاخش ـ گفتند زيرا بخدا دعوت كرد ضربتى بريك طرف پيشانيش زدند مدتى از نظرها غايب شد و باز برگشت ، ضربت ديگرى بطرف ديگر پيشانيش زدند ؛ درميان شماهم نظير اوهست .

مؤلف گويد : سابقاً گفتيم نظير ذوالقرنين دراين امت خود امير المؤمنين (ع) است چنانكه ابن بابويه وعلى بن ابراهيم وديگران هم تصريح ميكنند ، كلمهٔ : «درميان شما» هم ظاهر درهمين معنى است ، و نيز قبلا گذشت كه ذوالقرنين پس از ضربت اول مرد، و بعداز پانصدسال زنده شد وباز بعد ازضربت دوم مرد ودوباره زنده شد .

بيست و هشتم : فرزند شيخ طوسى در كتاب «مجالس» ازامير المؤمنين (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : گويا مى بينم كه جمعى قرآن راتأويل كرده ، دست بشبهه هازده‌اند ، . . . اينان درفتنه ها سرگردانند ، تا وقتيكه عدل آنان را در يابد ، عرض كردم : يا رسول الله ، عدل از ما است يا از ديگران ؟ فرمود : خدا بما افتتاح كرد و بما ختم ميكند بما پس از شرك دلها را مهربان ميكند ، و بما پس از فتنه قلبها را الفت ميدهد .

أقول : قد عرفت ان الحمل على الحقيقة يوجب الحكم بالرجعة ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

التاسع والعشرون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن سفيان بن ابراهيم العائذى عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام قال : بنا يبدء البلاء ثم بكم ، وبنا يبدء الرخاء ثم بكم ، والذى يحلف به لينتصرن الله بكم كما انتصر بالحجارة .

أقول : ومثل هذا والذى قبله كثيرة جداً .

الثلاثون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن حذيفة بن اسيد عن أبى ذرانه سمع النبى ﷺ يقول : من قاتلنى فى الاولى و قاتل أهل بيتى في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

أقول : هذا دال كما ترى على رجعة أهل البيت عليهم السلام فى وقت خروج الدجال ؛ وعلي رجعة جماعة من الذين قاتلوه عليه السلام ايضاً .

الحادى والثلاثون ماروا رئيس المحدثين أبوجعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في اوايله عن محمد بن ابراهيم بن اسحق عن عبدالعزيز بن يحيى عن الحسين بن معاذ عن قيس بن حفص عن يونس بن أرقم عن أبى سيّار الشيبانى عن الضحاك بن مزاحم عن النزال بن سبره عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث يذكر فيه أمر الدجال و خروجه الى أن قال : يقتله الله بالشام على يدى من يصلى خلفه المسيح عيسى بن مريم الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى

مؤلف گويد : برحسب رعايت معناى حقيقى ، اين حديث هم ازادلهٔ رجعت است .

بيست و نهم (اين همان حديث هيجدهم باب سابق است).

سى ام : (اين هم حديث بيستم باب سابق است) اين حديث دليل بر رجعت اهلبيت عليهم السلام ورجعت جمعى ازجنك كنندگان بابيغمبر اكرم (ص) است .

سى و يكم : شيخ صدوق در كتاب « اكمال » از « نزال بن سبره » نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) در حديث دجال فرمود : . . . خداوند درشام وى را بدست كسى كه عيسى پشت سرش نماز ميگزارد ، خواهد كشت ، اما بدانيد كه بعد ازآن بليهٔ عظمى

قلنا : وما ذاك يا امير المؤمنين ؟ قال : خروج دابة الارض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصا موسى ، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقاً و يضعه على وجه كل كافر فيطبع فيه هذا كافر حقاً ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين باذن الله بعد طلوع الشمس من مغربها ، فعند ذلك ترفع التوبة «الحديث» .

و رواه الراوندى فى اواخر كتاب الخرايج والجرايح في العلامات الدالة على صاحب الزمان عليه السلام عن الاصبغ بن نباته عن امير المؤمنين عليه السلام مثله .

اقول : يأتى ان شاء الله ما هو صريح في ان دابة الارض امير المؤمنين عليه السلام انه يخرج في الرجعة .

الثانى والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب كمال الدين باسناده عن عبدالله بن سليمان و كان قارياً للكتب انه قرء في الانجيل و ذكر كلاماً طويلا في أخبار الله عيسى عليه السلام بأحوال محمد صلى الله عليه وآله وأحوال امته يقول فيه : ارفعك الى ثم اهبطك في آخر الزمان لترى من امة ذلك النبى العجايب ، ولتعينهم على قتل اللعين الدجال ،

است گفتيم : آن بليه چيست ؟ فرمود : خروج جنبندهٔ زمين از حدود كوه صفا است ، انگشتر سليمان وعصاى موسى بدست دارد ، انگشتر را بصورت هر مؤمن بگذارد نقش شود : اين حقاً مؤمن است ، بصورت هر كافر بگذارد نقش شود : اين حقاً كافر است ، سپس سر بلند كند و باذن خداهر كه ميان مغرب ومشرق باشد او را بنگرد ، اين جريان بعداز آن است كه خورشيد ازمغرب طلوع كرده ، وآن موقع ديگر توبه پذيرفته نشود «تاآخرحديث» .

اين حديث را «راوندى» هم در كتاب «خرائج» از اصبغ بن نباته بهمين نحو روايت ميكند .

مؤلف گويد : برحسب تصريح حديثهاى آينده مراد از جنبندهٔ زمين حضرت امير (ع) است كه در رجعت خارج ميشود .

سى ودوم : ازعبدالله بن سليمان ـ كه كتب انبياى گذشته راخوانده بود ـ نقل ميكند كه گفت : درانجيل شرح حال محمد (ص) وامتش را خواندم ازجمله چنين نوشته بود : ترا بجانب خود بالا ميبرم ، سپس در آخرالزمان فرود ميآورم تاازامت اين پيغمبر عجايبى به بينى

أهبطك في وقت الصلوة لتصلي معهم انهم امة مرحومة .

الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً في باب اتّصال الوصية من لدن آدم عليه السلام عن أبيه عن محمّد بن الحسين (الحسن خل) عن سعيد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن العباس بن معروف عن علي بن مهـزيار عن الحسن بن سعيد عن محمّد بن اسمعيل عمن حدّثه عن اسمعيل بن أبي رافع عن أبيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث ان اليهود ادّعت انهم دفنت عيسى حياً وادعى بعضهم انهم قتلوه وصلبوه ولم يكن الله ليجعل لهم عليه سبيلا وانما شبّه لهم يقول الله :«اني متوفيك ورافعك الي ّ ومطهّرك من الذين كفروا » فلم يقدروا على قتله وانما رفعه الله اليه بعد أن توفاه «الحديث» .

اقول : وفي معناه أحاديث كثيرة في وفاة عيسى رواه الطبرسي عن ابن عباس وغيره ، وتلك الروايات موافقة للقرآن في عدة آيات ، وقد تواترت الاحاديث من طريق الخاصة والعامة برجعة عيسى عليه السلام في آخر الزمان ، وهنا كلام آخر يأتي في محله ان شاء الله .

ودر كشتن دجال كمك كنى ، هنگام نماز ترا فرو ميفرستم تا با آنها در نماز شركت كنى ، اينان امت آمرزيده اند .

سي وسوم : از ابو رافع نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثى فرمود : يهود ادعا كردند كه عيسى را زنده بخاك سپردند ، بعضى از يهوديان مدعى شدند كه وى را كشتند و بدار كشيدند درصورتى كه خدا اورا هرگز تسليم آنان نميكرد ، مطلب بر آنها مشتبه شد چنانكه خداوند ميفرمايد : « من ترا برگيرم و بسوى خود بالا برم و از (معاشرت با) كفار پاك كنم ، آل عمران : ٥٥» پس يهوديان نتوانستند اورا بكشند . بلكه خداوند بعداز آنكه اورا ميراند بسوى خود بالايش برد «تا آخر حديث» .

«راجع بوفات حضرت عيسى (ع) حديثهائى بهمين مضمون وارد شده كه طبرسى از ابن عباس وغيره نقل ميكند ، اين روايات باچند آيهٔ قرآن هم تطبيق ميكند ، و بر حسب روايات متواتر سنى وشيعه هم حضرت عيسى (ع) در آخر الزمان بزمين برميگردد ، دراين زمينه مطلب ديگرى هم هست كه درجاى خود تذكر ميدهيم .

الرابع والثلاثون ما رواه ايضاً فيه في باب ما نص الله على القائم عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن سهل بن زياد عن محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم عن ابن عباس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه الى ابن عباس عن رسول الله ﷺ في حديث قدسي طويل في النص على الائمة (ع) يقول فيه : وآخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى بن مريم .

الخامس و الثلاثون ما رواه ايضاً في الباب المذكور عن أحمد بن محمد بن سعيد عن محمد بن حماد عن غياث بن ابراهيم عن حسين بن زيد بن علي بن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن رسول الله ﷺ قال : ابشروا ثم ابشروا الى أن قال: فكيف تهلك امة أنا أولها واثنا عشر من بعدي من السعداء اولي الالباب والمسيح بن مريم آخرها .

السادس والثلاثون مارواه ايضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ في حديث انه قال . لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج المهدي فينزل عيسي بن مريم فيصلّي خلفه ؛ و تشرق الا رض بنور ربها .

سی و چهارم : ازابن عباس نقل میکند که پیغمبر اکرم (ص) ضمن حدیث قدسی طویلی ـ راجع بامامت ائمه علیهم السلام فرمود : آخرین نفر آنهارا عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

سی و پنجم : اززید بن علی از پدر بزرگوارش نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : شمارا بشارت باد، بازهم بشارت باد . . . . . امتی که من اولشان باشم ، و بعداز من دوازده جانشین خرد مند سعادتمندم میانشان باشند ، و عیسی در آخرشان چگونه هلاك میشوند؟ .

سی و ششم : ازابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : اگر بیش از یک روز از عمر دنیا نمانده باشد خدا آن روز را طولانی کند تا حضرت مهدی ظاهر شود ، وعیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و روی زمین بنور پروردگارش روشن گردد .

السابع والثلاثون مارواه ايضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله في النص على الائمة عليهم السلام الى أن قال : والحسن بن على ومن يصلّى خلفه عيسى بن مريم القائم عليه السلام .

الثامن و الثلاثون ما رواه ايضاً فى باب ما روى عن الحسن بن على عليه السلام عن المظفر بن جعفر العلو ى عن جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه عن جبر ئيل بن أحمد عن موسى عن الحسن بن محمد الصيرفى عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبى سعيد عقيصا عن الحسن بن على عليهما السلام فى حديث قال : أما علمت انه ما منا أحد الا ويقع فى عنقه بيعة لطاغية زمانه الا القائم الذي يصلى خلفه عيسى بن مريم .

التاسع و الثلاثون ما رواه ايضاً فى باب ما أخبر به الصادق عليه السلام با سنا ده عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام في حديث انه قال له : فمن القائم منكم ؟ قال: الخامس من ولد ابنى موسى الى أن قال : ثم يظهر فيفتح الله على يديه مشارق الارض و مغاربها و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّى خلفه .

لاربعون ما رواه الكلينى في آخر كتاب الحج و الزيارات في باب النوادر

سى و هفتم : باز از ابن عباس نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در تعيين ائمه عليهم السلام فرمود : . . . . و حسن بن على ، و آن قائمى كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد .

سى و هشتم : ازابوسعيد نقل ميكند كه حضرت امام حسن (ع) درحديثى فرمود : مگر نميدانى كه هيچ امام بر حقى نيست جز اينكه بيعت پادشاه گرد نكش زمانش را در گردن دارد ، مگر آن قائمى كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگذارد .

سى و نهم : ازابو بصير درحديثى نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم قائم شما كيست ؟ فرمود : پنجمين فرزند پسرم موسى . . . . ظاهر شود وخداوند بدست او شرق وغرب را بگشايد ، و عيسى بن مريم فرود آيد ، پشت سرش نماز گذارد .

چهلم : كلينى در كافى ميفرمايد : روايت شده كه هنگاميكه خاك قبر حسين (ع)

قال : و روي اذا أخذته يعني تراب قبر الحسين عليه السلام فقل : « اللهم بحق هذه التربة الطاهرة و بحق البقعة الطيبة وبحق الوصي الذي وارثه وبحق جده و أبيه و أخيه و الملائكة الذين يحتفون به والملائكة العكوف على قبر وليك ينتظرون نصره صل على محمد و آله و اجعل لي فيه شفاء من كل داء » الدعاء . و رواه ثقة الجليل جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار قال : حدثنا محمد بن يعقوب وأورد الحديث .

الحادي و الاربعون ما رواه الشيخ الجليل الثقة أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة و فضلها الذي صرح في أوله انه ألفه لاجل تحصيل الثواب و التقرب الى الله والنبي و الائمة عليهم السلام و انه خرجه و جمعه مما وقع اليه من أحاديث الثقات من أصحابنا و انه لم يخرج فيه حديثاً واحداً روى عن الشذاذ من الرجال يأثر ذلك عن المذكورين غير المشهورين بالحديث و العلم ، فروى فيه في الباب الثامن عشر فيما نزل من القرآن في قتل الحسين عليه السلام و انتقام الله له ولو بعد حين قال : حدثني أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى عن الحكم الحناط عن ضريس عن أبي خالد

را برداشتی ، بگو : «خداوندا ! بحق این تربت پاك ، واین بقعهٔ پاك وآن جسد پاکی که دراین خاك نهان است ، وبحق جد وپدر و برادرش ، و بحق آن فرشتگانی که او را احاطه کرده اند ، وملائکه ای که دراین کوی اقامت گزیده اند و درانتظار یاری این امام بسر میبرند ! برمحمد وآلش درود فرست واین خاك را شفای هردردی قرارده» تاآخر دعا» این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب «مزار» از کلینی نقل میکند .

چهل و یکم : «ابن قولویه» در کتاب «مزار» ـ که در اولش مینویسد این کتاب را برای رضای خدا وتقرب به پیغمبر وائمه علیهم السلام تألیف کردم ، وهمهٔ حدیثهای آن را ازرا ویان موثق نقل کردم وحتی یك حدیث هم ازآنان که در حدیث وعلم شهرتی ندارند روایت نکردم ـ درباب هیجدهم از ابوخالد کابلی روایت میکند که حضرت باقر (ع) درتأویل این آیه : «کسانی که مورد حملهٔ دشمنان واقع شدند چون ستم دیدند رخصت

الكابلي عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل: «اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير» قال: علي والحسن والحسين عليهم السلام.

اقول: يفهم منه الوعد بر جعتهم و نصرهم حملا على الحقيقة كما هو الواجب؛ وقد فهم منه المصنف ذلك كما ذكره في العنوان، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة.

الثاني و الاربعون مارواه جعفر بن محمد بن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال: حدثني جعفر بن محمد الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معوية العجلي قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام أخبرني عن اسمعيل الذي ذكره الله في قوله: «واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد وكان رسولا نبياً» كان اسمعيل بن ابراهيم؟ فقال: ان اسمعيل مات قبل ابراهيم، و ابراهيم كان حجة الله قائماً صاحب شريعة، فالى من أرسل اسمعيل قلت: فمن كان؟ قال: كان اسمعيل بن حزقيل النبي بعثه الله الى قومه فكذبوه

(جنگ) دارند و خدا بر یاری آنها توانا است حج، ٣٩» فرمود: مراد، امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام است:

مؤلف گوید: برحسب ظاهر، این وعده‌ای است راجع برجعت این سه امام چنانکه مرحوم «ابن قولویه» هم همینطور فهمیده، لذا تصریحات بسیار سایر روایات را تأیید میکند.

چهل و دوم: درباب نوزدهم همان کتاب از «بریدبن معاویهٔ عجلی» نقل میکند که گفت: بحضرت صادق(ع) عرض کردم: این اسماعیل که خداوند میفرماید: «در این کتاب اسماعیل را یاد کن که او درست وعده و پیمبری فرستاده بود، مریم ٥٤» همان فرزند حضرت ابراهیم بود؟ فرمود: آن اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت، و حضرت ابراهیم حجت وقت و صاحب شریعت بود، دیگر اسماعیل پیغمبر که بود؟ گفتم: پس این اسماعیل کیست؟ فرمود: اسماعیل فرزند حزقیل پیغمبر است، خدا او را بسوی قومش فرستاد، او را تکذیب کردند و کشتند و پوست صورتش را کندند خدا بر آنان غضب

و قتلوه و سلخوا وجهه ، فغضب الله عليهم فوجّه اليهم سطاطائيل ملك العذاب فقال له : يا اسمعيل وجّهني رب العزة اليك لاعذب قومك بأنواع العذاب ان شئت فقال له اسمعيل: لاحاجة لي الى ذلك ، فأوحى الله اليه يا اسمعيل فما حاجتك يا اسمعيل ؟ فقال : يارب انك أخذت الميثاق لنفسك بالربوبية، ولمحمد بالنبوة وأوصيائه بالولاية ؛ وأخبرت خلقك بما يفعل امته بالحسين بن علي من بعد نبيها ، وانك وعدت الحسين عليه السلام أن تكرّه الى الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به ، فحاجتي اليك يارب ان تكرّني الى الدنيا حتى انتقم ممن فعل ذلك بي كما فعل كما تكرّ الحسين ، فوعده الله اسمعيل بن حزقيل ذلك فهو يكرّ مع الحسين بن علي عليه السلام

الثالث والاربعون مارواه ابن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع والسبعين في زيارة الحسين بن علي عليه السلام قال حدثني الحسين بن محمد بن عامر عن أحمد بن اسحق قال : حدثنا سعدان بن مسلم قائد أبي بصير قال : حدثني بعض أصحابنا عن ابي عبدالله عليه السلام وذكر الزيارة للحسين عليه السلام يقول فيها بعد ذكر النبي والائمة عليهم السلام : « وجئت الى مشاهدهم حتى تلحقني بهم وتجعلهم لي فرطاً و تجعلني لهم

كردو «سطاطائيل» :فرشتهٔ عذاب را فرستاد ، بوی گفت : ای اسماعيل خداوند مرا بسوی تو فرستاده که اگر اجازه دهی اين قوم را هلاك كنم فرمود : من باين كار احتياجی ندارم ازجانب خدا وحی شد : پس چه حاجت داری ؟ عرض كرد : پروردگارا ! تو برای خداوندی خود وپيمبری محمد (ص) وامامت اوصيايش ازمردم پيمان گرفته ای ، ومصيبتهای حسين بن علی را بمردم خبرداده ای وحسين (ع) را وعده داده ای كه اورا بدنيا برگردانی تاخود ازدشمنانش انتقام گيرد ، اكنون حاجت من اين است كه مراهم آن موقع بدنيا برگردانی تا ازدشمنانم انتقام گيرم ، خدا بوی وعده داد كه اورا بر گرداند ، و با حسين عليه السلام بر خواهد گشت .

چهل وسوم : درباب هفتادونهم ازسعدان بن مسلم نقل ميكند كه گفت : يكی از اصحاب ما زيارت حسين (ع) رااز حضرت صادق (ع) نقل كرد كه پس ازذكر پيغمبر وائمه عليهم السلام ميگويد : «من بزيارت آنان آمدم كه بآنها ملحقم كنی ، و آنان را پيشرو من، ومرا

تبعاً في الدنيا والاخرة » قال : ثم يقول : «لبيك داعي الله ان كان لم يجبك بدني فقد أجابك قلبي وشعري وبشري و هواي على التسليم لخلف النبي المرسل والسبط المنتجب فقلبي لك مسلم وأمري لك متبع ونصرتي لك معدة حتى يحييكم الله لدينه و يبعثكم فمعكم لامع عدوكم اني من المؤمنين برجعتكم لا انكر لله قدرة ولا أكذب له مشية ولا أزعم ان ماشاء الله لا يكون» وذكر الزيارة .

الرابع والاربعون مارواه ايضاً في الباب المذكور قال : حدثني محمد بن أحمد بن الحسين العسكري ومحمد بن الحسن بن الوليد جميعاً عن الحسن بن علي بن مهزيار عن أبيه عن علي بن مهزيار عن محمد بن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال قال الصادق عليه السلام : اذا أردت المسير الى الحسين عليه السلام ثم ذكر آداب الزيارة وأورد زيارة طويلة يقول فيها : «وقد أتيتك زايراً قبر ابن بنت نبيك فاجعل تحفتي فكاك رقبتي من النار» الى أن قال : «و اجعلني من أنصاره يا أرحم الراحمين» .

ثم قال فيها «أتيتك انقطاعاً اليك والى جدك و أبيك و ولدك الخلف من بعدك

دنيا و آخرت پير و آنان قرار دهى ، اى دعوت كنندهٔ بخدا ، لبيك ، اگر بدنم بيارديت نيامد ، قلب وموى و پوستم همه جواب ترا ميدهد و در برابر جانشين پيغمبر و نبيرهٔ بر گزيدهٔ او دلم تسليم است ، قلبم تسليم تو ، و اختيارم بدست تواست ، ونيرويم براى ياريت آماده است ، تا آنهم كه خداشمارا براى نشر دينش زنده كند ، با شمايم نه بادشمنانتان ، من از كسانى هستم كه برجعت شما عقيده مندم ، قدرت خدارا انكار نميكنم مشيت اورا تكذيب نميكنم ، چنين عقيد ندارم كه چيزى را خدا بخواهد ونشود» تاآخر زيارت .

چهل و چهارم : درهمان باب ازابوحمزهٔ ثمالى نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) پس از بيان آداب زيارت امام حسين (ع) در ضمن زيارت چنين فرمود : براى زيارت قبر پسر دختر پيغمبرت آمده‌ام ، بجاى هر تحفه‌اى مرا از آتش دوزخ آزاد فرما . . . ومرا از ياوران اوقرار بده» . . . . . (اى پسر پيغمبر !) من از همه بريدم و بتو وجد و پدر ، وفرزند جانشينت پيوستم وبزيارتت آمدم ، دلم دربرابرت تسليم ، ورأيم پيرو

فقلبي لك مسلم ورأيي لك متبع ونصرتي لك معدة حتى يحييكم الله لدينه ويبعثكم و اشهد انكم الحجة وبكم ترجا الرحمة فمعكم لا مع عدوكم اني بايابكم من المؤمنين لا انكر الله قدرة ولا اكذب منه مشية» ثم قال فيها : «و تصلي على الائمة كلهم كما صليت على الحسن و الحسين عليهم السلام» ثم تقول : «اللهم تمم بهم كلماتك وأنجز بهم وعدك وأهلك بهم عدوك وعدوهم من الجن والانس أجمعين اللهم اجعلنا لهم شيعة و أعواناً وانصاراً على طاعتك وطاعة رسولك وأحينا محياهم وامتنا مماتهم و اشهدنا مشاهدهم في الدنيا و الاخرة الى أن قال : «اللهم ادخلني في اوليائك و حبب الى مشاهدهم وشهادتهم في الدنيا و الاخرة انك علي كل شيء قدير ثم قال : «اللهم اجعلني ممن ينصره وينتصر به لدينك في الدنيا والاخرة» الى ان قال: «اللهم اجعلني ممن له مع الحسين بن علي قدم ثابت واثبتني فيمن يستشهد معه»

الخامس والاربعون ما رواه الثقة الجليل علي بن ابراهيم بن هاشم في

نيرويم آماده ياري شما است تا آندم كه خدا شما را براي نصرت دينش زنده كند ، شهادت ميدهم كه شما حجت خدائيد ، بوسيلهٔ شما ازخدا اميد رحمت داريم ، با شمايم نه بادشمنان شما ،برجعتتان عقيده مندم ، قدرت خدارا منكر نيستم ، ومشيتش راتكذيب نمي كنم ، سپس ميفرمايد : برسايرائمه‌هم درود فرست چنانكه برحسن و حسين عليهما السلام فرستادي وبگو : خداوندا ! بدست اينان كلماتت را تمام كن ، ووعده هايت را رفا كن ، وهمهٔ دشمنان جني وانسي خود وآنهارا هلاك فرما ، خداوندا ! مارا ازشيعيان وياوران آنان قرارده تادر طاعت توآنها راكمك دهيم ، زندگي مارامثل زندگي آنان ومرگ مارا مثل مرگشان قرارده ، دنيا وآخرت مارا توفيق حضور ايشانده . . . . خداوندا ! مراجزء دوستانت قرار بده ، ودنيا وآخرت محضر آنان رامحبوب من گردان كه‌تو برهركار توانائي ، خداوندا ! مرا ازآنها قرارده كه دنيا وآخرت درراه دين اورا ياري ميكنند و از او كمك ميگيرند . . . . خدا وندا ! مرا از آنان قرار ده كه در دوستي و ولايت حسين بن علي ثابت قدم اند ، و نام مرا جزء شهداي راه او ثبت فرما .

چهل وپنجم : علي بن ابراهيم در تفسيرش ازعبد الله بن مسكان نقل ميكند كه

تفسيره في اوايله بعد تسع ورقات من أول النسخة المنقول منها في بحث الرد على من أنكر الرجعة قال علي بن ابراهيم : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبدالله بن مسكان عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « واذ أخذالله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه» قال : ما بعث الله نبياً من لدن آدم وهلم جراً الا ويرجع الى الدنيا فينصر رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين ، وقوله : «لتؤمنن به»يعنى رسول الله «ولتنصرنه» أمير المؤمنين

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمى فى رسالته نقلامن كتاب مختصر البصائر لسعدبن عبدالله بسندآخر .

السادس والاربعون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً في اوائل تفسيره مرسلا في قوله تعالى : « وعد الله الذين آمنوا منكم يا معشر الائمة و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً» قال : هذا مما يكون فى الرجعة .

السابع والاربعون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً فيه مرسلا في قوله تعالى :

حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «هنگامى كه خدا از پيمبران پيمان گرفت كه اين كتاب وحكمتى را كه بشماداده ، اگر پيغمبرى سويتان آمد وآنچه نزدشما است تصديق كرد بايد بوى ايمان آريد ويارىش كنيد ، آل عمران ، ٨١» فرمود : از زمان حضرت آدم تا كنون خدا هيچ پيغمبرى نفرستاده جزاين كه بدنيا بر ميگردد و پيغمبر و امير المؤمنين را يارى ميكند ، و تأويل آيه چنين است كه « بايد به پيغمبر ايمان آريد و امير المؤمنين را يارى كنيد» .

اين حديث را حسن بن سليمان هم در رساله‌اش نقل ميكند .

چهل وششم : باز درتفسير اين آيه : «خداوند بكسانى از شما كه ايمان آورده عمل صالح كردندوعده داده كه درزمين جانشينشان كند چنانكه پيشينيان را جانشين كرد ، ودينشان را كه برايشان پسنديده است استقرار دهد ، و پس از ترس و خوف ايمنشان گرداند ، نور :٥٥» ميفرمايد : مراد ائمه است واين وعده دررجعت عملى ميشود .

چهل وهفتم : درتفسير اين آيه : «ميخواهيم برآنان كه درزمين ضعيفشان شمردند

«ونريد أن نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض» قال : هذا مما يكون في الرجعة .

الثامن و الاربعون مارواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر قال ذكر عند أبي جعفر عليه السلام جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من علمه انه كان يعرف تأويل هذه الاية «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» يعني الرجعة .

التاسع و الاربعون مارواه المفيد في الارشاد في أخبار امير المؤمنين عليه السلام في فصل مفرد قال : ومن كلامه عليه السلام مارواه الخاصة والعامة انه عليه السلام قال في خطبة له نحن أهل بيت من علم الله علمنا ، و بحكم الله حكمنا ، فان تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصايرنا ؛ وان لم تفعلوا يهلككم الله بأيدينا ، الا وبنا يدرك ترة كل مؤمن ، وبنا تخلع ربقة الذل من أعناقكم ، وبنا فتح لابكم وبنا ختم لابكم .

الخمسون مارواه علي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلا من كتاب الدلايل

منت نهيم ، پيشوا ووارثشان كنيم ، وروى زمين استقرارشان دهيم ، قصص : ٥ ميفرمايد اين آيه مربوط بزمان رجعت است .

چهل و هشتم : ازعمرو بن شمر نقل ميكند كه گفت : خدمت حضرت باقر (ع) بودم فرمود : خدا «جابر» را رحمت فرمايد ، علمش بجائى رسيده بود كه تأويل اين آيه را ميدانست : « آن كس كه اين قرآن را بعهدهٔ تو گذاشت بباز گشتگاهى خواهدت برد ، قصص : ٨٥» ميدانست كه مربوط برجعت است .

چهل و نهم : شيخ مفيد در كتاب «ارشاد» ميفرمايد : از كلمات امير المؤمنين (ع) كه شيعه وسنى نقل ميكنند اين است كه در خطبه‌اى فرمود : ما خاندانى هستيم كه علممان از علم خدا وحكممان ازحكم اوسرچشمه گرفته ، اگرازما پيروى كنيد ازنورمان هدايت شويد ، و اگر نكنيد خدا بدست ماهلاكتان كند ، بدانيد خون هرمؤمنى را ما انتقام ميگيريم ، وماگردنهاى شمارا از زير بار ذلت بيرون ميكشيم ، بما افتتاح شدنه بشما ، بماختم ميشود نه بشما .

پنجاهم : على بن عيسى در كتاب كشف الغمه در حديثى نقل ميكند كه حضرت

لعبدالله بن جعفر الحميري في دلايل الباقر عليه السلام في حديث ان أباه أوصى اليه أن يغسله وقال : ان الامام لايغسله الا امام .

أقول : هذا يؤيد ماروى ان الحسين عليه السلام يرجع ليغسل المهدى عليه السلام .

الحادي والخمسون ما رواه ايضاً فيه من طرق متعددة من كتب العامة و الخاصة ان عيسى عليه السلام يرجع و يهبط الى الارض ويصلى خلف المهدى عليه السلام

الثاني والخمسون ماروا ه الشيخ الجليل أمين الاسلام أبوعلى الطبرسي في كتاب مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : «فتلقى آدم من ربه كلمات» عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال : بادروا بالاعمال ستاً : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ؛ و الدخان ، ودابة الارض ، وخويصة أحدكم الموت ، وأمر العامة يعنى القيمة .

أقول : قدوردت الاحاديث الصريحة ان دابة الارض هى أمير المؤمنين و قد تقدم ذلك ، ويأتى مثله ان شاء الله .

الثالث والخمسون ما رواه الطبرسى ايضاً فيه عندقوله تعالى : «ياعيسى انى

سجاد (ع) وصيت كرد كه حضرت باقر (ع) غسلش دهد و فرمود : امام را جز امام نبايد غسل دهد .

مؤلف گويد : اين حديث مؤيد احاديثى است كه ميفرمايد امام حسين (ع) باز ميگردد تاحضرت مهدى راغسل دهد .

پنجاه و يكم : ازچند طريق از كتابهاى سنى وشيعه روايت ميكند كه حضرت عيسى (ع) بزمين برميگردد و پشت سر حضرت مهدى (ع) نماز ميگزارد .

پنجاه و دوم : «طبرسى» در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه : «آدم ازپروردگار خويش كلماتى فراگرفت ، بقره : ٣٧» از پيغمبر (ص) نقل ميكند كه فرمود : درکار هاى خير سرعت كنيد پيش از آنكه شش چيز بيايد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال دود (آسمانى) . جنبندهٔ زمين ، مرگى كه هر كس را ميگيرد ، وقيامت عمومى .

مؤلف گويد : چنانكه گذشت و باز هم بيايد احاديثى رسيده كه جنبندهٔ زمين حضرت امير (ع) است .

پنجاه و سوم : در تفسير اين آيه : «اى عيسى من ترا برميگيرم وبسوى خود بالا

متوفيك ورافعك الي» قال: قد صح عنه عليه السلام انه قال: كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم واما مكم منكم رواه البخاري ومسلم في الصحيح.

الرابع والخمسون مارواه الطبرسي ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام قال: ان ذاالقرنين كان عبداً صالحاً أحب الله فأحبه ونصح لله فنصحه الله، أمر قومه بتقوى الله فضربوه بالسيف على قرنه فمات زماناً، ثم رجع اليهم فدعاهم الي الله فضربوه على قرنه الاخر بالسيف، فذلك قرناه، وفيكم مثله يعني نفسه عليه السلام.

الخامس والخمسون مارواه ايضاً عند قوله تعالى: «واذاوقع القول عليهم أخرجنالهم دابة من الارض» عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه وآله قال: دابة الارض لايدرکها طالب ولايفوتها هارب، تسم المؤمن بين عينيه وتكتب بين عينيه مؤمن؛ وتسم الكافر بين عينيه وتكتب بين عينيه كافر.

میبرم آل‌عمران: ۵۵» میفرماید: «مسلم» و «بخاری» بسند صحیح روایت میکنند که پیغمبر(ص) فرمود: هنگامیکه عیسی بن‌مریم میان شما آید وامامتان ازخودتان باشدحال شما چگونه خواهد بود؟.

پنجاه و چهارم: ازامیرالمؤمنین(ع) نقل‌میکند که: ذوالقرنین بندهٔ صالحی بود خدارادوست‌میداشت خداهم‌اورا دوست‌داشت، برای‌خدامردم‌را موعظه کردخداهم‌برایش خیرخواست قوم‌خود را بپرهیزگاری دعوت کرد شمشیری بیك طرف پیشانیش زدند مرد وپس‌از مدتی‌زنده‌شدودعوت‌راازسر گرفت، ضربت‌دیگری بطرف‌دیگر پیشانیش‌زدنداین بوددوشاخ‌او (که‌ذوالقرنین، یعنی‌صاحب دوشاخش گفتند) درشماهم‌نظیراوهست، ومراد خودآنجناب است.

پنجاه و پنجم: درتفسیراین‌آیه: «هنگامی‌که عذاب برآنان‌محقق شودجنبنده‌ای اززمین برایشان بیرون آوریم ... نمل:۸۲» ازحذیفه نقل‌می‌کند که پیغمبر(ص) فرمود این‌جنبندهٔ زمین کسی است که‌هر کس تعقیبش کنددستش باونرسد وهر که‌ازوی‌فرار کند رهائی‌نیابد، در پیشانی مؤمن‌نشان‌نهد: این‌مؤمن است، درپیشانی کافرنشان نهد: این کافراست.

السادس والخمسون ما رواه ايضاً فيه عن النبي ﷺ انه قال : يكون للدابة ثلث خرجات من الدهر ، خروجاً باقصى المدينة فيفشو ذكرها بالدابة ، ولايدخل ذكرها القرية يعنى مكة ، ثم ذكر تفصيل المرات الثلاث ، وانها تسم المؤمن في وجهه والكافر في وجهه ، ويكتب على وجه كل أحد مؤمن أو كافر «الحديث» .

السابع والخمسون ماروا ه الطبرسي ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه قال : أنا صاحب العصا والميسم .

الثامن والخمسون ماروا ه الكليني في زيارة طويلة لامير المؤمنين عليه السلام قال : اشهد انك صاحب العصا والميسم .

التاسع والخمسون ما رواه على بن ابراهيم في تفسيره ونقله عنه الطبرسي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رجل لعمار بن ياسر : آية في كتاب الله أفسدت قلبي ، قال عمار : أية آية هي ؟ قال: هذه الاية « واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم » فقال عمار : والله لا أجلس ولا آكل و لا أشرب حتى أريكها،

پنجاه و ششم : از پيغمبر (ص) روايت ميكند كه «جنبنده زمين» سه نوبت خارج شود يكى در آخر نقطهٔ شهر مدينه ، ونامش در بادبه : جنبنده ، مشهور شود ونامش بمكه نرسد ؛ سپس دونوبت ديگررا شرح ميدهد ، وميفرمايد بصورت مؤمن و كافر نشان مى نهد در صورت مؤمن مينويسد اين مؤمن است ، و در صورت كافر مينويسد اين كافر است «تا آخر حديث» .

پنجاه و هفتم : ازامير المؤمنين (ع) روايت ميكند كه فرمود : من صاحب عصا و آهن نشان زننده ام .

پنجاه و هشتم : كلينى در زيارت طولانى امير المؤمنين (ع) چنين نقل ميكند: شهادت ميدهم كه تو صاحب عصا و آهن نشان زننده اى .

پنجاه و نهم : على بن ابراهيم در تفسير از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه مردى بعمار ياسر گفت : يك آيه از قرآن دل مرا ناراحت كرده ؟ پرسيد : كدام آيه ؟ گفت: اين آيه : «هنگامى كه عذاب بر آنان محقق شود جنبنده اى از زمين برايشان بيرون آريم كه با آنان سخن گويد ، نمل : ٨٢» عمار گفت : بخدا ! ننشينم ، ونخورم وننوشم تا آن

فجاء عمار مع الرجل الى أمير المؤمنين و هو يأكل تمراً وزبداً فقال : يا ابا اليقظان هلم ، فجلس عمار يأكل معه فتعجب الرجل ، فلما قام عمار قال الرجل : سبحان الله حلفت انك لا تأكل ولا تشرب ولا تجلس حتى ترينها ؟ قال عمار : قد أريتكها ان كنت تعقل .

الستون ما رواه الطبرسي ايضاً نقلا عن تفسير العياشي انه روى مثل هذه القصة بعينها عن أبي ذر ايضاً .

الحادي و الستون ما رواه الشيخ أبو جعفر الطوسي في آخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدام عن جابر الجعفي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول والله ليملكن منا أهل البيت رجل بعد موته ثلثمأة سنة يزداد تسعاً قلت : متى يكون ذلك ؟ قال : بعد القائم ، قلت : و كم يقوم القائم في عالمه قال : تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتصر فيطلب بدم الحسين عليه السلام ودماء أصحابه فيقتل ويسير حتى يخرج السفاح .

اقول : الظاهر ان قوله : ثلثمأة سنة ظرف للموت ، بمعنى انه يملك بعد

جنبنده را بتو بنمايم ، باهم خدمت حضرت امير (ع) آمدند ، حضرت خرما و كره ميخورد فرمود : عمار جلو بيا عمار نشست مشغول خوردن شد ، مرد تعجب كرد ، وقتى كه برخاست گفت سبحان الله توقسم خوردى كه چيزى نخورى ونتوشى وبزمين ننشينى تا آن جنبنده رابمن بنمائى ؟ ! عمار گفت : بتو نمايانم ، اگر فهم داشتى .

شصتم : «طبرسى» از تفسير «عياشى» نقل ميكند كه عين همين قصه را از ابوذر روايت ميكند

شصت ويكم : شيخ طوسى در آخر كتاب «غيبت» از جابر جعفى نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : بخدا ! يكى از ما اهلبيت بعد از مرگ سيصد سال سلطنت ميكند نه سال هم اضافه ميكند گفتم : كى ؟ فرمود : بعد از حضرت قائم ، پرسيدم : حضرت قائم در عالم خود چند سال سلطنت ميكند ؟ فرمود نوزده سال سپس «منتقم» خارج شود و خون حسين (ع) واصحابش را مطالبه كند ، ميكشد و پيش ميرود تا «سفاح» خروج كند .

مؤلف گويد : ظاهراً مراد اين است كه سيصد سال بعد از مرگش زنده ميشود و

مضى موته ثلاثمأة سنة وليس بصريح فى انه يملك بعدها بغير فصل ، بل اذا خرج بعد ذلك بألف سنة صدقت البعديه المذكوره ؛ والحكمة فى عدم ذكر الفاصلة لاتخفى ؛ وقوله يزداد تسعاً يحتمل ان يراد بها الزيادة فى مدة موته وان يراد بها مدة ملكه لانها زيادة على عمره الاول ويحتمل أن يكون مجموع الثلاثمأة والتسعة مدة ملكه كما لايخفى ، وقوله بعد القائم يمكن أن يراد به بعد غيبته أوخروجه؛ و يمكن أن يقرء بعد بضم العين فعلا ما ضياً ، و القائم الثانى يحتمل المهدي ؛ المذكور اولاعلى بعض الوجوه وقوله : ثم يخرج المنتصر لايلزم كونه بعدالقائم بل يحتمل الحمل على أنه عطف على قوله ليملكن و لا يبعد أن يكون المراد بالمنتصر الحسين وبالسناح امير المؤمنين عليه السلام وقد وقع التصريح بالثانى في رسالة الحسن بن سليمان خالد القمى فى رواية هذاالحديث ويأتى ان شاء الله مزيد

سلطنت میکند ، وصراحتی ندارد که بعد ازاین مدت بلا فاصله خروج میکند ، بلکه اگر هزار سال بعداز آنهم خروج کندمیتوان گفت: سیصد سال بعدازمرگ زنده شدوسلطنت کرد ، حکمت ذکر نکردن فاصلهٔ میان مردن وسلطنت هم معلوم است (نظیر همان حکمتی که درمخفی داشتن وقت ظهورامام زمان(ع)است) واما اینکه میفرماید : نه سال هم اضافه میکند ؛ شاید مراد اضافهٔ بمدت مرگ باشد ، شاید هم اضافه بمدت سلطنت باشد ، چون این نه سال برعمراولش اضافه میشود ؛ شاید هم تمام سیصدو نه سال مدت سلطنت باشد ، اما اینکه میفرماید : «بعدالقائم» ممکن است بعد از غیبت یاخروج او باشد ، و ممکن است «بعد» بضم عین خوانده که فعل ماضی باشد (یعنی باحضرت قائم فاصله دارد) قائم دوم هم ممکن است همان حضرت مهدی (ع) باشد ، خروج « منتقم » لازم نیست بعدازحضرت قائم باشد بلکه اگر بر «لیملکن» عطف شودچنین میشود که : مردی ازما اهلبیت سلطنت کندو پس از سلطنت یافتن او منتقم خارج شود ، و بعید نیست که «منتقم» حضرت امام حسین(ع) باشد،و «سفاح» حضرت امیر(ع) چنانکه دررساله حسن بن سلیمان بن خالد هم باین معنی تصریح شده ، باز هم تحقیق بیشتری در اطراف این حدیث خواهد آمد

تحقيق للحال والله أعلم .

الثاني والستون ما رواه الشيخ الجليل أبو محمد الحسن بن محمد الديلمي في كتاب ارشاد القلوب الى الصواب في الباب الخامس عشر في أشراط الساعة قال: خطب الناس رسول الله صلى الله عليه و آله فقال : أفضل الحديث كتاب الله ،وافضل الهدى هدى الله ؛ و شر الامور محدثاتها ، و كل بدعة ضلالة ، الى أن قال :لا تقوم الساعة حتي يقبض العلم ، و يكثر الزلزال ، و تطلع الشمس من مغربها؛ تخرج الدابة ، و يظهر الدجال ، و ينزل عيسى بن مريم « الحديث » .

الثالث والستون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في قوله تعالى : « و ان من أهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته » قال : روى ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن الناس كله .

الرابع و الستون ما رواه ايضاً فيه عند هذه الآية قال : حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن أبي حمزة عن شهر بن حوشب قال :

شصت ودوم : «ديلمي» در كتاب «ارشاد» ميفرمايد : پيغمبر (ص) در خطبه‌اى فرمود: بالاترين سخنان : كلام خدااست ، افضل هدايتها : هدايت خداست ، بدترين كار ها : كارهاى تازه وجديد الاحداث‌است ، هر «بدعتى» گمراهى است ، . . . .قيامت برپا نشود تاعلم گرفته‌شود واضطراب وتزلزل زياد گردد ، وخورشيد ازمغرب طلوع كند ، و«جنبنده» اززمين بيرون آيد ، ودجال‌ظاهر شود ، وعيسى فرودآيد «تاآخرحديث »

شصت وسوم : على بن ابراهيم درتفسير اين آيه : « هيچيك از اهل كتاب نيست جزاينكه پيش ازمردنش ـ يعنى مردن حضرت‌عيسى ـ باوايمان آورد ، نساء ، ١٥٩ »از پيغمبر (ص) نقل ميكند كه فرمود : وقتى كه ـ عيسى (ع) ـ بر گردد همهٔ مردم باو ايمان آورند .

شصت وچهارم : باز درتفسير همان آيه‌از « شهر بن حوشب » نقل ميكند كه

قال لی الحجاج : آیة في كتاب الله قد أعيتنی ، قلت :ايهاالاميرأية آية ؟ قال : قوله تعالى : « وان من اهل الكتاب الاليؤمنن به قبل موته » و الله انی لآمر باليهودی و النصرانی فتضرب عنقه ثم أرمقه فماأراه يحرك شفتيه حتى يخمد ؛ فقلت : ليس على ماتأولت ؛ ان عيسى ينزل قبل يوم القيامة الى الدنيا فلا يبقى أهل ملة يهودی و لا غيره الآ آمن به قبل موته ، و يصلی خلف المهدی ؟ قال : انی لك هذا ؟ قلت : حدثنی به محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبيطالب ، فقال : جئت بهامن عين صافية .

الخامس و الستون ما رواه ايضاً فيه عن أبی الجارود عن أبی جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ان الله قادر على أن ينزل آية» قال سيريك في آخرالزمان آيات منها دابة الارض؛ و الدجال ، و نزول عيسى بن مريم، وطلوع الشمس من مغربها.

السادس و الستون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « الذين آمنوابه » يعنی برسول الله « و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه » يعنی

گفت : حجاج بمن گفت : يك آيه درقرآن مرا عاجز كرده ، گفتم : امير ! كدام آيه؟ گفت : اين آيه : « هيچيك ازاهل كتاب نيست جز اينكه پيش ازمردنش باوايمان آورد نساء : ١٥٩» بخدا ! گاهی دستور ميدهم يك يهودی يانصرانی را گردن ميزنند ، وبادقت اورامينگرم تا آخرين نفس لبش را حركت نميدهد (واظهارايمانی نميكند) گفتم معنای آيه چنين نيست كه تو پنداشتی ، حضرت عيسی پيش ازقيامت بدنيابرميگرددواهل هرملتی از يهودی وغيره ـ پيش ازمرگش ـ باوايمان ميآورند ، وآنجناب پشت سرحضرت مهدی(ع) نماز ميگزارد ، حجاج گفت: اين مطلب را ازكجا آورده‌ای ؟ گفتم : حضرت باقر (ع) فرمود ، گفت ازسرچشمهٔ زلالی گرفته‌ای .

شصت و پنجم : در تفسير اين آيه : « خداوند قدرت دارد كه نشانه‌ای نازل كند انعام: ٣٧ » از ابوالجارود نقل ميكنند كه حضرت باقر (ع) فرمود : در آخر ـ الزمان خدا نشانه‌هائی مينما يانند ، مانند جنبندهٔ زمين ، دجال ، عيسی بن مريم ، وطلوع خورشيد ازمغرب .

شصت و ششم : درتفسيراين آيه : « آنان كه باو يعنی به پيغمبر(ص)ـ ايمان آورند

أمير المؤمنين عليه السلام قال : أخذ الله ميثاق الرسول على الانبياء ان يخبروا أممهم به و ينصروه فقد نصروه بالقول و أمروا أممهم بذلك ، و سيرجع رسول الله و يرجعون وينصرونه في الدنيا .

السابع والستون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : «أثم» اذا ماوقع آمنتم به » قال اى صدقتم به في الرجعة، فيقال : لهم الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام

الثامن والستون ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبدالله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزوجل : «يوم ندعو كل اناس بامامهم » قال : يجيء رسول الله صلى الله عليه وآله في قرية ويجيء علي عليه السلام في قرية، والحسن في قرية، ؛ والحسين عليه السلام في قرية ، و كل من مات بين ظهراني قوم جاؤا معه .

اقول : في بعض النسخ كما نقلنا قرية بالياء المثناة التحتانية ، و المراد حينئذ الرجعة قطعاً اذلا قرية في القيمة، والقرية تطلق على المدينة العظيمة ، وفي بعض النسخ قرنه بالنون ، وحينئذ يحتمل ارادة الرجعة ويحتمل ارادة القيمة .

التاسع والستون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره مرسلا في قوله

وگرامیش دارند ویاریش کنند ، وازآن نوری که بااونازل شده ایمان آورند (هم آنان رستگارند) اعراف ، ١٥٧ » روایت میکند که مراد ازآن نور امیرالمؤمنین (ع) است خداوند ازپیمبران پیمان گرفت که امتشان را بآمدن پیغمبر(ص) بشارت دهند واورایاری کنند ، انبیا هم باگفتاراورا یاری کردندوبامتشان دستور نصرت دادند ، طولی نمیکشد که همه بدنیا برمیگردندودرهمین دنیا اورا یاری میکنند .

شصت وهفتم : در تفسیر این آیه : « سپس آیا آندم که واقع شود باو ایمان آرید ؟ یونس ، ٥١ » میفرماید : یعنی آیا در رجعت اورا تصدیق میکنید ؟ و آنروز گویند : اینك باو - یعنی بامیرالمؤمنین ایمان میآورید ؟ .

شصت وهشتم : (این همان حدیث ٣٦ باب سابق است ، کلام مؤلف در ذیل آن هم همان است که آنجا گذشت) .

شصت ونهم : در تفسیر این آیه : « خدا بآنها که ایمان آورده عمل صالح

تعالى: «وعد الله الذين آمنو وعملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض» قال :خاطب الله الائمةعليهم السلام ووعدهم أن يستخلفهم في الارض من بعدظلمهم وغصبهم وهذا مما تأويله بعدتنزيله .

السبعون مارواه ايضاً فيه رفعه قال: وبشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك؛ ويجعلهم خلفاء في الارض وأئمة على امته ، ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الحادى والسبعون ما رواه ايضاً فيه مرسلا في قوله تعالى « ونرى فرعون وها مان وجنود هما » قال : هم الذين غصبوا آل محمّد حقهم « وما كانوا يحذرون » قال : من القتل والعذاب حين يردّهم ويردّ أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوهم .

الثانى والسبعون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثنى أبى عن ابن أبى عمير عن أبى بصير عن أبى عبدالله (ع) قال :انتهى رسول الله ﷺ الى أمير المؤمنين وهو نائم في المسجد فحرّكه من رجليه وقال قم يادابة الارض فقال رجل يارسول الله أيسمى بعضنا بعضاً بهذا الاسم ؟ فقال: لا والله ماهو الاله خاصة ، و هو الدابة التى ذكرها الله في كتابه ، فقال : «واذا وقع

كردند و عده داده درزمين جانشينتان كند . . . « ميفرمايد : اين وعده مربوط بأئمه عليهم السلام است ، كه وعده فرموده پس از آن همه ظلم و غصب حقشان ، درزمين جا نشينشان گرداند ، واين از آيه هائى است كه «تأويلش» بعداز «تنزيلش» ميرسد.

هفتادم : در تفسير همان آيه ميفرمايد :خدا به پيغمبر واهلبيتش بشارت داده كه بر آنان تفضل فرمايد ودر آينده روى زمين جانشين وامام امتشان گرداند ، وآنانرا با دشمنانشان زنده كند تا از آنها انتقام گيرند .

هفتاد و يكم : (اين همان حديث چهلم باب سابق است) .

هفتاد و دوم : ازابوبصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : امير المؤمنين (ع) درمسجد خوابيده بود ، پيغمبر (ص) آمد پاهايش را حركت داد و فرمود : اى «جنبندهٔ زمين» برخيز ، مردى گفت : يارسول الله ! ماهم يكديگررا بابن نام بخوانيم ؟ فرمود : نه بخدا ! اين لقب اختصاصى او است ، او جنبنده‌اى است كه خدا ميفرمايد : « هنگامى كه عذاب واجبشان شود «جنبنده‌اى» از زمين بيرون آوريم كه با آنان سخن گويد ، نمل ،

القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» ثم قال : ياعلى اذا كان في آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة ومعك ميسم تسم به أعداءك «الحديث» :

الثالث و السبعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولايرجع الا من محض الايمان محضاً أومحض الكفر محضاً .

اقول :ومثل هذا كثير جداً تقدم بعضه ، و لا يخفى ان هذا دال على رجعتهم (ع) بطريق الاولوية ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

الرابع و السبعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن حماد عن حريز عن أبي جعفر عليه السلام قال : سئل عن جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من فقهه انه كان يعرف تأويل هذه الاية « انّ الّذى فرض عليك القرآن لرادّك الى معاد » يعنى الرجعة .

الخامس والسبعون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن عبد الحميد الطائي عن أبي خالد الكابلي عن علي بن الحسين

٨٢» سپس فرمود : ای علی ، در آخر الزمان خدا ترا به بهترین صورتی بیرون آرد ، در حالی که آهنی در دست داری دشمنانت را بآن داغ نشان «تا آخر حدیث» .

هفتاد و سوم : از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته ای ... رامحشور کنیم» فرمود : هر مؤمنی کشته شده باشد برگردد تا بمیرد وجز مؤمن خالص و کافر خالص برنگردد .

مؤلف گوید : نظیر این حدیث بسیار است که قسمتی از آنها قبلا گذشت، ودلالت این حدیث بر رجعت ائمه علیهم السلام از راه «اولویت» است (یعنی در جائی که هر مؤمن خالصی برگردد ائمه بطریق اولی برمیگردند) علاوه بر تصریحهای سایر روایات .

هفتاد و چهارم :(این همان حدیث ٤٨ است اینجا از «حریز» نقل میکند)

هفتاد و پنجم: در تفسیر این آیه : « آنکه این قرآن را بعهدهٔ تو نهاد ترا بباز گشتگاهی برگرداند قصص : ٨٥» از ابو خالد کابلی نقل میکند که حضرت سجاد (ع)

عليه السلام في قوله تعالى : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» قال : يرجع اليكم نبيكم وأمير المؤمنين والائمة عليهم السلام .

السادس والسبعون ماروى ايضاً فيه في قوله تعالى : «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة الدنيا » قال : هو الرجعة اذا رجع رسول الله صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام .

السابع والسبعون ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد عن عمر بن عبدالعزيز عن جميل عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : قول الله عزوجل : «انا لننصر رسلنا و الذين آمنوا في الحيوة الدنيا » قال : ذلك و الله في الرجعة أما علمت ان الانبياء لم ينصروا في الدنيا و قتلوا و الائمة من بعدهم لم ينصروا وقتلوا وذلك في الرجعة .

و رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر كما نقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد في رسالته .

الثامن و السبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى «ويريكم آياته » قال : يعني أمير المؤمنين و الائمة عليهم السلام في الرجعة فاذا رأوهم قالوا آمنّا بالله

فرمود : پيغمبرتان باامير المؤمنين وائمه عليهم السلام بسويتان بازميگردند .

هفتادششم: درتفسير اين آيه : « مابپيغمبران خود وآنهارا كه ايمان آوردند دراين زندگى دنيا ،. . يارى ميكنيم ، غافر : ٥١ » روايت ميكند كه مراد وقتى است كه پيغمبر وائمه عليهم السلام برميگردند .

هفتادوهفتم : ازجميل نقل ميكند كه گفت: تفسير آيهٔ فوق را ازحضرت صادق (ع) پرسيدم فرمود : بخدا ! اين مربوط برجعت است ، مگر نميدانى كه پيغمبران وائمه دردنيا يارى نشدند بلكه كشته شدند ، اين نصرت ويارى درموقع رجعت است . اين حديث را سعد بن عبدالله هم نقل ميكند .

هفتادوهشتم : درتفسير اين آيه : « آيات ـ ونشانه هاى ـ خودرا بشمامى نمايانند، غافر : ٨١ » نقل ميكند كه مراد : امير المؤمنين وائمه عليهم السلام است كه در رجعت

وحده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأو بأسنا».

التاسع والسبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى «وترى الظالمين لما رأوا العذاب» وعلي هو العذاب في الرجعة «يقولون هل الي مرد من سبيل» فنوا لي علياً ؟!.

الثمانون ما رواه ايضاً فيه مرسلا قال: ذكر الله الائمة فقال: «و جعلها كلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون» اى فانهم يرجعون الى الدنيا.

الحادي و الثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى: «و وصينا الانسان بوالديه حسناً حملته امه كرهاً و وضعته كرهاً» يعني الحسين وذلك ان الله أخبر رسول الله ﷺ و بشره بالحسين قبل حمله، و ان الامامة تكون في ذريته الى يوم القيمة، ثم أخبره بما يصيبه من القتل و المصيبة في نفسه و ولده، ثم عوضه بأن جعل الامامة في عقبه، و أعلمه انه يقتل ثم يرده الى الدنيا وينصره حتى يقتل

نمایانده شوند، وقتی که کافران آنها را به بینند گویند: «بخدای یگانه ایمان آوردیم وبآنچه شریك خدا قرارداده بودیم کافر شدیم، اما هنگامی که عذاب ما را به بینند ایمانشان سودی نبخشد».

هفتاد و نهم: (این همان حدیث ٤٧ باب سابق است).

هشتادم: روایت میکند که خدا راجع بائمه فرمود: «و آن- یکتاپرستی- را در اعقاب خویش کلمه‌ای پاینده کرد، شاید باز گردند، زخرف: ٢٨» وائمه در رجعت برمیگردند.

هشتاد و یکم: در تفسیر این آیه: «انسان را به نیکی بپدر و مادر سفارش کردیم مادرش او را بمشقت (یا بکراهت، بنابر تفسیر حدیث) حمل کرد و بمشقت بگذاشت؛ احقاف ١٥» روایت میکند که مراد حضرت امام حسین (ع) است که خدا پیش از حملش به پیغمبر بشارت داد که متولد میشود، و خود و فرزندانش کشته میشوند و در عوض خدا امامان را تا تاقیامت از نسل او قرار دهد، و پس از مرگ او را بدنیا بر گرداند و یاریش کند تا دشمنانش را بکشد، و سلطنت روی زمینش دهد، چنانکه در قرآن میفرماید «میخواهیم بر

أعدائه ، و يملكه الارض ، و هو قوله : « و نريدأن نمنّ على الذين استضعفوا فى الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكّن لهم فى الارض . »

الثانى والثمانون ما رواه ايضاً فيه فى قوله تعالى: « ولقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكران الارض يرثها عبادى الصالحون » قال : بشر الله نبيّه ان أهل بيته يملكون الارض و يرجعون اليها و يقتلون أعدائهم فأخبر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام بخبر الحسين عليه السلام وقتله فحملته كرهاً ثم قال أبو عبدالله عليه السلام : فهل رأيتم أحداً يبشّر بولد ذكر فتحمله كرهاً ؟ اى انها اغتمّت و كرهت لما أخبرت بقتله .

الثالث والثمانون مارواه ايضاً فيه قال : حدثنى أبى عن ابن أبى عمير عن عبد الرحيم القصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال : سألته عن « ن و القلم » و ذكر الحديث الى أن قال : « واذا تتلى عليه آياتنا » قال : كنى عن الثانى قال : « اساطير الاولين » اى اكاذيب الاولين « سنسمه على الخرطوم » قال : فى الرجعة اذا رجع امير المؤمنين

آنان كه در زمين ناتوان شمرده شدند منت نهيم امام ووارثشان قرار دهيم وروى زمين استقرارشان دهيم ، » .

هشتاد و دوم : در تفسير اين آيه : « در زبور بعد از ذكر نوشتيم كه زمين را بندگان صالح من بارث ميبرند انبيا : ١٠٥ » روايت ميكند كه : خدا به پيغمبر (ص) بشارت داد كه اهلبيتش مالك روى زمين ميشوند ، بدنيا برميگردند ودشمنانشانرا ميكشند ، پيغمبر (ص) اين قضايارا باخبر كشته شدن حسين (ع) بفاطمهٔ زهرا سلام الله عليها فرمود ، از اين جهت حضرت زهرا بكراهت بار داراوشد سپس حضرت صادق (ع) فرمود : تاكنون شنيده ايدزنى را بشارت پسر دهند ، بكراهت واندوه باردارشود ؟ كراهت او براى خبر قتل فرزندش بود .

هشتاد و سوم : ازعبدالرحيم قصير نقل ميكند كه گفت : تفسير آيات سورهٔ « ن » را ازحضرت صادق (ع) پرسيدم ، حضرت چنين تفسير فرمود : « چون آيات مابرا و يعنى بر دومى بخوانند ، گويد : افسانه ها ـ يعنى دروغهاى ـ پيشنيان است ، بر بينى او

عليه السلام ورجع أعدائه فيسمهم بميسم معه كما توسم البهايم على الخراطيم الانف والشفتان .

الرابع والثمانون مارواه ايضاً فيه عن أبيه عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في قوله تعالى : « وان المساجد لله فلاتدعوا مع الله أحداً » قال: المساجد الائمة الى أن قال : «حتى اذا رأوا ما يوعدون » قال : القائم وأمير المؤمنين عليه السلام في الرجعة « فسيعلمون من أضعف ناصراً وأقل عدداً » .

الخامس والثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « قتل الانسان » اى أمير المؤمنين « ما اكفره» اى ما فعل وأذنب حتى قتلتموه «ثم السبيل يسّره» قال: يسر له طريق الخير« ثم اذا شاء أنشره» قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره» اي لم يقض أمير المؤمنين ما قد أمره وسيرجع حتى يقضي ما أمره .

السادس والثمانون ما رواه ايضاً فيه قال : أخبرنا أحمد بن ادريس عن احمد

داغ نهيم» يعنى دررجعت ، هنگامى كه امير المؤمنين ودشمنانش بر گردند باآهنى بر آنان نشان زند ، چنانكه بربينى ولب حيوانات داغ نهند .

هشتاد و چهارم : ازحسين بن خالد نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) درتفسير اين آيه : «واينكه مساجد براى خدا است پس باخدا ديگرى را نخوانيد (وشريك نكنيد)..... تاچون آنچه را وعده شان ميدهند به بينند خواهند فهميد : چه كس ياورش ناتوان تر و عددش كمتر است ؟ جن : ١٨ - ٢٤» فرمود : «مساجد» ائمه اند ، و آنچه بكافران وعده ميدهند حضرت قائم وامير المؤمنين عليهما السلام است ، كه دررجعت ميآيند .

هشتاد و پنجم : درتفسير سورهٔ «عبس» چنين ميفرمايد: «انسان - يعنى امير المؤمنين (ع) كشته شد ، چه كفرانى كرده بود ؟ - يعنى چه گناهى كرده بود كه او را كشتيد ؟ . . . . . سپس راه - يعنى راه خير - رابراو آسان كرد ، آنگاه وقتى كه بخواهد يعنى دررجعت زنده اش كند نه چنين است ، فرمانى كه باو داداجرا نكرد - يعنى امير المؤمنين مأموريت خويش بپايان نرساند و بازبرميگردد تا انجام دهد - سورهٔ عبس ١٧ - ٢٣»

هشتاد و هشتم : از ابواسامة نقل ميكند كه گفت : تفسير آيات فوق را ازحضرت

بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج عن أبي اسامة عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قوله تعالى: «قتل الانسان ما أكفره» قال: نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام «ما أكفره» يعني بقتلكم اياه «من أي شيء خلقه» يقول: من طينة الانبياء خلقه «فقدره» للخير «ثم السبيل يسره» يعني سبيل الهدى «ثم اماته فأقبره ثم اذا شاء أنشره» قال: في الرجعة «كلا لما يقض ما أمره» قال: يمكث بعد قتله في الرجعة فيقض ما أمره.

السابع والثمانون ما رواه ايضاً فيه عن جعفر بن أحمد عن عبدالله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى: «والسماء والطارق» قال: السماء هنا أمير المؤمنين عليه السلام الى أن قال: قلت «النجم الثاقب» قال: ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم قال: «انه على رجعه لقادر» كما خلقه من نطفة يقدر أن يرده الى الدنيا والى القيمة

الثامن و الثمانون ما رواه الشيخ الجليل تقي الدين ابراهيم بن

باقر(ع) پرسيدم. فرمود: دربارهٔ امير المؤمنين (ع) نازل شده يعني آنجناب كشته شد «چه كرده بود كه اورا كشتيد؟ ازچه چيز خدايش آفريده - يعني از گل پيمبران آفريدش و - براى كارهاى خير - آماده اش كرد، سپس راه - يعني راه هدايت - را برايش آسان كرد، سپس ميراندش و بخاكش سپرد، آنگاه هروقت بخواهد - يعني در رجعت - زنده اش ميفرمايد، نه چنين است، مأموريت خويش بسر نبرد» ودر رجعت مدتى در دنيا ميماند تا كارخود بپايان رساند.

هشتادوهفتم: ازابوبصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه: «قسم بآسمان وستارهٔ شبرو!» فرمود: مراد از آسمان امير المؤمنين (ع) است.... اين آيه را پرسيدم (ستاره فروزان است) فرمود: مراد پيغمبر(ص) است، بآنان قسم ياد شده كه «خدا برباز گرداندن انسان توانا است» يعني چنانكه اورا از نطفه آفريد ميتواند دردنيا يا درقيامت زنده اش فرمايد.

هشتادوهشتم: شيخ (كفعمى) در كتاب مصباح فصل ٤٦ در دعاى بعد از نماز

على العاملي الكفعمي في المصباح في الفصل السادس والاربعين في جملة الدعاء الذي يدعى به بعد صلوة العيد : « اللهم صل على محمد و على ائمة الهدى الائمة المهديين و الحجج على خلقك» الى أن قال : « اللهم اشعب بهم الصدع وارتق بهم الفتق و أمت بهم الجور و أظهر بهم العدل و زين بطول بقائهم الارض و أيدهم بنصرك و انصرهم بالرعب ، وقو ناصريهم و اخذل خاذليهم و دمدم على من نصب لهم وأعز بهم المؤمنين واخذل بهم المنافقين» الدعاء .

التاسع والثمانون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبوعمرو الكشي في كتاب الرجال في ترجمة جابر بن عبدالله الانصاري عن أحمدبن على القمي السلولي عن ادريس بن أيوب القمي عن الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن عبد العزيز العبدي عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال : جابر يعلم و أثنى عليه خيراً قال : فقلت له : و كان من أصحاب علي عليه السلام ؟ قال : كان جابر يعلم قول الله عزوجل : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

التسعون ما رواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن أحمدبن على بن ادريس

عيدچنين نقل ميكند : «خداوندا ! بر پيغمبرو امامان ، رهنمايان هدايت يافته و حجتهاى خلق درود فرست ... خداوندا ! بدست آنان شكافها را برطرف كن ، مفاسد را اصلاح كن ، ستم را نابود وعدل وداد را آشكار فرما ، زمين را بطول بقائشان زيور بخش بنصرت خود ، آنان را ياري كن ، وباترس نصرتشان ده ، ياورانشان را تقويت كن رها كنندگانشان رامخذول كن ، دشمنانشان را هلاك كن ، مؤمنان رابوسيلهٔ ايشان عزت ده ، و منافقان رامخذول گردان» تاآخردعا .

هشتاد و نهم : «كشي» در كتاب «رجال» درشرح حال جابر بن عبدالله از «زرارة» نقل ميكند كه حضرت باقر(ع) فرمود : جابر ميداند ـ واورا ستايش كرد ـ گفتم : جابر از اصحاب على (ع) بود ، فرمود : جابر تأويل اين آيه را ميداند : «آنكه اين قرآن بعهدهٔ تو گذاشت ترا بباز گشتگاهى برميگرداند ، قصص : ٨٥»

نودم : از محمدبن مسلم وزرارة نقل ميكند كه گفتند : احاديثى ازحضرت باقر(ع)

عن الحسين بن بشير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم و زرارة قال : سألنا ابا جعفر عليه السلام عن أحاديث فرواها لنا عن جابر فقلنا : ما لنا و لجابر ؟ فقال : بلغ من ايمانه انه يقر؛ هذه الاية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

الحادى و التسعون ما رواه ايضاً فيه عن احمدبن على القمى عن شقران السلولى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن ابن أذينه عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال : قلت مالنا ولجابر تروى عنه ؟ فقال : يا زرارة ان جابراً كان يعلم تأويل هذه الاية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

الثانى و التسعون ما تضمنته الصحيفة الشريفة الكاملة المتواترة وسندها معلوم ، وذلك فى دعائه عليه السلام يوم الاضحى والجمعة « اللهم صل على محمد و آل محمد انك حميد مجيد ، كصلواتك و بركاتك على أصفيائك ابراهيم و آل ابراهيم و عجّل الفرج والروح و النصرة و التمكين و التأييد لهم، اللهم و اجعلني من أهل التوحيد و الايمان بك والتصديق برسولك ، والائمة الذين حتمت طاعتهم ممن يجرى ذلك به و على يديه آمين رب العالمين » .

پرسيديم ، همدرا از «جابر» روايت كرد ، گفتيم : مارا چه بكار جابر ؟ فرمود : ايمان جابر بجائى رسيده بود كه اين آيه (يعنى همان آية فوق) را ميخواند .

نود ويكم : اززرارة نقل ميكند كه گفت : بحضرت باقر(ع) عرض كردم : ماراچه بكار جابر كه شما ازاوحديث نقل ميكنيد ؟ فرمود : زرارة ! جابر تأويل اين آيه (يعنى همان آية سابق) را ميدانست .

نود ودوم : درصحيفهٔ سجاديه ـ كه متواتروسندش معلوم است ـ دردعاى روز عيدقربان ، وجمعه ميفرمايد : «خداوندا ! مانندآن درود وبركتها كه برگزيدگانخود : ابراهيم وآلش ـ نازل كردى ، برمحمد وآلش نازل فرما كه تو ستوده و بزرگوارى ، و فرج ، ورحمت ، ونصرت ، وقدرت ، و تأييد آنانرا نزديك فرما ، خداوندا ! مراهم از اهل توحيد ، وايمان ، وتصديق بهپيغمبران و امامانى كه طاعتشان را واجب كردهاى از آن كسانى كه توحيد وايمان بدستشان ترويج ميشود - قرارده ، اىپروردگارجهانيان اين دعارامستجاب فرما» .

الثالث والتسعون ما رواه الشيخ ابو منصور أحمد بن على بن أبى طالب الطبرسى فى كتاب الاحتجاج فى احتجاج رسول الله ﷺ عن معمر بن راشد عن أبى عبد الله ﷺ فى حديث ان رسول الله ﷺ قال : و من ذريتى المهدى اذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته فقدمه وصلى خلفه .

الرابع و التسعون ما رواه الطبرسي ايضاً فى الاحتجاج فى أواخره عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى انه قال : خرج من الناحية المقدسة بعد المسائل بسم الله الرحمن الرحيم الى أن قال : اذا أردتم التوجه بنا الى الله فقولوا كما قال الله سلام على آل يس ، السلام عليك يا داعى الله الى أن قال : أشهدك يامولاى أنى أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله لا حبيب الا هو وأهله ، و أشهد ان أمير المؤمنين حجته ، والحسن حجته ، و الحسين حجته ، و على بن الحسين حجته ، و محمد بن على حجته ، و جعفر بن محمد حجته ، وموسى بن جعفر حجته ، و على بن موسى حجته ، و محمد بن على حجته ، و على بن محمد حجته ، و الحسن بن على حجته ، واشهد انك حجة الله ، أنتم الاول و الآخر ، و

نودوسوم : «طبرسى» در كتاب «احتجاج» ازمعمر بن راشد ازحضرت صادق (ع) درحديثى نقل ميكند كه : پيغمبر (ص) فرمود : يكى ازفرزندان من مهدى است ، كه چون ظاهر شود عيسى بن مريم براى ياريش فرود آيد وپشت سرش نماز گذارد .

نودوچهارم : از «حميرى» نقل ميكند كه گفت : امام زمان (ع) در جواب نامه اى ـ پس از جواب مسائل ـ مرقوم فرموده بودند : بسم الله الرحمان الرحيم ..... وقتى كه خواستيد بوسيلهٔ مامتوجه خداشويد ، چنانكه خدافرموده بگوئيد : سلام بر آل پس ، سلام بر تواى دعوت كنندهٔ بسوى خدا ..... مولاى من ! تراگواه ميگيرم ، كه من شهادت ميدهم : خدا يكى است ، يكتا و بى شريك است ، محمد (ص) بنده و فرستادهٔ او است ، جز او و خاندانش حبيب و دوستى نيست ، شهادت ميدهم كه امير المؤمنين حجت خدا است ، حسن ، حسين ، على بن الحسين ، محمد بن على ، جعفر بن محمد ، موسى بن جعفر ، على بن موسى ، محمد بن على ، على بن محمد ، وحسن بن على حجتهاى خدايند شهادت ميدهم كه توحجت خدائى ، اول و آخر ، شمائيد ، رجعت شماحق وبى ترديداست

انّ رجعتكم حق لا ريب فيها يوم لا ينفع نفساً ايمانهم لم تكن آمنت من قبل أو كسبت فى ايمانها خيراً ، و ان الموت حقّ و ان ناكراً و نكيراً حقّ وان النشر حقّ والبعث حقّ «الحديث» .

الخامس والتسعون ما رواه الشيخ الثقة الجليل قطب الدين سعيد بن هبة‌الله الراوندى فى نوادر المعجزات من كتاب الخرايج والجرايح فى فصل الرجعة عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن ابن فضيل عن سعد الجلاب عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام قال قال الحسين عليه السلام لاصحابه قبل أن يقتل ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا بنى انك ستساق الى العراق و انك تستشهد و يستشهد معك جماعة من أصحابك لايجدون الم مسّ الحديد وتلا «قلنا يا نار كونى برداً وسلاماً على ابراهيم» يكون الحرب عليك وعليهم برداً و سلاماً ، فابشروا فو الله لئن قتلونا فانا نردّ الى نبينا قال : ثم أمكث ما شاء الله فأكون اول من تنشق عنه الارض فاخرج خرجة توافق خرجة امير المؤمنين و قيام قائمنا ، ثم لينزلن عيسى و وفد من السماء من عندالله لم ينزلوا الى الارض قط ، و لينزلن الى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل

روزى كه هر كس قبلا ايمان نياورده باشد ، يا در ايمانش خيرى بدست نياورده باشد ، ايمانش سودنبخشد ـ گواهى ميدهم كه مرك حق است ، «ناكر» و «نكير» (فرشتگان مأمور سؤال بر) حق‌اند ، وقيامت ومعاد حق‌است .

نودوپنجم : قطب راوندى در «نوادر كتاب خرائج» درفصل رجعت ، ازحضرت باقر(ع) نقل‌ميكند كه حضرت امام‌حسين (ع) پيش‌از شهادت باصحابش فرمود : پيغمبر (ص)بمن فرمود : پسرجان ! ترابعراق ميبرند ، و آنجا باجمعى از اصحابت كه گزند آهن‌را نميچشند ـ شهيد ميشويد ، سپس اين آيه خواند : «گفتيم : اى آتش برابراهيم سرد و سلامت‌شو» و فرمود : جنك بر تو و اصحابت سرد و سلامت است ، شما را بشارت باد . بخدا ! اگر ما را بكشند نزد پيغمبر مان برويم ، مدتى بآن حال ميمانيم ، آنگاه اول كسى كه از قبر بيرون آيد منم كه هنگام خروج امير المؤمنين (ع) وقيام‌حضرت‌قائم (ع) خارج شوم ، سپس‌حضرت عيسى باجمعى ازفرشتگان ـ كه‌تاكنون بزمين نيامده‌اند ـ فرودآيند ، جبرئيل ؛ ميكائيل ، اسرافيل ، وعده‌اى ديگرازملائكه

وجنود من الملائكة ولير كبن محمد و علي و أنا و أخي و جميع من من الله عليه في حمولات من حمولات الرب ، جمال من نور لم ير كبها مخلوق ، ثم ليهزن محمداً لواه وليد فعنه الى قائمنا مع سيفه ، ثم انا نمكث ما شاءالله، ثم ان الله يخرج من مسجد الكوفة عيناً من ذهب وعيناً من ماء وعيناً من لبن ثم ان امير المؤمنين عليه السلام يدفع الي سيف رسول الله صلى الله عليه وآله فيبعثني الى المشرق والمغرب فلا آتي على عدو الا اهرقت دمه ، ولا ادع صنماً الا أحرقته حتى آتي على الهند فافتحها ، و ان دانيال و يونس يخرجان الي أمير المؤمنين يقولان : صدق الله ورسوله ؛ وليبعثن رسول الله صلى الله عليه و آله معهما الى البصرة سبعين رجلا ؛ فيقتلون مقاتليهم، و يبعث بعثاً الى الروم فيفتح الله له ، ثم لاقتلن كل دابة حرام أكلها حتى لا يكون على وجه الارض الا الطيب و تعرض على اليهود و النصاري و ساير أهل الملل كلها لاخيرهم بين الاسلام و السيف ، فمن اسلم مننت عليه ، و من أبى الاسلام أهرق الله دمه ، ولا يبقي أحد من شيعتنا الا بعث الله اليه ملكا يمسح عن وجهه التراب و يعرفه أزواجه و منزلته في الجنة ، ولا يبقى على وجه الارض أعمى ولا مقعد و لا مبتلى الا كشف الله عنه بلاه بنا أهل البيت ؛ ولتنزلن البركات من السماء الى الارض

هم فرود آيند ، من وجد و پدر و برادرم ، باهر كس كه خدا برا و منت نهاده باشد برشتر انى ازنور كه هيچ مخلوقى سوارش نشده ، سوارشوم ، جدم پرچم خويش باهتزاز آورد و آنرا باشمشيرش بدست قائمان سپارد ، ازمسجد كوفه چشمه ها در آيد ، امير المؤمنين شمشير بپيغمبر بمن دهد و مرا بمشرق و مغرب فرستد ، خون هردشمنى را بريزم ، و هر بتى را بسوزانم، هندرا بگشايم، دانيال و يونس خارج شوند و تصديق خدا و رسول بنمايند و پيغمبر (ص) هفتاد نفر با آنها ببصره فرستد ، جنگجويانشان را بكشند ، وسپاهى بروم فرستد آنجا را بگشايند ، سپس حيوانات حرام گوشت را بكشم ، اهل هرملتى را بين اسلام و شمشير مخير كنم . هر كه ايمان آورد در امان باشد وهر كه نپذيرد خونش ريخته شود ، ملائكه خاك از روى شيعيان ما بيفشانند و مقامشان را در بهشت معرفى كنند ديگر روى زمين كودو نه زمينگيرى و دردمندى نماند ؛ ببركت ما اهلبيت خدا همه را شفا بخشد ، بركت از آسمان بزمين فرود آيد

حتى ان الشجرة لتضعف بمايزيدالله فيهامن الثمرة ، ولتؤكل ثمرة الصيف في الشتاء وثمرة الشتاء في الصيف، وذلك قوله تعالى : «ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا» ثم ان الله ليهب شيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الارض وما كان فيها .

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته قال : رواه لي و رويته عنه المولى السعيد بهاء الدين علي بن السعيد عبدالكريم بن عبد الحميد الحسيني باسناده عن أبي سعيد سهل رفعه الى أبي جعفر عليه السلام مثله .

السادس والتسعون ما رواه رئيس الطائفة أبوجعفر الطوسي في كتاب الغيبة قريباً من نصف الكتاب معلقاً عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن سليمان بن رشيد عن الحسن بن علي الخزاز قال : دخل علي بن أبي حمزة على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال له : انت امام ؟ فقال : نعم ، فقال : اني سمعت جدك جعفر بن محمد يقول : لا يكون الامام الا وله عقب ، فقال : أنسيت يا شيخ أم تناسيت ليس هكذا قال : جعفر عليه السلام ؛ انما قال جعفر عليه السلام

بطوری که درخت تاب کشیدن میوه را نداشته باشد : میوهٔ تابستانی در زمستان خورند و میوهٔ زمستانی در تابستان ، چنانکه خدا میفرماید : اگر ایمان میآوردند و پرهیزگار میشدند در های برکت را از آسمان و زمین بر ایشان میگشودیم ، ولی تکذیب کردند ، اعراف ، ٩٦) سپس خداوند کرامت بشیعیان ما دهد که هیچ چیز در زمین از نظرشان مخفی نماند .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم بهمین نحو روایت میکند .

نود و ششم : شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از حسن بن علی خزاز نقل میکند که گفت : علی بن ابی حمزه خدمت حضرت رضا (ع) رسید و گفت : شما امامید ؟ فرمود : آری گفت : من از جدت حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزندی دارد ، فرمود : ای شیخ فراموش کرده ای یا خودرا بفراموشی میزنی ؟ جدم چنین نفرموده ، فرموده : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزند دارد ، غیر از آن امامی که

لا يكون الا وله عقب الا الذي يخرج عليه الحسين بن على فانه لا عقب له ، فقال له : صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول .

السابع والتسعون ما رواه الشيخ الطوسى فى كتاب الغيبة في فصل في الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، عن أحمد بن عبد و ن عن محمد بن الشجا عى عن محمد بن ابرا هيم النعماني عن يوسف بن أحمد الجعفرى وذكر حديثاً طويلا جرى له مع صاحب الزمان عليه السلام و براهين رآها منه الى أن قال يوسف : فقلت له : متى يكون هذا الامر ؟ قال : اذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة ، واجتمع الشمس والقمر؛ واستدار بها الكواكب والنجوم؛ فقلت : متى يابن رسول الله ؟ فقال : في سنة كذا و كذا تخرج دابة الارض بين الصفا و المروة معه عصا موسى وخاتم سليمان ؛ ويسوق الناس الى المحشر «الحديث».

الثامن و التسعون ما رواه ايضاً في آخر كتاب الغيبة عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن على بن الحكم عن حماد بن عثمان عن أبى بصير قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعثه .

حسين بن على در زمانش خارج ميشود كه او فرزند ندارد ، گفت : درست فرمودى قربانت! همينطور فرمود .

نودوهفتم : درنقل قصهٔ كسانى كه خدمت امام‌زمان (ع) رسيده و اورانشناخته اند ، قصه‌اى طولانى راجع بيوسف بن‌احمد جعفرى‌نقل ميكند كه خدمت آنجناب رسيد و معجزاتى مشاهده كرد تا آن جا كه ميگويد : پرسيدم : فرج‌چه وقت‌ميرسد؟فرمود : وقتى كه‌راه‌مكه‌بسته‌شود ، وماه و خورشيد جمع شوند ، وستارگان بدور آن‌ها بگردش آيند ، عرض كردم : يابن رسول‌الله ! اين‌چه‌وقت است ؟ فرمود : درفلان‌سال « جنبدهٔ زمين» ميان صفاومروه باعصاى موسى وانگشتر سليمان بيرون آيد ، مردم را بمحشر براند «تاآخرحديث» .

نودوهشتم: از ابوبصير نقل ميكند كه گفت حضرت باقر(ع)فرمود : مثل كار ما درقرآن مثل صاحب‌الاغ‌است كه‌خدا او را ميراند وپس ازصدسال زنده كرد .

أقول : المراد أمرهم في الرجعة كما هو ظاهر .

التاسع والتسعون ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد الكوفي عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربيع عن علي بن خطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل القائم ؟ فقال نعم آية صاحب الحمار ، أماته الله ثم بعثه .

أقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوى أعنى من يقوم منهم في الرجعة ، بقرينة آخر الحديث والتصريح بالموت والبعث .

المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن حماد عن الحسين بن المختار عن أبي بصير عن عامر بن واثلة عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال : عشر قبل الساعة لابد منها ، السفياني ؛ و الدجال ، والدخان ؛ و خروج القائم ، و طلوع الشمس من مغربها ؛ و نزول عيسى بن مريم «الحديث» .

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن سعد بن عبد الله عن الحسن بن علي الزيتوني وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن أحمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في حديث يذكر فيه أحوال الغيبة وآخر الزمان يقول فيه : ويرون بدناً بارزاً نحو عين الشمس ، ومنادياً هذا امير المؤمنين قد كر في هلاك الظالمين .

مؤلف گوید : مراد ازكار آن هاجريان رجعت است .

نودونهم : (اين همان حديث ٤١ باب ٦ است ، ذيلش هم همان است) .

صدم : ازعامر بن واثلة ، ازامير المؤمنين (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : ده چيز پيش از قيامت حتماً واقع شود : خروج سفياني، دجال ، دود (آسماني) خروج حضرت قائم ، طلوع خورشيد ازمغرب ، نزول حضرت عيسى «تا آخر حديث» .

صدويكم : ازحسن بن محبوب نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) در حديثي درشرح احوال غيبت ، وآخر الزمان فرمود : بدن واضحي درچشمهٔ خورشيد به بينند و شخصي فرياد زند : اين امير المؤمنين است ، براى هلاك كردن ستمگران باز گشته .

الثاني بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن الفضل بن شاذان عن نصر بن مزاحم عن أبي لصعة عن أبي ذرعة عن عبدالله بن رزين عن عمار بن يا سر انه قال : دعوة أهل بيت نبيكم في آخر الزمان ، فالزموا الارض و كفوا حتى ترد أوفاتها ، ثم ذكر جملة من علاماتها .

الثالث بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن الفضل عن علي بن الحكم عن سفيان الجريري عن أبي صادق عن أبي جعفر عليه السلام قال : دولتنا آخر الدول ، ولن يبقى أهل بيت لهم دولة الا ملكوا قبلنا لئلا يقولوا اذا رأوا سيرتنا اذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء ، وهو قول الله تعالى : «والعاقبة للمتقين» .

الرابع بعد المائة مارواه الثقة الجليل سعد بن عبدالله في مختصر البصائر على مانقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في باب الكرّات وما جاء فيها عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : ليس أحد من المؤمنين الا وله قتلة و ميتة ، من قتل نشر حتى يموت ، و من مات نشر حتى يقتل ، الى أن قال : في قوله تعالى : «يا ايها المدثر قم فانذر» قال : يعني محمد و قيامه في الرجعة ،

صدودوم : از عمار یا سر نقل میکند که گفت : دعوت اهلبیت پیغمبر شما در آخرالزمان است ، ازجای خود حرکت نکنید و دست نگهدارید تاوقتش برسد ، سپس قسمتی ازنشانه‌های آنرا بیان میکند .

صدوسوم : از «ابوصادق» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : دولت ما آخردولتهااست ، هرخاندانی که دولتی داشته باشند پیش ازمابآن میرسندتاچون‌دوش سلطنت مارا دیدند نگویند اگرماهم سلطنتی داشتیم همینطور رفتار میکردیم، وهمین است که قرآن میفرماید : «عاقبت‌ازپرهیزگاران‌است» .

صدوچهارم: سعد بن عبدالله در کتاب «مختصر البصائر» ازجابر بن یزید نقل میکند که حضرت باقر(ع) فرمود : هرمؤمنی کشته شدنی داردو مرگی، هر که کشته شود باز گردد تا بمیرد ، وهر که بمیرد بر گردد تا کشته شود ، تا آنجا که در تأویل این آیه : «ای جامه بخود پیچیده ، برخیز و (مردم‌را از عذاب خدا) بترسان ، مدثر ۷۴،۱» فرمود :

و قوله : « انها لاحدى الكبر نذيراً للبشر» يعنى محمد ﷺ في الرجعةو قوله: «انا ارسلناك كافة للناس» قال : في الرجعة و قوله : «هو الذى أرسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كلّه» قال: في الرجعة و فى قوله : «حتى اذافتحنا عليهم باباً ذا عذاب شديد » قال : هوأمير المؤمنين عليه السلام في الرجعة قال : و قال ابوعبدالله عليه السلام : في قوله تعالى: « ربما يود الذين كفروا لوكانوا مسلمين » قال : في الرجعة .

الخامس بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد عن أبى جعفر عليه السلام قال: ان المدثر هوكائن في الرجعة فقال له رجل : أحيوة قبل القيمة و موت ؟ قال : فقال : نعم والله ، لكفرة من الكفرات بعد الرجعة أشدّ من الكفرات قبلها .

السادس بعد المائة مارواه ايضاً في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن المعلى بن خنيس و زيد الشحام عن أبى عبدالله عليه السلام قال : سمعناه يقول : أول من تكرّ في رجعته الحسين بن على عليه السلام يمكث في الارض حتى يسقط حاجباه على عينيه .

مراد قيام پيغمبر(ص)دررجعت است،واينكه بعدميفرمايد : «اين يكى ازحوادث بزرگ است ترساننده بشراست ، مدثر ، ٣٥ ، ٣٦» بازهم مراد پيغمبراست دررجعت ، و نيز اين آيه : «ترا بسوى همهٔ مردم فرستاديم» واين آيه : «اوست كه پيغمبرش را بهدايت ودين حق فرستاد تابرهمه اديان غلبه اش دهد» هم مربوط برجعت است ، واين آيه : «تا وقتى كه درى از عذاب سخت بر آنان گشوديم ، مؤمنون ، ٧٧» مراد حضرت امير (ع) در رجعت است ، و حضرت صادق (ع) فرمود : اين آيه : «بساباشد كسانى كه كافر شدند آرزو كنند : ايكاش مسلمان بوديم ، حجر ، ٢» راجع بموقع رجعت است .

صدو پنجم : ازحضرت باقر(ع) نقل ميكند كه فرمود : «جامه برخود پيچيده» در رجعت هم هست ؟ مردى پرسيد : مگر پيش از قيامت هم زنده شدن و مردنى هست ؟ فرمود : آرى بخدا ! يكى از كفر هاى موقع رجعت از كفر هاى قبلش سخت تر است .

صدوششم : از «معلى بن خنيس» و «زيدشحام» نقل ميكند كه گفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول كسى كه در رجعت برميگردد حسين (ع) است ، بقدرى در دنيا بماند كه ابروهايش روى چشمانش را بگيرد .

السابع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد و عبد الله ابنى محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن ابى جميلة عن ابان بن تغلب عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : كيف انتم معاشر قريش و قد كفرتم بعدى ثم رأيتمونى في كتيبة أضرب وجوهكم بالسيف و رقابكم ، فقال جبرئيل : يا محمد ان شاء الله أنت أو على بن أبيطالب فقال رسول الله : أو على بن أبيطالب ؟ فقال جبرئيل واحدة لك و اثنتان لعلى .

أقول : المراد واحدة لك فى الرجعة و اثنتان لعلى احديهما بعد الرسول صلى الله عليه وآله بخمس و عشرين سنة ، و ذلك بعد قتل عثمان ، والاخرى فى الرجعة وقد صرح بذلك بقوله : و قد كفرتم بعدى ثم رأيتمونى في كتيبة اضرب وجوهكم الخ .

الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن أبى المعزا عن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : قال أبوجعفر عليه السلام لنا : ان أول من يرجع لجاركم الحسين بن على عليه السلام فيملك حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبر ، و رواه

صدو هفتم : ازابو بصير ازحضرت صادق (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : شما مردم قريش اگر پس از من كافر شويد ، و روزى مرا در ميان سپاهى به بينيد كه شمشير بصورت و گردن هايتان ميزنم چه خواهيد كرد ؟ جبرئيل گفت : شما يا على بن ابى طالب ، فرمود : مگر على بن ابيطالب هم هست ؟ گفت : يكى از شما است ودوتا ازعلى .

مؤلف گويد : مراد اين است كه يك مرتبه شما شمشير بروى آنها ميكشيد كه در رجعت باشد ، دومرتبه على (ع) يكى بيست وپنج سال بعداز رحلت پيغمبر (ص) پس از قتل عثمان ، ديگرى موقع رجعت ، چنانكه فرمود : اگر بعد ازمن كافر شويد ، سپس مرا درميان سپاهى به بينيد . . . .

صدو هشتم : از حمران بن اعين نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : اول كسى كه برميگردد همسايهٔ شما حسين بن على (ع) است ، بقدرى سلطنتش طول ميكشد

باسناد آخر.

التاسع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسي و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمدبن محمدبن أبي نصر عن حمادبن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت حمران بن أعين و أبا الخطاب يحدثان قبل أن يحدث أبوالخطاب ماأحدث انهما سمعا أباعبدالله عليه السلام يقول : أول من تنشق عنه و يرجع الى الدنيا الحسين بن علي عليه السلام ، و ان الرجعة ليست بعامة و هي خاصة لا يرجع الا من محض الايمان أومحض الشرك محضاً .

العاشر بعدالمائة ما رواه ايضاً فيه عن احمدبن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عبدالله بن مسكان عن قيصر بن أبي شيبة قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول في هذه الاية : « واذ أخذالله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمةثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه» قال : ليؤمنن برسول الله و لينصرن أميرالمؤمنين علياً عليه السلام قال : نعم والله من لدن آدم وهلم جراً ، فلم يبعث الله نبياً ولارسولا الاردجميعهم الى الدنيا حتى يقتلوا بين يدي علي بن ابيطالب عليه السلام

که ازپیری ابروهایش روی چشمانش را میگیرد .

صدونهم : از محمدبن مسلم نقل میکند که گفت : شنیدم : حمران بن اعین وابوالخطاب پیش ازانحرافش میگفتند : حضرت صادق(ع) فرمود :اول کسی که ازقبر بیرون آید وبدنیا برگردد حسین بن علی (ع)است ، ورجعت عمومی نیست ، مختص مؤمن خالص ومشرك خالص است .

صدو دهم : از قیصربن ابی شیبه نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «آندم که خدا از پیمبران پیمان گرفت که این کتاب وحکمتی که بشما دادم اگرپیغمبری آمد وآنچه باشمااست تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید ویاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : انبیا به پیغمبر (ص) ایمان میآورند ، و علی (ع) را یاری میکنند ، بخدا ! همهٔ پیمبران ازآدم تاخاتم همه باذن خدابرمیگردند ومقابل امیرالمؤمنین (ع) «درجنگ» کشته میشوند .

و رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن فيض بن أبي شيبة مثله .

الحادي عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد عن علي بن النعمان عن عامر بن معقل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : لا ترفعوا علياً فوق ما رفعه الله ولا تضعوا علياً دون ما وضعه الله ، كفى بعلي ان يقاتل أهل الكرة ويزوج أهل الجنة .

و رواه ابن بابويه في كتاب الامالي في المجلس الثامن و الثلاثين ، عن محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ببقية السند مثله .

الثاني عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القسم عن عبدالكريم بن عمر وعن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما من امام الا ويكر في قرنه و بكر معه البر والفاجر في دهره حتى يميز المؤمن من الكافر .

اقول : هذا مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو الكفر محضاً لما مر .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بالاسناد السابق قال : ان ابليس

اين حديث را (عياشي) هم در تفسيرش روايت ميكند .

صدو يازدهم : ازابو حمزة ثمالي نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : علي را از آن مقدار كه خدا بالا برده بالاتر نبريد ، واز آن مقام هم تنزلش ندهيد ، در فضل علي اين بس كه در رجعت با كافران ميجنگد ، و (در آخرت) اهل بهشت را تزويج ميكند .

اين حديث را صدوق هم در كتاب «امالي» بهمين نحو روايت ميكند .

صدودوازدهم : ازعبد الكريم بن عمرو نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هر امامي با اهل عصر خويش بر ميگردد ، ونيك و بدهمه بااوزنده ميشوند تا مؤمن را ازكافر جدا كند .

مؤلف گويد : چنانكه گذشت اين مخصوص بمؤمن خالص و كافر خالص است .

صدوسيزدهم : باز ازعبدالكريم نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : ابليس

قال : «انظرنی الی یوم یبعثون » فأبی الله ذلك وقال : «انك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» فاذاكان ذلك الیوم ظهر ابلیس فی جمیع اشیاعه الی یوم الوقت المعلوم ، وهی آخر كرة یكرّها أمیرالمؤمنین علیه السلام ، قلت : وانها الكرات؟ قال: نعم انها الكرات؛ ومامن امام فی قرن الاویكرفی قرنه یكرمعه البروالفاجرحتی یمیز المؤمن من الكافر ، فاذاكان یوم الوقت المعلوم كرّ أمیرالمؤمنین علیه السلام وأصحابه و ابلیس و أصحابه ، فیقتلون قتلا لم یقتل مثله قط ، الی أن قال : فیهبط رسول الله صلی الله علیه وآله فیطعن ابلیس طعنة یكون هلاكه و هلاك جمیع أتباعه ؛ ویملك أمیرالمؤمنین علیه السلام أربعاً واربعین ألف سنة ، حتی یولدللرجل من شیعة علی ألف ولدمن صلبه « الحدیث » .

الرابع عشر بعد المائة ماروا ایضاً فیه عن أیوب بن نوح عن الحسن بن علی بن عبدالله بن المغیرة عن العباس بن عامرعن سعیدبن جبیر وعن داود بن راشد عن حمران بن أعین قال : أول من یرجع الحسین بن علی ، فیمكث حتی تقع حاجباه علی عینیه من الكبر .

الخامس عشر بعد المائة ماروا ایضاً فیه عن جماعة من أصحابنا عن الحسن

ازخداتاروز قیامت مهلت خواست خدافرمود : «توتاروز وقت معلوم ازمهلت دارانی» چون آن روز برسد ابلیس درمیان پیروانش ظاهر شود ، و این درآخرین بازگشتی است كه امیرالمؤمنین (ع) در آن باز میگردد ، عرض كردم : مگر بازگشتهای مكرری است ؟ فرمود : آری چند بازگشت است ، هرامامی بااهل عصرخود برمیگرددونیك وبدهمه بااو زنده میشوند تامؤمن را از كافر جدا كند ، در آنروز امیرالمؤمنین (ع) و اصحابش ، ابلیس ویاورانش بیایندو كشتاربیسابقه‌ای واقع شود . . . . . پیغمبر (ص) فرود آید ابلیس رانیزه‌ای زند كه خود وپیروانش هلاك شوند ، «تاآخرحدیث» .

صدوچهاردهم : از حمران بن اعین نقل میكند كه گفت : اول كسی كه برگردد حسین بن علی (ع) است بقدری دردنیا بماند كه ازپیری ابروهایش روی چشمانش رابگیرد .

صدوپانزدهم : ازسلیمان دیلمی نقل میكند كه گفت : تفسیراین آیه راازحضرت

بن علي و ابراهيم بن اسحق عن محمد بن سليمان الديلمي عن أبيه قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل : « اذجعل فيكم انبياء و جعلكم ملوكا » فقال : الانبياء رسول الله وابراهيم واسمعيل والملوك الائمة قلت : وأي ملك أعطيتم ؟ قال : ملك الجنة وملك الكرة .

السادس عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد البرقي عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن المعلى بن [عثمان عن المعلى] بن خنيس قال : قال لي أبو عبد الله عليه السلام أول من يرجع الى الدنيا الحسين بن علي ، فيملك حتى يسقط حاجباه على عينيه من الكبر .

السابع عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : في قوله تعالى: « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» قال : نبيكم راجع اليكم .

الثامن عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن عيسى عن الحسين بن سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلي عليه السلام الى الارض لكرة كرة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بني امية ومعوية وآل معوية

صادق(ع) پرسيدم: «ميان شما پيمبرانى قرارداد وشمارا پادشاه كرد ، مائده، ٢٠» فرمود : پيمبران : حضرت رسول وابراهيم واسماعيل اند ، وسلاطين ائمه اند ، عرض كردم : چه سلطنتى بشما داده شده ؟ فرمود : پادشاهى بهشت ، وزمان رجعت .

صدو شانزدهم : از «معلى بن خنيس» نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود : اول كسى كه بدنيا بر ميگردد حسين بن على است ، بقدرى سلطنتش طول ميكشد كه ابروانش روى چشمانش را ميگيرد .

صدو هفدهم : از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه در تفسير اين آيه : « آنكس كه اين قرآن بعهدهٔ تو گذاشت ؛ ترا بباز گشتگاهى برميگرداند قصص ، ٨٥» فرمود : پيغمبرتان بشما برميگردد .

صدو هيجدهم : از جابر نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : على (ع) دو رجعت دارد ، يكى باحسين (ع) ، كه با پرچم خويش بيايد وازمعاويه و ياورانش وساير

ثم يبعث الله اليهم بأنصاره يومئذ من الكوفة ثلثين ألفاً و من ساير النا س سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم فلا يبقى منهم مخبر ، ثم كرّة اخرى مع رسول الله ﷺ حتى يكون خليفته فى الارض ، يعطى الله نبيه ملك جميع أهل الدنيا حتى ينجزله موعوده فى كتابه ، كما قال : « ليظهره على الدين كله ولو كره المشر كون» .

التاسع عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن موسى بن عمر عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن أبى عبد الله عليه السلام فى حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكرّ حتى يقاتل أمير المؤمنين عليه السلام .

العشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان بن خا لد القمى ايضاً فى رسالته نقلا من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلى عن أحمد بن محمد بن خالد البرقى عن عبد الرحمن بن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ان الله واحد أخذ الى أن قال : وأخذ الله ميثاق الا نبياء بالا يمان و النصرة لنا وذلك

بنى امیه انتقام گیرد ، خداوند سی هزار یاوراز کوفه وهفتاد هزار ازجاهای دیگر برایش بفرستد ، در «صفین» مثل دفعهٔ اول جنگ کنند وبطوری دشمنان رانابود کنند که یك نفر از آنان نماند که سر گذشت جنگ گوید ، رجعت دوم درحضور پیغمبر(ص) است بر میگردد، که جانشین اوباشد ، خداسلطنت روی زمین به پیغمبر دهد چنانکه درقرآن وعده داده : (اوست که پیغمبرخویش رابهدایت ودین حق فرستادم) تاوی را برهمهٔ ادیان غلبه دهد ، هرچندمشر کان کراهت داشته باشند» .

صدو نوزدهم : ازخالدبن یحیی نقل میکند که حضرت صادق(ع) درحدیثی فرمود: ازدعوت «سعد» بپرهیزید (شاید مراد سعدوقاص باشد) گفتم : مگر سعد دعوتی دارد ؟ فرمود : آری برمیگردد تاباامیرالمؤمنین(ع) بجنگد .

صدو بیستم : حسن بن سلیمان در رسالهٔ خود از ابو حمزهٔ ثمالی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : خدا یکتا وبی همتااست . . . . .

قول الله عزو جل : «و اذاخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جائكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه» يعني لتؤمنن بمحمد و وصيه ولتنصرنه و سينصرونه جميعاً ؛ و ان الله أخذ ميثاقي مع ميثاق محمد بالنصرة بعضنا لبعض ، فقد نصرت محمداً وجاهدت بين يديه ، وقتلت عدوه و وفيت بما أخذ على من العهد والنصرة لمحمد ، ولم ينصرني أحدمن أولياء الله و رسله ، و ذلك لما قبضهم الله اليه و سوف ينصرونني و يكون لي مابين مشرقها الى مغربها ، و سيبعثهم الله احياء من لدن آدم الى محمد يضربون بالسيف هام الاموات و الاحياء جميعاً ، فياعجباً من أموات يبعثهم الله أحياء زمرة بعد زمرة ؛ قد شهروا سيوفهم يضربون بهاهام الجبابرة وأتباعهم حتى ينجز لهم ماوعدهم في قوله : «وعدالله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض» الآية وان لي الكرة بعد الكرة، والرجعة بعدالرجعة ، وانا صاحب الكرات والرجعات ، وصاحب الصولات

از پیمبران پیمان گرفت که بما ایمان آرند و نصرتمان دهند ، چنانکه میفرماید : «آندم که خدا از پیغمبران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی که بشمادادم اگر پیغمبری آمدو آنچه باشماست تصدیق کرد ، باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ، ٨١» یعنی باید بمحمد ووصیش ایمان آرید واورا یاری کنید ، بزودی همه اورایاری کنند ، ونیزخدا از من وپیغمبرهم پیمان گرفت که یکدیگر را یاری کنیم ، من نیز او را کمك دادم وپیش رویش جنگیدم و دشمنانش را کشتم و بعهد خویش وفا کردم ، اما هیچیك از دوستان و پیغمبران خدا مرا کمك نکردند زیرا قبلا از دنیا رفته بودند ، ولی بعداً هنگامی که سلطنت شرق وغرب بابم خداهمه رازنده کند وباشمشیر برسردشمنانم زنند و مرا یاری کنند ، شگفتا از مردگانی که بامر خدا دسته دسته زنده شوند ، شمشیر ها بکشند وبرفرق ستمگران وباورانشان زنند تاخدا وعده خویش عملی کند که فرمود : «خدا بکسانی از شما که ایمان آورده وعمل صالح کردند ، وعده داده که در روی زمین جانشینشان گرداند ، نور ، ٥٥» من بعد از رجعت هم رجعتی دارم ، من صاحب رجعتها وحمله ها وسطوتها وانتقامها ودولتها وعجایبم ، من «جنبندهٔ زمینم» ومن صاحب عصا

و النقمات ، و الدولات العجيبات ، و انا دابة الارض و انا صاحب العصا و الميسم «الحديث» .

الحادی و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا من كتاب سليم بن قيس الهلالی الذی رواه عنه أبان بن أبی عياش و قرأه جميعه علی علی بن الحسين عليهما السلام بحضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل عامر بن واثلة فاقر به عليه مولانا زين العابدين عليه السلام و قال : هذه أحاديثنا صحيحة ، قال أبان : لقيت أبا الطفيل فحدثنی فی الرجعة عن اناس من أهل بدر عن سلمان و المقداد و أبی بن الكعب فعرضت الذی سمعته منهم علی علی بن أبی طالب عليه السلام فقال : هذا علم خاص يسع الامة جهله ، ثم صدقنی بكل ما حدثونی فيها ، و تلی علی بذلك قراءة كثيرة حتی صرت ما أنا بيوم القيمة أشد يقيناً منی بالرجعة . فقلت له : يا امير المؤمنين « و اذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم » ماالدابة ؟ قال : يا أبا الطفيل اله عن هذا ؛ قلت : أخبرنی به ، قال : هی دابة يأكل الطعام و تمشی فی الاسواق و تنكح النساء ، قلت : من هو ؟ قال : رب الارض ، قلت : من هو ؟ قال : صديق الامة و فاروقها و ذوقرنيها ، قلت : من هو ؟ قال : الذی عنده علم الكتاب و الذی جاء بالصدق و صدق به ، انا و الله ،

و آهن داغ زننده‌ام «تا آخر حديث» .

صدو بيست و يكم : (اول اين حديث ـ تا «اشد يقيناً منی بالرجعة» در حديث نود و هفتم باب نهم گذشت لذا تتمهٔ آن ترجمه ميشود) از كتاب سليم بن قيس از ابو طفيل نقل ميكند كه گفت بحضرت امير المؤمنين (ع) عرض كردم : اين آيه كه ميفرمايد : «چون عذاب واجبشان شود «جنبنده‌ای» از زمين بيرون آريم كه با آنان سخن گويد ، نمل ٨٢» اين جنبنده چيست ؟ فرمود : ابوطفيل ! از اين سؤال بگذر ، اصرار كردم ، فرمود : اين جنبنده ای است كه ميخورد و در بازار راه ميرود وزن ميگيرد ، گفتم : كيست ؟ فرمود : پادشاه زمين است ، گفتم : بازنشانختم فرمود : «صديق» و «فاروق» و «ذوالقرنين» اين امت ، گفتم . بازهم نشانی دهيد ، فرمود : آنكه علم كتاب نزد اواست ، آنكس

كلهم كافرون غيري و غير محمد ، قلت : سمه لي ، قال : قد سميته لك ، ثم قال : ان حديثنا صعب مستصعب « الحديث » .

الثاني والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب محمد بن الحسن الصفار عن علي بن حسان و أبي عبد الله الرياحي عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين : انا قاسم النار الى أن قال : و انى لصاحب الكرات و دولة الدول ، و انى لصاحب العصا والميسم و الدابة التي تكلم الناس .

الثالث والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً في باب الكرات و حالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين علي بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن أحمد بن محمد الايادي يرفعه الى أحمد بن عقبة عن أبيه عن عبدالله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هي ؟ قال : نعم ، قلت : من أول من يخرج ؟ قال : الحسين بن علي يخرج على أثر القائم ، قلت : ومعه الناس كلهم ؟ قال : لا بل كما ذكر الله في كتابه: «فيأتون أفواجاً» قوماً بعد قوم .

که راستی آورد و راستی را تصدیق کرد من بودم ، بخدا ! همه کافر بودند غیر از من و محمد ، عرض کردم : اورا نام برفرمود : نام بردم، حدیث ماسخت ودشوار است «تا آخر حدیث».

صد و بیست و دوم : بازهم حسن بن سلیمان از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من قسمت کنندهٔ دوزخم . . . . . من صاحب رجعتها و دولتها ، و صاحب عصا و آهن داغ زننده ام من آن جنبندهٔ زمینم که با مردم سخن میگوید .

صد و بیست و سوم : از «عقبه» نقل میکند که: از حضرت صادق (ع) پرسیدم : رجعت حق است ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : اول کسی که بیرون میآید کیست ؟ فرمود : حسین بن علی (ع) است که پس از قیام حضرت قائم خارج میشود ، گفتم : مردم هم همراه اویند ؟ فرمود : نه ، چنانکه خدا میفرماید : «دسته دسته بیایند» بترتیب خواهند آمد .

الرابع و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً عنه عليه السلام قال : يقبل الحسين عليه السلام في أصحابه الذين قتلوا معه ومعه سبعون نبياً كما بعثوا مع موسى بن عمران ؛ فيدفع اليه القائم الخاتم فيكون الحسين عليه السلام هو الذي يلي غسله و كفنه وحنوطه و ابلاغه حفرته .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رواه فيه عن بهاء الدين المذكور بسنده الى أسد بن اسمعيل عن أبي عبدالله عليه السلام انه سئل عن اليوم الذي ذكره الله في كتابه فقال : «في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة» فقال : هي كرّة رسول الله صلى الله عليه وآله فيكون في كرّته خمسين ألف سنة ، و يملك امير المؤمنين عليه السلام في كرّته أربعاً و أربعين ألف سنة .

أقول : قد استبعد منكر الرجعة أمثال هذا جداً مع أنه يحتمل الحمل على المبالغة وغيرها ، وقد ذكر جمع من المفسرين في قوله تعالى : «كان مقداره خمسين ألف سنة» وفي طول القيمة انه يقضى فيه من الامور ما يقضى في مثل هذه المدة ، و انه

صد و بيست و چهارم : از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه فرمود : حسين (ع) با اصحابش و هفتاد پيغمبر بيايند - چنانكه هفتاد نفر همراه حضرت موسى فرستاده شدند- آنگاه حضرت قائم انگشتر را بوى ميسپارد ، ومتصدى غسل و كفن وحنوط و دفن حضرت قائم (ع) آنجناب است .

صد و بيست و پنجم : از اسد بن اسماعيل نقل ميكند كه گفت : از حضرت صادق (ع) پرسيدم آن روزى كه خدا ميفرمايد : «در روزيكه بقدر پنجاه هزار سال است» چه روزى است ؟ فرمود : رجعت پيغمبر (ص) است كه پنجاه هزار سال طول ميكشد .

مؤلف گويد : منكران رجعت امثال اين مطلب را بسيار بعيد ميدانند ، با اينكه درصورتيكه ممكن است حمل برمبالغه وامثال آن شود ، چنانكه جمعى از مفسرين راجع بآية مذكور ودرازى روز قيامت ميگويند : مراد اين است كه كار هائى انجام ميگيرد كه معمولا بقدر پنجاه هزار سال وقت لازم دارد ، يا از بس سخت و دشوار است بمقدار پنجاه هزار سال نمود دارد ، اينجا هم اگر اين حديث معارض صريحى داشته باشد ممكن

لشدته يري طوله كهذه المدة ، و هذان الوجهان ممكنان هنا غير بعيدين [على تقدير وجود معارض له صريح] .

السادس والعشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا عن ابن بابويه عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن محمد بن عبدالله بن الفرج عن علي بن سنان المقرى عن محمد بن سابق عن زايدة عن الاعمش عن فرار الفزارى عن أبى الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفارى عن رسول الله ﷺ قال : لاترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم «الحديث» .

السابع و العشرون بعد المائة مارواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب السيد رضى الدين على بن طاووس قال : وجدت في كتاب جعفر بن محمد بن مالك الكوفى باسناده الى حمران بن أعين قال : عمر الدنيا مأة ألف سنة لساير الناس عشرون ألف سنة ؛ وثمانون ألف سنة لآل محمد عليهم السلام .

اقول : هذا ايضاً لايبعد أن يراد به المبالغة ، وقد يراد به أن نسبة دولة أهل الدول الى دولة آل محمد كهذه النسبة يعنى الخمس والله أعلم ، هذا على تقدير معارض

است بيكى ازاين دووجه توجيهش كرد .

صد و بيست و ششم : ازحذيفة بن اسيد نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : قيامت رانه بينيد تاده علامت بوجود آيد : طلوع خورشيد از مغرب ؛ دجال ، جنبندهٔ زمين ، و خروج عيسى بن مريم «تا آخر حديث» .

صد و بيست و هفتم: ازحمران بن اعين نقل ميكند كه گفت : عمر دنيا صد هزار سال است بيست هزار سال ازسابر مردم وهشتاد هزار از آل محمد عليهم السلام .

مؤلف گويد : بعيد نيست كه مراد از اين هم مبالغه باشد ، و شايد هم مراد اين باشد كه نسبت ساير دولتها بدولت آل محمد مثل نسبت بيست هزار بهشتاد هزار يعنى

ثابت له، والا فالاستبعاد ليس بشيء وهو بالنسبة الى قدرة الله وقابلية أهله قليل كما لا يخفى.

الثامن والعشرون بعد المائة ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في الامالي في المجلس الثامن عن محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ثابت بن أبي صفية عن سعيد بن جبير عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: ان الله أمرني ان أقيم لكم علياً علماً واماماً وخليفة ووصياً الى أن قال: ان علياً صديق هذه الامة وفاروقها ومحدثها؛ انه هارونها ويوشعها وآصفها وشمعونها، انه باب حطتها وسفينة نجاتها انه طالوتها وذوقرنيها «الحديث».

اقول: الحكم بمساواته عليه السلام للمذكورين يدل على رجعته عليه السلام لان اكثرهم أوكلهم قد رجعوا كما مر و اوضح مافيه ذكر ذي القرنين، فانه قد رجع كما تقدم وملك الارض كلها، وقد مر حديث خاص بالحكم بمما ثلثه لعلي

خمس است، والله اعلم.

صد و بيست و هشتم: شيخ صدوق در كتاب «امالي» از ابن عباس نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود: خداوند بمن دستور داده كه علي را برهبري وامامت و خلافت و وصايت ميان شما نصب كنم..... علي «صديق» و «فاروق» و محدث و هارون و يوشع و آصف، و شمعون اين امت است، علي باب «حطه» (آن دري كه بني اسرائيل ازجانب خدا مأمور شدند از آن بگذرند و ازخدا بخواهند گناهانشان را بيامرزد آنرا باب «حطه» گويند و در روايات بسياري است كه اهلبيت عليهم السلام دراين امت چنين منزلتي دارند) و كشتي نجات وطالوت و ذوالقرنين اين امت است «تاآخرحديث».

مؤلف گويد: حكم بمساوي بودن علي(ع) با ابن عده دليل بررجعت اواست، چون بسياري از آنها باهمه برگشتند، وازهمه روشن تر قصهٔ ذوالقرنين است كه بطوري كه سابقاً نقل كرديم برگشت وسلطنت روي زمين يافت، و در بعضي روايات هم بود كه بخصوص علي عليه السلام بذوالقرنين تشبيه شده بود، پس ناچار او هم بر ميگردد

عليه السلام فعلم انه لابدّ من رجعته وتملكه الدنيا كلها مضافاً الى التصريحات الكثيرة

التاسع والعشرون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً فيه في المجلس التاسع و الثلاثين عن محمد بن علي ما جيلويه عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن هلال عن الفضل بن دكين عن معمر بن راشد عن ابي عبدالله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث انه قال : و من ذريتي المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم فقدّمه وصلى خلفه .

الثلاثون بعد المائة ماروا ه ابن بابويه ايضاً في المجلس الرابع و السبعين عن محمد بن موسى بن المتوكل عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير قال : حدثني من سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول :

لكل اناس دولة يرقبونها ودولتنا في آخر الدهر تظهر

أقول : الحمل علي الحقيقة في ضمير المتكلم و معه غيره يدل على الرجعة كما مرّ مراراً

الحادي و الثلاثون بعد المائة ماروا ه ايضاً في المجلس الثالث و الثمانين عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد عن القاسم بن يحيي عن جده الحسن بن راشد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام

و سلطنت ميكند .

صدويست نهم : ازمعمر بن راشد ازحضرت صادق (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثي فرمود : از نسل من مهدي است كه چون ظاهر شود عيسى بن مريم فرود آيد و پشت سرش نماز گزارد .

صدوسي ام : ازابن ابي عمير نقل ميكند كه شخصي گفت از حضرت صادق (ع) شنيدم كه اين شعر را ميخواندند (ترجمهٔ شعر) : هر جميعتي دولتي دارند كه در انتظارش هستند ودولت ما در آخر الزمان ظاهر ميشود .

مؤلف گويد : چنانكه مكرر گفته ايم الفاظ بايد برمعناى حقيقى حمل شود ، بنا براين ، لازمهٔ اين حديث هم رجعت است ، چون ميفرمايد : دولت ما ، آنوقت ظاهر ميشود.

صدوسي ويكم: ازحضرت صادق ازپدران بزرگوارش عليهم السلام ازپيغمبر (ص)

عن رسول الله ﷺ انه قال فی حدیث طویل : یا علی ان لك بیتاً فی الجنة وأنت ذو قرنیها .

قال صاحب النهایة فیه «وأنت ذوقرنیها» اي طرفی الجنة . وقال ابو عبیدة أراد ذوقرنی الامة «انتهی».

اقول قد تقدم الكلام فی مثله .

الثانی و الثلاثون بعد المائة ما رواه الثقة الجلیل محمد بن الحسن الصفار فی كتاب بصائر الدرجات فی باب ان الائمة جری لهم ما جری لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن علی بن حسان عن أبی عبدالله الریاحی عن أبی الصامت الحلوانی عن أبی جعفر علیه السلام فی حدیث ان امیر المؤمنین علیه السلام قال :انا قسیم الجنة والنار ، الی أن قال : وانی لصاحب الكرات ودولة الدول ،وانی لصاحب العصا والمیسم والدابة التی تكلم الناس .

الثالث و الثلاثون بعد المائة ما رواه ایضاً فی الباب المذكور عن احمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن محمد بن سنان عن مفضل الجعفی قال :سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول فی حدیث : ان علیاً علیه السلام كثیراً ماكان یقول :أنا قسیم الجنة والنار ، وانا

درحدیثی طولانی نقل میكند كه فرمود : ای علی دربهشت خانه ایست وتو ذوالقرنین آن هستی ابن اثیر درکتاب نهایه گوید : یعنی توذوالقرنین بهشتی یعنی دوطرف بهشت در اختیار تواست ، ابوعبیدة گوید : مرادذوالقرنین امت است (یعنی دراین امت مثل ذوالقرنینی) نظیر ابن حدیث سابقاً هم گذشت .

صدوسی ودوم : محمدبن حسن صفار درکتاب «بصائرالدرجات» در حدیثی از حضرت باقر (ع) نقل میكند كه امیرالمؤمنین (ع) فرمود : من قسمت كنندهٔ بهشت و دوزخم ، . . . . من صاحب رجعتها ، وصاحب دولت دولتها ، و عصا وآهنم ، منم آن «جنبنده» ای كه بامردم سخن میگوید .

صدوسی وسوم: ازحضرت صادق (ع) درحدیثی نقل میكند كه : امیرالمؤمنین (ع) مكرر میفرمود : من قسمت كنندهٔ بهشت ودوزخم ، من «فاروق» اكبر ، وصاحب عصا و

الفاروق الاكبر، وأنا صاحب العصا والميسم «الحديث».

الرابع والثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في أول الجزو الثالث من بصائر الدرجات عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن علي الوشاء عن محمد بن حمران عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: حدث عن بني اسرائيل يا زرارة ولا حرج، قلت: ان في أحاديث الشيعة ما هو أعجب من أحاديثهم؟ فقال: وأي شيء هو يا زرارة؟ فاختلس في قلبي فكنت ساعة لاأذكر ما أريد، فقال: لعلك تريد الرجعة؟ قلت: نعم، قال: حدث بها فانها حق.

اقول: رجعة الشيعة ليست بأعجب من أحاديث بني اسرائيل، وانما ذاك رجعة الائمة عليهم السلام.

الخامس و الثلاثون بعد المائة ماروا الشيخ الجليل علي بن محمد الخزاز القمي في كتاب الكفاية في باب الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن علي يعني ابن بابويه عن المظفر بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى بن جعفر البغدادي عن الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي سعيد عقيصا عن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام في حديث

آهنم (آن آهنی که بآن مردم را داغ میزند) «تا آخر حدیث».

صدوسی و چهارم: از «زرارة» نقل میکند که حضرت باقر(ع) فرمود: ای زرارة دربارهٔ بنی اسرائیل هرچه میخواهی بی باك بگو، گفتم: درحدیثهای شیعه مطالبی عجیب تر از قصه‌های بنی اسرائیل هست! فرمود: چیست؟ هرچه فکر کردم آن موقع چیزی بذهنم نیامد، فرمود: شاید رجعت رامیگوئی؟ گفتم: آری، فرمود: آنرا هم بگو که حق است.

مؤلف گوید: رجعت شیعه عجیب‌تر از حوادث بنی اسرائیل نیست، آنچه مایهٔ تعجب زراره بود رجعت ائمه علیهم السلام بود.

صدوسی و پنجم: علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه از ابوسعید در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت مجتبی(ع) فرمود: مگر نمیدانید که هیچیك ازما نیست مگر

طويل قال : أما علمتم انه مامنا أحد الا و تقع فى عنقه بيعة الطا غية فى زمانه الا القائم الذى يصلى خلفه روح الله عيسى بن مريم «الحديث» .

السادس و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً فى باب ما جاء عن أبى هريرة قال : حد ثنا محمد بن عبد الله الشيبانى عن هشام بن مالك أبى دلف الخزاعى عن العباس بن الفرج الرياشى عن شرجيل بن أبى عون عن يزيد بن عبد الملك عن سعيد المقبرى عن أبى هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى حديث قال : ان الائمة بعدى اثناعشر من أهل بيتي على أولهم وأوسطهم محمد وآخرهم محمد وهو مهدى هذه الامة الذى يصلى خلفه عيسى بن مريم .

السابع والثلاثون بعد المائة مارواه ايضاً في باب الحسين عليه السلام عن المعافا بن زكريا عن أحمد بن محمد بن شعيب عن احمد بن الحسن بن سعيد عن أبيه عن جعفر بن الزبير المخزومى عن عمران بن يعقوب الجعدى عن أبيه عن يحيى بن جعدة ابن هبيرة عن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله فى حديث قال : كيف تهلك امة انا أولها و اثنا عشر من بعدى من السعداء أولى الا لباب والمسيح بن مريم آخرها

الثامن و الثلاثون بعد المائة ما رواه رجب الحافظ البرسى فى كتاب مشارق

بيعت پادشاه جابر زمانش را در گردن دارد ، غير از آن قائمى كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد «تا آخر حديث» .

صد و سى و ششم : از ابوهريره نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثى فرمود : امامان بعد ازمن دوازده نفر از اهلبيتم هستند ، اولشان على ، وسطشان محمد ، وآخرشان هم محمد است ، واومهدى اين امت است كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد .

صد و سى و هفتم : از يحيى بن جعد از حضرت امام حسين (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثى فرمود : امتى كه اولش من باشم ، و پس از من دوازده نفر از سعادتمندان و خرد مندان ، وآخرش مسيح بن مريم چگونه هلاك ميشود ؟ .

صد و سى و هشتم : حافظ رجب برسى در كتاب «مشارق» از سلمان و ابوذر نقل

أنوار اليقين في حقايق اسرار أمير المؤمنين عليه السلام في أواخر الكتاب في فصل مفرد عن سلمان وأبي ذر عن أمير المؤمنين عليه السلام في كلام طويل يقول فيه : ياسلمان و يا جندب وكان محمد الناطق وانا الصامت ، ولابد في كل زمان من نا طق وصامت ؛ فمحمد صاحب الجمع وانا صاحب الحشر ، و محمد صاحب الجنة وأنا صاحب الرجعة .

التاسع والثلاثون بعد المائة مارواه ايضاً فيه في فصل آخر عن الاصبغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث قال : ومن أنكر ان لي في الارض كرة بعد كرة ودعوة بعد دعوة وعودة بعد رجعة حديثا كما كنت قديماً فقد رد علينا ، و من رد علينا فقد رد علي الله .

الاربعون بعد المائة مارواه ايضاً فيه في فصل آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة له يقول فيها : هيهات هيهات اذا كشف المستور وحصل مافي الصدور لقد كررتم كرات وكم بين كرة وكرة من آية وآيات ؛ الى أن قال : وباعث محمد و ابراهيم لا قتلن أهل الشام بكم قتلات وأي قتلات ولا قتلن أهل صفين بكل قتلة سبعين قتلة

میکند که امیرالمؤمنین (ع) در کلامی طولانی ـ فرمود : ای سلمان وای جندب! (جندب نام ابوذر است) محمد (ص) ناطق و گویا بود ، ومن ساکتم ، درهر زمانی هم باید گویائی باشد وساکتی ، محمد (ص) صاحب جمع محمد (ص) صاحب بهشت است ومن صاحب رجعتم .

صدو سی و نهم : از اصبغ بن نباته درحدیثی نقل میکند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : هر که انکار کند که پس از بازگشت اول بازگشتی دارم ، وبعد ازدعوت نخستین دعوت دیگری وبعدازرجعت رجعتی ـ که دوم هم نظیر اول است ـ ، مارا رد کرده وهر که مارا رد کند خدا را رد کرده .

صدو چهلم : بازازحضرت امیر (ع) نقل میکند که در خطبه‌ای فرمود : هیهات، هیهات ، آنهم که پوشیده‌ها آشکار شود ، وآنچه در سینه‌ها است مشخص گردد ، چند نوبت رجعت حاصل شده که میان هریك با دیگری نشانه هائی است . . . . . قسم بآنکه محمد و ابراهیم را فرستاد ؛ شامیان راچندنوبت بکشم چه کشتنی ؟ ! واهل

و لاردن الى كل مسلم حيوة جديدة ، ولاسلم من اليه صاحبه و قاتله و لا قتلن بعمار بن ياسر وبأويس القرنى ألف قتيل ، الى أن قال : لا و كيف وايان ومتى واني وحتى ، ثم قال : لاتستعظموا هذافانا أعطينا علم المنايا والبلايا ، كانى بهذا واشار الى الحسين عليه السلام قد نار نوره بين عينيه ، وثار معه المؤمنون من كل مكان ، وأيم الله لو شئت سميتهم رجلا رجلا بأسمائهم و اسماء آبائهم ، فهم يتناسلون من أصلاب الرجال وأرحام النساء الى يوم الوقت المعلوم ، الي أن قال : حتى يخرج الى ماأعدلى من الخيل والرجل ، فاتخذما أحببت وأترك ماأردت ، ثم أسلم الى عمار بن ياسر اثنى عشر ألف أدهم على كل أدهم منها محب لله و لرسوله مع كل واحد اثنى عشر ألف كتيبة ، لايعلم عددها الا الله .

الحادى والاربعون بعد المائة مارواه ايضا فيه فى فصل آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل قال : اناصاحب النشر الاول و الاخر انا صاحب المناقب و المفاخر ، الى أن قال : انا الذى أقتل مرتين وأحيى مرتين ، انا المذكور فى سالف الزمان والخارج في آخر الزمان .

صفين را بهر قتلى هفتاد باربكشم ، وهرمسلمانى را زندگى تازه‌اى بخشم ، و قاتلش را تسليمش كنم ، بجاى عمار ياسر ؛ واويس قرنى هزار نفررا بكشم ، . . . . چون وچرا ، وكى و كجا ؟ ندارد . . . .اين خبر را بعيد نشماريد ، كه علم مرگها و گرفتاريها را بما داده‌اند ، گويا اين ـ حسين ـ را مى‌بينم كه ميان چشمانش نور ميدرخشد و مؤمنان از هرجا بااونهضت كرده‌اند ، بخدا ! اگر بخواهم نامشان را مى‌برم اينان ازصلب پدران و رحم مادران منتقل ميشوند تاروز موعد معين برسد ، . . . . تا اسب وسپاهى كه براى من آماده‌شده ظاهر گردد وهريك را بخواهم انتخاب كنم وهريك را نخواهم رد كنم ، سپس بعمار يا سردوازده هزار اسب تحويل دهم كه دوستان خداورسول برآنها سوارند.

صدوچهل ويكم : باز ازامير المؤمنين (ع) نقل ميكند كه درحديثى فرمود: من صاحب «نشر» اول وآخرم ، من صاحب مناقب ومفاخرم . . . . منم كه دوبار كشته‌شوم و دوبارزنده گردم ، منم كه نامم درگذشتگان بوده‌ودر آخرالزمان خارج مى‌شود .

الثاني والاربعون بعد المائة مارواه السيد المرتضى في رسالة المحكم والمتشابه قال : قال أبوعبدالله محمد بن ابراهيم بن حفص النعماني في كتابه في تفسير القرآن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال : حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي عن اسمعيل بن مهران عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن اسمعيل بن جابر قال : سمعت أباعبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول : ان الله بعث محمداً فختم به الانبياء و أنزل عليه كتاباً فختم به الكتب ؛ الى أن قال : و لقد سئل أميرالمؤمنين عليه السلام شيعته عن هذا ؟ فقال : ان الله أنزل القرآن على سبعة أحرف ثم قال : وان في القرآن ناسخاً و منسوخاً و محكماً و متشابهاً الى ان قال : و منه رد على من أنكر الرجعة ثم قال : فكانت الشيعة اذا تفرغت من تكاليفها فسأله عن قسم قسم منها فيخبرها الى أن قال : و أما الرد على من أنكر الرجعة فقول الله عزوجل : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون» اى الى الدنيا فاما حشر الاخرة فقوله تعالى : «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» وقوله عزوجل : «وحرام على قرية أهلكناها أنهم لا يرجعون»

صد و چهل و دوم : سيد مرتضى در رسالهٔ « محكم و متشابه » از اسماعيل بن جابر نقل ميكند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : خداوند محمد را فرستاد و پيمبرى را باو ختم كرد ، كتابى بر او نازل كرد و كتب آسمانى را بآن خاتمه داد ، . . . . شيعيان اين مطلب را از اميرالمؤمنين (ع) پرسيدند ، فرمود : خدا قرآن را بهفت « حرف » (در تفسير هفت حرف خلاف است بعضى گويند مراد هفت معنى است) نازل كرد ، قرآن ناسخ و منسوخ دارد و محكم و متشابه . . . قسمتى از آن رد منكران رجعت است ـ سپس سيد مرتضى مى‌فرمايد : ـ شيعيان هروقت فرصتى پيدا ميكردند هريك از اقسام قرآن را از آنجناب ميپرسيدند . . . . (على (ع) فرمود :) امارد منكران رجعت ، اين آيه است : «روزى كه از هر جمعى دسته‌اى از آنان را كه آيات ما را تكذيب مى كنند محشور كنيم و بازداشت شوند ، نمل ٨٣ » مراد برگشتن بدنيا است ، اما آيهٔ قيامت ، اين است : « همه را محشور كنيم و احدى را وانگذاريم » و اين آيه : «هر قريه‌اى كه هلاك كرده‌ايم مقرر است كه برنميگردند» انبياء ، ٩٥ » مربوط برجعت است ، امادر

فی الرجعة فاما في القيمة فانهم يرجعون ومثل قوله تعالى : «واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه »وهذا لايكون الافي الرجعة ، ومثله ماخاطب الله به الائمة و وعدهم بالنصر و الانتقام من أعدائهم فقال سبحانه : « وعدالله الذين آمنوا و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً » وهذا يكون اذا رجعوا الى الدنيا ومثل قوله تعالى : « ونريد أن نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعهم الوارثين ونمكن لهم في الارض »وقوله سبحانه : «ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» اى رجعة الدنيا ومثله قوله تعالى : « الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حضر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » ثم ماتوا وقوله تعالى : «و اختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا» فردهم الله بعد الموت الى الدنيا فأكلوا و

قيامت ، همه برمی گردند ، ونيز اين آيه : «آندم كه خدا ازپيمبران پيمان گرفت : اين كتاب وحكمتی كه بشماداده ام اگر پيغمبری آمد كه آنچه باشماست تصديق كرد بايد به ان آريد ويارياش كنيد ، آل‌عمران ؛ ٨١» درغيررجعت نيست ، وهمچنين آيه‌ای كه بائمه وعده نصرت وانتقام ازدشمن ميدهد كه ميفرمايد : «خدا بكسانی ازشما كه ايمان آورده عمل صالح كردند وعده داده درزمين جانشينشان كند چنانكه پيشينيان راجانشين كرد ، ودينشان راكه برای آنان پسنديده استقرار دهد ،وپس ازترس و خوف ايمنشان گرداند ، نور ،٥٥» اين هم وقتی است كه بدنيابر گردند وهمچنين اين آيات كه ميفرمايد: « ميخواهيم بر آنان كه روی زمين ناتوان شمرده شدند منت نهيم ، امام و وارثشان قرار دهيم، ودرزمين استقرارشان دهيم ، قصص ، ٥» : « آنكس كه اين قرآن بعهدهٔ تو گذاشت ترا بباز گشتگاهی بر گرداند ، قصص، ٨٥ » كه مراد بازگشت بدنيااست ، «مگرقصهٔ آنانرا ندانستی كه هزاران نفربودند وازبيم مرگ ازديارخويش بيرون رفتند خداوند بآنها فرمود بميريد، سپس زنده‌شان كرد ، بقره ، ٢٤٣» واين‌عده پس‌از زنده شدن بازمردند : « موسى هفتادنفر ازقومش‌را برای وعده‌گاه ماانتخاب كرد ، اعراف ١٥٥» اينهاهم بعدازمرگ بامر خدازنده‌شدند ، خوردند ، ونوشيدند ، وزن گرفتند ،

شربوا ونكحوا ومثله خبر العزير .

الثالث والاربعون بعد المائة ما رواه سعد بن عبدالله في مختصر البصائر على ما نقل عنه الحسن بن سليمان بن خالد عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين عن البزنطي عن حماد بن عثمان عن بكير بن أعين قال : قال لي من لا اشك فيه يعني أباجعفر عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين (ع) سيرجعان .

الرابع والاربعون بعد المائة ما رواه فيه بالاسناد عن حماد عن الفضيل عن أبي جعفر عليه السلام قال : لاتقولوا الجبت والطاغوت ، ولاتقولوا الرجعة؛ فان قالوا لكم قد كنتم تقولون ذلك فقولوا أما اليوم فلا نقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد كان يتألف الناس بالمائة ألف درهم ليكفوا عنه فلاتتألفونهم بالكلام .

الخامس والاربعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن الحسين بن أحمد

واز اين قبيل است قصهٔ «عزير» .

صدو چهل سوم : سعد بن عبدالله در كتاب «مختصر البصائر» از «بكير بن اعين» نقل ميكند كه گفت : كسى كه درصدق گفتارش شك ندارم ـ يعنى حضرت باقر (ع) ـ فرمود : پيغمبر و امير المؤمنين عليهما السلام برميگردند .

صدو چهل چهارم : ازفضيل نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : راجع بجبت وطاغوت (كه كنايه از اول ودوم است) ورجعت (باسنيان ومخالفان) صحبت نكنيد ونام آنهارا نبريد ، اگر گفتند : شما سابقاً راجع بآنها عقايد اظهارمى كرديد؟ بگوئيد امروز ديگر نميگوئيم ، پيغمبر (ص) گاهى تاصد هزار درهم بمردم ميداد براى اينكه باوى مهربان شوند وآزارش ندهند ، شما حاضر نيستيد مردم را باحرف بخودتان نزديك كنيد (اين حديث سرمشق بسيار جامع وجالبى است كه مى فرمايد در برابر اشخاص سست عقيده يامخالف مطالبى را كه جز پاكدلان وثابتقدمان تاب تحملش راندارند نبايد گفت ، واشخاص را باگفتن اين مطالب نبايد ازحريم دين راند ، مترجم) .

صدو چهل وپنجم : ازيونس بن ظبيان نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود:

المنقری عن یونس بن ظبیان عن أبی عبدالله ﷺ قال : ان الذی یلی حساب الخلایق قبل یوم القیمة الحسین بن علي ﷺ فأما یوم القیمة فانما هو بعث الی الجنة وبعث الی النار .

السادس والاربعون بعد المائة ما رواه فیه ایضاً عن ابراهیم بن هاشم عن البرقی عن محمد بن سنان او غیره عن عبدالله بن سنان قال : قال أبو عبدالله ﷺ : قال رسول الله ﷺ : لقد اسري بی ربی عزوجل فاوحی الی من وراء حجاب ما أوحی ، وکلمنی بما کلمنی به و کان مما کلمنی به أن قال : یا محمد انی انا الله لااله الا أنا عالم الغیب والشهادة الی أن قال : یا محمد علی أول من أخذ میثاقه من الائمة ، یا محمد علی آخر من أقبض روحه من الائمة وهو الدابة التی تکلمهم «الحدیث» .

السابع و الاربعون بعد المائة ما رواه العیاشی فی تفسیره علی ما نقله عنه بعض ثقات المعاصرین عن سلام بن المستنیر عن أبی عبدالله ﷺ قال : لقد تسموا باسم ما سمی الله به أحداً الاعلی بن أبی طالب و ماجاء تأویله قلت : متی یجیء تاویله؟ قال : اذا جاء جمع الله أمامه النبیین والمرسلین حتی ینصروه وهو قول الله : «و ان أخذ الله

آنکه پیش از قیامت بحساب مردم میرسد حسین بن علی است ، اما روز قیامت یا بهشت است یا جهنم

صدو چهل و ششم: از عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص) فرمود : پروردگارم مرا بمعراج برد و از پس پرده‌ای بمن وحیها کرد وسخنانی فرمود ؛ از جمله فرمود : ای محمد ، منم خدائی که جز من خدائی نیست ، دانای نهان و عیانم . . . . ای محمد ، نخستین امامی که برایش پیمان گرفته‌شد : علی است ، و آخر امامی که جانش را میگیرم علی است ، او است « جنبنده » ای که بامردم سخن میگوید « تا آخر حدیث » .

صدو چهل و هفتم : «عیاشی» در تفسیرش از سلام بن مستنیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : نامی را بر خود نهادند که خدا بر غیر علی بن ابیطالب ننهاده و «تأویلش» (یعنی حقیقتش) هنوز نیامده (مراد لقب : امیرالمؤمنین است) گفتم تأویلش کی میآید ؟ فرمود : هنگامی میآید که خدا پیمبران را حضوروی جمع کند و اورا یاری

ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة» الى قوله: «وانا معكم من الشاهدين» فيومئذ يدفع رسول الله ﷺ اللواء الى علي بن أبي طالب فيكون أمير الخلايق كلهم أجمعين يكون الخلايق كلهم تحت لوائه، ويكون هو أميرهم فهذا تأويله.

الثامن والاربعون بعد المائة ما رواه أبو الفتح الكراجكي في كنز الفوائد عن محمد بن العباس وهو ثقة ثقة عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج عن أبي سلمة عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تعالى: «قتل الانسان ما أكفره» قال: نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام. ما اكفره «يعني بقتلكم اياه الى أن قال: «ثم أماته» ميتة الانبياء «فأقبره ثم اذا شاء أنشره» قال: يمكث بعد قتله في الرجعة فيقضي ما أمره.

التاسع والاربعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن الحسين عن عبدالله بن عبدالرحمن عن محمد بن عبد الحميد عن مفضل بن صالح عن جابر عن أبي عبد الله الجدلي قال: دخلت على علي بن أبي طالب عليه السلام يوماً فقال: انا دابة الارض.

کنند، چنانکه در قرآن میفرماید: «آندم که خدا از پیمبران پیمان گرفت. . . . ـ تا آنجا که میفرماید: ـ من هم باشما از گواهانم» آنروز پیغمبر (ص) پرچم را بدست علی سپارد وی امیر همه مردم باشد و مردم همه تحت فرمانش باشند این تأویل این نام (امیر المؤمنین) است.

صد و چهل و هشتم: «کراجکی» در کتاب کنز الفوائد از ابو سلمه نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تأویل این آیه: «قتل الانسان ما اکفره» فرمود در بارهٔ حضرت امیر المؤمنین (ع) است، یعنی چه کرده بود که او را کشتید؟ . . . بعد می‌فرماید: «سپس او را ـ مانند پیمبران ـ میراند و بخاکش سپرد، آنگاه هروقت بخواهد زنده‌اش می کند، سورهٔ عبس، ۸۰» در رجعت مدتی میماند و دستورهای الهی را اجرا می کند.

صد و چهل و نهم: از ابو عبدالله جدلی نقل می کند که گفت: روزی خدمت علی (ع) رسیدم فرمود: «جنبندهٔ زمین» منم.

الخمسون بعد المائة ما رواه عنه، عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن القاسم بن اسمعيل عن علي بن خالد العاقولي عن عبد الكريم الخثعمي عن سليمان بن خالد قال : قال أبوعبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة » قال الراجفة الحسين بن علي؛ و الرادفة علي بن أبي طالب عليه السلام ، و اول من ينفض عن رأسه التراب الحسين بن علي في خمسة و سبعين ألفاً و هو قوله تعالى : « انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد»

الحادي والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسي عن يونس عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين » قال : تخضع لها رقاب بني امية ، قال : وذلك علي بن أبيطالب يبرز عند زوال الشمس على رؤس الناس ساعة حتى يبرز وجهه يعرف الناس حسبه ونسبه ، ثم قال : اما ان بني أمية ليخبين الرجل منهم الى جنب شجرة فيقول : هذا رجل من بني امية فاقتلوه .

صدو پنجاهم : ازسليمان بن خالد نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه : « روزی که لرزاننده بلرزاند ، ولرزانندهٔ دیگر ازپس آن آید ، نازعات٦، ٧ » فرمود : اولی حسین (ع) ، ودومی امیرالمؤمنین است ، اول کسی که گردو خاك از سر می‌فشاند حسین بن علی (ع) است که باهفتاد وپنج هزار نفر واردمی‌شود واین است تفسیر این آیه « ما پیغمبران خویش ، وآنهارا که ایمان آوردند دراین زندگی دنیا و روزی که گواهان بر خیزند یاری کنیم ، غافر؛ ٥١» .

صدو پنجاه ویکم : از ابو بصیر نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « اگر بخواهیم نشانه‌ای ازآسمان برای آنان می‌فرستیم که گردنهایشان در برابرش رام شود ، شعرا ، ٤ » فرمود : آن نشانه علی بن ابیطالب است که هنگام ظهر بالای سرمردم ظاهرشود ، بطوری که اورا بحسب ونسب بشناسند و گردن بنی امیه در برابرش خاضع ورام گردد ، اگریکی از آنان در پناه درختی مخفی شود عاقبت او را پیدا کنند وبکشند .

الثاني والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن علي بن أحمد بن حاتم عن اسمعيل بن اسحق عن خالد بن محمد عن عبدالكريم بن يعقوب عن جابر بن يزيد عن أبي عبدالله الجدلي عن أمير المؤمنين في حديث انه قال : انا دابة الارض انا أنف المهدي وعينه .

الثالث والخمسون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن العباس عن أحمد بن محمد بن سعيد عن الحسن السلمي عن أيوب بن نوح عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن عمران بن ميثم عن عباية قال : أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال: حدثني عن الدابة ؟ قال : هي دابة مؤمنة تقرء القرآن و تؤمن بالرحمن ، و تأكل الطعام وتمشي في الاسواق .

الرابع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين: بن احمد عن محمد بن عيسي عن صفوان مثله وزاد في آخره **قلت : ومن هو ؟** قال هو علي ثكلتك امك .

الخامس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن اسمعيل القاضي عن عبدالله بن أيوب المخزومي عن يحيى بن أبي بكر عن أبي حريز عن

صد و پنجاه و دوم : از ابوعبدالله جدلی نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) در حدیثی فرمود : من «جنبندهٔ زمینم» من بجای چشم و دماغ حضرت مهدی هستم (یعنی پیشرو و یاور اویم) .

صد و پنجاه و سوم : از «عباية» نقل می کند که مردی خدمت علی (ع) رسید و عرض کرد : مرا از «جنبندهٔ زمین» خبرده ، فرمود : جنبندهٔ با ایمانی است ، قرآن میخواند و بخدای رحمان ایمان دارد ، غذا می خورد ، و در بازارها راه میرود .

صد و پنجاه و چهارم : حدیث سابق را از صفوان بهمان نحو نقل می کند و در آخرش میگوید . سائل گفت : او کیست ؟ فرمود : او علی است مادرت برایت بگرید

صد و پنجاه و پنجم : از ابوهریره نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : «جنبندهٔ

علی بن زید عن خالد بن أوس، عن أبی هریرة قال : قال رسول الله ﷺ: یخرج دابة الارض ومعها عصا موسي وخاتم سلیمان ، تجلو وجه المؤمن بعصا موسی وتسم وجه الکافر بخاتم سلیمان.

السادس والخمسون بعد المائة ما رواه فیه عن محمد بن العباس عن احمد بن محمد عن أحمد بن أبی عبیدة عن الحسین بن علوان عن سعد بن طریف عن الاصبغ بن نباتة قال : دخلت علی أمیر المؤمنین وهو یأکل خبزاً و خلا و زیتاً فقلت : قوله تعالی : «واذا وقع القول علیهم اخرجنالهم دابة من الارض» ماهذه الدابة ؟ فقال: دابة تأکل خبزاً وخلا وزیتاً .

السابع والخمسون بعد المائة ماروا فیه عن محمد بن العباس عن الحسین بن احمد عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبدالرحمن عن سماعة بن مهران عن الفضیل بن الزبیر عن الاصبغ بن نباتة قال : قال لی معویة ، یا معشر الشیعة تزعمون ان علیاً دابة الارض ؟ فقلت : نحن نقول بقول الیهود فارسل الی رأس الجالوت فقال : ویحك تجدون دابة الارض عند کم ؟ فقال : نعم فقال : ماهی ؟ فقال : رجل ، فقال أتدری ما أسمه ؟ قال : نعم اسمه الیا ، قال : فالتفت الی فقال : ویلك یا اصبغ ما

زمین» در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان بدست دارد بیرون آید ، روی مؤمنان را بعصای موسی جلوه دهد وصورت کافران را بانگشتر سلیمان داغ زند .

صد و پنجاه و ششم: از اصبغ بن نباته نقل میکند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رفتم نان وسرکه وزیتون می خورد ، این آیه خواندم : «هنگامی که عذاب واجبشان شود «جنبنده‌ای» اززمین بیرون آریم ، نمل : ۸۲» و گفتم : این جنبنده چست ؟ فرمود : جنبنده‌ای است که نان وسرکه وزیتون میخورد .

صد و پنجاه و هفتم : باز از اصبغ نقل میکند که معاویه بمن گفت : شما شیعیان گمان می کنید که «جنبندهٔ زمین» علی (ع) است گفتم : ما از یهودیان نقل میکنیم ، معاویه رئیس علمای یهود را حاضر کرد و گفت : در کتب شما نام «جنبندهٔ زمین» هست؟ گفت آری ، پرسیدن آن چیست ؟ گفت مردی است ، پرسید : اسمش را میدانی؟ گفت: آری ، نامش « الیا » ، معاویه بمن نگاه کرد و گفت : اصبغ ، وای بر تو «الیا» چقدر

أقرب اليامن علياً .

الثامن والخمسون بعد المائة مارواه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» فقال هو أمير المؤمنين عليه السلام

التاسع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن الحسن عن الحسين بن الحسن عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن عبد الرحمن بن سيابة و يعقوب بن شعيب عن صالح بن ميثم عن أبيه انه سمعه يقول : ان علياً دابة الارض؛ وعرض الحديث على أبي جعفر عليه السلام فلم ينكره بل أقر به .

الستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن حميد بن زياد عن ابن نهيك عن عيسى بن هشام عن أبان عن عبد الرحمن بن سيابة عن صالح بن ميسم عن ابي جعفر عليه السلام في حديث ان علياً عليه السلام دابة الارض قال : وان علياً راجع الينا وقرء : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد».

الحادي والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن أحمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابراهيم بن عبد الحميد عن ابان الاحمر عن

بعلي نزديك است ؟ ! .

صدو پنجاه و هشتم: ازابو بصير نقل مي كند كه حضرت باقر (ع) در تفسير «جنبندهٔ زمين» فرمود : مراد امير المؤمنين (ع) است .

صدو پنجاه و نهم : ازصالح بن ميثم نقل مي كند كه گفت : پدرم «ميثم» ميگفت : علي (ع) «جنبندهٔ زمين» است ، من اين حديث را برحضرت باقر (ع) عرضه كردم ردنكرد بلكه تصديق كرد .

صدو شصتم : باز از صالح بن ميثم نقل ميكند كه حضرت باقر عليه السلام درحديثي فرمود : علي (ع) «جنبندهٔ زمين» است بدنيا بر ميگردد واين آيه را خواند : «آنكس كه اين قرآن بعهدهٔ تو نهاد ترا بباز گشتگاهي برميگرداند ، قصص ، ٨٥».

صدو شصت و يكم : از «ابان احمر» نقل مي كند كه حضرت باقر (ع) در

أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» فقال أبوجعفر عليه السلام : ما احسب نبيكم الا سيطلع عليكم اطلاعة .

الثاني والستون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن الحسن بن علي بن مروان عن سعيد بن عمار عن أبي مروان قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل : « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » فقال : لا والله لا تنقضي الدنيا ولا تذهب حتى يجتمع رسول الله و علي عليهما السلام بالثوية فيلتقيان ويبنيان بالثوية مسجداً له اثنى عشر ألف باب ، يعني موضعاً بالكوفة

وعن أحمد بن هوذة عن ابراهيم بن اسحق عن عبدالله بن حماد عن أبي مريم الانصاري عن أبي عبدالله عليه السلام مثله.

الثالث والستون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن عيسى عن يونس عن المفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبدالله عليه السلام قال : «العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» : الرجعة.

الرابع والستون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن محمد، عن محمد بن عيسي عن يونس عن مفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبدالله

تفسير آيهٔ فوق فرمود در بارهٔ پيغمبر (ص) گمانى ندارم جز اينكه ناگهان چشم بسوى شما بگشايد .

صدوشصت ودوم : ازابومروان نقل مى كند كه گفت : تفسير همان آيهٔ سابق را از حضرت صادق (ع) پرسيدم فرمود : بخدا ! دنيا خاتمه نپذيرد تا پيغمبر و على عليهما السلام در «ثويه» ـ كه موضعى است در كوفه ـ جمع شوند ومسجد بزرگى بنا كنند كه دوازده هزار درداشته باشد . اين حديث را بسند ديگرى هم ازحضرت صادق عليه السلام بهمين نحو روايت مى كند .

صدوشصت وسوم: از «زيد شحام» نقل مى كند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «عذاب كوچكتر را پيش از عذاب بزرگتر بآنان بچشانيم» فرمود : عذاب كوچكتر رجعت است .

صدوشصت وچهارم : باز از «زيد شحام» ازحضرت صادق (ع) نقل مى كند كه عذاب

عليه السلام قال : «العذاب الادنى» دابة الارض .

الخامس والستون بعد المائة ما رواه فيه عنه عن هاشم بن أبي خلف عن ابراهيم بن اسمعيل عن يحيى بن مسلمة بن كهيل عن أبيه عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله قال في خطبة خطبها في حجة الوداع : لاقتلن العمالقة في كتيبة فقال له جبرئيل: أو علي فقال: او علي بن أبي طالب .

اقول : وقد نقل هذه الاحاديث كلها الحسن بن سليمان بن خالد البرقي عن محمد بن العباس ما نزل من كتاب تأويل ما نزل من القرآن وغيره في محمد و آله عليهم السلام .

السادس والستون بعد المائة ما رواه جعفر بن محمد بن قولويه في المزار عن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن ابي الفضل عن ابن صدقة عن المفضل بن عمر عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كأني بسرير من نور قد وضع وقد ضربت عليه قبة من ياقوتة حمراء، مكللة بالجوهر وكاني بالحسين عليه السلام جالساً على ذلك السرير وحوله تسعون ألف قبة خضراء ،وكاني بالمؤمنين يزورونه ويسلمون عليه، فيقول الله عزوجل لهم : أوليائي مسلمون فظالماً

کوچکتر «جنبندهٔ زمین» است .

صد و شصت و پنجم : از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در خطبه‌ای در سفر «حجة الوداع» فرمود : من در میان سپاهی ، عمالقه را (یعنی ستمگرانی را که از بقیهٔ قوم عاد در شام مانده بودند) می کشم ، جبرئیل گفت : بگو (من) یا علی (آنهارا میکشیم) فرمود : (من) یا علی بن ابیطالب .

مؤلف گوید : همهٔ این حدیثها را حسن بن سلیمان از کتاب محمد بن عباس نقل میکند .

صد و شصت و ششم : « ابن قولویه » در کتاب «مزار» از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : گویا می بینم که تختی از نور نهاده‌اند و قبه‌ای از یاقوت سرخ جواهر نشان بر آن زده اند ، حسین (ع) روی آن نشسته و اطرافش قبه های سبزی زده‌اند ، مؤمنین اورا زیارت میکنند و بر او سلام میکنند ، از جانب خدا خطاب میشود : دوستان من ! بسیار ذلت و آزار کشیدید و ستم دیدید ، این

اوذيتم وذللتم واضطهدتم فهذا يوم لاتسألون حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الاقضيتها لكم ، فيكون أكلهم وشربهم من الجنة .

اقول : سؤال حوائج الدنيا يدل على أن هذا فى الرجعة اذهي لاتسأل فى الاخرة.

السابع والستون بعد المائة ما رواه النعمانى في تفسيره على ما نقل عنه عن ابن عباس فى قوله تعالى : « والنهار اذا جليها » قال : يعنى الائمة منا أهل البيت يملكون الارض فى آخر الزمان فيملاءونها عدلا وقسطاً .

الثامن والستون بعد المائة ما رواه البرقى فى المحاسن عن أحمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن ابن سنان عن المفضل عن أبى عبدالله عليه السلام قال :قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

التاسع والستون بعد المائة ما رواه محمد بن الحسن الصفار فى بصائر الدرجات عن عبد الله بن محمد عن ابراهيم بن محمد الثقفى رفعه عن أبى عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

السبعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بسنده عن سلمان الفارسى عن امير

روزى است كه هر حاجتى از حاجتهاى دنيا و آخرت بخواهيد برآورم، آنگاه از خوراكهاى بهشتى ميخورند و مينوشند .

مؤلف گويد : چون خواهش حاجتهاى دنيا در آخرت معنى ندارد پس حديث مربوط برجعت است .

صدوشصت وهفتم : «نعمانى» درتفسيرش از ابن عباس نقل ميكند كه در تفسير اين آيه : «قسم بروز آندم كه زمين را روشن كند ، شمس ، ٣» گفت : مراد امامان از ما اهلبيت اند كه در آخر الزمان حكومت كنند وزمين را ازعدل و داد پر كنند .

صدوشصت وهشتم : «برقى» در كتاب « محاسن» از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : من صاحب عصا و آهن داغ زننده هستم .

صدوشصت ونهم : «صفار» در «بصائر الدرجات» حديث سابق را از حضرت امير (ع) نقل ميكند .

صدو هفتادم : ازسلمان فارسى نقل ميكند كه حضرت امير المؤمنين (ع) فرمود

المؤمنين عليه السلام قال :أناصاحب الميسم وأنا الفاروق الا كبر ،وأناصاحب الكرات ودولة الدول «الحديث».

الحادى والسبعون بعد المائة ما رواه العياشى فى تفسيره على ما نقل عنه عن رفاعة عن أبى عبد الله عليه السلام قال : اول من يكر الى الدنيا الحسين بن على و أصحابه «الحديث» وقد مر .

الثانى والسبعون بعد المائة مارواه ايضاً عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام ان علياً عليه السلام قال على المنبر : انا سيد الشيب وفى سنة عن ايوب والله ليجمعن الله لى شملى كما جمعه لا يوب .

ورواه الكشى في كتاب الرجال كمامر .

الثالث والسبعون بعد المائة مارواه العياشي فى تفسيره على مانقل عنه عن صالح بن سهل عن أبى عبدالله عليه السلام فى قوله تعالى : « ثم رددنالكم الكرة عليهم» قال : خروج الحسين عليه السلام فى الكرة فى سبعين من أصحابه الذين قتلوا معه «الحديث» .

من صاحب آهن داغ زننده ، و«فاروق اكبر» ، و صاحب رجعتها ، و صاحب بهترين دولتهايم «تا آخرحديث» .

صدوهفتاد ويكم : «عياشى» در تفسيرش از «رفاعه» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : اول كسى كه بدنيا برميگردد حسين بن على (ع) و اصحاب اويند «تا آخرحديث» اين حديث قبلاهم گذشت .

صدوهفتادودوم : از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه على (ع) بالاى منبر فرمود : من سرور موسفيدانم ودرمن نشانه اى از ايوب است ، بخدا قسم خداوند پراكندگى مرا جمع كند چنانكه ازايوب راجمع كرد . اين حديثرا كشى هم در كتاب رجال نقل ميكند .

صدوهفتادوسوم: از صالح بن سهل نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه :«سپس برضد آنها دولت بشما داديم» فرمود : دربارهٔ خروج حسين (ع) و آن هفتاد نفرى استكه دركربلا شهيد شدند «تا آخر حديث» .

الرابع والسبعون بعد المائة ما رواه المفيد في ارشاده عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله عليه السلام ان أمير المؤمنين عليه السلام قال أنا سيد الشيب وفي سنة من أيوب، وسيجمع الله لي أهلي كما جمعهم ليعقوب، وذلك اذا استدار الفلك وقلت (وقلتم ظ) مات أو هلك «الحديث» وفيه جملة من علامات آخر الزمان.

الخامس والسبعون بعد المائة ما رواه محمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم في كتاب علل الشرايع على ما نقل عنه قال: أخبر الله نبيه في كتابه بما يصيب أهل بيته بعده من القتل والغضب (الغصب ظ) والبلائم يرده هم ويقتلون أعدائهم ويملكهم الارض وهو قوله تعالى: «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون» وقوله تعالى: «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات» الاية.

السادس والسبعون بعد المائة ما رواه صاحب كتاب المناقب عن الرضا عليه السلام في قوله تعالى: «أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» قال: علي عليه السلام.

صد و هفتاد و چهارم: شيخ مفيد در كتاب ارشاد از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود: من سرور (پيرمردان و) موسفيدانم، در من نشانه‌اى از ايوب است، خدا كسان مرا جمع آورى كند چنانكه فرزندان يعقوب را جمع كرد، و اين موقعى است كه فلك دور خود را بزند و شما گوئيد: (مهدى امت) مرد يا هلاك شد «تا آخر حديث».

در اين حديث قسمتى از علامات آخر الزمان هم مذكور است.

صد و هفتاد و پنجم: محمد بن على بن ابراهيم در كتاب «علل الشرايع» ميگويد: خداوند در كتاب خود به پيغمبر خبر داد كه پس از او اهلبيتش دچار كشتار و غصب حق و گرفتارى شوند، سپس بر گردند و دشمنانشان را بكشند و پادشاه روى زمين گردند، آنجا كه ميفرمايد: «در زبور از پس «ذكر» نوشتيم كه زمين را بندگان صالح من بارث ميبرند، انبيا، ١٠٥» و باز ميفرمايد: «خدا بآنها كه ايمان آورده و عمل صالح كردند وعده داده (كه در زمين جانشينشان گرداند) .... نور ٥٥»

صد و هفتاد و ششم: صاحب كتاب مناقب از حضرت رضا (ع) نقل ميكند كه در تفسير اين آيه: «جنبنده‌اى از زمين بيرون آريم» فرمود: مراد على (ع) است:

السابع والسبعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أمير المؤمنين عليه السلام في هذه الاية انه قال : انا دابة الارض .

الثامن والسبعون بعد المائة ما رواه فيه عن الباقر عليه السلام في شرح قول أمير المؤمنين عليه السلام : على يدى تقوم الساعة ؛ قال : يعنى الرجعة قبل القيمة ينصرنى و بذريتى المؤمنين .

أقول :فهذه جملة من الاحاديث التى حضرتني فى هذا الوقت مع ضيق المجال عن التتبع التام . وقلة وجود الكتب التي يحتاج اليها فى هذا المرام، ولاريب فى تجاوزها حد التواتر المعنوى وقد تقدم في غير هذا الباب مايدل على ذلك ، وبأتى ما يدل عليه و العقل يجزم باستحالة اتفاق جميع هؤلاء الرواة علي الكذب و الافتراء ، ووضع هذه الاحاديث الكثيرة جداً ولعل مالم يصل الينا فى هذا المعنى اكثر مما وصل الينا وليت شعرى أىّ عاقل يجوّز الكذب على جميع هؤلاء الرواة الذين رووا هذا المعنى ، ويرد شهادة المشايخ المؤلفين للكتب المعتبرة حيث شهد وا بصحة احاديثها ، أويتعرض لتأويلها مع صرا حتها جداً ، حتى انها أكثر من احاديث

صد وهفتاد وهفتم : از امير المؤمنين (ع) نقل ميكند كه فرمود : «جنبنده زمين» منم .

صد وهفتاد وهشتم: از حضرت باقر(ع) نقل ميكند كه در شرح اين كلام على(ع) بدست من قيامت بيا ميشود . فرمود :مراد رجعت است يعنى خدا بوسيلهٔ من وفرزندانم مؤمنين را يارى ميكند .

مؤلف گويد : اينها حديثهائى است كه - باكمى فرصت و كمبود كتابهاى لازم - فعلا در دسترس من بود ،وبدون شك اينها از حد «تواتر معنوى» متجاوز است ،حديثهاى ابواب قبل وبعدهم دلالت برمطلوب دارد ، وعقل محال ميداند كه تمام راويان اين احاديث دروغ گفته باشند ، با اينكه شايد احاديثى كه بما نرسيده بيش از اينها باشد ، كدام عاقل است كه احتمال بدهد همهٔ اين راويان دروغ گفته اند ،وهمهٔ اين نويسندگان كتاب هاى معتبرى كه اين احاديث را صحيح دانسته اند ، اشتباه كرده اند ، يااينكه اين همه حديثهاى صريح را تأويل كند با اينكه اينها ازاخبارى كه در تعيين هر يك از ائمه

النصوص على كل واحد من الائمة عليهم السلام ؛ وأوضح دلالة و تصريحاً ، ولايكاد يوجد في شيء من مسائل الاصول و الفروع اكثر مما وجد في هذه المسئلة من الادلة والايات والروايات والله الهادي .

الباب الحادي عشر

في انه هل بعد دولة المهدي عليه السلام دولة ام لا

روى الشيخ الاجل أبو جعفر الكليني في باب تسمية من رآه عليه السلام باسناده الصحيح عن عبدالله بن جعفر الحميري انه سأل العمري رحمه الله فقال له : اني اريد ان اسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد ان أسالك عنه ؛ فان اعتقادي ودين ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً ، فاذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، فاولئك شرار من خلق الله و هم الذين تقوم عليهم القيمة؛ ولكني أحببت أن ازداد يقيناً «الحديث» .

وارد شده زيادتر و واضح تر و صريح تر است ،ودرهيچ مسأله‌اى راجع باصول يافروع دين بيش ازاين آيه وخبروارد نشده ، البته رهبر و رهنما خدا است .

باب يازدهم

در اينكه آيابس از دولت حضرت مهدى (ع) دولتى هست يانه ؟ شيخ كلينى در باب «اسامى اشخاصى كه خدمت امام زمان (ع) رسيده‌اند» از «حميرى» نقل ميكند كه به «عمرى» (وكيل امام زمان (ع) گفت : من ميخواهم چيزى ازتو بپرسم با اينكه در آنچه ميپرسم شك ندارم ، من معتقدم كه زمين از حجت خالى نميماند ، مگر چهل روز پيش از قيامت كه در آنوقت حجت ازروى زمين برداشته شودودر توبه بسته گردد ، وهر كس تاآن وقت ايمان نياورده باشد يادر ايمانش خيرى كسب نكرده باشد ديگر ايمانش سودندهد ، واينان بدترين خلق خدايند واينها قيامت را درك ميكنند ، عقيدهٔ من چنين است، ولى ميخواستم يقينم زياد ترشود «تا آخر حديث» ،

اقول : وقد روي هذا المعنى الشيخ وابن بابويه وغيرهما بطرق كثيرة .

وروى الشيخ فی كتاب الغيبة فی جملة الاحاديث التی رواها من طرق العامة فی النص على الائمة عليهم السلام قال : أخبرنا جماعة عن أبی عبدالله الحسين بن على بن سفيان البزوفری عن على بن سنان الموصلی العدل عن على بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد البصری عن عمه الحسن بن على عن أبيه عن أبی عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: فی الليلة التی كان فيها وفاته : يا اباالحسن احضر دواة وصحيفة ، فأملى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وصية حتى انتهى الى هذا الموضع فقال : يا أباالحسن انه يكون بعدی اثنی عشر اماماً ومن بعدهم اثنی عشر مهدياً ، فأنت ياعلى أول الاثنی عشر اماماً، وذكر النص عليه السلام فقال : اذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد فذلك اثنی عشر اماماً ، ثم يكون من بعده اثنی عشر مهدياً فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه أول المقربين له ثلثة أسامی ؛ اسم كاسمی ، واسم كاسم أبی وهو عبدالله وأحمد ، والثالث المهدی هو أول المؤمنين .

وروى الشيخ فی كتاب الغيبة فی آخره عن محمد بن عبدالله الحميری عن أبيه

این مضمون را شیخ طوسی، وصدوق ودیگران هم بطریقهای بسیار روایت میکنند

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» - در حدیثهائی که از طریق سنیان در بارهٔ ائمه علیهم السلام روایت میکند - ازحضرت صادق ازپدران بزرگوارش نقل میکند که پیغمبر (ص)- درشب آخرعمرش - بعلی (ع) فرمود : دوات و کاغذی بیاورو وصیت خویش را بیان کرد وعلی (ع) نوشت تابانجا رسید که فرمود : ای ابوالحسن ، بعد از من دوازده امام‌اند وبعد از آنها دوازده «مهدی» ، ای علی تواول آن دوازده امامی .... چون او (یعنی امام یازدهم) را مرگ فرارسد، امامت‌را بفرزندش : محمد - که درآل محمدمقام نگهبانی ومحافظت دارد- واگذارد ، این دوازده امام ، بعد از آنها دوازده مهدی اند که چون وی‌را مرگ دریابدبایدولایت رابفرزندش- اول‌مقربان که سه نام‌دارد :احمد ، عبدالله ، مهدی، واگذارد .

شیخ طوسی در کتاب غیبت ازابو حمزه نقل میکند که حضرت صادق (ع)در

عن محمد بن عبدالحميد و محمد بن عيسى عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث طويل قال : يا باحمزة ان منابعد القائم اثنى عشر مهدياً من ولدالحسين عليه السلام .

وروى الشيخ ايضاً في المصباح الكبير حيث أورد دعاء ذكرانه مروى عن صاحب الزمان خرج الى أبي الحسن الضراب الاصفهاني بمكة باسناد لم نذكره اختصاراً ثم أورد الدعاء بطوله الى أن قال : اللهم صل علي محمد المصطفى و علي المرتضى و فاطمة الزهراء والحسن الرضا و الحسين المصطفى و جميع الاوصياء مصابيح الدجى الى أن قال : وصل على وليك وولاة أمرك والائمة من ولده ، ومد في أعمارهم وزد في آجالهم و بلغهم أقصى آمالهم ديناً و دنياً وآخرة ، انك على كل شيء قدير .

وروى ايضاً في المصباح بعده بغير فصل دعاء مروياً عن الرضا عليه السلام فقال : روى عن يونس بن عبدالرحمن عن الرضا عليه السلام انه كان يأمر بالدعاء لصاحب الامر عليه السلام بهذا الدعاء اللهم ادفع عن وليك وخليفتك الى أن قال : اللهم وصل على ولاة عهده والائمة من بعده وزد في آجالهم وبلغهم آمالهم «الدعاء» وهو يشتمل على أوصاف

حدیثی فرمود : بعد ازحضرت قائم(ع) دوازده مهدی ازفرزندان حسین(ع) میباشند

باز شیخ طوسی در کتاب مصباح دعائی طولانی از حضرت صاحب الزمان (ع) نقل میکند که درآخرش چنین میفرماید : خداوندا ! برمحمد مصطفی وعلی مرتضی ، و فاطمهٔ زهراء ،وحسن وحسین وهمهٔ اوصیا که چراغهای ظلمات(جهل و گمراهی) اند، درود فرست ... وبرولی خود (امام زمان ع) وسایر اولیاء،وامامانی که ازنسل اویند درود فرست، عمرشان را طولانی گردان ، وآنها رابیالاترین آرزوهای دنیا وآخرتشان برسان که تو برهر چیز توانائی

باز درمصباح از حضرت رضا (ع) نقل میکند که دردستور دعای برای حضرت صاحب الامر(ع) چنین فرمود : خداوندا ! برولیعهدهاوامامان بعد از او درود فرست ، عمرشان دراز گردان وآنان را بآرزوهایشان برسان «تا آخردعا» دراین دعا اوصاف و

وألقاب لاتكاد تستعمل في غير المهدى عليه السلام .

وروى ابن بابويه في كتاب الخصال في باب الاثنى عشر عن عبدالله بن محمد عن محمد بن سعيد عن الحسن بن على عن أبى اسامة عن ابن مبارك عن معمر عمن سمع وهب بن منبه يقول : يكون بعدى اثنى عشر خليفة ثم يكون الهرج ، ثم يكون كذا و كذا .

وبالاسناد عن الحسن بن على عن وليد بن مسلم عن صفوان بن عمرو عن شريح بن عبيد عن عمر والبكابى عن كعب الاحبار قال في الخلفاء : هم اثنى عشر ، فاذا كان عند انقضائهم وأتى طائفة صالحة مدالله لهم فى العمر ، كذلك وعدالله هذه الامة ، ثم قرء : « وعدالله الذين آمنوا ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم» و كذلك فعل الله ببنى اسرائيل وليس بعزيز ان يجمع الله هذه الامة يوماً أو نصف يوم ، «وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون » .

القابى ذكر شده كه در غير امام زمان(ع) استعمال نميشود .

شيخ صدوق در كتاب خصال ازوهب بن منبه نقل ميكند كه گفت : بعد از من دوازده خليفه است سپس هرج ومرج پديد آيد وچنين وچنان شود

واز كعب الاحبار نقل ميكند كه گفت : خلفا دوازده نفرانند وبعداز آنها طائفهٔ شايسته اى آيند كه خدا عمرشان را طولانى كند ، خدا باين امت چنين وعده داده ، سپس اين آيه خواند : «خدا بكسانى ازشما كه ايمان آورده عمل صالح كردند وعده داده كه در زمين جانشينشان گرداند » چنانكه دربنى اسرائيل هم اين كار را كرد وبعيد نيست كه خدا اين امت را در يك روز يانصف روز جمع كند « و يك روز نزد خداى تو باندازهٔ هزار سالى است كه شما ميشمريد» (كعب الاحبار مردى يهودى است كه بااظهار اسلام بمنظورهاى سياسى مطالب خرافى تورات را بصورت حديث وامثال آن بمردم القاميكرد واز اين راه ضربت سختى برتاريخ اسلام زد ، مطالب فوق راهم بايد ازجمله مجعولات او شمرد چون آيه اى كه اول استشهاد كرده بس حديثهاى سابق مربوط ، بوقت قيام امام زمان (ع) است واين مرد براى بعد ازخلفاى دوازده گانه گذاشته ، وشواهد كذب ديگرى هم در اين گفتارش هست كه بر اهلش بو شيده نيست ، علاوه كعب الاحبار عمر

و فی باب اتصال الوصیة من لدن آدم من کتاب کمال الدین لابن بابویه حدثنا أبی قال : حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر عن أیوب بن نوح عن الربیع بن محمد عن عبد الله بن سلیمان العامري عن أبی عبد الله علیه السلام قال : ما زالت الارض الا ولله تعالی فیها حجة یعرف الحلال من الحرام ،ویدعو الی سبیل الله ، ولا تنقطع الحجة من الارض الا أربعین یوماً قبل القیمة ، واذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة ، فلاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت في ایمانها خیراً أولئك شرار خلق الله وهم الذین یقوم علیهم القیمة .

ورواه البرقی في المحاسن عن علی بن الحکم عن الربیع بن محمد مثله .

وقال الطبرسی في کتاب اعلام الوری في آخر الباب الرابع : قد جائت الروایة الصحیحة انه لیس بعد دولة المهدی علیه السلام دولة الاما ورد من قیام ولده مقامه الاما شاء الله ولم ترد علی القطع والبت ، واکثر الروایات انه لن یمضي من الدنیا الا قبل القیمة بأربعین یوماً یکون فیها الهرج ، وعلامة خروج الاموات وقیام الساعة والله اعلم «انتهی» .

وابوبکر وعثمان راهم بخلافت میشناخت ، پس لابد مرادش دوازده خلیفهٔ این طوری است.

بازهم شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از عبدالله بن سلیمان عامری نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : همیشه ازطرف خدا حجتی روی زمین هست که حلال وحرام را بشناسد وبراه خدادعوت کند ، زمین هرگز ازحجت خالی نماندمگر چهل روز پیش ازقیامت ، وهنگامی که زمین ازحجت خالی ماند در توبه بسته شود وهر کس تا آن وقت ایمان نیاورده باشد یادر ایمانش خیری کسب نکرده باشد دیگر ایمانش سودندهد اینان بدترین خلق خدایند واینهایند که قیامت بر آنها قیام میکند این حدیث را «برقی» هم در کتاب محاسن بهمین نحو روایت میکند .

«طبرسی» در کتاب «اعلام الوری» میفرماید : روایت صحیحی واردشده که بعد از دولت حضرت مهدی (ع) دولتی نیست مگر آنچه در بعض احادیث واردشده که : فرزندانش بجایش می نشینند ، اما بطور قطع ویقین نفرموده اند در بیشتر روایات هم نقل شده که آن جناب چهل روز بآخر دنیا وفات کند ، سپس هرج و مرج شود ، ونشانه های زنده شدن مردگان وقیام قیامت پدیدآید .

و قال المفيد في الا رشاد : ليس بعد دولة القائم لاحد دولة ثم ذكر مثل كلام الطبرسي .

و قال صاحب كتاب صراط المستقيم وهو الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملي ليس بعد المهدى عليه السلام دولة واردة الافي رواية شاذة من قيام أولاده من بعده ، وهي ما روى عن ابن عباس من قول النبي صلى الله عليه وآله لن تهلك امة انا أولها و عيسى بن مريم آخرها والمهدى في وسطها .

ومثله روي عن أنس وهاتان تدلان علي دولة بعد دولته ، وأكثر الروايات انه لايمضى الاقبل القيمة بأربعين يوماً وهو زمان الهرج ؛ وعلامة خروج الاموات للحساب «انتهى» .

اقول : اما حديث وفاة المهدى عليه السلام قبل القيامة بأربعين يوماً فقد ورد من طريق متعددة لاتحضرني الآن ، والاحاديث في انّ الارض لاتخلو من حجة كثيرة،

مرحوم مفيد در «ارشاد» فرمايد: بعد ازدولت حضرت قائم دولتى نيست، سپس نظير كلمات «طبرسى» راذكر ميكند .

علی بن یونس عاملى در كتاب صراط المستقيم مى گويد : بعدازحضرت مهدى(ع) دولتى نيست فقط درروايت ضعيفى هست كه فرزندانش بجايش مى نشينند ، اين روايت راابن عباس نقل ميكند كه پيغمبر(ص) فرمود : امتى كه من اولش باشم ، وعيسى بن مريم آخرش ومهدى وسطش هرگز هلاك نشود نظير اين حديث از «انس» هم نقل شده و بمقتضاى اين دوحديث بعد ازدولت آن جناب بازهم دولتى هست ، اما دربيشتر روايات است كه حضرت مهدى (ع) تاچهل روز پيش قيامت نميرد ، وآن موقعى است كه هرج ومرج ونشانه هاى قيامت پيداشود .

مؤلف گويد : حديث وفات حضرت مهدى(ع) چهل روز قبل ازقيامت، بسندهاى متعدد نقل شده ـ كه اكنون دردسترس من نيست ـ دربارهٔ خالى نماندن زمين ازحجت هم حديث بسيار است ، وادلهٔ عقلى هم دركار هست ، حديثهاى انحصار ائمه در دوازده نفرهم بسيار زياد است (بنابر اين اشكالى توليد مى شود كه بمقتضاى اين چند دسته

والادلة العقلية على ذلك قائمة ، وأحاديث حصر الائمة فى الاثني عشر ايضاً كثيرة جداً ويحتمل هنا وجوه :

احد ها ان يكون خلو الارض من امام على ظاهره في هذه الاربعين ، ويكون موت الناس و جميع المكلفين قبل الامام ، وتكون في تلك المدة اليسيرة خالية من المكلفين ومن الامام، ولاينافى ذلك ماروى من خروج المهدى عليه السلام من الدنيا شهيداً ، لامكان ان يسقيه أحد السم أو يضربه بالسيف ونحوه ، ثم يموت القاتل وساير المكلفين قبل الامام ، ويكون الرجعة بعد المدة المذكورة أو قبلها ،ولا يبعد كون أهل الرجعة غير مكلفين ، ويكون اغلاق باب التوبة لانقطاع التكليف و موت المكلفين ، فلاينفع نفساً ايمانها لانتقال النفوس من الدنيا التى هى دار التكليف الى البرزخ أو القيامة ، ويكون المشار اليه بأولئك هم الذين لم يؤمنوا

حديث: (۱) حضرت مهدی چهل روز پیش ازقیامت وفات میکند(۲) وزمین هم هرگز از حجت خالی نمیماند(۳) و ائمه هم بیش ازدوازده نفر نیستند **این مطالب** باذیل حدیث سابق که ازمرحوم صدوق نقل شد که: هنگامی که زمین ازحجت خالی ماند در توبه بسته می شود وایمان کسی قبول نمیشود واینان بدترین خلق اند و قیامت برآنها قیام می کند، **سازگار** نیست ، زیرا اگر زمین ازحجت خالی نمیماند پس بعد ازحضرت مهدی کسی نباید باشد که توبه اش قبول نشود یاایمانش سودندهد وامام دیگری هم که نیست چون ائمه دوازده نفر اندو همچنین کلمات طبرسی واحادیثی که میفرماید بعد ازحضرت مهدی(ع) دوازده مهدی دیگر هست بااین سه دسته حدیث موافقت ندارد ، لذا برای حل اشکال مرحوم مؤلف می فرماید :) دراینجا چند احتمال هست :

اول درمدت این چهل روز هیچکس روی زمین نباشد وهمهٔ مردم پیش ازامام مرده باشند ، واین بااحادیثی که می فرماید امام شهید میشود منافات ندارد چون ممکن است کسی آن جناب را مسموم کند یاشمشیری بوی بزند وخود قبل ازامام بمیرد ، رجعت هم ممکن است بعدازاین مدت یاقبل باشد وشاید اهل رجعت مکلف نباشند وازاین جهت البته راه توبه هم بازنیست، چون مکلفی در کار نیست ، واینکه درآخر حدیث می فرماید: اینها یند

أولم يكسبوا في ايمانهم خيراً ، وذلك غير بعيد لقرب المشار اليهم في الذكر ، و يكون قيام القيامة عليهم اشارة الى انها عليهم لالهم ، بخلاف غيرهم فانها لهم أو عليهم أولهم ونحوه : « لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت » والحاصل انه لا يلزم حمله على بقاء المحجوج بعد فناء الحجة .

و ثانيها ان يكون اشارة الى قوم لا يموتون عند موت صاحب الزمان ، بل يصيرون في حكم الاموات و بمنزلة المعدومين لارتفاع التكليف عنهم لفقدهم العقل أو غير ذلك ، كاقتضاء الحكمة الالهية انقضاء مدة التكليف وقيام الساعة ولعل هؤلاء الجماعة المشار اليهم بقوله تعالى : « ونفخ في الصور فصعق من في السموات والارض الا من شاء » وحينئذ تخصيص الاحاديث المعارضة المشار اليها بزمان التكليف أو يحمل الحجة فيها على ما هو أعم من الامام و العقل مما رواه الكليني و غيره عنهم عليهم السلام ان لله على الناس حجتين ظاهرة و باطنة ، والظاهرة الانبياء والائمة ، والباطنة العقل.

ـ (كه قيامت بر آنها قيام مى كند) مراد كسانى اند كه ايمان نياورده اند يا در ايمانشان خيرى كسب نكرده اند ، يعنى قيام قيامت بضرر اينها است ، برخلاف ديگران كه قيامت خالصاً بنفع آنها است يا نفع وضررشان باهم است ، زيرا كلمهٔ (على) گاهى براى افادهٔ ضرر استعمال مى شود مثل اين آيه : « لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت » (يعنى اگر خوبى كرده بنفع او است واگر بدى كرده بضررش) بهرحال لازم نيست حديث را حمل كنيم براين كه بعد از وفات حجت وقت ، مكلفى روى زمين باشد .

دوم ـ اينكه اشخاصى كه در آن چهل روز باقى ميمانند درحكم مرده باشند ، زيرا شرائط تكليف از قبيل عقل در آنها نباشد » ويا حكمت خداوندى اقتضا كند كه مدت تكليف سر آيد و قيامت برپا شود و شايد اين عده همان ها باشند كه خدا ميفرمايد : در « صور » دميده شود وهر كه در آسمان ها و زمين است ـ جز آن كه خدا خواهد ـ بيهوش شود ، زمر ، ٦٨ » بنابراين حديثهائى كه ميفرمايد : زمين از حجت خالى نميماند اختصاص بزمان تكليف پيدا ميكند ، يعنى تا مكلف درعالم هست حجت هم هست ، شايد هم مراد از حجت عقل باشد كه حجت باطن است ، و پيغمبران وائمه حجت ظاهرند (اين احتمال فسادش ظاهر است ، اگر اين احتمال را ، يا بداحاديث امامت مورد اشكال ميشود و براى دشمنان ميدان باز ميگردد)

وثالثها أن يكون المراد بالاربعين يوماً مدة الرجعة و يكون ذلك اشارة الى قلتها ، فانه يعبر بالسبعين عن الكثرة ؛ و بما دونها عن القلة ، او اشارة الى مامر في هذه الاحاديث من قوله في هذا المقام «وان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون » ويكون وفاة جميع المكلفين قبل المهدى عليه السلام ، و يكون أهل الرجعة غير مكلفين ؛ ويأتى ان شاء الله تمام الكلام .

ورابعها أن يكون القيامة التى أخبر بوقوعها بعد الاربعين يوماً هى قيام الاموات وحيوتهم بعد الموت ، ويكون المراد الرجعة التي هى القيامة الصغرى ، ثم القيامة الكبرى ، و لا ريب في جواز استعمال القيامة فيما يشمل القيامة الصغري و الكبري بل قد تقدم اطلاق الاخرة في القرآن علي الرجعة ، و ورد الحديث بذلك .

وخامسها أن يكون المراد ليس بعد دولة المهدى عليه السلام دولة مبتدءة فلا ينافي الرجعة لانها دولة ثانية ، والاربعون يوماً يحتمل كونها فاصلة بين الدولتين .

وسادسها أن يكون المراد بموت المهدى عليه السلام الذى لا يتاخر القيمة عنه الا أربعين

سوم: شايد چهل روز ايام رجعت باشد واين عدد اشاره بكمى دورانش باشد ، چون مقدار زيادرا بعدد هفتاد معرفى مى كنند و كم را بااعداد كمتر و يا اينكه هر روزى هزار سال باشد چنانكه مى فرمايد : « يك روز نزد پروردگارت مثل هزار سالى است كه شما ميشمريد » ، بنابر اين حضرت مهدى پس ازتمام مكلفين وفات ميكند و مردم رجعت تكليف ندارند .

چهارم: شايد مراد ازقيامت درحديث مزبور قيامت صغرى يعنى رجعت باشد والبته اطلاق قيامت بررجعت مانعى ندارد وممكن است قيامت برهر دو اطلاق شود ، چنانكه قبلا گفتيم كه در قرآن اطلاق «آخرت» برآن شده ، ودراحاديث هم وارداست .

پنجم: شايد مراداز حديثهائى كه ميفرمايد: بعداز دولت مهدى دولتى نيست . دولت ابتدائى باشد ، اما رجعت دولت دوبارهٔ گذشتگان است ، پس منافاتى باهم ندارند ، آن چهل روزهم شايد فاصلهٔ بين دو دولت باشد .

ششم : شايد مراد ازمرگ حضرت مهدى كه چهل روز پيش از قيامت است : مردن

يوماً الموت الثاني بعد رجعته عليه السلام ، وقد ذكر بعض المحققين من المعاصرين وأورد أحاديث متعددة دالة على رجعته عليه السلام ، وذكر انه نقلها من كتب المتقدمين و الله أعلم ، وأما أحاديث الاثنى عشر فلايخفى انها غير موجبة للقطع أو اليقين لندورها وقلتها و كثرة معارضتها كما أشرنا الى بعضه ، و قد تواترت الاحاديث بان الائمة اثنى عشر ، وان دولتهم ممدودة الى يوم القيامة ، و ان الثاني عشر خاتم الاوصياء والائمة والخلف ؛ و ان الائمة من ولد الحسين الى يوم القيامة ، و نحو ذلك من العبارات ، فلو كان تجب علينا الا قرار با مامة اثنى عشر بعدهم لوصل الينا نصوص متواترة تقاوم تلك النصوص ، لينظر فى الجمع بينهما .

وقد نقل عن السيد المرتضى انه جوز ذلك على وجه الامكان والاحتمال ، و قال : لانقطع بزوال التكليف عند موت المهدى عليه السلام ، بل يجوز أن يبقى بعده ائمة يقومون بحفظ الدين و مصالح أهله ؛ ولا يخرجا ذلك عن التسمية بالاثنى عشرية ؛ لانا كلفنا أن نعلم امامتهم وقد بيّنا ذلك بياناً شافياً ، فانفردنا بذلك عن غيرنا « انتهى » .

دوباره باشد ، چنانكه يكى از علماى عصر ما حديثهائى نقل كرده كه آنجناب هم رجعت دارد ، والله اعلم.

اما راجع بحديثهائى كه ميفرمايد بعداز مهدى دوازده نفر امام ديگرند ، روايائى كه در اين زمينه وارد شده دلالت قطعى ندارد در روايات بسيارى هم وارد شده كه ائمه دوازده نفر اند ودولتشان تاقيامت ادامه دارد ، ودوازدهمين آخر اوصيا ، واما مها ، وجانشينان است ، وائمه تاقيامت از اولاد حسين (ع) اند واگر برما لازم بود كه بامامت دوازده نفر بعد از آنها (كه در روايات ديگرى وارد شده) اقرار كنيم بايد حديثهاى متواترى هم در اين باره باشد كه در برابر حديثهاى معارض بتواند مقاومت كند و ملاحظهٔ جمع بين آنها بشود. از سيد مرتضى هم نقل است كه فرموده : شايد بعد از حضرت حجت (ع) خلفائى باشند ؛ و برطرف شدن تكليف بعد از آنجناب حتمى نيست ، ممكن است پس از اوامامانى باشند كه دين و مصالح مؤمنين را حفظ كنند ، واين با دوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد ، زيرا آنها كه ما بايد بشناسيم همين دوازده نفرانند ، وما كتاب مستقلى در اين زمينه نوشته ايم « پايان كلام سيد مرتضى »

ویؤیده عدم الدلیل العقلي القطعی علي النفی ، وقبول الا دلة النقلیة للتقیید والتخصیص ونحوهمالوحصل مایقاومهما ، ولا یخفی ان الحدیث المنقول أولا من کتاب الغیبة من طرق العامة ، فلا حجةفیه فی هذا المعنی ،وانما هوحجةفی النص علی الا ثنی عشر ؛ لموافقته لروایات الخاصة ، و قد ذکر الشیخ بعده وبعد عدة أحادیث انه من روایات العامة ، والباقی لیس بصریح ، وقد تقدمفی الحدیث السادس و التسعین من الباب السابق ما هو صریح فی ان المهدی عليه السلام له عقب ، و هیهنا احتمالات :

«اولها» ان یکون البعدیة غیر زمانیة بل هی مثل قوله تعالی : فمن«یهدیه من بعد الله»فیجوز کون المذکورین فی زمن المهدی عليه السلام ، ویکونوا نواباً له ، کل واحد نایب فی جهة ، أوفی مدة .

«وثانیها » ان قوله : من بعده ، لابد فیه من تقدیر مضاف ، فیمکن من بعد ولادته أومن بعدغیبته ویکون اشارة الی السفراوالو کالة (النفراوالو کلاءله خل) علی الانس والجن اوالی أعیان علماء شیعته فی مدة غیبته ؛ و یمکن أن یقدر من

مؤید کلام مرحوم سید این است که دلیل عقلی قطعی نداریم که بعد از امام دوازدهم خلیفه‌ای نیست ، دلیلهای نقلی هم قابل تصرف است ـ البته اگرحدیث معتبری درمقابل باشد ـ اما آن‌حدیث اول که از کتاب «غیبت» شیخ طوسی نقل کردیم چون از طریق سنیان نقل میکند برای ماحجت نیست ،فقط درتعیین عدد دوازده امام که با ماموافقت دارد حجت است ، مرحوم طوسی هم‌پس ازچندحدیث‌دیگرمیفرمایداین‌حدیث ازحدیثهای سنیان است ، سایر احادیث هم صراحتی ندارد ، باقی میماند حدیث نود وششم باب‌سابق که صریحاً میفرماید : بعداز حضرت مهدی (ع) جانشینانش هستند ، اما این حدیث هم چند احتمال دارد :

یکی اینکه مراد بعدزمانی نیست‌بلکه‌رتبه‌ای است ـ نظیراینکه‌درقرآن‌میفرماید: « بعد از خدا که او را هدایت میکند ؟ » یعنی‌فرزندانش تحت‌نظر اوحکومت میکنند ونایب او هستند ، ودر رتبهٔ بعدانند .

دوم اینکه مراد بعد ازتولد یاغیبتش باشد ، واشارهٔ بوکلاء ونمایندگان یاعلمای شیعه باشد که درزمان غیبت نایب امام‌اند بابعد ازخروج که ممکن است آن موقع نیز

بعد خروجه ؛ فيكونون نواباً له كما مر.

وقد روى الصدوق في كتاب كمال الدين وتمام النعمة عن علي بن أحمد بن موسى الدقاق عن محمد بن أبي عبدالله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبيه قال : قلت للصادق عليه السلام : سمعت من أبيك انه قال : يكون من بعد القائم اثنى عشر مهدياً ؟ فقال : قد قال : اثنى عشر مهدياً ولم يقل اثنى عشر اماماً ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس الى ولايتنا ومعرفة فضلنا .

اقول : فهذا الحديث يناسب الوجوه المذكورة ؛ ويوافق ما يأتي ايضاً على وجه ، على أنه يحتمل الحمل على التقية على تقدير أن يراد منه نفي الرجعة ، كما حمله بعض المحققين .

« و ثالثها » أن يكون ذلك محمولا على الرجعة ، فقد عرفت جملة من الاحاديث الواردة في الاخبار برجعتهم عليهم السلام على وجه الخصوص ، و عرفت جملة من الاحاديث الواردة في صحة الرجعة على وجه العموم في كل من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً ، و كل و احد من القسمين قد تجاوز حد

نيابت داشته باشند . مرحوم صدوق هم در كتاب «اكمال» ازابو حمزه نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم : من ازپدرتان شنيدم كه : بعد از قائم دوازده مهدی هست ، فرمود : دوازده «مهدی» فرموده اند نه دوازده امام ، اينان عده ای ازشيعيان ماهستند كه مردم رابولايت ومعرفت ما ميخوانند .

مؤلف گويد . اين حديث بااين چندوجهی كه اخيراً ذكرشد مناسب است ، وشايد باحديثهای آينده هم موافق باشد ، علاوه كه ممكن است ـ اگر مراد حضرت صادق (ع) نفی رجعت باشد ـ از باب تقيه فرموده باشد ، چنانكه بعضی ازمحققان هم همينطور فهميده اند .

سوم اينكه مربوط برجعت باشد ، چنانكه دربسياری ازروايات بود كه ائمه عليهم السلام برميگردند ودر قسمتی از احاديث هم بود كه هر مؤمن خالص يا كافر خالصی بر ميگردد

التواتر المعنوى بمراتب ، كما رأيت في الابواب السابقة ، وعلى هذا فالائمة من بعده هم الائمة من قبله قد رجعوا بعد موتهم ، فلاينافي ماثبت من أن الا ئمة اثنى عشر ؛ لان العدد لا يزيد بالرجعة ، و هذا الوجه يحصل به الجمع بين رواية اثنى عشر و رواية أحد عشر ، فان الا ولى محمول على دخول المهدى او النبي عليهما السلام و الثانية لم يلاحظ فيها دخول أحد منهما لحكمة اخرى ، ومثل هذا في المحاورات كثير ، و التخصيص بالذكر لايدل على التخصيص بالحكم ، و ليس بصريح في الحصر و ماتضمنه الحديث المروى في كتاب الغيبة أوعلى تقدير تسليمه في خصوص الاثني عشر بعد المهدى عليه السلام لاينافى هذا الوجه ، لاحتمال أن يكون لفظ ابنه تصحيفاً و اصله أبيه بالياء آخر الحروف ، ويراد به الحسين عليه السلام لماروى سابقاً في أحاديث كثيرة من رجعة الحسين عليه السلام عند وفاة المهدى عليه السلام ليغسله ، ولاينافى ذلك الا سماء الثلاثة لاحتمال تعدد الاسماء و الالقاب لكل واحد منهم عليهم السلام ، وان ظهر بعضها ولم يظهر

بنا براين امامهاى بعداز او همان ائمهٔ سابق اند ، پس اين بادوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد وباين وجه بين روايتى كه ميفرمايد : ائمه دوازده نفراند وآنكه ميفرمايد يازده نفراند جمع ميشود ، چون اگر خود آنجناب يا پيغمبر (ص) راهم حساب كنيم دوازده نفر ميشود ، اگر حساب نكنيم يازده نفر ميشوند ، منتهى يك نفر آنها نام برده نشده چنانكه درمكالمات معمولى هم گاهى ازبين عده اى چند نفر را نام مبرند واز بقيه صحبتى نميكنند ، واين دليل برانحصار نيست .

امااينكه در حديث كتاب غيبت ميگويد : دوازده نفر از فرزندان او . . . . - بر فرض كه حديث صحيح باشد - بااين مطلب منافات ندارد ، چون ممكن است كلمهٔ «ابنه» (يعنى ولايت را به پسرش واميگذارد) غلط باشد واصلش «ابيه» باشد (يعنى بپدرش واميگذارد) كه مراد حضرت امام حسين(ع) باشد ، چون روايات بسيارى سابقاً نقل كرديم كه ميفرمايد حضرت امام حسين(ع) برميگردد وپس از وفات حضرت مهدى وى را غسل ميدهد ، اما اينكه در حديث كتاب غيبت ميفرمايد : جانشين او سه نام دارد : احمد ، عبدالله ، ومهدى ، آنهم بااين مطلب منافاتى ندارد ، چون ممكن است هريك از ائمه چند نام

الباقى ولا حتمال تجدد وضع الاسماء فى ذلك الزمان له عليه السلام ، لاجل اقتضاء الحكمة الالهية ، و قوله عليه السلام فى حديث أبى حمزة : اثنى عشر مهدياً من ولد الحسين لايبعد تقدير شىء له يتم به الكلام بأن يقال أكثرهم من ولد الحسين ولا يخفى انه قد يبنى المتكلم كلامه على الاكثر الاغلب عند ظهور الامر ، أو ارادة الاجمال، ومما يقرب ذلك ويزيل استبعاد ماورد فى أحاديث النص على الائمة الاثنى عشر عليهم السلام انهم من ولد على وفاطمة، والحديث موجود فى أصول الكلينى ، ولابد من حمله على ما قلناه لخروج امير المؤمنين عليه السلام هذا الحكم ، ودخوله فى الاثنى عشر عليهم السلام والضمائر فى الدعائين يحتمل عودها الى الرسول والى الحسين عليهما السلام ، ويحتمل الحمل على الرجعة كما مر لكن فى الدعاء الثانى لافى الاول بوجود لفظ ولده فيه ، و حديث كعب ووهب يحتملان بعض ما مر وهما الى الرجعة اقرب على ان قولهما ليس بحجة ، لكن الظاهر انهما راويان لهذا المعنى عن بعض أهل العصمة عليهم السلام ويأتى زيادة تحقيق لبعض مضمون هذا الفصل ان شاء الله تعالى

وچند لقب داشته باشد، اگر چه بعضى اظهار شده باشد ، و بعضى نشده باشد ، علاوه ممكن است اين نامها ـ بحسب حكمت الهى ـ آن وقت جعل شود ، اما اينكه در حديث ابو حمزه ميفرمايد : دوازده مهدى از نسل حسين ع ، شايد مراد اين باشد كه اكثرشان از نسل اويند ، چنانكه غالباً وقتى كه مطلب معلوم باشد يا بخواهند مجمل گوئى كنند ، حكم مربوط باكثر را بهمه نسبت ميدهند ، نظير اينكه مرحوم كلينى در بارهٔ تعيين دوازده امام حديثى نقل ميكند كه ميفرمايد : دوازده امام از نسل على و فاطمه سلام الله عليها هستند ، با اينكه يازده نفرشان از نسل آنهايند ، اما اينكه در آن دو دعائى كه از كتاب «مصباح» نقل كرديم ، ميفرمايد : بر امامان از نسل او ، يا امامان بعد از او درود فرست شايد مراد ائمه از نسل پيغمبر ص يا حسين ع باشد ،دعاى دوم احتمال ديگرى هم دارد كه مراد امامان هنگام رجعت باشد ، حديث وهب بن منبه و كعب الاحبار هم قابل همين تاويلها هست اما بارجعت مناسب تر است ، با اينكه اصلا گفتار آنها حجت نيست ، ولى ظاهراً آن چه گفته اند از بعض معصومين نقل كرده اند .

الباب الثاني عشر

في ذكر شبهة منكر الرجعة والجواب عنها

لايخفى انه لايكاد يوجد حقاً خالياً من شبهة تعارضه ، فان الجهل أكثر من العلم في هذه النشأة ، وشياطين الانس والجن يجهدون في ترويج الشبهات وتكثيرها ، و قد قال الله سبحانه : «هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب وأخر متشابهات» و معلوم انه لابد من حكمة في خلق الشهوات ونصب الشبهات ، و انزال المتشابهات ، و مما ظهر لنا من الحكمة في ذلك ارادة امتحان العقول ، وتشديد التكليف والتعريض لزيادة الثواب و العوض على تحصيل الحق والعمل به ، ومع ذلك فمن أخلص نيته وأراد الحصول الى الحق من كلام الله و كلام نبيه وأوصيائه عليهم السلام ، وجده راجحاً على الشبهات جداً .

اذا عرفت هذا فنقول : قد ثبت ان الرجعة حق بتصريح الايات الكثيرة وتصريحات

باب دوازدهم درشبههٔ منکرین رجعت وجواب آن این مطلب معلوم است که هیچ حقی نیست که پیرامونش شبهه‌ای نباشد ، زیرا دراین جهان جهل ونادانی بر علم ودانش غلبه دارد ، وشیطان‌های انس وجن می کوشند که شبهات را زیاد کنند و بازار اینگونه مطالب را رواج دهند ، خداوند می‌فرماید : «اواست که این قرآن بر تو نازل کرد ، قسمتی آیه‌های محکم (وواضح) است ، اینها اصل ومرجع کتاب است ، و قسمتهای دیگر «متشابهات» است ، آل عمران ، ۷ » والبته در خلقت شهوتها وایجاد شبهه‌ها ، ونازل کردن «متشابهات» حکمتی نهفته‌است ، وازجمله اینکه وسیلهٔ آزمایش عقول ، وسنگین شدن بار تکلیف است ، تااجر وثواب درپیدا کردن راه حق وعمل باحکام زیاد تر گردد ، والبته هر کس نیت خویش خالص کند وبخواهد ازراه قرآن واحادیث معصومین علیهم السلام بحق برسد راه‌رامی یابد وشبهه‌ها برایش حل میشود وحق درنظرش واضح میگردد .

اینك میگوئیم : که حقانیت رجعت بصریح آیات بسیار و حدیثهای متواتر ـ بلکه

الا حاديث المتواترة ، بل المتجاوز حد التواتر ، وباجماع الا مامية ، حتى انا لم نجد أحداً من علمائهم خرج بانكار الرجعة ولاتعرض لتضعيف حديث واحدمن أحاديثها ولا لتأويل شيء منها ، وأكثرها كما رأيت لا تناله يد التأويل : وكل منصف يحصل له من أدلة الرجعة اليقين وحينئذ يمكنه دفع كل شبهة بجواب اجمالي بأن يقول هذا معارض لليقين وكل ماكان كذلك فهو باطل ، وأنا أذكر ما يخطر لي من الشبهات التي استند اليها منكرها ، واجيب عنها تفصيلا فأقول :

الشبهة الاولى الاستبعاد وهذا كان اصل انكار من أنكرها ، وذلك ان كثيراً من العقول الضعيفة لاتجوّز ذلك ولا تقبله ، وخصوصاً ماروى في بعض الاحاديث السابقة مما ظاهره ان مدة رجعة آل محمد عليهم السلام ثمانون ألف سنة ، الى غير ذلك من الامور البليغة الهايلة .

فالجواب اولا : ان خصوص هذا التحديد لم يحصل به اليقين ، ولا وصل الى حد التواتر ، وكل من جزم بالرجعة لا يلزمه الجزم بهذه المدة .

متجاوز از تواتر ـ و اجماع امامیه ثابت است ، تا آن جا که ما احدی از علمای امامیه را سراغ نداریم که رجعت را انکار کرده باشد ، یا حتی یکی از احادیثش را رد یا تاویل کرده باشد ، وچنانکه دیدیم غالب احادیثش قابل تأویل نیست ، وهر با انصافی با مطالعهٔ این ادله یقین پیدا میکند ، ومیتواند بنحو اجمال از هر شبهه‌ای جواب دهد که برخلاف یقین است وهرچه با یقین یا مطالب یقینی معارضه کند باطل است ، اکنون شبهه‌هائی که از منکرین رجعت در نظر است ذکر میکنیم و تفصیلا جواب میدهیم .

شبههٔ اول ـ استبعاد است ، وریشهٔ انکار منکرین همین است ، چون بسیاری از عقلهای ضعیف از پذیرفتن اینگونه مطالب عاجز است ، مخصوصاً بلحاظ شاخ و برگهائی که در بعض اخادیث اضافه شده ، نظیر حدیثی که مدت رجعت آل محمد علیهم السلام را هشتاد هزار سال معرفی میکند ، وسایر مطالب وحشت آور دیگر

اما جواب ، اولا خصوص این مدت مزبور دلیل حتمی ندارد ـ وجزء معنای رجعت نیست ، ممکن است کسی برجعت معتقد باشد واینگونه مطالب را معتقد نباشد .

وثانياً : ان الاستبعاد ليس بحجة ولادليل شرعي ، فلا يجوز الالتفات اليه .

وثالثاً ان هذا لايصل الى حدّ الامتناع ؛ بل هو ممكن لايجوز الجزم بنفيه ، لانه يستلزم دعوى علم الغيب .

ورابعاً انه لايوجد له معارض صريح بعد التتبع التام فلا يجوز رده .

وخامساً انه يحتمل حمله على المبالغة ، وأن يكون مثل قوله تعالى : « و ان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدّون » وقوله تعالى : « ويوم كان مقداره خمسين ألف سنة » كما ذكر بعض المفسرين ان المراد مايقضي في ذلك اليوم و يفصل ، ويقع من الامور العظيمة يحتاج الى مثل هذه المدة من السنين في الدنيا .

وسادساً ان ذلك ان كان المراد منه ظاهره فهو بالنسبة الى فضل الائمة عليهم السلام قليل ، وبالنسبة الى قدرة الله تعالى سبحانه و كرمه أقل ، وما أحسن ماقاله في هذا المقام رجب البرسي في كتابه بعد ما اورد حديثا عجيباً في فضلهم عليهم السلام في أوايل كتابه وقال بعده ماهذا لفظه : أنكر هذا الحديث من في قلبه مرض ،

ثانياً استبعاد حجت ودليل شرعي نيست ، وبادليل تاب مقاومت ندارد .

ثالثاً مطلب محال نيست ، وچون ممكن است ، احتمال وقوع دارد ، و علم غيب ميخواهد كه كسي بگويد : حتماً رجعتي نيست (بنابراين كسي نبايد انكار رجعت كند بلكه حداكثر اگر دليلي پيدا نكند بايد بطور شك وترديد تلقي كند ، نه بنحو رد وانكار) .

رابعاً پس ازاينكه ممكن شد و دليلي هم برردش نبود ، انكارش جايز نيست ،

خامساً شايد مدت مشار اليه ازباب مبالغه باشد نظير اينكه خدا ميفرمايد : «يك روز نزد پروردگارت بمقدار هزار سال ازسالهائي است كه شما ميشماريد» ويا آيه ديگر : «روزي كه بمقدار پنجاه هزار سال است» كه بعضي ازمفسرين گويند مراد اين است كه بمقدار هزار ، يا پنجاه هزار سال كار در آن انجام ميشود .

سادساً اينگونه مطالب نسبت بفضل ائمه عليهم السلام چيزي نيست ، و نسبت بقدرت و كرم خدا بيمقدار تر است ، «حافظ رجب برسي» اول كتابش حديث عجيب وغريبي در فضل ائمه نقل ميكند وبعد (چون خودش مي فهمد اينگونه احاديث مورد قبول عموم

فقلت له: تنکر القدرة أم النعمة [أم] تردعلی المؤیدین بالعصمة، فان أنکرت قدرة الرحمن فانظر الی ماروی عن سلیمان ان سماطه کان کل یوم ملحة سبعة اکراد. فخرجت دابة من دواب البحر وقالت: یاسلیمان اضفنی ذلك الیوم، فأمر أن یجمع لها مقدار سماطه شهراً؛ فلما اجتمع ذلك علی ساحل البحر وصار کالجبل العظیم أخرجت الحوت رأسها وابتلعته وقالت: یاسلیمان أین تمام قوتی الیوم فان هذا بعض طعامی، فتعجب سلیمان فقال لها: هل فی البحر دابّة مثلك؟ فقالت: ألف ألف امة.

فقال سلیمان: سبحان الله الملك العظیم ویخلق ما لا تعلمون، واما نعمته الواسعة فقد قال الله سبحانه لداود: و عزتی وجلالی لوأن أهل سماواتی و أرضی أمّلونی فأعطیت کل مؤمل أمله، وبقدر دنیا کم سبعین ضعفاً لم یکن ذلك الا کما ینقص أحدکم ابره فی البحر ویرفعها، فکیف ینقص شیء أنا قیم «انتهی کلام الحافظ البرسی» ثم ذکر أحادیث فی کثرة العوالم الموجودة الان وراء هذا العالم.

الثانیة أن أحادیث الرجعة لم یثبت فی کتب معتمدة، ولاوصلت الی حدّ یوجب

نیست) میگوید: شخصی که دلش مریض بود این حدیث را منکر شد، گفتم قدرت خدا را انکار میکنی یا نعمتش را، یا امامان ومعصوم را رد میکنی؟ اگر قدرت را منکری بنگر که چگونه یك نهنگ عظیم دریا غذائی را که یك ماه حضرت سلیمان در سفره مینهاد بلعید و گفت این قسمتی از خوراك روزانهٔ من بود، حضرت سلیمان با تعجب پرسید: دریا جانور دیگری نظیر تودارد؟ گفت: هزارها مثل من هستند، حضرت سلیمان فرمود: خداوند پادشاه عظیم الشأن منزه است، چیزهائی میآفریند که مردم خبر ندارند، اما دستگاه نعمتش بقدری وسیع است که بحضرت داود خطاب شد: بعزت وجلالم! اگر همهٔ خواسته‌ها وآرزوهای اهل آسمانها وزمین رابدهم وهفتاد برابر این دنیا بآنها عطا کنم (در جنب کرم من) بقدری است که شما سوزنی رادردریا فروبرید وبرون آرید، چیزی که وجودش بدست من است چگونه کم میشود؟ «پایان کلام حافظ رجب» سپس حدیثهائی دربارهٔ عوالم زیادی که خدا آفریده نقل میکند.

شبهه دوم: اینکه حدیثهای رجعت نه در کتابهای معتبر ثبت شده ونه بحدی است

العلم ، وذلك ان رسالة الرجعة التی جمعها بعض المعاصرین ووصلت الی هذه البلاد اشتملت علی أحادیث کثیرة ذکر فی اولها انه نقلها من کتب المتقدمین ولم یذکر فی کل حدیث من أی کتاب نقله فکان ذلك ایضاً شبهة وسبباً للانکار ، وظن بعضهم ان ذلك لم یوجد فی الکتب المعتمدة والاصول الصحیحة ، الا أن یکون بطریق الاحاد ، ولذلك لم أنقل هنا من تلك الرسالة شیئاً مع أن احادیثها لاتقصر عن الاحادیث التی جمعناها فی العدد والاعتماد .

والجواب قد عرفت ان کتب الحدیث و المصنفات المعتمدة مملوة من ذلك وقد ذکرنا اسماء الکتب التی نقلنا منها ، مع انا لم نتمکن من مطالعة الجمیع لضیق الوقت و کثرة الموانع ولا حضرنا جمیع ما هو بأیدی الناس الان من الکتب المشتملة علی ذلك ؛ فضلا عن کتب المتقدمین التی ألفوها فی ذلك ، و غیره مما هو أهم منه وقد عرفت ثبوت أحادیث الرجعة فی الکتب المعتمدة ، وانه لایخلو کتاب منها الا نادراً ، فبطلت الشبهة ولا وجه للتوقف بعد ذلك .

که موجب قطع و یقین شود ، منشأ این شبهه این است که یکی از علمای عصر ما رساله‌ای دربارهٔ رجعت منتشر کرده وحدیثهای زیادی در آن نوشته واولش میگوید : این احادیث را از کتب متقدمین نقل میکنم اما هر حدیثی را با مدرك ذکر نمیکند واین سبب شبهه وانکار شده بطوری که بعضی گمان کرده‌اند این احادیث در کتابهای معتبر نیست واز اعتبار ساقط است ، از این جهت من هم در این کتاب اصلا از آن رساله چیزی نقل نکردم با اینکه احادیثش از نظر عدد واعتبار از احادیثی که ما جمع کردیم کمتر نیست .

اما جواب ، اینکه کتب حدیث ومؤلفات معتبر علماء از احادیث رجعت پر است ، چنانکه نام کتابهائی را که از آن نقل کردیم اول کتاب تذکر دادیم ، با اینکه تنگی وقت وزیادی موانع اجازهٔ مطالعه تمام کتب را نداد ، وهمهٔ کتابهائی هم که اکنون در دست مردم است در اختیار من نیست ، تا چه رسد کتابهای پیشینیان ، ونیز قبلا تذکر دادیم که احادیث رجعت در کتابهای معتبر ثبت است ، و کمتر کتاب حدیثی است که از این حدیثها خالی باشد ، با این بیان دیگر جائی برای شبهه نمیماند .

الثالثة ما ورد في بعض أحاديث التلقين عند وضع الميت في القبر انه ينبغي ان يقال له هذا أول يوم من ايام الاخرة ؛ و آخر يوم من ايام الدنيا ، فهذا يدل على نفي الرجعة .

الجواب اولا : ان الرجعة غير عامة لكل أحد وانما ينبغي تلقين الميت بذلك لعدم العلم بأنه من أهل الرجعة قطعاً ، والاصل عدم كونه منهم ان يتحقق ويثبت .

وثانياً ان الرجعة واسطة بين الدنيا والاخرة ، فيجوز أن يطلق عليها كل واحد منهما ، وقد عرفت اطلاق أهل اللغة اسم الدنيا عليها ؛ ورأيت للاحاديث التي تفيد اطلاق كل واحد من اللفظين عليها باعتبارين ، وتقدم حديث صريح في اطلاق اسم الاخرة عليها .

وثالثاً ان أهل الرجعة يحتمل كونهم غير مكلفين ، والمراد بالدنيا في حديث التلقين دار التكليف كما يفهم منه بالقرينة .

ورابعاً ان الحيوة الاولى بالنسبة الى الثانية يجوز ان يطلق عليها اسم الدنيا بحسب وضع اللغة بأن يكون وضعت للاولى خاصة ، اما من الدنو أو من الدناءة ،

شبهة سوم : در بعضی از احادیث تلقین میت است که چون میت را در قبر گذارند بگویند : این اولین روز از روزهای آخرت ، و آخرین روز از روزهای دنیا است ، از اینجا معلوم میشود این مرده دیگر بدنیا برنمیگردد و عمر دنیائیش تمام شد

جواب اینکه : اولا رجعت عمومی نیست و مادامی که نمیدانیم کسی از اهل رجعت است بانه مستحب است این دعارا در تلقینش بخوانیم

ثانیاً رجعت واسطهٔ بین دنیا و آخرت است ، هم ممکن است آنرا دنیا نامید هم آخرت اهل لغت دنیایش گویند ، و در احادیث گاهی دنیا گفته شده و گاهی آخرت ، و در حدیثی که سابقاً گذشت - صریحاً نام آخرت بر آن نهاده شده .

ثالثاً : شاید اهل رجعت مکلف نباشند و مراد از دنیا در حدیث تلقین دار تکلیف باشد .

رابعاً : زندگی پیش از مرگ نسبت بزندگی بعد از آن بحسب وضع لغوی دنیا است ، چون دنیا یا مشتق از «دنو» (بمعنی نزدیکی) یا از «دنائت» (بمعنی پستی) است ،

و يكون اطلاقها علي الحيوة الثانية محتاجاً الى القرينة ، لانه انما يصدق عليها ذلك المعنى بالنسبة الى القيمة الكبرى لامطلقا

وخامساً ان الحديث المشار اليه غير متواتر ؛ فلا يقاوم أحاديث الرجعة و أدلتها لو كان صريحاً في المعارض ، فكيف واحتمالاته كثيرة .

الرابعة الادلة العقلية والنقلية الدالة على امتناع خلوّ الارض من امام طرفة عين ، وامتناع تقدّم المفضول على الفاضل ، مع الاحاديث الصريحة فى حصر الائمة في اثنى عشر ، وان الامامة في ولد الحسين الى يوم القيمة، وقولهم عليهم السلام فى وصف الامام الامام واحد دهره ، لايدانيه عالم ؛ و لا يوجد له مثل ولا نظير ، وما تقرّر من ان الامامة رياسة عامة ، وان المهدى عليه السلام خاتم الاوصياء والائمة ، فلايجوز ان تكون الرجعة فى زمان المهدى عليه السلام ولا بعده ، لانه يلزم اما عزله عليه السلام وقد ثبت استمرار امامته الى يوم القيمة ، واما تقديم المفضول على الفاضل أو زيادة الائمة على اثنى عشر ، وعدم عموم رياسة الامام ، وهذه أقوى شبهات منكر الرجعة .

اما اطلاق آن برزندگی دوم محتاج بقرینه است ، زیرا گرچه در مقابل قیامت کبری رجعت رامیتوان دنیا گفت ، امابطور اطلاق نمیتوان نام دنیا بر آن نهاد .

خامساً: حدیث مزبور متواتر نیست ، واگر صریح درمعارضه ومخالفت هم بود باادلهٔ رجعت تاب مقاومت نداشت ، تاچه رسد که صریح هم نیست .

شبههٔ چهارم: بادلهٔ عقلی ونقلی اثبات شده که : ممکن نیست یك چشم بهم زدن زمین ازحجت خالی بماند، وممکن نیست غیرافضل برافضل مقدم شود، حدیثهای صریحی هم دلالت دارد که ائمه دوازده نفراند وامامت تاقیامت در نسل حسین (ع) است ، ونیز دروصف امام رسیده که: یگانهٔ روزگار است ، درعلم وفضل مثل ومانند ندارد ،وامامت ریاست برعموم مردم است، بااین مقدمات رجعت معنی ندارد ،چون لازم آید یااو ازامامت عزل شود ـ در صورتی که برحسب ادله امامت او تاقیامت ادامه دارد ـ یا غیرافضل (یعنی امام زمان ع)برافضل (یعنی حضرت امیر(ع) یا حضرت امام حسین ع) مقدم باشد ،و یاعدد امامان ازدوازده نفرزیادتر باشد ، وریاست امام عمومی نباشد ، این قوی ترین شبههٔ منکرین رجعت است .

والجواب من وجوه احدها انه يحتمل كون أهل الرجعة غير مكلفين كما يفهم من بعض الاحاديث السابقة و انهم انما يرجعون ليحصل الفرج والسرور للمؤمنين و ينتقم من اعدائهم و يظهر تملكهم وتسلطهم ، و يحصل الغم والذل للكافرين و أعداء الدين ، وليس عندنا دليل قطعي على كونهم مكلفين ، والالجاز ان يتوب كل واحد من أعداء الدين ، لاطلاعه على جملة من أحوال الآخرة و الادلة الدالة على انقطاع التكليف بالموت بل قبله عند المعاينة كثيرة في الكتاب والسنة، فمن ادعى تكليفاً بعد الموت فعليه الدليل ، ولا سبيل اليه ، وعمومات الخطاب قابلة للتخصيص ، على انها لم تتناول جميع الازمان بالاجماع وليس هنا اجماع ، و كونهم يجاهدون ويفعلون أفعالا كثيرة لايدل على انهم مكلفون بها ، كما انهم في الاخرة يفعلون اشياء كثيرة جداً لايمكن عدها من المشي الي موقف الحساب ؛ و أخذ الكتاب باليمين والشمال ، والجواب عن كل مايسئلون عنه ، و من المرور على الحوض وسقي من يسقى وطرد من يطرد ، ومن حمل اللواء وتمييز أهل الجنة والنار، وسوقهم الى منازلهم و الشفاعة ؛ وهبة بعضهم حسناته لبعض ، وغض أبصارهم عند

جواب این شبهه چند چیز است : اول اینکه شاید اهل رجعت مکلف نباشند چنانکه از بعض احادیث گذشته هم استفاده میشود ، بنابر این برگشتن آنها فقط برای شادمانی مؤمنان وانتقام ازدشمنان وظهور دولت وسلطنت اهل ایمان ، وغصه وخواری کافران است، دلیل قطعی هم نداریم که حتماً تکلیف دارند ، وگر نه ممکن بود هریك از دشمنان دین - چون عذاب آخرت را چشیده اند - توبه کنند ، ادلهٔ زیادی هم در قرآن واحادیث هست که بمردن تکلیف منقطع میگردد ، اگر کسی دعوی تکلیف تازه کند باید دلیل آورد ، درصورتی که دلیلی در کار نیست ، ادلهٔ عمومی تکالیف هم قابل تخصیص است ، علاوه که باتفاق علماء ادلهٔ تکالیف شامل همهٔ زمانها نیست واجماعی هم بر تکلیف آن دوره نداریم جهاد وسایر کارهای آنان هم (که دراخبار گفته شده) دلیل تکلیف نیست ، چنانکه درآخرت هم مردم کارهای زیادی میکنند - از قبیل : حرکت بموقف حساب ، گرفتن نامهٔ عمل بدست راست یاچپ ، جواب پرسشها، رفتن بر سر حوض، آب دادن بعضی و رد کردن بعضی ، حمل و نقل پرچم ، جدا کردن بهشتی و جهنمی ، جادادن هردسته ای درمنزل خویش، شفاعت ، بخشیدن عده ای حسنات خودرا ببعضی ،

مرور فاطمة وركوب بعضهم ، و مشی الباقین ، وقسمة الجنة والنار ، والجثو علی الرکب تارة والقیام اخری ؛ ودخول الجنة والنار والنزول بمنزل خاص ، وما یصدر من الکلام الطویل بینهم ومن الاکل والشرب والجماع والنوم والجلوس والمشی وزیارة بعضهم بعضاً ، ومن التحمید والتسبیح وغیر ذلك مما هو کثیر جداً ولیسوا مکلفین بشیء من ذلك ، وقد ذکر هذا الوجه صاحب کتاب الصراط المستقیم فقال : بعد ما ذکر بعض الآیات والاخبار فی رجوع الائمة الاطهار :

« فان قیل » : فیکون علیّ فی دولة المهدی وهو أفضل منه ؟ «قلنا » قد قیل : ان التکلیف یسقط عنهم ، وانما یحییهم الله لیریهم ماوعدهم ، وبهذا یسقط ما خیّلوا به من جواز رجوع معویة وابن ملجم وشمر ویزید وغیرهم، فیطیعون الامام وینتقلون من العقاب الی الثواب ، وهو ینقض مذهبکم من انهم ینشرون لمعاقبتهم و الشفاء فیهم ، قلنا أولا لا تکلیف یومئذ ولا توبة ، وثانیاً قد ورد السمع بخلودهم فی النیران وتبری الائمة منهم ولعنهم الی آخر الزمان ، فقطعنا بانهم لایختارون الایمان و

چشم پوشیدن هنگام عبور حضرت زهرا سلام الله علیها ، سوار شدن جمعی و پیاده رفتن دیگران ، گاهی بزانو در آمدن و گاهی ایستادن ، ورود در بهشت وجهنم ، گفتگو های فراوان ، خورد و خوراك ، جماع ، خواب ، نشست وبرخاست ، ذکر خدا ، وغیره در صورتیکه تکلیفی در کار نیست ، این جواب راصاحب کتاب صراط المستقیم ذکر میکند ، وی پس از بیان آیات واخبار مربوط برجعت ، میگوید : اگر گویند بنابراین حضرت امیر (ع) با اینکه افضل است باید در حکومت حضرت مهدی باشد ، **جواب گوئیم** : بقول بعضی تکلیف از آنها ساقط است ، فقط زنده میشوند تاوعده های خدا را به بینند ، این مطلب جواب شبههٔ دیگری را هم میدهد که گویند : اگر رجعتی باشد ممکن است معاویه وابن ملجم وشمر ؛ ویزید ودیگران برگردند واطاعت امام کنند وعذابشان بثواب مبدل شود ، واین مخالف باعقیده شیعه است که میگویند اینها که بر میگردند برای انتقام وعقاب است ؛ جواب اینکه اولا آنروز نه تکلیفی هست ونه توبه ای ثانیاً برحسب دلیلهای نقلی این عده تاابد در آتش اند ، وائمه علیهم السلام ازآنان بیزاری جسته اند ولعنتشان کرده اند ، از اینجا میفهمیم که هر گز ایمان نمیآورند و

لوردّوا لعادوا لما نهوا عنه ، ولانه اذا نشرهم الانتقام منهم فلا يقبل توبتهم كما وقعت في الاخرة ،وقد تظافرت الا حاديث عنهم عليهم السلام بمنع التوبة عند خروج المهدى عليه السلام « انتهى » واذا كانوا غير مكلفين فلا حرج في اجتماعهم كما في القيامة.

وثانيها انه يمكن أن يكونوا مكلفين بتكليف خاص لا بنبوة وامامة بعد الموت والرجعة ، لما روى في الاحاديث من أن الله أوحى الى نبيّه في آخر عمره انه قد انقضت نبوّتك وانقطع اكلك فاجعل العلم والايمان وميراث النبوة في العقب من ذريتك وغير ذلك .

وثالثها انه يمكن كون الرجعة للائمة عليهم السلام كلها بعد موت المهدى عليه السلام وهو الظاهر ،لما روى من طرق كثيرة ان اول من يرجع الى الدنيا الحسين عليه السلام في آخر عمر المهدى ، فاذا عرفه الناس مات المهدى وغسّله الحسين عليه السلام وتلك المدة اليسيرة جداً تكون مستثناة للضرورة او لخروج المهدي عليه السلام عن التكليف

اگر هم بر گردند بكارهاى زشت خويش عود ميكنند ، ونيز در جائى كه اينها را بمنظور انتقام زنده ميكنند هرگز تو « شان را نمى پذيرند چنانكه در آخرت هم نمى پذيرند روايات بسيارى هم رسيده كه هنگام خروج حضرت مهدى(ع) توبه مقبول نيست **پايان** كلام صاحب صراط المستقيم » پس اگر مكلف نباشند جمع شدن ائمه در يك زمان مانعى ندارد .

دوم - اينكه ممكن است مكلف باشند اما بتكليف مخصوصى نه بنبوت و امامت زيرا در احاديثى رسيده كه خداوند به پيغمبر (ص) در آخر عمر وحى كرد : دوران پيمبريت پايان يافت ، ومدتت تمام شد ، علم وايمان وميراث نبوت را در نسلت قرار ده .

سوم- اينكه شايد رجعت ائمه بعد از وفات حضرت مهدى (ع) باشد ، و ظاهر هم همين است ، زيرا در حديثهاى زيادى وارد شده كه اول كسى كه بدنيا برميگردد ، حسين (ع) است ، كه در آخر عمر حضرت مهدى بيايد وهنگامى كه مردم او را شناختند وحضرت مهدى از دنيا رفت غسلش ميدهد ، واين مدت ناچيز (كه هر دو امام در دنيا هستند) - بجهت ضرورت يا بسبب انقطاع تكليف حضرت مهدى (ع) در وقت احتضار -

ساعة الاحتضار لكن لابدّ من رجعة المهدى عليه السلام بعد ذلك في وقت آخر كما يفهم من الاحاديث ، ووقع التصريح به في أحاديث نقلت من كتب المتقدمين ولم أنقلها ههنا لما مرّ ، و رجعة الرعية يحتمل التقدّم والتأخر و التعدّد ولا مفسدة فيها أصلا فلذلك أقرّ بها منكر رجعة الائمة عليهم السلام ، مع ان النصوص على الثانية اعني رجعة النبي و الائمة عليهم السلام أكثر مما دلّ على الاولى ، واما مادلّ على ان المهدي خاتم الاوصياء وانه ليس بعده دولة فلا ينافي لما تقدّم بيانه

ورابعها انه يمكن اجتماعهم في زمن المهدى عليه السلام ولايكونون من رعيته لعدم احتياجهم الى امام لعصمتهم ، فان سبب الاحتياج الى الامام عدم العصمة ، والا لاحتاج الامام الى امام و يلزم التسلسل ؛ و اذا لم يكونوا من رعية المهدى عليه السلام لايلزم تقديم المفضول على الفاضل كما هو ظاهر ، و يكون الامام على الاحياء والاموات الذين رجعوا هو المهدى عليه السلام ، فان الامام يجب ان يكون أفضل من رعيته ، ولا يلزم أن يكون أفضل من جميع الموجودات و أشرف من ساير المخلوقات و ان كان ائمتنا عليهم السلام كذلك بالنسبة الي من عداهم و معلوم

مستثنی است ولی البته حضرت مهدی (ع) در موقع دیگر زنده خواهد شد ، چنانکه در احادیثی که از کتابهای متقدمین نقل شده صریحاً مذکور است ، رجوع مردم عادی هم ممکن است مقدم باشد یا مؤخر یا در چند نوبت انجام گیرد ، و اشکالی هم لازم نمیآید ازاین رو منکر رجعت ائمه ، رجعت مردم راانکار ندارد ؛ بااینکه روایات رجعت انبیاء وائمه بیش از روایات رجعت دیگران است اما احادیثی که میفرماید: حضرت مهدی خاتم اوصیا است، وپس ازاو دولتی نیست ،جوابش مفصلا معلوم شد .

چهارم-اینکه شاید در زمان حضرت مهدی (ع) همهٔ ائمه مجتمع شوند ولی حضرت مهدی امام آنها نباشد ، زیرا آنان در اثر عصمت احتیاج بامام ندارند ، و گرنه باید هر امامی امامی داشته باشد وعدد امامان نامتناهی گردد ، بنا بر این تقدیم غیر افضل بر افضل نیز لازم نیاید و امام همه مردم حضرت مهدی (ع) است . امام هم باید از تمام مردم عادی افضل باشد، نه اینکه ازهمه موجودات افضل و اشرف باشد-هر چند ائمهٔ ماهمینطور بودند - خلاصه اینکه ائمه دیگر در اثر اینکه جهل ندارند ، وممکن نیست فسادی از آنان سرزند ، ویا

انهم اذا اجتمعوا لايحتاج أحد منهم الى الاخر لعدم جهلهم ، و استحالة صدور فساد منهم وعدم جواز الاختلاف عليهم ، ومعارضة بعضهم بعضاً ؛ ويؤيده الاحاديث الدالة على انه لايكون امامان الا و احد هما صامت ، و لايلزم كون حكم الرجعة موافقاً لما قبلها ؛ اذ ليس على ذلك دليل قطعي .

وخامسها انه يمكن اجتماعهم واجتماع اثنين منهم فصاعداً و يكون كل واحداماماً لجماعة مخصوصين او أهل بلاد منفردين ، او كل واحد امام أهل زمانه الذين رجعوا معه بعد موتهم ولا يكون أحد منهم اماماً للآخر ولا احد من الرعية مشتركابينه وبين غيره ؛ وهذا الوجه ربمايفهم من بعض الاحاديث السابقة ، ويؤيده الاحاديث الكثيرة في ان كل ماكان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ،وقدكان تجتمع في الامم السابقة حجتان فصاعداً من الانبياء والاوصياء ، بل مئات وألوف في وقت واحد كما ذكرنا لاشخص واحدبأن يكون رعية لنبيين اوامامين ، وحينئذ يتم توجيه الظواهر المشار اليها سابقاً كما لا يخفى

وسادسها ان احاديث الرجعة صريحة غير قابلة للتأويل بوجه كماعرفت،

اختلافی در آنان پیداشود وبایکدیگر معارضه کنند احتیاج بامام ندارند شاهد این مدعاهم احادیثی استکه می‌فرماید : دریك وقت دو امام نیست مگراینکه یکی ساکت (وبدون مأموریت تبلیغ)باشد .

پنجم اینکه در صورت رجعت بعضی از أئمه دیگر در زمان حضرت مهدی(ع) ممکن است هر کدام امام عدهٔ مخصوص یا ناحیهٔ خاصی باشند ، یاهر کدام امام اهل زمان خود باشند که بااو برگشته اند ، وهیچیك بردیگری امام نباشد ،وپیروان هریك هم از پیروان دیگری جدا باشند . چنانکه در بعض احادیث سابق هم اشاره‌ای باین معنی بود ، وشاهد آن هم احادیثی است که میفرماید هرچه درسایر امتها بود بدون کم وزیاددر این امت هم هست ، در امتهای گذشته گاهی چند پیغمبر یاچند وصی در یك زمان بودند وهریك مأمور عده ای بودند .

ششم اینکه احادیث رجعت صریح وغیر قابل تأویل است ، معارض صریحی هم ندارد،

ولا وجد لها معارض صريح أصلا ، و الاحاديث المشار اليها فی هذه الشبهة ظواهر ليس دلالتها قطعية بل لها احتمالات متعددة ، اما مادل على حصر الائمة في اثنی عشر فظاهره انه بالرجعة لايزيد العدد ، فان من مات ثم عاش لايصير اثنين ؛ وما الموت الا بمنزلة النوم في مثل ذلك ، واما مادل على ان الامامة فی ولد الحسين عليه السلام الى يوم القيمة فلاينافی الرجعة على جملة من الوجوه السابقة مع احتمال حمل القيمة على ما يشمل الرجعة كما مر ، واحتمال استثناء مدة الرجعة بدليل خاص قد تقدم ومعلوم انه يمكن الاستثناء من هذه المدة ، ولاتناقض أصلا ، لانها تدل على شمول اجزائها بطريق العموم ؛ وهو قابل للتخصيص ؛ الا تری انه يجوز ان يقال يجب الصوم فی شهر رمضان من اوله الى آخره الا الليل ، ويجوز صوم ذی الحجة من أوله الى آخره الا العيد وايام التشريق ، وقولهم عليهم السلام الامام واحد دهره محمول اما على ماعدا مدة الرجعة فانه يوجد فيها من يماثله وليس من رعيته ، أوعلى اراده تفضيله على جميع رعيته بقرينة قوله عليه السلام لايدانيه عالم ، وان جبرئيل أعلم منه ومن الانبياء ، ولا أقل من المساوات ، فان علمهم وصل اليهم بواسطته فكيف يصدق انه لايدانيه عالم ، و الحاصل انه

اما احاديثی که در این شبهه اشاره شده ظواهری است که دلالتش قطعی نیست ، واحتمالهای متعدد دارد

اما اخباری که عدد ائمه را منحصر بدوازده میکند، بارجعت ائمه منافی نیست ، چون همان أئمه سابق اند زنده میشوند ، نظیر اینکه خوابیده باشند و بیدار شوند .

اما اخباری که میفرماید امامت تاروز قیامت در نسل حسین علیه السلام است ، با بعضی از وجوهی که ذکر شد منافات ندارد ، با اینکه ممکن است مراد قیامت صغری یعنی همان رجعت باشد ، ونیز ممکن است مدت رجعت را- بحکم ادله - از آن اخبار استثنا کرد چنانکه اگر بگوئیم : از اول تا آخر ماه رمضان باید روزه گرفت بجز شبها ، وروزهٔ ماه ذی الحجة از اول تا آخر جایز است بجز روز عید و سه روز بعد از آن : صحیح است .

واما اینکه گویند امام یگانه روزگار است ، یامقصود غیر از مدت رجعت است - که آن زمان نظیر او در غیر پیروانش پیدامیشود- ویامراد این است که ازهمهٔ پیروانش افضل است ، بقرینهٔ اینکه میفرماید : هیچ عالمی بااو برابری نکند ، ونیز بقرینهٔ اینکه

ظاهر لانص فهو محتمل للتخصیص والتقیید وغیرهما ، وعموم ریاسة الامام لیس علیها دلیل عقلی لانهم قد تعددوا فی الامم السابقة ، والظواهر لاتمنع من العمل بمعارضها الخاص لوثبت التعارض ، فان ادلة الرجعة خاصة ، والخاص مقدم علی العام ، والعجب ممن یأتی تخصیص العام وینکر تقیید المطلق ویجتری، علی رد الدلیل الخاص أوتأویل بعضه ورد الباقی، ویقدم مایحتمل التأویل علی مالایحتمله، مع أن أحادیث الرجعة کما عرفت لیس لهامعارض صریح .

وسابعها انماذکر فی الشبهة معارض بماتقدم اثباته من وقوع الرجعة في الانبیاء والاوصیاء السابقین فی بنی اسرائیل وغیرهم فان کل نبی افضل من وصیه قطعاً وکذا کل وصی أفضل ممن بعده ایضاً لامتناع تقدیم المفضول علی الفاضل، و کل وصی کان النص علیه مقیداً بمدة ، اما خروج نبی آخر أوموت ذلك وقیام غیره مقامه ، فلما رجع من رجع الی الانبیاء والاوصیاء السابقین لم یلزم فساد ولا بطلان تدبیر ،ومهما أجبتم هنا فهو جوابنا هناك .

جبرئیل از او واز انبیا اعلم ، یا با آنها مساوی است ،زیرا علم آنان بوسیلهٔ اورسیده با این حال چگونه میتوان گفت : هیچ عالمی بااو برابری نکند ، خلاصه اینکه چون این اخبار صریح نیست قابل تصرف وتأویل است ، ودلیل عقلی هم برریاست امام بر کلیهٔ افراد نیست که قابل تصرف نباشد ، در سایرامتها هم دریك وقت پیمبران متعددی بوده اند ، پس ادلهٔ رجعت که صراحت دارد برآنها مقدم است ، وعجب از کسانی است که تخصیص عام را جایز میدانند وتقیید مطلق را انکار میکنند ،ودلیل خاص دارد وتأویل میکنند .

هفتم اینکه این شبهه مخالف مطلبی است که قبلا اثبات کردیم که انبیاواوصیای گذشته هم رجوع کرده‌اند ، با اینکه قطعاً هر پیغمبری از وصیش وهر وصیی از وصی بعدی افضل بوده زیراتقدیم غیرافضل برافضل ممکن نیست ، وخلافت هروصیی هم مدت معینی داشته ـ پس در صورتی که رجعت انبیای سابق باشکالی برنخورده ، رجعت ائمه هم اشکالی ندارد ، وهرجوابی شما آنجا دادید ما هم اینجا میدهیم .

و بالجملة الادلة القطعية لاتنا في الرجعة . والظواهر محتمل لوجوه متعددة ؛ فلا تعارض الدليل الخاص اصلا ، وناهيك أن جميع علماء الامامية قدرو ا أحاديث الرجعة المتواترة الصريحة ، وماضعفوا شيئاً منها ولاتعرضوا بتأويله ، بل صرحوا باعتقاد صحتها ؛ فكيف يظن انه ينافي اعتقاد الامامية .

وثامنها انه معارض بمادل على رجعة النبي والائمة عليهم السلام في هذه الامة وحيوتهم بعد موتهم خصوصاً حيوة الرسول ﷺ بعد تغسيله وتكفينه قبل الدفن ، وعند كلام لابي بكر ، فقد روى ان الرسول ﷺ دفن يوم الرابع من موته وقيل الثالث ويحتمل كون رجعته ثلاثة ايام و ثلث ليال اوأقل أو اكثر وعلى كل حال فقد كان امير المؤمنين عليه السلام امامة وحجة وخليفة ولم يلزم من ذلك عزله ولاعدم عموم رياسته ، ولا تقدم المفضول على الفاضل ، لان الرسول لم يكن من رعية أمير المؤمنين عليه السلام ، ومهما أجبتم به فهو جوابنا ، والامكان لازم للوقوع

وتاسعها انه معارض بالمعراج ؛ بيانه ان الاحاديث الكثيرة دالة على ان

بهرحال دليل قطعي صريحي بارجعت مخالف نيست، فقط ظواهري است كه احتمالهاي متعدد دارد ، وبا دليل صريح تاب مقاومت ندارد ، بدليل اينكه همهٔ علماي اماميه احاديث رجعت را نقل كرده‌اند ونه هيچيك را ضعيف دانسته ، نه تأويل كرده‌اند ، بلكه با كمال صراحت بصحتش اقرار دارند ، پس چگونه ميتوان گفت رجعت با عقيدهٔ اماميه مخالف است ؟ ! .

هشتم اينكه ابن شبهه مخالف احاديثي است كه ميفرمايد: پيغمبر(ص) وائمه عليهم السلام پس از مرگ زنده شده‌اند ، مخصوصاً راجع به پيغمبر(ص) كه ميگويد بعداز غسل و كفن، وپيش ازدفن ، ودر موقع گفتگوي با ابو بكر زنده شد زيرا برحسب روايتي آنجناب را روز چهارم وبقولي روز سوم دفن كردند ، بااينكه بعد از رحلت او حضرت اميرالمؤمنين (ع) امام بود نه معزول شد ، نه برياست عموميش ضرري وارد شد ، هر جوابي معترض آنجا گفت ماهم اينجا ميگوئيم .

نهم اينكه با حديث معراج هم مخالف است ، توضيح آنكه احاديث بسياري دلالت

الارض لاتخلو من حجة طرفة عين ، ولوخلت لساخت بأهلها ، والادلة العقلية دالة على ذلك وثبوت المعراج لاشك فيه وقد نطق به القرآن ، وقدروى الكلينى انه عرج برسول الله ﷺ مرتين . وروى ابن بابويه في الخصال انه عرج به مأة وعشرين مرة ، ولا شك ان المرة الواحدة متواترة مجمع عليها ففي الحال المعراج اما ان يكون الارض خالية من امام و حجة فيلزم تخصيص تلك الاحاديث ، و الادلة والقول بان أمير المؤمنين عليه السلام كان يومئذ اماماً ، فان كان الاول فيمكن التخصيص بمدة الرجعة ايضاً ، وان كان الثانى انتفت المفسدة التى ادعيتموها في اجتماعهم ، و الاحاديث الدالة على أن امير المؤمنين عليه السلام اماماً وخليفة فى زمن الرسول ﷺ و بعده كثير ومن جملتها أحاديث وفاة فاطمة بنت اسد أم على عليه السلام و تلقين الرسول ﷺ لها ، وانها سئلت عن امامها فقال لها الرسول ﷺ : ابنك ابنك ، فلا مفسدة ، و الحاصل انك لاترى فى شىء من الشبهات المذكورة ماهو صريح في المنافاة أصلا بل يمكن توجيه الجمع بوجوه قريبة قد ذكرنا جملة منها.

دارد كه يك چشم بهم زدن زمين از حجت خالى نميماند ، واگر خالى ماند اهلش رافرو ميبرد ، اين مطلب بادله عقلى ونقلى ثابت است ، چنانكه در معراج پيغمبر(ص) هم شكى نيست ، قرآن شهادت ميدهد ، ودر حديث كافى است كه او را دونوبت بمعراج بردند ، وصدوق در خصال نقل ميكند كه صد وبيست نوبت بمعراج رفت ، ويك نوبتش باجماع وتواتر ثابت است ، بنا براين در موقع معراج يا بايد بگوئيد زمين از حجت خالى ماند ه وادله‌اى را كه ميفرمايد هيچگاه زمين خالى نميماند بدليل معراج كه قطعى است تخصيص زنيد ، يا بگوئيد موقتاً امير المؤمنين (ع) امام بوده ، اگر حرف اول را انتخاب كرديد معلوم ميشود آن احاديث قابل تخصيص است ، پس در بارهٔ رجعت هم تخصيص ممكن است ، اگر حرف دوم را پذيرفتيد معلوم ميشود ممكن است در يك زمان دو حجت از جانب خدا باشد ، پس در رجعت هم جايز است ، احاديثى هم كه بر امامت امير المؤمنين (ع) در زمان پيغمبر(ص) دلالت دارد بسيار است ، از جمله اخبارى كه در وفات مادر حضرت امير(ع) وارد شده كه در موقع تلقين پيغمبر(ص) پرسيد: امامت كيست ؟ فرمود : پسرت ، پسرت ، پس ممكن است در يك زمان دو حجت باشد ، خلاصه اينكه رجعت با هيچيك از مطالبى كه در شبهه بيان شد منافات ندارد ، وهمه قابل توجيه است .

الخامسة قوله تعالى : «حتى اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلي أعمل صالحاً فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون»

والجواب من وجوه احدها انه ليس فيها شيء من الفاظ العموم ، فلعل المشار اليهم لا يرجع أحد منهم ، لان الرجعة خاصة كما عرفت .

وثانيها انه على تقدير ارادة ظاهرها غير شاملة لاهل العصمة عليهم السلام قطعا ، لانه لا يقول أحد منهم ذلك ، فلا يصح الاستدلال بها على نفي رجعتهم.

وثالثها ان الذي يفهم منها ان المذكورين طلبوا الرجعة قبل الموت لا بعده ، والمدعى هو الرجعة بعده ، فلا تنافي صحة الرجعة بهذا المعنى .

ورابعها ان الآية تحتمل ارادة الرجعة مع التكليف بل هو الظاهر منها ، بل يكاد يكون صريح معناها ، ونحن لا نجزم بوقوع التكليف في الرجعة فان اريد منها نفيه فلا فساد فيه

شبهۀ پنجم : در قرآن میفرماید : «تا چون مرگ بیکی از آنان برسد، گوید: پروردگارا ! مرا برگردان تا در آنچه ترک کرده‌ام عمل شایسته‌ای کنم ، هرگز ، این کلمه‌ای است که وی میگوید ودرجلوشان برزخی است تا روزی که مبعوث شوند ،مؤمنون ۱۰۰» (ظاهر آیه این است که هر که مرد برنمیگردد وتمنای برگشتن کاملا بی مورد است) .

جواب این شبهه چند چیز است **اول** : اینکه آیه دلالت ندارد که هیچکس بر نمیگردد ، شاید اشاره بکسانی باشد که برنمیگردند (زیرا رجعت عمومی نیست) .

دوم اینکه برفرض هم که آیه مربوط بهمۀ مردم باشد قطعاً شامل معصومین نمیشود زیرا هیچیك آنان آرزوی برگشتن بدنیا نمیکنند ، لذا رجعت آنها را نفی نمیکند .

سوم اینکه آیه باز گشت پیش از مرگ را نفی میکند (یعنی این عده آرزو میکنند که مرگشان تأخیر بیفتد) ورجعت مربوط ببعد از مرگ است .

چهارم اینکه این اشخاص تقاضا میکنند که برگردند وعمل ازسر گیرند و گذشته را جبران کنند ، واین رجعت باتکلیف است ، امارجعت معهود ممکن است بدون تکلیف

وخامسها ان الرجعة التي يقول واقعة في مدة البرزخ ،فلا ينافي مدلول الآية ، ولعلهم طلبوا رجعة العمر الاول بعينه وسايراً حواله .

وسادسها ان البعث أعمّ من الرجعة فلعل المراد بالبعث فيها الرجعة ثم القيامة ؛ وانهم طلبوا الرجعة عاجلة قبل حضور وقتها ، فلم يجابوا اليها .

السادسة مارواه الصدوق في معاني الاخبار عن محمّد بن الحسن بن الوليد عن الصفار عن احمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن صالح بن ميثم عن عباية الاسدي قال : سمعت امير المؤمنين عليه السلام و هو مشتكى وانا قائم عليه : لابنين بمصر منبراً ؛ ولانقضن دمشق حجراً حجراً ، ولا خرجن اليهود والنصارى من كل كور العرب ، ولا سوقن العرب بعصاي هذه ، فقلت له : يا امير المؤمنين كانك تخبر انك تحيي بعد ما تموت ؟ فقال : هيهات يا عباية ذهبت في غير مذهب يفعله رجل مني .

اقول :روى الصدوق قبله حديثاً عن ابن الكوا وقد تقدم في آخر الباب التاسع ، ثم قال : ان أمير المؤمنين اتقى عباية الاسدي في هذا الحديث ، و اتقى

باشد وبرای توبه وعمل صالح محلی نباشد .

پنجم اینکه رجعت در مدت زندگانی برزخی است ، و شاید تقاضای اینها چنین بوده که عمر دنیا را از سر گیرند نه اینکه از عالم برزخ بدنیا بر گردند .

ششم اینکه شاید مراد ازروزی که مبعوث میشوند همان رجعت باشد وبعد ازرجعت هم قیامت ، زیرا احتمال دارد اینها بازگشت فوری را میخواسته اند واین تقاضا رد شده .

شبهه ششم اینکه شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» از «عبایهٔ اسدی» نقل میکند که گفت حضرت امیر المؤمنین(ع) مریض بود ، من بالای سرش ایستاده بودم فرمود : منبری - در مصر بسازم وشهر دمشق راسنگ بسنگ خراب کنم ویهود ونصاری را از شهرستانهای عرب دور کنم وعرب را بااین عصا برانم ، گفتم: یا امیر المؤمنین ، گویا شما از زنده شدن بعد ازمرگ خبر میدهید ؟ فرمود : هیهات بخطا رفتی ، یکی از فرزندان من چنین میکند.

مؤلف گوید : مرحوم صدوق پس ازنقل این حدیث وحدیث «ابن کوا» که در آخرباب نهم گذشت میفرماید : حضرت امیر(ع) دراین دو حدیث از «ابن کوا» و«عبایه»

ابن الکوافی حدیث الاول، لانهما کانا غیر محتملین لاسرار آل محمد علیهم السلام «انتهی» .

ولا یخفی انه لا ینافی رجعته عليه السلام بل یدل علی ان الفاعل لهذه الافعال غیره ؛ ولم یرد فی أحادیث الرجعة ان أمیر المؤمنین عليه السلام هو الذی یفعلها ، فظهر عن هذه الشبهة جوابان صحیحان ، ولیس الحدیث بصریح فی نفیه رجعته عليه السلام کما لا یخفی علی منصف وأما التعرض لتأویل الرجعة برجوع الدولة و خروج المهدی عليه السلام فلا یخفی علی منصف بطلانه وفساده لوجوه اثنی عشر .

الاول : انه خلاف الاجماع الذی نقله جماعة من الاعیان ، ولم یظهر فیه ماینا فیه أصلا .

الثانی انه خلاف المتبادر من معنی الرجعة ؛ والتبادر علامة الحقیقة .

والثالث مایستفاد من تتبع مواقع استعمالها ، و القرائن الکثیرة الدالة علی المعنی المراد منها .

الرابع ماعرفت سابقاً من نص علماء اللغة علی تفسیر معناها ، و التصریح بحقیقتها، و ان المراد بها الرجوع الی الدنیا بعد الموت ، ذکره صاحب القاموس

تقیه فرموده ، چون تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشته‌اند .

ولی این حدیث بارجعت آنجناب منافات ندارد ، فقط میفرماید: این کارها بدست من انجام نمیگیرد ، دراحادیث رجعت هم نیست که حضرت امیر(ع) این کارها رامیکند، خلاصه اینکه حدیث رجعت اورا انکار نمیکند پس دوجواب صحیح از شبهه داده شد .

اما اینکه بعضی گویند مراد ازرجعت : خروج حضرت مهدی(ع) وبر گشتن دولت بدست آل محمد علیهم السلام است ، این شبهه بدوازده دلیل باطل است :

اول : برخلاف اجماعی است که جمعی از بزرگان نقل کرده‌اند، ودلیل معارضی هم ندارد.

دوم : خلاف ظاهر اولی معنای رجعت است ، وهر معنائی که ابتداء أبذهن آید معنای حقیقی لفظ است .

سوم : از مراجعه بموارد استعمال کلمه رجعت وملاحظهٔ شواهد بسیاری معلوم می شود مقصود زنده شدن بعد از مرگ است .

چهارم : تصریح علمای لغت با ینکه مراد از رجعت زنده شدن و بر گشتن

والصحاح وغيرهما .

الخامس ما تقدم من التصريحات الكثيرة التي لا تحتمل التأويل بوجه .

السادس ان الاحاديث اشتملت على الفاظ كثيرة غير الرجعة كلها دال على معناها ، ولا سبيل الى تأويل الجميع .

السابع لا يعهد اطلاق الرجعة على خروج المهدى عليه السلام في النصوص أصلا ، وعلى تقدير وجود شيء نادر فكيف يجوز الالتفات اليه بعد ما تقدم .

الثامن اعترافهم بانه تأويل ، وقد عرفت سابقا ما دل على عدم جواز التأويل بغير نص ودليل ، ومعلوم انه لا يجوز مادام الحمل على الظاهر ممكناً ، وقد عرفت انه لا ضرورة اليه هنا .

والتاسع ان العامة لا تنكر الرجعة بهذا المعنى ، ولا يختص الشيعة بالاقرار به ؛ بل لا ينكره أحد وقد عرفت اجماع الامامية على الاقرار بها واجماع المخالفين على انكارها ولا وجه لهذا التأويل .

بدنيا است ، چنانكه از صاحب قاموس وصحاح ودیگران نقل كرديم

پنجم : تصريحهاى بسيارى كه هر گز قابل تأويل وتوجيه نيست .

ششم: احاديثى كه لفظ رجعت را ندارد والفاظ ديگرى ذكر كرده كه تأويل پذير نيست .

هفتم : در هيچ حديثى سابقه ندارد كه ظهور حضرت مهدى (ع) را رجعت ناميده باشند اگر هم باشد بقدرى نادرست است كه با اين همه شواهد مخالف ، قابل توجه نيست .

هشتم : خود اين آقايان قبول دارند كه اين « تأويل » است ، و قبلا ثابت كرديم كه بدون دليل معتبر وصريح تأويل كلمات جايز نيست ، اينجا هم كه الزامى بتأويل نيست .

نهم : رجعت بمعناى ظهور حضرت مهدى (ع) را سنيان منكر نيستند واختصاصى بشيعه ندارد ، درصورتى كه در اول كتاب گفتيم رجعت را امامیه باتفاق قبول دارند و سنيان باتفاق منكر اند پس اين رجعت غير از خروج آنجناب است .

العاشر ان الطبرسي صرح بان من تأولها بذلك ظن انها تنافي التكليف؛ وذلك ظن فاسد فانه لا يلزم عدم تكليف أهل الرجعة ولا تكليفهم؛ بل يحتمل الامرين والتبعيض، وربما يستفاد الا خير من بعض مامر كما أشرنا اليه في محله.

الحادي عشر انه يلزم عدم مساواة أحوال هذه الامة للامم السابقة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة، لعدم الرجعة في هذه الا مة، و كثرة وجودها في الامم السابقة كما عرفت.

الثاني عشر ان بعض المعاصرين قد نقل حديثاً في الرجعة عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في انكار من تأول الرجعة بر جوع الدولة في زمان المهدى عليه السلام والتصريح بفساده، وهوطويل يشتمل على مبالغة زائدة في الانكار لهذا التأويل، وقد ذكرنا بعض هذا الحديث سابقاً.

واما تأويل الرجعة بالحمل على العود بالبدن المثالي فهو ايضاً باطل فاسد لاوجه له.

دهم: مرحوم طبرسی تصریح میکند که سبب تأویل رجعت این است که آقایان خیال کرده اند رجعت با تکلیف سازگار نیست، در صورتی که این اشتباه است، ممکن است اهل رجعت همه مکلف باشند، یاهیچکدام نباشند، یابعضی باشند، وبعضی نباشند، و قبلا اشاره کردیم که بعض احادیث بر وجه سوم دلالت دارد.

یازدهم: لازم آید این امت باسایر امتها مساوی نباشند، زیرا در آنها رجعت بسیار بوده، واین امت هم باید موبموراه آنان را بپیماید.

دوازدهم: یکی از علمای این عصر حدیثی طولانی از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق (ع) تأویل مزبور را شدیداً رد میکند وتصریح میفرماید که این تأویل فاسد است، قسمتی از این حدیث راهم قبلانقل کردیم.

اما: تأویل رجعت با ینکه مراد برگشتن روح ببدن مثالی است (یعنی ببدنی که در صورت شبیه همین بدن است، اما درحقیقت غیر ازاینست) این هم از چندجهت باطل است.

اما اولا فلانه تناسخ فان التناسخ هو تعلق الروح ببدن آخر فی الدنیا ، و قددلت النصوص المتواترة والاجماع علی بطلانه ، و العجب ان منکر الرجعة تخیّل انها تستلزم التناسخ ثم وقع فیه .

واما ثانیاً فللتصریحات الکثیرة السابقة بأنهم یخرجون من قبورهم ، وانهم ینفضون التراب عن رؤسهم وغیر ذلك .

واما ثالثاً فلانه خلاف الظاهر ، ولاموجب للعدول عنه .

واما رابعاً فلان الانسان عند تعلق روحه بذلك البدن اما أن یکون ذلك الانسان الاول اولا ، فان کان الاول لزم ماتقدّم من المفاسد التی ادّعوها ، وان کان غیره لم یجز عقوبته بالضرب والقتل والاهانة والصلب والاحراق ونحو ذلك ، لان هذا البدن لم یذنب ، وایضاً یلزم علی قولکم أن یکون مکلفاً اذارجع الی الدنیا و تعود المفاسد ، واذاکان الانسان الثانی غیر الاول لم تصدق أحادیث الرجعة ، و اما عذاب البرزخ فلانسبة له الی عذاب الرجعة ، وانما هو عذاب للروح .

اول : اینکه عقیده« تناسخ » است چون تناسخ عبارت از تعلق روح ببدن دیگری در همین دنیا است ، واین عقیده بحکم روایات متواتر ، واجماع علماء باطل است ، و عجب اینجا است که منکر رجعت بخیال اینکه رجعت سراز «تناسخ» در میآورد این تاویل را کرده وخود گرفتار تناسخ شده .

دوم : اینکه صریح حدیثهای بسیاری است که عده ای از قبرها بیرون آیندو خاك از سر بیفشانند (و این تعبیروامثال آن هرگز با این تعویل ساز گار نیست) .

سوم : اینکه بر خلاف ظاهر است ، و صرف نظراز ظاهر احادیث سبب ندارد .

چهارم اینکه اگر روح ببدن دیگر تعلق گیرد ، اگر این انسان همان انسان اول باشد همان مفاسدی که برای فرار ازآن دست بتأویل زدند ، لازم آید ، واگرشخص دیگری باشد انتقام از او ـ بزدن و کشتن ، واهانت ، ودار کشیدن وسوزاندن ـ جایز نیست چون این بدن گناهی نکرده اماعذاب برزخ ، مربوط بروح است ، نه جسم (تااشکال

واما خامساً فلا نهم هربوا من لزوم عود التكليف لو حكموا برجوع الروح الى البدن الاول، وقد عرفت انه غير لازم بل يحتمل الامرين .

واما سادساً فلما مر من الاحاديث الدالة على انه يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السابقة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذه ومعلوم ان الرجعة التي وقعت في تلك الامم مراراً كثيرة جداً لم تكن بالبدن المثالي قطعا **فهذا** ماخطر بالبال واقتضاه الحال من الكلام في اثبات الرجعة ودفع شبهاتها على ضعفها وعدم صراحتها في ابطال الرجعة وقوة أحاديث الرجعة وادلتها كما رأيت ، فانها وصلت الى حد التواتر ، بل تجاوزت بمراتب ، فأوجبت القطع واليقين بل كل حديث منها موجب لذلك لكثرة القرائن القطعية من موافقة القرآن والادلة و السنة النبوية

شود: آنجاهم بدن برزخی گناهی نکرده که عذابش کنند) و نیز اگر در قالب دیگری هم باشد باز لابد وقتی که بدنیا میآید تکلیف دارد ، ودوباره همان مفاسد پیش میآید که ممکن است امثال عمر ویزید وغیره توبه کنند؛ وبحق گرایند) و باز اگر بدن دوم غیر از اول باشد آمدنش بدنیا رجعت نخواهد بود

پنجم اینکه سبب این تأویل این است که خیال کرده اند اگر روح ببدن اول برگردد باید تکلیف هم دوباره بیاید ، ولی گفتیم که تکلیف در رجعت حتمی نیست ، ممکن است باشد ممکن است نباشد .

ششم همان که درجواب تأویل سابق گفتیم که این مطالب خلاف احادیثی است که میفرماید هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم وزیاد در این امت هم هست ،وقطعاً در آنها رجعت مکرر بوده ، وبابدن «مثالی» هم نبوده .

این مطالبی بود که درباره اثبات رجعت ودفع شبهات ـ بتناسب حال بنظر رسید ـ بااینکه شبهه هاخود ضعیف است ، ودر رد رجعت صریح نیست ،و احادیث و ادلهٔ رجعت ـ چنانکه معلوم شد ـ در کمال قوت بلکه بحد تواتر یا بدرجاتی بالاتر از تواتر است ، از این جهت موجب قطع ویقین است ،بلکه میتوان گفت هریك از این احادیث بلحاظ شواهد قطعی زیادی که دارد موجب یقین است ، زیرا باقرآن وادله وسنت پیغمبر(ص) موافق است،

وتعاضدها ،و كثرتها ، وصراحتها ، واشتمالها على ضروب من التأكيدات، وموافقتها لاجماع الامامية واطباق جميع الرواة والمحدثين على نقلها ، و وجودها في جميع الكتب المعتمدة، والمصنفات المشهورة المذكورة سابقاً وغيرها ، وعدم وجود معارض صريح لها أصلا ، وعدم احتمالها للتقية ، واستحالة اتفاق رواتها على الكذب، ولعدم قول أحد من العامة المخالفين للامامية بها ، ولعدالة أكثر رواتها وجلالتهم ؛ ولصحة طرق كثيرة من أحاديثها، ولكون أكثر رواتها من أصحاب الاجماع الذين اجتمعت الامامية على تصحيح ما يصح عنهم، وتصديقهم وأقروا لهم بالعلم والفقه ؛ وللعلم القطعي بان كثيراً من هذه الاحاديث كانت مروية في الاصول المجمع على صحتها ، التي عرضت على الائمة عليهم السلام فصححوها وأمروا بالعمل بها ، ولكثرة تصانيف علماء الامامية في اثبات الرجعة ، ولم يبلغنا ان أحداً منهم صرح بردها وانكارها فضلا عن تأليف شيء في ذلك ؛ واني مع قلة تتبعي لو اردت الان لاضفت الى أحاديث هذه الرسالة ما يزيد عليها في العدد ، فتتضاعف الاحاديث ، لاني لم أنقل من رسائل المتأخرين

درمعنای خود صریح ومشتمل بر انواع تأکیداست ، بااتفاق امامیه واجماع اهل حدیث موافق است ، در کتابهای معتبر و مشهوری که سابقاً اشاره شد ثبت است، معارض صریحی ندارد ، احتمال تقیه ندارد، محال است این همه راوی دروغ گفته باشند ، هیچیك از سنیان ومخالفین امامیه باآنها موافق نیستند ، بیشتر راویانش عادل وعالیقدر اند، بسیاری از اسنادش صحیح است ، بسیاری ازروایاتش کسانی هستند که باتفاق همهٔ علمای شیعه سند بآنها که رسید موردقبول است ، وهمه بعلم وفقاهتشان اقرار دارند ،بطورقطع میدانیم که بسیاری از آنها در کتابهائی ثبت شده که صحتش اتفاقی است ، چون برائمه علیهم السلام عرضه شده وصحتش را تصدیق فرموده اند ، بااینکه کتابهای زیادی دراین باره نوشته شده نشنیده ایم که کسی آنها را ردیا انکار کرده باشد تاچه رسد که کتابی در این زمینه نوشته باشد ، ومن بااینکه تتبع وتفحصی ندارم اگر بخواهم ممکن است بقدر احادیثی که دراین کتاب نوشتم یابیشتر اضافه کنم که احادیث دوبرابر شود ، اما از کتابهای علمای اخیر چیزی نقل نکردم درصورتی که سه رساله از آنها در اختیارم بود ، امید

شیئاً ؛ مع انه حضرنی منها ثلاث رسائل ، وفیما ذکرنا بل فی بعضه کفایة ان شاء الله تعالی ، فقد ذکرنا فی هذه الرسالة من الاحادیث والایات والادلة ما یزید علی ستة مأة وعشرین ، ولااظن شیئاً من مسائل الاصول والفروع یوجد فیه من النصوص اکثر من هذه المسئلة ، والله الموفق

وکان الفراغ من تألیفه یوم العشرین من شهر ربیع الاول سنة ۱۰۷۹ من الهجرة

وقد فرغت من تصحیحه فی ثلاث لیال بقین من شعبان سنة ۱۳۸۱ من الهجرة النبویة علی هاجرها ألف سلام وتحیة وأنا العبد المذنب الفانی السید هاشم بن السید حسین الرسولی المحلاتی

است آنچه نقل شد کفایت کند چون متجاوز از ششصد وبیست آیه و حدیث آوردم ، و گمان ندارم هیچ مسالهٔای ازاصول یافروع دین بیش ازاین مدرك داشته باشد .

روز بیستم ربیع الاول هزار وهفتاد ونه این رساله پایان یافت

الفهرست

العنوان	الصفحة
مقدمة الكتاب	٢
الباب الاول في المقدمات وهى اثناعشرة :	
الاولى : في وجوب التسليم لما ورد عن الائمة عليهم السلام	٦
الثانية : فى ان حديثهم صعب مستصعب	٨
الثالثة : فى عدم جواز التأويل بغير نص ودليل	١١
الرابعة : فى عدم جواز التعمق المنافى للتسليم	١٣
الخامسة : فى وجوب الرجوع فى الاحكام الى الائمة عليهم السلام	١٤
السادسة : فى وجوب العمل بما لايحتمل التقية من الاحاديث	١٥
السابعة : فى وجوب الرجوع الى رواة الحديث	١٧
الثامنة : فى الاخذ بماوافق القرآن وترك ما خالفه عند التعارض	٢٠
التاسعة: فى الاخذ بماوافق الاجماع والشهرة	٢١
العاشر: فى ساير التراجيح المنصوصة	٢٢
الحادية عشر : في الرجوع الى الكتب الاربعة وغيرها من المعتمدة	٢٣
الثانية عشر : في ذكر مصادر الكتاب	٢٦
الباب الثانى في الاستدلال على صحة الرجعة وامكانها ووقوعها فى وجوه اثنا عشر :	
الاول : الدليل فى باب المعاد .	٣٠
الثانى : الايات الكثيرة القرآنية .	٣١
الثالث : الاحاديث الكثيرة المتواترة	٤٤
الرابع: اجماع الشيعة الامامية .	٣٣
الخامس: الضرورة	٦٠
السادس : وقوع الرجعة فى الامم السالفة فيقع فى هذه الامة	٦٨

الفهرست

العنوان	الصفحة
السابع : الرجعة من اعتقادات الائمة عليهم السلام	٦٩
الثامن : ما ورد في الادعية والزيارات	»
التاسع : انكار العامة للرجعة	»
العاشر : دعاء الامام واستجابته	٧١
الحادي عشر : احياء الموتى للانبياء ونبينا صلى الله عليه وآله	»
الثاني عشر : علم الامام باسم الاعظم فيمكن له احياء الموتى	»
الباب الثالث في ذكر الايات القرآنية وهي ٦٤ آية	٧٢
الباب الرابع في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والاحاديث في ذلك وفيه ٢٦ حديثاً	٩٨
الباب الخامس في وقوع الرجعة في الامم السابقة وفيه ٦٠ حديثاً	١١٢
الباب السادس في وقوع الرجعة في الانبياء والاوصياء السابقين عليهم السلام وفيه ٤٧ حديثاً	١٥٧
الباب السابع في وقوع الرجعة في هذه الامة وفيه ٢٩ حديثاً	١٩٠
الباب الثامن في وقوع الرجعة للنبي والامام وفيه ٤٠ حديثاً	٢٠٨
الباب التاسع في وقوع الرجعة لجماعة من الشيعة ١٣١ حديث	٢٣٣
الباب العاشر الاخبار الواردة في وقوع الرجعة للانبياء و الائمة عليهم السلام وفيه ١٧٨ حديث	٣٠٠
الباب الحادي عشر في انه هل بعد دولة المهدي دولة ام لا	٣٩٢
الباب الثاني عشر في ذكر شبهات منكري الرجعة و الجواب عنها	٤٠٦

المطبعة العلمية بقم

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE
CU10401237